

هو
١٢١

جلدهشتم

ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف

بَيَانُ السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ

تأليف

عارف شهير

جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه

طاب ثراه

مترجمان

محمد آقا - رضاخانی وحشمت‌الله - ریاضی

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب: متن و ترجمه‌ی تفسیر شریف بیان السَّعادة فی مقامات العباده
نام مولف: حاج ملاسلطان محمّد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه طاب ثراه
مترجمان: محمّدآقا-رضاخانی و حشمت‌الله - ریاضی
ویراستار: سید عزیزالله قائمی (طباطبایی)

نوبت چاپ: چاپ نخست ۱۸ ذی‌الحِجّة ۱۴۲۱ (عید غدیر خم) اسفند ۱۳۷۹
ناشر: محمّدآقا رضاخانی

تایپ کامپیوتری و صفحه‌آرایی: فاطمه سادات قائمی طباطبایی

تیراژ: ۵۰۰۰

هدیه: ۵۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
کلیه‌ی حقوق برای مترجمین محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْ عَمِلْ سَئِئْرًا فَلْيَرْجُ الْيَوْمَ
الْآخِرَ لَعَلَّ يَكْفُرَ بِمَا كَانُ يَفْعَلُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على خير خلقه محمد و
اله الطاهرين، برای تنظیم مقدمه‌ی ترجمه و چاپ جلد هشتم تفسیر شریف
بیان السعادة فی مقامات العبادة تألیف الشهید فی سبیل الله مولانا المعظم
حضرت آقای حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه رحمته متوسل به
ارواح طیبه‌ی انبیا و اولیا خصوصاً خامس آل کساء علیهم السلام شده و عاشقانه
بضاعت مزجات خود را در این امر بسیار مهم در طبق اخلاص ریخته و
تقدیم پیر طریقت و راهنمای درویشان حضرت آقای مجذوبعلیشاه ارواحنا
فداه (آقای دکتر نورعلی تابنده) می‌نماییم، تابا شفاعت آن حضرات، فضل و
کرم الهی شامل حالمان گردیده و مورد قبول حضرت احدیت واقع گردد.

جزو جزو این تفسیر شریف حکایت از حقیقت این حدیث نبوی
می‌نماید که عین حدیث و مثنوی شیوای عارف ربّانی مولانا جلال‌الدین
بلخی رومی را زینت بخش این مقدمه می‌نماییم:

انا مدینة العلم و علی بابها

چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب تا رسند از تو قشور اندر لباب
باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفواً احد
این مجلد شامل سوره‌های: حجر، نحل، اسرا و کهف می‌باشد، این
سوره‌ها نیز همانند دیگر سوره‌ها شامل نکات عرفانی بسیاری است که

خوانندگان عزیز و علاقمندان به کلام‌الله مجید را به رموز آیات ولایت کبرای الهی رهنمون می‌سازد.

مفسّر معظم در تفسیر اولین آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی حجر «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ» فرموده‌اند: «مُبِينٍ» راستی آشکار (درستی و حقّ بودن قرآن آشکار و ظاهر است) و معنای آن این است که قرآن گمراهی را از رشد و حق را از باطل نمایان می‌کند... و همانطوریکه آیات، کتاب نبوت است؛ کتاب فرق و جدایی حق و باطل نیز هست و همچنین آیات کتاب ولایت و کتاب جمع است.

در آیه‌ی هشتم در پاسخ آنانیکه در صدد استهزا از تنزیل قرآن برآمده‌اند خداوند فرموده‌است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ قرآن را ما فرستادیم، و ما آن را حفظ خواهیم کرد.

سپس در باره‌ی تنزیل، ذکر و حفظ آن بیان گسترده‌ای دارد.

در تفسیر آیه‌ی ۱۶ ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾ مقصود از بروج را همان برجهای دوازده گانه‌ی مشهور یا منازل قمر یا درجات مسیر خورشید که سیصد و شصت درجه است آورده، آن را از غرایب حکمت و عجایب خلقت تفسیر فرموده‌اند؛ در عین اینکه فلک بسیط است بعضی از اجزای آن به سبب خواصّ و آثار دیگرش فرق می‌کند....

از آثار ولادت (بِاسْعَادَت) پیامبران یعنی از تولّد حضرت عیسی بن مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ و حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطرود شدن شیاطین از آسمان ارواح و آسمانهای هفتگانه‌ی مراتب عالی‌هی انسانی و هفت مرتبه دل را با شیوه‌ای اعجاب‌انگیز شرح فرموده‌اند که برای دانشمندان گرامی و

عرفای عالیقدر فتح‌بابی در این علم شریف محسوب می‌شود.

در آیه‌ی نوزدهم: ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا هَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ﴾ چگونه گسترش زمین، نعمتهایش و اسباب قرار دادن معیشت و زندگی برای تمام موجودات را شرح فرموده‌اند.

در آیه‌ی بیستم: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ مرقوم داشته‌اند: گنجهاو خزانه‌های همه چیز نزد حضرت احدیت است و ضمن شرح بسیار عمیق چنین نتیجه می‌گیرند که حضرت اسما و حضرت فعل که مبدأ اضافات حقّ اول است، شامل همه‌ی ممکنات، مانند حضرت عقول که از آنها به اقلام عالی و ملایکه‌ی مقربین و حضرت ارواح که از آنها به ارباب انواع تعبیر می‌شود... که هر دانی و مرتبه‌ی پایینی به طور مستقلّ صورتی در عالی و صورتی نیز بالاستقلال در عالم عالی دارد.

بنابراین برای هر یک از ممکنات حقیقتهایی در حضرت اسما به طور مستقلّ یا تبعی وجود دارد...

لذا چیزی در عالم ملک وجود ندارد مگر اینکه هر آن و لحظه از خود فانی و به وسیله‌ی پدید آورنده‌اش وجود پیدا می‌کند و خدای تعالی آن را از خزانه‌های خود نازل می‌فرماید.

در آیه‌ی ۲۶ در باره‌ی ماده‌ی آفرینش انس و جن شرح کاملی آورده‌اند.

و در آیه‌ی ۲۷: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ ابْنِ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ...﴾ سجده نمودن فرشتگان بر آدم، امتناع ابلیس از سجده نمودن و رانده شدنش را بیان فرموده و راه مستقیم را که همان حقیقت نفس انسانی می‌باشد شرح داده و در پایان مرقوم فرموده‌اند که صراط

به امیرالمؤمنین علی علیه السلام تفسیر می‌شود.

در تفسیر آیه‌ی ۴۲: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ...﴾ درهای هفتگانه‌ی جهنم را به اعتبار طبقات هفتگانه‌ی زمین که عبارت از هیولای اولی، امتدادجسمانی، طبع عنصری، ماده‌ی جمادی، ماده‌ی نباتی، ماده‌ی حیوانی و ماده‌ی انسانی دانسته شرح داده‌اند.

در آیه‌ی ۴۴: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ در پاداش پرهیزگاران و کسانی که از پیروی شیطان پرهیز کرده‌اند باغها و چشمه‌ساران را در معنای ظاهری و باطنی تفسیر نموده‌اند.

در آیه‌ی ۵۰: ﴿وَ نَبَّأَهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ...﴾

در مورد مهمانان حضرت ابراهیم و در آیه‌های بعدی فرستادگان خدا را بر حضرت لوط علیه السلام و هلاک قوم لوط در صبحگاه و بیان حال قوم حجر را مرقوم داشته‌اند.

در آیه‌ی ۸۵: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ در مورد اینکه حَقَانِیَّتِ انبیا و اولیا مستلزم گذشت است، خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌است: شایسته نیست که به تکذیب و کار بد آنان، بر آنان نفرین کرده و خشمناک شوی، زیرا غضب تو مانند نفرینت موجب دوری آنان از رحمت است، تو نبی رحمت هستی، پس سبب نزدیک شدن آنان به رحمت باش نه سبب دوریشان از آن.

در آیه‌ی ۸۷: ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمُؤْمِنِينَ﴾ خداوند فرمان مهرورزی با مؤمنین را صادر فرموده‌است.

در آیه‌ی ۹۸: ﴿...وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ یقین و لازمه‌ی آن را برداشته شدن حجاب بدن با مرگ اختیاری تفسیر فرموده‌اند.

در آیهی دوّم سورهی مبارکهی نحل: ﴿يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ...﴾ ضمن تفسیر فرموده‌اند: بدانکه انسان از ابتدای استقرار نطفه در رحم تحت تدبیر ملائکه واقع می‌شود، که او را تربیت کرده و آنچه را که محتاج آن است جلب می‌نماید و آنچه را که ضرر می‌رساند دفع می‌کند...

بنابر این معنای آیهی شریفه این است که خداوند فرشتگان را با روح نازل می‌کند یا اینکه ملائکه به سبب روح توسط او نازل می‌شوند، بر اساس معنای اوّل آن کسانی که ملائکه بر آنان نازل می‌شوند از پیامبران خاصّند و بر حسب معنای دوّم همه‌ی پیامبران.

ممکن است مقصود از روح چیزی باشد که دلها به وسیلهی آن زنده می‌شوند یا اینکه بر روحی که بدنها به وسیلهی آن زنده می‌شوند تشبیه شده باشد یا اینکه مقصود از روح نبوّت باشد، که هر چیز بر آن بستگی دارد، بنابر این معنای آن چنین می‌شود: فرشتگان از عالم امر خدا روح را بر هر کسی که خدا بخواهد نازل می‌کنند.

روح معنای دیگری هم دارد که در اخبار آمده است؛ بین ارباب صنایع و علوم مصطلح است که روح بزرگتر از جبرئیل است و با بزرگان از انبیا و اولیای الهی مانند حضرت خاتم النبیین ﷺ و جانشینان معصوم آن حضرت علیهم السلام همراه است...

در آیهی پانزدهم: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ پس از آنکه در مورد کروی بودن زمین و آنچه که در آن است شرح مبسوطی مرقوم فرموده‌اند در مورد بطون آیه می‌فرمایند: بنابر این مطلب را قبلاً نیز متذکر شده‌ام که عالم با تمام اجزایش مظاهر اسمای الهی است و اینکه خلفای الهی بزرگ او هستند، کوهها با تمام اوصافی که دارند از:

سکون، ارتفاع، سنگینی، صلابت و جاری شدن آب از زیرشان مظاهر اسمای او می‌باشند، گاهی احکام بر مظاهر جاری می‌شود همانطوری که بر قلب و سینه، بیت‌الله و مکه جاری می‌شود.

در اخبار وارد شده است که: اگر امام نبود زمین اهلش را فرو می‌برد و اخباری هم به همین مضمون غیر از این خبر مورد استناد قرار گرفته است که در واقع به سبب وجود خلفای خدا، زمین وجود پیدا کرده و آرامش و قرار می‌یابد، چرا که کوهها مظاهر خلفای الهی‌اند و این حکم بر حسب تنزیل جاری نمودن ظاهر بر مظهرست.

در تفسیر آیه ی ۳۹: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ مرقوم فرموده‌اند: از امام صادق علیه السلام که به ابوبصیر فرمود: (در پاسخ این پرسش که در این آیه چه می‌فرمایی؟) مشرکین می‌پندارند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم می‌خورند که خداوند مردگان را زنده نمی‌کند، امام علیه السلام فرمود وای بر کسی که چنین بگوید، از مشرکین، آیا به خدا قسم می‌خورند یا به لات و عزّی؟

ابوبصیر می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم فدایت شوم پس مطلب به گروهی از شیعیان می‌رسد که هنوز نمرده‌اند و آنها می‌گویند فلانی و فلانی، و آنها با قائم علیه السلام هستند...

در تفسیر: ﴿إِنَّ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ ضمن شرح و تفصیل در مورد هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: ... این آیه در مورد کسی صدق می‌کند که از موطن نفسانی‌اش هجرت کند.

چنانکه امام علیه السلام می‌فرمود: مهاجر کسی است که از بدیها و گناهان به سوی رسولش که عقل و نبی‌اش که قلب و امامش که روح است هجرت کند؛

همه‌ی اینها دین خدا، راه و مظاهر او هستند.

و این هجرت‌های سه‌گانه عبارتند:

هجرت اول از دار شرک نفسانی به سوی دار اسلام صدر.

دوم از دار اسلام به دار ایمان قلب.

سوم از دار ایمان قلب به دار ایمان روح.

در تفسیر آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل... ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ می‌فرمایند: ذکر عبارت است از نسبت حقّ به خلق و آن مشیّت حقّ است که به موجب مشیّت خلق القا شده‌است؛ آن حقیقت ولایت حقّه‌ی خاتم‌الاولیا (حضرت علی علیه السلام) که به مشیّت حضرت حقّ متحقق گردیده‌است و مظهر تامّ ولایت حضرت حقّ است، کما اینکه ولایت سایر اولیا مظاهر علی علیه السلام و سایه‌های آنحضرت می‌باشند.

.... پس از آوردن شرح جامعی در این مورد مرقوم داشته‌اند که ذکر بر

موارد زیر اطلاق می‌شود:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲. حضرت علی علیه السلام

۳. قرآن و سایر کتابهای آسمانی ۴. دستورات و احکام رسل صلی الله علیه و آله

۵. دستورات و فرامین انبیاء صلی الله علیه و آله ۶. احکام و فرامین اولیا علیهم السلام

در آیه‌ی ۹۰ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَابْتِغَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ عدل را میانه و وسط قرار گرفتن و رعایت اعتدال بین دو طرف افراط و تفریط در همه‌ی امور تفسیر فرموده و ضمن ارایه‌ی شرح و دلایل مفصل مرقوم فرموده‌اند: در اخبار ما عدل به محمد صلی الله علیه و آله اختصاص داده شده‌است، چون رسالت و نبوت مخصوص آنحضرت بوده از این رو

تفسیر عدل به نبوت و رسالت، نهادن هر چیزی در جای خودش، اعتدال و میانه روی بین افراط و تفریط در همه‌ی امور صحیح می‌باشد.

احسان و ایتای ذی القربی را در درجه‌ی اوّل به خویشان پیامبر ﷺ از قرابت و خویشی روحانی و جسمانی، اعمّ از عالم کبیر و عالم صغیر می‌باشد.

چون تنها کسی که مستحق ادای امانت خلافت است اصل ذوی القربی و خویشان پیامبر ﷺ می‌باشند؛ لذا در اخبار وارد شده‌است که مقصود ادا کردن خلافت است از امامی به امامی دیگر.

در آیه‌ی اوّل سوره‌ی مبارکه‌ی اسرا: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ تفسیر فرموده‌اند از مسجد الاقصی به عنوان مظهر بیت المعمور که در آسمان چهارم می‌باشد و پیرامون معراج جسمانی و روحانی مفسّر بزرگوار آن چنان عالمانه و عارفانه با توجه به اخبار معصومین عليهم السلام بررسی و با دلایل متقن شرح فرموده‌است که به اعتقاد این عاصیان هیچ تفسیری دقیق‌تر و محکم‌تر از آن وجود ندارد؛ ضمن بررسی کامل در مورد معراج روحانی و جسمانی نتیجه گرفته‌اند که هیچ‌کس در این امر مشارکتی با رسول خدا صلى الله عليه وآله ندارد، نه نبی مرسل، و نه خاتم‌الاولیا و به همین جهت است که معراج جسمانی با کیفیت مخصوص را از خواصّ نبی صلى الله عليه وآله قرار داده‌اند.

آیه‌ی هشتم سوره‌ی مبارکه‌ی اسرا: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ تفسیر فرموده‌اند راهی که استوارتر و محکم‌تر است اشاره بر مواردی همانند: صورت مدون از همه‌ی قرآن یا قرآن ولایت است، رسالت، نبوت، شخص رسول صلى الله عليه وآله، شخص امام عليه السلام از آن جهت که محسوس و معلوم

الخلقه‌اند دانسته و اضافه می‌فرمایند: اگرچه مقصود همان ولایت است. در آیه‌ی ۲۳ ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾ مرقوم فرموده‌اند: با توجه بر اینکه عبادت منحصر بر خدای تعالی است، در عین حالی که از دوگانگی و داشتن همانند منزّه و پیراسته است همه‌ی مثلهای برتر برای اوست و ایشان مثل اعلا‌ی خدای تعالی هستند.

این شرح به حدی دلپذیر است که عاشقان حقیقی بر حقیقت قرآن هرچه بیشتر تعمق و مطالبه نمایند برای دریافت حصول مقاصد عالی خود نزدیک‌تر شده و انسان کامل را که خلیفه‌الله و مظهر تامّ حضرت احدیت است بیشتر می‌شناسند.

پس از آن در مورد احسان روحانی و جسمانی و پاداش احسان به والدین، ذوی القربی، مساکین و ابن السبیل با توجه به اخبار معصومین علیهم‌السلام نکات آموزنده برای علاقمندان به احسان و حقیقت قرآن؛ شرح فرموده‌اند. در آیه‌ی ۴۴: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ...﴾ در مورد تسبیح آسمانهای هفت گانه و زمین و اینکه هیچ چیزی وجود ندارد مگر اینکه همه به تسبیح خدا ستایشگرند، چنین نتیجه گرفته‌اند: چون تنزیه اسمای الهی نیز تنزیه اوست، پس همه‌ی موجودات ضمن اینکه خدا را تنزیه می‌کنند خودشان را تنزیه کرده‌اند، تا به خدا نزدیک شوند... بدیهی است که آوردن آنها نیست.

مولوی قدس سره فرموده است:

جمله‌ی ذرات عالم در نهان باتو می‌گویند روزان و شبان
ماسمعیم و بصیریم و هشیم باشما نامحرمان ما خامشیم

پس از درج ابیاتی از مثنوی معنوی در تفسیر شریف مرقوم داشته‌اند:....همین زبان بود که به همین زبان بود ستون ناله می‌کرد و سنگ ریزه در دست حضرت محمد ﷺ تسبیح می‌گفت و شهادت می‌داد....

در سوره‌ی مبارکه‌ی کهف: داستانه‌ی اسرار آمیز کهف، رقیم، ذوالقرنین و همراهی حضرت خضر و موسی ﷺ اشاره به یاران پیامبر ﷺ و اصحاب کهف، توضیح و تبیین بعضی از اسرار سلوک، وصیت، سفرها و مراتب شهود حضرت خضر ﷺ، برای همه‌ی انسانها در هر کیش و مذهبی که باشند آن قدر آموزنده است که در هیچ دستور العملی این چنین دقیق حقایق و معضلات آفرینش را برای بشریت به ویژه کسانی که خدا جو و خدا خواه هستند شرح نداده‌اند.

در تفسیر آیه‌ی ۶۰: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ...» مرقوم فرموده‌اند: بدان که در داستان موسی و خضر انواعی از عبرتها و تعلیم جهت یاد گرفتن چگونگی طلب وجود دارد که شایسته است طالب طریق آخرت همّتش وصول به انسان کامل باشد که آن حضرت مجمع دریای وجوب و امکان، مرآت و آینه‌ی تمام اسما و صفات حقّ و جمیع حدود و تعینات خلقی است.

در این داستان اوصاف شیخ طریق بیان شده است و سایر نکات آموزنده‌ی دیگر که امید است خوانندگان گرامی و جویندگان طریق مرتضوی را از چشمه‌سار زلال عرفان سیراب گرداند.

شایان ذکر است که جلد نهم نیز به زودی با توسّل به اولیای الهی ﷺ و تأییدات پیر روشن ضمیر مولانا حضرت آقای مجذوبعلیشاه (دکتر نورعلی تابنده) روحی فداه آماده‌ی چاپ گردیده و به پیشگاه همه‌ی اولیای الهی به

ویژه حضرت ولی عصر قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام تقدیم می‌گردد.

از دانشمندان بزرگوار، اصحاب دانش و بینش و فقرای گرامی تقاضا دارد که همچنانکه تا به حال ما را مورد عنایات خود قرار داده‌اند با ارایی نظرات سودمند خود ما را در جهت بهبود خدمات بعدی رهین منت قرار دهند.

از همه‌ی سروران ارجمندی که با کمال محبت در ترجمه و چاپ این اثر معنوی بزرگ همراهی فرموده‌اند سپاسگزاریم و عده‌ای از عزیزانی که اجازه فرموده‌اند از آنان نام ببریم عبارتند از:

۱. سید و الا مقام، استاد بزرگوار و محقق ارجمند جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی که با محبت، تأیید و تشویقشان همیشه مشوق ادامه‌ی راهمان بوده و می‌باشند.

۲. کلیه‌ی محققان و علمای اعلام: آیه‌الله سمّامی، جناب حجة الاسلام و المسلمین شیخ مهری کیایی و چند تن دیگر از علمای بزرگوار قم که با جدیت فراوان مؤاخذ احادیث و اخبار معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام رادر پاورقیها مرقوم فرموده‌اند.

۳. کارکنان محترم سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده‌دار لیتوگرافی، چاپ و صحافی این تفسیر می‌باشند.

۴. جناب آقای محسن نهال مدیر محترم انتشارات «محسن» با اینکه به عللی این مجلد در چاپ انتشارات ایشان معذور بوده است مع ذلك با نهایت محبت از هیچگونه همراهی دریغ نفرموده‌اند.

۵. جناب آقای دکتر سعید رضاخانی که فضل الهی شامل حال ایشان گردیده است که با کمکهای مادی و معنوی خود در چاپ این مجلد نیز باقیات

صالحات از خود به جا گذاشته‌است از خداوند می‌خواهیم که همت اولیای الهی همیشه بدرقه‌ی راهش باشد.

۶. جناب آقای سید عزیزالله قائمی طباطبایی که با دلسوزی کامل ویراستاری، تایپ کامپیوتری و صفحه‌آرایی این ترجمه را به اتفاق فرزند محترمش فاطمه‌سادات برعهده داشته‌اند.

۷. جناب آقای احمدیان که تهی‌ی کالک این مجلد را عهده‌دار بوده‌اند.

و در نهایت از همه‌ی سروران و عزیزان دیگر که اجازه فرموده‌اند نامشان در این مقدمه ذکر شود سپاسگزاریم و از ایزد منان خیر دنیا و آخرت همه را آرزو مندیم.

إِلَهِي أُنْسِنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَاسْتَعْمِلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ وَالسَّعْيِ الْمَرْضِيِّ
وَجَازِنَا بِالْمِيزَانِ الْوَفِيِّ يَا ذَا كِرَالِدَا كِرِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

التماس دعا خاک پای فقرا

محمدآقا، رضاخانی - حشمت‌الله ریاضی

فهرست مطالب

مقدمه	الف
سوره ی حجر	۲۷
آیات ۱-۱۸	۲۷
ترجمه	۲۸
تفسیر	۲۹
در بیان معانی مبین	۲۹
تفسیر برجهای آسمان	۳۴
از آثار ولادت پیامبران بر شیاطین	۳۶
آیات ۱۹ - ۴۴	۳۸
ترجمه	۳۹
تفسیر	۴۱
گسترانیدن زمین و نعمتهایش	۴۱
گنجهای هر چیزی نزد خداست	۴۲
حقایق ممکنات در حضرت اسما	۴۴
تغییرات بر مبنای تجدّد ذاتی	۴۴
علم بر پیشامدها و پیامدها	۴۷
ماده‌ی آفرینش انس و جنّ	۴۸
بیان آفرینش آدم <small>علیه السلام</small> بر فرشتگان	۵۰
رانده شدن شیطان	۵۱
تهدیدهای شیطان	۵۲
درهای هفتگانه‌ی آتش	۵۵
آیات ۴۵-۵۰	۵۹

۵۹	ترجمه.....
۵۹	تفسیر.....
۵۹	در پاداش پرهیزکاران.....
۶۱	آیات ۵۱-۶۶.....
۶۲	ترجمه.....
۶۳	تفسیر.....
۶۳	میهمانان حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۶۴	فرستادگان خدا بر حضرت لوط <small>علیه السلام</small>
۶۵	آیات ۶۷-۸۴.....
۶۶	ترجمه.....
۶۷	تفسیر.....
۷۱	بیان حال قوم حجر (ثمود).....
۷۱	آیات ۸۵-۹۹.....
۷۲	ترجمه.....
۷۳	تفسیر.....
۷۳	حقیقت مستلزم گذشت.....
۷۵	سبع من المثنی تعبیری قرآنی.....
۷۶	فرمان مهرورزی با مؤمنین.....
۷۷	معنای «مقتسمین».....
۷۸	فرمان اعراض از مشرکین.....
۷۹	یقین و لازمه‌ی آن.....
۸۳	سوره‌ی نحل.....
۸۳	آیات ۱-۱۳.....
۸۴	ترجمه.....

۸۵	تفسیر
۸۶	معنای روح
۸۸	معانی دیگر روح
۹۱	بر خداست راه میانه و اعتدال
۹۲	نعمت آب آسمانی برای نوشیدن و.....
۹۴	آیات ۲۹ - ۱۴
۹۶	ترجمه
۹۷	تفسیر
۹۷	هدف از تسخیر دریا بر شما
۹۹	مظاهر اسمای الهی در هستی
۱۰۱	نشانه ها و ستاره‌ی هدایت
۱۰۲	آگاهی از پیدا و پنهان کردار
۱۰۴	علی <small>علیه السلام</small> افسانه‌ی پیشینیان!
۱۰۶	روز خواری کفار و مشرکین
۱۰۶	روز تسلیم و انقیاد همه
۱۰۷	آیات ۳۵ - ۳۰
۱۰۸	ترجمه
۱۰۹	تفسیر
۱۱۰	پاداش نیکوکاران و پارسایان
۱۱۲	آیات ۴۸ - ۳۶
۱۱۴	ترجمه
۱۱۵	تفسیر
۱۱۵	بعثت برای بندگی خدا و اجتناب از طاغوت
۱۱۸	رجعت در ظهور امام مهدی عجل الله فرجه

۱۲۰	هجرت‌های سه‌گانه
۱۲۲	ذکر و اهل ذکر
۱۲۶	عدم ممانعت مکرها از عذاب
۱۲۹	تفسیر و تأویلی از ظَلَّ
۱۳۱	آیات ۶۰ - ۴۹
۱۳۲	ترجمه
۱۳۳	تفسیر
۱۳۴	اولیای الهی را هراسی نیست
۱۳۷	همه‌ی نعمتها از آن خداست
۱۳۷	موقعیت دختران در عرب جاهلیت
۱۳۹	آیات ۶۹ - ۶۱
۱۴۰	ترجمه
۱۴۱	تفسیر
۱۴۲	اجل حتمی پیش و پی نخواهد داشت
۱۴۴	نشانه‌هایی در زنده شدن طبیعت
۱۴۹	شفابخشی عسل
۱۵۱	آیات ۷۵ - ۷۰
۱۵۲	ترجمه
۱۵۳	تفسیر
۱۵۳	سنّ انحطاط (ارزل العمر)
۱۵۴	نعمت برتری در رزق
۱۶۰	آیات ۸۷ - ۷۶
۱۶۱	ترجمه
۱۶۳	تفسیر

۱۶۴ امر قیامت به نزدیکی یک پلک زدن
۱۶۹ اتمام نعمت برای تسلیم شدنتان
۱۷۳ آیات ۹۳ - ۸۸
۱۷۴ ترجمه
۱۷۵ تفسیر
۱۷۶ بیان عدل
۱۸۴ آیات ۱۰۳ - ۹۴
۱۸۵ ترجمه
۱۸۶ تفسیر
۱۸۹ عمل شایسته سرچشمه‌ی حیات طیبه
۱۹۱ خدایر آنچه که نازل می‌کند داناترست
۱۹۴ آیات ۱۱۰ - ۱۰۴
۱۹۴ ترجمه
۱۹۵ تفسیر
۱۹۹ آیات ۱۱۹ - ۱۱۱
۲۰۰ ترجمه
۲۰۱ تفسیر
۲۰۹ آیات ۱۲۴ - ۱۲۰
۲۰۹ ترجمه
۲۱۰ تفسیر
۲۱۳ آیات ۱۲۸ - ۱۲۵
۲۱۳ ترجمه
۲۱۴ تفسیر
۲۱۴ دعوت به راه خدا و واکنش مردم

۲۱۶	درقصاص عقاب به اندزه‌ی عقاب
۲۱۷	توصیه به شکیبایی از قصاص
۲۲۱	سُورَةُ الْأَسْرَاءِ
۲۲۱	آیات ۸ - ۱
۲۲۲	ترجمه
۲۲۳	تفسیر
۲۲۳	مقصود از مسجد الاقصی
۲۲۴	تحقیق معراج جسمانی
۲۲۶	تحقیق و رفع اشکال
۲۲۹	مرتبه‌ی انسان درعالم هستی
۲۳۱	معراج جسمانی حضرت محمد ﷺ
۲۳۳	هدف از نزول کتب آسمانی
۲۳۸	تفسیر دو افساد بر روی زمین
۲۳۹	آیات ۲۲ - ۹
۲۴۰	ترجمه
۲۴۱	تفسیر
۲۴۲	راهی محکم‌تر از همه‌ی راهها
۲۴۵	روشنگری هدف نشانه‌ی روز
۲۴۸	فسق نشانه‌ی هلاک و نابودی قری
۲۵۰	تلاش و ایمان لازمه‌ی آخرت طلبی
۲۵۳	آیات ۲۸ - ۲۳
۲۵۴	ترجمه
۲۵۴	تفسیر
۲۵۵	بیان انحصار عبادت بر خدای تعالی

۲۵۹ نیکی بر والدین
۲۶۱ غرض از ایتای حَقِّ ذالْقَرْبِیْ
۲۶۴ بیان معنای تَبْذِیر
۲۶۷ آیات ۳۵ - ۲۹
۲۶۸ ترجمه
۲۶۹ تفسیر
۲۷۰ مقَدَّر ساختن و گسترش روزی
۲۷۱ آثار مخرَّب دنیوی و اخروی زنا
۲۷۳ منظور از ولی مقتول
۲۷۵ آیات ۴۳ - ۳۶
۲۷۶ ترجمه
۲۷۷ تفسیر
۲۷۷ نهی از اعتنا بر حدس و گمان
۲۸۰ نهی از راه رفتن با غرور و تکبُّر
۲۸۳ نسبت دختر خدادادن به فرشتگان
۲۸۵ آیات ۴۹ - ۴۴
۲۸۶ ترجمه
۲۸۷ تفسیر
۲۸۷ سپاسگزاری اشیای طبیعت
۲۹۴ سبب تهمت و مثلهای ستمگران
۲۹۴ آیات ۵۹ - ۵۰
۲۹۵ ترجمه
۲۹۷ تفسیر
۲۹۸ روزی که ناچار از اجابت دعوتید

۳۰۲	پس فرا بخوانید پندارهای خود را.....
۳۰۴	در طلب وسیله به سوی خدا.....
۳۰۷	آیات ۷۰ - ۶۰.....
۳۰۸	ترجمه.....
۳۱۰	تفسیر.....
۳۱۰	رؤیای نبی ﷺ و شجره‌ی ملعونه.....
۳۱۲	شراکت شیطان در اموال و اولاد.....
۳۱۵	خلوص فطری در مواقع خطر.....
۳۱۸	بخشیدن روزی پاکیزه و برتری.....
۳۱۹	آیات ۸۱ - ۷۱.....
۳۲۰	ترجمه.....
۳۲۱	تفسیر.....
۳۲۱	منشأ تعبیر یمین و شمال.....
۳۲۷	فرمان شب زنده‌داری و نافله.....
۳۳۳	آیات ۸۷ - ۸۲.....
۳۳۴	ترجمه.....
۳۳۴	تفسیر.....
۳۳۵	قرآن شفای دردها.....
۳۳۵	مداوای دردها با قرآن.....
۳۴۱	روح امر الهی.....
۳۴۲	آیات ۱۰۰ - ۸۸.....
۳۴۴	ترجمه.....
۳۴۵	تفسیر.....
۳۴۵	دعوت بر تحدی و مبارزه.....

۳۴۷ ضروری بودن بشریت پیامبر
۳۵۲ آیات ۱۱۱ - ۱۰۱
۳۵۳ ترجمه
۳۵۴ تفسیر
۳۵۴ آیات و نشانه‌های (نه گانه‌ی) موسی <small>علیه السلام</small>
۳۵۶ نزول برحق قرآن
۳۵۹ وجه تسمیه‌ی الله
۳۶۳ همه‌ی اسمای حُسنی از آن خداست
۳۶۷ سوره‌ی کهف
۳۶۷ آیات ۵ - ۱
۳۶۷ ترجمه
۳۶۸ تفسیر
۳۶۸ کتابی بدون هر کژی
۳۷۲ آیات ۱۲ - ۶
۳۷۲ ترجمه
۳۷۳ تفسیر
۳۷۴ قصه‌ی اصحاب کهف و رقیم
۳۸۲ آیات ۲۳ - ۱۳
۳۸۳ ترجمه
۳۸۵ تفسیر
۳۹۶ تعداد اصحاب کهف را خدا می‌داند
۳۹۷ آیات ۲۹ - ۲۴
۳۹۷ ترجمه
۳۹۸ تفسیر

۴۰۰ منع از فرامانبری غافلان
۴۰۳ آیات ۴۴ - ۳۰
۴۰۴ ترجمه
۴۰۵ تفسیر
۴۰۹ کیفر تکبر و انکار معاد
۴۱۱ آیات ۵۳ - ۴۵
۴۱۲ ترجمه
۴۱۳ تفسیر
۴۱۵ مقصود از باقیات صالحات
۴۱۸ ردّی بر منکرین معاد
۴۲۳ آیات ۵۹ - ۵۴
۴۲۴ ترجمه
۴۲۵ تفسیر
۴۳۱ هلاکت اهل آبادیها به موجب ستمگری
۴۳۲ آیات ۸۲ - ۶۰
۴۳۴ ترجمه
۴۳۶ تفسیر
۴۳۶ داستان همراهی حضرت موسی و خضر <small>علیه السلام</small>
۴۴۵ صفات خلیفه و شیخ
۴۴۹ بیان نیابت از رسالت و ولایت
۴۷۰ مراتب سلوک
۴۸۳ آیات ۹۳ - ۸۳
۴۸۴ ترجمه
۴۸۵ تفسیر

۴۸۵	وجه تسمیة ذوالقرنین
۴۹۹	آیات ۱۱۰ - ۹۴
۵۰۰	ترجمه
۵۰۲	تفسیر
۵۰۲	قصه ذالقرنین و سدّ یاجوج و ماجوج
۵۰۴	پیشنهاد خراج جهت ایجاد سدّ
۵۰۷	فرمایش پیامبر اسلام ﷺ درباره ی یاجوج و ماجوج
۵۰۹	امام صادق <small>علیه السلام</small> : سدّ همان تقیه است
۵۱۳	زیانکارترین زیانکاران در عمل
۵۱۸	جنّات فردوس از آن کیست؟
۵۲۶	متن عربی تفسیر شریف
۵۲۶	بیان السّعادة فی مقامات العبادة
۵۲۷	سُورَةُ الْحَجْرِ
۵۲۷	الجزء الرابع عشر
۵۳۰	فی تفسیر ما قصد من بروج السّماء
۵۳۱	بیان ردع الشّیاطین بتولد عیسی <small>علیه السلام</small> و محمّد <small>صلی الله علیه و آله</small> عن السّموات ..
۵۳۳	بیان انّ لكلّ شیء خزائن عند الله
۵۳۶	العلم بالماضیین والاتیین
۵۳۷	فی خلقه الانس والجنّ
۵۳۹	فی قصد الشّیطان للعداوة
۵۴۰	فی طبقات الارض
۵۴۲	ابواب النّار (جهنّم)
۵۴۲	فی اجر المتّقین
۵۴۳	فی ضیوف ابراهیم <small>علیه السلام</small>

- ۵۴۶ فی اصحاب الایکه
- ۵۴۶ فی اصحاب الحجر (ثمود)
- ۵۴۸ فی تفسیر سبع من المثنی
- ۵۴۹ فی معنی المقتسمین
- ۵۵۱ فی تفسیر اتیک الیقین
- ۵۵۱ فی اقسام الیقین
- ۵۵۳ سورة النحل
- ۵۵۳ فی محتومیة تحقق ما امر الله به
- ۵۵۵ القصد من خلقة الانعام
- ۵۵۷ فی قدرته تعالی علی هداية
- ۵۶۷ غرض بعثة الرسل فی کلّ امة
- ۵۹۸ بیان العدل
- ۵۹۹ موعظة الله بوفاء العهد
- ۶۰۲ یبلوكم الله الایمان بامة الاری
- ۶۰۴ من موجبات الحیوة الطیبة
- ۶۰۵ انما یسلط الشیطان علی من یتولاه
- ۶۰۷ نزل القرآن بالحق للثبات والبشری
- ۶۱۰ انه لغفور لمن هاجر بعد ما فتن و.....
- ۶۱۳ انه لغفور للذین تابوا و اصلحوا
- ۶۱۵ السبب للذین اختلفوا فیہ
- ۶۱۷ فی القصاص واستحسان الصبر منه
- ۶۲۱ سورة بنی اسرائیل
- ۶۲۱ الجزء الخامس عشر
- ۶۲۲ تحقیق المعراج الجسمانی

- ٦٣٠ هداية القرآن للتي هي اقوم .
 ٦٣٨ بيان انحصار العبادة في الله .
 ٦٤١ في احسان الوالدين .
 ٦٤٤ في النهي عن التبذير .
 ٦٤٨ في النهي عن قتل النفس بغير الحق .
 ٦٥٠ في النهي عن اتباع ما ليس به علم .
 ٦٥٣ في النهي عن الشرك بالله .
 ٦٥٨ الحجاب بين القارى للقران و الكفار .
 ٦٦٣ في عدم استطاعة ما يعبد من دون الله .
 ٦٧٢ في دعوت الناس يوم القيامة مع امامهم .
 ٦٧٦ في امره تعالى بالتَّهَجَّد .
 ٦٨١ انه في القرآن ما هو شفاء .
 ٦٨٥ في جواب الاسئلة عن الروح .
 ٦٨٦ في احتواء القرآن على كل مثل .
 ٦٨٩ في لزوم البشرية للنبي .
 ٦٩٢ في نزول القرآن بالحق .
 ٦٩٤ في الدعاء لله او الرحمن .
 ٦٩٩ سُورَةُ الْكَهْفِ .
 ٧٠٢ في معنى الرقيم وقصته .
 ٧٠٤ قصة اصحاب الكهف .
 ٧١٥ في امره تعالى بالصبر .
 ٧١٨ حكاية الرجلين .
 ٧٢٣ في وصف يوم القيامة .
 ٧٢٩ الاستئان بسنن الاولين بعد الهدى .

۷۳۳ قصّة مصاحبة موسى وخضر <small>عليهما السلام</small>
۷۳۸ اوصاف الوليّ (وهي سبعة)
۷۳۹ بيان النّیابة للرسالة والولاية
۷۴۱ بيان النّیابة للرسالة والولاية
۷۴۳ فائدة البيعة العامّة و غايتها
۷۴۶ متابعة موسى <small>عليه السلام</small> من الخضر <small>عليه السلام</small>
۷۴۸ الجزء السادس عشر
۷۵۴ مراتب السلوك
۷۶۴ قصّة ذی القرنین وسدّه
۷۷۹ فی تفسیر الاخرین اعمالاً
۷۸۳ اجر المؤمنین الصّالحین اعمالاً
۷۸۹ فهرستهای پنجگانه
۷۹۰ فهرست ترجمه‌ی احادیث
۷۹۶ فهرست احادیث
۸۰۵ فهرست ابیات
۸۰۸ فهرست اعلام
۸۲۴ فهرست منابع

سورهی حجر

نود و نه آیه است که همهی آنها در مکه نازل شده، بعضی از مفسرین آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» و آیهی: «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُتَّقِينَ» را استثناء کرده اند و گفته اند مکی نیست.

آیات ۱-۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) رَبَّمَا يَوَدُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَ
يُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ
لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَ مَا
يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ
لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷)
مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنظَرِينَ (۸) إنا نحنُ
نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إنا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي
شِعَابِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ

بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ
 أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵) وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي
 السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ
 شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ
 مُبِينٌ (۱۸)

ترجمه

این است آیات کتاب خدا و قرآنی که راه حق و باطل را روشن و آشکار می‌سازد، کافران چون چشم حقیقت بین بگشایند) ای بسا آرزو کنند که کاش مسلم و خداپرست بودند. ای رسول ما این کافران را به خود و خواب طبیعت و لذات حیوانی واگذار تا آمال و اوهام دنیوی آنان را غافل گرداند تا نتیجه کامرانی بیهوده را به زودی بیابند. و ما هیچ ملک و ملتی را هلاک نکردیم جز به هنگام معین. اجل هیچ قومی از آنچه در علم حق معین است یک لحظه مقدم و مؤخر نخواهد شد، کافران گویند ای کسی که مدعی آنی که قرآن از جانب خدا بر من نازل شده است تو به عقیده ما محققاً دیوانه‌ای که چنین دعوی می‌کنی. اگر راست می‌گویی و بر تو فرشتگان خدا نازل می‌شوند) چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟! ای رسول ما به آنها بگو: ما فرشتگان را جز برای حق و حکمت و مصلحت نخواهیم فرستاد و آن‌گاه فرستیم که دیگر کافران بر عذاب و هلاکشان مهلت نخواهند یافت. البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را از آسیب حسودان و منکران) محققاً نگاه خواهیم داشت. و پیش از تو هم رسولانی بر امم سالفه فرستادیم. ولی هیچ رسولی بر این مردم نادان نمی‌آید جز آن‌که به جای طاعت به انکار و استهزاء او می‌پردازند. این

گونه ما قرآن را در دل زشتکاران داخل سازیم. کافران به آن ایمان نمی‌آورند و نسبت به رسولان و کتب آسمانی عادت امم سابقه هم مانند امت تو به انکار و استهزا گذشت. و اگر ما بر این کافران امت دری از آسمان بگشاییم تا دایم بر آسمانها عروج یا فرشتگان بر آنها نزول کنند. باز هم بر انکار تو خواهند گفت: چشمان ما را محمد ﷺ فرو بسته و در ما سحر و جادویی بکار برده است. ما در آسمان کاخهای بلند بر افراشتیم و بر چشم بینایان عالم آن کاخها را به زیب و زیور بیاراستیم. و آن را از دستبرد شیطان مردود محفوظ داشتیم. لیکن هر شیطان که برای دزدیدن و دریافتن سخن فرشتگان به آسمان نزدیک شد تیر شهاب آسمانی او را تعقیب کرد.

تفسیر

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ﴾ کلمه ی «مبین»

راستی آشکار (درستی و حق بودن قرآن آشکار و ظاهر است)، و معنی این است که قرآن گمراهی را از رشد و حق را از باطل جدا و بیان (آشکار) می‌کند، و عطف لفظ «قرآن» بر «کتاب» برای اشاره به این است که آنچه که به آن اشاره شده همانطور که آیات کتاب نبوت است، کتاب فرق و جدایی بین حق و باطل نیز هست.

همچنین آیات کتاب ولایت و کتاب جمع است، و نکره آوردن قرآن برای اشاره به این است که مشارالیه آیات و نشانه‌ها، شأنی از شئون ولایت است نه این که آیات حقیقت ولایت باشد (منظور این است که اینها آیات کتاب فرق بانبوت و نیز آیات کتاب جمع ولایت است).

﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ لفظ «رب» با

تخفیف و تشدید خوانده شده و لفظ «ما» کافّه یا نکره‌ی موصوفه است، و لفظ «لو» برای تمنّی یا مصدریّه است، و معنای آیه این است که کفّار وقتی که از مستی هواهایشان بیدار شدند یا وقتی که از خستگی کفرشان به رنج و ملال برسند آنوقت خیلی دوست دارند که مسلمان می‌بودند.

و استعمال «رُبَّ» (چه بسا) در تکثیر مانند استعمال آن در تقلیل زیاد و شایع است.

و در لفظ «رَبِّ» شانزده لغت است، ضمّ راء و فتحه‌ی آن با تشدید باء و تخفیف آن در حالی که باء مفتوح باشد، همه‌ی این صورت‌ها با تجرّد «رَبِّ» از تاء یا اتّصال به تاء در حالی که تاء ساکن و مفتوح باشد، و ضمّ هر دو حرف راء و باء با تشدید و تخفیف، و ضمّ راء و فتح آن در حالی که باء ساکن باشد و مخفّف خوانده شده است.

﴿ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا﴾ آنها را واگذار بخورند همانطور که حیوانات می‌خوردند، زیرا که مقصود از چنین کلامی در فصل این مقام همین معناست

﴿وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ به زودی عاقبت کفرشان را خواهند فهمید، و این کلام ناامید کردن رسول ﷺ از اسلام آوردن آنها، و نیز برای توهین و تهدید بر آنان است.

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ﴾ مدّت ثابت

و معینی که نوشته شده، و (این استثنای نوع) مستثنی مفرغ^(۱) است که برجای حال نشسته است، و در تصحیح صاحب حال واقع شدن لفظ «قریه» همین قدر بس که این لفظ نکره‌ی عام در سیاق نفی است (قریه هم نکره است و هم با ما منفی شده است).

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ ﴿۱۸﴾﴾ که مقصود آن‌ها محمد ﷺ است ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ سرانجام هیچ قومی پیش در پی نخواهد افتاد، کافران گویند ای کسی که می‌گویی قرآن بر تو نازل شده که مقصود آن‌ها محمد ﷺ است تو مجنونی زیرا تو ادعا می‌کنی عبادت بت‌های قدیمی باطل است، و ادعای تو حید می‌کنی که آن را ما از گذشتگان نشنیده‌ایم، و این سخنان نیست مگر از جنون تو، و تأمل نکردنت در این‌که مثل این سخن مورد قبول نیست، و نفعی برای تو ندارد، و غرض تو حاصل نمی‌شود.

﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ کافران گفتند: خدا فرشتگان بسیاری دارد، اگر تو راست می‌گویی، اگر می‌خواست تو را برای ما به عنوان رسول بفرستد، فرشتگانی را نیز با تو می‌فرستاد. سپس خدای تعالی در مقام ردّ بر آن‌ها گفت: ﴿مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ﴾ لفظ «نزل» با نون و یاء به صورت معلوم و با تاء به صورت مجهول، و با تاء به صورت معلوم که تاء آن مفتوح که در اصل «تتنزل

۱ درباره مستثنی و اقسام آن به جلد اول مراجعه شود.

الملائكة» باشد خوانده شده است، مافرشتگان را فرو نمی فرستیم.
 ﴿الَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا اِذَا مُنْظَرِينَ﴾ مگر با حق، و آن گاه که
 حق بیاید از شما اثری باقی نمی ماند، چون شما باطل هستید و باطل با حق
 نمی ماند، و بارها این مطلب گذشت که حق عبارت از ولایت مطلقه است، و
 آن اضافه‌ی حق اول تعالی است به صورت اضافه‌ی اشراقی، و این که حق
 بودن هر حقی بسبب حق بودن حق اول است، و لذا فرمود:
 ﴿اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ چون آن ها که در
 مقام استهزا از تنزیل قرآن نام می بردند، خداوند آن ها را رد نمود و فرمود:
 قرآن را ما فرستادیم، و ما آن را حفظ خواهیم کرد.

و حفظ و نگهداری حقیقت قرآن از طرف خدای تعالی منافاتی با
 تحریف در صورت تدوینی (اعراب و نحوه‌ی قرائت) آن ندارد.^(۱)
 چه تحریف (اگر واقع شود) در صورت مماثل قرآن واقع می شود (که
 آن خلاف اجماع مسلمانان و نص کتاب و اقوال ائمه است).
 چنانچه فرمود: وای بر کسانی که نوشته‌ای را با دستهای خودشان

۱. در مورد عدم تحریف قرآن به مقدمه جلد اول تفسیر بیان السعادة و نیز به جلد اول ترجمه
 تفسیر بیان السعادة از همین مترجمان مراجعه شود و نیز کتاب ارزشمند «کشف الارتیاب فی
 عدم تحریف کتاب» تالیف شیخ محمود بن ابی القاسم مشهور به مقرّب تهرانی (متوفی ۱۳۲۳
 هـ) که در جواب کتاب فصل الخطاب محدث نوری که قایل به تحریف به نقص بعضی آیات
 بود، نوشته است و نیز کتاب الذریعة و صیانة القرآن و البیان و کشف الارتیاب و تفسیر المیزان
 مراجعه شود. ضمناً در پیوست ترجمه قرآن ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی هم شرح
 مبسوطی آمده است.

می نویسند و سپس می گویند که آن از جانب خداست در حالی که از جانب خدا نیست^(۱)، (در مورد یهودیان و مسیحیان و یا قایلان به تحریف قرآن است که از خود آیاتی را نقل کرده اند).

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ﴾ پیش از تو هم رسولانی در فرقه و گروههای آنان فرستادیم و شیعه عبارت از فرقه و جماعتی است که در یک روش و طریقت با هم متفق باشند.

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ كَذَلِكَ نَسَلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾ تو نگران نباش که هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر این که او را استهزا می کردند.

این چنین پندار ناستوده را در دلهای گناهکاران جای دهیم، یعنی داخل نمودن بر سییل استهزا، و هم چنین است استهزایی که در دلهایشان جای داده ایم (تا باطن پلید خود را ظاهر نموده و شناخته شوند).

﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ جمله «لایؤمنون به» حال از «المجرمین» یا از مفعول «نسلکه» است، یا جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر می باشد، یا تفسیر کننده جمله سابق است یعنی در حالی که ایمان نمی آوردند (حالیه)، یا آن مجرمینی که ایمان نمی آورند (مفسره) یا استهزا را باناگروندگان وارد می کنیم (مفعولیه) یا کلاً اینگونه افرادی ایمان نمی آورند (مستأنفه).

﴿وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ﴾ سنت خدا در مورد پیشینیان یا در

مورد روش آنان که مستلزم عذاب دنیا و آخرت است این چنین بوده است،
 ﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ﴾ و اگر
 هم بر آنان دری از درهای آسمان رامی گشودیم (جزیی از حقایق الهیه را بر
 دل‌هایشان می انداختیم) و آنان به آن عروج می کردند.

﴿لَقَالُوا آءَ بَارِئًا﴾ باز هم از نهایت عناد و شک‌ها و تردید می گفتند:

﴿إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا﴾ چشمهای ما به وسیله‌ی سحر و جادو
 بسته شده، یا این که چشمان ما و مانند مست‌ها قرار داده شده. ﴿بَلْ نَحْنُ
 قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾ محمد ﷺ ما را جادو کرده، و بهمین جهت می بینیم که
 به آسمان صعود می کنیم.

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾ و به راستی در آسمان
 برجهایی قرار دادیم، مقصود از بروج همان برجهای دوازده گانه‌ی مشهور یا
 منازل قمر یا درجات مسیر خورشید است که سیصد و شصت درجه است، و
 بروج به هر یک از معانی مذکور تفسیر شده است، و برج و قصر به یک معنی
 هستند، و از غرایب حکمت و عجایب خلقت این است که فلک در عین این که
 بسیط است بعضی از اجزاء آن به سبب خواص و آثار با بعض دیگر فرق
 می کند و امتیاز دارد، چه برج‌های دوازده گانه و منازل بیست و هشت گانه
 هر کدام اثر خاصی غیر از اثر دیگری دارد، چنانچه این مطلب به تجربه
 معلوم شده، و منجمین آن را در کتب احکام ثابت کرده اند.

﴿وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾ و آن بروج را با ستاره‌های نورانی زینت
 دادیم ﴿وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ﴾ و از دستبرد هر شیطان

مطرودی باز داشتیم حفظ برجهای آسمان ارواح، از شیطان واضح است، زیرا چون عالم شیاطین عالم ظلمت و ملکوت سفلی است اگر هم بتوانند به عالم ارواح صعود کنند از ذاتشان فانی می شوند.

اما در مورد برجهای آسمان طبع گاهی توهم می شود که شیاطین می توانند به آنجا صعود کنند چون بر عالم طبع به صورت مطلق تسلط دارند، ولی تحقیق مطلب این است که شیاطین همانطور که از عالم ارواح مطرود هستند همانطور از اجسام عالی نیز مطرودند، زیرا اجسام عالی از آن جهت که از متضادات ترکیب نیافته، و از جهت بساطت و صفاتشان محلّ حلول ملایکه‌ی مدبرین و متعلّق نفوس علوی و ارواح عالیه اند.

بنابراین ذات اجسام افلاک اگر چه از اتصال شیاطین ابا و منعی ندارد، ولی ارواح متعلّق به آن مانع از اتصال شیاطین بدان است.

﴿الَّذِينَ اسْتَرْقُوا السَّمْعَ﴾ مگر کسی که دزدانه رازی بشنود، این عبارت استثنای متصل است (چون مثبت است) یا منقطع .

﴿فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ﴾ کسی را که استراق سمع می کند، شهاب درك کرده و او را می پوشاند، و شهاب شعله‌ی آتش زبانه کشنده است، که رسم ستاره بر آن نهند، و گفته می شود، ستاره‌ای است که الآن فرود آمد، و شهاب‌ها در کره‌ی دخان پدید می آیند چنانچه در محلّ خود تحقیق شده.

و شهاب‌ها آنطور که در عرف مشهور است ستارگان نیستند، و شیاطین از آنها اذیت نمی شوند، چون شهاب‌ها از مادیات و شیاطین از روحانیاتند.

بلکه مقصود از شهاب‌ها قوای روحانی است که متضاد با شیاطین بوده و آن‌ها را از حضور پیش ارواح طیبه منع می‌کنند، آن ارواح طیبه و پاک که با چشمانی که به صورت شهاب‌ها باز شده‌اند تصوّر می‌شوند، اعمّ از این که استراق سمع از آسمانهای طبع باشد یا از آسمانهای ارواح. با توجه به این مطلب که ما در وجه منع شیاطین از آسمانهای طبع و آسمانهای ارواح ذکر کردیم شما ممکن است به آنچه در اخبار وارد شده متفطن گشته و پی‌ببری، در اخبار آمده‌است که شیاطین به آسمانها صعود می‌کردند.

و آن‌گاه که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام متولّد شد از سه آسمان ممنوع و محجوب شدند، یا آمده‌است که شیاطین به آسمانها صعود می‌کردند.

و آن‌گاه که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدنیا آمد به وسیله‌ی شهاب‌ها منع شدند، و در شب تولّد او شهاب بسیار بود، و امثال این روایات بسیار است با این‌که شیاطین از آسمانهای ارواح و هم‌چنین از آسمانهای طبع چنانچه گذشت مطرود بودند.

سرّ مطلب این است که آسمانها در عالم صغیر قبل از تولّد کلمه‌ی عیسوی بالقوه در آسمان دنیا جمع بودند، و آسمان دنیا عبارت از آسمان نفس انسانی است که محلّ تصرّف شیاطین است.

پس آن‌گاه که کلمه‌ی عیسوی متولّد گشت بعضی از چیزهایی که بالقوه بود بالفعل گشت مانند: آسمان سینه که به اسلام باز شد و آسمان قلب و آسمان نفس انسانی، و بقیّه در همان حالت بالقوه باقی ماندند و شیاطین را به

واسطه‌ی همین کلمه‌ی عیسوی از این آسمانها طرد می‌کرد، و پس از توّلّد کلمه‌ی محمدی ﷺ که جمیع مراتب را بالفعل دارا و جامع است همه‌ی آنچه که بالقوه بود بالفعل گشت.

پس آسمانهای هفت گانه (مراتب عالیّه‌ی انسانی یا هفت مرتبه دل یا هفت مقام) متمیز گشت و شیاطین را از همه‌ی آنها بیرون رانده و طرد کردند، ولی شیطان از جهت نفس حیوانی مترصد بود تا در وقت فرصت دزدانه گوش دهد و مترصد فرصت باشد تا از آسمان نفس انسانی دنیا بعضی از چیزها را بشنود، که شهابی (از تجلیات انوار) او را دنبال کرد و انسان را به نور ایمان متذکر و یاد آور گشت؛ که براین معنای در قول خدای تعالی: «إِذَا مَسَّتْهُمُ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» اشاره شده است^(۱).

آیات ۴۴ - ۱۹

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ
لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا
نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۱) وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَإِنَّا

۱ در سوره صافات آیه ۷ و ۸ نیز شرح بیشتری خواهد آمد.

لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ (٢٣) وَ لَقَدْ
عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (٢٤) وَ
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (٢٥) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (٢٦) وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ
مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (٢٧) وَ اذْقَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأَكَّةِ إِنِّي
خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (٢٨) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ
نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (٢٩) فَسَجَدَ الْمَلَأَكَّةُ
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (٣٠) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ
السَّاجِدِينَ (٣١) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ
السَّاجِدِينَ (٣٢) قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ
صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (٣٣) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ
رَجِيمٌ (٣٤) وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (٣٥) قَالَ رَبِّ
فَاطْرِبْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (٣٦) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (٣٧)
إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (٣٨) قَالَ رَبِّ بِمَا آغَوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ
لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٣٩) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ
الْمُخْلِصِينَ (٤٠) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (٤١) إِنَّ
عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنْ
الْغَاوِينَ (٤٢) وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (٤٣) لَهَا سَبْعَةُ
أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (٤٤)

ترجمه

و زمین را هم ما بگسترديم و در آن کوههای عظیم بر نهاديم و از آن هر گیاه و نبات را مناسب و موافق حکمت و غایت برویانيديم. و در این زمین هم لوازم معاش شما نوع بشر را فراهم آورديم و هم برای سایر حیوانات که شما روزی آنها را نمیدهید قوت و غذا فراهم ساختيم. و (بدانکه) هیچ چیز در عالم نیست جز آن که منبع و خزینة آن نزد ما خواهد بود ولی ما از آن به عالم خلق الّا بقدر معین که مصلحت است نمی فرستيم. و ما بادهای آبستن کن رحم طبیعت را فرستاديم و هم باران را از آسمان فرود آورديم تا به آن آب شما و نباتات و حیوانات شما را سیراب گردانيم (و گرنه) شما نمی توانستيد آنها را برای وقت حاجت خود منبع ساخته جاری سازيد. و مايم که خلائق را زنده می کنیم و می میرانيم و وارث همه ی خلق که فانی می شوند هستيم، و البتّه علم ما به همه ی گذشتگان و آیندگان شما احاطه ی کامل دارد. و البتّه خدای تو همه ی خلائق را (در قیامت) محشور خواهد کرد که کار او از روی علم و حکمت است. و همانا انسانی را از گل و لای سالخورده ی تغیر یافته بیافریديم. و طایفه ی دیوان را بیشتر از آتش گدازنده خلق کرديم. و آن گاه که پروردگار تو به فرشتگان عالم اظهار فرمود که من بشری از ماده ی گل و لای کهنه متغیر خلق خواهم کرد. پس چون آن عنصر را معتدل بیاريم و در آن از روح خویش بدمم همه (از جهت حرمت و عظمت آن روح الهی) بر او سجده کنید. همه ی فرشتگان عالم سجده کردند. مگر ابلیس که از سجده ی آدم امتناع ورزید. خدا به شیطان فرمود: که ای شیطان برای چه تو با ساجدان سر به سجده ی آدم فرود نیاوردی؟ شیطان پاسخ داد: که من هرگز بشری که از گل و لای کهنه آفریده ای سجده نخواهم کرد. خدا هم به او با قهر و عتاب فرمود:

پس از صف ساجدان خارج شو که تو رانده‌ی درگاه ما شدی. و لعنت ما تا روز جزا بر تو محقق و حتمی گردید. شیطان (چون مردود شد) از خدا درخواست کرد که پروردگارا پس مرا تا روز قیامت که خلق مبعوث می‌شوند مهلت و طول عمر عطا فرما. خدا فرمود آری ترا مهلت خواهد بود تا به وقت معین و روز معلوم. آن‌گاه شیطان گفت: خدایا مرا گمراه کردی من نیز در زمین (همه چیز را) در نظر فرزندان آدم جلوه میدهم (تا از یاد تو غافل شوند) و همه‌ی آن‌ها را گمراه خواهم کرد. بجز بندگان پاک و خالص تو. خدا فرمود: همین اخلاص و پاکی سرپرست راه مستقیم به درگاه رضای من است. و هرگز ترا بر بندگان من تسلط و غلبه نخواهد بود، لیکن اقتدار و سلطه‌ی تو بر مردم نادان و گمراهی است که پیرو تو شوند. و البتّه وعده گاه تمام آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود. که آن دوزخ را هفت در است هر دری برای ورود دسته‌ای از گمراهان معین گردیده است.

تفسیر

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ﴾ و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای ثابت و استوار قرار دادیم، وجه بهره مندی و انتفاع از گسترده بودن زمین، و وجود کوهها ذکر شده است، و این که در هر دو حکمت‌ها و مصلحت‌های فراوانی است.

﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ و در آن از هر چیز موزون رویانیدیم، اگر ضمیر «فیها» به جبال و کوهها برگردد مقصود از موزون چیزی است که قابل وزن است و با وزن کردن خرید و فروش می‌شود، مانند فلزات که در کوهها می‌روید، و اگر ضمیر به «الارض» و

زمین برگردد، مقصود موزون است که جهت منافع و بهرمندی شما اندازه گیری و سنجش شود و برای مصالح شما آماده شده است، و اگر ضمیر به هر دو برگردد معنای آن اعمّ از هر دو معناست^(۱).

﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ﴾ در زمین چیزی قرار دادیم که بدان وسیله زندگی کنید از قبیل پوشاک و خوراک و مسکن و مرکب ﴿وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾ عطف بر «معایش» است، برای شما خدمتکاران و کنیزان و بندگان و چهار پایانی قرار دادیم که شما روزی دهنده‌ی آنها نیستید، در این لفظ جانب روزی گیران ذوی العقول غلبه دارد یعنی شما روزی این افراد را نمی‌دهید.

یا عطف بر مجرور در «لکم» است که این احتمال بعید است، چون حرف جر اعاده نشده، و معنای آیه این است: برای شما اسباب معیشت و زندگی قرار دادیم، و برای کسانی هم که شما روزی دهنده‌ی آنها نیستید اسباب عیش و زندگی قرار دادیم، مانند مجانین و سفیهان و غیر آنها از اهل جزیره‌ها که مانند چهار پایان و درندگان زندگی می‌کنند و به آنها ملحق می‌شوند.

گنجهای هر چیزی نزد خداست

۱. ابوالفتوح رازی در تفسیرش موزون را سنجیدن بر وفق حاجت و بر حسب مصلحت دانسته و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آن را پسندیده و متناسب الاجزاء که با طبع و حکمت تناسب دارد معنا کرده است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾^(۱) بدان که لفظ «شیء» گاهی به صورت عموم اطلاق می‌شود و معنای آن مساوی موجود است که شامل حقّ اوّل تعالی نیز می‌شود، و گاهی لفظ شیء بر وجود آن شیء اطلاق می‌شود که در این صورت شامل حقّ اوّل نمی‌شود.

چنانچه شامل حضرت اسما و حضرت فعل که مبدأ اضافات حقّ اوّل است نیز نمی‌شود، و شامل همه‌ی ممکنات می‌شود، مانند حضرت عقول که از آن‌ها به اقلام عالی و ملایکه‌ی مقرّبین تعبیر می‌شود، و حضرت ارواح که از آن‌ها به ارباب انواع و صف بستگان «الصّافّات صفا» تعبیر می‌شود. و حضرت نفوس کلّی که از آن‌ها به الواح کلّی محفوظ و تدبیر کنندگان امر تعبیر می‌شود، و حضرت نفوس جزئی که از آن‌ها به دو اعتبار به الواح محو و اثبات و به عالم مثال تعبیر می‌شود، و تمام موجودات عالم طبع را شامل می‌گردد.

و هر چیزی که در آن حضرات باشد دارای حقیقتی در حضرت اسما و حقیقتی در حضرت فعل و اضافه‌ی الهی اشراقی است، و هر چه که در

۱. خزائن - جمع خزینه، رحمت شامل و عام الهی است که از «خزینه غیب گیر و ترسا وظیفه خور دارند. مفردات عالم علیا و عالم سفلی جمله خزائن خدایند. در عالم عدم، خدای را چندین هزار خزائن است. کلیات که در عالم عدم اند جمله خزاین اند. در مفردات، آب و خاک و هوا و آتش خزاین اند. افلاک و انجم، عقول و نفوس خزاین اند در مرکبات هر معدنی، و هر نباتی خزینه‌ای است. خزائن یازده گانه - یعنی دماغ، نخاع، ریه، قلب، کبد، طحال، ممرات، معده، امعاء، کلیتین، انثین. این تقسیم بندیها را اخوان الصفا در رسایل ج ۲ ص ۳۸۲ در مقام بیان ترکیب جسد و چگونگی اخلاط بدن و مزاج طبایع بیان کرده‌اند.

حضرت فعل است دارای حقیقتی در حضرت اسماء نیز است.

و هر آنچه که در حضرت ارواح است دارای حقیقتی در حضرت اقلام و حقیقتی در حضرت فعل و حقیقتی در حضرت اسماء است، و هم چنین است حضرت نفوس کلّی و آنچه که در آنها است و حضرت نفوس جزئی و آنچه که در آنهاست و عالم طبع و آنچه که در آن است.

به عبارت دیگر: هر دانی و مرتبه‌ی پایین مستقلاً صورتی در عالی، و صورتی نیز بالاستقلال در عالم عالی دارد، و صورتی به تبع عالی نه بالاستقلال در عالم عالی دارد.

بنابر این برای هر یک از ممکنات حقیقت‌هایی است در حضرت اسماء به طور مستقلّ یا تبعی، و هم چنین در حضرت عقل، و هم چنین در حضرت اقلام تا عالم مثال.

و همه‌ی این حضورها از آن جهت که عوالمی مجرد از ماده و پرده‌های آن است «عندالله» و «لَدُنِ اللَّهِ» نامیده می‌شوند، چه همه‌ی این‌ها در محضر او حاضرند، و چون این حقایق از تغییر و تبدیل همانند اشیای گرانبهای مخزون محفوظ است لذا خدای تعالی آن را «خزائن» نامید.

پس هر آنچه که در عالم ملک است دارای حقیقتی در عالم مثال است، که خدای تعالی آن را از عالم مثال به عالم ملک پایین می‌آورد، و این پایین آوردن به همان مقدار است که ماده استعداد قبول آن را دارد که در حین استعداد ماده انجام می‌گیرد.

و هم چنین است از نفوس کلّی تا عالم مثال، و مطلب از همین قرار

است در عالی و اعلی تا حضرت اسماء چون موجودات عالم ملک متجدد و متغیر به تجدّد ذاتی است.

بر این معنا که هر آن و هر لحظه از خودش فانی و به وسیله‌ی پدید آورنده‌اش وجود پیدا می‌کند چنانچه در محلّ خود این مطلب محقق گشته است.

لذا چیزی در عالم ملک وجود ندارد مگر این که آن به آن فانی شود و از خود بیخود گردد و خدای تعالی آن را از خزائن خودش نازل می‌کند.

بنابراین فرمود:

﴿وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ «نَزَّلَهُ» را با صیغه‌ی مضارع آورده که دلالت بر استمرار تجدّدی بکند، یعنی جز به اندازه استعداد و تقدیر معلوم نمی‌فرستیم.

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ (۱) لَوَاقِحَ﴾ و باد را برای تلقیح (گرده افشانی) فرستادیم، چه لاقح و تلقیح کننده حامل ماده‌ی بارداری است، چه تلقیح کننده آن است که چیزی را حامل و باردار قرار دهد.

۱. باد در ادبیات عرفانی به معنای فیض، امدادات غیبی، و به معنای غرور و خودخواهی هم آمده است.

در غبار و جنبش برگش بین	باد پنهان است از چشم ای امین
جنبش برگت بگوید وصف حال	کز یمین است آن وزان یا از شمال
وصف او از نرگس خمّارجو	مستی دل را نمی‌دانی که کو
پس سلیمان گفت بادا، کز مغز	با دیرتخت سلیمان رخت کز
گر روی کز، از کژم خشمین مشو	باد هم گفت ای سلیمان کز مرو

یعنی از چیزهایی که نازل می‌کنیم بادهای تلقیح‌کننده است که به اندازه نازل می‌کنیم و شما به آن توجه و اعتنایی ندارید، و در آن برای شما بهره‌ها و منافی است که از جمله‌ی آن منافع سیر دادن ابر در آسمان جهت باراندن باران است، از این رو به بشارت و مژده‌ای که از رحمت خدا حاصل می‌شود، اشاره شده است.^(۱)

﴿فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ﴾ لفظ «فاء» آورده که دلالت بر تعقیب می‌کند یعنی: پس از آن که باد فرستادیم و ابرها را گرانبار کرد و هر سو فرستاد از آن باد آب (باران) فرو فرستادیم تا شما را سیراب کند.

﴿وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ شما نمی‌توانید خازن و منبع آب باشید، تا بتوانید آن را به صورت باران از آسمان به زمین بفرستید یا از آمدن باران منع کنید، بلکه باران هم از چیزهایی است که ما آن را باندازه می‌فرستیم.

پس مقصود اثبات خازن بودن آب نسبت به خودش است، تا استدلالی باشد بر آنچه که ادعا شد که خزائن هر چیزی نزد خدا است.

﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ﴾ و البتّه این

۱. باد صبا - اشارت است به نفحات رحمانی که از طرف مشرق روحانیات می‌آید، چنانکه حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: إِنِّي وَجَدْتُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ. عراقی گوید:

نفس باد صبا گر بر کویش بوزد خوشدمان خوشتر از انفاس مسیحا بیند

ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و جاودانیم، گویا که آیه‌ی قبلی برای اثبات مبدأ بودن و حصر آن در خدای تعالی است .
این آیه جهت اثبات مالکیت ، مرجعیت و حصر آن دو در خداوند می‌باشد^(۱).

﴿وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ﴾ و می‌دانیم چه کسانی از شماها جلوتر به دنیا آمده‌اند و چه کسانی بعداً بوجود آمده‌اند، و همه‌ی آنان در یک زمان موجود هستند. یا مقصود از مستقدمین کسانی هستند که زمان وجودشان گذشته است، و مستأخرین کسانی هستند که هنوز بدنیا نیامده‌اند.

یا مقصود مستقدمین در مراتب ایمان و اسلام است، و آیه برحسب تعمیم شامل همه‌ی این معانی است، و شاید هم مقصود همین تعمیم بوده است، چون مقصود بیان احاطه‌ی علم خدای تعالی بعد از بیان مبدأ و مرجع بودن او است، و تعمیم بیشتر بر این معنا دلالت می‌کند.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ﴾ و حکمت خدای تعالی

۱. باران کنایه از فیض حق تعالی و رحمت شامله‌ی او است که از عالم غیب بر ممکنات فایض گردد و ممکنات برحسب مراتب استعداد، استفاضه نمایند.
غلبه عنایات را نیز که در احوال سالک حاصل شود از فرح و طرح، باران گویند.
مولوی گوید:

آسمان و آفتابی دیگر است
باقیان فی لبس من خلق جدید
نیست باران از پی پژمردگی

غیب را ابری و آبی دیگر است
ناید آن الآکه بر خاصان پدید
هست باران از پی پروردگی

مقتضای حشر و برانگیختن مردم و مجازات و رساندن هر کس به مقتضای عملش است.

﴿عَلِيمٌ﴾ و خدا اندازه‌ی هر کس و محشر و اقتضای او از حیث جزا و پاداش همه را میداند.

سپس وقتی خداوند الهیت خود را در مبدأ و مرجع و مالک بودن ثابت کرد، و حکمت و علمش را نیز اثبات نمود، مبدأ بودن خود نسبت به خصوص انسان را نیز اثبات نمود، چه انسان اشرف موجودات است، و مبدأ بودن برای انسان بر حکمت و قدرت و علم بهتر دلالت می‌کند، و مبدأ بودنش نسبت به جنّ را نیز بالتبع ذکر کرد و لذا فرمود:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾

برای این عانی کلمات متعددی ذکر کرده‌اند که بهترین آن معانی این است که مقصود از «صَلْصَالٍ» چیز متعفن و گندیده باشد، و مقصود از «حَمَإٍ» گل سیاه است که طول مجاورت با آب آن را سیاه کرده است.

نطفه را تشبیه به «حَمَإٍ» کرد چون در رگها و ظرفهای منی مدّت زیادی می‌ماند، مانند گل سیاه که در نه‌ها می‌ماند، و «مسنون» به معنای ریخته شده است از آن جهت که منی در رحم ریخته می‌شود.

﴿وَالْجَانَّ﴾ بعضی گفته‌اند که مقصود از آن پدر جنّ است، و بعضی

گفته‌اند: مقصود ابلیس است^(۱)، و برخی مقصود از آن را جنس جنّ

تفسیر القمی ۱: ص ۳۷۵

۱. تفسیر الصافی ۳: ص ۱۰۶

دانسته‌اند چنانچه از لفظ انسان ظاهر است که جنس آدمیان است^(۱).
 ﴿خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ﴾ قبل از آفریدن انسان، او را آفریدیم ﴿مِنْ
 نَارِ السَّمُومِ﴾ سموم باد گرم شدید است که حرارت آن معروف است و
 بیشتر وقت‌ها در شهرهای گرمسیر این باد می‌وزد، و آن بادی است با گرمای
 شدید و بوی گندیده و از زمین‌های شوره زار گوگردی که آفتاب آن را گرم
 کرده باشد پدید می‌آید.

و چون این باد دارای سم است آن را باد سموم می‌نامند کیفیتی که از
 اختلاط قوای طبیعی عنصری گرم با قوای روحانی و گرم شدن آن با حرارت
 خورشید حقیقی پدید می‌آید تشبیه به آتش شده که در هوا از اختلاط سطوح
 زمینهای شوره زار با نور آفتاب ظاهر می‌شود، و تولد جنّ از آن باد بسبب
 دود ناشی از آتش است.

چه پس از انتهای وجود به عالم ملک از آن یک سایه‌ی تاریک
 ظلمانی و دود به وجود می‌آید که تا اسفل السّافلین می‌رود، که در این
 صورت ملکوت سفلی و دار جنّ و شیاطین حاصل می‌شود، و این قبل از
 خلقت موالید عالم طبع یا قبل از خلقت انسان است، و در اوّل سوره‌ی بقره
 در طیّ آیه «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم» تحقیق کاملی از کیفیت خلق جنّ
 و شیاطین گذشت.

این در عالم کبیر و اما در عالم صغیر پس جنّ و پدر جنّ همان قوه‌ی

تفسیر القمی ۱: ص ۳۷۵

۱. تفسیر الصافی ۳: ص ۱۰۶

واهمه است که از حرارت اخلاط متولد می شود که آن نیز از گرم شدن بر اثر آفتاب روح پدید می آید، و خلقت آن قبل از خلقت انسان است، چنانچه مشهود و معلوم است.

﴿وَ اذْ قَالَ رَبُّكَ﴾ به یاد آور آن وقت را که پروردگارت گفت: ﴿لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِیْ فَفَعُوْا لَهٗ سَاجِدٰیْنَ﴾ به فرشتگان که من آفریننده انسانی از گل خشک باز مانده از لجنی بویناک هستم، و آن گاه که خلقت او را تمام کردم، و در آن از روح خود دمیدم، در برابر او به سجده در افتید.

﴿فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی اَنْ یَّکُوْنَ مَعَ السَّاجِدِیْنَ قَالَ یٰۤاِبْلِیْسُ مَا لَکَ اَلَّا تَکُوْنَ مَعَ السَّاجِدِیْنَ قَالَ لَمَ اَکُنْ لِّاَسْجِدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُوْنٍ﴾ آن گاه فرشتگان همگی سجده بردند.

مگر ابلیس که از سجده کردن سرباز زد و چون خدا فرمود: ای ابلیس تو را چه می شود که از سجده کنندگان نیستی؟ او گفت: من به بشری که آن را از گل گندیده آفریدی در حالی که مرا از آتش آفریدی که شریفترین عناصر است، سجده نمی کنم؛ و صلصال پست ترین موالید عناصر است^(۱).

۱ . صلصال علاوه بر این که در این آیات (۲۶ و ۲۸ و ۳۳) آمده، در آیه ۱۴ الرِّحْمٰن نیز آمده در تفسیر طبری به معنای «گلی آواز دهنده» و در تفسیر سور آبادی به معنای «گل خشک» و در تفسیر

﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا﴾ خداوند فرمود: از آن خارج شو، یعنی از آسمان یا از بهشت، یا از ملایکه، یا از مقام و ریاست.

﴿فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾

که تو مطرودی و تا روز جزا بر تولعت باد.

ابلیس چون خیلی حرص بر ماندن داشت و می‌خواست تا مجال و فرصت اغوا و فریب داشته باشد گفت: به من تا روز قیامت مهلت بده.

﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾

چون شیطان خواست تا روز قیامت مهلت داشته باشد که آن روز زنده شدن با نفخه‌ی دوّم است.

و وقت و مهلت ابلیس تا نفخه‌ی اوّل بود، لذا خدای تعالی در مقام اجابت درخواست او فرمود: به تو مهلت میدهم ولی نه تا وقتی که تو می‌خواهی بلکه تا وقت معلوم که آن وقت نفخه‌ی اوّل است.

و در اخبار وقت معلوم به ظهور قائم (عجل الله فرجه) و ذبح شیطان به دست او یا به دست رسول خدا ﷺ تفسیر شده و نیز به وقت نفخه‌ی اوّل

کشف الاسرار «گل خشک و سفال خام و در تفسیر نسفی و مجمع البیان «گل خشک بانگ آور و در تفسیر ابوالفتوح. گل خشک شده که آن را صوتی باشد پیش از آن که به آتش برسد معنا کرده‌اند حمأ: در ترجمه تفسیر طبری و سورا بادی به گل سیاه و تیره که در بن حوض و تالاب جمع می‌شود و در تفسیر کشف الاسرار گلی سیاه (طلح) آمده است. مسنون: در ترجمه تفسیر طبری «بوی گرفته» و در تفسیر سورا بادی «سال زده» و در تفسیر کشف الاسرار بوی بگردیده و در تفسیر ابوالفتوح «سالخورده» و در تفسیر نسفی «بوی گردانیده» آمده است.

تفسیر شده، و همه‌ی این‌ها به یک مطلب برمی‌گردد اگر چه در مقام ادا کردن مطلب به عبارت‌های مختلف ادا شود.

﴿قَالَ﴾ شیطان خشمناک و غیظ آلود گفت:

﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾ خدایا از آن جهت که مرا گمراه کردی من هم مردم را اغوا و گمراه خواهم کرد.

و این عادت همه‌ی پیروان شیطان است که هرگاه آنچه را که طلب می‌کنند به آن دست نمی‌یابند تقصیر را به غیر خودشان بلکه به بزرگ خودشان نسبت می‌دهند.^(۱)

لذا ابلیس گفت: اکنون که مرا فریفتی: ﴿لَأَزِيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ

۱. چون نسبت دادن اغوا که امری شرّ است از نظر شیعه و معتزله که معتقدند افعال خداوند همه نیک و اصلح است مشکل است، لذا شیخ طوسی اغوارا به سه معنا گفته است: ۱ - محرومیت شیطان از بهشت. ۲ - حکم دادن به غوایت و فریب. ۳ نابودی بر اثر لعن. بعضی گفته‌اند: منظور این است که شیطان گفت: مرا اغوا کردی، یعنی امتحان کردی بر سجده آدم و من اشتباه کردم و گمراه شدم. با بررسی اقوال عرفا به ویژه شیخ احمد غزالی و عین القضاة و امثالهم و مولانا معلوم می‌شود ابلیس به دلیل غیرت و تعصب و ایمان و حسد در عشق حاضر نشد به نزد غیر از خدا سجده کند. و او می‌پنداشت که خدا می‌خواهد خلوص او را در عبودیت امتحان کند و کوشید تا ثابت قدم باشد و به دیگری سجده نکند ولی معرفت به این نکته نداشت که اساس بندگی اطاعت است و عاشقان کشتگان معشوقند. و به قول مولوی، ادب نگه نداشت و فعل بد خود را که از وی برخاسته بود به خدا نسبت داد مطلب دیگر این‌که اغوای شیطان به نفع مؤمنان مخلص است زیرا وسیله‌ای است برای گذر از مراحل پست بشری تا اوج اعتلای انسانی که با تسلیم نمودن شیطان در تحت امر ربّ خود به ربّ الارباب رسند. (آیات حسن و عشق جلد ۱ از حشمت‌الله ریاضی) و نیز به همین تفسیر در تفسیر آیات ۱۰ تا ۱۸ مربوطه در سوره اعراف و آیات ۷۱ تا ۸۵ سوره ص از تفسیر بیان السّعادة و ترجمه آن، مراجعه شود.

وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ ﴿۱۰﴾ پس من هم در روی زمین بدی رانیک جلوه خواهم داد و همگی را جز بندگان خلاصی یافته (از هوی و هوس) با اخلاص و رزنده را فریب خواهم داد.

کلمه‌ی «مخلصین» با کسره و فتحه‌ی لام خوانده شده (با کسره‌اگر خوانده شود به معنای اخلاص و رزنده است و اگر با فتحه خوانده شود اخلاص یافته و خلاص شده معنای دهد که دوّمی صحیح تر است، زیرا لطف از جانب اوست مانند مرضیه که فوق راضیه است در حالت دوّم اینست نفی شده است).

﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ﴾ خدا گفت: این راه حقّ است ﴿عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ﴾ که اعوجاج و کجی در آن نیست و آنچه که با لفظ «هذا» اشاره شده یا اخلاص است یا عدم تسلّط ابلیس بر مخلصین یا تزیین و فریب شیطان نسبت به بندگان غیر مخلص مقصود است.

و سرّ این که این راه مستقیم و حقّ بر خدا است این است که انسان طوری آفریده شده که از هر چیزی در او قوّه‌ای نهاده شده که نصّ صریح «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» بر آن دلالت دارد، و مقصود از خلقت انسان این است که همه‌ی این قوا بالفعل در او باشد، و لکن چون در هر چیزی یک جهت تعیین و بطلان است و یک جهت اطلاق و حقیقت، و مقصود از فعلیّت آن قوا فعلیّت جانب حقّ در انسان و خلاص شدن آن قوا از بطلان است، و فعلیّت خالص از بطلان حاصل نمی‌شود مگر با وسوسه‌ی شیطان و اغوای او، چه وسوسه‌ی شیطان مانند آتش است نسبت به طلا، مولوی رحمته‌الله گفته:

دیو که بود کوز آدم بگذرد
 بر چنین نطعی از او بازی برد
 در حقیقت نفع آدم شد همه
 لعنت حاسد شده آن دمدمه
 بازی دید و دو صد بازی ندید
 پس ستون خانه خود را برید
 خود زیان جان او شد ریو او
 گویی آدم بود دیو و دیو او

بنابراین راه مستقیم همان نفس انسانی است که بین دو طرف
 و سوسه های شیطان و باز داشتن های ملایکه واقع شده است، و به سبب آن
 دو کمال انسان حاصل شده و سیر او به سوی مولایش تمام می شود.

من چو آدم بودم اول حبس کرب پر شدا کنون نسل جانم شرق و
 غرب

اگر و سوسه و اغوای شیطان نبود دنیا از نسل آدم پر نمی شد، و «صراط
 علی» خوانده شد و بر وزن فعیل تا وصف «صراط» باشد، و «صراط علی» با
 اضافه ی «صراط» به «علی» نیز نقل شده است، و «صراط» یا «علی» به
 امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر شده است.^(۱)

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ
 الْغَاوِينَ﴾ تو بر بندگان من تسلط نداری مگر آن گمراهان که از تو
 پیروی کنند که آن ها هم در گمراهی ذاتی تکوینی مثل تو هستند.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ
 وَجْهٍ مِّنَ الدُّنْيَا مَخْرَجٌ وَهُمْ فِيهَا مَخْرُوجُونَ﴾

۱ تفسیر الصافی ۳: ص ۱۱۳ و تفسیر البرهان ۲: ص ۳۴۴ / ح ۱.

۲. جهنم از نظر عارفان: دوزخ بر دو گونه است. دوزخ ظاهر و دوزخ باطن. دوزخ ظاهر رنجها
 و عذابهای دنیوی و اخروی است.

بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ و دوزخ میعاد گاه همگی آنان است که هفت در دارد و هر دری از درهای جهنم برای صنفی از گمراهان پیر و شیطان، تخصیص داده شده است.

این که درها و درکات و مراتب جهنم هفت است باعتبار طبقات هفتگانه‌ی زمین است، که عبارتند از:

هیولای اولی، و امتداد جسمانی، و طبع عنصری، و ماده‌ی جمادی، و ماده‌ی نباتی، و ماده‌ی حیوانی، و ماده‌ی انسانی که از آن تعبیر به سینه‌ی گشوده شده‌ی به کفر و نفس اماره می‌شود، و هر طبقه دارای دری است که دخول و خروج از آن در صورت می‌گیرد، و این طبقه‌ها باظواهری که دارند و قابل درک است در دنیا واقع شده‌اند، و باطن آن‌ها در ملکوت سفلی و دار اشقیاء واقع شده است، و درکات جهنم و درهای آن در مقابل همین طبقات است.

و آنچه که وارد شده مبنی بر این که جهنم در زمین هفتم یا زیر زمین است اشاره به همین دارد که ذکر شد.

همه‌ی این مراحل و طبقات که گفته شد در انسان جمع است، ولیکن

دوزخ باطن نفس کدر و آلوده‌ی انسان است. عارفان مجموعه‌ی صفات رذیله نفس اماره آدمی را دوزخ نامیده‌اند که دارنده آن خود همواره در عذاب است. و کارهای پسندیده نفس را صیقل دهد و آن بهشت او باشد.

چونکه جزو دوزخ است این نفس‌ها طبع کسل دارد همیشه جزوها فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی

رنگ نفس انسانی را به خود گرفته به نحوی که هیچ حکمی جز حکم نفس ندارد، و لذا انسان را انسان می نامند، و نمی گویند زمین، یا آتش، یا جهنم، و خلد، و مادامی که نفس انسانی از آن طبقات و مراحل جدا نشود حکمی را دارا نمی شوند، و درهای آن طبقات در این هنگام بسته است، چنانچه در آیات و اخبار به این مطلب اشاره شده است.

و چون در مقابل هر طبقه از طبقات زمین آسمانی است، و بهشت های هشتگانه در مقابل آسمانهای هفتگانه است و بالای آسمان هفتم بهشت لقا و رضوان است لذا درجات بهشت هشت و درهای آن نیز هشت شده است.

و چون لطیفه ی انسانی آسمانی و همجنس با آسمانها است، پس آن از ابتدای خلقتش در آسمانها داخل است که آن در مقابل درجات جنان و درهای آن است، و روی همین جهت است که درهای بهشت باز است و انسان در آن درها واقع شده است اگر چه داخل در بهشت نباشد.

پس در آیات قرآن نسبت به اهل جهنم در مواضع متعدّد آمده است: «ادخلوا ابواب جهنم» و نسبت به اهل بهشت دارد «ادخلوها» و در قرآن هیچ نیامده است که «ادخلوا ابواب الجنان» (داخل درهای بهشت شوید)، و گاهی ابواب جهنم به صفت های ناپسند و رذیلت های هفتگانه که امّهات رذایل است تفسیر می شود، و البته در تعیین آنها اقوال مختلف است.

و ابواب جنان و درهای بهشت نیز به صفت های خوب و خصلت های هشتگانه که امّهات خصایل است تفسیر می گردد، و در تعیین آنها نیز

اختلاف است.

و گاهی نیز ابواب جهنم به قوای مدرکه‌ی پنجگانه‌ی ظاهری و خیال که درک کننده‌ی صورت‌ها و وهم که مدرک معانی است تفسیر می‌شود، و ابواب جنان نیز بهمان مدارک باضافه‌ی قوه‌ی عاقله تفسیر می‌شود، و وجه مناسبت این تفسیر مخفی نیست، و لیکن حقّ و تحقیق این است که جهنم و درهای آن در حقیقت و واقع در خارج این عالم، در ملکوت سفلی وجود دارد و آنچه را که ذکر کرده‌اند مناسب عدد طبقات و ابواب آنهاست، نه این که عین آن طبقات باشد.

و در خبر^(۱) است که آتش دارای هفت در است:

۱. دری که از آن فرعون و هامان و قارون داخل می‌شوند.

۲. دری که از آن مشرکون و کفار داخل می‌شوند، و نیز کسانی از آن

در داخل می‌شوند که هیچ حتی یک لحظه به خدا ایمان نیاورده‌اند.

۳. و دری که از آن بنی امیه داخل می‌شوند که آن در مخصوص

آنهاست و هیچ کس مزاحم آنها نیست.

درهای دیگر:

۵. در «سعیر»^(۳).

۴. در «لظی»^(۲).

۱ تفسیر کبیر منهج الصادقین ۵: ص ۱۶۴

۲. لظی محرکه آتش یازبانه‌ی آن و معرفه دوزخ و ذولظی موضعی است.

متنهی الارب فی لغة العرب صفی پور ج ۳ و ۴ باب اللام ص ۱۱۴۴

۳. سعیر کامیر: آتش افروخته و سوزان و زبانه‌ی آتش سُعْرُکُتَّب جمع و نام بتی و قوله تعالی:

۶. در «هاویه»^(۱) است که در آن جهنّم هفتاد سال پایین می‌روند هر وقت که به پایین رسیدند یک جوشش و فورانی در زیر پیدامی شود و آن‌ها را در باره به بالای چاه می‌اندازد که هفتاد سال طول می‌کشد، پس تا آخر همین طور برای همیشه در این مرتبه دوزخ به سر می‌برند.

۷. و در دیگری نیز هست که دشمنان و کسانی که با ما جنگ کرده و ما را خوار کرده‌اند داخل می‌شوند که آن در بزرگترین درها و شدیدترین آن‌ها از نظر گرما است... تا آخر حدیث.

آیات ۴۵-۵۰

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) أُدْخِلُوها بِسَلَامٍ
 آمِنِينَ (۴۶) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ
 مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَيَايَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا
 بِمُخْرَجِينَ (۴۸) نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَأَنَّ
 عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰)

ترجمه

وکنفی بجهنّم سعيراً ای مسعوراً. (منتهی الارب فی لغة العرب ج ۲ و ۱ ص ۵۵۹)

۱. هاویه: میان آسمان و زمین... مادر گم کرده فرزند و نیز هاویه معرفه بلالاف و لام و الهاویه بالالاف واللام ایضاً دوزخ اعادنا الله تعالی منها و قوله تعالی فامه هاویه ای فمستقره النار

منتهی الارب فی لغة العرب ج ۳ و ۴ ص ۱۳۷۹

و اهل تقوی را البتَّه (در بهشت) باغها و نه‌های جاری خواهد بود، (به آنها خطاب شود) که شما با درود و سلام و ایمنی و احترام به آن داخل شوید، و ما آینه‌ی دل‌های پاک آنها را از کدورت کینه و حسد و هر خلق ناپسند بکلی پاک و پاکیزه‌ سازیم تا همه با هم برادر و دوستدار هم شوند و روبروی یکدیگر بر تخت عزت بنشینند، در صورتی که هیچ رنج و زحمت در آنجا به آنها نرسد و هرگز از آن بهشت ابد بیرونشان نکنند، (ای رسول ما) بندگان مرا آگاه ساز و مزده ده که من بسیار آمرزنده و مهربانم، و نیز آنها را بترسان که عذاب من بسیار سخت و دردناک است.

تفسیر

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ به کسانی که از متابعت شیطان پرهیز کنند و عده داده شده است که در باغها (بهشتها) و چشمه ساران به سر می‌برند (درست نقطه مقابل پیروان شیطان).

﴿أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ﴾ لفظ «قول» در تقدیر است یعنی به آنها چنین گفته می‌شود که در سلامت و امن و امان به بهشتها و چشمه ساران درآید.

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾ از سینه‌های آنها حقد و کینه را در دنیا قبل از آخرت زدودیم، و برای همین جهت به سلامتی و امن داخل بهشت شدند، یا این که در بهشت آن نیرو و غریزه‌ی حقد و کینه را از سینه‌های آنها بیرون آوردیم، چه انسان مادامی که در دنیا است کم اتفاق می‌افتد که از قوه‌ی کینه و حقد خالی باشد.

﴿ اِخْوَانًا ﴾ لفظ «اخواناً» حال است، یعنی در حالی که احساس برادرانه دارید، ﴿ عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِیْنَ ﴾ روبروی هم بر تختها بنشینید در اخبار است (۱) که به خدا قسم شما هستید کسانی که خداوند در باره ی آنها گفته: «و نزعنا ما فی صدورهم» به خدا قسم که خداوند غیر شما (شیعیان) کسی دیگر را اراده نکرده است.

﴿ لَّا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَّ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِیْنَ ﴾ نه در آن جا بدانان خستگی و رنج رسد و نه از آن جاییرونشان کنند.
 ﴿ نَبِیُّ عِبَادِیْ اَنِّیْ اَنَا الْعَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ﴾ تقویت امید و رجای مؤمنین است (که به پیامبر ﷺ می فرماید: به بندگانم بشارت بده که قطعاً من آمرزنده مهربانم).

﴿ وَاَنَّ عَذَابِیْ هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِیْمُ ﴾ و این جمله هم تقویت خوف آنها است.

آیات ۶۶-۵۱

و نَبِئْتُهُمْ عَنْ ضَيْفِ اِبْرٰهٖمَ (۵۱) اِذْ دَخَلُوْا عَلَیْهِ فَاَقَالُوْا
 سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُوْنَ (۵۲) قَالُوْا لِمَا تُوْجَلُ اِنَّا نُبَشِّرُكَ
 بِغُلَامٍ عَلِیْمٍ (۵۳) قَالَ اَبَشِّرْ تُمُوْنِیْ عَلٰی اَنْ مَّسَّنِیَ الْكِبَرُ فَبِمَ
 تُبَشِّرُوْنَ (۵۴) قَالُوْا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِیْنَ (۵۵)
 قَالَ وَاَمَنْ یَّقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضَّالُّوْنَ (۵۶) قَالَ فَمَا

خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (۶۰) فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴) فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵) وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ (۶۶)

ترجمه

و هم بندگانم را از حکایت فرشتگان مهمان ابراهیم آگاه ساز. و بگو که چون آن مهمانان بر ابراهیم وارد شدند و بر او سلام دادند، ابراهیم (مضطرب شده و) گفت: من از این که شما بدون اذن و بی موقع بر من در آمدید بیمناکم. (فرشتگان) گفتند: هیچ مترس که ما آمده ایم ترا به فرزندی دانا از جانب خدا بشارت دهیم. ابراهیم گفت: آیا مرا در این سن پیری مژده فرزندی می دهید؟ نشانه‌ی این مژده چیست؟ گفتند: ما ترا به حق بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا نومید مباش. ابراهیم گفت: آری هرگز به جز مردم گمراه، کسی از لطف خدا نومید نیست. آن گاه ابراهیم پرسید: که ای رسولان حق بازگوید بر چه کار مبعوث شده اید؟ فرشتگان پاسخ دادند که: ما را برای هلاک قومی زشتکار فرستاده اند. مگر اهل بیت لوط و خانواده‌ی نبوت که آن‌ها را از هلاک نجات خواهیم داد. جز زن لوط که آن هم (چون با بدان است) چنین مقرر

داشتیم که با زشتکاران هلاک شود. آن‌گاه که فرشتگان فرستاده‌ی حقّ بر لوط و خانواده‌ی او وارد شدند. لوط با فرشتگان گفت: شما اشخاص ناآشنایید و من هیچ شما را نمی‌شناسم. (فرشتگان) پاسخ دادند که: ما بر انجام وعده‌ی عذاب که قومت در آن به شکّ و انکار بودند، فرستاده شدیم. و به حقّ و راستی به سوی تو آمده‌ایم و آنچه گوییم صدق محض است. پس تو ای لوط با خانواده ات شبانه از این دیار بیرون شو و همه‌ی اهل بیت پیشاپیش و توازی پی آنان بروید و هیچ باز پس ننگرید. و بلکه بدانسو که مأمورید به سرعت روان شوید. (آن‌گاه بر قوم لوط حکم هلاک دادیم) و بر او این فرمان را که قومت تا آخرین افراد صبحگاه هلاک می‌شوند وحی کردیم.

تفسیر

﴿وَنَبَّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا
 قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ﴾ علت ترس ابراهیم از فرشتگان آن بود که آن‌ها از خوردن چنانچه گذشت خودداری می‌کردند.^(۱)

﴿قَالُوا لَوْ جَلْنَا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ در اخبار^(۲) وارد شده که مژده و بشارت فرزند از جانب خدا آمد، پس سه سال درنگ کرد و بار دیگر پس از سه سال بشارت آمد.

۱. تفسیر سوره هود، آیات ۶۹ تا ۸۳ جلد ۷ ترجمه‌ی تفسیر بیان السعادة .

۲ . تفسیر الصافی ۳: ص ۱۱۵ تفسیر العیاشی ۲: ص ۲۴۴ / ح ۲۵ تفسیر البرهان ۲: ص

﴿قَالَ ابَشِّرْ تُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ
قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ﴾ گفتید: به امری که واقعیت دارد و حق است
بشارت می‌دهید؟

﴿فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَانِطِينَ﴾ چون خدای تعالی قدرت بر چیزی
دارد که اسباب ظاهری موافق آن نیست از این رو فرمود: از نومیدان مشو.
﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ خدا گفت:
کسانی از رحمت خدا نا امید می‌شوند که نسبت به معرفت و قدرت خدا
گمراهند؛ ﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ گفت ای فرشتگان
مأمور، پس از بشارت کار شما چیست؟

﴿قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾ گفتند: ما به قوم لوط
فرستاده شده‌ایم که آن مجرمان را هلاک کنیم.

﴿الْأَل لُوطٍ﴾ جز قوم لوط که حرف استثنا آن‌ها را استثنا
کرده است از قوم مجرمین به صورت استثنای منقطع یا متصل یا این که
استثنای از ضمیر مستتر در «مجرمین» است؛ ﴿إِنَّا لَمُنَجُّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا
امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ﴾ لفظ «قَدَرْنَا» معلق شده، چون
معنای علم در آن است، و غابر به معنای باقی است، یعنی زن لوط از کسانی
است که مقدر شده است تا با کفار جهت هلاک در شهر باقی بماند^(۱).

﴿فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ﴾ پس چون فرشتگان به خانواده

۱. برای شرح بیشتر به سوره هود آیه (۸ و اعراف ۸۳) عنکبوت آیات ۳۲ و ۳۳ مراجعه شود.

لوط وارد شدند، لوط پس از دیدن آنها **﴿قَالَ﴾** گفت: **﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾** شما گروهی ناشناخته‌اید و من شما را نمی‌شناسم یا انسی به شما پیدانمی‌کنم چون گمان شرّ به شما دارم.

﴿قَالُوا﴾ گفتند: ما برای شما بدی نیاورده‌ایم **﴿بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾** ما برای وعده‌ی عذاب آمدیم که قوم تو در آن شک می‌کردند **﴿وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ﴾**^(۱) ما جهت امر حق آمدیم که تخلفی در آن نیست **﴿وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾** و قطعاً ما راست‌گوییم تأکید برای تحقق عذاب است که واقع خواهد شد.

﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ﴾ خانواده ات را بیرون ببر و از پشت سر آنها مانند نگهبان مراتب باش **﴿وَلَا يُلْتَفَتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ﴾** هیچ یک از شما به پشت سرش نگاه نکند، **﴿وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ﴾** امر الهی در حین خروج از شهر شما را می‌گیرد و به شما می‌رسد پس آنوقت هر جا که مأمور می‌شوید بروید.

﴿وَ قَضَيْنَا آيَاتِهِ﴾ به لوط **﴿ذَلِكَ الْأَمْرُ﴾** علم آن مطلب مبهم را رساندیم و او را آگاه کردیم. و آن مطلب مهم را جمله‌ی بعدی تفسیر می‌کند: **﴿أَنَّ دَابِرَهُ هُوَ لَأَمْقَطُوعٌ مُصْبِحِينَ﴾** قومت تا آخرین افراد صبحگاه هلاک خواهند شد، یعنی تا آخرشان هلاک و نابود می‌شوند.

۱. حق - نزد اهل معرفت عبارت از ذات الله است. مراد از حق، خداوند می‌باشد و آنچه خدا بر خود واجب کرده است حق گویند. مقصود ولایت مطلقه است که مظهر آن علی علیه السلام می‌باشد زیرا که حق همان ولایت است که هر حقی به موجب حقایق آن حق است.

آیات ۸۴-۶۷

وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷) قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ
 ضِيفِي فَلَا تَفْضَحُونِ (۶۸) وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ (۶۹)
 قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰) قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ
 كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲)
 فَآخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ (۷۳) فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ
 أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
 لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵) وَ إِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُقِيمٍ (۷۶) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ
 لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (۷۸)
 فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ (۷۹) وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ
 الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰) وَ اتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا
 مُعْرِضِينَ (۸۱) وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (۸۲)
 فَآخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَكْسِبُونَ (۸۴)

ترجمه

(در آن شب که فرشتگان به صورت جوانان زیبا به خانه‌ی لوط آمدند)
 قوم لوط آگاه شده و خوشحال به خیال کامرانی به خانه‌ی او شدند، لوط به قوم
 خود گفت این جوانان در منزل من مهمانند مرا به آزدن ایشان شرمسار
 نکنید، از خدا بترسید و در کار مهمانان غریب مرا خجل مگردانید. قوم گفتند:
 آیا ما ترا از مهمان کردن مردمان (حمایت مردمان) منع نکردیم، لوط به قوم

خود گفت من این دخترانم را به نکاح شما میدهم تا اگر خیال عملی دارید انجام دهید (و با مهمانانم قصد بد نکنید)، ای محمد به جان تو قسم که این مردم دنیا همیشه مست شهوات نفسانی و به حیرت و غفلت و گمراهی خواهند بود، باری قوم لوط هنگام طلوع آفتاب به صیحه‌ی آسمانی هلاک شدند. و شهر و دیار آن‌ها را زیر و زبر ساخته آن قوم را سنگباران عذاب کردیم. و در این عذاب هوشمندان را عبرت و بصیرت بسیار است. و این ویرانه (شهر و دیار قوم لوط که اکنون راهی) برقرار برای عبرت صاحبان افکار است. همانا در این عقوبت بندگان مؤمن را آیت و عبرت است. و اهل شهر (ایکه) (قوم شعیب) هم مردم بسیار ستمکاری بودند، آن‌ها را نیز به کیفر رسانیدیم و شهرایکه و سدوم یا مدین که دیار قوم لوط بود برای اهل اعتبار راهی روشن و آشکار است، و اصحاب حجر هم رسولان ما را تکذیب کردند، و از آیاتی که ما بر آن‌ها فرستادیم روی برگردانیدند، و در کوهها منزل ساختند تا از خطر ایمن باشند، صبحگاهی صیحه‌ی عذاب آن‌ها را نابود کرد، و به فراز کوه هم با همه‌ی ذخایر و ثروت از هلاک ایمن نگردیدند.

تفسیر

﴿وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ پس از اطلاع حاصل کردن از ورود مهمانان به واسطه‌ی زن لوط چنانچه گذشت اهل شهر به همدیگر مژده می‌دادند، چه در آن‌ها طمع داشتند و خیال می‌کردند که لوط (ع) هم در کار آن‌ها شریک خواهد شد.

﴿قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ

لَا تُخْزُونِ ﴿لوط گفت: این‌ها مهمان من هستند مرا پیش ایشان رسوا نسازید و از خدا بترسید و مرا خوار و ذلیل مکنید یا شرمنده نسازید. زیرا «تُخْزُونِ» از خزی به معنای خواری است، یا از خزایه به معنای حیاست؛ ﴿قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ گفتند: آیا ما تو را از مهمان کردن مردم نهی نکردیم؟

﴿قَالَ هُوَ لَأٍ بَنَاتِي إِنَّ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ لوط گفت: این دختران من (دختران قبیله من) هستند اگر کاری دارید.

﴿لَعَمْرُكَ﴾ قسم به جان تو و به حیات تو ای محمد ﷺ ﴿إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ آن‌ها در مستی شان حیران و سرگردانند، آوردن صیغه‌ی مضارع جهت احضار حال گذشته است (سرگردان بوده و هستند).
﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ﴾ در آن هنگام که داشت آفتاب طلوع می‌کرد ﴿فَجَعَلْنَا غَالِيَهَا سَافِلَهَا﴾ بالای شهر آن‌ها را زیر قرار دادیم که مقصود زیر و رو کردن است.

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ﴾ لفظ «سِجِّيلٍ» معرب سنگ گل است، و تفصیل هلاک کردن آن گذشت. ^(۱)

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ در این امر برای اشخاص با فراست که اشیاء را از علامت‌هایشان می‌شناسند، نشانه‌های عبرت است.

﴿وَإِنَّهَا﴾ آن قریه‌ها، یا آثار نابودی، یا نشانه‌ها ﴿لِبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾

هنوز آثارش باقی است و کهنه نشده و مردم آثار قریه‌ها و نابودی آن‌ها را می‌بینند، و از ائمه (علیهم‌السلام) وارد شده است^(۱) که: متوسمین که با فراست‌هاست همانا ما هستیم، و این که آثار و راهی که باقی مانده در ما است، و نیز وارد شده که امام نشانه و علامت برای اشخاص با فراست است، و این که امام همان راه باقی است.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ تأکید آیه اولی است و بجای کلمه‌ی «متوسم»، «مؤمن» آورده شده، یا مقصود این است که در این تفظن و توسم نشانه‌ای است برای مؤمنین.

﴿وَإِنْ كَانَ﴾ این که ﴿أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ﴾ «الایک» عبارت از درختان زیاد درهم پیچیده است، یا مقصود جماعتی از هر درخت است حتی از درخت خرما، و مفرد آن «الایکه» است، یا مقصود بیشه‌ای است که درختان زیاد داشته باشد مقصود قوم شعیب (علیهم‌السلام) از اهل مدین است، یا از اهل قریه‌ای غیر از مدین.

﴿لظالمين فَاَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَانَّهُمَا﴾ چون ستمکار بودند از آنان یعنی اصل «ایکه» و «مدین» یا مقصود قریه‌های قوم لوط و قریه‌های اصحاب ایکه انتقام گرفتیم (آن‌ها را به نقتم کردارشان رسانیدیم) ﴿لَبِأْمَامٍ﴾^(۲) و آن دو قریه در راه روشن و واضحی است که هر راهرو و عبور

۱. تفسیر منهج الصادقین ۵: ص ۱۶۹

۲. امام پیشوا بطور مطلق، و پیشوای مذهبی بطور خاص. در ملل و نحل آمده است: کلمه امامیه اغلب اطلاق بر پیروان حضرت صادق (علیهم‌السلام) تا دوازدهمین امام شود و لکن گاه اطلاق بر

کننده‌ای بر آن می‌گذرد و بدان سو راه می‌جوید، چه امام عبارت از هر چیزی است که به آن رهنمون شود، چه راه باشد، چه غیر راه.

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ﴾ اهل حجر (قوم ثمود) رسولان (صالح) را تکذیب کردند، و شاید آن‌ها رسولان دیگری نیز داشته‌اند، یا این که تکذیب یکی از رسولان تکذیب همه است، یا این که لفظ جمع آوردن «مرسلین» به اعتبار کسانی از مؤمنین است که با رسول بودند، و «حجر» اسم وادی آن‌ها است، و آن وادی است بین مدینه و شام که آن جاسکونت می‌کردند^(۱).

اسماعیلیه، زیدیه، و... هم می‌شود و بالجمله کلمه‌ی امامیه بطور مطلق اطلاق بر فرقه و دسته‌ای می‌شود که قایل به امامت اولاد علی باشد و با قید دوازده امامی، هفت امامی، هشت امامی فرقه‌ها ممتاز می‌گردند. به هر حال امامیه قایل به امامت بلافصل حضرت عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده و گویند وی جانشین بلافصل او (پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) است.

(شهرستانی، ملل و نحل، ۱۵۱)

۱. در دائرة المعارف اسلام (جلد ۳ ص ۳۶۵) آمده است: «حجر» مقر ویرانه‌ای باستانی در شمال غربی عربستان سعودی نزدیک قرارگاه مداین صالح در فاصله عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مایلی جنوب غربی متمایز است شهر باستانی و تجاری «الحجر» در مرکز دشتی به طول ۳ کیلومتر و عرض ۲ کیلومتر واقع بوده است وجود میدان‌گاهی بزرگ و آکنده از سنگ و سفال و بقایای ساختمانها و بخشی از دیوار شهر حاکی از اهمیت این شهر در عهد باستان است. ضمناً کنده کاریهای بسیار در تخته سنگها و صخره‌های پیرامون این دشت دیده شده است مخصوصاً گروهی صخره‌ای که قطر «البنبت» نامیده می‌شود. کتیبه‌های بسیاری به زبانهای عربی، آرامی، ثمودی، نبطی، لجعانی، عبری، یونانی و لاتین در آنجا به دست آمده است. ولی تا این تاریخ (۱۹۶۶ میلادی) هنوز حفاریات باستان‌شناسی سنجیده و علمی در آنجا انجام شده است. این مطلب بیانگر آن است که همانطور که قرآن فرموده است. در سر راه اقوام مختلف بوده و راه عبور ملتها بوده و

﴿وَاتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ ما آیات خود را مانند شتر و بچه‌ی آن و نوشیدن آن از آب (در سوره الشمس نیز آمده است) بدانها بخشیدیم ولی آنان از آن‌ها روی گردان بودند.

﴿وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا﴾ آن‌ها کوه‌ها را می‌تراشیدند و از آن خانه‌ی امن برای خویش می‌ساختند، چه بدنهای شان قوی و عمرها و آرزوهای شان طولانی بود ﴿امِنِينَ﴾ خانه‌هایشان از انهدام و خراب شدن، و نقب زدن دزدها و تخریب دشمنان محفوظ بود، یا این‌که از عاقبت کارشان و از نزول عذاب بر آن‌ها در دنیا و آخرت ایمن بودند، یا این‌که با این خانه‌های خواستند از آفات ایمن باشند.

﴿فَاخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ آن‌گاه بامدادان بانگ مرگبار آنان را فرو گرفت خانه‌های سنگی و زیادی مال و عدد، آن‌ها را بی‌نیاز نکرد و عذاب الهی آنان را درگرفت.

آیات ۹۹-۸۵

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ

آثارش نیز هم‌چنان‌که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است هم اکنون نیز هست و چون ایستگاه راه آهن معروف حجاز است بیشتر انظار را جلب می‌کند.

الْعَظِيمِ (۸۷) لَأْتَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ
 لَأَتَحْزَنَنَّ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَقُلْ إِنِّي أَنَا
 النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹) كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ
 جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲)
 عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ
 الْمُشْرِكِينَ (۹۴) إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵) الَّذِينَ
 يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَ لَقَدْ نَعَلِمُ
 أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ
 كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

ترجمه

و ما آسمانها و زمین و هرچه بین آنها است به جز برای مقصودی
 صحیح و حکمتی بزرگ خلق نکرده‌ایم و البته ساعت قیامت خواهد آمد اکنون
 تو ای رسول ما از این منکران نیکو درگذر (یعنی با خلق خوش آنها را به حق
 دعوت کن و اگر نپذیرند دل‌تنگ مباش)، همانا محققاً پروردگار تو آفریننده‌ی
 دانایی است، ای محمد همانا ما هفت آیه‌ی با ثنا (در سوره‌ی حمد) و این
 قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم، چشم از این متاع ناقابل دنیوی که به
 طایفه‌ای از مردم کافر برای امتحان دادیم البته بی‌پوش و بر اینان اندوه مخور و
 اهل ایمان را زیر بال علم و حکمت خود گیر و با کمال حسن خلق پیروان. و
 بگو من رسولم که برای اندرز و ترسانیدن مردم از عذاب قهر خدا با دلیلی
 روشن آمده‌ام. آنگونه عذابی که بر کسانی که آیات خدا را قسمت کردند نازل

کردیم. آنان که قرآن را (جزء جزء و پاره پاره کرده‌اند و بعضی را قبول و بعضی را رد کرده‌اند). قسم به خدای تو که از همه‌ی آن‌ها سخت مؤاخذه خواهیم کرد. روزی از آنچه می‌کنند باز خواست می‌شوند. پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان روی بگردان. همانا ترا از شرّ تمسخر و استهزا کنندگان مشرک، محفوظ میداریم. آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند بزودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند (و با چه شقاوت و عذابی محسوس می‌شوند). ما میدانیم که تو از آنچه اَمّت در طعنه و تکذیب تو می‌گویند سخت دل‌تنگ می‌شوی. (غم مخور) و بذکر اوصاف کمال پروردگارت تسبیح گو و از نماز گزاران باش (تا به یاد خدا شاد خاطر شوی). و دایم به پرستش خدای خود مشغول باش تا ساعت (مرگ و هنگام لقای) ما یقین بر تو فرا رسد.

تفسیر

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾
 نظایر این آیه بارها گذشته است و این تمهید و مقدمه‌ی امر به گذشت و عفو است، یعنی این‌که قوم تو متلبّس به حقّ هستند و تو کامل‌ترین انبیا هستی، پس شایسته نیست که تو به تکذیب و کار بد آن‌ها نسبت به تو نگاه کنی و بر آن‌ها نفرین کرده یا خشمناک شوی، زیرا که غضب تو مانند نفرین تو موجب دوری آن‌ها از رحمت است، و تونبی رحمت هستی، پس سبب نزدیک شدن آن‌ها به رحمت باش نه سبب دوریشان از آن.
 ﴿وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ﴾ پس هر یک از آن‌ها مستحقّ سیاست و تأدیب و عقوبت شود نمی‌تواند از دست ما خلاص شود و رهایی یابد، پس

تو بر ما توکل نما و امور آنان را به ما واگذار، و کار آنها را مانند سایر پیامبران با دعا و نفرین علاج مکن.

﴿فَاَصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ آنها را ببخش و از آنها در گذر، بخشیدنی که سرزنش و منت در آن نباشد.

و عفو و بخشیدن عبارت از مکافات نکردن است، ولی صفاً خارج ساختن اثر بدی از قلب است، و هر یک از آن دو لفظ در معنای دیگری و در معنای اعم استعمال می‌شوند، و گویا که عفو و صفاً مانند فقرا و مساکین است که هرگاه جمع شوند جدای می‌شوند و هرگاه جدا شوند جمع می‌شوند.^(۱)

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ﴾ تعلیق بر وصف ربوبیت نه سایر اوصاف الهی جهت اشاره به عواطف است، و معنای آیه این است: آنکس که تو را تربیت می‌کند و به تو لطف می‌نماید همان آفریننده‌ی آنها است، پس شایسته نیست که تو در عقاب کسی که مخلوق و آفریده‌ی مربی تو است عجله و شتاب کنی، ﴿الْعَلِيمُ﴾ خداوند به حال آنها آگاه و دانا است، پس آنها را طبق مقتضای حالشان مجازات می‌کند.

که بنابراین این آیه: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ (تا آخر آیه)» برای جلب رضایت پیامبر از قومش و دور کردن او از شتاب در سرزنش و دعاست.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾

۱. (شرح آن پیش از این آمد).

این جمله و مقدمه‌ی آیه بعد است که می‌فرماید:

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ﴾ است، زیرا به کسی که سبع مثنائی داده شده او بی نیاز مطلق است، و نباید چشمش را به سوی غیر بدوزد، و «المثنائی» جمع «مثنی» به معنای دو تا دو تا است، و برخی آن را جمع «المثنی» از ثنا دانسته‌اند، پیش از این (در سوره حمد) گفته شد که، عالم به یک اعتبار هفت است، و این که آن مراتب به اعتبار نزول و صعود تکرار گردد و هر عالم دو تا می‌شود، و این که قرآن صورت تدوینی آن مراتب است.

و این که سوره‌ی فاتحة الكتاب مختصر قرآن بوده و همه‌ی قرآن در آن سوره جمع شده است، و این که آن مراتب در ائمه متحقق است، و این که محمد ﷺ صاحب مقام محمود است که در لسان صوفیه از آن به مقام جمع الجمع تعبیر می‌شود، و این که آن مقام همان قرآن عظیم است.

بنابراین تفسیر سبع مثنائی به همه‌ی قرآن و به سوره‌ی فاتحة الكتاب، و به سوره‌های دو بار نازل شده، و به هفت سوره‌ی بزرگ از اول قرآن تا آخر برائت، بنا بر این که انفال و برائت یک سوره باشند، و به صحف سابق، و به همه‌ی کتابهای آسمانی صحیح است.

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾ چه به آنچه به بعضی از مردم یا صنفهای کافران دادیم مانند مال دنیایی که به دست کفار است چشم مدوز، چه همه به آنها در جنب آنچه که به تو داده شده در نهایت حقارت و کوچکی است، پس شایسته نیست که از آنچه که به تو داده شده چشم بیوشی، و به امثال این چیزهای کوچک و بی ارزش نظر افکنی.

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ چون به تو چیزی داده شده که کمال دنیا و آخرت در آن است، لذا شایسته نباشد که تحت تأثیر غیر خودت قرارگیری، بدین گونه که به ظاهر آنان که در ناز و نعمت هستند توجه کنی و در نتیجه، رغبت و میل بشری تو تحریک شود.

یا نگاه به باطن آن‌ها نکنی و ببینی که آن‌ها از ایمانی که به بهشت می‌رساند روی گردانیده و به کفر روی آورده‌اند که آن‌ها را به جهنم و آتش می‌کشاند، آنوقت ناراحت و اندوهناک شوی، بلکه در هر دو حال امیر و فرمانفرمای هر دو حال باش، بدون این که از آن دو حالت تأثیر پذیر شوی، و حال تو نسبت به مؤمن حال تواضع و فروتنی و دوستی با آن‌ها باشد.

چه مؤمنین به سبب لطیفه‌ی ایمان مظاهر تو بلکه مظاهر خدا گشته‌اند، و تواضع بر آن‌ها تواضع برای خدای تعالی است.

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ کلمه‌ی خفیض جناح از خفض پهن کردن پرندگان بالهایشان را برای همسرانشان در وقت تواضع است و نشانه دوست داشتن می‌باشد، که به استعاره گرفته شده است.

از رسول خدا ﷺ وارد شده است^(۱): به کسی که قرآن داده شود، اگر گمان کند که به کس دیگری بهتر و برتر از آن داده شده در آن حال بزرگ شمرده است چیزی را که خدا کوچک شمرده، و کوچک شمرده، آنچه را که خدا بزرگ شمرده است.

۱. تفسیر الصافی ۳: ص ۱۲۱ الکافی ۲: ص ۴۴۲ / ح ۵

﴿وَقُلْ﴾ به کسانی که تو را از میل به ظاهر آن‌ها و اندوهناک شدن بر باطن آن‌ها نهی کردم بگو:

﴿إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ﴾ من بیم دهنده‌ی آشکار هستم که بیم دهی من و ظاهر و روشن است به نحوی که دلالت آن بر صدق و راستی من می‌کند و آنچه که مورد انذار قرار می‌گیرد مخفی نیست و روشن است.

﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ﴾ سبب مثنای رابه تو دادیم، همانند آنچه را که بر مقتسمین از اهل کتاب دادیم، آنان که هم‌میشان را بر طمع‌ها، آرزوها و اندوه‌ها پایه‌گذاری کردند، و از قرآن آنچه را که موافق آن‌هاست قبول کردند و آنچه را که مخالف آنانست رد کردند.

یا مقصود این است که من شما را از عذاب ذلت بار بیم دهنده‌ی آشکار هستم، همانطور که بر تقسیم‌کننده‌ها عذاب را نازل کردیم.

برخی گفته‌اند: مقتسمون دوازده مرد بودند که دروازه‌ی دخول و خروج مکه را در ایام موسم حج تقسیم می‌کردند تا مؤمنین از ایمان به رسول روی گردانند.

بعضی گفته‌اند: آن‌ها کسانی بودند که بر قتل محمد ﷺ باهمدیگر هم قسم شدند، برخی گفته‌اند: آن‌ها کسانی بودند که هم قسم شدند بر صالح شبیخون بزنند.

بعضی آن‌ها را یهود دانسته‌اند که کتب آسمانی را قسمت کردند، و

بعضی را ظاهر ساختند و بعضی را پنهان نمودند^(۱)، یا در مورد تو راست چنین کردند، بنابراین مقصود از قرآن در جمله‌ی بعدی مطلق هر کتاب خوانده شده‌ی آسمانی است.

﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ لفظ «عِضِينَ» جمع «عضه» از «عضوه» به معنای عضو است، یعنی قرآن را به اعضا و اجزا تقسیم کردند، یا جمع «عضه» از «عضیته» یعنی دروغ پنداشتن، یعنی قرآن را افسانه و دروغ قرار دادند.

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ از کارهایی که می‌کنند سؤال خواهیم کرد، مانند تقسیم قرآن، یا افسانه قرار دادن آن، یا سایر کارهایی را که کرده‌اند.

﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ پس آنچه را که مأمور آن هستی انجام بده و از مشرکان رو بگردان و اهمیتی به قبول و رد و استهزاء آنان مده، و مقصود از «فأصدع» این است که صدا را به آنچه که مأمور شدی بلند کن.

از «صدع بالحجة» گرفته شده، یعنی دلیل و حجت را با صدای بلند تکلم کرد و اعلام نمود، یا این که بین حق و باطل فرق بگذار، یا حق را جدا و پراکنده نما به نحوی که دیگر نتوانی جمع کنی و از بین برود، یا این که بین جماعت کفار جدایی بینداز و آن‌ها را متفرق و پراکنده ساز.

۱. شیخ طوسی و طبری مقتسمین را یهود و نصارا می‌دانند که قرآن را به نظر خود قسمت کرده به بعضی ایمان می‌آوردند و به بعضی ایمان نداشتند. (ترجمه قرآن از خرّمشاهی).

﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ ما تو را حمایت می‌کنیم تا تو را از شر استهزا کنندگان در امان باشی، و این مشرکان بزودی عاقبت کارشان را خواهند فهمید.

و در اخبار ما وارد شده ^(۱) که آیه در مکه نازل شده، و این پس از آن بود که محمد ﷺ بعد از بعثتش پنج یا سه سال امر خویش را مخفی می‌داشت، و با او جز علی رضی الله عنه و خدیجه نبود، سپس مأمور به اظهار شد، و امر رسالت را بر قبیل‌های عرب اظهار می‌داشت.

﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ ما می‌دانیم که تو از آنچه که می‌گویند، از قبیل: تکذیب، و طعن، و استهزا تو و مسخره کردن دین و خدا و کتاب و نماز، دل‌تنگ می‌شوی.

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ ^(۲) بعضی گفته‌اند: یعنی پروردگارت را عبادت کن تا آن‌جا که مرگ تو فرا رسد، چه مرگ است که یقینی است، و تا مرگ که امری متیقن و حتمی است تو را رسد.

۱. تفسیر منهج الصادقین ج ۵ ص ۱۷۴

۲. یقین - اعتقاد جازم، اعتقاد قلبی. یعنی آنچه در اثر تشکیک مشکک زایل نشود. ملاصدرا گوید: یقین تام به اشیا موقعی حاصل است که صورت عقلی به عینه مطابق با وجود خارجی باشد و این یقین از راه علم به علت حاصل شود.

(ملاصدرا، اسفار، ج ۳ - از شعر اول، ۳۹۶) گویند: آنچه را چشم سر بیند علم خوانند و آنچه را دل بیند یقین خوانند. و بعضی دیگر گویند: یقین عبارت از چشم دل است.

یا از باب این است که یقین کامل به امور غیبی حاصل نمی‌شود مگر بعد از برداشته شدن حجاب بدن با مرگ اختیاری.

ولی حقّ معنا این است که اعتبار مفهوم غایت و دخول و خروج آنچه به عنوان غایت هر (مرگ) گفته شده چیزی است که دلیلی بر آن از عرف و لغت نیست (حتّی به معنای سرانجام نیست بلکه به معنای برای این که است). بنابراین مقصود این است که تو به علم اجمالی دانستی، و هر کس امری را به علم اجمالی بداند، تفصیل آن را طلب می‌کند و می‌خواهد، به جمیع مراتب یقین برسد و از علم الیقین تا عین الیقین و از آن تا حقّ الیقین پیش رود، پس برای این که به حقّ الیقین بررسی باید عبادت کنی، چنانچه مولوی (ره) به آن اشاره کرده است:

هر گمان تشنه یقین است ای پسر	می‌زند اندر تزاید بال و پر
چون رسد در علم پس بر پا شود	مر یقین را علم او پویا شود
علم جویای یقین باشد بدان	وان یقین جویای دید است و عیان
	اندر الّهیکم بیان این بسین

که شود علم الیقین عین الیقین

پس گویا که معنای آیه چنین است: اگر می‌خواهی به یقین و مراتب آن بررسی و معلوم را به تفصیل به دست آوری به عبادت پروردگارت مشغول باش تا مراتب یقین^(۱) که مطلوب تو است به دست آید، و اما این که بعد از یقین

۱. عین الیقین - حقّ الیقین - علم الیقین.

عبادت لازم نباشد جز با مفهوم غایت از آیه استفاده نمی‌شود، و دانستی که اعتبار مفهوم غایت ضعیف است.

و بعضی از کسانی که خود را به صوفی‌ها بسته‌اند گفته‌اند: عبادت برای حصول یقین است، و آن‌گاه که یقین حاصل شد دیگر احتیاجی به عبادت نیست، و اینان به مفهوم مثل این آیه، و متشابهات آیات و اخبار و اقوال بزرگان از اهل یقین متوسل شده‌اند، بدون این‌که در مقصود کلام آن‌ها غور و تعمق کنند^(۱).

۱. مفسرینی چون طبری، شیخ طوسی، میبیدی، زمحشری، ابوالفتوح رازی، نسفی، سورآبادی، طبرس، امام فخر رازی، جلالین، ابوالسعود، ملا محسن فیض، همه یقین را «مرگ» معنا کرده‌اند ولی اسماعیل حقی در تفسیر عرفانی روح البیان آن را معرفت معنا کرده‌است، و علامه‌ی طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: نمی‌توان یقین را به معنای ایقان و اطمینان گرفت، زیرا چنین یقین و ایقانی برای حضرت محمد ﷺ در حکم تحصیل حاصل است. به نظر ما مترجمین آن مفهومی را که صاحب این تفسیر و مولانا و صاحب تفسیر روح البیان در نظر دارد تا آنچه مفسران عالیقدری که یقین را به معنای مرگ گرفته‌اند منافاتی ندارد، چه یقین مطلق در تمام ادوار زندگی رسول خدا وجود داشته است و نزول تفصیلی قرآن در ۲۳ سال دلیل اصلی این قضیه است که در مدت ۲۳ سال یقین اجمالی به یقین تفصیلی ادامه داشته است تا یقین مطلق که بی انتهاست و با مرگ اختیاری (فنا) حاصل و با مرگ اضطراری به نقطه نهایی می‌رسد.

سوره‌ی نحل

این سوره دارای یکصد و بیست و هشت آیه است که همه آن‌ها در مکه نازل شده است؛ بعضی گفته‌اند: از اول سوره تا «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» مکی است و بقیه مدنی، و بعضی قایلند براین که غیر از سه آیه از «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ... آخِر سوره» همه مکی است.

آیات ۱-۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونَ (۲) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۴) وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفٌّ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۵) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (۶) وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا لِيُقِيسَ الْإِنْسَانَ بِرَبِّكُمْ لَرَوْفٌ

رَّحِيمٌ (۷) وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ
 مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸) وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ
 لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَا لَكُمْ مِنْهُ
 شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ
 وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
 لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ
 وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
 لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ
 فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

فرمان الهی بر عذاب کافران یا ظهور قیامت فرا رسید، پس (ای کافران) درخواست تعجیل آن را نکنید، خدای یکتا پاک و منزّه است از شرک مشرکان؛ خدا فرشتگان و روح را به امر خود بر هرکه از بندگان خواهد می فرستد تا خلق را اندرز داده و از عقوبت شرک به خدا بترساند و به شما بندگان بفهماند که خدایی جز من نیست تا تنها از من بترسید؛ خدا آسمان و زمین را برای غرضی محقق و حکمتی بزرگ آفرید، و از آنچه که مشرکان شرک آورند متعالی و منزّه است. خدا انسان را از آب نطفه آفرید آن گاه او با خالق خود به خصومت شدید آشکار برخاست و چهار پایان را برای بهره وری نوع شما (بشر) آفرید، که با موی و پشم آن ها دفع سرما نموده و از شیر

و گوشتشان می خورید، و آن هنگام که شبانگاه برمیگردند، یا صبحگاه که برای چرا بیرون می روند زیب و افتخار شما می باشند، یا از کرک و پشم آن ها تجمل و لباسهای فاخر سازید، و نیز بارهای سنگین شمارا که جز با مشقت بسیار نمی توانید ببرید از شهری به شهر دیگر می برند، برآستی که خدای شما رؤوف و مهربان است و اسپان، استران و خران را برای سواری و تجمل مسخر شما گردانید و می آفریند از آنچه که نمی دانید، و برخداست راهنمایی به راه راستی و عدل که از آنست جور و ناراستی و اگر خدا می خواست همه شما را به اجبار بر راه هدایت می کشاند، اوست خدایی که آب را از آسمانها فرو فرستاد که از آن بیاشامید، و از آنست درختی که در آن می چرانید، و می رویاند برای شما بادن کشت و زیتون، نخل خرما، انگورها و هرگونه از میوه ها را، برآستی که در این کار آیت قدرت الهی برای اهل فکر پدیدار است، و رام کرد برای شما شب و روز، خور شید و ماه، و ستارگانی را برای زندگانی شما در گردون به امر خویش مسخر کرد، و همانا در این کار آیت و نشانه های قدرت خدا برای اهل خرد هویدا و آشکار است، و در زمین آنچه را که برای شما آفرید به انواع گوناگون و اشکال رنگارنگ در آورد، همانا در این کار آیت و نشانه خداوندی اش برای مردم هوشیاری که به خرد بیابند پدیدار است.

تفسیر

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ کفار نسبت به آنچه که رسول خدا ﷺ وعده داده بود عجله می کردند، مانند عذاب، نابودی، روز قیامت، حساب، و عقاب، که این تعجیل از ناحیه آنها برای استهزای رسالت

پیامبر و وعده‌های او بود، که در این مورد خدای تعالی فرمود: فرمان خدا آمد (برای هلاک شدن و...) .

آن را با لفظ ماضی آورد تا اشاره‌ای بوده باشد بر پدران آنان، یا برای اشاره بر نزدیک بودن حصول وعده .

کفار از باب تمسخر و استهزای گفتند: اگر وعده‌ی پیامبر تحقق یابد ، بت‌های ما برای ما شفاعت خواهند کرد ، که خدای تعالی فرمود:

﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ پس چیزی نمی‌تواند برای آنان شفاعت کند ، و این که بت‌ها نمی‌توانند چیزی از عذاب خدا را دفع کنند.

﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ بدان که انسان از ابتدای استقرار نطفه‌اش در رحم تحت تدبیر ملایکه واقع می‌شود ، که او را تربیت کرده و آنچه را که محتاج آنست جلب می‌نمایند و آنچه را که ضرر می‌زند دفع می‌کنند.

و این که خدای تعالی از محض فضل و لطف خودش برای انسان فرشتگانی رامی‌فرستد که عددشان روز به روز و آن به آن زیاد می‌شود تا به اوایل رشد و بلوغ برسد ، و در این هنگام اگر توفیق او را یاری کرد که از روی اختیار از خدا کمک خواست همانطور که تکویناً قبل از آن از خدا کمک خواسته بود امداد خداوند بعد از این نیز ادامه یافته و همان فرشتگان

موکلش که زمینی و از نوع ملایکه‌ای بودند که مأمور بر سجدهٔ حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام شده بودند، به خدمتگذاری او می‌پردازند.

علاوه بر این امداد بافرشتگان آسمانی نیز محقق می‌شود، و عددشان روز به روز زیادتر می‌گردد تا این‌که انسان به مقام عبودیت و اوّل ظهور ربوبیت برسد، که در این هنگام فرشتگان بزرگی مانند: جبریل و میکائیل هم بر یاری‌اش شتافته و به او یاری می‌کنند و نیز روح که بزرگتر از جبریل و میکائیل است به او کمک می‌نمایند هم‌چنان‌که در اخبار وارد شده است، و شاید روح در این‌جا اشاره بر ملکی باشد که تربیت نوع انسان را بر عهده دارد و اشراقیون او را رَبُّ النُّوع می‌نامند.

آن فرشته بنا بر اخبار وارده به عدد هر انسان صورتی دارد و علاوه بر همهٔ افراد انسان به جمیع موجودات عالم نیز احاطه دارد، چون جمیع انواع پایین‌تر از نوع انسان قرار دارد، همهٔ موجودات تحت شمول و احاطهٔ رَبُّ النُّوع های خود می‌باشد و جمیع رَبُّ النُّوع هاتحت سیطرهٔ رَبُّ النُّوع انسانی است، پس جمیع موجودات تحت شمول و احاطهٔ رَبُّ النُّوع انسانی قرار می‌گیرد.

بنا بر این معنای آیهٔ شریفه این است که خدا فرشتگان را با روح نازل می‌کند، یا این‌که ملایکه به سبب روح و توسط او نازل می‌شوند، بر اساس معنای اوّل آن کسانی که ملایکه بر آنان نازل می‌شوند از پیامبران خاصند و بر طبق معنای دوّم همهٔ پیامبران.

و ممکن است که مقصود از روح چیزی باشد که دلها به وسیله آن زنده میشوند یا این که تشبیه شده باشد بر روحی که بدنهابه وسیله آن زنده می شوند، یا وجه دیگر این که مقصود از روح نبوت باشد، که حیات هر چیزی بر آن بستگی دارد؛ بنابراین معنای آیه چنین می شود: فرشتگان از عالم امر خدا روح را بر هر کسی که خدا بخواهد نازل می کنند.

معانی دیگر روح

روح معانی دیگری هم دارد که در اخبار آمده است؛ بین ارباب صنایع و علوم مصطلح است که روح بزرگتر از جبریل بوده و با بزرگان از انبیا و اولیای الهی مانند حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم آن حضرت صلی الله علیه و آله همراه است.

و این که فرموده است: ﴿مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ از عالم امر او چه باملایکه ای که نازل می شوند و چه از این جهت که خود روح از عالم امر است نه عالم خلق.

﴿أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ لفظ ﴿أَنْ﴾ از نوع مصدریّه یا تفسیریّه است، چه نازل کردن مستلزم معنای قول است و ﴿أَنْذِرُوا﴾ به معنای ﴿اعلموا﴾ بدانید یا به معنای ﴿احذروا﴾ بترسید.

﴿أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ این که توحید مورد انذار (ترس و هشدار) واقع شده بدان جهت است که مستلزم استقلال در حکومت و تصرف است، و از مخالفت با کسی که مستقل در حکومت است، باید ترسید و نسبت

به او پرهیزگاری پیشه ساخت .

﴿ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ﴾ این جمله در مقام
تعلیل بر توحید است، ﴿ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ
نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴾ کلمه ﴿ مِنْ نُطْفَةٍ ﴾ نوعی بدل بعض است
از ﴿ الْإِنْسَانَ ﴾ .

﴿ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴾ انسان در حالی که چنین آفرینشی از
دهر و... ساخته نبوده و نیست دشمن آشکار خالق و آفریدگار گردید؛ منظور
این است که : اینان می‌پندارند که آفریده‌ی طبیعتند و اعتقاد بر خدا تحمیلی
است لذا با او دشمنی می‌ورزند. "

﴿ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴾
از پشم، مو و پوست چهارپایان شما خود را گرم نگه می‌دارید ﴿ وَمَنَافِعُ ﴾
و شما از گوشت، بارکشی و شخم زدن حیوانات بهره‌مند می‌شوید ﴿ وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ ﴾ و از پیه، گوشت و شیر آن‌ها می‌خورید.

﴿ وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ ﴾ برای شما در آن‌ها زینت و افتخار است
﴿ حِينَ تُرِيحُونَ ﴾ در آن هنگام که شبانگاه از چراگاهشان می‌آیند، ﴿ وَ
حِينَ تَسْرَحُونَ ﴾ و در آن هنگام که صبحگاه برای چرا بیرون می‌برید ، چه
آستانه‌ی خانه در هر دو هنگام به وسیله آن‌ها زینت پیدامی‌کند .

و صاحبان آن‌ها و اهل خانه در دیدناظرین بزرگ و با عظمت جلوه‌گر
می‌شوند، و مقدّم داشتن برگشت چهارپایان از چراگاه به خانه برای این است

که آن‌ها رو به سوی خانه دارند، و در حال آمدن به خانه هستند، روی آوردن باشکم‌تر از پشت کردن است، و این‌که به آغل‌هایشان می‌آیند (که برایشان مهیا شده است)، و در طرف صبح مطلب کاملاً برعکس است.

﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشَقِّ الْأَنْفُسِ﴾ بارهای شما را به شهری می‌برند که خودتان نمی‌توانستید بدان برسید مگر با زحمت فراوان، تا چه رسد بر این‌که بارها را بر پشت خودتان حمل بکنید.

﴿إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَّحِيمٌ﴾ پروردگارتان به شما مهربان است، چرا که او برای شما چیزی می‌آفریند که از آن سود می‌برید و بر آن نیاز دارید.

﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ همه‌ی این آفریده‌ها برای این است که از موجودات عالم طبع و از آنچه که در آسمان و زمین است و از موجودات عالم ارواح بهره‌برید.

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ این‌ها برای این است که بر خداوند متعال راه اعتدال و میانه روی ضرورت دارد و هم‌چنین معرفتی و بیان آن‌کما این‌که اسباب و لوازم آن را نیز برای بندگان آفریده است، چون هر چه را که انسان در معاش و رسیدن به خیرات، خوبیها و منافعش محتاج است مهیا

نموده و در خلقت انسان ذکر کرد.

از سوی دیگر راه میانه که به دور از هرگونه افراط و تفریط باشد؛ بدین منوال است که اسباب رسیدن انسان به خیرات اوّلی ذاتی و خیرات ثانوی به مقدار حاجت موجود می‌باشد و سیر و سلوک به سوی خیرات اوّلی ذاتی و خیرات ثانوی به قدر نیاز (متناسب باحال اختیار و امکانات) محقق بوده و پیمودن راه به سوی خیرات مشکل نبود... لذا فرمود: راه میانه و اعتدال اختصاصی به انسان ندارد بلکه بر خداست که برای هرچیزی راه میانه و اعتدال را برگزیند.

﴿وَمِنْهَا جَائِرٌ﴾ بعضی از راهها از اعتدال برگشته و به سوی دیگر مایل است، یا مقصود این است که آفرینش و خلقت شما و تمامی آنچه که نیاز دارید مبتنی بر تأمین خیرات بدنی و کمالات دنیوی تکوینی غیر اختیاری شماست.

و اما برای خیرات روحی و کمالات انسانی اختیاری شما بر خداست که راه میانه را برایتان پیش آورد؛ بدین گونه که به شما دانش و معرفت عطا نموده و پیامبرانی بفرستد، کتابهای آسمانی نازل کند و علاوه بر اینها جمیع آنچه را که در تحصیل این امور نیاز دارید آماده سازد. پس اگر حیف و میل یا نقص و ستمی واقع شود از جانب خودتان است و ارتباطی بر خدای متعال ندارد؛ هرکسی که از راه میانه و اعتدال خارج شده و به راه ستم روی آورد به استعداد و کسب خودش مربوط است.

﴿وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ خداوند متعال اگر می خواست همه ی شما را هدایت می کرد، بدین گونه که بر راه میانه و پیمودن آن رهنمون می شد.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَا لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ﴾ او همان خدایی است که برایتان آبی از آسمان فرو فرستاد (آب باران و برف) که هم از آن بنوشید و هم رستنیها و جانداران بهره یابند، چه شجر اعم از نبات است، ﴿فِيهِ تُسِيمُونَ﴾ در آن مواشی و گوسفندان را می چرانید.

﴿يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الزَّרْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ چون فرستادن آب و رویاندن نبات و درختان نشانه هایی است که احتیاج به تأمل و ترتیب مقدمات دارد فرمود: این گونه نگرش ویژه ی اندیشمندان است، و طریق نگرش برای اندیشمندان پدیدار است.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾ لفظهای (الشمس)، (القمر) و (النجوم مسخرات) همه بارفیع خوانده شده است و نیز بعضی همه ی آنها را با نصب خوانده اند که در آن صورت حال موکد خواهد بود یعنی تأکید تسخیر و بیان واسطه ی آنست و آن عالم امر است.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ اینها آیت و

نشانه‌ی الهی بودنشان فقط با عقل و درایت خردورز آن دریافته می‌شود و نیاز بر فکر و تأمل ندارد، چراکه دلالت این امور بر وجود خدا نسبت به فرود آوردن آب و رویانیدن نبات ظاهر و روشن است و آوردن لفظ آیات به صورت جمع برای این است که هرکدام از آنچه که بیان فرموده آیت و نشانه‌ی مستقلی است.

﴿ وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ ﴾ خداوند آنچه را که برای شما مسخر نمود تا تحت فرمان شما باشد در زمین از موالید مانند: معادن، انواع نباتات، گونه‌های حیوانات، عناصر و آنچه که در روی زمین از کوهها، گودالها و تپه‌های طبیعی است که مقصود از تسخیر، تحت فرمان قرار دادن آنهاست در همان جهتی که برای آن خلق شده‌اند.

بایستی توجه داشت که تحت فرمان قرار داده شدن این موارد همانند حیوانات نیست و غرض از تسخیرشان برای انسان به این معنای است پذیرای فرامین انسان می‌باشند، لیکن به وجه خاصی که برای انتفاع و بهره‌گیری شان نهاده شده‌است؛ بنابراین تحت شرایط ویژه‌ای که از وجه مزبور تبعیت می‌نماید عمل می‌کنند اگر چه وجه انتفاع در بعضی از آنها مخفی است؛ ممکن است که ﴿ ما ذرا ﴾ مبتدا و ﴿ لكم ﴾ خبر آن باشد یا ﴿ فی الارض ﴾ خبرش بوده باشد، و جمله‌ی حال، یا عطف بر جمله‌ی ﴿ هو الّذی انزل ﴾ یا بر جمله‌ی ﴿ سخر لكم اللیل ﴾ باشد.

﴿ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ﴾ بر بیان اختلاف رنگا کتفا کرده و اختلاف نوع

و جهات انتفاع را ذکر نکرد برای این که همان اختلاف رنگ بر دیده‌ها ظاهر است ، و غالباً بر این منوال انواعی که در ذات گوناگونند رنگشان نیز متفاوت است .

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ﴾ تنها عقل کافی نبوده و احتیاج بر تفکر صرف هم ندارد بلکه یادآوری عقلانی کافی است.

آیات ۲۹ - ۱۴

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِمَا تَكُلُونَ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴) وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوًا اسِيًّا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَ قَمَنَ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸) وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۱۹) وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْ وَ اتُّغَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيْ بَانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَأَجْرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَ إِذَا

قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴) لِيَحْمِلُوا
 أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ
 عِلْمٍ الْأَسَاءِ مَا يَزِرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
 فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ
 وَأَتَيْتَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ
 قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى
 الْكَافِرِينَ (۲۷) الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ
 فَأَلْقُوا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ
 تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ
 مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

ترجمه

« و هم او خدایی است که برای شما دریا را مسخر کرد ، تا از گوشت
 (ماهی های حلال) تغذیه کنید و از زیورهای آن استخراج کرده تن را بیارید ،
 و کشتیها در آن برانید و از فضل خدارزق و روزی بطلبید ، باشد که شکر خدا به
 جای آورید ، و کوههای بزرگ را در روی زمین نهاده تا از سرگردانی و پریشانی
 برهید و نهرها (در زمین و چشمه ها از کوهها) جاری ساخت و راهها را پدیدار
 کرد تا به واسطه‌ی آنها هدایت شوید ، و نشانه‌های زمین مانند کوهها و جنگلها
 و دریاها و ستارگان آسمان را مقرر داشت تا (در روز و شب) به واسطه‌ی آنها
 هدایت یابید ، آیا خدایی که (این همه نعمت را برای شما بندگان) خلق کرده

مانند آن کس است که هیچ چیز در عالم نیافریده است؟! آیا متذکر و هوشیار نمی شوید؟! اگر بخواهید که نعمتهای بی حدّ و حصر خدا را بشمارید هرگز نمی توانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است، و خدا داناست بر هر چه که آشکار و نهانست از کردارتان، و کسانی که بر غیر خدا که چیزی نیافریده و خود مخلوق (آفریده شده است) فرا می خوانند، مرده های از حیات بی بهره ای هستند که حس و شعورشان بر این که کسی برانگیخته می شوند؟ نمی رسد، خدای شما خدای یکتاست بنابراین آنان که گرایشی بر روز واپسین ندارند دلهایشان انکارگرس و خودشان مستکبر (از اطاعت حکم خدا تکبر و سرپیچی می کنند)، لاجرم خدا هر آنچه را که در نهان و آشکار می کنند می داند به راستی که او (خدا) مستکبران را دوست ندارد، و هرگاه که برایشان گفته شود خدای شما چه (آیاتی را) نازل کرده است می گویند افسانه ای پیشینیان است، تا وزر و وبال سنگین گناه خودشان را با بار گناه کسانی که با جهل گمراهشان می کنند برای روز قیامت تکمیل کنند آگاه باشید که وزر بدی را برای خود بار می کنند، کسانی که پیش از اینان مکر و نیرنگ به کار بستند خدا سقف بنای شان را بر سرشان فروریخت و از جایی که نمی دانستند دچار عذابشان کرد، سپس در روز قیامت خوارشان نموده و می پرسد: کجا بندگان من؟! آنانی که برای جانب داریشان با مؤمنان ستیزه می کردید، در آن هنگام اهل دانش اظهار کنند که امروز مختصّ خواری و عذاب کافران است، فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستم کرده اند، و آن جا به ناچار سر تسلیم فرود آورده و می گویند: ما بد نکردیم البتّه که بد کرده اند همانا خدا بر هر چه که می کنید آگاه است، پس از درهای دوزخ داخل شوید که در آن جاودانه اید و همیشه معذب، پس جایگاه بسیار بدی است منزلگاه

متکبرین .

تفسیر

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِمَن يَكْفُرُ مِنْهُمْ لِيحْمَأْظِرًا لَّهُمْ فِيهِمْ يَوْمَ يُغْرَقُ الْغَافِقُونَ﴾
 و تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا زِينَةً لِذِي الْأَنْفُسِ الْفَاسِقِينَ ﴿وَتَرَى الْقُلُكُومَ مَوَاحِرَ فِيهِ﴾ و کشتی هارامی بینی در آن آبهای بسیار در حرکتند، لفظ ﴿مواخر﴾ در اصل از ﴿مخر﴾ به معنای شکافتن آب یا صدای شکافتن آب است.

﴿وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾ تا از راه تجارت روزی طلب کنید، ﴿وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ غایت و هدف از همه‌ی نعمتها بادیدن آنها از منعم و بجای آوردن سپاس شایسته جامه‌ی عمل می‌پوشد و از این که حق آنها را ادا کنید، ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ و در زمین کوههای بزرگ را قرار داد تا با اضطراب شما را به چپ و راست نلغزاند.

بدانکه زمین به شکل کروی است که جای جای آن حول مرکز عالم است به طوری که اگر هرجزیی از اجزای آن به حالت طبیعی اش رها شود باهمه‌ی اجزا موافقت دارد و جز در حیث مرکز استقرار پیدانمی‌کند، چنانچه مشهود است، و اگر اجزا طالب کلّ و سنخ خودش بود هم چنان که بعضی گفته‌اند لازمه‌اش این بود که آنچه که به قلّه‌های کوه متصل است تا پایین جدا نشود، و زمین در جای آن کوهها کاملاً ساکن بوده و حرکت نکند.

اگر چه حرکت آن را با قوه‌ی حس حدس زده‌اند، و کره‌ی زمین همانند آن کره‌ای که بر روی آب در حالت شناور می چرخد نیست، تا نیازمند چیزی باشد که آن را از حرکت و دگرگونی یا فروپاشی نگه بدارد، و کوهها هم این چنین نیستند که موجب سکون زمین یا بیشتر شدن آن بشوند، زیرا ارتفاع بلندترین قله‌های آنها هم خیلی در مقایسه با زمین زیاد نیست بلکه ارتفاعشان نسبت به قطر کره‌ی زمین جز به مقدار یک جویا کمتر از آن نیست.

در حالی که ظاهر آیه دلالت می کند بر این که اگر کوهها نبود این کره اضطراب و انقلاب در حرکت داشت و براین که زندگی بر روی زمین جز با استواری کوهها ممکن نیست!

بنابر این می گوئیم کوهها اگرچه سبب سکون کره‌ی زمین نیستند همان طور که دانستی لیکن گاهی با اسباب آسمانی و زمینی زمین لرزه‌ی شدید واقع می شود اگر کوهها نباشند بر زمینهای مجاور نیز سرایت کرده و حتی مسافتهای دور را هم در بر می گرفت و کوهها از این گونه سرایتها جلوگیری می کنند و همین مقدار در صدق ظاهر آیه کافی است مضاف براین مقصود بطون آیه است نه ظاهر آن.

ما این مطلب را بیشتر نیز متذکر شدیم که عالم با تمام اجزایش مظاهر اسمای الهی است و این که خلفای خدا اسمای بزرگ او هستند، کوهها با تمام اوصافی که دارند از سکون، ارتفاع، سنگینی، صلابت و جاری شدن آب از

زیرشان مظاهر اسمایند، و گاهی احکام ظاهر بر مظاهر جاری می‌شود همان طوری که ذیل اطلاق احکام قلب و سینه بر بیت الله و مکّه جاری می‌شود.

در اخبار وارد شده: اگر امام عَلَيْهِ السَّلَام نبود زمین اهلش را فرو می‌برد و اخباری هم به همین مضمون غیر از این خبر، در اخبار و احادیث بیان شده است؛ پس در واقع به سبب وجود خلفای خدا زمین وجود پیدا کرده و آرامش و قرار می‌یابد، چرا که کوه‌ها مظاهر خلفای الهی هستند و این حکم برحسب تنزیل جاری نمودن حکم ظاهر بر مظهر است.

امّا تفسیر آیه برحسب تأویل بر مواردی به شرح زیر اطلاق شده است:

۱. تأویل بر عقول کلّی شده است که از آن‌ها به عنوان ایستادگانی که بر هیچ طرفی نگاه نمی‌کنند یاد شده است.

۲. مقرّبین بنا بر وجهی کوه‌های زمین هستند.

۳. عقول عرضی که از آن‌ها تعبیر به صف بستگان شده است کوه‌های زمین هستند.

۴. نفوس کلّی که از آن‌ها به تدبیرکنندگان امر تعبیر می‌شود.

۵. نفوس جزئی که از ایشان به رکوع‌کنندگان بسیار تعبیر می‌شود.

۶. اقدار مثالی که از آن‌ها به عنوان «ذوی الاجنحه» صاحبان بالها تعبیر شده است.

همه‌ی موردهای شش‌گانه‌ی بالا کوه‌های زمین‌اند که جانشینان خدا

بزرگترین آنان می باشد؛ این معنا در عالم کبیر است، و هر آنچه که در عالم کبیر است عین آن در عالم صغیر جریان دارد.

﴿ وَ أَنْهَاراً ﴾ و به واسطه ی کوهها رودهایی جاری ساخت ﴿ وَ سُبُلًا ﴾ و راههایی پدید آورد.

﴿ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ باشد که شما بر مقاصد خویش نایل شوید در واسطه ی بهرمندی از آن راهها هدایت شده و راه یابید.

یا مقصود آیه ی شریفه این است که شما به مقصود حقیقی که توجّه به خدا و سیر بر راه اوست هدایت شوید؛ بر راهی که خدا برای شما قرار داده است (راه انبیا و اولیا علیهم السلام) می باشد.

﴿ وَ عَلَامَاتٍ ﴾ مقصود از علامات چیزی است که کاروانها به وسیله ی آن بر استقامت و ادامه ی سیرشان به سوی مقاصدشان پی می برند، ﴿ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴾ در این جا مقصود جنس ستاره است که به وسیله ی آن راه را در شب می یابند، همانطوریکه کاروانها چنین می کنند.

یا مقصود ستاره ی خاصّ است که همان ستاره ی جدی است بنا به آنچه که ظاهر آن در خبر آمده، و باطن آن رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اصحاب و جانشینان ایشان هستند می باشد؛ چنانچه در خبر نیز به این مطلب اشاره شده است.

﴿ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴾

آیا کسی که بتها، ستاره ها و غیر آنها را خلق می کند همانند کسی

است که هیچ‌نمی‌آفریند؟

آیا باز هم متذکر نمی‌شوید که مخلوق را شریک خالق قرار ندهید؟!
 ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ﴾ خداوند
 بخشنده است و شما را از ناحیه‌ی کوتاهی در شکر مؤاخذه نمی‌کند
 ﴿رَحِيمٌ﴾ و به خاطر کوتاهی و تقصیر نعمت‌ها را از شما قطع نمی‌کند، بلکه
 روز به روز آن را زیاد می‌کند.

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾ خداوند بر اعمال و
 احوال پنهانی، نیات، خطورات ذهنی، خیالات، عقاید، اخلاق و چیزهای
 پنهانی که حتی هنوز بر خود شما نیز آشکار نشده است آگاه است و نیز بر آنچه
 که آشکارا می‌کنید آگاه است و اعلان و آشکار کردن هر چیزی بر حسب حال
 همان چیز است.

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ کسانی که به سوی غیر خدا
 دعوت می‌کنند از قبیل: ملایکه، ستارگان، بتها، شیاطین و پیشوایان
 گمراهی و ضلالت.

﴿لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ نمی‌توانند چیزی بیافرینند،
 پس استحقاق دعوت و پرستش را ندارد، آن‌ها خود آفریده شده‌اند، و
 امتیازی بر شما ندارند که شما آن‌ها را پرستش کنید یا برای دعوت برگزینید.
 ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ آن‌ها
 مردگانند و زنده نیستند، بنابراین از شما پست‌ترند و پایین‌تر، پس شما بر

پرستیده شدن از آن‌ها سزاوارترید، آن‌ها هیچ شعور و آگاهی به برانگیخته شدن خودشان هم ندارند تا چه رسد به (هنگام برانگیخته شدن) غیر خودشان، و این‌که خدایان باطل به آن‌ها پاداش بدهند یا برایشان شفاعت کنند به هیچ یک آگاهی ندارند.

﴿الْهُكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی سخنان قبلی است، و مانند آن قبلاً نیز گذشت.

مقصود این است که خدای شما آفریننده‌ی حقیقی است و استحقاق پرستش و عبادت را دارد، و او یکی است و متعدد نیست برخلاف آنچه که عده‌ای برای خود خدا قراردادده‌اند.

﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ﴾ کسانی که ایمان به جهان آخرت ندارند، نه خدا را می‌شناسند و نه از آخرت چیزی می‌دانند، ﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ آنان مستکبرند چه استکبار خروج از حکم خدا و جانشینانش می‌باشد و آن‌ها از حکم خدا و جانشینانش خارج شده‌اند، چون اعتقاد به خدا و جانشینانش ندارند.

﴿لَا جَرَمَ﴾ لفظ ﴿جَرَمَ﴾ است گناه کرد و معنای ﴿لَا جَرَمَ﴾ در اصل این است که گناهی در این مطلب نیست، و لیکن به معنای حَقّاً و حتماً استعمال می‌شود.

بنابر این معنای اصلی ﴿لَا جَرَمَ﴾ این است که جرم و گناهی در این مطلب یا چنین اعتقادی نیست، زیرا که این مطلب کاملاً محقق و مسلم است

که خداوند آشکار و نهان را می‌داند.

﴿أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونََ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ این جمله تعلیل مؤاخذہ بر افعال آن‌ها است که از تهدید
مقصود است.

و در خبر است که ایمان به آخرت نمی‌آورند؛ یعنی به رجعت و
بازگشت ایمان نمی‌آورند.

﴿قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ﴾ دل‌هایشان کافر است و آن‌ها نسبت به ولایت
علی علیه السلام استکبار ورزیدند و خداوند کسانی را که نسبت به ولایت آن حضرت
استکبار بورزند دوست ندارد.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ الْأَسَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾

این سخن راجعت گمراه ساختن مردم و جلوگیری از راه حق گفتند، و
نتیجه این شد که گناه و سنگینی این گفتار و جلوگیری از راه حق، و بعضی
از گناهان کسانی را که گمراه کرده‌اند حمل کنند لفظ ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ ظرف
مستقر و حال است از مفعول یا فاعل ﴿يُضِلُّونَهُمْ﴾ یا فاعل ﴿لِيَحْمِلُوا﴾،
یا ظرف لغو است متعلق به ﴿يَحْمِلُوا﴾ یا به ﴿يُضِلُّونَهُمْ﴾ است.

و در خبر است: این‌که جاهل معذور نیست بدان جهت که وظیفه‌اش
بحث و گفتگو بوده و این‌که: جاهل بایستی با عقل خود نظر بر امور می‌کرد تا

بین حقّ و باطل را تمیز دهد و فرق بگذارد.

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده است که پرسیده شد که پروردگارتان در مورد علی علیه السلام چه چیزی نازل فرموده است؟

پاسخ دادند: افسانه‌ی پیشینیان!

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "به خدا سوگند به اندازه‌ی شیشه‌ی حجامت هم خون ریخته نشد، عصایی به عصا کوبیده نشد، و فرج حرامی غصب نگردید، و مالی از غیر حلال گرفته نشد مگر این که گناه و وزر آن برگردن آن دو غاصب خلافت (اول و دوّم) است، بدون این که از گناهان عالمیان چیزی کاسته شود".

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فُوقِهِمْ﴾^۱ تمثیل و تنبیه حال آن‌ها در مکر و حيله به حال کسی که سقفی را روی پایه‌هایی محکم بنا نموده است تا زیر آن به راحتی و رفاه دست یابد، ولی به وسیله‌ی همان ستونهای محکم ریشه کن گشته و بانیانش را به درمانگی و حیرت وا داشته است، سقفها از ناحیه‌ی همان ستونها که بایستی موجب استحکام می شد خراب شدند، و مقصود از آمدن و اتیان الهی همان آمدن امر او بر هلاکت و نابودی است.

﴿وَأَتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۲ عذاب خرابی سقف بر آنان فرود آمد، عذاب خدا از آن جایی که آگاهی ندارند، بلکه از همان ناحیه‌ی که گمان بقایش را دارند، یا عذابی می رسد غیر از خرابی سقف

﴿ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ ﴾ خداوند در روز قیامت آنان را خوار ساخته و می‌گوید: شریکان من از قبیل: بتها، ستارگان، هواهای نفسانی و غیر آنها کجایند؟ یا کجایند شریکان مظاهر؟ ﴿ كَذَّبْنَا بِرَبِّهِمْ أَفَلَا يَعْلَمُونَ إِنَّ لِلْعَالَمِينَ عَلِيًّا يَوْمَ تَسْأَلُ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾ کسانی که علم به آنان داده شده است: انبیا، اوصیای ایشان یا مؤمنین و پیشوایان شان می‌گویند: همانا امروز وقت عذاب و خوارى کافرین است.

﴿ الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ﴾ خبر مبتدای محذوف، یا مفعول فعل محذوف یا صفت کافرین است به این معنا: کسانی (کافران) که فرشتگان جانشان رامی‌گیرند.

﴿ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ﴾ که در حق خودشان یا در حق امامشان ستم کرده‌اند چون امامشان هم به منزله‌ی خود آن‌ها می‌باشد، بلکه بر آنان از خودشان نیز سزاوارتر است.

﴿ فَالْقُوا السَّلَامَ ﴾ آنان از در تسلیم و فرمانبرداری یا از راه استسلام و انقیاد درآمده و می‌گویند:

﴿ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ ﴾ ما هیچ بدی نکردیم این جمله تفسیر ﴿ السَّلَام ﴾ است در مورد کسانی که جحد، انکار و استهزایی را در دنیا انجام داده بودند همه را انکار کرده و خود را تبرئه میکنند، که کار بدی

نکرده‌اند.

﴿بَلَى﴾ ردّ از جانب ملائکه یا از جانب خدا نسبت بر ادّعای انکاری ایشان است یعنی ملائکه گویند: بلی (یا خدا می فرماید بلی ما می دانیم)، در رابطه با انکار و شانه تھی کردن کافران گفته می شود: البتّه که چنین بوده‌اید و می دانیم.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ خداوند بر عمل شما آگاه است و انکار فعلی شما سودی ندارد.

﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ پس در ازای اعمالتان و به عنوان کیفر و مجازات از درهای جهنّم داخل شوید و براین مضمون که هر یک از در مخصوص خود وارد شود.

(زیرا جهنّم هر کسی تجسّم و یا نتیجه‌ی همان اعمال زشت خود گنه کار است) در آن (جهنّم) جاودانه می ماند، چه منزلگاه بدی است جایگاه متکبّرین!

آیات ۳۵ - ۳۰

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱) الَّذِينَ

تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ
 بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ
 يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ
 لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ
 حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴) وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
 لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ
 لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ
 عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵)

ترجمه

«و چون به اهل تقوی گفته می شود که خدا چه آیاتی فرستاد؟ گویند:
 نیکو آیاتی فرستاد (بهترین هدایت و سعادت ، خیر دنیا و آخرت را) در آیات
 قرآن؛ بر خلاف منکران (که گفتند قرآن همان افسانه‌های پیشینیان است). آنان
 که نیکوکارند هم در زندگی دنیوی بانیکی و خوشی قرینند و هم در آخرت
 آن‌ها را بهترین منزل است و البته خانه‌ی اهل تقوی بسیار مجلل و نیکو
 خواهد بود، که داخل می شوند (اهل تقوی) بر باغهای بهشت عدن که در زیر
 درختان شان رودها جاری است و برایشان در آن جا هر چه که بخواهند مهیاست
 ، خدا اینگونه اهل تقوی را اجر و پاداش می دهد، آنان که چون فرشتگان
 رحمت به طوری پاکیزه قبض روحشان می کنند می گویند: درود بر شما به
 موجب اعمال نیکویی که در دنیا کردید اکنون به بهشت ابدی درآید. آیا
 کافران جز با آمدن فرشتگان یا امر پروردگارت (مبنی بر هلاکشان) می نگرند

!؟ منکران پیشین نیز چنین بودند و کردند و خدا برایشان هیچ ستمی نکرد بلکه خودشان بر خویش ستم کردند، تا این که بر کیفر اعمال زشت خود رسیدند و آن عذابی که تمسخرش می کردند بر آنان احاطه نمود، و مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست (ما و پدران مان نیز غیر او چیزی را نمی پرستیدیم) و بدون (امر) او چیزی را تحریم نمی کردیم، مشرکان پیش از این ها نیز کردار و گفتارشان همین بود (که برای توجیه جبری شده و از این در وارد می شوند) پس با این وصف آیا برای پیامبران جز تبلیغ رسالت و اتمام حجت تکلیفی هست؟ (بر پیامبران جز تبلیغ و اعلان رسالت نیست).

تفسیر

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾ و به تقوای پیشگان (بیان این نکته به کرات گشت که تقوای حقیقی جز با ولایت و بیعت خاص و لوی حاصل نمی شود) گفته شود، خدایتان چه چیزی فرو فرستاد؟ گفتند: نیکویی! در این جمله اقرار بر فرو فرستاده شدن از جانب پروردگارست و نیز گواهی دادن بر نزول آنچه که از جانب او به عنوان خیر بوده است و این تصدیق از باب تسلیم و استسلام می باشد.

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾ خیریت آنچه که نازل شده است کسانی راست که احسان و نیکی نمایند و این احسان و خوبی به صورت مطلق حضرت علی علیه السلام است؛ و هر اندازه که از طریق ولایت اتصال بر آن حضرت پیدا شود به همان اندازه اتصاف بر احسان و نیکویی محقق است، یا مقصود از آن کسانی

است که به خودشان یا بر غیر خودشان نیکی کنند.

﴿فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ مقصود از نیکویی در این دنیا پاکیزه بودن خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، زناشویی‌ها و مرکب‌هاست ﴿وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ﴾ و خانه‌ی آخرت بهتر است، چون پاکیزگی از آلودگی‌های مادی و رنج‌های آن خالص است.

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾ تفسیر خیر و مقول قول آن‌ها است، یا استیناف از جانب خدا، ﴿وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾ و چه نیکوست سرای پرهیزگاران، که بهشت عدن است.

﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا﴾ لفظ ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾ مخصوص ﴿نعم﴾ یا مبتدا است و خبر آن «یدخلونها» می‌باشد، یا این که یدخلونها صفت است و ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ خبر مبتدا است، یا این جمله نیز صفت دوّم یا صفت بعد از صفت است و ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾ خبر است، و محتمل است همه‌ی این جمله‌ها حال‌های مترادفی را متداخل باشند، و این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از آن‌ها حال و بعضی صفت و بعضی خبر باشند، در سوره‌ی آل عمران توضیح نظیر این آیه‌ی شریفه با جریان نهرها از زیر باغها گذشت.

﴿كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾ این چنین پاداش می‌دهد خدا بر پرهیزگاران. در خبر است: و چه خوب است سرای کسانی که در دنیا پرهیزگار بودند یعنی نسبت به دنیا تقوی داشتند.

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ این جمله صفت متّقین یا خبر مبتدای محذوف یا مفعول فعل محذوف است؛ یا مبتدا است که خبر آن ﴿يَقُولُونَ﴾ یا ﴿ادْخُلُوا﴾ به تقدیر قول می باشد، ﴿طَيِّبِينَ﴾ از گناهان یا از شرک پاکیزه اند.

﴿يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ از باب تحیّت به آن ها گفته می شود: درود بر شما، یا بر این معنا که شما از هر بدی سالم هستید ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ به خاطر این که کارها را بر طریق ولایت انجام می دادید داخل بهشت شوید.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ﴾ لفظ ﴿يَنْظُرُونَ﴾ به معنای بینظرون: آیا جزاین انتظاری دارند که ﴿إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ در حین مرگ ملایکه بیایند، ﴿أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ﴾ یا این که امر پروردگارت بر عذاب یا بر ظهور و قیام جهانی قائم (عجل الله فرجه) بیاید.

﴿كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ﴾ نیز این چنین بود حال کسانی که قبل از ایشان بودند و با در هم کوبیدن، نابودی و عذاب آن ها؛ خداوند ستمی بر ایشان نکرده است؛ ﴿وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ بلکه خودشان بر نفس خویش ستم کرده و گرفتار بدیهای کردارشان گشته اند به طوری که استحقاق استهزای پیشین خود را یافته اند.

﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ خَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ استهزای آن ها در باره ی عذاب گناهکاران، معاد و رجعت

بوده یا مطلق آنچه که رسولان نشان گفته‌اند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ این سخن آنان در جواب کسانی است که آن‌ها را بر شرک و تحریم شان ملامت و سرزنش کردند، و آیه با تفسیر مربوطه به طور مفصل گذشت؛ ﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ این که آنان کار بدشان را به خدا نسبت می‌دهند همانند این است که زن بدکاره‌ای کاربردش را بر دیگری نسبت دهد، و این نسبت هیچ وجه صحیحی ندارد.

زیرا آنچه که برخداست فرستادن رسل جهت هدایت و ارشاد است؛ و فرستادگان خدا نیز جز رساندن پیام الهی و وظیفه‌ای ندارند.

آیات ۴۸ - ۳۶

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ (۳۶) إِنَّ تَحْرِيصَ عَلَيَّ هُدِيَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يَضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ

فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹) إِنَّمَا قُولُنَا
لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰) وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا
فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ
الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ
فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ (۴۴) أَفَا مِنْ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَن
يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ (۴۵) أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶)
أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَوَلَمْ
يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ
وَ الشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ (۴۸)

ترجمه

« و همانا برانگیختیم در هرامتی پیامبری را تا ابلاغ کنند که: خدا را
پیرستید و از طاغوت پرهیزید، پس از بین آنان بعضی را خدا هدایت کرد و
بعضی در ضلالت و گمراهی ثابت ماندند. اکنون شما در روی زمین گردش
کنید تا بنگرید سرانجام آنان را که پیامبران را تکذیب کردند (که ببینید

چگونه به هلاکت رسیده‌اند) گرچه تو حریص و مشتاق هدایت خلق هستی (ولیکن بدان) که خدا گمراهان را (پس از اتمام حجت) هدایت نمی‌کند و برای ایشان یاوری نخواهد بود. کافران با مبالغه و تأکید کامل قسم یاد می‌کنند که هرگز کسی را که مرد خدا زنده نخواهد کرد (قیامتی وجود نخواهد داشت) بلی (خیال باطلی کردند) البته قیامت وعده‌ی حتمی است و لیکن خیلی از مردم از آن آگاه نیستند، که در آنچه خلاف می‌کردند آشکار و مبین گردد و تا کافران کاملاً به دروغ و اندیشه‌ی غلط خود آگاه شوند، ما با امر نافذ خود هرچه را اراده کنیم و گوئیم موجود باش همان لحظه موجود خواهد شد، آنانکه در راه خدا مهاجرت کردند پس از آن که ستمها در وطن خود از کافران کشیدند ما در دنیا به آن‌ها جایگاه نیکو می‌دهیم در صورتی که اگر بدانند اجریکه در آخرت به آن‌ها عطا خواهیم کرد بسیار بهتر و نیکوتر است، این اجر بزرگ در دنیا و عقبی به آن کسی عطا می‌شود که در راه دین صبر کردند و بر خدای خود در کارها توکل کردند، و ما پیش از تو (ای محمد بر هیچ امتی) غیر رجال مؤید به وحی خود، کسی را بر پیامبری برنگزیدیم اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید، به هر پیامبری معجزات، کتب و آیات وحی فرستادیم و بر تو قرآن را (جامع‌ترین و کامل‌ترین کتاب الهی است) نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی تا فکر و خرد به کار گیرند، آنان که بر کردار زشت خود مکرها و حيله‌های اندیشند آیا از این بلا ایمنند که خدا همه را به زمین فرو ببرد یا از جایی که پی نبرند عذابی بفرستد؟ یا آن که در سفر که سرگرم رفت و آمد هستند به بازخواست و مؤاخذه بگیرد؟ و آنان نمی‌توانند بر قدرت خدا غالب شوند. یا این که آن‌ها را به حال ترس و اضطراب بگیرد پس به راستی که پروردگارتان بسیار مشفق و مهربان است، آیا چشم نگشودند که که بینند هر

موجودی چگونه آثار و اظله‌ی (سایه‌هایش) را به هر جانب می‌فرستد و از راست و چپ مستقیم و غیرمستقیم همه به سجده‌ی خدا با کمال فروتنی مشغولند.

تفسیر

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا﴾ و هر آینه برگزیدیم در هر امتی پیامبری را، که یکایک پیام الهی را رساندند، بنابراین خدای متعال در مقام بیان این مطلب است که: مابه و وظیفه‌ی خود عمل کردیم و پیامبرانم نیز به نحو احسن انجام وظیفه نمودند و کوتاهی یا نقص از جانب خود کافران است.

﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ تا این پیام ارزنده را که خدا را پرستید و از طاغوت دوری و اجتناب نمایید؛ کافران این سخن را از پیامبران الهی نپذیرفتند.

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ﴾ پس خدا بعضی از آنان را به دلیل پذیرفتن قول پیامبران هدایت فرمود ﴿مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ و برخی هم استحقاق گمراهی یافتند، وجه اختلاف دو فعل در نسبت به فاعل ظاهر است؛ زیرا که هدایت اولاً و بالذات به خدای تعالی منسوب است، ولی نسبت اضلال و گمراه کردن به خدا ثانیاً و بالعرض است.

در خیر است: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر با ولایت

ما و برائت از دشمنان ما ، و این است معنای قول خدای تعالی: «ولقد بعثنا... تا الی من حقت علیه الضلالة» بنا بر این گمراهی در حق آنان حتمی گردید که آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تکذیب کردند .

و توضیح وجه خبر به طور مفصل گذشت و گفتیم که شأن نبوت انذار و دلالت و راهنمایی به ولایت است ، و این که ولایت هر ولی سایه‌ای از ولایت اولیای کلی است ، و آنان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مظاهر خدا هستند و بندگی خدا جز از طریق ولایت متصور نمی شود.

﴿ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴾ پس در روی زمین سیر کنید تا سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید، سیر و نگرش در عالم طبع کنید تا آثار و اخبار تکذیب کنندگان را به نظاره بنشینید، مقصود از زمین در قرآن و اخبار: گذشتگان یا عالم صغیر است.

﴿ إِنَّ تَحْرِيصَ عَلَيَّ هُدْيُهُمْ ﴾ اگر چه بر هدایت آنان آزمندی بدان که خدا گمراهان را هدایت نمی کند و جهت آنان یاورانی نخواهد بود، این خطاب جهت ناامید کردن پیامبر از هدایت آنان و رسایی تهدید نسبت به تکذیب کنندگان است .

﴿ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ ﴾ جهد ایمان عبارت از سوگند غلیظ و مؤکد است، و کسی که اعتقاد به برانگیخته شدن و بعث ندارد پند و اندرز در او اثر نمی کند و سوگند سخت

می خورد ، این سخن جهت نومید کردن پیامبر ﷺ از اصرار در هدایت آنان است ﴿بَلَىٰ﴾ البته که چنین باید.

﴿وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ وعده‌ی خدا برایشان حق است و بیشتر مردم نمی‌دانند، اگر می‌دانستند باید می‌فهمیدند که در هر آن و لحظه و هر روز مبعوث و برانگیخته می‌شوند بدون این‌که منتظر بعث کلی باشند.

﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ﴾ البته بر آنان روشن می‌شود، متعلق به بیعت است که بعد از ﴿بَلَى﴾ در تقدیر گرفته شده است.

﴿الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾

کافران آنچه را که پیرامون خدا، آخرت یا ولایت مورد اختلافشان بود خواهند دانست.

﴿أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾ آن‌ها در بعث، جزا و عقاب خود دروغگو هستند، یا در ادعای خلافت و استبداد دروغ می‌گویند.

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

در مقام بیان سهولت جز این نیست که فرمان ما بر چیزی هرگاه اراده کنیم: بگوییم بشو می‌شود.

از امام صادق عليه السلام است که به ابوبصیر فرمود: در این آیه چه می‌گویی؟ عرض کرد: مشرکین می‌پندارند و به رسول خدا صلى الله عليه وآله قسم می‌خورند که خداوند مردگان را زنده نمی‌کند، پس امام عليه السلام فرمود:

و ای بر کسی که چنین بگوید، از مشرکین بپرس آیا به خدا قسم می‌خورند یا به بت‌های لات و عزّی؟

ابوبصیر می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم فدایت شوم پس مطلب را به من بفهمان، امام علیه السلام فرمود: یا ابابصیر اگر قائم ما قیام کند خداوند گروهی از شیعیان ما را برمی‌انگیزد که پشت شمشیرهایشان بر دوش آنها خواهد بود، این مطلب به گروهی از شیعیان ما می‌رسد که هنوز نمرده‌اند و آنها می‌گویند فلانی و فلانی از قبرهایشان برانگیخته شدند و آنها با قائم علیه السلام هستند، ولی همین مطلب به دشمنان ما که می‌رسد می‌گویند: ای گروه شیعه شما چقدر دروغ می‌گویید؟! این دولت شماست و شما درباره‌ی آن دروغ می‌گویید، نه به خدا قسم این‌ها زنده نشده‌اند و تا روز قیامت زنده نمی‌شوند.

سپس امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی در این آیه **﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾** قول آنها را حکایت می‌کند و در این مضمون اخبار فراوان است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ تنزیل این آیه درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسانی که همراه او و بعد از او به مدینه هجرت کردند و نیز درباره‌ی کسانی است که قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن که مشرکین آنها را اذیت فراوان نمودند به حبشه هجرت کردند و هم چنین درباره‌ی کسانی است که قریش آنها را بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

زندانی کرده و مورد آزار و شکنجه قرار دادند و سپس به سوی رسول خدا ﷺ هجرت نمودند و قول خدا ﴿فِي اللَّهِ﴾ غرض از آن رسول خدا ﷺ، امام، رسالت و ولایت و راهی است که مردمان را به آن دو برساند، یا معنای آن طلب خدا، یا طلب رضایت خدا یا طاعت خدا است.

چون تنزیل مخصوص کسی است که مورد نزول آیه است نمی باشد، بلکه عمومیت داشته و مورد نزول کسی است که متّصف به صفت مورد نزول می باشد لذا آیه شامل کسی می شود که از وطن صوری اش برای طلب دین خدا به سوی نبی ﷺ یا ولی خدا هجرت کند پس از آن که به سبب دگرگونیهای زمان، اذیت اقران و تصرفات شیطان آسایش و امنیتش به مخاطره افتاده است؛ تأویل آیه عبارت از کسی که از موطن شرک نفسانی اش هجرت کند.

چنانکه امام علیؑ فرمود: مهاجر کسی است که از گناهان و بدیها به سوی رسولش که عقل و نبی اش که قلب و امامش که روح است هجرت نماید، و همه ی این ها دین خدا، راه و مظاهر او هستند.

هجرت های سه گانه

هجرت های سه گانه ای که به ترتیب و پشت سر هم قرار دارند عبارتند

از:

هجرت یکم: از دار شرک نفسانی به سوی دار اسلام صدر.

هجرت دوّم: از دار اسلام صدر به سوی دارایمان قلب .

هجرت سوّم: از دار ایمان قلب به دار عیان روح .

وبه عبارت دیگر: هجرت از دار شرک به سوی رسول و احکام قلبی وی آغاز می‌شود، و از آن جابه سوی نبیّ و قبول احکام قلبی و سپس از آن جابه سوی ولی و قبول واردات روحی واقع می‌شود .

﴿لَنْبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ در دنیا برای او سرای خوب بنامی کنیم لفظ ﴿حَسَنَةً﴾ ممکن است صفت «داراً حسنة» یا صفت بیتوته باشد به معنای اقامت نیکو و حسن، یا حال نیکو و حسن، همان طوری که برای مهاجرین با رسول الله ﷺ واقع شده است، چرا که اهل مدینه ایشان را پناه داده و محترم و عزیز داشتند و همان طوری که برای جعفر و همراهانش رخ داد و نجاشی باعزت و احترام آنان را پناه داد که این‌ها در صورت ظاهر واقع شده و برای همه ملموس و محسوس می‌باشد .

این معنای در باطن برای هر کسی که از دار نفس اماره هجرت نموده و به سرای سینه پناه می‌برد، جایگاهی که در آن جاز کشمکش‌های هواهای نفسانی، حسادت حسادت پیشه‌ها و آزار اذیت‌کننده‌ها خبری نیست که این اجر و پاداش دنیوی است که از حضرت حقّ عاید و واصل می‌شود.

﴿وَلَا جُرْأُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ﴾ و اجر آخرت (که تقای رحمن و جنت رضوان می‌باشد) بزرگتر است، ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ اگر مردم می‌دانستند در اثر و قوف بر پاداش دنیوی و اخروی هجرت را بر می‌گزیدند و سست یا

مأیوس نمی شدند، یا اگر مهاجرین این مطلب رامی دانستند خوشحال می شدند و هم چنین این که ای کاش می دانستند که در آن صورت خودشان با رضا و رغبت زیاد برای این کار همّت می گماشتند، یا که می دانستند تا خوشحال شوند.

﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ این جمله بدل از ﴿الَّذِينَ هَاجَرُوا﴾ یا صفت آن است، یا خبر مبتدای محذوف یا مفعول فعل محذوف است؛ آنان که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکل می کنند.

پیش از توهم مردانی را به رسالت فرستادیم پس تعجّبی ندارد که توهم از جنس آنان هستی چرا که تو نیز همانند پیامبران گذشته ای.

و امتیاز آن‌ها از سایر مردم به وحی بود همین طوری که تو نیز به واسطه وحی امتیاز بر مردم داری، پس انکار توبه مثابه انکار همه‌ی پیامبران است.

﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ذکر عبارت است از نسبت حقّ به خلق، و آن مشیّت حقّ است که به موجب مشیّت خلق القا شده است؛ آن حقیقت ولایت مبتنی بر ولایت حقه‌ی خاتم الاولیا یعنی حضرت علی علیه السلام است که به مشیّت حضرت حقّ متحقّق گردیده است و مظهر تام ولایت حضرت حقّ است، کما این که ولایت سایر اولیا مظاهر علی علیه السلام و سایه‌های آن حضرت می باشند.

نبوّت عبارت از مصباحی است که مظهر ولایت، و رسالت همانند زجاجه ظرف و مظهر نبوّت است و آنچه که در عالم طبع است از قبیل بشر بودن انبیا و اولیا، وضع کلی کتب و احکام قالبی و قلبی آنها و سایر اجزای عالم طبع که همانند مشکات است و همه‌ی آنها با نور مصباح روشن می‌شوند که این نور همان ذکر حقّ و یادآوری اوست .

اهل ذکر گاهی بر کسی که ذکر در تصرّف اوست مانند اولیا و انبیای الهی علیهم‌السلام و گاهی هم بر کسی که ذکر به او نسبت داده شود اطلاق می‌شود، و آن کسی است که دعوت ظاهری انبیا و رسل یا دعوت باطنی اولیا را پذیرفته باشد؛ در ضمن اهل ذکر بر کسی نیز اطلاق شده است که دعوت عام را به خود نسبت دهد مانند: یهود، نصاری، مجوس و بیشتر اهل اسلام و حال این‌که در حقیقت از اهل ذکر و ملت الهی نیستند .

چرا که پدران صحت انتساب به هر ملّتی مبتنی بر شرایط، عهدها و پیمانهایی است که در مورد این مدعیان تحقّق نیافته تا به عرصه‌ی ظهور رسیده باشد.

و ذکر بر فرامین و احکام اولیا، انبیا و رسل اطلاق می‌شود، که این امر بر کتاب الهی نیز محقّق است .

بنابر این در مقام تفسیر ذکر بر موارد زیر اطلاق می‌شود:

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم .

۲. حضرت علی علیه‌السلام .

۳. قرآن و سایر کتب آسمانی .

۴. احکام و دستورات رسل .

۵. دستورات و فرامین انبیا .

۶. احکام و فرامین اولیا علیهم السلام .

۷. نبوت و گرایش بر آن به نحوی که از آن داخل شدن بر ملت الهی

استنتاج می شود .

بر اساس مواردی که بیان گردید اهل ذکر در مقام تفسیر بر انبیا و

اولیای الهی گفته می شود که در اصل مراد از اولیا آل محمد صلی الله علیه و آله است .

در یک جمع بندی کلی می توانیم اطلاق اهل ذکر را در مورد افراد

زیر صحیح بدانیم :

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران الهی .

۲. اولیای الهی که منظور از آل محمد صلی الله علیه و آله بوده و بر علی علیه السلام و یازده

جانشین برحقش گفته می شود.

۳. کسی که دعوت عمومی و خاص را پذیرفته باشد.

۴. کسی که خود را بر نبی، ملت الهی و کتب آسمانی منتسب

نموده است .

و اما در خصوص سؤال بایستی صور زیر را مورد توجه قرار داد که

نوعاً پرسیده می شود :

الف : از حال انبیا، رسل و اولیا علیهم‌السلام.

ب : از نشانه‌های پیامبر ختمی مرتبه حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

ج : از حال و نشانه‌های اوصیای گرامی پیامبر اسلام .

د : از احکام و دستورات نبوت .

حال دانستن این مطلب و فهم صحّت آنچه که در اخبار آمده‌است

تسهیل می‌گردد.

از قبیل اختلاف تفسیر آیه، بررسی تفاسیری که مخالف ظاهر آیه است و انکار تفسیر اهل ذکریه اهل کتاب و این مطلب که اهل کتاب هرگاه که بپرسند شما را به دین خودشان دعوت می‌کنند و از جمله این که تفسیر می‌کنند از اهل ذکریه خودشان .

﴿إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ اگر اوصاف انبیا، اوصاف محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اوصاف اوصیای او یا احکام دین رانمی‌دانید، ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾ یا بیّنات و زبر رانمی‌دانید، بیّنات عبارت از آثار نبوت و رسالت است و آنچه که از احکام آن دو می‌باشد و زبر آثار ولایت و احکام آن .

و اما این که تفسیر شده‌است بر معجزات و کتب آسمانی از آن جهت که هر دو از آثار مثبت‌ه‌ی نبوت و ولایت هستند.

بعضی قایل شده‌اند بر این که در این جا ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾ متعلق است به ﴿مَا أَرْسَلْنَا﴾ (که در این صورت احراز موجبیت می‌شود یا وساطت که معنای سببیت باشد)؛ برخی نیز آن را متعلق بر فعل محذوف

دانسته‌اند (که در این صورت از فعل محذوف از افعال عموم بوده باشد) افاده‌ی معنای جمله‌ی مستأنفه می‌کند (به عنوان دفع دخل مقدّر)؛ گویا که گفته شده باشد برای چه فرستاده شدند؟ پس خدای تعالی می‌فرماید: به بینات وزیر.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾ قرآن یا احکام نبوت و ولایت را بر تو فرو فرستادیم، ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ مقصود از آنچه که نازل شده ولایت علی (علیه السلام) است؛ پس برای تو شایسته نیست که نظر بر قبول و ردّ آن‌ها بکنی بلکه باید بر غایت امر و تنزیل بنمایی که عبارت از تبیین است، خواه رد کنند خواه قبول.

﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ باشد که آن‌ها فکر و اندیشه کنند تا بدانند که اصل در همه‌ی احکام همان اقتدا و خروج از رأی و استبداد است؛ و این که تو بایستی با اذن خدا کسی را که باید بر او اقتدا کرد تعیین کنی تا این که امر را به جانشین تو و کسی که تعیین کردی واگذارند و از او پیروی نمایند تا رستگار شوند.

﴿أَفَا مِنْ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ﴾ آیا کسانی که بر کردار زشت خود مکرها اندیشیدند و به خصوص ولایت را که قوام همه‌ی اعمال شایسته بر آن است انکار کردند ایمن هستند؟! در حالی که در انکار ولایت جز سیئات و زشتی‌ها چیز دیگری نیست.

﴿أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱﴾ ایمن نخواهند بود از عذاب الهی که نمی‌دانند از کجا و کدامین جهتی می‌آید و به تعبیری از جایی می‌آید که اصلاً برآمدن عذاب از آن ناحیه احساس آگاهی نداشتند، مانند آمدن عذاب از جایی که امید ثواب می‌رود و آن صورت اعمال شاسته است در صورتی که اعمال مزبور ناشی از امر خلیفه‌ی خدا نباشد.

هم‌چنان که می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ أَنْبَأَكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنََّّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^(۱) چه صورت اعمال شرعی موجب غرور نفس و پیدایش این گمان می‌شود که آن اعمال خیر و خوبی است، ولی هنگامی که آن اعمال با امر ولی امر و جانشین رسول خدا ﷺ انجام نگیرد بلکه با استبداد و رأی نفس یا رأی کسی که صلاحیت رأی دادن ندارد انجام پذیرد همان اعمال گمراه‌کننده و بدون نفع و سود می‌شود.

ممکن است مقصود از ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾ این باشد که آن‌ها به هیچ‌یک از طرف عذاب و عدم آن آگاهی ندارند مانند وقت خواب و غفلت از اعمال و عذاب، که شاید این معنا با مابعد این جمله موافق تر باشد.

﴿أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ﴾ یا این که خداوند آنان را در گرما گرم

۱. سوره‌ی کهف آیه‌ی ۴ بگو آیا خبردهم شمارا برزبان بارترین کردارها؟ کسانی که در زندگی دنیا به گمراهی کوشیدند درحالی که می‌پنداشتند کرداری نیکو دارند.

گشت و گزار کسب و تجارتشان می گیرد یا در دگر گونی آرا و مکرشان و یادر واژگون نمودن آنچه که آن را عمل شایسته می پندارند مانند عملهای صالح، ﴿فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ آن هانمی توانند ما را از عذاب کردنشان عاجز کنند و ما می توانیم آن هارا در عین بیداری و هوشیاری و زیرکی شان عذاب نماییم .

﴿أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ﴾ یا این که آنان را عذاب در حال ترس و وحشت (اضطراب) بگیرد.

یابر این معنای که در حال ترس و نگرانی و توجه بر عذاب و در اندیشه ی و مکر دفع عذاب باشند؛ بدین معنای که آگاه و متنبّه شوند به آنچه که بر امثال آنان نازل شده است .

﴿فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّوْفٌ رَّحِيمٌ﴾ فاء در این جا افاده ی سببیت محض می کند برای ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ﴾ سزاوار نیست که به سبب رحیمیت خداوند از عذاب ایمن باشند، رحیم همانطوری که ذیل تفسیر سوره ی مبارکه ی حمد مفصلاً بیان شد رحمت خاصّ الهی را مختصّ افرادی که استحقاق آن را دارند نموده است و بدیهی است افراد مزبور را شامل نشود.

یا این که فاء جواب بوده و افاده ی جزای شرط محذوف (مقدّر) نماید، یعنی اگر خدا به شما مهلت می دهد و در عذاب شما عجله نمی کند بدین سبب است که رءوف و رحیم است و ممکن هم هست که فاء برای

سببیت جمله‌ی محذوفی باشد بدون این‌که شرط مقدر گردد، گویا گفته شده است که: چرا خداوند آنان را مؤاخذه نمی‌کند؟ خداوند می‌فرماید: مؤاخذه نمی‌کند برای این‌که پروردگارتان رؤف و مهربان است.

﴿أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُوا ظِلَّالَهُ﴾

سایه‌ی هر چیزی با تغییر و تحوّل آن چیز تغییر و تحوّل پیدامی‌کند.

﴿عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ﴾ مفرد آوردن «یمین» و جمع آوردن

«شمائل» برای اشاره بر این معنای است که یمین (و راست) در معنای یکی است درحالی‌که جهت شمال زیاد است.

زیرا یمین معنوی هر چیزی همان جهت الهی آن است، و شمال هر

چیزی جهات خلقی آن است و کثرت و جهه‌ی الهی در وحدت منطوی است و وحدت و جهه‌ی خلقی آن فانی در کثرت است.

﴿سُجِّدَ لِلَّهِ﴾ این جمله حال از ﴿ظِلَّالُهُ﴾ یا ﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ﴾ است

و جمع آمدن آن به اعتبار معنای است ﴿وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾ این جمله با جمله‌ی قبلی مترادف یا متداخل است ممکن هم هست که هرکدام مستقلاً از صاحب حال مخصوصی حاکی (حاوی) حال باشند.

﴿دَاخِرٌ﴾ از ﴿دَخُورٌ﴾ به معنای تسلیم و انقیاد است، و جمع آوردن

آن با واو و نون جهت انتساب و صف دخور یا سجود می‌باشد که از اوصاف عقلاست؛ یا از آن جهت است که همه‌ی مخلوقات از جهت انتسابشان به خداوند در زمره‌ی عقلا و علما هستند.

بدان که ظلّ عبارت از سایه‌ی شاخص و جسمی است که در مقابل

شیء نورانی قرار بگیرد و در طرفی قرار می‌گیرد که مخالف جهت نور باشد و تغییر و حرکت آن بستگی کامل بر جسمی دارد که آن را ایجاد کرده است، با سکون آن ساکن می‌شود.

سایه اختصاصی بر آنچه که در مقابل آفتاب (نور) قرار می‌گیرد یا آنچه که در عالم طبع محقق می‌شود ندارد، بلکه از هر چیزی که در مقابل نور قرار بگیرد حاصل می‌شود و نور دهنده و روشن کننده‌ی حقیقی خدای تعالی و فعل اوست که از آن به مشیّت تعبیر می‌شود، و عالم عقول نسبت به مشیّت مانند شاخص است.

و هم‌چنین است عالم مثال نسبت به نفوس، عالم طبع نسبت به عالم مثال و عالم جنّ نسبت به عالم طبع که سایه‌ی هر یک از عوالم بالا عبارت از عالمهای پایین‌تر از خودش است؛ و سجد هر یک عبارت از تحت فرمان و تسخیر قرار گرفتن برای خدای تعالی، و تذلل و رام بودن تکوینی در مقابل حقّ تعالی می‌باشد، و ذلیل و خوار بودن آن عبارت از این است که از خدا پیروی کرده و حرکت و سکون او طبق اراده و مشیّت خدا باشد، و همه نسبت به او صاحب شعور، اراده و علم‌اند.

چون عالم طبع دارای سایه نورانی است همان‌گونه که از آینه هنگام مقابله و روبرو قرار گرفتن با خورشید پدید می‌آید و از آینه به طرف شعاع خورشید منعکس می‌شود نه به طرف خلاف آن، و از این نور به «مثال صاعد» تعبیر می‌شود و نیز چون عالم طبع دارای سایه و ظلّ ظلمانی است همان‌گونه که از پشت آینه پدید می‌آید و به طرف مخالف شعاع نور منعکس می‌شود، که از آن به مثال نازل و ملکوت سفلی و عالم ظلمت تعبیر می‌شود

، و از سوی دیگر چون ملکوت سفلی محلّ کثرتها و تغییرها و دگرگونی هاست و شمال تعبیر از همین معنای است .

و ملکوت علیا محلّ وحدت و اتّحاد متکثرات ، و محلّ اجتماع متغیرات است و یمین تعبیر از این معنای است؛ لذا به همین جهات که یاد شد خدای تعالی فرمود: «عن الیمین والشّمائل» تابه وسیله‌ی مفرد آوردن «یمین» و جمع آوردن شمائل اشاره به جهت اتّحاد اوّلی و کثرت دوّمی کرده باشد.

آیات ۶۰ - ۴۹

وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ
وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ (۴۹) يَخَافُوْنَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ
وَيَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ (۵۰) وَقَالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوا الْهَيْبِ
اِثْنَيْنِ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهُ وَاَحَدٌ فَاِيَّايَ فَارْهَبُوْنَ (۵۱) وَ لَهُ مَا فِي
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاَصْبٰٓءًا اَفْغَيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُوْنَ (۵۲) وَ مَا بِكُمْ
مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَاِلَيْهِ تَجٰرُوْنَ (۵۳) ثُمَّ
اِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُوْنَ (۵۴)
لِيَكْفُرُوْا بِمَا اٰتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوْا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ (۵۵) وَيَجْعَلُوْنَ
لِمَا لَا يَعْلَمُوْنَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَفْتَرُوْنَ (۵۶) وَيَجْعَلُوْنَ لِلّٰهِ الْبِنٰتِ سُبْحٰنَهُ وَ لَهُمْ مَا

يَسْتَهُونَ (۵۷) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مَسْوَدًا وَهُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لَلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلِ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

ترجمه

هرچه در آسمانها و در زمین است از جنبنندگان همه بی هیچ تکبر و با کمال تذلل به عبادت خدا مشغولند، و تمام موجودات از خدا که فوق همه ی آنهاست می ترسند و هر چه مأمورند اطاعت می کنند، خدا فرموده که به راه شرکود و خدایی نروید که خدایکی است پس فقط از من بترسید، هرچه در آسمانها و زمین است همه از آن اوست و دین و اطاعت همیشه مخصوص او، آیا شما بندگان باید از غیر خدای مقتدر بترسید؟! و شما بندگان با این که هر نعمتی که دارید از خداست و چون بلایی رسد به درگاه او پناه جسته و به او در رفع بلا استغاثه می کنید، باز وقتی که بلا را از سر شمارف کرد گروهی از شما به خدای خود شرک می ورزند، و با وجود آن همه نعمت که به آنها دادیم باز به راه کفر و کفران می روند باری به کامرانی پردازید که به زودی خواهید دانست، و این مشرکان برای بتها نصیبی از رزقی که ما برایشان قرار داده ایم می دهند سوگند به خدای یکتا که البته از شما نسبت به این دروغهایی که میندید باز خواست خواهد شد، و برای خدا دخترانی را قرار می دهند درحالی که پاک

و منزّه است و برای خود شان آنچه را که میخواهند یعنی پسران را! و چون یکی از آنها را بر فرزند دختری مژده می‌دهند از شدت غم و اندوه رخسارش سیاه شده و سخت دل تنگ می‌شود و از این عار روی از قوم خود پنهان می‌دارد و به فکر می‌افتد که آیا آن دختر را با ذلت و خواری نگه دارد یا زنده به خاک بسپارد (عاقلان) آگاه باشید که آنها بسیر بد می‌کنند اوصاف کسانی که به خدا و قیامت ایمان ندارند زشت است اما خدا و خداشناسان را پسندیده و عالی‌ترین اوصاف کمال است که خدا بر هر کاری مقتدر و به هر چیزی آگاه است.

تفسیر

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ این جمله نتیجه‌ی جمله‌ی قبلی است گویا که گفته شده است: آنچه که در آسمانها و زمین است سایه‌ی خدای تعالی است، و هر سایه‌ای ساجد و مطیع صاحبش می‌باشد چنانچه این مطلب در سایه‌های اشیانیز مشهود است؛ پس هر آنچه که در آسمانها و زمین است ساجد و مطیع خدای تعالی است.

﴿مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ﴾ این جمله بیان آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، بنابراین که منظور از «دابة» چیزی باشد که حرکت می‌کند یا مقصود آن چیزی باشد که در روی زمین است.

«و الملائكة» عطف بر «دابة» است به طریق نشر برخلاف لفّ، یا عطف بر «ما فی السموات» است و مقصود فرشتگانی است که بالای

آسمانها و زمین هستند.

﴿وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ و آنها از عبادت خدا استنکار و استکباری ندارند ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ این جمله مترادف یا متداخل است، یا جمله‌ی مستأنف جهت بیان حال فرشتگان یا تعلیل عدم استکبار آنان است، و فاعل فعل ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ یا ﴿الْمَلَائِكَةُ﴾ یا جمله‌ی ﴿مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ می‌باشد.

مقصود از خوف و ترس آن نیست که از صفات نفس است و در هر کسی که از نفس و صفات رهایی یافته باشد وجود ندارد، چنانچه خدای تعالی فرمود:

﴿الْأَنْبِيَاءُ لِلَّهِ لِأَخَافُ عَلَيْهِمْ﴾ بلکه مراد از آن نوعی رام شدن و احساس تذلل و انقباض است که در مورد هر محاط نسبت به محیط حاصل می‌شود، و از آن به اعتبار مراتب اشخاص، به عنوان حالات و صفات برخورد، خشیت، هیبت، و سطوت تعبیر می‌شود.

ولذا خدای تعالی آن را با کلمه‌ی «من فوقهم» مقید نمود، خواه این جمله ظرف مستقر و حال از «ربهم» باشد، خواه ظرف لغو متعلق به «یخافون»، می‌ترسند از نوع ترسی که از مافوق و بالاترینشان ناشی شده است.

﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ هر آنچه که به آنها امر شود بجای می‌آورند، زیرا که حال آنها مانند حال قوای نفسانی نسبت به نفس است از آن جهت که قوای نفس در صورتی که بر سلامت طبیعی باقی بمانند نافرمانی

نفس نمی‌کنند بلکه مانند حال صورتهای ذهنی نسبت به نفس است از آن جهت که صورتهای ذهنی وجودی جز وجود نفس ندارند.

پس حال ملایکه بلکه حال جمیع موجودات از نظر تکوین مانند حال قوا و صورتهای ذهنی است اگر چه حال انسان از جهت اختیار غیر از حالت او از جهت تکوین است.

زیرا که انسان در حالت اختیار نافرمانی می‌کند و از آنچه که بر آن امر شده ابا دارد و گمان می‌کند که وجود و فعل مستقلی دارد.

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ چون لفظ ﴿إِلَهَيْنِ﴾ شامل جنس و عدد بود آن را با لفظ ﴿اِثْنَيْنِ﴾ مورد تأکید قرار داد تا اشعار بر این معنای باشد که نهی از اتخاذ خدایان نسبت به عدد دست چنانچه ثنویه قایل شده‌اند.

و مقصود نهی از اتخاذ جنس خدا نیست، زیرا که اتخاذ جنس اله با وصف وحدت مأموریه است هم چنان که فرمود:

﴿إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ در این جمله جنس را اثبات نمود در حالی که آن را با وصف وحدت مؤکد نمود و نفرمود که اله واحدی اتخاذ نمایند، تا اشعار بر این معنای باشد که اله بودن خدای تعالی به سبب جعل و قرارداد کسی نیست تا امر اتخاذ شود بلکه این مطلب خودش یک امر ثابت و واقعی است اعم از این که کسی او را به خدایی اتخاذ نماید یا نه.

﴿فَأَيُّهَا يَا قَارِئُ هَبُونِ﴾ جواب شرط محذوف است، گویا که گفته است: اگر خدا یکی است (که هست) آن خدای واحد من هستم؛ پس از من

بترسید یعنی مراخدای خود قرار داده و از من بترسید.

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾ این جمله عطف است و در معنای تعلیل، ﴿وَلَهُ الدِّينُ﴾ منظور از دین در این جا راهی است که سالک را به غایت و هدفش می‌رساند.

﴿وَاصْبًا﴾ واجب و لازم، این کلمه حال است از ﴿الدِّينُ﴾؛ به این معنای که آن دینی که لازم است دین تکوینی فطری می‌باشد، برخلاف دین اختیاری که گاهی برای شیطان است و سالک را به شیطان می‌رساند.

نیز ممکن است که لفظ ﴿وَاصْبًا﴾ و صف مفعول مطلق باشد درحالی که غیر آن راتا کید می‌کند، یعنی دین برای او ثابت است درحالی که او حقّ و ثابت می‌باشد.

بنابراین منظور از دین راه حقّ است، و به هر تقدیر مقصود این است که دین فطری یا راه حقّ برای خدا است پس دین را بر حسب اختیار خود برای خدا قرار دهید.

﴿اَفْغَيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُوْنَ﴾ این جمله عطف بر محذوف است به این معنای که آیا غیر خدا را به خداوندی پذیرفته و از غیر خدامی ترسید؟

یا این که جواب شرط محذوف است به این معنای که اگر خدایان برای او به صورت وحدت و یگانگی باشد پس آیا باز از غیر خدامی ترسید؟ بنابراین که همزه ی استفهام بعد از فا بوده و مقدّم شده است.

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ﴾ جمله حال است از اللّٰه یا از فاعل تَتَّقُوْنَ ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمْ الضُّرُّ فَاِلَيْهِ تَجَارُّوْنَ﴾

هرگاه ضرری متوجه شما شود به سوی خدا تضرع و زاری می‌کنید، یعنی آیا از غیر خدایم ترسید در حالی که همه‌ی نعمتها از اوست و جز او دفع ضرر نمی‌کند؟!

ترسیدن از خدا یا ترس از منع نعمت است یا ترس از رسیدن نعمت و بدبختی؟

﴿ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾ به جای این‌که او را از جهت نعمت دفع ضرر تعظیم کرده و به وحدانیت او قایل شوند بر او شرک می‌آورند.

﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ﴾ تا کفر بورزند به آنچه که برایشان دادیم از قبیل نعمت کشف و دفع ضرر و سایر نعمتها که این غایت شرک آنان می‌باشد، ﴿فَتَمَتَّعُوا﴾ پس بهره و لذت ببرید؛ این امر برای تهدید است.

﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾ عطف بر ﴿يُشْرِكُونَ﴾ و بیان شرک آوردن آنها می‌باشد.

﴿تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ از اتخاذ خدایان و تقرب بر آنها و نیز از سهم کردنشان بر آنچه که روزیتان کرده‌ایم (با این گمان که برای خدا قرار داده‌اند) مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید.

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ﴾ در این جمله اشاره بردو نوع افترا است یکی دختر دانستن فرشتگان یا نسبت تأیث دادن بر آنها و دیگری

فرزند قرار دادن آنها بر خدای تعالی، ﴿سُبْحَانَهُ﴾ خداوند از نسبت توالد منزّه است.

و این جمله برای تعجب است با این وصف که آیا برای خداوند فرزندان دختر قرار می دهند؟!

﴿وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾ برای آنها پسران؟!

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَى﴾ این جمله ی حالیه است، ﴿ظَلَّ وَجْهَهُ مَسْوَدًا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ درحالی که پوشاننده ی خشم و غضب است و یا از خشم و غضب پر است صورتش به سیاهی می گراید.

﴿يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ﴾ از مردم فرار می کند از بدی آنچه خبر داده شده است و با خود می گوید که: ﴿أَيْمَسِكُهُ عَلَى هُونٍ﴾ آیا دختر را با خواری و ذلت نگه دارد؟!
﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾ یا او را زنده به گور کند تا از ذلت و خواری خلاصی یابد.

﴿الْأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ چه بد حکم می کنند؟! که در روزی خدا سهم بردیگری قرار می دهند و دختران را برای خدا قرار داده و ملایکه را مؤنث به حساب می آورند و پسران را برای خودشان!

﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلِ الْأَعْلَى﴾ اگر با این مثل زدن و دختر فرشتگان می خواهند حال ملایکه را بیان کنند و بگویند که فرشتگان در نهایت نزدیکی به خدا بوده و خداوند

آن‌ها را بزرگ می‌شمارد نه این‌که منظور آنان توالت حقیقی باشد که در این صورت چرا چنین مثل بدی می‌زنند؟!

در حالی که برای خداست مثل برتر و می‌بایست مثل اعلیٰ بزندان و از مثل بدپرهیزند و یا مثل بدر را برای خودشان بردارند.

یا مقصود این است که برای خدا مثل‌های بالاتر و بهتری وجود دارد که مناسب است.

پس باید مثل‌هایی را به یاد بیاورند که مناسب علو شأن الهی باشد و دلالت بر منزه بودن از توالت بنماید.

﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ﴾ او غالب است به نحوی که حتی شبه احتیاج هم در او راه ندارد و چیزی که موهم احتیاج است برای او مثل زده نمی‌شود ﴿الْحَكِيمُ﴾ او کسی است که جز با علم برکنه هر چیزی سخن نمی‌گوید.

آیات ۶۹ - ۶۱

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ
وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَاِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ
لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا
يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكِذْبَ إِنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَاجْرَمٍ إِنَّ
لَهُمُ النَّارَ وَانَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ
قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ وَ لِيُهِمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي

اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴) وَاللَّهُ أَنْزَلَ
 مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
 لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵) وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا
 فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶)
 وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا
 حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى
 النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا
 يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِنَ الثَّمَرَاتِ فَأَسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلُلًا
 يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ
 فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)

ترجمه

«واگر خداوند از ظلمت و ستمکاریهای خلق انتقام بکشد جنبندهای
 در زمین نخواهد گذاشت ولیکن از راه لطف تأخیر می افکند تا وقتی معین ولی
 آنگاه که اجل آنها در رسد دیگر یک لحظه هم مقدم و مؤخر نخواهد شد. و
 این مشرکان آنچه را که بر خود نمی پسندند از دروغ به خدا نسبت می دهند
 و تصور می کنند که باز عاقبت نیکو دارند در صورتی که محققاً کیفر آنها آتش
 دوزخ است و زودتر از دیگران هم به دوزخ می روند. به خدا سوگند که ما
 رسولانی پیش از تو (بر امم گذشته فرستادیم تا سعادت یابند) ولی شیطان
 اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد پس امروز (روز محشر) شیطان
 یار آنهاست و به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود ، و ما این قرآن بزرگ را بر

تو نفرستادیم مگر برای این‌که حقیقت را در آنچه مردم اختلاف می‌کنند روشن کنی و برای اهل ایمان هدایت و رحمت باشی، و خدا از آسمان بارآن را فرستاد تا زمین را پس از مرگ زنده کرد البتّه در این کار آیت قدرت و حکمت الهی بر آنان که سخن بشنوند پدیدار است. و البتّه برای شما هوشمندان ملاحظه حال چهار پایان همه عبرت و حکمت است که ما از میان سرگین و خون شیر پاک بر شما می‌نوشانیم که در طبع همه‌ی نوشندگان گواراست، و هم از میوه‌های نخل خرما و مو انگور که از آن نوشابه‌های شیرین و رزق حلال نیکو به دست آورید در این کار نیز آیت حقّ برای خردمندان پدیدار است. و خدا بر زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل گیرید، و سپس از میوه‌های شیرین تغذیه کنید و راه پروردگارتان را به اطاعت پیوید آن‌گاه از درون آن‌ها شربت شیرینی به رنگهای مختلف بیرون آید که در آن شفای مردمانست در این کار نیز آیت قدرت خدا برای متفکران پیداست.

تفسیر

﴿وَلَوْ يُوَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ﴾ از جمله‌ی ظلم مردم این است که ملایکه را دخترانی فرض کرده و نسبت فرزند داشتن به خدا دادند و برای او مثلی زدند که مناسب و شایسته‌ی شأن او نیست.

﴿مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ اگر مردم را به ظلم و ستمشان مؤاخذه می‌کرد بر روی زمین هیچ جنبنده‌ای باقی نمی‌گذاشت زیرا ظلم و ستم آنان بر چهارپایان نیز سرایت کرده و با مجازات آن‌ها چهارپایان نیز هلاک

می شوند.

﴿وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ ولكن مجازاتشان را به تأخیر می اندازد تا بر آنچه که از شقاوت باید برسند برسند و توبه کننده توبه کند و کسی که می خواهد خوشبخت شود به سعادت برسد.

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ هم چنان که گذشت با اشاره بر مقدر بودن آمدن اجلشان دفع دخل مقدر نمود از یستقدمون تا اشکالی بر آن نباشد چرا که با توجه بر این شرط است که آوردن کلمه «لا یستقدمون» اشکال نخواهد داشت.

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ﴾ فرزندان دختر و شریک در ریاست و هم چنین فرومایه ترین اموال را برای خدا قرار می دهند در حالی که خود از آن کراهت دارند.

﴿وَتَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكِذْبَ﴾ اگر «الکذب» با رفع خوانده شود صفت «السنتهم» می باشد همانطوری که «الکذب» با دو ضمه به حالت رفع و جمع «کذوب» و صفت برای «السنتهم» خوانده شده است، اگر «الکذب» با نصب خوانده شود چنان که مشهورست در این صورت مفعول «تصف» است و بنا بر احتمال اول که وصف باشد مؤید قول الهی ﴿إِنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ﴾ مفعول «تصف» می شود.

و بنا بر احتمال دوم بدل از «الکذب» است و معنای آن این است که آن ها گفتند: اگر من به سوی پروردگارم برگردم برای من نزد او کارهای نیک

هست و ممکن است که «أَنَّ لَهُمُ الْحَسَنَى» به تقدیر لام باشد تا بنا بر هر دو وجه تعلیل «تصف» قرار گیرد، که در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: آن‌ها دروغ می‌گویند و به خدا افترا می‌بندند و خیال می‌کنند که کار نیکویی در دنیا انجام می‌دهند.

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ﴾ جای هیچ گفتگو و چون و چرایی نیست که جای آن‌ها در آتش است، و این در واقع اثبات ضد آن چیزی است که آنان برای خودشان ثابت می‌کردند، ﴿وَأَنَّهُمْ مُّفْرِطُونَ﴾ آن‌ها در ادعا برای خود و اعمالشان راه افراط رفته‌اند.

﴿تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ﴾ رسولانی بر امت‌های پیشین فرستادیم چنان‌که تو را برای این امت فرستادیم، ﴿فَزَيْنًا لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾ شیطان اعمال آنان را برایشان زینت داد همان‌طوری که برای این‌ها چنین کرد، پس بر کار این‌ها محزون و اندوه‌ناک مباش زیرا این کار چیز جدیدی که در زمان تو حادث شده باشد نیست.

﴿فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ﴾ پس شیطان امروز ولی امت‌های پیشین در آتش است، یا این که شیطان امروز ولی بعضی از امت‌هاست که کارهای بد را برای آن‌ها زینت می‌دهد، چنان‌که پیش از این ولی امت‌های پیشین بود، ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ عذابی دردناک برای امت‌های پیشین یا برای امت‌هاست، به هر تقدیر این جمله برای تهدید امت پیغمبر است.

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا

فیه ﴿ حال که دانستی که غایت نبوت دلالت و راهنمایی بر ولایت است، و اگر ولایت نباشد نبوت بدون هدف و غایت می گردد، و نیز دانستی که ولایت چیز مهم و بزرگی است که در آن اختلاف کرده اند، و آن نبأ عظیمی است که مردم در باره ی آن اختلاف دارند حتماً خواهی دانست که معنای آیه این است که برای آنان ولایت را بیان کنی یعنی مقصود از «الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» همان ولایت است؛ ﴿ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً ﴾ عطف بر فعلی است که به تأویل مصدر رفته باشد لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿ هدایت و رحمت است بر قومی که اذعان به خدا و آخرت دارند یا با ایمان عام و بیعت نبوی ایمان می آورند، و اطلاق تبیین در ﴿ لتبیین ﴾ برای این است که تبیین عمومی و برای همه است تا هر کسی که هلاک می شود از روی بیته و دلیل باشد؛ و تقیید هدایت و رحمت بر گروه مؤمنین برای این است که آن دو مختص کسان است که استحقاق آنها را داشته باشند.

﴿ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴾ خداوند از آسمان آب را فرو فرستاد، پس با آن زمین را پس از مرگش زنده گردانید بدین نحو که دانه ها و رگ و ریشه هایی که زیر خاک مدفون بودند همه را رویانید و هم چنین شمارا پیش از مردنتان در حالی که نطفه و جماد بودید زنده گردانید و نیز پس از مرگتان در آخرت زنده می گرداند .

﴿ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ﴾ در این زنده گردانیدن نشانه ای است که دلالت می کند بر زنده گردانیدن شما (پس از مرگ) و علم و قدرت خداوند، ﴿

لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿﴾ برای گروهی که تسلیمند چه شنیدن و تسلیم شدن اولین مرتبه‌ی (از مراتب) ایمان است، سپس ایمان و بعد از آن عقل و فکراست و تذکر و یادآوری در هر یک از این مراتب می‌آید و مقصود از سماع و شنیدن تسلیم شدن و فرمانبرداری است چنانکه آیه: ﴿لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾^(۱) همین معنای منظور است.

و چون دلالت فرو فرستادن آب و رویانیدن ریشه‌ها و دانه‌های زمین بر علم و قدرت خدای تعالی بر زنده گردانیدن مردگان جهت خروج از عناد و دخول در انقیاد و تسلیم کفایت می‌کند در این مورد فقط به استماع و شنوایی اکتفا نمود.

﴿وَإِنَّ لَكُمْ﴾ خطاب بر مؤمنین یا مردم به معنای و براستی که برای شما، ﴿فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ﴾ در چهار پایان عبرت و حکمت است این جمله استیناف یا حال است و مذکر آوردن ضمیر و مفرد بودنش در این جا برای این است که ﴿انعام﴾ مفرد است و در معنای جمع یا این که ضمیر به بعضی بر می‌گردد، و در سوره‌ی مؤمنون^(۲) آن را مؤنث آورده چون لفظ یا معنای هر دو قابل اعتبار است.

۱. سوره‌ی ق آیه‌ی ۳۷: برای کسی که صاحب دل باشد و گوش شنوا داشته باشد و شهودباطنی.

۲. سوره‌ی مؤمنون آیه ۲۱ و آن لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم ممافی بطونهاولکم فیها منافع کثیرة و منہاتاً کلون (و به راستی که عبرتست شمارادر چهار پایان که می‌نوشانیمتان از آنچه که در شکمش وجود دارد و نیز برایتان سودهای فراوان است و از آن می‌خورید).

﴿ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ﴾ از بین سرگین و خون ، شیرخالص بیرون آورد که هیچ کدام از آثار آن دو را ندارد، و گوارای نوشندگان است؛ از رسول خدا ﷺ روایت شده است که خوردن شیر گلوگیر کسی نمی شود، چون خدای متعال فرموده: ﴿ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ﴾.

و خوانده شده است ﴿ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً ﴾ خطاب بر مسلمانان یا همه ی مردم است که همانند آن فی ذلك لایة لقوم یؤمنون (که به راستی که در این برای ایمان آورندگان نشانه ای است یا لقوم یشعرون یا برای قومی که باشعورند .

﴿ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا ﴾ عبارت ﴿ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ ﴾ یاعطف است بر ﴿ مَا فِي بُطُونِهِ ﴾ بدون تقدیر چیزی، اگر ﴿ نُسْقِيكُمْ ﴾ مستأنف باشد؛ یا عطف بر «نسقیکم» است به تقدیر «نسقیکم»، اگر «نسقیکم» حال باشد که در این صورت «تتخذون» حال است یا مستأنف و جواب سؤال مقدر .

و ممکن است که «من ثمرات النخيل» مستأنف باشد و متعلق به «تتخذون» و لفظ «منه» در این صورت تأکید «من» اول می باشد، و یا این که «من ثمرات النخيل» مبتدا و «تتخذون» خبر آن باشد، بدین گونه که چون در «من» تبعیضی معنای بعضی بودن قوی است لذا توانسته است جانشین اسم مبتدا گردد بدون این که احتیاج به تقدیر باشد.

یا این‌که در تقدیر موصوف محذوف گرفته شود و ممکن است اصلاً خود «من» را اسم مبتدا قرار داد، یعنی بعضی از ثمرات نخیل طوری است که شما از آن بعضی نوشیدنیهای شیرین را درست می‌کنید و مفرد آوردن ضمیر یا به اعتبار تقدیر مضاف قبل از «ثمرات» یابه لحاظ معنای بعض بودن در «من» باشد؛ و مقصود از «مسکر» خمر است و ذکر خمر در مقام امتنان منافاتی با حرمت آن ندارد، زیرا که حرمت آن شرعی است و نعمت بودن آن امر عرفی عقلی است.

علاوه بر این استعمال خمر بدون این‌که نوشیده شود دارای منافی است، و چون ذکر آن در مقام امتنان دلالت بر اباحه و حلال بودن آن می‌کرد در خبر آمده است که این آیه به موجب حرمت خمر منسوخ است.

و مطالب دیگری نیز در این مورد گفته شده، ولی جمله‌ی «ورزقاً حسناً» که بعد از آن آمده است دلالت می‌کند بر این‌که مقصود از سکر خمر است و آن خوب نیست، و روزی خوب چیز دیگری است.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ در این امور که گفته شد نشانه‌ای است بر وجود پروردگار برای گروهی که عقل داشته باشند، پس مجرد شنیدن و ایمان کفایت نمی‌کند، اگرچه احتیاجی بر بکارگیری قوه‌ی مفکره نیست، ولی خردورزی ضروری است.

﴿وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ مقصود از وحی به زنبور عسل الهام فطری تکوینی است بدین معنای که خدای تعالی در وجود زنبور

تدبیری به ودیعت گذاشته که عقلا از انجام آن عاجزند.

زیرا ساختن خانه‌های شش گوشه به هم چسبیده و منظم به نحوی که هیچ فاصله و فرجه‌ای بین آن‌ها نباشد، و نظام زنبورها در خروج و ورود کندو، اطاعت از ملکه و نخوردن چیزهای کثیف و گندیده تک تکشان از جمله‌ی اموری است که خردمندان در آن حیرانند.

و چون آیه شامل جمیع مراتب تنزیل و تأویل است و حی نسبت به انبیا بر همان معنای خودش می‌باشد و آن به توسط ملایکه است، و نسبت به امامان و اولیا حدیث کردن و سخن با خود گفتن و الهام است، و نسبت به زنبور عسل به طور صوری به ودیعت گذاشتن نیرویی است که این نوع از تدبیر با آن واقع می‌شود.

﴿أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ از کوهها و از درختان مو(تا ک انگور) آنچه که می‌بافند و سایبان درست می‌کنند و یا از سقف خانه‌ها بالا می‌برند خانه بسازید.

﴿ثُمَّ كُلِي مِن الثَّمَرَاتِ﴾ سپس از هر میوه‌ای بخور، ﴿فَاسْأَلْكِ سُبُلَ رَبِّكَ﴾ پس راه پروردگارت را برو، راهی را که خداوند به تو الهام کرده تا با پیمودن آن (راه) بر آن خانه‌ها برسی یا مقصود این است که راهی را که خداوند برای تهیه‌ی عسل الهام کرده برو، یا راههای پروردگارت را پیش گیر که همانها راه عسل آوری است.

﴿ذُلًّا﴾ در حالی که راه رفتن در آن راهها به سبب تسهیل

خداوند آسان است، یا در حالی که تو مطیع امر پروردگارت هستی.

﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾ مقصود عسل

است که به رنگهای گوناگون سفید، زرد قرمز و سیاه می باشد، ﴿فِيهِ

شَفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ عسل به تنهایی شفاست، یا در حالی که با غیر خودش

ترکیب شود؛ عسل هم برای مزاج گرم و هم برای مزاج سرد شفاست.

شگفت آور این که از محلّ سم چیزی که شفاست خارج می شود، و

درخبر است: ما به خدا قسم زنبوری هستیم که خداوند به او وحی کرد که از

کوهها برای خود خانه اتخاذ کند، به ما امر شده که از عرب شیعه اتخاذ نماییم،

و ﴿وَمِنَ الشَّجَرِ﴾ از عجم و ﴿وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ از موالی و بندگان، و

مقصود از ﴿الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾

علمی است که از ما به سوی شما سرازیر می شود.

و در روایت دیگر: مقصود از «النَّاسِ» شیعه است و خدای تعالی

برحال غیر شیعه داناترست^(۱) اگر مطلب از همین قرار باشد که گمان می کنی

و به مخیلهات گذشت مقصود از عسل همان چیزی باشد که مردم می خورند

باید هر مریضی که از آن می خورد شفا یابد، چون خدا فرموده: ﴿فِيهِ

شَفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ و قول خدا تخلف نمی پذیرد.

البته مطلب جز این نیست که شفا در علم قرآن است کما این که خدای

۱. تفسیر شریف الصافی تألیف: ملامحسن فیض کاشانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ چاپ اول

تعالی فرمود: ﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾^(۱) از قرآن چیزی فرود آریم که شفا و رحمت برای اهل آن می باشد، و در این جای هیچ شک و شبهه ای نیست که اهل قرآن ائمه ی هدی علیهم السلام هستند که خداوند متعال در باره ی ایشان فرمود:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^(۲) چون زنبور عسل، تدبیرش و شراب داخل شکم آن مظاهر ائمه علیهم السلام و تربیت آنان نسبت به شیعیان و دانش ایشان است.

لذا تفسیر به زنبور و خانه های شش گوشه و عسل زنبور شایسته و صحیح خواهد بود، چون ایستادن در حد ظاهر آیه و منحصر نمودن مقصود در زنبور صوری و استقلال آن در قصد با مقصود اصلی آیه منافات دارد.

لذا انکار تفسیر فقط به زنبور صوری صحیح است؛ زیرا مقصود اصلی از زنبور مظهر بودن آن است و زنبور ظاهری نمی تواند مقصود اصلی باشد بلکه آنچه که بالاستقلال و اصالة مقصود رؤسای دین است.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۳) البته در این امر نشانه ای است برای تفکرکننده گان، چه در آن جا تنها شنیدن و ایمان کفایت نمی کند، و عقل و تذکر هم کافی نیست، زیرا دقایق و نکات این نشانه بسیار و طریق انتقال به خالق و آفریننده ی آن و به آنچه که این نشانه مثال و راهنمایی خفی و پنهان آن است.

۲. سوره ی ۳۲ فاطر آیه ی ۳۵

۱. سوره ی الاسرا آیه ی ۸۲

آیات ۷۵ - ۷۰

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّيْكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ
 الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰) وَاللَّهُ
 فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي
 رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ
 يَجْحَدُونَ (۷۱) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ
 لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
 أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) وَ يَعْبُدُونَ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ
 شَيْئًا وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
 وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ
 عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ
 جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵)

ترجمه

و خدا شما را آفریده بعضی را به سنّ انحطاط پیری می‌رساند که هر
 چه دانسته‌اید همه را فراموش می‌کنید همانا خداست که همیشه دانا و
 تواناست و خدا روزی بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده آن‌که
 رزقش افزون شده به زیر دستان و غلامان نمی‌دهد تا با او مساوی شود (لیکن

مقام خدایی را به بت و بشر می‌دهد تا با خدا شریک و مساوی بداند زهی جهل و ناسپاسی! آیا نعمت ایمان به خدا را (به عصیان و شرک) باید انکار کنند؟ و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید (یعنی زنان را برای آسایش و آرامش مرد آن آفرید) و از آن جفتها پسران، دختران، دامادان و نوادگان برایتان خلق کرد و از نعمتهای پاکیزه‌ی لذیذ روزی داد، آیا مردم (با وجود این همه نعمتهای بی شمار خدا) باز به باطل می‌گروند و به نعمت خدا کافر می‌شوند و بت پرستان از جهل خدا را که نعمتهای فراوان به آن‌ها داده نمی‌پرستند و به جای او بتهایی را پرستش می‌کنند که در آسمان و زمین مالک چیزی که روزی به مشرکان بدهند اصلاً نیستند و توانایی بر هیچ کاری ندارند پس (شما مشرکان از جهل و نادانی) بتها را برای خدا مثل و مانند نشمارید (و به خدای یکتا بگروید) که خدا بر همه چیز داناست و شما نادانید خدا مثلی زده (بشنوید) آیا بنده‌ی مملوکی که قادر بر هیچ (حتی بر نفس خود) نیست با مرد آزاد که ما به او رزق نیکو عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق می‌کند یکسانند؟! هرگز یکسان نیستند ستایش مخصوص خداست و لیکن اکثر مردم آگاه نیستند .

تفسیر

﴿ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّيْكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمَرِ لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴾ و خداوند شما را آفرید، سپس با رسیدن اجل هایتان می‌میراند.

و بعضی از شما به سنّ انحطاط پیری رسانده می‌شود، که آن هنگام

پیری و کهولت است.

در خبر است: «هنگامی که بنده یکصد ساله شود همان «ارذل العمر» سنّ انحطاط پیری است، و در خبر دیگری است که عقل او در این هنگام کم می‌شود و مثل عقل بچّه هفت ساله می‌گردد»^(۱).

﴿لَكِنِّي لَا يَعْزَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً﴾ تا آنچه را که قبلاً می‌دانسته فراموش کند و دیگر چیزی نداند.

و در خبر است که: «جمیع روح‌های او نقصان می‌پذیرد (روح نباتی، روح حیوانی و روح بشری) حتی روح ایمانی‌اش نقص پیدا می‌کند، لذا چیزی به او ضرر نمی‌زند»^(۲) (زیرا مسئولیت عقلانی او موجود نیست تا تکلیف دینی و اخلاقی داشته باشد).

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ﴾ خداوند به آنچه که شایسته است و می‌داند که مرگ از رسیدن به سنّ انحطاط و کهولت برای شما بهتر است، و لذا بیشتر شما به سنّ پیری زیاد نمی‌رسید، ﴿قَدِيرٌ﴾ خداوند بر رساندن به سنّ انحطاط پیری قادر و تواناست.

﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ﴾ این جمله به همراه ما قبل و ما بعدش پیرامون اظهار نعمتهای خدای تعالی است تا مقدمه‌ای باشد برای ذمّ شرک، کفران نعمت؛ برتری بعضی بر بعضی و تفاوت

۱. تفسیر الصافی ملامحسن فیض کاشانی ره چاپ ۱

۲. تفسیر الصافی ملامحسن فیض کاشانی

بدین گونه است که خداوند بعضی را غنی و بعضی را فقیر، بعضی را مالک و بعضی را مملوک و بنده‌ی غیر قرار می‌دهد.

﴿فَمَا لِلَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾ نخست نعمت برتری و تفاوت در روزی را ذکر کرده و این‌که آن‌که این نعمت‌ها را می‌دهد فقط خدای تعالی است، نه غیر او، سپس از باب مقدمه‌ی ابطال شرک این مطلب را بیان فرمود که شما در آنچه که خدا برتری داده و به شما تفضل نموده، به تساوی مملوکهای مجازی خود راضی نمی‌شوید پس چگونه راضی می‌شوید که خدا مملوکهای حقیقی خود را در آنچه که مختص بر ذات اوست مساوی نماید؟!

به بیان دیگر این معنای از آیه که: «بعضی را بر بعض دیگر در روزی برتری داده»، برتری داده شدگان از این‌که روزی از خودشان برگردد و بر مملوکهایشان داده شود تا با آنان در روزی که مخصوص خودشان است مساوی شوند راضی نیستند.

یا مقصود اظها ر این نکته است که بر آن‌ها و مملوکهایشان به طور مساوی نعمت داده شده است و منعم از جهت کمال انعامش بین آنان و مملوکهایشان فرقی نمی‌گذارد.

پس از آیه مستفاد می‌شود که: خداوند بعضی از شما را بر بعضی در روزی برتری داد و روزی مملوکها را نیز به دست خودش قرار داده نه به دست مالکین.

بنابر این کسانی که برتری داده شده‌اند به مملوکهاروزی نمی‌دهند بلکه در حقیقت خداوند روزی دهنده‌ی آنهاست .

بنابر معنای اوّل معنای قول خدای تعالی ﴿فَهُمْ سَوَاءٌ﴾ این است که آنها راضی نمی‌شوند با مملوکهای در روزی مساوی باشند و بنابر معنای دوّم: مالکها و مملوکها در روزی گرفتن از خدا مساوی هستند، و مالکها در اصل روزی بر مملوکها برتری ندارند، بلکه روزی همه به دست خداست که در مورد همه‌ی آنها به طور مساوی جریان پیدا می‌کند.

و آنچه که از ابوذر رضی الله عنه نقل شده است همین معنای را تأیید می‌کند و این است که: «ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: بردگان و مملوکها برادران شما هستند، پس بپوشانید آنها را از آنچه که خود می‌پوشید و از آنچه که می‌خورید اطعام کنید بعد از این قضیه هیچگاه دیده نشد که برده‌ی ابوذر لباسی غیر از لباس او را پوشیده باشد» .

﴿أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ بنابراین قول خدای تعالی آنان در صدد انکار تساوی خود و مملوکهایشان هستند، و اثبات تساوی از راه انکار است، ولی بنابر معنای اوّل این جمله انکار، منکر شدن نعمت برتری و غفلت کردن از آن است و نیز انکار این مطلب است که بندگان خدای تعالی را با او شریک قرار می‌دهند، و در الوهیت با او مساوی می‌کنند در حالی که خود آنها برای خودشان به این مطلب راضی نیستند.

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ و خدا جفت‌های

شما را از جنس خودتان قرار داد تا با آنها انس پیدا کنید و به آنها رغبت داشته باشید و به آنها می‌رسید احساس راحتی کن و این نعمت دیگری است.

﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً﴾ لفظ ﴿حَفَدَةً﴾

در اخبار به نوهی دختری و نوادگان تفسیر شده است که در این صورت از قبیل عطف او صاف متعدّد بر شی واحد می‌شود، و نیز به داماد، پدر زن، برادر زن و مادر زن نیز تفسیر شده است، زیرا حافد به معنای کسی است که در خدمت کردن سرعت و شتاب به خرج دهد و همه‌ی این‌ها در خدمت کردن سریع هستند (همه‌ی نعمت‌های بزرگ).

﴿وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ به شما از طیبات و پاکیزه‌ها از قبیل

مرکب (سواری)، مسکن، خوردنیها و نوشیدنیها عطا کرده است؛ یا مقصود این است که از روزی‌های پاکیزه اعم از خوردنیها و نوشیدنی‌ها به شما روزی کرده است، ﴿أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ﴾ آیا آن‌ها به شریکهای باطل ایمان می‌آوردند؟! یا این نعمتها را به شرکا نسبت می‌دهند! ﴿وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾ از آن جهت که نعمت‌های خدا را مخفی می‌کنند و آن را به (شریکها) غیر خدا نسبت می‌دهند!!

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنْ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا﴾ لفظ ﴿شَيْئًا﴾ بدل از لفظ ﴿رِزْقًا﴾ است که برای تأکید در آن بر خدایان دروغین می‌باشد که از نکره بودن آن استفاده

می‌شود و یا برای اشاره بر تعمیمش و نیز اشاره بر این‌که «رزق» به معنای نصیب شده است، و مقصود از روزی آسمانها روزی‌های انسان از جهت انسانیت و حیوانیت، و مقصود از روزی زمین روزی‌های انسان از جهت نبات و حیوان بودن اوست، یا مقصود از روزی آسمانها و زمین روزی هر یک از مراتب است، بدین‌گونه که روزی تعمیم داده می‌شود نسبت به خود و اسباب آن.

﴿وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ نمی‌توانند مالک روزی شوند یا این‌که استطاعت و قدرت ندارند.

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ برای خدا مثل و شبیه قرار ندهید، که آن را به جهت عبادت خدای تعالی بپرستید؛ یا مقصود این است که برای خدا این چنین مثل‌ها رانزید که حال او را به حال ملوک و پادشاهان تشبیه کنید، که با خدمت کردن بندگان و نزدیکانشان و با اجرای روزی‌های لشکر و سربازان به دست وزرا و امانا خشنود می‌شوند، و نیز این‌گونه نباشید که بگویید خدمت کردن نزدیکان سلطان در تعظیم مؤثرتر است.

امثال این مطالب را در باره‌ی خدای تعالی نگوید که خدا بالاتر از آن است که او را بشناسید، و به کیفیت او صاف و افعال او پی ببرید تا بتوانید برایش مثلها بزنید.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ﴾ خداوند می‌داند، پس بگوید آنچه را که به شما یاد داده‌است ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ در حالی که نمی‌دانید، پس از پیش

خودتان چیزی را در باره‌ی چیزی نگویید تا چه رسد به این که برای خدای تعالی مثل بزنید .

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾ خداوند برای شریکان و برای خودش یا برای کافرو مؤمن مثل زده است .

﴿عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَّ مَنْ رَزَقْنَاهُ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَّ جَهْرًا﴾ مقصود از روزی نیکو علم، حکمت، اعیان و تصرف در ملک و ملکوت است .

و انفاق سر آن است که به برکت او و از طریق سر و خفا به ملک برسد، و انفاق جهر و علنی آن است که بر حسب ظاهر دیگری او را تلقین و تعلیم داده باشد.

و حاصل مرام و نهایت مقصود از آیات سابق و لاحق تمثیل حال علی علیه السلام است ، چه نعمت حقیقی همان علی علیه السلام و ولایت اوست و باطل حقیقی عبارت از دشمنی اش ؛ و در اصل کسی که خدای تعالی بر او روزی نیکو داده علی علیه السلام است و غیر از آن حضرت هر کس که باشد به توسط او روزی می خورد و مملوکی که توانایی هیچ کاری را ندارد دشمنان علی علیه السلام است .

﴿هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ حمد خدای را که آن دو مساوی نیستند، در حقیقت حمد و سپاس بر نعمت عدم تساوی و بر حکمت، عطا کردن حق هر صاحب حقی می باشد و این جمله تعلیم بندگان است که در مقابل همه‌ی نعمتها حمد و سپاس گویند.

﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ بیشتر مردم بر حال مملوک عاجز و انفاق کننده‌ی توانا واقف نیستند و لذا آن دو را با هم مساوی می‌دانند یا این که نمی‌دانند که برابر دانستن آن دو جایز نیست، یا از مقام جهل و نادانی به مقام علم ارتقا پیدانمی‌کنند و به همین دلیل بین آن دو بر تساوی حکم می‌کنند و عاجز را بر قادر و توانا ترجیح می‌دهند.

آیات ۸۷ - ۷۶

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷) وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا آثَانًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ

الْجِبَالِ أَكْثَانًا وَ جَعَلْ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يَسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَكَاثَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هُوَ لَأَشْرِكَاؤُنَا الَّذِينَ نَدَعُوا مِنْ دُونِكَ فَالْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶) وَ اتَّقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)

ترجمه

خدا مثلی زده (بشنوید) آیا بنده‌ی مملوکی که قادر بر هیچ کاری (حتی بر نفس خود) نیست بامردی آزاد که ما به او رزق نیکو عطا کردیم که پنهان و آشکار هرچه خواهد انفاق می‌کند این دو یکسانند؟ هرگز یکسان نیستند ستایش مخصوص خداست ولیکن اکثر مردم آگاه نیستند، خدا مثلی زده (بشنوید) دو نفر مرد یکی بنده‌ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و سربار مولای خود و از هیچ راهی خیری به مالک خود نرساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر که بر خلق به عدل و داد فرمان دهد و خود نیز به راه مستقیم باشد آیا این دو باهم یکسان هستند؟! تنها خدا بر غیب آسمانها و زمین آگاه است و بس، و کار ساعت قیامت (در سرعت و آسانی) مانند چشم برهم زدن یا نزدیکتر

بیش نیست که خدا البتّه بر هر چیز تواناست و خدا شما را از شکم مادران بیرون آورد در حالی که هیچ نمی‌دانستید و به شما چشم، گوش و قلب (به تدریج) اعطا کرد تا مگر شکر (این نعمتها را) بجای آرید، آیا مرغان هوا را نمی‌نگرند که جوّ آسمان مسخّر آن‌هاست و به جز خدا کسی نگهبان‌شان نیست در این امر برای اهل ایمان نشانی از قدرت حقّ پدیدار است و خدا برای سکونت دایم شما منزلهایتان را و برای سکونت موقتّ سفر از پوست چهار پایان خیمه‌ها را برای شما قرار داد تا وقت حرکت و سکون سبک وزن و قابل انتقال باشد و از پشم و کرک و موی (گوسفند و شتر) اثاثیه منزل، متاع، اسباب زندگانی و لباسهای فاخر برای شما خلق فرمود تا در حیات دنیا از آن استفاده کنید، و خدا برای آسایش شما از گرما سایه‌بانها از درختان و وسقف و دیوار و کوهها مهیا ساخت و از غارهای کوه پوشش و اطاقها برایتان قرار داد تا از سرما و گرما پناهی گیرید و نیز لباس که شمارا از گرمای آفتاب و سرمای زمستان بپوشاند خلق کرد و نیز برای این که در جنگ محفوظ بمانید لباس آهن مقرر گردانید چنین نعمتهای خود را بر شما تمام و کامل کرد تا مگر مطیع و تسلیم امر او باشید، پس اگر باز روی از خدا بگردانند ای رسول ما بر تو تبلیغ رسالت و اتمام حجّتی بیش نیست، نعمتهای خدا را دانسته و شناخته باز انکار می‌کنند و اکثر اینان کافرند، و به یاد آور آن روزی را (که در قیامت) از هر امّتی شاعدی بر انگیزیم آن‌گاه نه به کافران اجازه‌ی سخن گفتن و عتذار داده شود و نه انابه و توبه و عذری از آنان پذیرند. و روزی که ستمکاران عذاب خدا را به چشم ببینند دیگر نه تخفیف عذاب و نه مهلت آسایش خواهند یافت، و چون مشرکان شریکان خود را در روز قیامت (ببینند از آن‌ها پناه خواهند) شریکان جواب دهند که ای مشرکان شما البتّه دروغ می‌گویید ما هرگز شما را بر

پرستش خود نخوانده‌ایم و در آن روز همه‌ی کفار و مشرکین تسلیم فرمان خدا شوند و هر چه غیر از خدا جعل کرده‌ومی پرستیدند همه از نظرشان محو و نابود شوند.

تفسیر

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾ خداوند مثل زده است برای شرکا و خودش، یا برای کافر و مؤمن، یا برای علی علیه السلام و دشمنان و مخالفینش.
 ﴿رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُكْمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ مثال دو مردی رازده است که یکی از آن دو ﴿أَبُكْمٌ﴾ است گنگ (کر و لال) مادر زاد است که نمی‌تواند حرف بزند و سخن دیگری را هم نمی‌فهمد.

بر هیچ چیز از قبیل سخن گفتن و سایر افعال توانایی ندارد همانند کسی که همه‌ی حواس و قوای محرکه‌اش معطل و بی‌کار شده باشد.
 ﴿وَ كُلُّ عَلَىٰ مَوْلِيهِ أَيُّمًا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ او سنگین است و سنگینی‌اش بر مولایش می‌باشد؛ هر کجا که فرستاده می‌شود خیری به بار نمی‌آورد، آیا او و کسی که به عدل و داد فرمان دهد مساویند؟!

آیا چنین شخص ضعیفی برابر است با آن که در همه‌ی احوال، گفتارها و کردارها به عدل و داد متصف است، عدل را با جمیع مواردش می‌شناسد و دیگران را امر بر آن می‌نماید.

چه امرکننده‌ی بر عدل لازم‌هاش متَّصِف بودن بر آن و شناختن جمیع مواردش می‌باشد که جهت اشاره بر این مهم در ادمه‌ی آیه فرمود:

﴿وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ و او در راه میانه بین طرف افراط و تفریط است در جمیع آنچه که ذکر شد.

﴿وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و از آن خداست آنچه که از آسمانها و زمین پوشیده مانده است یا از جهت و سوی آن دو که از بندگان پنهان شده است.

و یا آنچه که از دگرگونی‌های آن دو به صورت مخفی و پنهانی از بندگان است همان طوری که ملازمه‌ی پنهان بودن صاحبان خیر و شر است.

پس شما نمی‌دانید که کدام یک از بندگان، آن که برحسب سرشت باطنی‌اش همانند مملوک عاجز و ناتوانست و دیگری توانمند، کدام یک امرکننده‌ی بر مبنای عدل است، در حالی که خدای تعالی آنان را می‌شناسد. این جمله به منزله‌ی جمله‌ای است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و توضیح آن در آیه سابق گذشت؛ و مقصود این که: چون بر احوال اشیا آگاه نیستید جایز نیست که از پیش خود شریکی برای خدا یا علی ع اختیار کنید.

و نیز شایسته نیست که کسی را برای هدایت، جلب نفع و دفع ضررتان برگزینید بلکه لازم است که این کار را بر خدای تعالی واگذارید،

چه او می‌داند که چه کسی شایسته است تا او را اختیار کنید و چه کسی شایسته نیست تا او را برنگزینید، پس در این مورد از فرموده‌ی خدا و نفس الهی بر زبان کسی که جانشینی او و خلافت الهی اش ثابت شده است و شما نیز آن را فهمیده‌اید تجاوز نکنید .

﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ﴾ امر قیامت در سرعت آوردن آن و حساب خلاق در آن و پادشاهایشان بر کرده‌ها همانند یک چشم بهم زدن است و بلکه نزدیکتر از آن ﴿إِلَّا كَلِمَاحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ این جمله در مقام تهدید کسی است که در رأیش مستبد باشد و با امر خدا و نص فرامینش در احکام مخالفت نماید.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ خداوند بر هر چیزی از حساب خلاق در سریعترین زمان، عقوبت عاصی و ثواب مطیع توانا و قادر است .
﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾ و خداوند در حالی شمارا از شکم مادرانتان بیرون آورد که هیچ‌نمی‌دانستید و برایتان گوش، چشم و قلب قرار داد یعنی تمام آنچه را که در زندگی دنیوی و منافع اخروی مورد نیاز باشد قرار داد و نیز آنچه را که در حصول علم که مبدأ همه‌ی این‌هاست لازم بود ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ باشد که شکر آن نعمتها را به جای آورید یعنی هر چیزی را در همان جهتی صرف کند که به خاطر آن آفریده شده است .

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ﴾

مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ ﴿ پرندگان‌ی که در وسط آسمان پرواز می‌کنند کسی جز خدا آن‌ها را نگه نمی‌دارد یعنی خداوند آن‌ها را طوری خلق می‌کند که بتوانند خود را در وسط آسمان نگه دارند، زیرا خدای تعالی هر چیزی را آفرید آنچه را که لازمه‌ی زندگی، حرکت و سکون آنست خلق نمود.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ در این موارد که ذکر شد نشانه‌هایی بر علم، قدرت و حکمت اوست؛ و نشانه‌هایی است بر این که خداوند هیچ چیزی را مهمل و بدون تهیّه‌ی احتیاجات نمی‌گذارد.

﴿لَقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ آن نشانه‌ها برای گروهی است که به آخرت ایمان بیاورند، چون آن‌ها می‌دانند که خداوندی که هیچ چیزی را مهمل نگذاشته و ما یحتاج همه را تأمین نموده است قطعاً انسان را نیز که اشرف الالشیاء است مهمل نگذاشته و تأمین ما یحتاجش را در شریفترین جهاتش که همان آخرت است ترک نمی‌کند.

بلکه برایش رهبری قرار می‌دهد تا به سوی آخرت رهنمون ساخته و از چیزهایی که به آخرتش لطمه می‌زند جلوگیری کند و امر کند بر چیزی که به آخرت منفعت می‌رساند و اختیار این مطلب را به خود او (انسان) واگذار نکرده تا بارأی خود برخداشریک قرار دهد و یا برای خود در امر آخرت چیزی را (از نظر امام و رییس) اختیار کند که از وی غایب است و هیچگونه آگاهی ندارد.

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ

جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا ﴿۷۶﴾ و خداوند برایتان از خانه هایی که دارید آرامش و از پوستهای چهار پایان خانه های مخصوص قرار داد که مقصود خیمه هایی است که از چرم، مو و پشم درست می شود.

﴿تَسْتَخِفُّونَهَا﴾ آن خانه ها را سبک و خفیف می شمارید که مانند خانه های ساخته شده از گل و سنگ محکم نیستند.

﴿يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾ مقصود اثاث خانه های شما است از قبیل فرش، البسه، جای کالاهای و غیر این ها و چیزهایی برایتان قرار داد که از آن بهره می برید تا وقتی که کهنه شود و از بین برود.

﴿وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا﴾ و خدا برای شما چیزهایی از قبیل: درخت، کوه و دیوار قرار داد تا برای شما سایه درست کند.

﴿وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا﴾ در کوه غارهایی برای شما قرار داد که در آن جامی توانید خود را استتار پیدا کنید، یا از کوهها خانه هایی را می تراشید.

﴿وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ﴾ و قرار داد برای شما لباسی که شما را از گرما و سرما نگه می دارد؛ چه ﴿سِرْبَالًا﴾ در هر پوشیدنی استعمال می شود، و مقصود از ﴿سَرَابِيلًا﴾ غیر از لباسی است که از پشم و مو و پوست درست می شود.

یا این که از جهتی تعمیم بعد از تخصیص است و از جهتی دیگر

تخصیص بعد از تعمیم^(۱)؛ و به ذکر ﴿الْحَرِّ﴾ اکتفا کرد چون به قرینه‌ی ذکر ضد و وضوح مطلب دیگر نیازی بر ذکر سرما نبود و از طرف ضرورتاً قابل فهم است که نیاز به لباس در سرما بیشتر است تا گرما، و نیز در بلاد عربی به محافظت از گرما بیشتر اهمیت می‌دهند.

﴿وَسَرَّابِيلَ تَقِيكُمُ بِالْحَرِّ﴾ و نیز خدای تعالی لباسهایی را برای شما قرار داد که از ترس جلوگیری نماید مانند زره‌ها.

چون تعداد نعمتهای صوری جسمانی مقدمه‌ی تفهیم نعمتهای اخروی روحی است، که آن عبارت از ارسال رسل جهت تبلیغ ولایت و آماده کردن مردم برای قبول ولایت و سیره و راه آن می‌باشد و نیز منعم عالم اجسام را به حال و انگذاشته و اسباب قوام و بقای آن را مهیا نموده است؛ پس چگونه می‌شود که عالم ارواح و جهت روحانیت انسان را بدون آماده کردن اسباب کمال و بقایه حال خود و ابگذارد؟!

از سوی دیگر چون عمده‌ی اسباب کمال و بقای آن ارسال رسل انذار این جهت است که باید به اجسام اعتماد کرد و بر طریق ولایت و فتح باب قلب راهنمایی جست و باید اولیا تاسی و اقتدا کرد تا راه ولایت را یاد گرفت و آنچه را که باید بعد از گذشتن زمان رسالت برای فتح باب قلب تلقین

۱. از این لحاظ که معنای اعم با قصد همه‌ی آنچه که می‌توان خود را با آن پوشاند افاده‌ی معنای عموم می‌کند که «تَقِيكُمُ الْحَرَّ» در مقام تخصیص، خاصی را که از گرما نگره می‌دارد تعیین می‌نماید و این در واقع معنای تخصیص بعد از تعمیم است؛ و لحاظ کردن عکس این موضوع تعمیم بعد از تخصیص.

کرد آموخت، روی همین جهات است که خدای تعالی به دنبال بیان همه‌ی نعمتهای مذکور فرمود:

﴿كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ﴾ همانطور که نعمتهای جسمانی صوری را که با دردها، مرضها، خستگیها و سختیها همراه است تمام و کامل می‌کند هم چنین نعمتهای حقیقی را نیز تمام و کامل می‌کند، نعمتهایی که نتیجه‌ی ارسال رسل است که غایت آن ولایت است و در این جهت نیز بدون تهیّهی اسباب کمال و بقا شمارا به خودتان وانگذاشته و مهمل نمی‌گذارد.

﴿لَعَلَّكُمْ تَسْلِمُونَ﴾ باشد که شما تسلیم گشته و اطاعت کنید ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾ خطاب رابه سوی محمد ﷺ برگردانیده و فرموده: اگر آنها از آن نعمت بزرگ روی گردانیدند، هراسی به دل راه نده که برای تو جز (تکلیف) رساندن پیام نیست و اما روی آوردن و روی گردانیدن ایشان بر عهده‌ی تو نیست.

در آیه و جوه دیگری نیز برحسب نعمتهای اخروی و دنیوی جسمانی وجود دارد، و لکن آنچه که ذکر شد خلاصه‌ی همه‌ی احتمالات است و با یادآوری آنچه که بارها ذکر کردیم احتمالات دیگر رانیز خواهی فهمید.

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ﴾ در اخبار متعدد نعمت خدا در این جا به علی عليه السلام تفسیر شده است و این تفسیر همان بود که ما از چکیده‌ی و جوه ذکر کردیم، وگرنه در مورد نعمت خدا برحسب مراتب و جوه دیگری نیز هست؛

در بعضی از اخبار آمده‌است که این آیه پس از آن نازل شد که گفتند: ما می‌دانیم محمد ﷺ راست می‌گوید، و لکن در مورد علی عَلِيٍّ از او اطاعت نمی‌کنیم و ولایت علی عَلِيٍّ را نمی‌پذیریم.

﴿ ثُمَّ يُنْكِرُ وَنَهَا وَ أَكْثَرَهُمُ الْكٰفِرُونَ ﴾ بیشتر آن‌ها در عین اسلامشان و با این که اسلام آورده و تسلیم تو گشته‌اند کافرند، زیرا به علی عَلِيٍّ کافر شدند یا به گفته‌ی تو کافر گشتند و یا از ابتدای اسلامشان کافر بودند، چرا که اسلام اقتضا می‌کند که شخص مسلم بسبب به قول و فعل رسول ﷺ مطیع و تسلیم باشد و جمیع اوامر و نواهی او را اطاعت کند، لذا وقتی که قول رسول ﷺ را انکار کند معلوم می‌شود که آن‌ها اصلاً نیاورده‌است.

﴿ وَ يَوْمَ نَبَعْتُ ﴾ این جمله عطف بر ﴿ نِعِمَّتَ اللّٰهُ ﴾ یا بر مفعول ﴿ يُنْكِرُ وَنَهَا ﴾ است، یا متعلق به محذوف است که خود آن محذوف عطف بر محذوف است که تقدیر جمله چنین است ﴿ فَحَذِّرْهُمْ وَ ذَكِّرْهُمْ ﴾ یا تقدیر چنین است: ﴿ فَأَعَذِّبُهُمُ الْيَوْمَ وَ يَوْمَ نَبَعْتُ ﴾.

﴿ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ﴾ از آن جا که عنایت و لطف خدای تعالی بر این قرار گرفته که خلق را از نظر جهات اخروی تکمیل نماید؛ لذا در هر اُمَّت که در طول زمان قرار گرفته و در هر فرقه و گروه، که در نواحی مختلف مکانی قرار گرفته‌اند، از جانب خودش خلیفه و جانشینی قرار داده که شاهد بر آن‌ها و مراقب اعمال و احوالشان باشد و هر کس را که مستعد و آماده باشد

حقّ او را ادا کند از قبیل : آداب سلوک به آخرت و استعداد و آمادگی یافتن برای نعمتهای بهشت عطا کند؛ و نیز آن خلیفه و جانشین با اقوال، افعال و احوالش میزان و ملاک برای همه باشد.

و روز قیامت خداوند هر امتی را مبعوث می‌کند و خلیفه و جانشین را نیز جهت شهادت و گواهی بر و حال آنان بر می‌انگیزد؛ پس هر کسی که فی‌الجملة موافق خلیفه باشد به سوی بهشت خواهد رفت بر حسب مراتبی که آنان در مراتب و درجات بهشت دارند، و هر کسی که با خلیفه‌ی خدا مخالفت نماید به جهنّم فرستاده می‌شود که مراتب و درجات آنان نیز بر حسب مراتب مخصوص خودشان در مراتب و درجات جهنّم مختلف است .

و مقصود از این جمله تهدید کسانی از امت محمد ﷺ است که با جانشین او حضرت علیؑ مخالفت می‌ورزند، هم‌چنان‌که آیات گذشته به جهت ترغیب و تشویق آن‌ها نسبت بر علیؑ است .

﴿ ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ سپس به کافران اجازه تکلم و عذر خواهی داده نمی‌شود، بلکه متکلم فقط همان خلیفه و جانشین است و بس ﴿ وَ لَا لَهُمْ يَسْتَعْتَبُونَ ﴾ بر ایشان اجازه‌ی طلب رضایت و عذر خواهی داده نمی‌شود و ﴿ يَسْتَعْتَبُونَ ﴾ از (عتبی) به معنای راضی بودن و رضایت است ، ﴿ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴾ بر آن‌ها مهلت داده نمی‌شود، یا این‌که آنان مورد التفات و توجه قرار نمی‌گیرند.

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَائِهِمْ﴾ هر گاه مشرکین شرکای خود را از قبیل بتها، ستارگان، شیاطین و خلفای جور ببینند می‌گویند: ﴿قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا﴾ پروردگارا اینان شرکای ما هستند که باعث شدند ما جز ترا بخوانیم پس شرکا به آن‌ها می‌گویند که شما دروغ می‌گویید، ﴿إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ در این گفتارتان که ما موجب شرک شما شدیم دروغ می‌گویید، بلکه شما هواها و خواسته‌های خود را می‌پرستید و صورت پرستش ما را جلب‌کننده و برآورده‌سازنده‌ی مقتضیات هواهایتان قرار داده بودید.

﴿وَالْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ﴾ در آن هنگام تسلیم و مطیع

می‌شوند.

﴿وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ و آن خدایان و شرکا با

استحقاق عبادت و شفاعت کردن و یاری موهوم آن‌ها از ایشان گم می‌شود.

آیات ۹۳-۸۸

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ

ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِكَيْتَسَلَّنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳)

ترجمه

«آنان که کافر شدند و راه خدا را نیز بر روی خلق بستند ما آنان را به کیفر افساد و اخلال در خلق، عذابی فوق عذاب (کافران دیگر) بیافزاییم، و روزی ما بر هر امتی از (رسولان) خودشان گواهی برانگیزیم و تو را (ای محمد) بر این امت گواه آریم و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند (وراه دین حق را از راههای باطل بنمایاند) و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد، همانا خدا (خلق) را فرمان به عدل و احسان داده و به بذل و بخشش خویشاوندان امر می‌کند و از افعال زشت و منکر و ظلم نهی می‌کند و به شما از روی مهربانی پند می‌دهد، باشد که موعظه‌ی خدا را بپذیرید و چون عهدی بستید بر آن وفا دار بمانید و هرگز

سوگند و پیمان را که مؤکد و استوار کردید مشکینید چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا بر هر چه که می‌کنید آگاه است و در مثل همانند آن زنی که رشته‌ی خود را پس از تاییدن محکم و اتابیده است نباشید که عهد و قسم‌های محکم خود را برای فریب یکدیگر و فسادکاری بگمارید تا آن‌که قومی بر قوم دیگر تَفَوُّق یابد زیرا خدا شما بندگان را با این عهد و قسم‌ها می‌آزماید و در روز قیامت همه‌ی تَقَلُّبِها و اختلافات شما را بر ملا خواهد ساخت و اگر خدا می‌خواست همه‌ی شما را یک اُمَّت قرار می‌داد و لیکن هر که را بخواهد گمراه و هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند و البتّه از آنچه که کرده‌اید پرسیده خواهید شد .

تفسیر

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ آنان که بر خدا، رسول خدا یا بر ولایت کافر شدند و دیگران را آن منع کرده و خود نیز اعراض نمودند ﴿زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ﴾ به جهت کفر و جلوگیری شان از ولایت عذابشان را زیاد می‌کنیم ﴿بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ﴾ و آن از جهت فسادى بوده است که در زمین و جودشان و زمین عالم طبع می‌کردند بدین گونه که نیروها و قوا را از بازگشت به قلب و مردم را از بازگشت به صاحب قلب جلوگیری می‌نمودند .

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ

جُنَّابِكَ شَهِيداً عَلَيَّ هُوَ لَأَيُّ ۞ چون این آیه تأکیدی بر آیه قبلی بوده آن را به صورت مفصل آورده و آیهی اوّل را مجمل بیان نمود .

﴿ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ ﴾ کتاب نبوت را بر تو نازل کردیم و قرآن صورت آن کتاب می باشد و احکام قالبی و قلبی نیز صورت آن است ، و چون نبوت مقام جمع بعد از تفرق و پراکندگی است .

و تفصیل وحدت اجمالی و اجمال کثرت می باشد لذا بیان هر چیز و ظهورش در آن است کما این که فرمود: ﴿ تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى ﴾ قرآن بیانگر و راهنمای همه است (هرچیزی است) به سوی ولایت و ایمان قلبی که بایبعت خاص و لوی حاصل می شود.

﴿ وَ رَحْمَةً ﴾ زیرا که نبوت از باب این که صورت ولایت است رحمت است ، و این بدان جهت است که ولایت رحمت است .

﴿ وَ بُشْرَى ﴾ این جمله بشارت به مراتب ولایت است ﴿ لِّلْمُسْلِمِينَ ﴾ برای کسانی که بایبعت عام نموده اند یا مقصود کسانی است که تسلیم و مطیع شده اند که خدای تعالی با این گفتار: ﴿ أَوْ الْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ﴾ به آنان اشاره کرده است .

بیان عدل

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ ﴾ عدل میانه و وسط قرار گرفتن و رعایت اعتدال بین دو طرف افراط و تفریط در همه ی امور است؛ و به اعتباری نهادن هر چیزی در جای خودش، و هنگامی تحقق می یابد که تفصیل اشیا با مراتب

و مقامات ذیربط و دقایق و نکات استحقاق هر کدام بر حسب تعیینات شان شناخته شود، و هر چیزی را بنابه آنچه که بر حسب اقتضای طبیعتش در تکوینیات و مقتضیات افعالش در تکلیفیات استحقاقش را دارد عطا کند.

عدل مقتضی سیاستها، اجرای حدود، امر به معروف و نهی از منکر است و برای اعراض کننده تهدید است و برای روی آورنده‌ی منقاد تشویق و ترغیب که این معنای شأن سینه و قلب از جهت خلق آن‌ها می‌باشد در حالی که به نور رسالت و نبوت و به سبب اتصاف و اتصال بر آن دو نور روشن شده باشد.

لذا در اخبار ما عدل به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفسیر شده است، چون نبوت و رسالت در زمان تخاطب مخصوص آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است از این رو تفسیر عدل به نبوت و رسالت، نهادن هر چیزی در جای خودش، اعتدال و میانه روی بین افراط و تفریط در همه‌ی امور صحیح شده است.

﴿وَالْإِحْسَانِ﴾ احسان یابه این معنای است که انسان صاحب نیکی گردد یا به معنای رساندن و ایصال نیکی است باقطع نظر از استحقاق، و مناسب این جا همان معنای دوّم است، زیرا که در عدل و «ایتای ذی القربی» اضافه‌ی به غیر اعتبار شده است، و نیز مرتبه‌ی احسان بعد از عدل است، و در عدل استحقاق در اعطای اعتبار شده است.

﴿وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ تخصیص بعد از تعمیم عدل و احسان به اعتبار متعلق است، زیرا که ذی القربی به نوعی زیادتی و برتری مخصوص گشته‌اند و ذوی القربی یعنی خویشان پیامبر اعمّ از قرابت و خویشی روحانی

و جسمانی، و اعمّ از عالم کبیر و صغیر است، چنانچه متعلّق عدل و احسان اعمّ است از چیزی که در عالم کبیر و عالم صغیر می باشد؛ چون تنها کسی که مستحقّ ادای امانت خلافت است اصل ذوی القربی و خویشان پیامبر ﷺ است، لذا در اخبار وارد شده که مقصود ادا کردن خلافت است از امامی به امامی دیگر؛ ﴿وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ﴾ فحشا عبارت از کاری است که عقلا یعنی اصحاب شرع آن را بد بدانند در مقابل عدل قرار گرفته و تعدی و تجاوز بر حقّ غیر در آن اعتبار نشده است.

﴿وَ الْمُنْكَرِ﴾ منکر کاری است که به موجب آن بر حقّ دیگری تجاوز شود و اهل شرع آن را قبیح می دانند، نوعاً منکر ضد معروف است که مقابل احسان قرار دارد، ﴿وَ الْبَغْيِ﴾ بغی تجاوز و دست دراز کردن بر حقوق مردم یا خروج از اطاعت عقل و تسلیم نشدن بر خویشاوندان و ذوی القربی پیامبر ﷺ است در مقابل ایتای ذی القربی، خصوصاً بنا بر تفسیر ذی القربی به ائمه هدی علیهم السلام.

﴿يَعْظُمُ﴾ شما را نصیحت کرده و آنچه را که نفع و ضررتان در آن است بیان می کند؛ ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ برخی فرموده اند: اگر در قرآن غیر از این آیه چیز دیگری نبود بر قرآن صدق می نمود که بیان هر چیزی است^(۱).
﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ این جمله عطف بر جمله ی ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ است زیرا که این جمله به معنای ﴿اعْدُوا﴾ است.

۱. اشاره بر آیه ی شریفه ی ۸۹ همین سوره ی که می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»

و عهد خدا عبارت از همان عهدی است که در بیعت عام نبوی اسلامی اخذ شده یا بیعت خاصّ ولوی ایمانی است.

﴿إِذَا عَاهَدْتُمْ هِرْغَاهَ﴾ که عهدی با خدا بستید بدان وفا کنید، تقیید بر این جمله تصریح دارد بر این که غرض از آن عهدی است که در دار تکلیف واقع شده است نه آنچه که سابقاً در عالم ذر گرفته شده است. هم چنان که عهدهایی را که در قرآن به صورت مطلق آمده بر همان عالم ذر تفسیر می کنند، و نیز این تقیید اشاره است بر این که وفای به عهد و پیمان مادامی که صورت عهد در دار تکلیف واقع نشود قابل تصوّر نیست؛ و مقصود از وفای به عهد وفادار ماندن و بودن بر شروط عهد است که در هنگام بیعت از عهد کننده گرفته می شود.

و مقصود از قول خدا: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ همین عهد و پیمان و شروط آن است؛ این عهد و پیمان را عهد خدا نامیدن برای این است که با کسی بسته می شود که خداوند براو در گرفتن پیمان از بندگان اش اجازه داده است و بر همین معنای اشاره کرده است آن جا که فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^(۱) که به صورت حصر فرموده: هر کس با تو بیعت می کن جز این نیست که با خدا بیعت کرده است تا اشاره بر این مهم باشد که واسطه هیچ حکمی ندارد و حکم فقط برای صاحب واسطه است.

۱. سوره‌ی الفتح آیه‌ی ۱۰

﴿وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ﴾ مقصود از ایمان و یمین‌ها هم همان عهد و پیمان‌هایی است که با بیعت گرفته می‌شود، و یمین نامیدن این پیمان‌ها بدان جهت است که این پیمان‌ها نیز مانند سایر بیعت‌ها با سوگند و یمین که جمع آن ایمان است حاصل می‌شود.

﴿بَعْدَ تَوْكِيدِهَا﴾ بیعت نبوی رابعد از تأکید آن به بیعت ولوی مشکنید، چه بیعت اسلامی آن‌گاه که با بیعت ایمانی موکد نگردد در شکستن آن توبه پذیرفته می‌شود.

زیرا که این گونه شکستن عهد غالباً کاشف از ارتداد ملّی^(۱) است، ولی پس از بیعت ایمانی شکستن عهد اغلب کاشف از ارتداد فطری^(۲) است لذا توبه‌ی شکننده بیعت پذیرفته نمی‌شود، و این مبالغه در نهی از نقض بیعت با علی^{علیه السلام} است و نهی در مورد کسانی است که در روز غدیر با علی^{علیه السلام} بیعت کردند پس از آن که با محمد^{صلی الله علیه و آله} بیعت اسلامی نمودند، و خود بیعت با علی^{علیه السلام} نیز در آن روز موکد گردید بدین گونه که نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} مردم را در آن روز سه مرتبه امر به بیعت با علی^{علیه السلام} نمود، و در خبر است که آن حضرت^{صلی الله علیه و آله} بیعت با علی^{علیه السلام} را در ده جا منعقد نمود، و این آیه در اخبار به بیعت روز غدیر خم تفسیر شده است.

۱. علاقمندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر بر جلد‌های پیشین همین تفسیر مراجعه فرمایند.

۲. بحث ارتداد فطری نیز به طور مفصل طی مباحث جلد‌های پیشین توضیح داده شده است که امید است کافی بوده باشد.

﴿وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً﴾ متعدّی شدن فعل ﴿جَعَلْتُمُ﴾

متضمن معنای مراقبت است، یعنی خدا را مراقب خودتان قرار دادید بدان جهت که خدای تعالی کفیل امور شماست در آن بیعتی که با بیعت ولوی تأکید شده است و در این جمله اشاره بر این معنای که خداوند کفیل امور بیعت کننده بیعت ولوی است.

پس باید امور را به او واگذار نمود، چون خداوند رقیب و مراقب این بیعت است پس باید از نقض و فسوق بعد از بیعت بر حذر بود که خدای تعالی فرمود: «بئس الاسم الفسوق بعد الايمان»^(۱)

﴿اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ جواب سؤال از حال خدا با آنان

است که البته خدا بر آنچه که می‌کنید آگاه است.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ﴾ مانند آن

زن نباشید که بافته‌های خود را پس از استحکام و بافتن دوباره باز می‌کرد لفظ ﴿اَنَّكَاتًا﴾ جمع ﴿نَكَثَ﴾ با کسر نون است و آن یا حال از ﴿غَزَلَهَا﴾ است، چون ﴿غَزَلَ﴾ مصدر است به معنای مفعول و در معنای جمع است؛ یا این که ﴿اَنَّكَاتٍ﴾ جمع است و بر حسب استعمال در معنای مفرد است چه گفته می‌شود: ﴿حَبْلُ اَنَّكَاتٍ﴾ که موصوف آن مفرد باشد، ممکن است که لفظ ﴿اَنَّكَاتًا﴾ مفعول دوّم ﴿نَقَضَتْ﴾ باشد بدینگونه که معنای «صیرت» در آن تضمین گردد، و این جمله از باب تشبیه تمثیلی، حال کسی است که دارای

بیعت اسلامی باشد.

چرا که بیعت اسلامی مانند ریسمان ونخ بافته‌ای است که از جانب بیعت‌کننده به سوی کسی که با او بیعت کرده‌است بلکه در واقع به سوی خدا کشیده شده‌است، سپس آن بیعت اسلامی را با بیعت ایمانی موکد نموده که مانند محکم کردن نخ بافته شده‌است بایک بافتن دیگر، سپس آن بیعت را نقض کرده است که نقض بیعت مانند گسستن و باز کردن ریسمان بافته شده‌است.

چنین شخصی را که بیعت محکم را نقض نموده خدای تعالی به زنی تشبیه کرده‌است که ریسمانی را بافته و بافت آن را محکم نموده و خودش را در بافت و استحکام آن به زحمت انداخته، سپس بافته‌ی خودش را گسسته و باز کرده، و شباهت چنان بیعت‌کننده‌ای به این زن در تحمل سختیها و خستگی‌ها و بهره‌نبردن از بافته‌ی خودش می‌باشد.

در خبر است: زنی که بافته‌ی خودش را باز می‌کرد از قبیله‌ی بنی تمیم بود که او را «ریطه» می‌نامیدند و آن قدر احمق بود که موی خود را می‌بافت و محکم می‌کرد و سپس آن را و امی تابید و باز می‌کرد، دوباره برمی‌گشت و آن را می‌تابید. پس خدای تعالی فرمود: «کالتی نقضت غزلها». ﴿تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ﴾ عهد و پیمانهایتان را که در هر دو بیعت اسلامی و ایمانی از شما گرفته شده‌است برای فریب کاری و فساد به کار می‌برید.

﴿دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾ این جمله حال از اسم ﴿لَا تَكُونُوا﴾ یا

اسیناف و جواب سؤال مقدر است؛ که مقصود ذم آن‌ها بر این حالتی است که دارند، و ﴿دَخَلَ﴾ تحریک فساد در عقل و جسم و مکر و حيله است، نیز چیزی است که داخل در شیء باشد در حالی که جزء آن شیء نیست و به معنای ریبه نیز هست و همه‌ی این معانی در این جا مناسب است.

﴿أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ﴾ این کارها را می‌کنید و نقض بیعت می‌نماید تا مبادا امتی و قومی (علی و پیروانش) بر امت و قومی برتری یابند که مقصود مخالفین علی علیه السلام است.

یا مراد این است که می‌خواهید امت و قوم قریش بر امت محمد صلی الله علیه و آله برتری یابند، و منظور از «اربی» برتر بودن است، خواه این برتری در عدد باشد یا مال و نیرو یا مقام.

﴿إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ خداوند شما را با این عهد و قسم‌ها آزمایش می‌کند یا این که با برتر بودن بعضی از بعضی دیگر می‌آزماید تا ثبات کسی که برایمان ثابت قدم است ظاهر شود و کسی هم که عهد و پیمان را می‌کند معلوم گردد. ﴿وَلِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ این جمله عطف بر محذوف است خوشبخت بودن شخص خوشبخت و بدبخت بودن بدبخت ظاهر گردد و آنچه را که اختلاف داشتید بیان کند.

﴿مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ بزرگترین چیزی که در آن اختلاف دارید ولایت علی علیه السلام است، زیرا که ولایت علی علیه السلام نبأ عظیمی است که مردم در آن اختلاف می‌کنند.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَكَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ این آیه تهدیدی بر کارهای آنان و بر حذر داشتن از عداوت علی عليه السلام است که در دل دارند.

و چون قول خدای تعالی: ﴿وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَكَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ مشعر بر جبر و از بین رفتن عقوبت دارد لذا فرمود: ﴿وَلَكِتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ تا مشعر بر اختیار و ثبوت عقوبت باشد.

آیات ۱۰۳-۹۴

وَلَا تَتَّخِذُوا اٰیْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ (۹۴) وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۹۶) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٌ وَ لَنُجْزِيَنَّ الَّذِيْنَ صَبَرُوْا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنُجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ (۹۷) فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ (۹۸) اِنَّهٗ لَيْسَ لَهٗ سُلْطٰنٌ عَلٰى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَلٰى

رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانَهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَلَقَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)

ترجمه

و عهد و سوگندهای خود را برای فریب بین خود به کار مبرید تا آن که ثابت قدم است نیز (به فریب و سوگند دروغ) بلغزد و از این که راه خدا را بستید همه به سختی مبتلا شوید و به عذاب سخت گرفتار گردید و عهد خدا را به بهایی اندک نفروشید که آنچه نزد خداست اگر بفهمید بسیار شمارا بهتر است آنچه نزد شما هست همه نابود خواهد شد و آنچه نزد خداست تا ابد باقی خواهد بود و البته اجری که به صابران بدهیم اجری است بسیار بهتر از عملی که بجای آورند ما او را در زندگانی خوش و باسعادت زنده (ابد) می‌گردانیم و اجری بسیار بهتر از عمل نیکی که کرده به او عطا می‌کنیم (ای رسول ما) چون خواهی تلاوت قرآن کنی اول از شرّ و سوسه‌ی شیطان مردود به خدا ایمان پناه ببر که البته شیطان راه‌گز برکسی که به خدا ایمان آورده و براو توکل و اعتماد کرده تسلط نخواهد بود تنها تسلط شیطان بر آن نفوسی است که او را دوست گرفته‌اند و به اغوای او به خدا شرک آورده‌اند و ما هرگاه آیتی را از راه مصلحت نسخ کرده و به جای آن آیتی دیگر آوریم در صورتیکه

خدا بهتر داند تا چه چیز نازل کند می‌گویند تو (بر خدا) همیشه افترا می‌بندی چنین نیست بلکه اکثر این هانمی فهمند تو بگو که این آیات را روح القدس از جانب پروردگار من به حقیقت و راستی نازل کرد تا اهل ایمان را در راه خدا ثابت قدم گرداند برای مسلمین هدایت و بشارت باشد و ما کاملاً آگاهیم که (کافر ان) می‌گویند آن کس که مطالب این قرآن را به رسول می‌آموزد بشری است اعجمی غیر فصیح و این قرآن را خود به زبان عربی فصیح در آورده است.

تفسیر

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ﴾ بعد از اشاره بر نهی از بکار برون عهد و سوگندها برای فریب بین خودتان صریحاً از این کار نهی کرد تا مطلب را تایید کند و نیز اشعار به عظمت قبح و بدی این کار داشته باشد.

﴿فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا﴾ تا این که آن کس که به وسیله بیعت ثابت قدم شده نلغزد و مفرد آوردن لفظ «قدم» با این که عبارت مقتضی جمع آن بوده جهت اشاره به این است که بیعت کننده دارای قدمهای ثابت در مراقبت اسلام و ایمان است که اگر یک قدم از آنها بلغزد گویا همه ی قدمها لغزیده است ﴿وَتَذُقُوا السُّوءَ﴾ مبادا که قدم شما بلغزد و به سختی و بدی مبتلا شوید ﴿بِمَا صَدَدْتُمْ﴾ به این که راه خدا را برای اهل زمین و اهل مملکتان بستید، زیرا که فاسد بلاخره غیر خودش را فاسد می‌کند و کسی که عهد می‌شکند جمیع مدارک و قوایش را از راه خدا باز می‌دارد.

﴿عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ از راه خدا اعم از راه تکوینی که همان طریق

قلب است و راه تکلیفی که راه ولایت و آخرت است ﴿وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ علاوه بر عذابهای دنیوی برای شما عذاب بزرگی در آخرت است، و در تصویر آیه‌های: ﴿وَ اوفوا بعهْدِ اللّٰهِ...﴾ تا قول خدای تعالی: ﴿وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ از طریق خاصه: اخبار بسیاری وارد شده که آن آیه‌ها را تفسیر به ولایت علی علیه السلام کرده است آیه‌ها در وقتی نازل شد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به امیرالمومنین و فرمانده بودن علی علیه السلام تسلیم شوید، و مردم را امر به بیعت با علی علیه السلام کرد.

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ منظور از عهد خدا بیعت محمد صلی الله علیه و آله یا بیعت علی علیه السلام است.

﴿ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ عهد خدا را به بهای اندک نفروشید، منظور از بهای اندک اعراض و اغراض دنیوی است، بدین ترتیب که از ترس از بین رفتن جاه و مقام، و طمع در ریاست بیعت با علی علیه السلام را بشکنید چنانچه حال رؤسا (کسانی که به دنبال ریاست بودند) چنین بوده یا از باب طمع در جیفه دنیا، هم چنان که حال مرئوسین آنان نیز چنین بوده است.

﴿إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ آنچه که نزد خداست از چیزهای که برای بندگان ذخیره کرده، بندگان که از نعمتهای بهشتی برخوردار هستند ﴿هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ می دانید که آنچه نزد خداست برای شما بهتر است.

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ﴾ آنچه که نزد شماست فانی می شود این جمله

تعلیل جمله قبلی است ﴿ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بِاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا ﴾ کسانی که شکیبایی نمودند و بر عهد و پیمانشان ماندند و عهد شکنی نکردند، بر آنان پاداش می دهیم.

﴿ أَجْرُهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ در مقابل همه‌ی کارهای ایشان پاداش بهترین عملهایشان را می دهیم.

و بهترین عملها در این است که یاد آور خدا و ولایت باشند با همه‌ی مراتبی که تذکر و یاد آوری دارد، همانند: یاد آوری زبانی، قلبی، صوری ملکوتی و حقیقی محقق، بلکه بهترین اعمال عبارت است از خود ولایت . این آیه امیدوار کننده‌ترین آیه‌ها بر ای بیعت کنندگان است، پس خوشا به حال کسی که بر بیعت خویش شکیبایی نموده و باقی بماند، و در اثنای آنچه که گذرانندیم تحقیق پاداش در مقابل بهترین و بدترین عمل گذشت .

﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا ﴾ هر کس که یک عمل شایسته انجام بدهد هر عملی که می خواهد باشد، و بارها این مطلب را متذکر شدیم که عمل شایسته‌ی حقیقی آن است که مرتبط بر ولایت باشد؛ و ممکن است مقصود از نکره آوردن تفخیم و بزرگداشت عمل باشد یعنی کسی که در صدد انجام عمل صالح بزرگی باشد که آن اصل جمیع اعمال صالح بوده باشد آن عمل خود ولایت است.

﴿ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ﴾ تقیید بر مؤمن بودن برای اشاره به این است که صورت عمل بدون ارتباط بر ولایت که همان ایمان

است، در حکم مورد نظر اعتباری ندارد، مانند تمامی اعمالی که منافقین امت انجام می‌دهند و ممکن است که مقصود از ایمان در این جا اسلام باشد. ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ به او حیات و زندگی پاکیزه‌ای خواهیم داد، مقصود از حیات طیبیه و زندگی پاکیزه آن است که از آمیختگی رنج و دردها در دنیا و آخرت خالی و دور باشد و در اخبار بر قناعت به آنچه که خدا روزی کرده است و راضی شدن بر آن تفسیر شده است.

﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ چون پاداش دادن در مقابل بهترین اعمال مژده و بشارت کاملی برای بیعت کنندگان بود، لذا آن را به جهت تأکید تکرار نمود.

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ﴾ جواب شرط محذوف است و تقدیر آن چنین است اگر عهد و سوگندها را سبب برتری و فساد قرار دادن موجب این باشد که قدم بلغزد و بدی و عذاب روی آورد، و اگر صدق در ایمان و ثابت قدم بودن بر آن موجب این باشد که خداوند پاداش همه‌ی اعمال را پاداش و سزای بهترین اعمال قرار دهد، اگر چنین است پس هرگاه قرآن خواندی که صورت شروط، عهدها، پیمانها و سوگندهای باشد بر خدا پناه ببر.

﴿فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ بر خدا پناه ببر؛ بنابراین که خطاب عام است و شامل هر کسی که خطاب در مورد او ممکن باشد، و نیز ممکن است خطاب خاص باشد و از این باب باشد که به تو می‌گویم تا همسایه بشنود.

﴿مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ استعاذه و پناه بردن از شر شیطان اثر بزرگی در جلوگیری از شیطان دارد، مخصوصاً اگر استعاذه در فعل و حال

باشد؛ یا اگر در قول است مقرون به فعل و حال نیز باشد باشد، و کسی که قایل بر وجوب استعاذه‌ی قولی یا استحباب آن در اوّل قرائت نماز شده است بر همین آیه تمسک کرده است و به همین دلیل در لفظ ﴿قَرَأَتْ﴾ معنای اردت اراده کردی تضمین شده است به این معنای که هرگاه اراده کردی و خواستی قرائت بخوانی استعاذه بکن و از شر شیطان به خدا پناه ببر. در اوّل سوره‌ی فاتحة الكتاب تفصیل کاملی از استعاذه و چگونگی آن گذشت.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾ شیطان را تسلط و سلطنتی نیست بر کسانی که با بیعت عام یا خاص ایمان آورده‌اند ﴿وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ با پناه بردن به خدا و توکل بر او شیطان نمی‌تواند بر آنها تسلط یابد، ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾ تسلط شیطان تنها بر کسانی است که دوستدار او هستند و به خدا ایمان ندارند.

﴿وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ و کسانی که بعد از ایمان به خدا شرک بیاورند، و ممکن است عطف در این جا از قبیل اوصاف متعدّد بر ذات واحد باشد، و لفظ ﴿اللَّهُ﴾ اسم ذات خدای تعالی است بر حسب مقام معرفت او؛ و مقام معرفت به اعتبار وجهی غیبی اش «الله» نامیده می‌شود، و به اعتبار وجهی خلقی اش علی نامیده می‌شود، در اخبار آمده است که شیطان بر بدن مؤمن تسلط پیدا می‌کند ولی بر دینش نمی‌تواند تسلط یابد^(۱).

و خبر دیگری است که شیطان نمی‌تواند ولایت را از مؤمنین بزدايد

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۵۵

و آن را از آنان بگیرد، ولی به گناهان و شبیه گناهان دست رسی دارد و می‌تواند مؤمنین را هم به گناه بکشاند همانطور که غیر مومن را به گناه می‌کشاند^(۱).

﴿وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ﴾ هر گاه آیه‌ای از قرآن را نسخ کنیم آیه‌ی دیگری جای آن می‌گذاریم، یا حکمی از احکام را به جای حکم دیگر گذاریم چه همه‌ی احکام آیه‌های لطف و علم خدا در نظام کل هستی است.

یا مقصود این است که آیه‌ای را جای آیه‌ی دیگری که قبلاً خبر آن را داده‌ایم بدین گونه که در آن آیه بدا به کار برده و آن را محو کرده و آیه‌ی دیگری را اثبات می‌نماییم، یا آیه‌ای از آیه‌های بزرگ و نشانه‌ای از نشانه‌های عظیم الهی را جای‌گزین نشانه‌ای دیگر می‌کنیم بدین نحو که عَلَيْهِ السَّلَامُ رابه جای تو برمی‌گزینیم و بایستی آنان را از این مطلب آگاه سازی.

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ﴾ و خداوند از جهت حکمت و مصالح خویش به آنچه که نازل می‌شود داناتر است.

﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ﴾ کفار یا منافقین امت تو گفتند: تو افترا می‌بندی و این مطلب به سبب اخبار و وحی از جانب خدا نیست ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ بلکه بیشتر جواز نسخ و تبدیل رانمی‌دانند هم‌چنان‌که وقوف بر مصلحت آن ندارند.

۱ تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۶۹ حدیث ۶۶

﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ﴾ بگو آن را جبریل نازل کرده، چه او از ارواح است و اضافه روح به ﴿قدس﴾ از جهت قداست او است که از آلودگی به نقص و کاستی منزّه است، و ممکن است که مقصود از روح القدس فرشته‌ای باشد که از جبریل بزرگتر است و با هیچ یک از انبیا جز محمد ﷺ نبوده، و در گذشته گفتیم که آن ربّ التّوَع انسان است.

﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ حقّ تعبیر این است که گفته شود: «من ربّی» با یای متکلم یعنی از جانب پروردگار من، ولی از این تعبیر به خطاب عدول کرد یا از آن جهت که این جمله مستانفه است از جانب خدای تعالی که گفتار پیامبر را حکایت نمی‌کند.

تقدیر آن این است که: «نَزَّلَهُ مِنْ رَبِّكَ» خداوند از سوی پروردگارت آن را نازل نمود، یا از باب این است که بیانگر گفته او باشد و حکایت گفتار را غیر از آنچه که هست فرض کنیم یعنی فرض کنیم که محکی بالقول نباشد، و در محکی بالقول این چنین فرض بسیار است.

یا از باب این است که خطاب ﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ مخصوص محمد ﷺ نیست، بلکه برای هر کسی است که خطاب در مورد او ممکن باشد، یا خطاب به شیطان است، به شیطان منکر ولایت بگو که آن را جبریل از سوی پروردگارت نازل کرده است.

﴿بِالْحَقِّ﴾ ضمیر در لفظ ﴿نَزَّلَهُ﴾ برای تبدیل است و برگرداندن آن ضمیر بر خصوص امر ولایت علی ﷺ مؤید تفسیر اخیر در مورد آیه و نشانه‌ای است که تبدیل به آیه و نشانه‌ای است که تبدیل به آیه و نشانه‌ی

دیگر می‌شود، ﴿لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ این جمله نیز مؤید تفسیر اخیر آیه است، چون ولایت است که ایمان مؤمنین را ثابت می‌کند، و ولایت است که هدایت و مزده برای مسلمین است.

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ﴾ آن‌ها می‌گویند که بشری او را تعلیم می‌دهد و گفتار تو را نیز به تعلیم آن بشر اضافه می‌کنند.

﴿أَعْجَمِيٍّ وَ هَذَا لِسَانُ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾ معتقدند که پیامبر را ابوفکیه مولا ی ابن خضرمی تعلیم می‌داده که زبان عجمی داشته و از اهل کتاب بوده و به رسول خدا ﷺ ایمان آورده است.

و برخی گفته‌اند: شخصی به نام بلعام پیامبر را تعلیم می‌داده که بنده و از اهل روم و نصرانی بوده است، برخی گفته‌اند: مقصود سلمان فارسی رضی الله عنه است و بعضی دیگر مقصود از آن را غلام نصرانی می‌دانند.

آیات ۱۱۰ - ۱۰۴

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۰۵) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ

بَانَهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸) لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنَّا بَعْدَ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰)

ترجمه

«البته آنان که به آیات خدا ایمان نمی آورند خدا هرگز هدایت نخواهد کرد و آنها را عذاب دردناک خواهد رسید، دروغ را آنکس به خدا می بندد که ایمان به آیات خدا نیاورد و این کافران البته مردمی دروغ گو هستند، هر آن کسی که بعد از ایمان آوردنش باز کافر گردید آن که به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمّار یاسر) یا با اختیار و هوای نفس دلش آکنده به ظلمت کفر گشت بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود، این غضب و عذاب بر آنها بدین سبب است که حیات فانی دنیا را بر حیات ابدی آخرت برگزیدند (آخرت را فدای دنیا کردند و کلاً کافر به آخرت شدند) و خدا هرگز کافران را هدایت نخواهد کرد، همین ها هستند که خدا بر دلها، گوش و چشمهایشان مهر قهر زده است و این ها همان مردم غافلند، بدین جهت است که آنان در عالم آخرت بسیار (محروم) و زیانکارند، آن گاه محققاً بدان که خدا با مؤمنانی که از شهر و دیار خود چون به شرّ و فتنه مبتلا شدند ناگزیر هجرت کردند و در راه دین کوشش و صبر (شکیبایی) فراوان نمودند خدا با آن مؤمنان یار و یاور است

و از این پس بر آن‌ها بسیار بخشاینده و مهربان خواهد بود»

تفسیر

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: چرا آن‌ها نمی‌فهمند و قرآن را که زبان عربی آشکار و واضحی است به سوی عجمی مایل می‌کنند؟! خدای تعالی در پاسخ این پرسش آن‌ها فرمود: چون آن‌ها ایمان به آیات خدا ندارند و خداکسی را که ایمان به آیات خدا نداشته باشد هدایت و راهنمایی نمی‌کند که بتواند دقایق گفتار و مفاسد آن را بفهمد و بر ایشان عذابی دردناک است.

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ جز این نیست که آن‌هایی افترا می‌بندند که ایمان به آیات خدا ندارند نه تو که ایمان داری این جمله ردّ بر گفتار آن‌هایی است که می‌گفتند:

﴿انما انت مفتر﴾ جز این نیست که تو افترا می‌بندی ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ تنها آن‌ها هستند که دروغ گو هستند نه تو.

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ﴾ آن کسی که بعد از اسلام آوردن و ایمان خاصّ بر خدا کافر شود، ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ جز آن کسی که بر کفر قولی و زبانی ناچار و مجبور شود درحالی که دلش با ایمان مطمئن و آرام است، ﴿وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا﴾ اما کسی که اذعان بر کفر داشته و دل را بر آن واداشته باشد.

﴿فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ پس بر

ایشان است خشم خدا و عذابی بزرگ .

روایت شده است که این آیه در مورد عمار رضی الله عنه نازل شده است که مشرکین او را وادار بر برگزبانی کردند، و مشرکین پدر عمار را نیز مجبور به کفر و برائت از محمد صلی الله علیه و آله کردند که پدر و مادرش از کفر گفتن امتناع نمودند و لذا آن دو راکشتند ولی عمار بازبانش از محمد صلی الله علیه و آله تبری جست، و در اخبار تحسین و تمجید از هردو وارد شده ، تحسین از پدر و مادرش که کشته شدن را اختیار کردند و تحسین خود عمار که برائت زبانی از محمد صلی الله علیه و آله را برگزیده شدن ترجیح داد.

﴿ذَلِكَ﴾ این ارتداد بعد از اسلام یا ایمان بدان جهت است که آن‌ها: ﴿بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾ زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند پس آنچه را که گمان می‌کردند برای زندگی دنیایشان بامنفعت تر است اختیار کرده و بر وجهی اخروی کافر شدند؛ ﴿وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ و خداوند گروه کافران را به ثبات در ایمان راهنمایی نمی‌کند .

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ﴾ آن‌ها کسانی هستند که از خردورزیها، شنیده‌ها و دیدنیها و آنچه که بایستی ادراک کنند محروم شده و ادراک نمی‌کنند^(۱).

ادر اول سوره‌ی بقره تحقیق تام و کاملی پیرامون مهر نهادن قلب و گوش و چشم ایشان گذشت که علاقمندان محترم می‌توانند جهت یادآوری و تعمق مراجعه فرمایند .

﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ آنان در غفلت کامل هستند چون از آن چیزی که همه‌ی یاد آوریها به خاطر آن است غفلت دارند و آن خدا و آخرت است بر خلاف غفلتهای مؤمنین و مسلمین، ﴿لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ آنها در آخرت حتماً از زیانکارانند، زیرا که آنها لطیفه‌ی انسانی خود را که کالای آنان بود تا تحصیل نعمتهای ابدی و دایمی بکنند داده و در مقابل متاع فانی دنیا را تحصیل نمودند که به دنبال آن عذاب ابدی است، و بیان معنای لفظ ﴿لَا جَرَمَ﴾ قبلاً بیان شد و گذشت .

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا﴾ این جمله در مقابل ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ... تَأْخِرُ﴾ است و لفظ ﴿ثُمَّ﴾ برای اشاره به تفاوت دو داستان و جدایی آن دو است، و معنای آیه این که پروردگار تو برای کسانی که پس از ایمان بر تو و یا قبل از آن و پس از آن که آزمایش شدند هجرت کردند و سپس جهاد نموده و شکیبایی کردند بخشنده و مهربان است و هجرت اعم است از هجرت صوری و هجرت حقیقی؛ کسانی که از دار نفس به بالاترین مرتبه‌ی آن که سینه است و از دار اسلام به دار قلب که همان دار ایمان است هجرت کردند.

﴿ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبِرُوا﴾ در راه خدا جهاد کردند که این نیز اعم از جهاد صوری که همان مبارزه ظاهری است و جهاد معنوی که جهاد در راه ولایت و راه قلب است، بر جهاد شکیبایی نمودند و از دشمنان ظاهر و باطن نگریختند.

﴿إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ پس از مهاجرت و فایده‌ی

تأکید تصریح بر این مطلب است که بخشش و رحمت تنها بعد از هجرت است

اگرچه بعد از شروع در آن باشد، و اما قبل از هجرت نتیجتاً جز بصیرت پیدا کردن و دیدن معایب خویش و انزجار از آثار و نتایج بد و بوی گندیده‌ی آن خود پنداری نیست، و باعث هجرت است و هجرت موجب مغفرت و رحمت، و خداوند غفور است به این معنای که آن جیفه‌ی گندیده را که در وقت اقامت مهاجرت در دار نفس مشرکش بوده از نظر ناظرین می‌پوشاند و این‌که پس از مغفرت با تفضل بر او و تبدیل کردن جیفه‌ها به صورت‌های پاکیزه از نعمت‌های بهشت و حور و غلمان آن رحیم و مهربان است.

آیات ۱۱۹-۱۱۱

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ

اللَّهُ حَالًا طَيِّبًا وَ أَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ
 تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ
 وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ
 غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ
 هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنْ الَّذِينَ
 يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ
 عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ
 مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸)
 ثُمَّ إِنْ رَبُّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
 وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

ترجمه

«یادکن آن روزی را که هر نفسی برای رفع عذاب از خود به جدل و
 دفاع برخیزد و هرکس را به جزای عمل (نیک و بد) و کاملاً می‌رسانند و بر
 آن‌ها ستم نمی‌کنند، و خدا بر شما مثل شهری را (چون شهر مکه) که در آن امنیت
 کامل حکمفرما بود و اهلش در آسایش و اطمینان زندگی می‌کردند و از هر
 جانب روزی فراوان به آن‌ها می‌رسید تا آن‌که اهل آن شهر نعمت خدا را کفران
 کردند و خدا هم به موجب آن کفران و معصیت طعم گرسنگی و بیمناکی را به
 آن‌ها چشاندید، و رسولی از خود آن‌ها آمد و او را تکذیب کردند پس چون ستم

کردند عذاب بر آن‌ها فرارسید، پس شما مؤمنان از آنچه که خدا روزی حلال و طیب قرار داده تناول کنید و شکر نعمتش را به جای آرید اگر حقیقتاً خدا را می‌پرستید، خدا بر شما بندگان تنها مردار، خون و گوشت خوک و آنچه را که به غیر نام خدا ذبح کنند حرام گردانید و باز همین حرامها نیز اگر کسی مضطر و ناچار شود بی آن‌که قصد تجاوز و تعدی از حکم خدا نماید به قدر ضرورت تناول کند خدا البتّه غفور و مهربان است، و شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال یا حرام کرده و به خدا نسبت دهید تا بر خدای خود دروغ ببندید که آنان که برخدای دروغ بستند هرگز رستگاری نخواهند دید، اندوخته‌ی اندک دنیا فانی و نابود شود و عذابی دردناک (آخرت) خواهد ماند، و ما همان چیزها که از پیش بر تو شرح دادیم بر یهود حرام کردیم و بر آنان ستم نکردیم لیکن خود آن‌ها بر خویش ستم کردند، و باز هم خدا بر آنان که از روی نادانی عمل زشتی انجام داده و سپس بر درگاه خدا توبه کرده و اصلاح کنند بعد از توبه خدا آمرزنده و مهربان است (و تایید آن را) می‌بخشد.

تفسیر

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِأَئْتِنَاتِهَا﴾ این جمله ظرف ﴿غفور﴾ یا ﴿رحیم﴾ منفرداً و یا هر دو است بر سبیل تنازع؛ یا ظرف ﴿رحیم﴾ است از آن جهت که مغفرت پیش از وصول قیامت می‌باشد، و ممکن است جمله مستأنفه باشد که لفظ ﴿اذکر﴾ در تقدیر است ﴿تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾ از خودش دفاع و برای خلاص و نجات از هلاکت عذرخواهی نموده و مقام ابرار و نیکان را طلب میکند، ﴿وَتُؤَقِّبُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ و هر نفسی عین آنچه را

که عمل کرده بنا بر تجسّم اعمال یا پاداش آنچه که کرده است می‌یابد،
 ﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ و با کم کردن ثواب یا زیاد کردن عذاب مورد ستم
 واقع نمی‌شوند.

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً﴾ و خدای
 تعالی جهت آگاهی و تنبیه کافرانی که منتعم از نعمتهای الهی اند حال قریّه‌ای
 را مثال می‌زند که در امن و امان بود یعنی از تمامی آنچه که باعث ترس و
 واهمه با از قبیل حمله‌ی دشمنان، تنگی معیشت، رنجش بدن‌ها و غصّه و
 اندوه نفوس در امن و امان بود و مطمئن از این که هیچ چیز نا راحت کننده‌ای
 بر اهل آن قریّه نمی‌رسید.

﴿يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ﴾ از هر جایی که روزی
 در آن یافت می‌شود روزی اش به طور گسترده و وسیع می‌رسید.
 ﴿فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ﴾ بر نعمتهای الهی ناسپاسی و کفران پیشه
 نموده و از منعم غافل شد و به جای کرنشش او بر خود نعمتها پرداخت و
 ناشکری کرد.

﴿فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا
 يَصْنَعُونَ﴾ پس خداوند لباس گرسنگی ورس را بر آن پوشاند به جهت
 آنچه که از کفران نعمت و ناسپاسی پیشه‌ی خود قرار داده بودند؛ که این کیفر
 و جزای آن اعمال ناشایست بود؛ لفظ (جوع) به معنای گرسنگی استعاره‌ی

کنایه یا قرینه‌ی استعاره‌ی تحقیقی در لباس است^(۱)، یا تشبیه از قبیل

۱. استعاره عبارتست از این‌که: واژه‌ای را به طور مجازی (در معنای غیرموضوع‌له) بر مبنای علاقه‌ی مشابهت یا همانندی به کار ببرند تقسیم بندی انواع گوناگون آن معمولاً از سبکهای متعددی بهره‌گیری شده‌است که بنا بر رأی صاحب نظران علم معانی بیان جهت روشن‌تر شدن مطلب با رعایت اختصار برشمردن اقسام مبتنی بر هر کدام از آن‌ها را لازم دیده و تقدیم خوانندگان گرامی می‌نماید با این امید که کوشش مفیدی بوده‌باشد در جهت فهم عبارات دلنشین مؤلف ارجمند^(۲):

سبک یکم: لحاظ نمودن تناسب کلی آن در دلالت بر استعاره از جمیع جهات و براساس آن، بر دو قسم است: کنایه و تصریحی؛ استعاره‌ی کنایه عبارتست از بیان کردن مشبه و اراده‌ی مشبه به، مانند این شعر غضایری رازی:

هواکه بزم تو بیند برآیدش دندان فضا که تیغ تو بیند بریزدش چنگال
و چنانچه در این شعر ناصر خسرو:
بریخت چنگش و فرسوده گشت دندانش چوتیز کرد بر او مرگ چنگ و دندان را
اسناد چنگ و دندان به مرگ خطاست مگر این‌که بگویم مرگ را در ذهن خود به درنده‌ای تشبیه کرده و چنگ و دندان برای آن آورده است.

و استعاره‌ی تصریحی عبارتست از: بیان کردن مشبه به و اراده‌ی مشبه، مانند: رأیت اسداً فی الحمام و مانند این شعر:

ژاله از نرگس چکید و برگ گل را آب داد وز تگرگ نواز پرور مالش عناب داد
اشک را به ژاله چشم را به نرگس صورت را به برگ گل دندان را به تگرگ لب را به عناب تشبیه کرده‌است.

سبک دوم: بر مبنای لحاظ نمودن برداشت خاص دانشمندان علم بلاغت از استعاره و تأویل آن؛ در تعریفی که آوردیم اتفاق نظر وجود دارد، لیکن در تأویل از مجاز عده‌ای آن را از قسم مجاز عقلی و عده‌ای از قسم مجاز لغوی دانسته‌اند، دلیل جماعتی که استعاره را مجاز لغوی می‌دانند آن است که در جمله‌ی: رأیت اسداً یرمی، مراد از اسد مرد شجاع است، ولی لفظ اسد در اصل لغت برای درنده‌ی مخصوص وضع شده که در این‌جا مشبه به است نه برای مشبه که

مرد شجاع است؛ در این صورت استعمال این لفظ بر حسب لغت در غیر موضوع‌له شده و این معنای مجاز لغوی است .

اما دلیل گروهی که استعاره را از قسم مجاز عقلی می‌شمارند این است که لفظ اسد را بر مشبّه که مرد شجاع است وقتی اطلاق می‌کنیم که او را عین مشبّه به یعنی سبع مخصوص ادعا می‌نماییم و در این صورت استعمال لفظ در موضوع‌له می‌شود نه غیر موضوع‌له، و چون این تصرّف یعنی ادعای بیان شده تعلق به عقل دارد نه به لغت، پس استعاره مجاز عقلی است ؛ یعنی عقل بر مجاز بودن آن حکم می‌کند نه لغت ، در این شعر ابن عمید:

قامت تظّلنی من الشّمس نفس اعزّ علی من نفسی
قامت تظّلنی و من عجب شمس تظّلنی من الشّمس

مقصود از این مثال آن است که اگر شاعر معشوقه خود را عین آفتاب نمی‌شمرد معنای تعجب در این جا صحیح نبود بعضی گفته‌اند که ادعا در این جا مقتضی این نیست که شمس در موضوع‌له استعمال شود زیرا به یقین می‌دانیم که آدمی از جنس آفتاب نیست .

استعاره‌ی تحقیقیّه آن است که مشبّه به را ذکر کنند و مشبّه را اراده نمایند به جهت مبالغه در تشبیه و این استعاره را از آن جهت تحقیقیّه گفته‌اند تا این که با استعاره‌ی تخیلیّه اشتباه نشود و بر دو قسم است: حسی و عقلی .

استعاره‌ی تحقیقیّه حسیّه مانند قول زهیر بن ابی سلمی المری:

لدى اسد شاکی السّلاح مقذّف له لبد اظفاره لم تقلم

اسد در این جا مستعارست برای مرد شجاع و آن امر متحقّق حسی است.

استعاره‌ی تحقیقیّه عقلیه در آن نیز از مشبّه، به مشبّه‌به تعبیر می‌نمایند مانند: اهدنا الصراط المستقیم که در این آیه از دین اسلام به راه مستقیم که مشبّه‌به است تعبیر مبالغه‌ای است در استقامت دین.

سبک سوّم: استعاره به اعتبار دیگر بر سه قسم است: مطلقه، مجرّده و مرشحه.

استعاره‌ی مطلقه آن است که هیچ یک از ملایمات طرفین در کلام ذکر نشده باشد مانند:

رأیت اسداً و عندی اسد و مانند این شعر عبدالواسع جبلی :

(لجین الماء)، و هم چنین (اذاقه) به معنای چشاندن یا استعاره‌ی تحقیقی و ترشیح است.

در اخبار وارد شده که این روستا دارای نعمتهای فراوانی بوده تا جایی که باخمیر نان استنجامی کردند و می‌گفتند که خمیر نرمتر است، مبتلا بر قحطی شدیدی شدند تا جایی که بناچار محتاج خوردن خمیرهای استنجا شده گردیدند.

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا﴾

شکوفه بر سر شاخ است چون رخساره‌ی

جانان

بنفشه بر لب جوی است چون جزاره‌ی دلبر
عقرب جزاره را برای زلف استعاره نموده و ملایمات مستعارله در کلام ذکر شود و از این قبیل است قول کثیر غره:

غمر الرداء اذا تبسم ضاحكاً غلقت بضحکته رقاب المال

رداء را برای عطاء استعاره آورده زیرا عطا مانند رداست در صیانت عرض و غمر از ملایمات مستعارله یعنی عطا می‌باشد.

و مانند این بیت از شعر فردوسی: دو بیجاده بگشاد و آواز داد.

بیجاده را برای لب استعاره آورده و آواز از ملایمات لب یعنی مستعارله می‌باشد.

استعاره‌ی مرشحه آن است که یکی از ملایمات مستعار منه در کلام ذکر شود مانند: آیه‌ی شریفه «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم» (سوره‌ی بقره آیه ۱۵)؛ اشترا را استعاره آورده است از استبدال حق بر ضلالت، استبدال حق به ضلالت مستعارله و اشترا مستعار منه و ربح از ملایمات اشترا می‌باشد.

(به نقل از کتاب معانی بیان تألیف آقای غلامحسین آهنی چاپ دوم ص ۱۷۰-۱۵۳).

نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿

ما حصل سخن این‌که پیامبری از ایشان آمد تکذیب کردند پس عذاب در حالی که ستمکار بودند در برشان گرفت، شکر نعمت و روزی را که خداوند به طور حلال و طیب ارزانی‌تان داشته‌است به جای بیاورید و ناسپاسی نکنید همان طوری که اهل قریه کردند اگر فقط او را بندگی و عبادت می‌کنید .

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

تفسیر این آیه در سوره‌ی بقره و غیر آن گذشت و گفتیم که حصر محرّمات در چند چیزی که در آیه‌ی شریفه ذکر شده نسبت بر حرمت بحیره، سائیه و غیر آن‌ها است و مقصود مطلق محرّمات نیست تا این اشکال وارد شود که بنا بر حصر لازم می‌آید محرّمات دیگر حلال شوند .

﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ ﴾ ﴿ لفظ (الكذب) با رفع خوانده شده تا صفت (أَلْسِنَتُكُمُ) باشد و بانصب خوانده شده تا مفعول قول خدای تعالی (وَلَا تَقُولُوا) یا مفعول (تَصِفُ) باشد و لفظ ما موصول اسمی یا حرفی یا موصوف است، و قول خدای تعالی: ﴿ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ ﴾ بنا بر بعضی از وجوه، یا مفعول ﴿ تصف ﴾ است بنا بر بعضی وجوه .

﴿لَتُنْفِتِرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ﴾ چنین نگویید تا منتهی بر افترا و دروغ بستن بر خدای تعالی گردد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ آنان که افترا و دروغ بر خدای بندگاندرستگار نخواهند شد.

﴿مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ آنچه که از این ترفندها به زعم باطل خود عاید می‌کنند متاع و کالای اندکی است و برایشان عذابی دردناک، که برای عاقل سزاوار نیست متاع اندک را به قیمت چنین عذاب جان فرسایی بخواهد.

به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: هرگاه بنده‌ی خدا گناه کبیره‌ای مرتکب شود یا گناه صغیره‌ای را که خدا نهی کرده انجام دهد از ایمان خارج گشته و اسم ایمان از او ساقط می‌گردد، و فقط اسم اسلام بر او ثابت است.

پس اگر توبه و استغفار کرد به ایمان برمی‌گردد و این کار او را بر کفر، انکار و حلال کردن حرام خدا خارج نمی‌کند و به این ترتیب کافر نمی‌شود. پس اگر بر حلال خدا بگوید حرام است و بر حرام خدا بگوید حلال و بر گفته‌ی خویش معتقد هم باشد به اعتقاد ما از ایمان و اسلام به سوی کفر خارج شده و همانند شخصی است که داخل حرم و سپس کعبه گردد و از او حدیثی سر بزند که در این صورت او را از کعبه و حرم بیرون آورده و گردنش را می‌زنند و آخر کارش به آتش است.

﴿ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ ﴿ منظور یادآوری داستانی است که قبلاً گفته شد و عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظَفَرٍ... ﴿^(۱)﴾ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿ ما به موجب تحریم آنچه را که حرام کردیم بر ایشان ظلم نکردیم بلکه خودشان مستحقّ منع و تحریم شدند.

چنانچه قول خدای تعالی: ﴿ فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا... ﴿^(۲)﴾ نیز این چنین مستفادست .

﴿ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ ﴾ آوردن لفظ ﴿ ثُمَّ ﴾ جهت نشان دادن تفاوت دو جمله است که از آن جهت که جمله‌ی اوّل برای تشدید و تلغیظ است و جمله‌ی دوّم برای تطف و اظهار رحمت.

﴿ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا ﴾ کسانی که به موجب نادانی مرتکب کار بد و ناشایست شده (از آن جهت که از دار علم منصرف و به حکم جهل تن در داده‌اند) سپس توبه نموده و از جهالت و نادانی برگشتند و بر آنچه که از آن‌ها سر زده است پشیمان شدند.

﴿ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا ﴾ و آنچه را که از حقوق مردم ملزم شده‌اند تدارک نمودند یا آنچه را که از حقوق خدا بدان ملزم شده و یا از آن‌ها فوت شده بجای آوردند، ﴿ إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ البته که بعد از توبه پروردگارت آمرزنده‌ای مهربان است (تکرار ﴿ إِنَّ ﴾ این جا

۱. سوره‌ی الانعام آیه ۱۴۶

۲. سوره نسا آیه ۱۶۰

نیز همانند گذشته است).

آیات ۱۲۴ - ۱۲۰

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ
 مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ ءَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ
 لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
 حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى
 الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا
 كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

ترجمه

« همانا ابراهیم (خلیل) تنها شخص موحدی بود بین امتی که مطیع و فرمانبردار خدا بود و هرگز بر خدای یکتا شرک نیاورد، همیشه شکر گذار نعمتهای خدا بود که خدا او را (به رسالت) برگزید و به راه مستقیم هدایت فرمود، و او را در دنیا نیکویی (وسعدت) عطا کردیم و در آخرت از صالحان قرار دادیم، آن گاه بر تو وحی کردیم از آیین پاک ابراهیم تعقیب کن که او هرگز

به خدای یکتا شرک نیاورد، روز شنبه بر یهود محترم مقرر گردید که در آن راه اختلاف پیمودند و خدای تو البتّه روز قیامت در آنچه که (خلق) در آن اختلاف و نزاع بر پا می‌کنند حکم خواهد کرد.

تفسیر

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾ لفظ ﴿أُمَّةً﴾ برواحد، جماعت، مأموم و امام اطلاق می‌شود، هم‌چنان‌که پیش از این گفته شد که ابراهیم علیه السلام خود یک امّۀ بود، ﴿فَانْتَأَلَّهُ﴾ در پیشگاه خدا فروتن و خاضع بود ﴿حَنِيفاً﴾ مسلم یا خالص بود، و در اخبار ذکر شده که ابراهیم علیه السلام دارای دینی بود که غیر او بر آن نبود، پس در آن دین مانند به همان اندازه‌ای که خدا خواست، تا این‌که خدای تعالی او را با اسماعیل و اسحاق مانوس ساخت، و در نتیجه سه نفر شدند، و لذا خدای تعالی فرمود که: ابراهیم علیه السلام یک امّت بود، اگر کسی دیگر با ابراهیم بود خداوند او را هم نام می‌برد.

﴿وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ابراهیم علیه السلام از مشرکین نبود و این کنایه و طعنه به قریش است که گمان می‌کردند بر دین ابراهیم علیه السلام هستند ﴿شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَءَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾

حسنه و کار خوب در دنیا آرام شدن با ذکر خدا و انس گرفتن بر آن

است به نحوی که هیچ یک از قضای الهی پیش او مکروه نباشد و نتیجه‌ی این آسان شدن خروج به سوی خدا و لذت بردن در راه او، محبت مردم، شهرت و آوازه‌ی خوب، زندگی پاک، تمتع و بهرمندی از اولاد و برکت، فراوانی و سلامتی از آفت‌های آخرت در نسلها می‌باشد و همه‌ی این اوصاف برای ابراهیم علیه السلام بود.

﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ و او در آخرت از صالحان است، یعنی از کسانی که فسادی در وجودشان نیست و آنان کسانی هستند که همه‌ی کمالات ممکن برای انسان را به دست آورده‌اند.

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ سپس ای محمد صلی الله علیه و آله به تو وحی کردیم .
 ﴿أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ که از آیین ابراهیم علیه السلام که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود پیروی کنی ملت عبارتست از صورت احکام قالبی درحالی که مرتبط به احکام قلب و مأخوذ از صاحب احکام قلب و قالب باشد، چنانچه «نحله» همان صورت است در حالی که از صاحب صورت با شرایطی که نزد آنها مقرر است گرفته نشده است .

از لحاظ عبارت آوردن ﴿ثُمَّ﴾ برای این است که زمان وحی از زمان ابراهیم علیه السلام متأخر است، و نیز برای اشاره بر این که پیروی محمد صلی الله علیه و آله شرف برای ابراهیم علیه السلام است که وصفی و صفتی شریفتر از آن وجود ندارد، و نیز برای اشاره بر این که حکایت حال محمد صلی الله علیه و آله در درجه‌ای بالاتر از حکایت

حال ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است .

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است که برای مومنین زرنگ و فهمیده راهی سالمتر از اقتدا نیست چرا که اقتدا است که راه و منهج واضح تر است.

خدای تعالی فرمود:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ پس اگر راهی محکمتر از اقتدا و پیروی بود خداوند اولیا و پیامبرانش را بر آن راه دعوت می‌کرد و فرامی‌خواند .

﴿إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيُحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ جز این نیست که روز شنبه محترم قرار داده شد بر کسانی که در آن اختلاف کرده‌اند، گویا که در قلب مبارک رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا کسانی که بر او ایمان آورده بود در مورد پیروی از ملت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام شک پیدا شده و آیه‌ی در مقام رفع شبهه: محترم شمرده نشدن روز شنبه بدان جهت بود که به دستور حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام آنروز عید یهودیها بود هم چنان که بعد از آنان روز یکشنبه عید نصاری شد.

پس خدای تعالی فرمود:

﴿إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ تا تسکین و آرامشی بوده باشد برای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا برای مؤمنین .

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَيُحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ منظور از اختلاف این است که یهود در روز شنبه اختلاف

کردند، بدین نحو که ابتدا آن را تحریم کردند و سپس حلال شمردند، پس خداوند آنان را لعنت کرده و مسخ نمود. و بعضی گفته‌اند که: مقصود از کسانی که در روز شنبه اختلاف کردند یهود و نصاری است که اختلاف آن‌ها به این صورت بود که یهود گفتند: روز شنبه بزرگترین روزهاست چون خدای تعالی در این روز (در روز شنبه) از آفرینش عالم فارغ شده و استراحت کرده و نصاری گفتند: روز یکشنبه بزرگترین روزهاست چون آغاز آفرینش عالم در آن روز بوده است.

آیات ۱۲۸-۱۲۵

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ
سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ
مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)
وَ أَصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي
ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ
هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

ترجمه

«ای رسول! خلق را به حکمت و برهان و پند نیکو به راه خدا فرا
بخوان و بابهترین طریق مناظره کن که البته خدا (عاقبت حال) کسی که از راه

گمراه شد و آن‌که هدایت یافته است بهتر می‌داند، و اگر کسی بر شما مسلمانان عقوبت و ستمی رساند شما باید به قدر آن در مقابل انتقام بکشید و اگر بردباری کنید البتّه که برای صابران اجری بهتر (از انتقام) خواهد بود و (توای رسول) برای رضای خدا به رنج تربیت اُمَّت صبر و تحمّل پیشه کن و بر آنان غمگین مباش و از مکر و حیل‌های ایشان دلتنگ مشو (که خدا از مکر خلق، تو و دین تو را محفوظ می‌دارد)، همانا خدا یار و یاورممتّیان و نیکوکاران عالم است.»

تفسیر

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾ این جمله حاوی کلامی است که از ماقبلش منقطع است و لذا ادات وصل نیاورده است و مقصود از سبیل ربّ دین اسلام یا بزرگترین رکن آن ولایت است می‌باشد.

﴿بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ حکمت از نظر علم و عمل به معنای خداگونه شدن (تشبّه به اله) تفسیر شده است و معنای آن اطلاع بر دقایق علوم است که بشر از مانند آن عاجز است و نیز توانمندی بر دقایق اعمالی که امثالش از آوردن آن‌ها عاجز باشد، و در فارسی بر آن «خرده‌بینی و خرده‌کاری» می‌گویند و شأن آن در کار ولایت است.

و مقصود از حکمت در این جادعوت از طریق باطن است بدین گونه که در مدعو بر حسب استعدادش تصرّف نماید، و دعوت از طریق ظاهرست

بر حسب اقتضای حال مدعو بدین گونه که معجزاتی از خود ظاهر سازد و او را با خطورات ذهنی و خیالات مشغول نماید تا بدین وسیله او را به سوی حق برگرداند.

موعظه حسنه: عبارت از اظهار کردن چیزی است که برای شخص مدعو نافع باشد تا آن را طلب کند، و نیز آنچه را که ضرر و زیان دارد اظهار نموده و موجبات اجتناب او را فراهم سازد که این اظهار کردن می‌بایست طوری باشد که مدعو ببیند و بداند که دعوت کننده و ناصح خیر خواه اوست و این شأن کار نبوت است.

مجادله‌ی حسنه: عبارت است از ملزم کردن خصم با حجت و برهان یا چیزی که پیش او مسلم و قطعی می‌باشد اعم از این که موافق با برهان باشد یا نباشد، در اخبار نیز پیرامون تفسیر مجادله بر همین معنای اشاره شده است.

بنابراین مجادله اعم از آن چیزی است که منطقیین آن را اصطلاح کرده‌اند و این شأن رسالت است؛ زیرا که رسول خدا ﷺ مأمور است مردم را وادار بر قبول دین بکند اگرچه باشمشیر باشد.

برای این که آن حضرت ﷺ صاحب هر سه شأن و هر سه کار (حکمت، موعظه و مجادله) است و مردم نیز بر سه طبقه‌اند:

۱. آماده‌ی تصرف ولی.
۲. قبول کننده‌ی نصیحت نبی.
۳. معاندی که نیازمند الزام است.

از سوی دیگر برای هر شخصی از طبقه‌های یاد شده حالت‌های خاصی متصور است، لذا خداوند متعال نبی اکرم ﷺ را بر دعوتهای سه گانه امر کرد؛ مجادله‌ی غیرحسنة بنا بر آنچه که در اخبار آمده این است که حقی را که دشمن ادعا می‌کند انکار کنی، یا آن را به صورت باطل تلقی کنی تا او را ملزم سازی و یا این که نتوانی با حجت و برهان مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمن داشته و حق را بر ملا سازی و در نتیجه با او به جدال پرداخته و به موجب ضعف و ناتوانی خصم را بر اهل دین خودت جسور و با جرأت کنی و با این کار قلوب مسلمین و عقایدشان را سست کنی.

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ ای پیامبر ﷺ تو مأمور دعوت عام هستی، پس این اندیشه که آیا دعوت فایده‌می‌بخشد یا نه؟ موجب سستی ات در دعوت نگردد.

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾

اگر را جهت قصاص عقاب کردید همان طوری که عقاب شدید مورد عقاب قرار دهید، لفظ ﴿ان﴾ آورد که دلالت بر شک و تردید می‌کند تا مشعر بر این باشد که برای مؤمن قصاص کردن شایسته و سزاوار نیست، بلکه شأن مؤمن عفو است و اقدام بر قصاص همانند امر مشکوک است، قصاص برای کسی است که از مرتبه‌ی نفس بالاتر نرفته است.

و قول خدای تعالی: ﴿وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا﴾^(۱) برای کسی است

که از مرتبه‌ی نفس عروج کرده باشد و نیز این قول خداوند که: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱) در مورد کسی است که متّصف بر صفات روح باشد؛ یا به عبارت دیگر: اوّلی پیرامون کسی است که رسالت را پذیرفته باشد و دوّمی در باره‌ی شخصی که نبوّت را پذیرفته و سوّمی کس که ولایت را قبول کرده باشد.

﴿وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهَوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾ اگر در مورد قصاص صبر کنید بهتر است، مقصود از صبر عفو و فرو بردن غضب است که در آیات دیگر نیز ذکر شده است همان گونه که راضی بودن به منزله‌ی صفح و گذشت است، و فوق جمیع مراتب احسان نسبت بر کسی که بدی کرده است.

نزول آیه هم چنان که در اخبار آمده است در مورد غزوه‌ی احد است که مشرکین کشته‌های مسلمانان را مثله کردند، پس مسلمانان گفتند اگر خداوند ما را بر آنان مسلط کرد بهترین آنان را مثله خواهیم کرد.

یا این که وقتی رسول خدا ﷺ بر جنازه‌ی حمزه رضی الله عنه حاضر شد و دید آنچه را که در مورد او انجام داده‌اند گریه کرد و فرمود: اگر خداوند مرا بر قریش پیروز کرده و مسلط سازد من هفتاد مرد از آنها را مثله خواهم کرد، پس جبریل رضی الله عنه بر آن حضرت نازل شده و این آیه را آورد که: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ...﴾ ولی باهمه‌ی آنچه که بیان گردید مضمون آیه عام است و مورد خاصی ندارد.

﴿وَأَصْبِرْ﴾ چون مؤمنینی که از دار نفس خارج نشده‌اند طاقت تحمل اذیت را ندارند و زود بر قصاص رومی آورند لذا خداوند به طریق مدارا و نرمش فرمود: ﴿وَلَيْنٌ صَبْرُكُمْ﴾ مگر حضرت محمد ﷺ که او را صریحاً بر صبر امر فرمود، ﴿ثُمَّ﴾ برای اشعار بر این معنای است که تمکن از صبر نعمتی است از جانب خدا، چون حس بشری مقتضی انتقام است فرمود: ﴿وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ﴾ و نیست شکیبایی بردباری‌ات مگر برای خدا پس بر یارانت که مورد مثله شدن واقع شده‌اند اندوهگین مباش، یا مقصود این است که (ای محمد ﷺ) بر گمراهان مکر کننده‌ی بر خودت یا علیؑ و مؤمنین اندوهگین مباش.

﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ و از آنچه که در حق خودت و یارانت، یا در حق علیؑ مکر می‌کنند در تنگی مباش. و این اشاره به گذشت و پاک نمودن دل از کینه و رزی بر مکاران و بدکاران است. ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ همانا که خداوند با کسانی است که متقی باشند، و آن‌ها یاران تو هستند، یا تو و پیروانت هستید یا علیؑ و پیروانش هستند پس تو در تنگنا و اندوه نباش از آنچه که در حق تو و اصحابت روا داشتند، چرا که شما پرهیزکاران را نزد خدا تقرب و مقامی است؛ یا از حیل‌های آنان در تنگی مباش که بر تو و یا علیؑ یا بر پیروانش نمی‌توانند صدمه بزنند.

یا این جمله در مقام تعلیل جمله‌ی سابق است که در این صورت

معنای آیه این است که : خداوند با کسانی است که از تنگی، اندوه، کینه و حقد بر بدکار پرهیز کنند، یا اشاره بر آخرین مرتبه‌ی عبودیت و تقوای حقیقی است که عبارت از فنای تام و کامل در خدا و سفر به سوی حق در حق است. طی آنچه که گذشت بارها متذکر شدیم که خدای تعالی با بندگان و مخلوقات دو معیت دارد: یک معیت که از صفات رحمت رحمنی است و آن عام است و معیت دیگر از صفات رحمت رحیمی که خاص است و آنچه که در امثال این مقام مقصود است همین نوع اخیر از معیت است .

﴿وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ آنانی که دارای حسن و کار نیکند، که همان ولایت است ؛ یا مقصود کسانی است که بر بدکنندگان خودشان هم خوبی می‌کنند ؛ این آیه همانطوری که ذیل تفسیر تنزیل نیز اشاره شد بر مراتب انسان از اول مقام اسلام تا کمال انسان توجه دارد.

زیرا از قول خدای تعالی: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ اشاره بر اولین مرتبه‌ی او در اسلام دارد، واز ﴿وَكَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ﴾ بر دومین مراتب که از قبیل عفو، فرو بردن خشم و... از قول ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ تَا مِمَّا يَمْكُرُونَ﴾ اشاره بر سومین مرتبه است که مقام گذشت و پاک کردن قلب از کینه و حقد بدکاران می‌باشد.

و قول خدا: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ اشاره بر آخرین مقام تقوی است که آن مقام فنای تام است و آن فانی شدن از فنا است و قول

﴿وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ اشاره بر بالاترین و برترین مقامات انسان است که مقام بقای بعد از فناست .

اگر آنچه را که در اسفار اربعه برای سالکین و اصطلاح صوفی صافی طیّ مباحث گذشته بیان کردیم به خاطر بیاوری برای تو امکان هوشیاری بر مضامین آیه فراهم می‌شود بفهمی آیه‌ها اشاره بر اسفار اربعه (سفرهای چهارگانه) دارد.

﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و خداوند ولی توفیق است .

سُورَةُ الْاِسْرَاءِ

همه‌ی آیه‌های این سوره‌ی مکی است و بعضی گفته‌اند: جز پنج آیه مکی است و آن پنج آیه عبارتند از: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا النَّفْسَ﴾^(۱) و آیه ﴿وَلَا تَقْرَبُوا﴾^(۲) و آیه ﴿اُولَئِكَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ﴾^(۳) و آیه ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ﴾^(۴) آیه ﴿وَأْتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(۵) و بعضی گفته‌اند جز هشت آیه بقیه مکی است که سه آیه‌ی دیگر عبارتند از: ﴿وَأَنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ﴾^(۶) تا قول خدای: ﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي﴾^(۷)

آیات ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ
هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا (۲) ذُرِّيَّةً مِّنْ

۷۸. آیه ۴.

۵۷. آیه ۳.

۲۴. آیه ۲.

۲۳. آیه ۱.

۸۰. آیه ۷.

۷۳. آیه ۶.

۲۶. آیه ۵.

حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَئِهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ آمَدَدْنَا لَكُمُ الْبُيُوتَ الْمَقْرُونَةَ فَمَثَقُوا بِهَا بِسَوْءِ عُقُوبَةٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَرَفُوا تَتَّبِعُوا (۷) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

« پاک و منزّه است خدایى که در شبى (مبارک) بنده‌ی خود (محمد ﷺ) را از مسجد الحرام (مکه معظمه) به مسجد الاقصی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخته سیر داد تا آیات خود را بر او بنمایاند که در حقیقت خدا شنوا و بیناست، و به موسی ﷺ کتاب تورات را فرستادیم و آن را وسیله‌ی هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم تا غیر من هیچ نگهدارنده و نگهدارنده‌ی فرانگیرند، ای فرزندان کسانی که بر کشتی نوح ﷺ حملشان کردیم آنچنان که نوح ﷺ بنده‌ی شکرگزاری بود شما هم مانند او شاکر باشید، و در کتاب خبر دادیم که شما بنی اسرائیل حتماً دو بار در زمین فساد و خون ریزی می‌کنید و

تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می یابید، پس چون وقت انتقام اول فرا رسد بندگان سخت جنگجو و نیرومند خود را بر شما (چون بخت النصر) برانگیزیم تا آنجایی درون خانه های شمارا جستجو نمایند و این وعده ای حتمی انتقام خواهد بود، آن گاه شمارا بر روی ایشان برگردانده و بر آنها غلبه دهیم و با مال و فرزند نیرومند مدد بخشیده و عده ای (جنگجویان) شما را بسیار گردانیم. و شما بنی اسرائیل اگر نیکی و احسان کردید و اگر بدی و ستم نمودید باز بر خودتان کرده اید و آن گاه که وقت انتقام ظلم دیگر شما فرا رسید تا اثر بیچاره گی و ترس و اندوه بر رخسارتان ظاهر شود و به مسجد بیت المقدس همانند بار اول در آیند و به هر چه رسند نابود ساخته و به هر کسی تسلط یابند به سختی نابود گردانند امید است که خدایتان بر شما باز هم رحمت آورده و مهربان گردد و اگر سرکشی و ستمگری نمودید ما هم بر مجازات شما باز می گردیم و جهنم را زندان کافران قرار داده ایم.

تفسیر

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ پاک و منزّه است خدایی که در قسمتی از بنده اش را از مسجد الحرام تا مسجدی که در بیت المقدس است سیر داد.

یا منظور از مسجد الاقصی بیت المعمور است که در آسمان چهارم می باشد؛ مسجد الاقصی مظهر بیت المعمور است هم چنان که مسجد الحرام مظهر آن می باشد و لفظ ﴿السّری﴾ و ﴿الاسری﴾ بر یک معنا است و آن عبارتست از سیر در شب، بنابراین ذکر لفظ ﴿لیل﴾ بعد از این کلمه یا از

باب تجرید کلمه‌ی «اسراء» از شب است و یا جهت تأکید .

و متعدی گشتن این لفظ فقط به وسیله حرف «باء» است و از قبیل اجتماع دو حرف تعدی «باء» و «همزه» نیست .

﴿الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ﴾ چنان مسجدی که حول و حوش (اطراف) آن را مبارک گردانیدیم ، زیرا که اطراف آن شام و مصر است که هر دو به سبب فراوانی نعمت از هر جنس از سایر شهرها ممتازند ، کثرت و فراوانی برکاتی که در اطراف بیت المعمور در آسمان چهارم از این جا معلوم و روشن می‌گردد.

تحقیق معراج جسمانی

بدان که آیه اشاره به معراج رسول خدا ﷺ است و اخبار در کیفیت معراج و سیر رسول خدا ﷺ و آنچه که در معراج دیده‌است مختلف است، در عین حال همه‌ی اخبار اتفاق بر وقوع آن داشته و نیز حاکی است از این که آن یکی از معجزات رسول خدا ﷺ می‌باشد.

بین علما نیز اختلاف است در این که آیا معراج با بدن طبیعی پیامبر ﷺ بوده یا با بدن مثالی و روح حضرتش تحقق یافته است؟!

قلاسفه منکر معراج با بدن جسمانی هستند، زیرا معتقدند که جسم ملکی نمی‌تواند در عوالم ملکوتی داخل شود و نیز چنین وقوعی موجب خرق و التیام در آسمانها می‌گردد که محال است .

ولی متشرّعین در پیروی از ظاهر اخبار وقوع را با بدن طبیعی می‌دانند بدون این‌که وجه صحّت آن را بیان کنند؛ از سوی دیگر برهان فلاسفه بر امتناع معراج جسمانی قوی است.^(۱)

نیز بر معراج ایراد گرفته‌اند که در کوتاهترین زمان صورت گرفته است هم‌چنان‌که روایت شده‌است که به نحوی بوده که گرمی رختخواب در بستر آن حضرت هنوز باقی بوده و حرکت حلقه‌ی در هنوز ساکن و آرام نشده بوده و آب آفتابه که در حین عروج رسول خدا ﷺ در اثر سقوط بر زمین ریخت هنوز وقت برگشتن از معراج کاملاً نریخته بود؛ و این در حالی است که آنچه را که رسول خدا ﷺ در معراجش دیده و برای ما نقل فرموده، و آنچه که از نمازها و مخاطبات و حرف زدنها در معراج اتفاق افتاده جز در یک زمان طولانی ممکن نیست.

پس چگونه باید این مطالب را تحلیل و جمع بندی کرد؟!

و نیز اشکال شده‌است که وقتی رسول خدا ﷺ به قرب الهی رسید علی علیه السلام او را مخاطب قرار داد و علی علیه السلام دستش را از پشت پرده و حجاب دراز کرد و در غذا با رسول خدا ﷺ مشارکت نمود و علی علیه السلام در حین سیر رسول خدا ﷺ راه را بر او بست و همه این‌ها دلالت می‌کند بر این‌که علی علیه السلام باید از رسول خدا ﷺ کاملتر باشد با این‌که علی علیه السلام تابع آنحضرت بوده‌است و تابع نمی‌تواند از متبوع کاملتر باشد!

۱. مابه زودی در این مورد تحقیق خواهیم کرد ان شاءالله تعالی .

تحقیق و رفع اشکال

تحقیق این مطلب به نحوی که شکی در وقوع معراج با بدن طبیعی باقی نماند و سایر اشکالهای بیان شده بر طرف گردد نیاز بر ذکر مقدمه‌ای دارد که به واسطه آن زمینه جهت ارایه‌ی مطلب فراهم گردد.

بنابراین می‌گوییم: عالم تنها در این عالم محسوس که از آن به عالم طبع تعبیر می‌شود منحصر نمی‌باشد، بلکه فوق این جهان عالم برزخ است که بین عالم طبع و عالم مثال است.

عالم برزخ بر عالم طبع حکومت دارد و در آن هر گونه که بخواهد تصرف می‌کند، می‌تواند زنده کرده و بمیراند، معدوم را ایجاد و موجود را معدوم سازد، محسوس را پوشانیده و غیر محسوس را با آب و رنگی جلوه‌گر کند که طی الارض، بر روی آب راه رفتن، داخل شدن در آتش و سالم بیرون آمدن از آن و هم‌چنین قلب ماهییتها از همین قبیل است.

کما این‌که از همین قبیل است طیّ زمان، هم‌چنان‌که در اخبار وارد شده: امام معصوم علیه السلام به منافقی فرمود: سگ شو سگ شد، و بر یکی فرمود تو بین مردان زن هستی، زن شد.

هم‌چنین منافق دیگری قلب ماهییت از معصوم علیه السلام را انکار کرد، سپس به سوی نهری رفت تا خود را بشوید و غسل کند، پس داخل شد و بدن خود را در آب فرو برد از آب که بیرون آمد خود را زنی دید در ساحل

در یانزدیک قریه‌ای مجهول و ناشناس ، داخل روستا گردید و ازدواج کرد، مدتی خانه داری نمود و فرزندان از او متولد شد، تا این که روزی از خانه بیرون آمد و رفت تا در آن دریا غسل کند و داخل آب شد و بدن خود را در آب فرو برد، و وقتی از دریا بیرون آمد خود را بر همان نهری دید که در سابق به آن جا آمده بود و آن نهر رامی شناخت و دید که لباسهایش همان جاست و به همان وضعی که گذاشته بود دست نخورده مانده است، لباسهایش را پوشید و به خانه اش رفت ، اهل خانه اصلاً متوجه غیبت او نشدند چون تمام این کارها در مدت کوتاهی انجام گرفت .

امثال اینگونه داستان از تابعین صادق و پیروان راستین معصوم علیهم السلام نیز دیده شده است که در واقع بسط و گسترش زمان است ممکن است وقوع چنین وقایعی در عالم ملک هم باشد.

هم چنان که نقل شده است برای زنی چنین اتفاقی رخ داد، و او جریان واقعه را برای جماعتی نقل کرد منکر شدند فرزندان آن زن را از شهر دور آورده و نشان دادند با این که آن زن از شهر خودش به مدت یک ساعت غیبت نکرده بود؛ ممکن است این قضایا از قبیل بسط در دهر و روزگار باشد، بدون این که در زمان تصرفی بشود و ممکن است وقوع این کارها در عالم ملکوت باشد.

اما فوق عالم برزخ عالم مثال است که می تواند تصرف در برزخ و طبع بکند، و فوق آن عالم نفوس کلیه است که از آن به عالم تدبیرکننده‌ی امر

«المدبِّرات امرأً» تعبیر می‌شود و فوق آن عالم ارواح است که از آن به «الصَّاقَات صَفًّا» تعبیر می‌شود و در لسان اشراقیین به ارباب انواع و را باب طلسمات تعبیر می‌شود، و فوق عالم ارواح عالم عقول است که از آن به عنوان عالم قرب «مقرِّبین» تعبیر می‌شود، و فوق آن کرسی است و فوق کرسی عرش است، که سریر و تخت ملک متعال است، و آن دو بین و جوب و امکان قرار دارند (نه واجب است و نه ممکن) بلکه از امکان بالاتر و از جوب پایین تر است.

هر یک از عالمهای ذکر شده دارای احاطه، تصرّف و حکومت بر جمیع چیزها و عوالمی است که پایین تر از خود قرار دارند.

پس هر گاه یکی از آن عوالم بر عالم پایین تر از خودش غالب شود عالم پایین تر تحت حکم آن قرار می‌گیرد و حکم خودش را از آن زایل می‌نماید.

و نیز بدان که انسان مختصری از آن عالم است و در برابر آن دارای مراتبی است و هر مرتبه‌ی بالاتری بر پایین تر از خودش حکومت دارد و از این جهت با عالم کبیر فرقی ندارد، چنانچه در حکومت نفس بر بدن و قوا این مطلب را مشاهده می‌کنیم ولی این مراتب در بیشتر موارد بالقوه است، و آنچه که بالفعل است همان نفس مجرد است که در مقابل عالم نفوس است و این عالم نفس در نهایت ضعف است، به نحوی که هیچ نوع تصرّفی در بدنش جز آن مقدار که خداوند در سرشت و فطرت او قرار داده نمی‌توان داد

تا چه رسد بر
غیر بدن خودش .

پس هر گاه بعضی از آن مراتب به فعلیت برسد، چنانچه در بیشتر انبیا و اولیای علیهم‌السلام چنین است ، یا همه‌ی آن مراتب به فعلیت برسد، هم چنان که در خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صاحبان ولایت کلی چنین است می توانند در بدنهایشان هر طور بخواهند تصرف کنند.

(علاوه بر این) همین طور می توانند در سایر اجزای عالم هم تصرف نمایند، هم چنان که از انبیا و اولیای علیهم‌السلام طیّ مکان، زمان، راه رفتن بر روی آب و هوا، داخل شدن در آتش، زنده کردن مرده، قلب ماهیها و غیر اینها روایت شده به حدّی که نمی توان منکر شد و اخبار نسبت بر مجموع این مطالب متواتر است اگر چه نسبت بر تک تک عنوانهای بیان شده به حدّ تواتر نرسیده است .

امّا تصرف در بدن طبیعی به نحوی است که می تواند آن را از حکم امکان خارج و در عالم عرش داخل نماید که آن فوق امکان و فوق عالم عقول و ملائکه‌ی مقربین است.

همان طوری که روایت شده است: جبریل علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در معراج عقب ماند و گفت: اگر به اندازه‌ی یک انگشت جلو می آمدم می سوختم با این که جبریل علیه‌السلام از عالم عقول مقربین است.

پس اگر این تصرفات از خواصّ خاتم کلّ در رسالت و نبوّت و

ولایت است، و آن از ویژگیهای خاصّ پیامبر ما ﷺ است که هیچ کس در این مورد مشارکتی با رسول خدا ﷺ ندارد، نه نبیّ مرسل، و نه خاتم اولیاء ﷺ و از همین جهت است که معراج جسمانی با کیفیت مخصوص را از خواصّ نبیّ ما ﷺ قرار داده‌اند.

چون معراج با کیفیت امری است که از ممکن فوق آن تصوّر نیست و از سوی دیگر این کار ممکن نیست مگر در وقتی که عالم فوق امکان بر بدن غلبه کند، و این غلبه به آسانی برای هر کس و در هر زمان ممکن نیست. لذا گفته‌اند که معراج برای نبیّ ﷺ فقط دو مرتبه اتّفاق افتاد، در حالی که برای بعضی از عرفا نسبت داده شده است که فرموده: من در هر شب هفتاد مرتبه عروج می‌کنم.

و معراج به وسیله‌ی روح امری است که برای خیلی از مرتاضان روی می‌دهد، بلکه در اخبار وارد شده که نماز معراج مؤمن است. ^(۱) حال که این مقدمه مقرر گشت می‌گوییم: رسول خدا ﷺ با بدن طبیعی اش عروج کرد و عبا بردوش و نعلین بر پایش بود، تا بیت المقدّس رفته و از آن جا به آسمان‌ها، و از آن به ملکوت و از آن به جبروت و از آن بر عرش که فوق امکان است سیر نمود و در این سیر جبریل عَلَيْهِ السَّلَام از او عقب ماند، چون از عالم امکان بود بود و راهی بر مافوق آن نداشت، چه هر یک از فرشتگان مقام معلومی دارند که از آن فراتر نمی‌روند بر

۱. الصلاة معراج المومن

خلاف انسان که بالا و بالاتر می رود.

بامعراج جسمانی خرق آسمانها هم لازم نمی آید به علت غلبه ی ملکوت که حکم ملک از بدن حضرت برداشته بود لذا شگفت نبوده است که بدن طبیعی به سوی ملکوت و جبروت عروج نماید ، چون حکم ملک بلکه حتی حکم امکان هم از او ساقط شده بود در حالی که عین او باقی بوده است. و نیز کثرت وقایع معراج عجیب نیست زیرا از قبیل گسترش و بسط دهر (روزگار) است با کوتاهی زمان.

چنانکه خدای تعالی فرمود: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾^(۱) و نیز فرموده: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾^(۲)

بنابر این یک ساعت از دهر و (روزگار) در مقابل یک زمان هزار ساعت از زمان می شود ؛ یاهمانند پنجاه هزار ساعت می شود، و سخن گفتن علی عليه السلام و دست دراز کردن او از پشت پرده به سبب مقام علوی علی عليه السلام است نه بدن طبیعی او .

فضیلت معراج بر این است که با بدن طبیعی انجام شده، و روی همین جهت است که معراج از خواص رسول خدا صلى الله عليه وآله است و در آن علی عليه السلام شرکت نکرده است،^(۳) از این آیه ی فضیلت و برتری پیامبر ما صلى الله عليه وآله بر موسی ظاهر

۱ سوره ی حج آیه ی ۴۷

۲ سوره ی سجده آیه ی ۵

۳ . اخبار معراج و کیفیت وقایع آن در کتاب های مفصل مذکور است.

می‌شود، چون سیر رسول خدا به سوی خدا از اثر سیر دادن خدا بود، و سیر موسی به سوی خدا از جانب خودش بود.

خداوند متعال بعد از آن که حضرت موسی عليه السلام در خواست می‌کند^(۱) پاسخ ﴿لَنْ تَرَانِي﴾^(۲) می‌شنود هرگز نتوانی دید که منتفی بر نفی ابد است در حالی که بدون درخواست پیامبر ما صلى الله عليه وآله دیدن را منحصرأ بر آن حضرت اختصاص داد.

یعنی محمد صلى الله عليه وآله به حقیقت شنیدن و دیدن متحقق شده بود به نحوی که هیچ گویی نبود مگر گوش پیامبر و هیچ چشمی نبود مگر با تحقق به حقیقت اسما و صفات که مشاهده‌ی آنها را از موسی نفی نمود.

﴿وَلِنُرِيَهُ مِنْ أَيْتِنَا﴾ تا از آیات و نشانه‌هایمان بر او بنمایانیم، او با این نشان دادن آیات آنها را دید و رویت محقق گردید.

پس طوری شد که هیچ شنوده و دیده‌ای نبود مگر این که او سمع و بصرش بوده باشد بنابراین بر حالتی رسید که در حقیقت گفته شود: ﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ بنابر آنچه که گفته شد این قول خدای تعالی پاسخ از پرسش حال رسولش صلى الله عليه وآله بعد از ارایه دادن آیات و نشانه‌ها است. گویا که گفته شده باشد که حال رسول خدا صلى الله عليه وآله بعد از نشان دادن آیات چگونه بود؟ که فرماید: **بـر آیات ، اسـما و صفات**

۱. سوره‌ی الاعراف آیه ۱۴۳: قال رب ارني انظر اليك

۲. سوره‌ی الاعراف آیه ۱۴۳

متحقق شد.

ممکن است این جمله حال باشد و مفسرین ضمیر «انه» را به خدا بر می‌گردانند (خدا سمیع و بصیر است) ولی این معنای خلاف ظاهر آیه است.

﴿ وَءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ﴾ به موسی عَلَيْهِ السَّلَام کتاب آسمانی داده و آن را رهنمود بنی اسرائیل گردانیدیم که جز من کسی را کارساز مگیرید.

لفظ «أَلَّا تَتَّخِذُوا» به صورت «لَا يَتَّخِذُوا» نیز خوانده شده است (کارساز نگیرند) که طبق اصل می‌باشد ولی به صورت خطاب خوانده شده که بنا بر التفات و توجه مسلمانان است (کارساز نگیرید) و لفظ «أَنْ» در «أَلَّا تَتَّخِذُوا» تفسیری یا مصدری است، و لفظ «لَا» نافی یا ناهیه است، و بنا بر قرائت خطاب، خطاب بر بنی اسرائیل است، مانند: «کتبت الیه ان قم» براو نوشتم که قیام کن و پاشو.

ممکن است هم‌چنین این که خطاب بر امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد جهت تعظیم، احترام و بزرگداشت ایشان، زیرا که هدف از دادن کتاب بر موسی عَلَيْهِ السَّلَام این که امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز خدا و کیلی نگیرند یعنی مقصود از فرستادن پیامبران گذشته این بوده که شما ای امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پند بگیرید و جز خدا و کیلی برنگزینید.

﴿ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ﴾ باز ماندگان کسانی که با نوح

سوار کشتی کردیم «ذریه من حملنا» مفعول اول «لا تَتَّخِذُوا» و «وکیلاً» که مفرد است بر جمع از آن جهت است که حمل وزن فعیل به معنای فاعل جایز است، مانند «حسن او لئک رفیقاً»^(۱) و ممکن است این جمله ندا و منصوب بنابر اختصاص باشد (ای بازماندگان کسانی که در کشتی با نوح بودید) یا مفعول فعل محذوف باشد (بشنوید شما ذریه‌ی...)

﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ به دنبال ذکر اسم نوح عليه السلام مدح او را ذکر نمود تا علت آن که خدا کتاب را جهت هدایت ذریه‌ی او قرار داد بیان شود و آن این‌که: او بنده‌ای سپاسگزار بود.

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ﴾ بر بنی اسرائیل در تورات یا در اخبار نبوت از قضای خودمان خبر دادیم.

﴿لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ *فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَٰئِهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ که در این سرزمین دوبار فساد و سرکشی بی اندازه خواهید کرد و چون وعده‌ی عقاب افساد اول رسید بر شما کسانی از بندگان خود فرستیم که جنگ جویانی سهمگین هستند.

تنزیل آیه در مورد بنی اسرائیل است و دو مرتبه فساد کردن عبارت از کشتن زکریا عليه السلام و یحیی عليه السلام است، و علو کبیر: عبارت از استکبار، طغیان

و خروج آن‌ها از اطاعت انبیاست؛ عقوبت اوّل به دست بخت النّصر و لشگریانش بود، و برگشتن قدرت و عظمت بر آن‌ها زمانی بود که بهمن بن اسفندیار^(۱) اسیر آن‌ها را برگردانید و دانیال را بر آن‌ها حاکم نمود، کشور گشایی کردند و در شهرها گسترش پیدا کردند و برای بار دوم بر مردم مسلط شدند؛ عقوبت دوم وقتی بود که بار دیگر فارسها بر آن‌ها مسلط شدند این طور گفته شده است و بدین ترتیب قول خدا: ﴿عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ بخت النّصر و لشگریانش می‌باشد، ﴿فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ آنان اندرون خانه‌ها را تجسس و تفحص کردند تا مکانهای مخفی شهرهای شمارا پیدا کنند که کشتار، اسارت‌گیری و غارت نمایند.

﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ و این وعده‌ی فعلیت یافته بود، ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ سپس شما را به روی آن‌ها برگردانیده و غلبه دادیم (بر کسانی که بر علیه شما برخاسته بودند پیروزی دادیم) ﴿وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ شما را با افزودنی مال و فرزند بیشتر از آنچه که بودید گردانیدیم یا بیشتر آنان نمودیم

۱. بهمن بن اسفندیار همان کورش کبیر هخامنشی است که شرح کامل آزادی آنان در تورات عهد عتیق کتاب عزرا باب اوّل آمده است که می‌گوید: «خداوند روح کورش پادشاه پارس را بر انگیخت...» جهت کسب اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ ایران باستان، تاریخ شاهنشاهی ایران، تاریخ تمدن ویل دورانت (شرق زمین کاهواری تمدن) و قصص قرآن (داستان ذو القرنین) و تاریخ یهود مراجعه شود.

و به آن‌ها گفتیم که اگر خوبی کردید به خودتان می‌کنید، یا این‌که: ای قوم محمد ﷺ اگر خوبی کردید به خودتان می‌کنید، یا مقصود بنی اسرائیل است که در این زمان حضور دارند: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** اگر خوبی کردید بر خودتان کردید و اگر بدی هم کردید بر خودتان کردید، استعمال لفظ «لها» در این جا از باب مشاکلت با «لانفسکم» و یا از باب استهزا است.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ لفظ **لِيَسُوءُوا** متعلق به «جاء» یا متعلق به جزامحذوف و تقدیر آن چنین است: آن‌گاه که وعده عذاب اخروی بیاید بندگان شجاع و جگنجو رخساره‌ی شما را سیاه خواهند کرد، یعنی آن‌ها را علیه شما می‌فرستیم، یا این‌که: وقتی وعده‌ی عذاب اخروی بیاید بندگان را می‌فرستیم و بر شما مسلط می‌کنیم تا از ترس و اندوه رخسارتان سیاه گردد: **وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا** داخل مسجد اقصی گردند، هم‌چنان‌که بار اول وارد شده بودند تا در مدتی که استیلا بر آن‌جا دارند هرچه بتوانند نابود کنند یا کسانی را که چیره شدند از بین ببرند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ باشد که پروردگارتان بر شما رحم کند، در این جالفظ «قول» در تقدیر است، مورد خطاب آیه یا اَمَّت محمد است زیرا که (آیه) کنایه‌ی از آن‌هاست، یا خطاب بر حاضرین از بنی اسرائیل است، **أَنْ يَرْحَمَكُم** که (خدای تعالی) بر شما رحم کند، **وَإِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا** اگر شما بر طغیان و تجاوزتان برگشتید ما هم به عقوبت شما بر می‌گردیم،

(این عقوبت دنیوی است که مدّت محدودی دارد و قطع می‌شود)، ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ و دوزخ را محبس کافران قرار دادیم (در آخرت) به طور قطع و یقین .

معنای آیه حاکی از این است که دوزخ حصرکننده‌ی آنان است از خروج و فرار و مذکّر آوردن لفظ حصیر به باری این است که به معنای مفعول (محصور) می‌باشد؛ یا این که آن تشبیه به فعل به معنای مفعول شده است.

امامان معصوم ما دو افساد را بر کشتن علی علیه السلام و نیزه‌ی بر حسن علیه السلام (نیزه‌ای که بر آن حضرت توسط یاران خودش در جنگ با معاویه زدند تا تن بر صلح با معاویه بدهد)، و علو کبیر را بر قتل حسین علیه السلام تفسیر کرده‌اند.

و هم چنین بندگان نیرومند به گروهی تفسیر شده است که خداوند آنان را قبل از خروج حضرت مهدی عجل الله فرجه برمی‌انگیزد.

پس برای آل محمد صلی الله علیه و آله خون بهاء و دشمنی باقی نمی‌گذارند و وعده‌ی خدا بر خروج قائم عجل الله فرجه تفسیر شده است و باز گردانیدن قدرت بر آنان به خروج امام حسین با هفتاد و دو نفر از یارانش تفسیر شده است که شمشیرهایی از طلا دارند.

و این در هنگامی است که آن‌ها پشت سر حضرت حجّت قائم عجل الله فرجه هستند و نقل شده است که پس از وی امام حسین علیه السلام سلطنت می‌کند و نیز خروج بر علی علیه السلام در روز جمل بر بیعت شکنان و روز صفین بر قاسطین

و بنی امیه تفسیر شده است .

بر قائم عجل الله فرجه و اصحابش نیز تفسیر شده است به نحوی که گمان می رود آن تنزیل است نه تأویل .

آیات ۲۲ - ۹

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِيَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ
 الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا
 كَبِيرًا (۹) وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا
 أَلِيمًا (۱۰) وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ
 الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحْوِنًا
 آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن
 رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ
 تَفْصِيلًا (۱۲) وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ
 وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا (۱۳) أَقْرَأَ
 كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) مَّنْ أَهْتَدَىٰ
 فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ
 وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا وَإِذَا

أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا
 الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا (۱۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ
 نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷) مَنْ كَانَ
 يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ
 جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸) وَمَنْ أَرَادَ الْأَخِرَةَ
 وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ
 مَشْكُورًا (۱۹) كَلَّا نُبَدِّلُهُمْ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا
 كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰) أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ
 عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَٰخِرَةُ الْأَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ
 تَفْضِيلًا (۲۱) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا
 مَمْدُودًا (۲۲)

ترجمه

«همانا این قرآن به راست تر و استوارترین طریقه هدایت می کند و اهل
 ایمان را که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می دهد، و آنانکه بر
 عالم آخرت ایمان نمی آورند البته همانا عذابی دردناک مهیا ساخته ایم، و
 انسان با شوق و رغبتی که خیر و منفعت خود را می جوید چه بسا به نادانی
 باهمان شوق شر و زیان خود را می طلبد انسان بسا بی صبر و عجز است و ما
 شب و روز رأیت و نشانه‌ی (قدرت خود) قرار دادیم آن گاه از آیت شب (و
 روشنی ماه آن) کاستیم و (خورشید) آیت روز را همیشه تابان ساختیم تا شما
 در روز از فضل خدا طلب کنید و تا آن که شمار سالها و حساب اوقات را بدانید

و هر چیزی را مفصل بیان کردیم، و ما مقدرات و نتیجه‌ی اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتابی براو بیرون آریم درحالی که آن نامه چنان باز باشد که همه‌ی اوراق آن را یک مرتبه ملاحظه کند تو خود کتاب اعمال را بخوان که تو تنها برای رسیدگی به حساب خویش کافی هستی، هرکس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود راه یافته است که به گمراهی شتافت آن هم به زیان و شقاوت شتافته و هیچ کس بار عمل کسی را بر دوش نگیرد و ما تا رسول نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد، و ما چون اهل دیاری را بخوایم هلاک سازیم پیشوایان و متنعمان آنجا را امر کنیم که راه فسق و تبه کاری و ظلم در آن دیار پیش گیرند و آنجا تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت آن‌گاه همه را هلاک می‌سازیم چه بسیاری از ملل و اقوامی را بعد از نوح عَلَيْهِ السَّلَام هلاک کردیم و تنها خدای تو که برگناهان بندگانش آگاه و باخبر است کفایت می‌کند، هرکس به سعی کوشش خود متاع عاجل را طالب است متاع دنیا را به او می‌دهیم (لکن باز) هرکه خواهیم و هرچه مشیت ازلی ما باشد سپس درعالم آخرت دوزخ را نصیب او کنیم که با نکوهش و مردودی به جهنم درآید، و کسانی که طالب حیات آخرت باشند و برای آن به قدر طاقت بکوشند البتّه به شرط ایمان به خدا سعی آن‌ها مقبول و مأجور خواهد بود، و ما به هر دو فرقه از دنیا طلبان و آخرت طلبان به لطف خود مدد خواهیم داد که از لطف و عطای پروردگار تو هیچ کس محروم نخواهد بود، بنگر تاما چگونه بعضی مردم را بر بعضی فضیلت و برتری بخشیدیم؟ مراتب آخرت نیز بیش از درجات دنیا است و برتری خلاق بر یکدیگر به مراتب افزون‌تر از حدّ تصوّر است، هرگز با خدای یکتا شرک و شریک می‌اور و گرنه به نکوهش و خذلان ابدی مبتلا خواهی شد.

تفسیر

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾ این که قرآن رهنمون می شود بر راهی که استوارتر و محکم تر است اشاره بر صورت مدوّن از همه ی قرآن یا قرآن ولایت دارد، یا اشاره به رسالت، نبوّت و یا شخص رسول الله ﷺ یا شخص امام علیّ است، زیرا که هر یک از این ها که گفته شد محسوس و معلوم خلق است اگرچه مقصود حقیقی همان ولایت است .

هدایت راهنمایی و دلالت است و مراد از راه محکم تر و استوارتر محکم ترین ملت های پیامبران است، زیرا کسی که قرآن بر او نازل شده استوارتر از سایر انبیا و امتی که قرآن برای آنان نازل شده است استوارتر از سایر امتها است .

ممکن است مقصود راهی باشد که از سایر راهها محکم تر و استوارتر است که راه قلب از سایر راههای نفس محکمتر است، یا مقصود راه ولایت است که از راه نبوّت استوارتر است؛ و منظور این آیه همین معنای است چه ولایت غایت ارسال رسولان و نزول کتابهای آسمانی است و در اخبار متعدّد با اختلافی که در الفاظ دارند؛ تفسیر به ولایت شده است .

و این نسبت به کسی است هنوز داخل در سلام نشده در حالی که آماده ی داخل شدن است، یا داخل در اسلام شده ولی بایبعت خاصّ ولوی داخل در ایمان نشده است، و امان نسبت به کسی که در هیچ یک از دو بیعت

داخل نشده و با انکار آخرت از زبان حال و قال آمادگی دخول در بیعت را ندارد انذار و بیم‌دهنده است .

﴿وَيُشِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ عطف بر یهدی شده است بشارت می‌دهد بر مؤمنانی که طبق پیمان گرفته شده در بیعت عمل می‌کنند پاداش بزرگی را.

و نیز خبر می‌دهد از این که: ﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ همانا آنانی را که به آخرت نمی‌گروند عذابی است دردناک، بنابر این که از قبیل عطف جمله یا عطف مفرد بوده باشد این نیز بشارت دیگری برای مؤمنین است.

﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ﴾ انسان از خدا می‌خواهد آنچه را که شر و بد است همان طوری که دعا بر خیر و خوبی می‌کند؛ در حالی که شر بودن شر را نمی‌داند ولی خیر بودن خیر را می‌داند، و دعا کردن و خواستن چیزی که نمی‌داند خوب است و رضایت حق را در مورد آن نمی‌داند، مذموم است .

توضیح این که طبق رسم الخط قرآن که «واو» را از یدعو در نوشتن می‌اندازند «يَدْعُ» می‌شود اشاره بر این است که چنین دعا و در خواستی از انسان کم اتفاق می‌افتد .

﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾ انسان عجول است و بدون صبر و تأمل آنچه را که نمی‌داند خوب است یابد درخواست می‌کند، ﴿وَ جَعَلْنَا

الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۚ اَيَّتَيْنِ ۙ دو نور دهنده‌ی شب و روز را که خورشید و ماه است آیت و نشانه قرار دادیم که لفظ «نیرین» در تقدیر است یا لفظ «ذوی»، صاحب دو نشانه قرار دادیم و مؤید این دو تقدیر است صاحب دو نشانه قرار دادیم .

و مؤید این دو تقدیر ، قول خدای تعالی: ﴿لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ﴾ است.

چون عدد سالها و حساب با اختلاف ماه در حالت های مختلف معلوم می‌شود و ممکن است مقصود این باشد که خود شب و روز را نشانه قرار دادیم.

و محو عبارت از کمی و نقصان نور بوده باشد ، و ادا نمودن مطلب با این عبارت برای این باشد که شنونده بر حسب احتمال بتواند هر احتمال ممکن را به ذهن بیاورد، و این در واقع از گستردگی و جوه قرآن است. و نیز مطرح کردن مطلب با این عبارت برای این است که تطبیق آیه بر جمیع مراتب شب و روز ممکن باشد چون شب و روز چنانچه بیانش بارها گذشت مختص به آن شب و روز محسوس نیست که دیده می‌شود، بلکه در جمیع مراتب وجود جریان دارد.

زیرا ملکوت سفلی نسبت به ملک نور کمتری دارد اگر چه دارای تجرد برزخی است ، پس ملکوت سفلی نسبت به ملک شب است ، و ملک نسبت به ملکوت علیا شب است ، و ملکوت علیا به جهت پوشیده شدنش به

حجاب اندازه‌گیری نسبت بر نفوس شب است، و نفوس به جهت پوشیده شدنش با وابستگی تدبیری نسبت بر جبروت شب است و همه‌ی این‌ها نظر به جهات امکانی‌شان نسبت بر جهت الهی شب می‌باشند.

و مطلب از همین قرار است در عالم صغیر به اضافه‌ی حالت‌هایی که در آن جاهست از قبیل: قبض و سقم، فقر و غنا، و ترس و امنیت، و معنای آیه این است که شب و روز را در هر یک از مراتبشان دو نشانه و آیت قرار دادیم.

﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ﴾ پس نور نشانه‌ای (نور وجود برتر بر پایین‌تر، همانطوری که ذکر شد نسبت پایین‌تر به بالاتر حکم شب را دارد) را کم کردیم که عبارت از شب است یا آیه‌ی شب که ماه باشد (و خود نشانه‌ی وجود خورشید نور برتر است) محو کردیم.

﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾ پدیده‌ای خود آن نشانه‌ی روز است روشن گردانیدیم تا فضل پروردگارتان را بنمایانیم، یا وجود روز را نشانه‌ای روشن قرار دادیم.

اما لفظ ﴿مُبْصِرَةً﴾ یا از باب مجاز عقلی است، یا از ﴿أَبْصَرَ﴾، آن را صاحب دیدن قرار داد، یا از ﴿أَبْصَرَ﴾ به معنای روشن شد است، یا از ﴿أَبْصَرَ﴾ است به معنای این‌که اهل روز بینا شدند (که غایت بینندگی و بصیرت را معلوم می‌دارد).

اما این‌که شب را مقدم بر روز آورده‌است برای تقدّم طبعی آن در

سلسله‌ی صعود و انظار صاحبان نشانه یعنی انسانها می‌باشد، و مقدم داشتن غایت روز به جهت شرافت آن است و نیز برای این است که شب غایت آن دو است.

﴿وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ﴾ تا شما عدد سال و حساب را بدانید، و این علم و آگاهی به سبب اختلاف ماه نسبت به چگونگی و وضعش با خورشید از جهت هلال و بدر محاق حاصل می‌شود.

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَصَلْنَاهُ تَفْصِيلاً﴾ منظم بودن شب و روز، خورشید و ماه فقط برای بهر مندی و انتفاع شما نیست، بلکه هر چیزی در عالم چه مادیات زمینی و آسمانی و چه مجردات قابل اندازه‌گیری و متعلق ها و غیر متعلق ها به طوری منظم است و ما آن را نظم دقیق دادیم که از ادراک دقایق حکمت و مصلحت هایش عقول بشر عاجز است و کلمه‌ی «تفصیل» همانطور که در تمییز و تبیین به کامی رود، در تنظیم دقیق نیز استعمال می‌شود که آن نیز نوعی بیان کردن دقایق حکم و تمییز هر یک از دقایق دیگری است.

﴿وَكُلِّ انْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ طائر چیزی است که می‌پرد و پرواز می‌کند و چون عرب با پرواز پرنده با طرف راست فال خوب می‌زنند و آن را مبارک می‌دانند و با پرواز طرف چپ فال بد، مخصوصاً در بعضی از پرنده‌ها.

لذا اسم مطلق فال زدن قرار داده شده است چه خوب باشد و چه بد؛

سپس در مطلق سبب خیر و شر استعمال شده است ، و معنای آیه این است که سبب خیر و شرش را بر گردن آن ملزم نمودیم همانند قلاده و زنجیری که در گردنش باشد.

﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾ آن نوشتاری که با دست فرشتگان نگاشته شده از چیزهایی که عبارت از الواح نفس او یا خارج از آن است بیرون می آوریم و او آن را باز و گشوده می بیند.

﴿أَقْرَأُ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ کافی است که خودت محاسب و حسابگر خویش باشی و نیازی بر حسابگر دیگر نیست ، چون حجاب و پرده برداشته شده و چشم تیزبین گشته است، و اعمال مجسم و مکتوب شده و میزان شهود و گواه می باشد، و پرواز کردن نامه‌ی اعمال جهنمی ها به چپ و بهشتی ها به راست نیز شاهد شاهد این حسابگری و نوشته است.

﴿مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾

هر که ره یاب شده خویش را ره نموده است و هر که بی راه شده به زیان خود بی راهی نموده و هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد ، و ما کسی را عذاب نمی کنیم مگر پس از این که رسولی را برانگیزیم که رسول در عالم

غیر عقل و در عالم کبیر یکی از انبیا و اولیا علیهم السلام است .
 ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا﴾ مقصود از «
 مترفین» کسانی هستند که در نعمت و رفاه زندگی می‌کنند و لفظ «امرنا»
 مفتوح العین از ثلاثی مجرد، و نیز باهمزه‌ی ممدوده از باب افعال خوانده شده
 هم‌چنان‌که با کسر عین از ثلاثی مجرد خوانده شده «امرنا» که همه به معنای
 «کثرنا» است آن را زیاد گردانیدیم، و ممکن است «امرنا» باتشدید عین ،
 و «امرنا» از باب افعال «امر» ضد نهی است که در این صورت معنای آیه این
 است که ما آن‌ها را از جهت تکوین امر بر فسق می‌کنیم .

﴿فَفَسَقُوا فِيهَا﴾ ممکن است معنای آیه این باشد که ما از
 نظر تکلیف آن‌ها را امر به عبادت کردیم سپس فاسق شدند؛ محتمل است که
 «امرنا» باتشدید و «امرنا» باب افعال از «امر» باتثلیث ^(۱) عین همین امیر
 شد، و معنای آیه این‌که ناز پروردگان و فرمانروای اهل آن قریه فسق
 ورزیدند.

اختصاص یافتن بر ناز پروردگان بنا بر معانی اول برای این است که
 دیگران به آن‌ها نگر بسته و پیروی می‌کنند .

چون مرفهین نسبت بر دیگران هم سرعت عمل بیشتر دارند و هم توان
 اجرای فسق و فجور ، هم‌چنان که دلی فارغ‌تر و جرأتی بیشتر دارند، پس
 حيله‌ی ایشان نیز در ارتکاب فسق و فجور بیشتر است و نافذتر است .

۱. مقصود حرکات سه گانه است.

﴿فَحَقَّقَ عَلَيْهَا الْقَوْلُ﴾ پس وعده‌ی ما بر نزول عذاب و هلاکت پس از فسق محقق گشت، ﴿فدمرناها تدميراً﴾ آن‌گاه به کلی نابودشان کردیم، ﴿وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ﴾ و چه بسا کسانی که بعد از نوح علیه السلام هلاک کردیم.

در این آیه هلاک کردن را با قید بعد از نوح آورده‌است، زیرا در قرنهای قبل از نوح آنچه که بعد از نوح بود وجود نداشت یا به بیان ساده‌تر اطلاع از آنچه که در بین آن‌ها بوده آنچنان که وقایع بعد از نوح به ما رسیده در دست نداریم (یا نبوده است تا به ما برسد) با وجود این که خیلی‌ها را بعد از نوح علیه السلام هلاک کردیم دیگر از هلاک کردن فاسقین شما با کی نداریم.

﴿وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ و این که پروردگارت به گناهان بندگانش بینا و آگاه است کافی است، پس برگناهان جری نباشید، چون خداوند برگناهان علم دارد و بر آن‌ها مؤاخذه می‌کند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾ کسی که دنیا و نعمتهای آن را که حاضر است می‌خواهد، و بر آن است که اراده اش در اعمال متعلق به دنیا باشد، ﴿عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ برای او بهره‌ها را پیش اندازیم جمله‌ی ﴿لِمَنْ نُرِيدُ﴾ بدل از «له» به صورت بدل بعض است، و تقیید کردن تعجیل به قید ﴿ما نشاء﴾ برای اشاره بر این است که تعجیل در دنیا منوط به مشیّت خدا است نه به اراده و همّت کسی که دنیا را طبق خواست خویش می‌خواهد، و این طور نیست که هر اراده‌کننده و هر خواهان

دنیا به مراد خویش برسد، و نه آن که بر مرادش نایل آید.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا﴾ و سپس

او را در دوزخی اندازیم که در آن نکوهیده و مطرود از نبی ﷺ قرار دهیم.

معنای آیه این که هر کس عملی را که خداوند واجب کرده انجام دهد و با آن عمل وجه خدا و دار آخرت را نخواهد، بلکه مقصودش پاداش دنیوی باشد خدای تعالی آنچه را که از کالای زودگذر دنیا بخواهد به او می دهد و در آن شتاب می کند ولی ثواب آخرت برای او نخواهد بود.

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا﴾ و هر کس که در پی

آخرت بوده و در این راه بکوشد بر مرادش می رسد، منظور از سعی و کوشش تلاشی است که مناسب آخرت است، نه هر سعی و کوششی که آنان با آرای خودشان گمان کنند سعی در راه آخرت است.

دو عبارت مربوط بر خواستن دنیا و آخرت را در شرط و جزامختلف قرار داد تا اشعار بر این باشد که استحقاق عذاب در جایی است که خواست دنیای گذرا خوی و عادت شده باشد که در آن صورت جزایی جز جهنم ندارد؛ ولی استحقاق ثواب با یک اراده‌ی جزئی و یک سعی با شرط ایمن حاصل می شود.

و خدای تعالی بر همین معنا اشاره دارد که فرموده است: ﴿لَهَا مَا

كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ و نیز اختلاف شرط و جزا مشعر بر این

است که ملازم بودن صور اعمال نیک با تعجیل پاداش دنیا یک امر عرضی

است که به مقرر ساختن جزا و پاداش نیازمند است بخلاف ملازم بودن صوراعمال نیک با غایات خودشان که امر ذاتی می‌باشد (بالضروره ذات چنین اعمالی با چنین صورتی این گونه پاداش دارد) .

﴿ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ﴾ و آن به شرط ایمان داشتن یا مؤمن بودن است ، بنابراین سعی و کوشش آخرت رامقید بر ایمان کرد، که همان ولایت است و با بیعت خاصّ ولوی حاصل می‌شود؛ چرا که عمل بدون ولایت هیچ اثری ندارد، هم‌چنان که وارد شده است:

”اگر بنده ای زیر ناود آن هفتاد پاییز راعبادت کند شب راقائم و روز را صایم باشد و دارای ولایت ولی امرش نباشد خداوند او را بدان در آتش می‌اندازد”.

﴿ فَأُولَٰئِكَ كَانَتْ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا ﴾ سعی آنان دارای پاداش و جزا است، ﴿ كَلَّا نُمِدُّهُ هَوْلًا وَ هَوْلًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ ﴾ هریک از آنان و اینان را از عطای پروردگارت بهره می‌رسانیم.

لفظ ﴿ هَوْلًا ﴾ و ﴿ هَوْلًا ﴾ بدل تفصیلی از ﴿ كَلَّا ﴾ می‌باشد .

مقصود از «ربك» ربّ مضاف است، و آن ولایت مطلقه است ، یا التفات از تکلم بر غیب، یا استیناف است و خبر مبتدای محذوف گویا که گفته باشد: امداد و کمک خدا از چه چیز بوده است ؟ از ناحیه‌ی استحقاق آن‌ها؟ یا از فضل پروردگارت ؟ پس فرمود : آن امداد از بخشش پروردگارت بود .
﴿ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴾ قوا و مدارک و آنچه که

نیکوکار و بدکار بر آن نیاز منداست مانند: ارزاق، لباس، مسکن، اسباب و وسایل زندگی، کارهای خوب و بد و... هیچ یک از اینها از جانب پروردگارت ممنوع نیست؛ ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۱ بین چگونه بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم؟

تا بدانی و متنبه شوی که در آخرت نیز برتری و فزونی وجود خواهد داشت ﴿وَلِلْآخِرَةِ الْأَكْبَرُ دَرَجَاتٍ﴾^۲ درجه های آخرت بیشتر است، یا به حسب خودشان از درجه های دنیا بزرگتر است ﴿وَالْأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾^۳ نسبت به برتری درجات دنیا بزرگتر است.

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾^۴ با خدای دیگری قرار

مده.

خطاب آیه خطاب عام است و شامل هر کسی که خطاب در مورد او ممکن باشد، یا لفظ مخصوص خطاب نبی ﷺ است به روش به تو می گویم تا همسایه بشنود، یا از باب سرایت کردن خطاب متبوع به پیروان است، یا از باب سریان خطاب کل به اجزا است، یعنی با خدا در الوهیت یا عبادت یا طاعت یا در وجود خدای دیگری قرار نده.

یا بر حسب مظاهر خدا که آنان مظاهر ولایت هستند خدای دیگری قرار نده، ﴿فَتَقَعْدَ﴾^۵ تا بنشین و عقب بمانی، زیرا که شخص نشسته از قافله عقب می افتد ﴿مَذْمُومًا﴾^۶ که در آن حال خداوند و خاصان او در صورت شرک تورانکوهش می کنند ﴿مَّخْذُومًا﴾^۷ و از یاری و حمایت خدا و خاصان

درگاهش خوار و ذلیل می‌مانی .

آیات ۲۸ - ۲۳

وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
 إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ
 وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ
 الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴)
 رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ
 لِلَّهِ بَيْنَ عَفْوٍ (۲۵) وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ
 السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ
 الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷) وَ إِمَّا تُعْرَضَنَّ
 عَنْهُمْ أَبْتَغَاءَ رَحْمَةٍ مِّنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ
 قَوْلًا مَّيْسُورًا (۲۸)

ترجمه

و خدای تو حکم فرموده که جز او هیچ کس را نپرستید و در باره‌ی پدر
 و مادر نیکویی کنید و چنانکه هر دو یا یکی از آن دو پیر و سالخورده شوند
 زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگویید و کمترین آزار به آن‌ها مرسانید
 و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگویید، و همیشه پر و بال تواضع و تکریم
 ربا کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو پروردگارا چنانکه پدر و مادر مرا از

کودکی به مهربانی پیرو شدند تو در حق آنان رحمت و مهربانی فرما، خدای به آنچه که در دلهای شماست از خودتان داناترست اگر همانا در دل اندیشه‌ی صلاح دارید خدا البته هر که را که بانیّت پاک به درگاهش تضرّع و توبه کند خواهد بخشید، حقوق خویشاوندان و ارحام خود را ادا کن و نیز فقیران و رهگذران بی چاره را به حقّ خودشان برسان و هرگز اسراف روا مدار، که مبدّران و مسرفان برادر شیطانند و شیطانست که سخت کفران نعمت پروردگار خود کرد، و چنانچه از ارحام و فقیران ذوی الحقوق مذکور چون فعلاً ندار هستی ولی در آتیه به لطف خدا امیدواری اکنون اعراض می کنی و توجه به حقوقشان نتوانی کرد باز به گفتارخوش و زبان شیرین آنها را از خود دلشاد کن .

تفسیر

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ﴾ و امر کرد پروردگارت ، بر امر تکوینی چنانچه بر امر تکلیفی امر کرد ، یا این که با امر تکوین و تکلیف امر کرد، بنا بر این که قضی بر معنای رساندن امر به مأمور استعمال شود ، خواه به نحو تکوین باشد یا به نحو تکلیف .

لکن در امر تکوین الهی تخلفی واقع نمی شود ولی در امر تکلیفی او گاهی تخلف واقع می شود ، و ممکن است مقصود ثبوت در عالم قضای الهی باشد.

﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ لفظ «أَنَّ» مصدریة و «لَا» نافیة یا ناهیة است ؛

یا این که لفظ «أَنَّ» تفسیریّه و «لا» ناهیه است .

و معنای آیه این است که خداوند چنین حکم کرده که هیچ عبادتی از نظر تکوین واقع نشود مگر برای خدا؛ یا از نظر تکوین و اختیار عبادتی واقع نشود، و یا اگر واقع شد صحیح نباشد مگر برای خدا، یا از جهت اختیار و تکلیف عبادتی از شما صحیح نباشد مگر برای خدا.

بیان انحصار عبادت بر خدای تعالی

بدان که خدای تعالی منزّه از مثل ، دوّم و دوگانه گی است ، ولکن همه‌ی مثل‌های اعلیٰ (برتر) برای اوست ، و انسان (کامل) مثل اعلای خدای تعالی است.

پس مثل حقّ تعالی در عالم کبیر با املاک ، افلاک ، زمین و موالیدش مثل نفس انسانی در عالم صغیر است با قوای عالی و دانی ، و ارواح حیوانی آسمانی ، و اعضای زمینی و صور ذهنیّه اش .

پس شأن صور ذهنی نسبت به نفس شأن ملایکه‌ی مقربین است که هیچ شأنی جز وابستگی صرف ندارد ، و به هیچ وجهی از جوه دارای آنانیّت و استقلال نیست ، و شأن قوای مدرکه و محرکه شأن نفوس و عالم مثال است و شأن اعضا شأن عالم طبع است ، و همانطوری که شأن اعضا در صورت سلامت و صحّت انقیاد و تسلیم نفس و عبودیت آن است عالم طبع نیز با تمام وجودش که در صورت سلامت و صحّت ، شأنش انقیاد عبودیت است .

و همانطوری که اعضا در صورت بروز آفت گاهی از انقیاد نفس

خارج می‌شود اجزای عالم نیز در صورت بروز آفت به موجب گمراه کردن شیطان یا آفت خود پسندی و غرور هم‌چنان‌که در افراد انسان، شیاطین و جنّ دیده می‌شود که از انقیاد خدا و اطاعت او خارج می‌شوند و به طوری که اعضای غیر سالم و مریض که از اطاعت نفس خارج گشته و به حکم آفت مطیع طبع گردیده است به طور مطلق خارج از انقیاد نفس نیست، همین طور اجزای عالم آفت دار وقتی که از اطاعت خدا خارج می‌شود داخل در اطاعت شیطان می‌گردد، و به حکم آفت با اختیار خود سایر اجزای عالم را عبادت می‌کند از قبیل: ملایکه، آسمانی‌ها، زمینی‌ها، شیاطین و جنّ؛ همین طور از ابتدا بدون این‌که خود بفهمد شیطان را عبادت می‌کند، از نظر تکوین از اطاعت خدا خارج نشده است.

چون اجزای عالم مظاهر خدای واحد، احد و قهار برحسب اسمای لطفی و قهری اوست عبادت انسان به هر معبودی که باشد اختیار عبادت خدائیز هست، برخلاف طبایع انسانها که آن‌ها مظاهر صرف نفس نیست مگر از یک راه دور، جز راسخون در علم آن رانمی‌دانند، و از همین جهت است که اعضای آفت دار مطیع نفس و عبادت‌کننده‌ی مطلق آن نمی‌باشد.

پس انسان در عبادت اختیاری که برای شیطان می‌کند مانند شیطان پرستها یا عبادتی که برای جنّ انجام می‌دهد مانند کاهنان و پیروان جنّ یا عبادت‌کننده‌ی عناصر مانند بعضی از زرتشتی‌ها یا آب و هوا و زمین؛ و موالید پرست مانند وثنی‌ها یا آنان که سنگ و درخت و نباتات را می‌پرستند.

یا مانند پرستش حیوانات به توسط سامریها یا بعضی از هندیها، و مثل جمشیدی ها فرعونیان که انسان پرست بودند و اقرار بر الوهیت او داشتند؛ یا مثل بعضی از صابئی‌ها (ستاره پرستها) یا ملایکه پرستها.

و نیز همانند بیشتر هندیها از جمله آن‌هایی که قایل بر پرستش ذکر و فرج انسان (آلت تناسلی مرد و زن) هستند مثلاً بعضی از آن‌ها قایل بر پرستش ذکر «مهادیو» ملایکه‌ی بزرگ و فرج زن او هستند همه‌ی این‌ها بدون این‌که بفهمند خدا را عبادت می‌کنند، چون همه‌ی معبودها مظاهر خدای تعالی به تناسب اسمای او هستند، و لذا گفته شده :

اگر مؤمن بدانستی که بت چست ؟

یقین کردی که دین در بت پرستی

اگر کافر ز بت آگاه بودی

چرا در دین خود گمراه بودی

مولوی معنوی رحمته‌الله فرموده :

ساخت موسی قدس در باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

زانکه جبّاران بدند و سرفراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

آن چنان آن حقّ زلحم و استخوان

از شهان باب صغیری ساخت هان

ساخت سرگین دانکی محرابشان

نام آن محراب میر و پهلوان

چون عبادت بود مقصود از بشر

شد عبادتگاه گردن کش سقر

ولکن چون آن عبادت ناشی از امر تکلیفی خدا نبود موجب استحقاق

اجر و ثواب نمی شوند بلکه موجب استحقاق عقوبت و عذابند .

پس بنابراین معنای آیه چنین می شود : خداوند تو حکم کرده با

حکم حتمی که تخلف ناپذیرست ، تا هیچ بنده ای بر هیچ یک از اشیا عبادت

نکند، مگر این که آن عبادت برای خدا واقع شود و با قضا و امر تکوینی او

صورت بگیرد، و خداوند با قضای حتمی خود حکم کرده که : عبادت از هیچ

عبادت کننده ای برای هیچ معبودی صحیح نباشد ، مگر با اذن و اراده ی خدا؛

از سوی دیگر با قضای تکلیفی خود حکم نمود بدین گونه که با زبان انبیای

خود امر کرد تا جز او را عبادت نکنید .

پس هر کس در عبادتش توجه بر غیر خدا داشته باشد از قضا و امر

تکلیفی او خارج شده است و عبادت را با اذن او انجام نداده است، پس

عبادتش صحیح نمی باشد پس مستحق عقوبت از جانب خدای

تعالی است.

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ و به پدر و مادر احسان نماید ، تقدیر

آیه این است : ﴿وَأَنْ تَحْسَنُوا﴾ یا ﴿أَنْ أَحْسَنُوا﴾ که عطف بر

﴿الَاتَّعْبُدُوا﴾ باشد، و حذف فعل از آن جهت است که بر «احساناً» اکتفا نموده است، و این جمله نهایت تعظیم بر والدین رامی رساند، چون احسان و نیکی بر والدین را بر عبادت خودش مَقْرُون ساخته است، و والدین اعم از پدر و مادر جسمانی و روحانی علیا و سفلی، زیرا احسان بر والدین سفلی این است که در دنیا بانیکی و معروف با آنان رفتار و مصاحبت کنی^(۱).

﴿إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾ اگر در پیشت به سن پیری، سالمندی و مشقّت رسیدند یکی یا هر دو آن دو، از آن دو ناراحت مباش و ناراحتی ات را برای آن‌ها اظهار نکن، و در روایت آمده است که: اگر بشر چیزی پایین تر از «اف» می دانست خدا آن لفظ رامی آورد و به وسیله‌ی آن نهی می کرد، و آن از پایین ترین مرتبه عقوق والدین است.

﴿وَلَا تَنْهَرُهُمَا﴾ با آن دو قهر نکن آن‌ها را ناراحت نکن ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ با آن‌ها گفتار نیکو و زیبا داشته باش ﴿وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ﴾ برای آن‌ها بال خضوع و ذلّت خویش را بگستران، این استعاره از خضوع (برگرفته از) تذلل و ورام شدن پرندگان است، که در وقت رام شدن بالهایشان را (جمع کرده و) پایین می آورند.

﴿مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ آن خفض جناح ورام شدن ناشی از مهربانی و رحمت که برای آن‌ها بوده باشد، چه آن‌ها به سبب احتیاجی که الان بر تو

۱. در سوره بقره تفصیل و تحقیق کامل پیرامون والدین و احسان بر آنان گذشت.

دارند هم چنان که تو زمانی نهایت احتیاج و نیاز را بر آن‌ها داشتی، مستحقّ مهربانی تو هستی، و اکتفا بر احسان و مهربانی تنها هم نکن، بلکه برایشان دعا کن و در حیات و ممات خیر آن‌ها را از خدا بخواه و بگو:

﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ خدا یا به آن‌ها

رحم کن همان طور که مرا از خرد سالی تربیت نموده و بزرگ کرده‌اند.

از نبیِّ ﷺ وارد شده است که بدون سابقه سه مرتبه فرمود: «رغم انفه، رغم انفه، رغم انفه» گفتند: منظور ت چه کسی است یا رسول الله؟

فرمود: کسی است که پدر و مادرش را یا یکی از آن دو را در هنگام پیری درک کند و داخل بهشت نشود.

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُورًا﴾ پروردگارتان داناترست بر آنچه که در شماست که از شایستگان باشید که به تحقیق او بخشنده‌ی چنین کسانی است، این آیه در واقع وعده‌ی پاداش برای احسان و مهربانی نسبت بر والدین است.

﴿وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ پس از تعمیم خطاب، رسول خدا ﷺ

را مخصوص به خطاب کرد تا مشعر بر این باشد که رسول خدا ﷺ اصل در این حکم است و اصل حقوق به دست اوست، و این که اصل ذوی القربی کسی است که قرابت روحانی با پیامبر ﷺ داشته باشد.

بدان که انسان بر حسب بدن، نفس، قلب، روح، عقل و سرش دارای مراتب متعددی است، و بر حسب هریک از آن دارای خویشاوندان و نزدیکانی است، همانطور که در عالم کبیر نزدیکان بر حسب مراتب قرب و نزدیکی متفاوتی دارند، بعضی نزدیک تر از بعض دیگر است و هریک از آن‌ها بر حسب مرتبه‌ی ای که دارد دارای حقّ مخصوصی است برای انسان در عالم صغیر نیز از نفس و قوای مدرکه و محرکه، بدن و اعضایش نزدیکانی است و هریک نیز دارای حقی می‌باشد از این قرار:

۱. در مرتبه‌ی بدنّیات و عالم جسمانی اقربا و نزدیکانی مثل: پدر، مادر و شاخه‌ها و فروع آن‌ها قرار دارند و حقوق خاصّی برای آنان از قبیل: ارث در اموال و تعهد احوال، خوش رو بودن و برآوردن نیازهای ایشان و دیگر چیزهایی که در صله‌ی ارحام صوری مقرر گشته است.

۲. در مرتبه‌ی نفس بشری در مرحله صدر (سینه)^(۱) نزدیکان مسلمانان هستند که از جمله‌ی حقوق آنان نصیحت کردن، تعلیم احکام، خوش رو بودن، تعهد حال، برآوردن نیازها، پوشاندن عیب‌ها و حفظ غیب و غیره از چیزهایی است که در مؤمنین مقرر گشته است.

این مطالب که گفته شد مربوط بر مسلمین و مؤمنین بود که باهم به منزله‌ی برادر در قرابات و نزدیکان جسمانی هستند، و اما مسلمانان نسبت به

پیش از این در جلد دوم و سوم مراحل با اطوار قلب که هفت تاست بدین شرح ذکر شد: صدر، قلب شفاف، فؤاد، جنة القلب، سویدا و مهجة القلب.

نبیِّ ﷺ و مؤمنین نسبت به امام علیؑ همانند پدر و اولاد است ، حقوق آنان بر نبیِّ ﷺ ، امام علیؑ و حقوق آن دو بر آنان علاوه بر حقّ های دیگری (گذشته) دیگری است ، و هم چنین نبیِّ ﷺ نسبت به جانشین خود امام علیؑ و امام علیؑ نسبت به امام علیؑ بعد از خودش ، حقوق این ها غیر چیز دیگری است ، چیزی غیر از حقوقی که در گذشته ذکر شد .

حال بعد از این مقدمه روشن می فهمی که تفسیر ذی القربی به قرابات صوری ، اسلامی ، ایمانی ، و به امام علیؑ و نزدیکان محمد ﷺ و آل محمد ﷺ صحیح است ؛ و هم چنین تفسیر به حقّ مالی مانند : حقّ میراث (همچون حقّ فدک برای فاطمه علیها السلام) ، تصدق از مال بر خویشاوندان ، نیز مواسات و برادری ، قضای حاجات و خدمت بر برادران اسلامی و ایمانی و همین طور حقّ تعظیم نبیِّ ﷺ به نبوت و حقّ امام علیؑ به امامت همه و همه در جای خود صحیح است.

بنابراین اختلاف اخبار در تفسیر به جهت کثرت مراتب آیه و گستردگی وجوه آن است ، و همه ی این تفسیرها بدون هر خدشه و خللی مناسب و درست است.

﴿وَالْمَسَاكِينُ﴾ مسکین کسی است که عجز و در ماندگی او را از کسب قوّت و روزی باز داشته است و حقّ او از زکات و صدقات است ؛ یا کسی که شیطان و نفس او را از رسیدن به امام علیؑ پس از رسیدن به نبیِّ ﷺ عاجز کرده است و یا کسی که پس از وصول (رسیدن) بر امام علیؑ از سلوک

الی الله باز مانده است .

﴿ وَ أَبْنِ السَّبِيلِ ﴾ کسی است که از شهر و دیار خود دور افتاده و هم اکنون می‌خواهد به شهرش برگردد ولی توشه‌ی راه ندارد نه بالفعل و نه بالقوه ، حتی راه‌قرض کردن هم ندارد، یا کسی که از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ منقطع است اما ظاهراً و باطناً به سوی او سیر می‌کند .

﴿ وَلَا تُبْذِرْهُ تَبْذِيرًا ﴾ مقصود از تبذیر دادن مال بر غیر مستحقّ یادادن مال بر مستحقّ بیشتر از حقّش می‌باشد و در پرداخت حقوق مستحقین از تبذیر که دادن بر غیر مستحقّ یا زیاده دادن از حقّ اوست (آنچه که اسراف نامیده شده است) که در این آیه از آن نهی شده است ، چون دادن مال بدون تبذیر همان اقتصاد یعنی میانه روی است .

پس تبذیر اعمّ از اسراف است اگر چه گاهی هم در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند، و چون امر به ادای حقوق در مفهوم مخالف آن مستلزم نهی از خودداری و تنگ‌چشمی است، لذا به همان ادای حقوق اکتفا کرد و صریحاً از اسراف کردن نهی نمود .

از آن رو که ادا کردن حقّ اختصاص به مال صوری و به اقربا و خویشان صوری ندارد، بلکه عام است و شامل سایر حقوق و جمیع خویشاوندان در عالم کبیر و صغیر می‌شود، از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده که روزی بر سعد می‌گذشت او را دید که مشغول وضو گرفتن است ، فرمود: ای سعد چیست این اسراف؟ عرض کرد: یا رسول الله آیا در وضو هم اسراف است؟

فرمود: بلی اگر چه پیش چشمه‌ی جاری باشی .

و از امام صادق علیه السلام وارد شده است که پرسیده شد : آیا در حلال
تبذیر می شود؟ فرمود: بلی .

و سر مطلب این است که هر گاه شخصی پیش چشمه‌ی جاری باشد
ولی بیش از آن مقدار که واجب و مستحب است قوای خود را به کار
اندازد. این حرص آوری و استعمال قوا و توجه بر قوای محرکه بدون
ضرورت و استحقاق تبذیر است اگر چه اسراف و تبذیر آب در این جا مطرح
نباشد .

خلاصه‌ی آنچه که از اخبار، باهمه‌ی اختلافهای موجود استفاده
می شود این که: انفاق مال ، یا کلام ، یا علم ، یا حکمت ، عرض و جاه ، یا نیروی
قوا، یا انفاق بر نفس و قوای آن به مقدار خواست ، بدون التفات به امر خدا
(امتثال امر او) تبذیر است هر چه که می خواهد باشد .

در عین حال همه‌ی این ها اگر به امر خدا و امتثال امر وی باشد میانه
روی و اقصاء است هر چه می خواهد باشد.

ولذا ذکر کرده اند که اگر همه‌ی دنیا را یک لقمه قرار دهی و مؤمنی
را اطعام نمایی اسراف نمی شود .

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ﴾ تبذیرکنندگان و کسانی که در غیر طاعت خدا و
باغفلت از امر او انفاق می کنند ، ﴿كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾ برادران
شیاطین بوده اند .

زیرا که انفاق وقتی که به امر خدا نباشد به امر شیطان می شود که شیطان در کمین بنده نشسته و منتظر غفلت او از امر خدا است ، پس در آن حال در بنده تصرف میکند و بر او حکم می راند همانطور که بر شیاطین خودش حکومت می کند .

﴿ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴾ عطف بیان (علت) است ، یعنی شیطان نسبت به پروردگارش بسیار کفر می ورزد ، و کسی که تبذیر می کند و انفاقش بدون التفات بر امر خداست نسبت به پروردگارش « کفور » است پس او در کفر ورزیدن برادر شیطان است .

﴿ وَإِذَا تَعْرَضْنَنَّهُمْ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا ﴾ اگر از آن ها اعراض کردی و حقوقشان را ادا نکردی (به دلیل این که آمادگی پذیرش خواسته های خود را نداشتند و خودت نیز بر رحمت پروردگارت امیدوار بودی و طلب رحمت می کردی ممکن است به واسطه ی آن آماده ی دریافت خواسته های خود گردند یا این که به وسیله ی آن خواسته هایشان در نزد تو موجود شود و ادای آن بر تو آسان گردد .

با جمله ی ﴿ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ ﴾ امید رحمت پروردگار دیگر عدم آمادگی یافته نشدن خواسته های ذوی الحقوق را ذکر نکرد ، چون عدم استعداد و عدم وجدان مستلزم طلب و امید رحمت است ،

زیرا که آمادگی و دارا بودن و یافتن حق صاحبان حقوق رحمت است ، و کسی که فاقد آن دو است در صورتی که شأنیّت و اهلیّت آن ها را

داشته باشد آن‌ها را طلب می‌کند از آمادگی و استعداد و دارا بودن به ذکر رحمت اکتفا کرد چون استعداد و وسعت و دارا بودن مصداق رحمتند .

﴿ فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴾ اگر حقوق آن‌ها را نتوانستی بدهی با زبان خوش با آن‌ها رفتار کن و گفتاری بگو که شنیدنش آسان باشد ، نه این‌که شنیدنش سخت و دشوار باشد و آن گفتاری است که با گفتن آن دل‌ها خوش شود ؛ روایت شده است که رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیه هر گاه از چیزی از او خواسته می‌شد و مالی نداشت که بدهد می‌فرمود: خداوند از فضل خودش به ما و شما روزی دهد.

آیات ۲۹-۳۵

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ
 الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (۲۹) إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
 لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) وَلَا تَقْتُلُوا
 أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً اِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ
 خِطْئًا كَبِيرًا (۳۱) وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ
 سَبِيلًا (۳۲) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن
 قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ
 إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا (۳۳) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ
 أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ

مَسْئُولًا (۳۴) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ
الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)
ترجمه

نه هرگز دست خود محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده که هر کدام
کمی به نکوهش و حسرت خواهی نشست، همانا خدای تو هر که را خواهد
روزی وسیع دهد و هر که را خواهد تنگروزی گرداند که او به صلاح کار بندگان
کاملاً آگاه و بیناست، هرگز فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید که
ماروزی ده شما و آنان هستیم زیرا این قتل وزنده به گور کردن فرزندان بسیار
گناه بزرگی است، و هرگز به عمل زنا نزدیک نشوید که کاری بسیار زشت
و راهی بسیار ناپسند است، و هرگز نفس محترمی را که خدا قتلش را حرام
کرده مکشید مگر آن که با حکم به حق مستحق قتل شود و کسی که خون
مظلومی را بریزد ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم پس در مقام
انتقام اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود، و هرگز بر مال
یتیم نزدیک نشوید مگر آن که راه خیر و طریق بهتری به (نفع یتیم) منظور
دارید تا آن که به حد بلوغ و رشد برسد و همه به عهد خود وفا کنید که البته
(در قیامت) از آن پرسیده خواهی شد، و هر چه را که به کیل و وزن می سنجید
تمام پیمایید و همه چیز را با ترازوی عدالت بسنجید که این کاری بهتر و
عاقبتش نیکوتر است.

تفسیر

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ
الْبَسِطِ﴾ در این آیه چشم تنگی، سخت گیری و اسراف بر سبیل کنایه
آمده است.

چون غالباً سخت گیری و تنگ چشمی همراه بادهست بستگی و
گرفتگی دست، اسراف و ولخرجی همراه بادهست و دل بازی است، لذا فرمود
: دستت را بر گردنت میند و بسیار گشاده اش مدار.

این بیان تأکید مطلب قبلی و بیان غایت و نهایت اسراف است،
چنانچه قول خدای تعالی:

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾ بیان مبدأ و آغاز
تبذیر است که در هنگام تفسیر آن به این مطلب اشاره شد، ﴿فَتَقَعَدَ مَلُومًا
مَّحْسُورًا﴾ که در آن صورت ملامت زده و حسرت خوار خواهی شد.

در مورد شأن نزول این آیه وارد شده است که در نزد رسول خدا ﷺ
چند وقیه طلا بود و چون دوست نداشت که شب طلاها پیش او بماند، آن‌ها را
صدقه داد و وقتی که صبح شد دیگر چیزی نداشت، و در این حال سایلی
آمد، چیزی نداشت که به او بدهد سایل او را سرزنش کرد، و خداند هم او را
تأدیب نمود.

یا مقصود این است که از جهت لباس به حسرت خوری نشست،
چنانچه وارد شده که رسول خدا ﷺ چیزی نداشت به سایل بدهد پیراهن خود
را داد.

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ﴾ به راستی که پروردگارت روزی را بر هر کسی که خواهد گسترش داده و مقدر می‌سازد (و قدرت این کار را دارد).

پس تو قادر نیستی که با امساک روزی خود را گسترش داده و نیز با دادن همه‌ی دارایی خویش نمی‌توانی روزی را بر دیگران گسترش دهی؛ این جمله‌ی تعلیل نهی از افزونی قبض و بسط است.

﴿إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ که خداوند احوال باطنی آن‌ها را می‌داند و احوال ظاهری شان را می‌بیند، و بر مصالح شان آگاه است و آنچه را که به صلاح ایشان باشد عطا فرموده و از آنچه که به ضرر و فسادشان است منع می‌کند.

خطاب را از پیامبر خدا ﷺ برگردانده و قوم را مخاطب خود قرار می‌دهد که: فرزندان خود را نکشید از ترس نداری (بی چیزی) که ما آن‌ها و شمارا روزی می‌دهیم که کشتن ایشان گناه بزرگی است.

کلمه‌ی ﴿أَمْلَاقٍ﴾ به معنای افلاس و ناداری است از ﴿أَمْلَقٌ﴾ است یعنی محتاج شد.

آنان فرزندان شان را می‌کشتند و دخترانشان را زنده به گور می‌کردند که مبادا (به واسطه‌ی داشتن آن‌ها) فقیر و بی چیز شوند.

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾ به زنان نزدیک نشوید که خیلی قبیح و در نهایت زشتی است.

﴿وَسَاءَ سَبِيلاً﴾ زنا بد راهی است ، زیرا که راه جهنم است و از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده است .

از نبی اکرم ﷺ طیّ سفارشی بر امیرالمؤمنین علی (ع) آمده است: یا علی در زناشش خصلت است که سه تایی آن در دنیا و سه تایی آن در آخرت است، اما آن سه خصلتی که در دنیا است عبارتند از :

۱. زیبایی و خوبی را می برد.

۲. فنا و مرگ را زودرس ترمی کند .

۳. روزی را قطع می کند .

و آن سه خصلتی که در آخرت است عبارتند از:

۱. بدی حساب .

۲. غضب پروردگار

۳. جاودانگی در آتش .

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ نفسی را که

خداوند کشتن آن را حرام کرده جز به حق نکشید ؛ یعنی جز با اسبابی که در شرع مقرر گردیده است مانند : ارتداد بعد از ایمان ، تکرار بعضی از گناهان که دارای حدّ است و بعد از طیّ مراحل و مراتب حدّ می شود مثل : قتل نفس ، زنا ی محصنه و لواط ، چون هم چنان که پیش از این نیز بارها یاد آور شده ایم حقّ عبارت از همان ولایت است ، و ولایت ظهور اوّل حقّ تعالی است ، پس معنای آیه چنین می شود: نفسی را نکشید مگر با فاعلیّت حقّ ، نه با فاعلیّت خودتان چنان که مولوی رحمته فرموده است:

آن که از حقّ یابد او وحی و خطاب

هر چه فرماید بود عین صواب

آن که جان بخشد اگر بکشد رواست

نایب است و دست او دست خداست

پس ما دامی که انسان خارج از حکم نفسش و داخل در حکومت خدا

یا حکومت کسی که داخل در حکومت خداست نشود، جایز نیست که کسی را

بکشد یا دستور کشتن بدهد، قاتل هرکسی که می خواهد باشد و مقتول نیز

همچنین^(۱)، هم چنان که مولوی رحمته اللہ علیہ از زبان علی رضی اللہ عنہ گوید:

من چوتیغم و آن زننده آفتاب ما رمیت اذ رمیت در حراب

رخت خود رامن ز ره برداشتم غیر حقّ رامن عدم انگاشتم

زاجتهاد و از تحرّی رسته ام آستین بر دامن حقّ بسته ام

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا﴾ کسی که مستحقّ قتل نیست کشته شود،

﴿فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾ مقصود از ولی مقتول کسی است که

متصدی امر مقتول است و آن کسی است که بر ارث بردن از او اولویّت دارد،

و در واقع همه‌ی وراثت می باشد.

بنابراین معنای آیه این است که به ولی مقتول اجازه‌ی تسلّط بر قاتل

۱. از این آیه مستفاد این که: در زمان غیبت حکم قتل موضوعیت اجرایی ندارد پس هیچ کس

را نمی توان کشت و بایستی مجازاتهای دیگر جایگزین شود مگر حکم قصاص که به هر حال

مترجمین

باید اجرا شود

دادیم که قصاص کند یا دیه بگیرد .

﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾ پس نباید در قتل اسراف کند یعنی نباید بدون استحقاق کسی را بکشد که آن اسراف است ، چون اعضایش را حرکت داده و بدون امر خدا کسی را کشته است ؛ اگر ﴿فَلَا يُسْرِفُ﴾ خوانده شود، معنای این است ولی در قتل اسراف نکند یعنی در مقابل یک مقتول بیش از یک نفر را نکشد یا کسی را که قصاص می کند مثله ننماید .

ممکن است که آیه همانطور که وارد شده ﴿فلا یسرف﴾ در باره ی قتل امام حسین علیه السلام نازل شده باشد ، معنای آیه چنین باشد که در این جا اسراف در قتل نیست ، حتی اگر جمیع اهل زمین در مقابل امام حسین علیه السلام کشته شود ، چنانچه در اخبار به همین معنا تفسیر شده است .

﴿إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾ مقتول یا ولی مقتول منصور و یاری شده است ، بدین گونه که خداوند ولی او را مسلط می کند و حکومت کنندگان ولی او را یاری می کند .

معنای آیه بنا بر تفسیر اوّل و سوّم ظاهر است و بنا بر تفسیر دوّم تعلیل نهی می شود ، یعنی ما از اسراف نهی کردیم ، چه ولی مقتول یاری شده بود و قدرت بر اسراف داشت .

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ به مال یتیم نزدیک نشوید تا چه رسد به این که تصرف در آن بکنید ، مگر با خصلت و صفتی که نسبت به نزدیک شدن به مال بهترین خصلت و صفت باشد ، و آن

بدین گونه است که مال را جمع و حفظ کند و اگر ممکن باشد در رشد و نمو آن بکوشد .

﴿ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ﴾ به طور عموم به هر عهد و پیمان اسلام که از شما در بیعت عام نبوی گرفته شده و فادار باشید اگر به عموم عهد و پیمان ها وفا کنید بالاخره شما را بر وفای عهد اسلام می‌رساند ؛ و اگر به عهد و پیمان اسلام وفا کنید شما را به عهد ایمان می‌رساند که بابت بیعت خاص و لوی حاصل می‌شود و وفای لازم می‌باشد .

﴿ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴾ بعد از تجسم اعمال از عهد و پیمان پرسیده خواهد شد که آیا وفا بر تو کردند یا نه؟ یا از حال عهدها پرسیده می‌شود که آیا بر آنها وفا کردید یا نه؟ ﴿ وَأَوْفُوا بِالْكِيلِ ﴾ لفظ ﴿ وَفَا ﴾ و ﴿ اِيْفَا ﴾ هر دو بر یک معنای است لکن با تفاوت که در لفظ «ایفا» نوعی مبالغه است، یعنی پیمانانه را تمام و کمال دهید چون پیمانانه می‌کنید .

﴿ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴾ و چیزهای را که قابل وزن (توزین) هستند وزن کنید با ترازوی درست ﴿ قِسْطَاسِ ﴾ در خبر به میزان تفسیر شده است، که دارای دو کفه و یک زبانه است.

﴿ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ﴾ وزن صحیح و مستقیم خیر و خوب است به سبب شهرت، آوازه‌ی نیکو و خارج شدن از صفت پست سرقت و خدعه ﴿ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾ از نظر غایت و بازگشت دادن بر آن نیکوتر است، چون غایت در درستکاری و وزن صحیح در دنیا جلب برکت، و در آخرت

سهولء محاسبه ءواب نيكو اسء.

آءاء ءء-ءء

وَلَا تَنْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ
وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (ءء) وَلَا تَمْشِ فِي
الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ
طُولًا (ءء) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (ءء) ذَلِكَ
مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا (ءء) أَفَأَصْفِيكُمْ
رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا
عَظِيمًا (ءء) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا
يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (ءء) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا
لَّابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (ءء) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا
يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (ءء)

ترجمه

هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال نکن که (در پیشگاه خدا) چشم و گوش و دلها همه مسئولند، و هرگز در روی زمین با کبر و ناز راه مرو (و غرور و نخوت مفروش) که به نیرو زمین را نتوانی شکافت و به کوه در سربلندی نخواهی رسید، که از این قبیل کارها و اندیشه های بد همه نزد خدانا پسند خواهد بود، این است آنچه که از حکمت به وحی پروردگارت بر تو می رسد هرگز با خدای یکتا کسی را به خدایی میپرست و گرنه ملامت زده و مردود بر دوزخ درخواهی افتاد، آیا خدا شما را به فرزندان پسر برگزیده است و خود فرشتگان را دختران خویش قرار داده است؟ این رأی و گفتار شما (مشرکان) بسیار افترا بی عظیم و گناهی بزرگ است، و ما این قرآن را به انواع سخنان فصیح و بلیغ نیکو بیان کردیم تا خلق متذکر شوند و از این پند بگیرند (لیکن بدان را) جز نفرت و شقاوت حاصلی نیافزود، (ای رسول ما مشرکان را) بگو اگر با خدای یکتا چنانچه شما می گوید خدایان دیگری بود در این صورت آن خدایان بر خدای عرش راه می گرفتند، خدا از آنچه می گویند بسیار برتر و منزّه تر است .

تفسیر

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ پیرو ادراکی مباش که از جانب تو علم و یقین بر آن تعلق نگرفته است اعم از این که آن پیروی با انجام کاری توسط اعضا و جوارح انجام بگیرد .

همانند: کارهایی که بر صحیح بودنشان علم و اطمینان نداشته باشی یا پیروی از نوع گوش فرادادن بوده باشد مثل این که بر سخنی گوش فرادهی

که بردرستی آن علم و یقین نداری .

یا پیروی از طریق دیدن و نگریستن باشد مثل نظر انداختن بر چیزی که صحیح بودن آن رانمی دانی و هم چنین ممکن است پیروی کردن از طریق اقوال و گفتارها باشد مانند این که چیزی بر زبان جاری کنی که صحت جریان آن رانمی دانی و از همین قبیل است فتوی دادن به غیر علم.

لذا علمای ربانی به استناد همین آیه از فتوی دادن مبتنی بر ظنّ و رأی و قیاس و استحسان و نیز از تقلید کسی که خداوند بر او در امامتش اذن نداده است (چه بلا واسطه و چه با واسطه) منع نموده و فرموده اند: مفتی باید علم یقینی و قطعی بر صحت مورد حکم فتوای خویش داشته باشد مانند: ائمّه علیهم السلام و کسانی که مجاز از جانب ایشان هستند و شیوهی عملی شان .

هم چنین بر مقلد لازم است که علم قطعی داشته باشد از این که از کسی که تقلید از او صحیح است تقلید نماید ، و این قطع و علم یا به موجب نص و اجازه‌ی صحیح و صریح در امامت او، یا با بصیرت باطنی که بر حال مقلد خویش دارد حاصل می شود .

اما کسانی که در احکام مستتبدّ به رأی هستند ، بدون این که وحی و الهامی بوده باشد یا از جانب صاحب الهام و وحی اجازه داشته باشند (اگر چه با واسطه های متعدّد صورت گرفته باشد) و پیروان آنها، که بدون علم به صاحب وحی و الهام یا صاحب اجازه بودن و امثال آن از ایشان پیروی کرده اند در حقیقت پیروی از چیزی می کنند که علم بر آن ندارند.

برخی گفته‌اند که مقصود از علم در این جا اعم از علم خاص بوده و شامل ظن نیز می‌شود.

بنابر این ظن بر احکام از طریق قیاس و استحسان عقلی و رأی^(۱) آن هم از هر محلی که حاصل شود می‌گردد؛ در حالی که اگر چنین بود تعبیر کلمه‌ی ظن بهتر بود.

زیرا نهی شده‌است از پیروی آنچه که ظن و گمان هم بر آن نباشد، مفهوم مخالف مستلزم امر به پیروی از مظنون و معلوم یقینی است به خلاف نهی از پیروی غیر معلوم.

و چون همه‌ی افعال و اقوال از طریق گوش یا چشم یا دل و یا همه‌ی آن‌ها حاصل می‌شود، لذا در مقام تعلیل مسئولیت رامتوجه آن سه قرار داده و فرمود: **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّهُ أَوْلَىٰ بِكَ كَانَتْ عَنْهُ﴾**

۱. قیاس و رأی و استحسان: قیاس در فقه عبارتست از این که در شریعت حکمی برای امری معلوم باشد و بعد امور دیگری را که با آن اتحاد در علت داشته‌باشد بر آن قیاس نمایند و همان حکم را نسبت بر آن امور صادر کنند، ابوحنیفه بر قیاس و حجیت آن معتقد بود، با وجود این که شیعه و کلاً صوفیه مخالف قیاسند، اما با وجود این، این روش به مرور توسعه یافته و بر تمام مواردی اطلاق گردید که نسبت بر آن‌ها نصی وجود ندارد و فقیه با قیاس بر موازین شرعی و مقتضیات دین احکامی را صادر می‌کرد و به این ترتیب قیاس به تدریج مرادف «رأی» قرار گرفت. پس رأی و قیاس یعنی این که فقیه بر اثر طول ممارست خود در احکام شرعیه این ملکه نفسانی را حاصل کرده باشد که بتواند با دقت در امور و علل و اسباب آن‌ها احکامی را صادر کند، پس شرط اصلی رأی و قیاس اجتهاد است. اما «استحسان» ترجیحی است که پس از تفکر و تعقل و رأی و قیاس در مسأله‌ای برای فقیه یا قاضی معلوم می‌شود که قابل بیان است.

مَسْئُولًا ﴿ گوش ، چشم و دل (شنوایی، بینایی و دید یابی) همه‌ی این‌ها که ذکر شد مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

﴿ اُولَئِكَ ﴾ در عقلا استعمال شود ، یا مقصود همه‌ی این سه چیز است ، بنا براین که در مطلق جمع استعمال شود ، مذکر باشد یا مؤنث ، عاقل باشد یا غیر عاقل .

و این‌که مورد بازخواست قرار می‌گیرند منظور صاحب آن‌هاست که پرسیده می‌شود که صاحب تو با تو چه کرده‌است ؟ یا تو با صاحب چه کردی ؟ نشنیدی و ندیدی ؟ تعقل و تخیل نکردی ؟

بر پیامبر خدا ﷺ نسبت داده شده است که فرمود : ابوبکر گوش من ، عمر چشم من و عثمان دل من است .

گویا در باره‌ی آنان یاظن و علم از رسول خدا ﷺ سؤال شد که آن حضرت این آیه را قرائت نمود.

از امام صادق ع وارد شده که فرمود : کسی که بعد از فارغ شدن از ادای واجبات ، مستحبات و حقوق واجب بخوابد آن خواب محمود و پسندیده است ، و من برای اهل زمان ما که این خصلت‌ها را انجام و این صفات را داشته باشند سالم تر از خواب چیزی نمی‌دانم .

زیرا که مردم مراعات دینشان و مراقبت احوالشان را ترک کرده و به کج راهه رفته اند .

بنده‌ی خدا اگر کوشش کند حرف نزند ، چگونه ممکن است که نشنود ؟

مگر این که خواب مانع شنیدن او باشد که خواب قوای ادراکی را از انسان می‌گیرد؛ لذا خدای تعالی فرمود: **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ تَأْخِرُ آيَةً.**

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ روی زمین با تکبر و تبختر راه‌نرو، و لفظ «مرح» خرامان و با تبختر راه رفتن است که از شدت خوشحالی حاصل می‌شود و لذا هم به تبختر شده و هم به شدت فرح ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ﴾ تو که هرگز نمی‌توانی زمین را بشکافی یا بر روی همه‌ی زمین راه بروی.

﴿وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ با عظمت و بزرگی جثه‌ای که داری هرگز نمی‌توانی به بزرگی و عظمت کوهها برسی؛ یا هرگز نمی‌توانی بر قلّه‌های کوه صعود کنی.

بدین ترتیب که لفظ ﴿طُولًا﴾ را تمیز قرار دهیم که از فاعل یا مفعول نقل شده است.

پس هرکسی که خودش عاجز است، قدرت و توانایی ندارد، شایسته نیست که تکبر و تبختر داشته باشد، بنابراین جمله‌ی مذکور تعلیل نهی است. ﴿كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾ همه (تک تک) خصلت‌های چهارده‌گانه که ذکر شد^(۱) (از قول خداوند متعال تا ﴿طُولًا﴾)

۱. خصلت‌های بیان شده چهارده‌گانه عبارتند از:

۱. عبادت خدا و نهی از شرک در آن . ۲. احسانونیکی بر پدر و مادر، و نهی از آزدن آنان . ۳. تأدیه‌ی حقوق ذی‌القربی، مسکین و ابن‌سبیل . ۴. زیاده‌روی و تبذیر و نهی از آن . ۵. بیان

اگر به نحو مطلوب انجام نگیرد برای پروردگارت خوشایند نیست؛ که همه بدی و گناه است و لفظ «ذَلِكَ» اشاره به خصلتهای ذکر شده یعنی آن خصلتها، ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ از چیزهایی است که پروردگارت بر تو از جهت حکمت علمی و عملی وحی کرده است.

﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ با خدا خدایان دیگر قرار نده، تکرار این جمله برای اشاره بر این است که توحید مهمترین خصلتهاست، و همانطوری که از نظر علمی مبدأ خصلتهای دیگر است از نظر حال عیان و تحقق غایت آنها موثر است.

پس جملهی اوّل برای بیان وجوب توحید در اُلوهیّت الله است که برای توحید وجود است؛ چرا که توحید وجود غایت غایتها و نهایت نهایتهاست.

یا این که جملهی اوّل برای توحید خود اُلوهیّت است و این جمل برای توحید اُلوهیّت در مظهر ولوی آن است؛ گویا گفته است که: با علی (علیه السلام) ولی دیگری قرار مده که آن نیز غایت توحید علمی و سایر خصلتهای عملی است، ﴿فَتَلَقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا﴾ در جهنّم خود را سرزنش شده می یابی، که این سرزنش نزد خودت، نزد خدا، نزد ملائکه و نزد مردم صورت

نیکو و امر بر آن . ۶ . گشاده دستی و بخل ، امر بر میانه روی . ۷ . قتل اولاد ونهی از آن . ۸ . زنا ونهی از آن . ۹ . قتل نفس ونهی از آن . ۱۰ . خوردن مال یتیم ونهی از آن . ۱۱ . وفای به عهد و امر بر آن . ۱۲ . وفای به پیمان و امر بر آن . ۱۳ . پیروی از گمان ونهی از آن . ۱۴ . تکبر و تبختر ونهی از آن .

می‌گیرد، ﴿مَدُّ حُورًا﴾ و خود را از رحمت الهی دور می‌یابی .

علت این‌که در لحن بیان آیه یک نوع ملایمت و تساهل دیده می‌شود این است که در مکه نازل شده و دین هنوز قوی نشده بود و مؤمنین هنوز در دین پایدار نگشته بودند.

لذا خداوند در اوامر و نواهی خود سخت‌گیری نکرد بلکه آن را به طریق پند و اندرز و بانرمی ادا کرد.

چنانچه از عَلِيٍّ امام باقر ع وارد شده که چون در مکه نازل شده به طریقه‌ی ادب کردن، موعظه، تعظیم و نهی خفیف آمده است، و وعده و وعیدی صورت نگرفته و بر ارتکاب آنچه که از آن نهی شده است و عده‌ی عذاب داده نشده و به صورت دور کردن و ترسانیدن بیان شده است؛ تنها مردم را از آن‌ها برحذر داشته است بدون هرگونه سخت‌گیری یا وعده و وعید.

﴿أَفَأَصْفِيَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا﴾ آیا پروردگارتان شما را با داشتن پسران برگزیده در حالی که برای خود از فرشتگان دختری گرفته است .

این آیه ردّ بر کسانی است که می‌گفتند همه‌ی ملایکه یا بعضی از آن‌ها دختران خدا هستند، مانند بعضی از قریش و بعضی از هندی‌ها.

﴿إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾ شما گفتار بزرگ و ناروا می‌گویید (گنده تر از دهان خود حرف می‌زنید) که برای خدا فرزند قرار

می‌دهید و از طرفی مذکر و مؤنث بودن را بر فرشتگان که مجرد از ماده‌اند نسبت می‌دهید، حال آن‌که آنان از این حرفها بالاتر برترند، و شما فرشتگان را مؤنث پنداشته و آنچه را که در چشم تان پست تر است بر خدا نسبت می‌دهید، در حالی که خود تان پسر داشتن را معیار برتری می‌دانید، پس خودتان را بالاتر از خدا پنداشته‌اید.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا﴾ فعل ﴿صَرَّفْنَا﴾ متعدی است لذا علاوه بر فاعل ﴿نَا﴾ احتیاج بر مفعول نیز دارد، اما حذف مفعول در این جا به جهت تعمیم است.

پس معنای ایه این است: تصریف و تصرف در کلمات، مثالها و الفاظ متعدّد بسیار در این قرآن نمودیم، در هر چیزی از حجّت‌ها، حکایت‌ها، عبرت‌ها، مواعظ و احکامی که شایسته‌ی مردم بود برای ایشان بیان کردیم. محتمل است که صیغهی ﴿صَرَّفْنَا﴾ برای وفور مفعول باشد یعنی ما خیلی از معانی گوناگون را که شایسته بود ذکر شود یادآور شدیم تا متذکر شوند و پند بگیرند.

﴿وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾ حال آن‌که برایشان جز نفرت چیزی نیافزود که این به سبب حماقت آنان بود که به جای بهره‌گیری درست از آن دوری از خدا را پیش گرفتند.

در این جالفظ ﴿إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ﴾ را با ضمیر ﴿إِلَيْهِ﴾ ذکر نکرد، بلکه اسم ظاهر ﴿ذِي الْعَرْشِ﴾ را به جای ضمیر آورد تا مشعر به برهان

باطل بودن شرک و خدایان دروغین بوده باشد .

یعنی این که او خالق عرش و همه‌ی مخلوقات است ، و آنچه که خدایان خود می پندارید از جمله‌ی همین مخلوقات است .

پس بنابراین چگونه می شود خدایانی با او باشند در حالی که آن‌ها نیز مملوک او هستند؟!

یا این که خدای تعالی صاحب تخت است و صاحب تخت عبارت صاحب ملک است و شما قبول دارید که خدا صاحب تخت و سلطنت بلا منازع است؛ پس اگر خدایان دیگری با او بودند که راه را بر او با نزاع می گرفتند و برای او ملک سالم و کامل باقی نمی گذاشتند، حال که ملک مسلم مال اوست پس نباید خدایان دیگری با او باشند.

بعضی آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که آن‌ها خواهان تقرّب به صاحب عرش گشته و آیه را این گونه تفسیر کردند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾ در آن صورت خدایان ادّعایی، به صاحب عرش تقرّب می جستند، ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ خدا از آنچه که می گویند بسی منزّه و فراتراست .

آیات ۴۹ - ۴۴

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴) إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا (۴۵) وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّأَ عَلَى آذَانِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸) وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹)

ترجمه

هفت آسمان وزمین وهرچه که در آن‌هاست همه به ستایش و تنزیه خدا مشغولند و موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش اوست ولیکن شما تسبیح آن‌ها را فهم نمی‌کنید، که همانا او بسیار بردبار و آمرزنده‌است، و چون تو قرآن را تلاوت کنی ما میان تو و آن‌ها که (به خدا و قیامت) ایمان ندارند حجابی بداریم که آنه از فهم حقایق آن دور و مستور مانند، و ما بر دل‌های (تیره) آن کافران پرده ای افکنیم که قرآن را فهم نمی‌کنند و گوش‌هایشان نیز از شنیدن سخن حق سنگین است و چون تودر قرآن خدا را به وحدانیت و یگانگی یاد کنی آنان روی گردانیده و گریزان می‌شوند، ما به خیال باطلی که هنگام گفتار تو در دل خود می‌کنند از خود آنان آگاه‌تریم که آن مردم ستمکار به مردم می‌گویند که شما جز مفتون سحر و ساحری راپیشوای خود قرار نداده‌اید!، بنگر تاچه نسبت‌هایی را از جهل خود شان بر تو می‌دهند، که از گراهی خود هیچ راه خلاصی نمی‌یابند، و کافران به معاد گفتند: آیا ما که چون استخوان پوسیده می‌شویم باز روزی از نو زنده و بر

انگیخته خواهیم شد؟!

تفسیر

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ﴾ آسمانهای هفت گانه و زمین همه تسبیح خدا گویند، کلمه ﴿تُسَبِّحُ لَهُ﴾ به معنای ﴿تُسَبِّحُهُ﴾ است که لام برای تقویّت می باشد، یا مقصود این است که: همه‌ی آسمانها و زمین و آنچه که در آنها است، وجود خودشان را از شایبه‌ی نقص و تعین تنزیه می کنند تا به خدا نزدیک شوند.

﴿وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ آنچه که در آسمانهای هفت گانه و زمین است، و لفظ ﴿مَنْ﴾ که برای عقلا است از باب تغلیب آمده است، یا از باب این که تسبیح از اوصاف عقلا است، و چون نسبت تسبیح به همه‌ی موجودات داده شده ادا کردن آن لفظی که برای عقلا است مناسب است، یا مقصود فقط عقلا است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ و هیچ چیزی وجود ندارد مگر این که به تسبیح او ستایش گر است، این عبارت که موهم تخصیص است، یا تعمیم بعد از تخصیص و حصر بعد از اطلاق است، و تقیید به حمد است بعد از مطلق بودن تسبیح، (علاوه بر منزّه داشتن خدا از هر نقص، سپاس و ستایش که لازمه‌ی وجود).

﴿وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ اما شما تسبیح و منزّه انگاری آنان را در نمی یابید، بدان که همه‌ی اشیا امکانی از نقایص خویش

فرار می کنند و طالب کمالاتند ، و همه ی اشیا به سوی آن کمالات در حرکت هستند و آن کمالات شئون حقّ اوّل و تجلّی او است ؛ این فرار از نقص و طلب کمال تسبیح فطری موجودات و تنزیه آن ها نسبت به اسمای خداست که همان وجودات خودشان است ، که از طرف حقّ افاضه شده است و چون تنزیه اسمای خدا نیز تنزیه خدای تعالی است پس همه ی موجودات ضمن این که خدا را تنزیه می کنند خودشان را نیز تنزیه کرده اند تا به خدا نزدیک شوند .

چرا که هر موجود امکانی زوج ترکیبی است از ماهییت امکانی و وجود تعلّقی فطری ؛ به عبارت دیگر چون هر موجود طبیعی دارای جهت ملکی این جهانی و جهت ملکوتی است .

بنابراین اشیا ی طبیعی اگر ناگویا باشند و احساس با شعور ترکیبی نداشته باشند با همان جهت ملکی این جهانی که دارند سخن ملکوتی شان را می گویند و با زبان فصیح به ملکوتشان ناطقند ، بلکه از زبان ملکی انسان فصیح تر و روشن ترند ؛ چون به شعور ترکیبی آگاهند ادراکشان از ادراک انسان هم دقیق تر است .

پس اشیا با جهت ملکوتی خدا را با زبان فصیح ملکوتشان تسبیح می گویند و بر او امر و نواهی خدای تعالی آگاهند ، باید و نبایدها را فرمان می برند بدون سرپیچی و سستی .

لکن صدایشان شنیده نمی شود و پرده های گوش و چشم حیوانی انسان از ادراک آن عاجزند ، چرا که شنیدن و ادراکشان چشم و گوش

ملکوتی می‌خواهد .

و لذا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ که لا تُفْقَهُونَ به صورت مجهول نیز خوانده شده است که ضمیر بر مردم و اشیا برمی‌گردد به این معنای که همه‌ی آن‌ها خدا را تسبیح می‌گویند بدون این‌که بفهمند، لکن شما نمی‌فهمید، زیرا که اشیا فقط از جهت ملکی با شما در تماسند و شما آن‌ها را با همان چشم ملکی می‌بینید از این جهت که زیر پوسته‌ی تعینات که اموری اعتباری و گذرا هستند فرو رفته‌اید.

البته بعضی از مفسرین تأویلهای از تسبیح‌های آن‌ها آورده اند که نیازی بر آن نیست، از این رو مولوی رحمته‌الله علیه گفته‌اند :

جمله‌ی ذرات عالم در نهان

باتو می‌گویند روزان و شبان

ماسمیعیم و بصیریم و هشیم

باشما نامحرمان ماخامشیم

چون شما سوی جمادی می‌روید

محرم جان جمادآن کی شوید

از جمادی در جهان جان روید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تأویلها برایدت

چون ندارد جان تو قندیلها

بهر بینش کرده ای تأویلها

که غرض تسبیح ظاهر کی بود

دعوی دیدن خیال و غی بود

پس چه از تسبیح یادت می دهد

آن دلالت همچو گفتن می شود

این بود تأویل اهل اعتزال

وای آن کس کو ندارد نور حال

با همین زبان بود که ستون ناله می کرد و سنگ ریزه در دست

حضرت محمد ﷺ تسبیح می گفت و شهادت می داد؛ آنچه که کوهها و

پرندگان با آن به حضرت داود عليه السلام پاسخ می دادند ... و چیزهای دیگری که در

این خصوص ذکر شده است مانند: سخن گفتن سنگها، درختان، پرندگان و

سخن گفتن کودکان نیز با همین زبان بود، لکن همه ی اینها در قالب زبان

گوشتی صورت گرفته است که با همین شعور و آگاهی جمادات توانسته اند

بین اشیا تمیز داده و فرق بگذارند، مانند: تمیز دادن آتش بین ابراهیم عليه السلام و

نمرود و یارانش، تمیز دادن باد بین مؤمنین و کافرین، فرق گذاشتن رود نیل

سبئی و قبطی که برای قبطی خون می شود و بسته، و برای عبور سبئی باز

می شود.

﴿إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ همانا او (خدا) بردبار و آمرزنده است

، با این عبارت تعلیل عدم تفقه و ندانستن تسبیح اشیا است.

زیرا که فهمیدن تسبیح موجودات ما دامی که انسان به آن حدّ از رشد روحانی نرسیده باشد ، یا موجب هلاکت است یا موجب دیوانگی و جنون حیوانی ؛ چه فهمیدن تسبیح موجودات مقروّن به دیدن ملائکه و نزول آنها است و بانزول ملائکه اجل آنان فرامی‌رسد چنانچه در قرآن است^(۱).
و معنای آیه این است که تسبیح موجودات رانمی‌فهمید و گرنه هلاک یا دیوانه می‌شدید، چون حلیم و بردبار است و در کیفر و به اجرا در آوردن خشم و غضب خویش به خاطر کارهای بد شما عجله نمی‌کند ، به موجب بخشش خود دیدن و مشاهده‌ی تسبیح موجودات را از شما که ناقص هستید مخفی می‌کند (می‌پوشاند) تا هلاک نشوید و باقی بمانید .

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾ چون تو قرآن تلاوت می‌کنی میان تو و آنان (که ایمان نمی‌آورند) حجابی قرار دهیم که از انظار آنان که ایمان ندارد پوشیده باشد و آن حجاب رانینند ، یا حجابی قرار دهیم که تو را از نظر آنان پوشیده و مخفی نگه دارد .

معنای اوّل تأسیس و معنای دوّم تأکید است بر این معنا که جسم تو (خطاب بر پیامبر) را از نظر آنان مستور و پوشیده ساختیم که تورانینند.

چنانچه بعضی بعضی گفته‌اند که جمعی از قریش هنگام تلاوت قرآن

حضرت محمد ﷺ را از انظار مخفی می‌کردند به نحوی که آن‌ها باین که از نزدیک آن حضرت عبور می‌کردند او را نمی‌دیدند، و مانیز حقیقت تو را از آنان پوشیده داشتیم، چه اگر می‌دیدند تکذیب نمی‌کردند و از قرآن نگریخته و نفرت نداشتند^(۱).

﴿وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمُ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ﴾ بردل‌های ایشان چیزی نهادیم که مانع از این شود که بفهمند؛ لفظ «اکنه» جمع کنان است و به معنای چیزی است که با آن پوشیده و ستر می‌شود.

﴿وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ در گوش‌های ایشان سگینی گذاشتیم که نتوانند مقصود قرآن را بفهمند، نه لفظ آن را، چون لفظ قرآن را می‌شنوند و لذا فرمود:

﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَ لَوْ عَلَىٰ أَدْبُرِهِمْ نُفُورًا﴾ و چون پروردگارت را در قرآن یاد کنی، از سر نفرت پشت می‌کنند چه آن‌ها لفظ ربّ را می‌شنوند و مقصود را درک نمی‌کنند، می‌بینند که با معتقدات خودشان مخالف است، ممکن است که مقصود قرآن، قرآن معهودی باشد که در ولایت علی عليه السلام است و مقصود از ﴿رَبِّكَ﴾ ربّ

اتصوّر مترجم این است که از آن جهت حقیقت حضرت محمد ﷺ مخفی بود که اولاً: فوق درک آن‌ها بود، و آنان را آن‌گونه ادراکی نبود؛ ثانیاً: حقیقت آن حضرت در واقع همان حقیقت خداست که لایدرک و لایوصف است. ثالثاً: ممکن بود بعضی به جای خداپرستی محمد ﷺ پرستی پیشه کنند. رابعاً: حضرت محمد ﷺ را از حقیقت وجودی خود نشان نبود هم‌چنان که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (سوره الاحزاب آیه ۶).

مضاف باشد که رب در ولایت است و آن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد با علویّتش.

در اخبار تا حدودی بر آنچه که گفتیم اشاره شده است.

﴿ نَفُورًا ﴾ جمع ﴿ نَافِرٍ ﴾ حال از فاعل است، یا مصدر نفر (فعل) است و حال از فاعل، یا مفعول مطلق نوعی می باشد که از لفظ فعلش گرفته نشده است (۱).

﴿ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ ﴾ ما بر استهزا، سخت گیری و اندیشه های باطل آنها آگاه تریم.

﴿ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى ﴾ آن گاه بر تو گوش فرادهند ما بر آنچه که در درگوشی می گویند ما می دانیم که آنها صاحب (نجوی) جمع (نجی) است (آنان نجات یافته گانند).

﴿ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴾ ستمگران می گویند که شما پیروی نمی کنید، مگر کسی را که سحر شده است یعنی ساحر و جادوگری او را سحر کرده و او دیوانه شده و عقلی برای او باقی نمانده است.

﴿ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ ﴾ ببین چگونه برای تو مثلها زدند آگاهی تو را سحر شده و گاهی شاعر، ساحر و کاهن نامیدند.

﴿ فَضَلُّوا ﴾ پس راه معرفت تو را گم کردند و تو را نشناختند، حرف

۱. «نفر نفوراً» پشت می کند چه پشت کردنی.

«فاء» برای سببیت محض است ، یعنی گمراهی آن‌ها موجب گردید که برای تو مثل زده و نسبت های ناروا بدهند ، مثل زدن هاسبب گمراهی آن‌ها از راه شناخت تو و کلامت گردید ﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً﴾ پس آنان توانایی راهیابی بر شناخت تو ، آخرت و معاد ندارند .

﴿وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾ و گفتند : آیا وقتی ما استخوان و خاک پوسیده شویم دوباره ما زنده خواهیم شد؟! این سخن را به طور انکار و استبعاد تعجب گفتند ، و لذا ادات استفهام جهت تأکید تکرار شده است .

آیات ۵۹ - ۵۰

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ أَنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲) وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنْ الشَّيْطَانُ كَانَ لِلنَّاسِ عَدُوًّا مُبِينًا (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَاءُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبِكُمْ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (۵۴) وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى

بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (۵۵) قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷) وَإِنْ مِّنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸) وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَءَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹)

ترجمه

ای رسول بگو: سنگ یا آهن باشید، یا خلقتی سخت تر از سنگ و آهن، پس اگر گویند: که مارازنده می‌کند؟! بگو: همان خدایی که هم اول بار شما را آفرید آن‌گاه آن‌ها سر را به زیر افکنده باز گویند: این وعده کی خواهد بود؟! بگو باشد که (این حادثه‌ی بزرگ) از حوادث نزدیک باشد، روزی را که خدا شما را فرابخواند و شما سر از خاک بیرون کرده و با حمد و ستایش او را اجابت کنید (و باین‌که سالهای بسیار از مرگ شما گذشته شما تصور می‌کنید که جز اندک زمانی درگورها درنگ نکرده‌اید و ای محمد بندگانم را بگو که همیشه سخن بهتر بر زبان آورید که شیطان چه بسیار میان شما دشمنی و فساد می‌انگیزد، زیرا دشمنی او به آدمیان واضح و آشکار است، خدا صلاح شما را بهتر از شما می‌داند، اگر بخواهد (و صلاح بداند) بر شما مهربانی کند و اگر بخواهد

(و مصلحت باشد) مجازات و عذاب فرماید و ما تو را (ای محمّد) وکیل و نگبان مردم قرار ندادیم، و خدای تو به آنچه در آسمانها و زمین است داناتراست و همانا مابعضی از انبیا را بر بعض دیگر برتری داده و به داود زبور عطا کردیم، (ای رسول ما بر مشرکان) بگو از این بتها آن را که به جز خدا مؤثر می پندارید در حوایج خود بخوانید تا ببینید که نه دفع ضرری از شما توانند کرد و نه تغییر حالی به شما توانند داد، آنهایی را که کافران به خدایی می خوانند آنان خود به درگاه خدا وسیلهی تقرب می جویند و هر که مقرب تر است بیشتر امیدوار به رحمت و ترسان از عذاب خدا باید هراسان بود، هیچ شهر و دیاری در روی زمین نیست جز آن که پیش از ظهور قیامت اهل آن شهر راهلاک کرده یا به عذاب سخت معذب می کنیم این حکم در کتاب علم ازلی مسطور است، ما را از فرستادن آیات و معجزات جز تکذیب پیشینان چیزی مانع نبود و به ثمود (قوم صالح) آیت ناقه را که همه مشاهده کردند بدادیم در بارهی آن ظلم کردند و آیات را جز برای آن که مردم (از خدا) بترسند نمی فرستیم.

تفسیر

﴿قُلْ﴾ بر آنها از روی خیر خشم و غیظ بگو: ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ﴾ بر آنها از روی خشم و غیظ بگو: سنگ یا آهن شوید و یا چیزی که در نظرهایتان بزرگ بنماید، یعنی از نظر دوری از انسانیت و پستی در رتبه! هر چه باشید خداوند شما را برمی گرداند، برای این که اعاده و برگشت دو بارهی زندگی را تقریر کنی بگو: سنگ شوید، که این جمله در معنای شرط است، یعنی

اگر سنگ باشید که دور از حیات است خدا شما را دوباره زنده می‌کند، تا چه رسد به این که استخوان باشید که نزدیک بر حیات و مأنوس با آن است .
 ﴿فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا﴾ پس آن‌ها بر سیل انکار می‌پرسند ،
 و بعد از انکار اصل بازگشت می‌گویند: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ (زنده می‌کند؟!)

﴿قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ باز گرداننده را تعیین کرده، بگو:
 آن‌که نخست بار شما را آفرید؛ این جا علاوه بر تعیین محلّ وعده آن را
 متّصف بر وصف آفرینش نمود تا برهانی بوده باشد بر بازگشت مجدد .
 ﴿فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ﴾ به زودی حرکت نموده و
 سرشان را به عنوان انکار به سوی تو دراز می‌کنند ، تا از وقت باز گرداننده
 شدن و اعاده پیرسند.

﴿وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا﴾ و
 می‌گویند: قیامت کی است؟! بگو: شاید که نزدیک بوده باشد (مذکر آوردن
 ضمیر هو یا به اعتبار لفظ بعث است و یا به اعتبار موعده اعاده).

در حقیقت این پرسش آن‌ها موضوعی ندارد، چرا که قیامت در
 عرض زمان ، دارای وقت ویژه‌ای نیست که تعیین آن ممکن باشد.

و لذا در جواب اکتفا بر اجمال کرده و پاسخ گوی ؛ آن را طوری
 ادا کن که نه تصریح بر نفی وقت زمانی کرده باشی و نه پاسخ را به سکوت
 برگزارنمایی تا سکوت تو را حمل بر عجز از جواب کنند ، و از طرفی هم

تصریح بر تعیین دهر نکرده باشی که از ادراک آن‌ها فراترست .

﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ﴾ این جمله یا برای پاسخ گویی پرسش مقدری است که ناشی از اجمال جواب است، گویا این‌که گفته شود:
چه روزی است آن روز؟!

پس فرمود: آن روز، روزی است که خداوند شما را (به واسطه‌ی زبان فرشتگان) فرا می‌خواند، فرشتگانی که موکل بر نشر و جمع کردن خلاق برای حسابند، یا این‌که لفظ «یکون» در تقدیر است به این معنای که: ﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ﴾ و یا خبر بعد از خبر برای ﴿يَكُونُ﴾ است، ﴿فَتَسْتَجِيبُونَ﴾ پس دعوت خدا را بدون خودداری و سرپیچی اجابت می‌کنید در حالی که دعوت خدا را در دنیا که به واسطه‌ی پیامبرانش صورت می‌گرفت پاسخ نداده و اجابت نمی‌کردید، ﴿بِحَمْدِهِ﴾ اجابت شما با حمد زبانی صورت می‌گیرد، همانطوری که از نظر حال، فعل و وجود حمد خدا را می‌کنید، چرا که همه‌ی اوصاف پسندیده و اخلاق زیبای نیکو حمد خدای تعالی است.

هم‌چنان‌که قوای نفس و لشگریانش همگی از نظر وجود چنین است؛ انسان با جمیع اوصاف، اخلاق، قوا و لشگریانش برانگیخته می‌شود در حالی که می‌گوید: ﴿سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ﴾ چنان‌چه در اخبار وارد شده است.^(۱)

۱. قریب همین مضمون در کتب معتبر اخبار موجود است خوانندگان محترم می‌توانند مراجعه

﴿وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ و گمان می‌کنید که در قبرها یا دنیا، و یا هر دو جز اندکی درنگ نکرده‌اید؛ ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ بر بندگان شریف بگو: آنچه را که نیکوتر است بگویند؛ شرافت از اضافه «عباد» بر یای متکلم استفاده می‌شود، زیرا خدا بندگان را به خود اضافه نموده و نسبت داده‌است، علاوه بر این به دلیل این که مفعول مورد خطاب ذکر نشده‌است.

کما این که پیش از این نیز گفته شد که تعلیق جواب بر صرف امر گفتن بدون ذکر مفعول آن اشاره بر بزرگداشت رسول خدا ﷺ است، گویا چنین گفته باشد که: توجه به آن‌ها در ایشان مؤثر است به نحوی که اگر تو برایشان به سبب خطاب توجه کنی حال آن‌ها بر بهترین حالتها مبدل شود به نحوی که از آن‌ها گفتاری جز آنچه که نیکوتر است صادر نمی‌شود و به خلق از دید استهزا و غضب نگاه نمی‌کند.

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَعُ بَيْنَهُمْ﴾ شیطان آنان بر بدی تهییج و تحریک می‌کند، و توجه تو بر آنان شیطان را از آن‌ها دور می‌سازد و گفتار نیکوی آن‌ها نیز خلق را به الفت و دوری از طاعت شیطان نزدیک می‌کند.

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِإِنْسَانٍ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ که البته شیطان دشمنی آشکار برای انسان است؛ جمله‌ی اخیر بیان جمله‌ی ﴿الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ است و آنچه که بین این دو جمله واقع شده معترضه یا استیناف

است، که خدای تعالی خطاب را از جهت وعده و وعید به بندگانش برگردانیده است .

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ﴾ پروردگارتان بر شما داناترست ﴿إِنْ يَشَأْ يُرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا﴾ خطاب را به سوی پیغمبر ﷺ برگردانید تا حرص آن حضرت را نسبت بر ایمان آنان تسکین ببخشد، و دلداری حزن و اندوه وی بر پشت کردن آن‌ها باشد، البته این معنای در صورتی است که خطاب «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ» و مابعدش از جانب خدا باشد.

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ پروردگارت داناتر است بر هر کسی که در آسمانها و زمین است پس هدایت می‌کند کسی را که قابل و اهل هدایت باشد، و گمراه می‌کند کسی را که مستحق گمراهی است، پس نباید بر هدایت آن‌ها حریص باشی و برگمراهی شان اندوهگین، بلکه بر توست که اعتماد به خدا داشته و راضی بر خواست او باشی .

و نیز خدا می‌داند که چه کسی قابلیت و اهلیت نبوت را دارد و چه کسی ندارد؟! از انبیاء ﷺ چه کسی مستحق کمال نبوت است و چه کسی مستحق آن نیست؟

و یا چه کسی اهلیت و قابلیت خلافت در ولایت را دارد و چه کسی

ندارد؟

پس چرا آن‌ها درباره‌ی نبوتِ حرف می‌زنند و ترا انکار می‌کنند
چون تو یتیم هستی و مال و ثروتی نداری؟!

و یا درباره‌ی خلافت حرف می‌زنند و علی علیه السلام را انکار می‌کنند؟!
« و اتینا داود زبوراً » ما به داود علیه السلام زبور را دادیم، پس چرا آن‌ها
نزول قرآن را از جانب ما بر تو انکار می‌کنند؟!

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که خداوند پیامبران مرسل را بر ملایکه
مقرب برتری داده و مرا بر جمیع پیامبران و مرسلین، بعد از من فضل و برتری
برای تو است یا علی و نیز برای ائمه علیهم السلام از فرزندان تو، و فرشتگان
خدمتگذار ما و دوستان ما ما هستند. ^(۱)

﴿ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ ﴾ بگو فراخوانید کسانی
را که گمان کرده‌اید شرکای خدا در وجوب هستند، ای ثنوی‌ها؛ یا کسانی را
که گمان کرده‌اید شرکای خدا در الوهیت هستند بخوانید، ای ثنوی‌ها و ای
صابئی‌ها؛ یا شرکای در عبادت را! ای وثنی‌ها و غیر وثنی‌ها، یا شرکای در
ولایت را!

ای کسانی که پیرو غیر ولی امر هستید یا شرکای طاعت را
فراخوانید، ای پیروان امرا و سلاطین! ای پیروان علمای سوء و آن‌ها که
بر باطل‌اند؛

یا شرکای در وجود و شهود که اغلب مردم هستند و جز اندکی از

۱. بحار الانوار

ایشان که انبیا، اولیای کامل و مقرّبین درگاه الهی اند؛ و اینکه در عبارت مفعول راذ کر نکرده برای این است که ذهن شنونده همه‌ی احتمالهای ممکن را بدهد.

چنانکه ذکر شد معنای آیه این است: بگو فراخوانید کسانی را که گمان کرده‌اید آن‌ها واجب الوجود، خدایان، پرستیده‌شدگان، اولیای خدا، اطاعت‌شدگان و یا مستقل ردّ وجودند از غیر او.

تقیید عبارت به ﴿مَنْ دُونَهُ﴾ برای اشعار بر این است که دعوت اولیایی که خداوند ایشان را مطاع قرار داده است صحیح است، چه آن‌ها با اجازه‌ی خدای تعالی است که می‌توانند کشف ضرّ کرده و مشکل‌گشایی بکنند.

﴿فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ خدایان شما نه می‌توانند ضرر و زیان را از دوش شما بردارند و نه می‌توانند آن را به غیر منتقل نمایند.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ لفظ ﴿يَدْعُونَ﴾ در این جابه معنای ﴿یعبدون﴾ است، یعنی آن‌ها که عبادت می‌کنند؛ ممکن است که «یدعون» همان معنای حقیقی خودش را داشته باشد، و لفظ «اولئك» مبتدا و موصول خبر آن باشد.

که در واقع اشاره بر خدایان دروغین مشرکین و یا خود آنان دارد (باتصریح بر عجز و ناتوانی تک تک آنچه که خدا نامیده‌اند).

یا مقصود آیه عاجزها و ناتوانهایی است که مشرکین آنها را فرا می‌خوانند و یا مقصود خود مشرکین است که این عاجزها آنها را فرا می‌خوانند.

یا آن عاجزها که خودشان نیز مثل شما خدا را فرامی‌خوانند، پس چرا شما آنها را فرامی‌خوانید؟!

به هر تقدیر که بگیریم قول خدای تعالی:

﴿يَبْتَغُونَ إِلَيَّ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ و جوهی که جهت تبیین معانی ارزشمند آیه شریف وجود دارد اجمالاً عبارتند از: الف: جمله‌ی مستأنفه بوده و فاعل ﴿يَبْتَغُونَ﴾ مشرکین باشد یا خدایان؛ ب: جمله حال بوده باشد از فاعل یا مفعول و یا از هر دو، که در این صورت فاعل هم بر حسب تناسب با معنای مشخص می‌شود، «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ» و جوه محتمل این که: الف: بدل از ﴿أَوْلَاكَ﴾ یا فاعل برای فعل ﴿يَدْعُونَ﴾ یا ﴿يَبْتَغُونَ﴾ باشد.

ب: بدل از ﴿الْوَسِيلَةَ﴾ بوده و حرف «ای» موصوله باشد، ضمه آن بنا بر اخیر به جهت حذف^(۱) صدر صله است.

ج: (و نیز این احتمال وجود دارد) که جمله‌ی حالیه یا مستأنفه باشد و لفظ «ای» استفهامیه، و در صورت موصوله بودن خبرش محذوف است.

۱. بنا بر آنچه که در قواعد علم نحو معمول نحوین است در صورتی که صدر صله‌ی موصوله حذف شده باشد.

د: ﴿أُولَئِكَ﴾ مبتدا و ﴿الَّذِينَ﴾ صفت یا بدل از آن و ﴿يَبْتَغُونَ﴾ خبرش بوده باشد اگرچه ﴿يَبْتَغُونَ﴾ حال و معترضه هم که بوده باشد بر هر دو تقدیر خبر ﴿أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ خواهد بود بدین گونه که «ای» استفهامیه باشد و قول در تقدیر گرفته شود.^(۱)

مقصود از ﴿رَبِّ﴾ یا ربّ مطلق است از باب این که: ملایکه، مسیح، عزیز و ستارگان همه طلب وسیله به سوی خدا می کنند. یا مقصود از آن ربّ مضاف است که آن ربّ آن ها در ولایت است، همچون مخالفین حضرت علی علیه السلام که آنان نیز طلب وسیله به سوی آن حضرت می کردند.

﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ پس آنان و سایر بندگان در احتیاج به وسیله، و خوف و رجا مساوی هستند، پس چگونه وسیله هایی برای غیر خودشان می شوند، ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ این جمله در موضع تعلیل است، یعنی بیان علت مطالب قبلی است.

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا﴾ بدان که: انسان اگر به وسیله ی ریسمان محکم ولایت، با نفس و قوایش به خدا متصل نشود قبل از روز قیامت هلاک می شود و از حیات انسانی می برد، و با حیات درندگی، همانند چهارپایان و یا شیطانی توأم می شود و در زمره ی آن ها محشور می شود و اگر با نفس و

۱. احتمالات فاعل و «ایهم اقرب» هم در صورتی که خبر نبوده باشد مانند سابق است.

جميع قوا به خدا اتصال پیدا کند هلاک نمی‌شود، چون متصل به خدا هلاک نمی‌شود، بلکه با حیات انسانی زنده باقی می‌ماند ولی معذب، تا این که از خلیط جهنمی خلاص شده و به سوی علیین ترقی نماید.

پس مقصود این است که هیچ قریّه‌ای از قریّه‌های عالم کبیر یا قریّه‌های عالم صغیر نیست، مگر این که ما آن را با تمام اهلش یا بعضی از آن‌ها قبل از روز قیامت هلاک یا عذاب می‌کنیم.

﴿كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ این مطلب که گفته شد در کتاب مسطور است، اگر گفته شود هلاک کردن و عذاب کردن نسبت به انبیا و اولیا که خداوند آن‌ها را برای خودش خالص گردانیده تصور نمی‌شود، جواب داده می‌شود که انبیا و اولیا در دنیا آنچه که شایبه‌ی سبوحین بوده هلاک کردند، یا به خودشان با ریاضت کشیدن و مجاهدات اختیاری و بلاهای الهی شکنجه و عذاب می‌دادند، پس مطلب بالا در مورد آنان نیز صدق می‌کند.

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ﴾ چه چیزی ما را مانع شد که آیاتی را بفرستیم که قریش پیشنهاد می‌کند جز این که پیشینیان آن‌ها را تکذیب کردند، ﴿إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ﴾ پس آن‌ها به سبب تکذیبشان هلاک و در مانده شدند، و ما امت محمد ﷺ هلاک نمی‌کنیم در حالی که آن حضرت در میان آنان است تا رحمت و مهربانی بر آنان بوده باشد.

یامعناى آیه این است که تکذیب امتهای پیشین موجب نزول آیات (جهت اتمام حجّت) شده و این ها نیز از سنخ امتهای پیشین هستند؛ آیا به قوم ثمود نگاه نمی کنند؟! «و» لفظ «قد» در تقدیر است.

﴿وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾ ما به ثمود ناقه را دادیم که پیشنهاد کرده بودند. ﴿مُْبْصِرَةً﴾ از «بصر» او را صاحب بصیرت قرار داد یا از «ابصر» به معنای واضح و روشن شد، یا صاحب بصر (بصیرت) گردید، چرا که ناقه با چشم ظاهر و باطن (هر دو) می دید، چون از نوبت خودش در آب خوردن روز معین تجاوز نمی کرد.

﴿فَظَلَمُوا بِهَا﴾ به سبب پی کردن ناقه بر آن ستم کردند ﴿وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾ ما آیات را جز برای ترساندن نمی فرستیم، آن ها چرا جرأت بر پیشنهاد پیدامی کنند؟!

آیات ۶۰-۷۰

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا
الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ
وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰) وَإِذْ قُلْنَا
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ

خَلَقْتَ طِينًا (٦١) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ
أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (٦٢) قَالَ
أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً
مَوْفُورًا (٦٣) وَاسْتَفْزِرُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ
عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ
وَعِدُّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (٦٤) إِنَّ عِبَادِي
لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (٦٥) رَبُّكُمْ
الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلُكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ
بِكُمْ رَحِيمًا (٦٦) وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ
تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ
الْإِنْسَانُ كَفُورًا (٦٧) أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ
يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (٦٨) أَمْ أَمِنْتُمْ
أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ
فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (٦٩)
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (٧٠)

ترجمه

ای رسول به یاد آر وقتی را که به تو گفتیم خدا البتّه به همه‌ی افعال و افکار مردم محیط است و ما رؤیایی که به تو دادیم نبود جز برای آزمایش و امتحان مردم و درختی که به لعن در قرآن یاد شد و ما به ذکر این آیات عظیم آن‌ها را (از خدا) می ترسانیم ولیکن بر آن‌ها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیافزاید، و یاد آر وقتی را که فرشتگان را امر به سجده کردم پس همه سجده کردند جز شیطان که گفت: آیامن سر طاعت به آدمی که از خاک آفریدی فرود آرم، آن‌گاه با من بگو آیا این آدم را بر من فضیلت و برتری دادی؟ ای خدا اگر اجل مرا به تأخیر افکنی به جز قلیلی همه اولاد آدم را مهار کرده و به دار می‌کشانم، خدا به شیطان گفت: برو که هرکس از اولاد آدم پیروی تو کرد با تو به دوزخ که پاداش کامل شماسست کیفر خواهد شد، برو و با جمله‌ی لشکر سوار و پیاده‌ات بر آن‌ها احاطه کن و در اموال و اولاد هم با ایشان شریک شو و به وعده‌های دروغ آن‌ها را به فریب و مغرور ساز، آری وعده‌ی شیطان چیزی جز غرور و فریب نخواهد بود، همانا ترا بر بندگان من تسلط نیست و تنها محافظت و نگهبانی خدا (آن‌ها را) کافی است، پروردگار شماسست آن‌که به دریا برای شما کشتیها را به حرکت می‌آورد تا از فضل خدا روزی طلبید که او در باره‌ی شما بسیار مهربان است، و چون در دریا به شما خوف و خطری رسد در آن حال جز خدا همه را فراموش می‌کنید آن‌گاه که شما را نجات داد باز از خدا روی می‌گردانید، و انسان بسیار کفر کیش و ناسپاس است. آیا پس از نجات از دریا باز ایمنید که زمین شما را فرو برد یا بر سرتان سنگ بیارد آن‌گاه از آن بلای الهی بر خود پناه و نگهبانی نیابید؟ آیا از آن ایمنید که بار دیگر خدا شما را به دریا برگرداند و تند بادی بفرستد تا همه به کیفر کفر به

دریا غرق شوید؟ آن‌گاه کسی را از قهر ما دادخواه و فریادرس نیابید و مافزندان آدم را گرامی داشتیم و آن‌ها را به مرکب برّ و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آن‌ها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم.

تفسیر

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ﴾ به یاد آور وقتی را که به سبب وحی بر تو گفتیم ﴿إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ﴾ همانا پروردگارت بر مردم احاطه دارد، همان طور که آن‌ها را هلاک گردانید، به یاد آور بشارت هلاک گردانیدن آن‌ها را که بر تو دادیم، و آن بشارت و وعده‌ها را در جنگ بدر و غیر آن وفا نمود، و ادا کردن مطلب با فعل ماضی «احاط» برای اشاره به این است که وقوع مطلب حتمی و محقق است؛ و ممکن است که معنای ﴿أَحَاطَ بِهِمْ﴾ این باشد که قدرت بر آن‌ها محیط است آنچنان که نمی‌توانند از قدرت و حکومت خداوند خارج شوند.

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ و قرار ندادیم هیچ رویتی را که بر تو نمایانیم مگر برای آزمایش مردم و شجره‌ی ملعونه در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم، و اخبار فراوانی از عامه و خاصه، با اختلاف الفاظشان وارد شده که رسول خدا ﷺ در خواب دید، که مردانی یا بوزینه‌هایی از بنی تیم و عدی یا از بنی امیه و عدی و زریق و زفر اسم نیاوردند و

چیزی ذکر نکردند .

شجره‌ی ملعونه (درخت لعنت شده) در اخبار ما گاهی بر عموم بنی امیه و گاهی بر بنی مروان و گاهی به مروان و فرزندان او تفسیر شده است . بدان که قرآن گاهی بر همین کتابی که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده است اطلاق می شود و گاهی هم بر مقام جمع که شامل همه‌ی مراتب عالم مسیحین و اهلش را هم دربر می گیرد ، و در این صورت «فی القرآن» متعلق به «جعلنا» است ، یعنی این که مقصود از آزاد گذاشتن و ول کردن عنان اشقیا و کمک کردن و امدادشان در غصب حق آل محمد ﷺ و از قراردادن جهنم سبحین و اهلش در عالم این است که مردم به سبب آن چیزها آزمايش شوند ، و محقّ از مبطل جدا شود و خالص گردد ، و حقّ از باطل .

﴿ وَ نُخَوِّفُهُمْ ﴾ و آن‌ها را با انواع ترسیدنی ها می ترسانیم ﴿ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴾ که ایشان را جز طغیان و شورش در پی ندارد (فقط بر طغیانشان می افزاید)، لفظ ﴿ طِينًا ﴾ با تقدیر لفظ «من» است تا موافق سایر آیه ها باشد، یا حال از مفعول است .

﴿ قَالَ أَرَأَيْتَكَ ﴾ حرف «ك» برای تأکید ضمیر مرفوع است و مثل آن در کلام عرب بسیارست، ﴿ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَلْأَنْفِ أَوْحَرَّتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتَنَكَنَّ ﴾ اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی و تأخیر بیاندازی، زریه‌ی آدم را از حیات انسانی ریشه کن می کنم .

﴿ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ جز اندکی از بنی آدم ؛ و این اندک افراد

کسانی هستند که خودشان را برای تو خالص گردانیدند، یا کسانی که تو آن‌ها را برای خودت خالص گردانیدی .

﴿ قَالَ أَذْهَبُ ﴾ این جمله طرد و منع شیطان است ، یا جواب خواست شیطان و تخلیه‌ی بین او و بین آن چیزی است که شیطان می خواهد .
﴿ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا ﴾
کیفر شما کیفر کامل و فراوان که هیچ نقصی نداشته باشد جهنم است .

﴿ وَ اسْتَفْزِرُ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ ﴾ خوار و ذلیل نمای هر کسی را که از ایشان می توانی جلب کنی، چون این کار نهایت حماقت و بی خردی آنان را می رساند که از تو پیروی نمایند، ﴿ بِصَوْتِكَ ﴾ آن‌ها با شنیدن صدای تو به سویت جلب می شوند و احتیاج به فراخواندن نیست، ﴿ وَ أَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ ﴾ کسانی را که به آوازت نتوانستی جلب کنی بالشکریان سواره و پیاده‌ات جلب کن .

﴿ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾ با آنان در اموال و اولاد مشارکت کن .

بدان که انسان چنانچه کراراً یاد آور شده‌ایم بین دو عالم نور و زور ، حق و باطل قرار گرفته و هر دو عالم در او حاکم است ؛ پس اگر با کمک و توفیق الهی از حکومت عالم سفلی که رییس آن شیطان است خارج شود ، نجات یافته و در حکومت عالم علیا داخل می شود که رییس آن رحمن است ، در این صورت است که اموال و اولادش را از شراکت شیطان خالص

گردانیده است؛ اگر انسان نتوانست از شر شیطان خلاصی یافته و در حکومت رحمن داخل شود؛ یا از حکومت رحمن خارج شده و در طرف شیطان داخل شد در این صورت گاهی اتفاق می افتد که مال و فرزندش خالص برای خدا می شود، و این هنگامی است که انسانیت باقی و شیطانیت عرضی باشد، کسب و نطفه اش تحت تأثیر امر عرضی قرار نگیرد هم چنان که گفته شده: فرزند سرّ پدرش می باشد.

گاهی شیطان در مال و اولاد شریک می شود، و گاهی هم خود شیطان منفرد و تنها می شود، چون کسب، کار و هم بستری همسراگر با امر شیطان صورت بگیرد و از امر رحمن دور باشد شیطان بر مال و فرزند منفرد می شود خصوصاً اگر شیطان توانسته باشد انسانیت او را باطل کرده باشد.

ولی کسی که به امر رحمن و شیطان عمل می کند و انسانیت هم در او باقی است شیطان در مال و فرزندش شریک می شود و آنچه که ما ذکر کردیم در اخبار با تصریح و اشاره ذکر شده است.

﴿وَعِدُّهُمْ﴾ وعده هایی به آنها بده (که آنان را مغرور سازی)، مانند: وعده ی مغفرت از جانب خدا، این که خدا کریم است، آنان می مانند و توبه می کنند... و وعده هایی که موجب طولانی شدن آرزوهای آنانست.

﴿وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ شیطان جز غرور و فریب بر آنان وعده نمی دهد بدین گونه که باطل را در صورت حقّ، و خطا را در صورت صواب زینت می دهد.

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾ به راستی که بندگان مرا که از بندگی ات خارج شده اند تسلطی از

جانب تو نیست و کفایت می‌کند توکل بر پروردگارت و کافی است که وکیل حفظ بنده‌اش که بندگی‌اش را با توکل بر او ثابت کرده باشد.

ای شیطان نمی‌توانی بر ایشان مسلط شوی چون من از شرت آن‌ها را کفایت می‌کنم.

یاد آوری این بیان بر نبی کرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوعی اطمینان دادن است که بر امت خود اندوهگین نباشد، و «عباد» در این آیه طیّبیانی که اخبار دارد^(۱) به حضرت علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تفسیر شده است، چرا که آن حضرت اصل عباد است و غیر او به سبب عبودیت او بندگان خدا می‌شوند.

﴿رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ﴾ پروردگار شماست آن‌که کشتی را برای شما به جریان می‌اندازد، چون خداست که چوبهای کشتی را دارای منافذ قرار داده تا هوا داخل آن شده و از ته نشین شدنش که غرق شدن را در پی دارد جلوگیری نماید.

هوا را قرار داده تا به جاهای خالی برود چه خلأ ممتنع است، که این نیز به نوبه‌ی خود از غرق شدن جلوگیری می‌کند، علاوه بر این‌ها که بر شمردیم هوا را به صورت توده‌ی امواج قرار داد تا کشتی را بر روی آب حرکت دهد.

هم‌چنین شما را طوری آفرید که بتوانید بر کم‌کیف ساختن کشتی پی ببرید و برایتان راه روشن قرار داد تا به سوی مقصدهای خود رهنمون شوید به شما قدرت و توانی داد که بتوانید هوا را با اختیار خود به صورت موج در آورده و بهره‌هایی از آن ببرید به طوری که با شناخت

۱ تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی .

و استعداد خدادادی کشتی بخار اختراع گردید.

﴿فِي الْبَحْرِ لِنَبْتِغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾ با حرکت کردن کشتی ها در دریا می توانید کالاهای خود را به کشورهای دور منتقل کرده و تجارت های پرسودی بنمایید، ﴿إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ خداوند به شما مهربان است، این جمله در موضع تعلیل است .

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ﴾ و چون در دریا به خوف و خطری رسد در آن جز خدا همه را فراموش می کنید، از قبیل: اجرام علیا و سفلی از بتها و طاغوت های بشری و غیر آنها .

﴿إِلَّا إِلِيَّاهُ﴾ استثنا از ﴿مَنْ تَدْعُونَ﴾ است ، هر کسی را که شما فراخوانید گمراه است جز خدای تعالی و آوردن ضمیر منصوب برای این است که استثنا در کلام موجب آن شده است، و گمراهی بدان جهت است که هر کسی غیر خدا فراخوانده شود به سبب اغوا (فریب) شیطان و تصرف خیال بوده و در هنگام اضطراب و نهایت وحشت شیطان گریخته و تصرف خیال قطع می شود و عقل بدون معارض می ماند که در آن هنگام خدا را به مقتضای فطرتش فرامی خواند .

﴿فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ﴾ هنگامی که شما را از غرق شدن نجات داد و برخسکی رساند از خدا روی می گردانید، چون شیطان برمی گردد و خیال در او تصرف نموده و با عقل معارضه می کند .

مگر کسی که در حمایت (امان) خدا داخل شده و از شر شیطان به خدای پناه ببرد، خیال و قوایش را تسلیم عقل و مطیع او سازد.

﴿ وَكَانَ إِلَّا نَسَانٌ كَفُورًا ﴾ انسان کفر کیش و ناسپاس است، زیرا که در سرشت انسان نفس است که جز کفران نعمت‌ها کاری ندارد؛ این جمله‌ی عطف است در مقام تعلیل.

﴿ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْأَبْرِ ﴾ آیا پس از نجات یافتن که خدا شما را بر خشکی رسانده است ایمنی یافته‌اید؟! از این که خداوند در خشکی شما را غرق کرده و بیوشاند؟!

که خداوند بر این کار تواناست اگرچه خارج از عادت است، و ذکر کلمه‌ی « جانب » برای اشاره بر این است که آنان به محض رسیدن بر ساحل اقدام به کفران نعمت می‌کنند.

﴿ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ﴾ یا مگر ایمن هستید از این که خداوند بر شما سنگریزه رابفرستد و آن را غالب نماید؟ در خالی که براینکار تواناست اگر چه وقوعش نادر است.

﴿ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴾ همان طوری که در دریا هنگام اضطرار پناه و نگهبانی جز خدا نمی‌یافتید الآن نیز همانطور است، ﴿ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى ﴾ آیا ایمن شدید از این که خداوند حرص و طمع را بر شما مسلط سازد و در ماندگی و اضطرار دریا را فراموش کنید؟ و شما را دوباره به دریا برگرداند؟

﴿ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ ﴾ تندبادی بفرستد و کشتی شما را بشکند.

﴿ فَيُغْرِقْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴾ و به کیفر کفران نعمت نجات قبلی شما را غرق کند، آن وقت دیگر از خدایانی

که فرا خوانده‌اید فریادرس و کمکی برای رهایی تندباد و غرق شدن پیدا نمی‌کنید.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ بنی آدم را بر حسب ذاتش تکریم نموده و گرامیش ساختیم ، چون او را بر صورت خودمان خلق کردیم و کرامتی بالاتر از آن نیست .

پس سعه و گستردگی مراتبی در وجودش نهادیم و از حیث قوه و فعل احاطه بر هر چیزی را برایش میسر کردیم و هریک از آنان را زنده ، عالم ، شنوا ، بینا ، مدرک ، متکلم و مرید قرار دادیم که هرگاه چیزی را از مخلوقات ذهنی و آلات و قوای نفسی اش اراده کند به او بگوید وجود پیدا کن ، چنین باش ، بشود و وجود پیدا کند ، یا نسبت به جمیع موجودات چنین شود ، اگر قوه‌ی پیروی و متابعت به حد کمال رسیده باشد.

﴿وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ و آن‌ها را در خشکی بر مرکب خشکی مانند : قاطر ، اسب ، شتر و الاغ سوار کردیم و نیز بر غیر چهارپایان تسلط داده و حمل کردیم ، و آن‌گاه که اهلیت یافتند بر قدرت و مرکبهای ملکوتی نیز سوار کردیم.

و این کرامت دیگری خارج از ذات انسان ، و بر مرکبهای دریایی مانند: کشتی و قدرت و مرکبهای ملکوتی اگر اهلیت آن را پیدا کردند در دریا حمل کردیم .

﴿وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ مقصود از پاکیزه های روزی شده‌ی نباتی ، حیوانی و انسانی می‌باشد.

﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ و انسان را

بر همه‌ی موجودات عالم طبع و خیلی از موجودات ملکوت سفلی و بعضی از ملائکه برتری دادیم ، اما ملائکه مقربین و متوسط از آنان برترند البتّه این در صورتی است که بنی آدم از قوه به فعل نرسیده باشد و آن‌گاه که از قوه به فعل رسید برتر از همه‌ی مخلوقات می‌شود.

مانند نبیّ ما ﷺ که او را وقتی با خداست که هیچ ملک مقرب و نبیّ مرسلی گنجایش آن را ندارد که تفصیل برتری و مراتب و دقائق آن گذشت.^(۱)

ممکن است گفته شود که: از سیاق اضافه شدن بنی بر آدم برمی آید که مقصود کسی است که هنوز از جمیع جهات از قوه به فعل نرسیده است^(۲). بنا بر این می‌توان گفت که برتری بنی آدم بر بیشتر مخلوقات صحیح است نه همه‌ی آنها.

آیات ۸۱ - ۷۱

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ

۱ توضیح این مطلب ذیل آیه‌ی سوره به تفصیل بیان شده است و خوانندگان ارجمند جهت اطلاعات بیشتر مراجعه فرمایند.

۲. استعداد و قابلیت‌های موجود در انسان که هنوز به عرصه‌ی ظهور نرسیده به عنوان امتیازات و موقعیتهای بالقوه محسوب می‌شود تا با تلاشهای پی گیر یا افاضه وامثال آن که زمینه‌ی استحقاقش را فراهم نموده و بر آن تحقّق فعلی بیخشد ، مثلاً تقوی و خیلی از کرامیم اخلاقی و فضیلتها که توانایی احراز آن در بشر وجود دارد لیکن فعلیت یافتنش مستلزم تلاش در جهت کسب استحقاق می‌باشد .

فَأُولَٰئِكَ يَفْرءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲) وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَلَوْلَا أَنْ تَبَشِّرَكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴) إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵) وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُرِّيَّتِكَ إِذَا وَقَعِ الشَّمْسُ إِلَىٰ عَسْقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ الْقُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)

ترجمه

ای رسول ما به یاد آر روزی را که ما هر گروهی از مردم را با

پیشوایشان دعوت می‌کنیم، پس هرکس که نامه‌ی عملش را به دست راست دهند آن‌ها نامه خود را قرائت کنند و کمترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد، هرکس در این جهان دنیا نایبناست در عالم آخرت نیز نایبنا و گمراه‌تر خواهد بود، نزدیک بود که ترا فریب داده و از آنچه به تو وحی کردیم غافل شوی و چیز دیگر بر ما فرابندی تا مشرکان ترا دوست خود گیرند، و اگر ما ترا ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به آن مشرکان اندک تمایل و اعتمادی پیدا کنی، و در آن صورت (که بت پرستان اندک) توجه می‌کردی به تو جزای این عمل را می‌چشاندیم و عذاب ترا در حیوة دنیا و در آخرت مضاعف می‌گردانیدیم و آن‌گاه از قهر و خشم ما بر خود هیچ یاوری نمی‌یافتی، و نزدیک بود که کافران ترا در سرزمین سبک کرده و از آن‌جا به مکر یا به قهر بیرون کنند در این صورت پس از اندک زمانی بیش زیست نمی‌کردند، ما آیین همه‌ی پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم نیز همین قرار دادیم و این طریقه ما را تغییر پذیر نخواهی یافت، نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به یاد آر و نماز صبح را نیز به جای آر که آن به حقیقت مشهود نظر فرشتگان روز است، و بعضی از شب بیدار و متهجّد و نماز شب خاصّ تو است باشد که خدایت به مقام محمود (شفاعت) مبعوث گرداند، و ای رسول ما دایم دعا کن که بار الها مرا (همیشه به هر جا روم به مکه یا مدینه یا عالم قبر و محشر) به قدم صدق داخل و به قدم صدق خارج گردان و به من از جانب خود بصیرت و حجّت روشنی که دایم یار و مددکار باشد عطا فرما، و (به اُمّت) بگو که (رسول) حقّ آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی (ابدی) است.

تفسیر

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ امام کسی است که بر او اقتدا شده و از روش و سیره‌اش پیروی شود، و هم‌چنین او امرش را امتثال نموده و از آثارش تبعیت (متابعت) شود، اعم از این که حق باشد یا باطل؟ با حواس بشری دیده شود یا نه؟

به حسب ظاهر امر کند یا باطن؟ او امرش به زبان قال (گفتاری) باشد یا حال؟

بنابراین، تعریف هم شامل امام حق می‌شود هم امام جور، چه آنان که در دنیا ریاست دارند و چه آنانی که چنین ریاستی ندارند.

در این میان تعریف ارایه شده شامل همه‌ی رؤسای انتخابی و انتصابی (هر دو می‌شود) بدون هر گونه تمییز و فرقی بین آن که مردم او را رییس قرار می‌دهند بدون این که خودشان آگاه بر آن باشند (مانند: سلاطین، امرا و خلفای جور یا ستارگان، بتها، شیاطین و هواها) و آن که خودش به (طور تحمیلی) ریاست را به خود می‌بندد.

در اخبار اشعار بر تعمیم هست اگر چه بعضی از اخبار امام را به امام حق در هر زمان تفسیر می‌کنند.

﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾ بدان که نفس انسانی دارای دو صفحه است صفحه‌ی سفلی و صفحه‌ی علیا، و صفحه‌ی سفلی به دست شیاطین و صفحه‌ی علیا به دست فرشتگان است.

پس هرگاه عمل عبد مبتنی بر اقتدای امام حق باشد مصدر آن عمل

جهت علیای نفس باکمک و امداد فرشتگان می‌باشد، و صورت آن عمل از همان جهت به سوی خیال نازل می‌شود که خیال در عالم صغیر مشابه عالم مثال در عالم کبیر است، سپس صورت آن عمل از طریق مدارک ظاهری به سوی خیال صعود کرده و در همان جهتی که از آن صادر شده است ثابت می‌شود؛ و در نتیجه چون آن جهت دارای سایه‌ای نورانی است (که آن کتابی است که در دست نویسندگی حسنات می‌باشد).

پس صورت عمل را نویسندگی حسنات به سان نوشته‌ای ثبت می‌کند که ثابت مانده و در صفحه‌ی دل نیز ثابت می‌یابد، و مادامی که عبد کاری انجام نداده که آن را محو یا پاره کند، همه‌ی اعمال در آن جمع شده و تا روز قیامت می‌ماند، و در آن روز است که عمل خود را به صورت کتابی منشور حاکی از جمیع اعمال خیر و نیکوی خویش می‌یابد.

و هر گاه عمل عبد مبتنی بر اقتدای امام حق نباشد طبعاً کردارش از جهت پیروی امام باطل که نوعاً از قبیل مردم، شیاطین و هواهای نفسانی می‌باشد صادر شده که مصدرش جهت سفلی نفس با اغفال و فریب شیاطین است، صورت چنین کرداری از آن جهت که به سوی خیال، سپس قوای محرکه تنزل یافته و از آن به سوی اوهام (خیال واهه) سقوط می‌کند و می‌رسد بر آن جایی که از آن صادر گردیده است و در همانجا ثابت می‌ماند.

و چون آن جهت دارای سایه‌ی ظلمانی است، پس جمیع کردارهای بد به صورت کتابی در دست نویسندگی سیئات است، و تا زمانی که عملی

صورت نداده که آن را تبدیل به خیر یا محو نماید و یا موجبات بخشیدگی را فراهم نماید تا روز قیامت در صفحه‌ی دل ثابت می‌ماند و در آن روز به صورت کتابی منشور آن رایافته و می‌فهمد که هیچ گناهی از قلم نیافتاده است و صغیر و کبیر همه را در بر دارد.

از این دو جهت به یمین و شمال تعبیر شده است برای این که انسان کتاب علیا را از جهت علیایش و کتاب سفلی را از جهت سفلی اش دریافت می‌کند، و از سوی دیگر کتاب علیای انسان که سایه‌ی نورانی اوست به چیزی وارد می‌شود که سایه‌ی آن است، و کتاب سفلی نیز به چیزی وارد میشود که سایه آن می‌باشد، لذا کتاب را به یمین یا شمال او می‌دهند؛ هر کس که کتابش را از یمین (راست) بدهند از خوشحالی می‌گوید: این کتاب من است بخوانیدش، ولی هر کس که کتابش را از شمالش بدهند از حسرت و اندوه می‌گوید: ای کاش کتاب مرا نداده بودند.

﴿فَأُولَٰئِكَ يقرءونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلِّمُونَ فَتِيلًا﴾ آنان که کتابشان را بر دست راستشان داده‌اند آن را می‌خوانند (چون می‌بینند و کور نیستند) و چیزی را که مایه‌ی شرمندگی و خجالت باشد نمی‌یابند و به اندازه‌ی فتیلی (آن نخ مفتول باریکی که در شکاف هسته است) مورد ستم قرار نمی‌گیرند، مقصود این که از پادشاهای ایشان چیزی کاسته نمی‌شود.

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْأَخْرَةِ أَعْمَىٰ﴾ هر کس در این دنیا کور باشد پس در آخرت نیز کور است، مقصود از کوری

نداشتن چشم نیست، بلکه نداشتن بصیرت از شناخت آخرت و راه آن است؛ پس چه بسا کسانی که از ناحیه‌ی چشم کورند ولی امور آخرت را با بصیرت می‌بینند، و چه بسا چشم‌دارانی که نسبت بر امور آخرت کورند.

بصیرت باطنی به سبب شناختن امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از قوه به فعل می‌رسد و کوری (باطنی) نیز با انکار او فعلیت می‌یابد.

و اگر کسی نه منکر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد و نه عارف او بصیرت و کوری (باطنی) اش فعلیت نیافته و در همان بالقوه باقی می‌ماند، چنین شخصی اگر چه در حکم شخص کور است لیکن امید بر بصیرتش در آخرت هست هم چنان که این ترس نیز وجود دارد که کوری بروی عارض گردد.

﴿وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ در آخرت از دنیا گمراه ترند، یا در آخرت از کسانی که در دنیا راه را گم کرده بودند گمراه ترند.

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ﴾ آن کافران می‌خواهند که با فریب و آزمایش تو، تو را از آنچه که وحی کردیم منحرف نمایند ﴿عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ از آن مطلب معهودی که بر تو وحی کردیم، و آن ولایت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، چنانچه روایت شده است، ﴿لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَسِّنَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ لفظ «ترکن» از رکون است، و در اخبار وارد شده که این آیه از قبیل به تو می‌گویم تا همسایه بشنود می‌باشد، و در اخبار وارد شده آن افترای ملحدین است؛ و مخاطب قرار دادن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر از به

تو می‌گویم تا همسایه بشنود نبوده است، افتزایی از ملحدین نبود که در آن تحقیر و بی‌اعتنایی پیغمبر نباشد؛ کما این که صدر آیه هم (در برگیرنده‌ی) بی‌اعتنایی ملحدین است، چه مشعر بر این است که کافران فریب و آزمایش بر پیامبر را به نهایت رساندند (از هیچ چیزی که می‌شد پیامبر را فریب و آزمایش کرد فرو گذاری نکردند) و اگر کسی جز تو (محمد ﷺ) بود فریب می‌خورد و تثبیت استحکام از جانب خداوند نمی‌یافت؛ ذیل آیه امتنان بر پیامبر ﷺ است که خداوند او را در مثل این مقام ثابت نمود.

﴿إِذَا لَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ﴾ عذاب زندگی دنیا و آخرت را بر تو بچشانیم، بنابراین که کلمه «ضعف» اسم عذاب باشد چنانچه بعضی گفته‌اند، یا مقصود دو برابر عذاب آخرت حیات است، اگر این رکون و اعتماد بر کفار از غیر تو بود در مورد تو عذاب آن دو برابر شد، زیرا که امر اشخاص بزرگ، بزرگتر و پر خطر تراست.

برخی گفته‌اند: مقصود از «ضعف الحیوة» عذاب آخرت و مقصود از «ضعف الممات» عذاب قبر است.

﴿ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾ دیگر یاری‌کنندای پیدانمی‌کنی که عذاب را از تو دفع کند، ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ﴾ نزدیک بود تو را ناراحت سازند، «استفزه» او را خوار کرد و از خانه‌اش بیرون نمود و ناراحت کرد، ﴿مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبِثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ هر گاه تو را بیرون کنند بعد از تو جز اندکی درنگ

نمی‌کنند .

﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ لفظ ﴿سُنَّةَ﴾ بنا بر مصدر بودن منصوب است ، این که قومت در صدد فریب تو برآمدند ، تثبیت شدنت به موجب ما ، اراده‌ی قومت برای اخراج تو و درنگ نکردنشان بعد از تو همه از سنّت کسانی است که پیش از تو فرستادیم .

ممکن است فعل در تقدیر باشد ، یعنی این مطلب سنّت شده است ، سنّت پیشینیان ، یا این که « سنة » مفعول به برای فعل مقدر است که تقدیر چنین بوده است : ﴿رَكَّبُوا فِي ذَلِكَ سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَاهُ﴾ .

﴿وَلَا تَجِدِ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً﴾ در سنّت ما هیچ تحول و دگرگونی رانمی‌یابی ، ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ لام در (لدلوك) به معنای « فی » است ، یعنی در وقت زوال آفتاب ، تا شدت تاریکی شب (در اخبار بر نصف شب و نمازهای چهارگانه تفسیر شده است).

﴿وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾ و هنگام اجتماع فجر (گسترده‌ی فجر در افق) ، اشاره بر نماز صبح است به راستی که وقت فجر مشهود است ، در اخبار ﴿كَانَ مَشْهُوداً﴾ بر شهادت فرشتگان شب و روز تفسیر شده است ، چون نماز در آن موقع در کتاب هر دو ملایکه ثابت می‌شود .

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ﴾ لفظ ﴿من﴾ در ﴿مِنَ اللَّيْلِ﴾ برای تبعیض است یعنی پاره‌ای از شب، پس موصوف حذف شده و صفت جانشین آن گردید، چون معنای بعض بودن در «من» تبعیضی قوی است تا جایی که گفته شده «من» و مجرورش احکام اسم خالص جاری می‌شود بلکه گفته شده که «من» اسم است.

لفظ «فا» در «فتهجّد» زایده است یا به توهّم «اما» است، یا عاطفه از قبیل عطف تفسیر بر چیزی است که با «فا» تفسیر شده است، و تهجّد همان طوری که در خواب استعمال شده در بیداری هم استعمال می‌شود، پس لفظ «تهجّد» از اضداد است.

ممکن است که لفظ (تهجّد) از (هجوّد) با فتح ها گرفته شده باشد و آن کسی است که شب نماز می‌خواند و معنای آیه این است که پاره‌ای از شب را بیدار شو، و آن بیداری را حفظ کن و نماز بگذار و کوشش نما؛ در نمازت همان موقع شب کوشا باش، و اما قرار دادن این لفظ از «هجو» با ضم‌ها به معنای سلب یعنی بیدار نشدن، پس احتمال خیلی دور است در نهایت دوری.

﴿نَافِلَةٌ لَّكَ﴾ نماز شب بخششی است برای تو، یا نماز نافله برای تو است، بنابراین معنای اوّل لفظ «نافله» مفعول فعل محذوف است، یعنی عطا کردیم ما بخششی برای تو، و بنابراین معنای دوّم مفعول «تهجّد» می‌باشد. بنابراین این که در «تهجّد» معنای «افعل» به معنای انجام بده تضمین

گردد ، یا این که لفظ «تهجد» از معنای نماز تجرید شود ، یعنی انجام بده به سبب بیداری نافله ای را که برای تو است ، یا انجام بده نافله ای را که برای تو است؛ و حرف «لام» در «لك» برای اختصاص است ، و معنای اختصاص نماز شب بر پیامبر اختصاص و جوب آن است ، چه استحباب آن مشترک بین رسول خدا ﷺ و امتش می باشد.

و ممکن است از آیه و جوب نماز شب برای رسول خدا ﷺ استنباط شود باقطع نظر از اخبار که دلالت بر وجوب تهجد آنحضرت می کند ، و قرینه‌ی استفاده‌ی وجوب از آیه این است که تهجد عطف بر پیا داشتن نماز هنگام زوال آفتاب شده است ، چرا که امر در آن جا اقتضای وجوب می کند و توافق دو امر حاکی از این است که این جا هم برای وجوب است .

تفصیل نوافل و چگونگی آن و وقت فضیلت آن موکول بر کتب فقها رضوان الله علیهم می باشد .

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ تنوین در «مقاماً» برای تعظیم است ، مقام بزرگ پسندیده که آن منصوب است بر ظرفیت یا حالت ، به اعتبار این که رسول خدا ﷺ در مقام محمود و پسندیده ایستاده و خودش مقام پسندیده و محمود شده است ، و مقام محمود آخرین مقامات سالک است و آن مقام او با حق در خلق است ، چون اولین مقام از مقامهای سالک (که مقام او در خلق با خلق) است که مقام مذموم است و انسان مأمور بر فرار و هجرت از آن و عدم توقُّف در آن است .

دوّمین مقام عارف مقام او در حقّ است ، در حالی که به سوی حقّ سلوک می‌کند ، و مقام در این حال قدس و تنزیه است نه مقام محمود و پسندیده ، و سوّمین مقام عارف مقام او در حقّ با حقّ است که در حقّ فانی شده و تا به مقام قدس و تنزیه او پیش می‌رود ، برای او نه اسمی هست و نه رسمی چه رسد به فضل و حمد .

چهارمین مقام عارف مقام در خلق با حقّ است که آن مقام محمود و پسندیده است ، مقام فضل و مقام جمع بین تنزیه و تشبیه ، و حقّ و خلق ، توحید و تکثیر است ، چون این مقام بعد از فنا است لفظ بعث آورد که دلالت بر احیاء زنده گردانیدن بعد از ممات می‌کند ، چه انسان فانی با مرگ اختیاری مرده است و آن که به سوی خلق بر می‌گردد بعد از امر به نافرمانی شب او را امر به سؤال و دعا کرده ، نافرمانی که عبادت از اقامت در آن مقام است ، و گرنه اصل آن مقام به وجهی حاصل بود .

و سرّ مطلب این است که صاحب این مقام یا نظرش غالباً به خلق است یا به حقّ ، این دو مقام به طور مطلق پسندیده و محمود نیست ، و آن دو موسی و عیسی علیهما السلام است ، یا این که نظرش به سوی حقّ با نظرش به سوی خلق مساوی است بدین معنای که نظرش بر هر یک به مقدار اقتضا می‌باشد ، بدون این که در حقّ هیچ یک از آن دو نقصانی حاصل شود ، و این همان مقام محمود و پسندیده علی الاطلاق است که برای محمد ﷺ بود .

و هر چه که در تفسیر مقام محمود وارد شده است بر آنچه که ما ذکر

کردیم بر می‌گردد ، و چون آن مقام از بزرگترین مقامات است و خداوند وعده‌ی دخول در آن مقام را منوط بر تهجد او نموده لذا او را امر به سؤال و درخواست دخول در آن مقام و انتظار آن نموده است .

﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِي﴾ و بگو پروردگار مرا در این مقام داخل نما، و آنچه که در تفسیر این آیه وارد شده مانند : دخول مکه ، یا دخول هر مدخلی ، یا دخول هر مدخلی که ترسناک است از جهت گستردگی و سعه‌ی وجوه قرآن و جواز تعمیم آیه است.

و این منافاتی با این مطلب ندارد که مقصود در ذیل وعده‌ی بعث و برانگیختن به مقام محمود سؤال و درخواست دخول در آن مقام باشد .

و چون خطاب پیامبر ﷺ شامل امتش نیز می‌شود از باب شمول خطاب کل نسبت به اجزا یا شمول خطاب متبوع نسبت به امت درخواست مقامات سالکین الی الله است ، یا درخواست دخول به مقام محمود جزیی است که آن آخر مقامات سالکین است بر حسب مراتبی که دارند.

﴿مُدْخَلَ صِدْقٍ﴾ مقصود ادخال صدق یا محلّ ادخال صدق است ، لفظ « مدخل » با فتح میم و اضافه به صدق خوانده شده برای مبالغه ، یعنی داخل شدنی که برای صدق ثابت است و چیزی جز شأنیّت آن را ندارد .

یا صدق به معنای صادق است یعنی داخل شدن صادق که تعبیر به صدق از باب مبالغه است و اضافه نیز جهت مبالغه است ، بنا بر این معنای آیه چنین می‌شود: ادخال شخصی که در او جز صدق باقی نمی‌ماند .

و صدق ادخال در مقامی بدین گونه است که در آن مقام داخل شود و متمکن در آن مقام گردد به نحوی که خروج برای او و زوال این مقام از تصوّر نگردد، و روی همین جهت است که گفته شده: خروج بدون دخول جهل و نادانی است، یعنی خارج شدن از مقامی بدون تمکن دخول در آن مقام جهل است، وگرنه خروج فرع بر دخول است.

﴿وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾ و اخراج با صدق با تمکن در مدخل محقق می شود ﴿وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾ تنوین «سلطاناً» برای تفخیم است، و سلطان نصیر همان ولایت مطلقه است که در مظاهر کلی و جزئی ولایت ظاهر است.

و اصل همه‌ی مظاهر علی علیه السلام با بشریتش می باشد، چنانچه او با علویتش حقیقت ولایت مطلقه است.

و خدای تعالی جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن جا که علی علیه السلام با او بوده است داده و علیه السلام با علویتش به صورت سر پنهان و با بشریتش به صورت آشکار بار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و علی علیه السلام با علویتش سکینه و آرامشی بوده که بر او به صورت مثالی اش نازل گشته است.

﴿وَقُلْ﴾ پس از آن که سلطان نصیر درخواست کردی و مادر خواست ترا اجابت کردیم و ولایت کلیه نازل شد که پس از نزول سکینه نامیده شد از باب خوشحالی و سرور به آنچه که دادیم بگو:

﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾ حق آمد، ولایت مطلقه حق است و حق بودن هر

صاحب حقی به سبب حق بودن ولایت است.

﴿وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ و باطل از بین رفت، چه باطل به سبب آمدن حق در عالم صغیر و کبیر از بین می‌رود و مضمحل می‌شود، ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ که باطل از بین رفتنی است، ولی تا حق نیامده خود نمایی می‌کند و در ظاهر حق دیده می‌شود، و بعد از آمدن حق معلوم می‌شود که باطل بوده و حقیقتی نداشته است.

آیات ۸۷ - ۸۲

وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
 وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى
 الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَسَا بِنَانِهِ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ
 يَئُوسًا (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ
 أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ
 رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَ لئنْ شِئْنَا لَنذْهَبَنَّ
 بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا
 رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)

ترجمه

و ما آنچه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است و (لیکن) کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود، و ما هر گاه به انسان

نعمتی عطا کردیم رو بگردانید و دوری جست و هرگاه شرّ و بلایی به او روی آورد به کلّی مأیوس و ناامید شد، توبه خلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد و خدای شما بر آن که راه هدایت یافته از همه آگاهتر است، و (ای رسول ما) ترا از حقیقت روح می پرسند جواب بده که روح به فرمان خداست (وبی واسطه‌ی جسمانیات به امر الهی به بدنها تعلق می‌گیرد) و آنچه از علم به شما دادند بسیار اندک است و حقیقت چیزی را به علم جزئی خود در نمی‌یابید، ای پیغمبر اگر ما بخواهیم آنچه را که به وحی بر تو آوردیم همه را باز می‌بریم و آن‌گاه تو بر (قهر) ما هیچ مددکاری نخواهی یافت، مگر آن که رحمت و لطف پروردگار از تو مدد کند که فضل و رحمت او بر تو بسیار است.

تفسیر

﴿وَنُنزِّلُ﴾ عطف بر ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾ است که در این صورت از جمله‌ی مقول قول پیامبر می‌شود، یعنی بعد از آمدن حقّ و رفتن باطل ما از قرآن چیزی را که شفا و رحمت است نازل می‌کنیم.

لفظ «نزل» به صیغه‌ی جمع متکلم آورده شده تا تعظیم و بزرگداشت تو باشد، زیرا که تو بعد از آمدن حقّ با ولایت مطلقه متحد می‌شوی که عبارت از مشیّت است، که آن به وجهی شامل همه‌ی موجودات است، یا این که خواستیم نفس تو را باحقّ نازل شده شریک کنیم.

اگر برای خودت نفسی در بین می‌بینی.

یا معنای آیه این است: بازبانی که زبان خدا شده است بگو ما نازل

می‌کنیم با این جمله کلامی از جانب خدا و عطف به اعتبار معنای است، گویا که فرموده است: ما حقّ را نازل کرده و ظاهر می‌سازیم از بین رفتن باطل را، و پس از آن نازل می‌کنیم.

﴿مِنَ الْقُرْءَانِ﴾ از قرآن چیزی را که شفا و رحمت است؛ لفظ «من» برای تبعیض است و ظرف ﴿مِنَ الْقُرْءَانِ﴾ حال از مابعدش، یا «من» ابتداییه و ظرف صله‌ی «نزل» است، و مقصود از قرآن صورت کتاب تدوینی یا مقام جمع است که همان مقام محمود می‌باشد، ﴿مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾ چیزی که شفای بدن و روح از هر آفت و درد است زیرا آنچه که از مقام جمع نازل شده (واسطه‌ی بین مقام جمع و خلق است) از نقص و آفتی پاک و پاکیزه باشد شفا از هر دردی می‌باشد، البتّه این شفا برای کسی است که به قرآن استشفا کرده و بـه کسی که قرآن بر او نازل شده متصل شود.

﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ و قرآن در مورد ظالمین جز زیان چیزی نخواهد افزود، زیرا آنها همانند نجاست هستند که زیاد تابیدن آفتاب جز تعفن چیزی بار نمی‌آورد.

در کتاب طبّ الائمه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از مؤمنین هیچ کس هرگز شکایتی نکرده در حالی که جای درد را مسح کرده (دست کشیده) و با خلوص نیت گفته: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

مگر این که آن درد از بین رفته و شفا پیدا کرده، هر دردی که می خواهد باشد.
 مصداق این مطلب در آیه می باشد آن جا که می گوید: ﴿شِفَاءٌ
 وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ و از امام صادق علیه السلام است که دعا و تعویذ اگر از
 قرآن باشد مانعی ندارد.

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ﴾ و آن گاه که بر انسان
 نعمت دادیم از ما روی بر می گرداند.

﴿وَنَا بِجَانِبِهِ﴾ از ما دوری جست، مقصود این است که استبداد
 نموده و از منعم خویش غفلت ورزید، یا مقصود استکبار و طغیان اوست
 مانند: قول خدای تعالی:

﴿أَنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنٌ كَفْرٌ﴾ ^(۱) براستی که انسان
 راه طغیان در پیش می گیرد آن گاه که غنی (بی نیازی) را ببیند.
 ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُكُوفًا﴾ هر گاه شرّی بر او برسد شدیداً
 ناامید و مأیوس از روح خدا می شود.

یعنی این که خوی و خاصیت انسان بر حسب مقام نفسش هنگام
 نعمت طغیان و کفر به منعم است، و هنگام زوال نعمت و رسیدن زیان مأیوس
 شدن از روح خدا.

در حالی که انسان بنده ای است که حق نسبت دادن چیزی را به خود

ندارد، بلکه باید نعمت و ضرر را از مولای خویش ببیند، و هنگام نعمت خدا را شکر کند و نسبت نعمت را به خدا بدهد و از زوال آن ترسناک باشد، و هنگام ضرر امید رفع آن را داشته باشد و آن را بر نقصان و کمبود خودش نسبت بدهد.

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَأْنِ كَلْبِهِ﴾ بگو همه اعم از خدا و بندگان بر حسب اقتضای ذات خود عمل می‌کنند، یعنی هر عملی مشتمل بر نیّتی است که مقتضای ذات و طبیعت عمل‌کننده است، که نیّت نشان دهنده‌ی حال انسان و طبیعت او است.

یا معنای آیه این است که هر کس عملش را بر نیّت و نیّتی از نفسش بنا می‌کند که مقتضای طبیعت، حال و مقام او است.

بدان که انسان بر حسب فعلیّت بشریّتش دارای یک نوع و یک حدّ است، ولی بر حسب باطن دارای انواع متباینی است که هر نوع آن دارای حدّی است علیحده و مستقلّ.

پس آن‌گاه که بر حسب باطن بالفعل نوعی می‌شود، مثلاً وقتی انسان بالفعل یکی از درندگان، چهار پایان، شیاطین یا انسان که مشتمل بر انواع ملایکه است بشود هر وقت بخواهد عملی را انجام بدهد (خواه در صورت عبادات و مباحات باشد خواه در صورت معاصی) آن صورت را پیش خود مجسم می‌کند و به واسطه‌ی تجسّم آن صورت قصد می‌کند آنچه که بالفعل حقیقت آن عمل است به صورت کامل صورت وجود پیدا کند.

در این جا آن صورت و قصد نیّت فعل است ، و انسان در حین عمل مشتمل بر نیّت است که مبنای عمل او قرار می گیرد ، مثلاً انسان خود پسند یا ریا کار وقتی بخواهد نماز بخواند صورت آن را پیش خود مجسم ساخته و به واسطه ی آن از عملی که انجام می دهد چنین قصد می کند که خودش رازینت دهد بر آنچه که گمان می کند پیش مردم ممدوح است .

پس نماز را می خواند در حالی که مشتمل بر نیّتی است که مشابه عمل خارجی بالفعل است و آن نوع خود پسندی است مثلاً همانند طاووس . به عبارت دیگر : کسی که عملش را بر اساس قصد تزیین خودش قرار می دهد که مقتضای طبیعت حال و نیّش می باشد .

و طبیعت ذات حقّ اوّل تعالی شأنه اولاً و بالذات صفات جمالیه ی او از قبیل : رحمت ، جود ، احسان ، عفو ، صفح ، گذشت و غفران است ، پس عمل او در قصد اوّل جز همین که گفته شد نیست ، و لکن گاهی بر حسب قابلیت ها و با قصد دوّم و بالعرض قهر ، غضب و انتقام می شود .

معنای آیه این است که : ای رسول به آن ها بگو که خداوند طبق مقتضای ذات و طبیعت خودش عملش مبتنی بر رحمت و احسان است و شما نیز طبق مقتضای ذات خود عمل می کنید به نحوی که رحمت الهی را رضا یا غضب قرار می دهد.

﴿فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا﴾ اگر کسی طبق ذات و سرشت خود عمل می کند ، و ذات و سرشت از امور غیبی باطنی است و

صورت عمل ملاک (مورد توجّه و اعتنا) نیست ، پس آن کسی را که بر اساس صورت عمل اختیار می‌کند ممکن است بر حسب ذات و سرشت اختیار نشده باشد، بلکه کسی باشد که خدا اختیار می‌کند ، زیرا پروردگار شما بر آن کس که راه یافته است داناترست .

بنابراین معنای لفظ «فا» در ﴿فَرَبُّكُمْ﴾ داخل بر جمله‌ای شده که جانشین جزای مقدر است که این منافاتی با تعمیم آیه نسبت بر جمیع مصادیقش ندارد ، هم‌چنان‌که شأن جمیع آیات چنین است .

چه مقصود بالذات از ذکر خیرات علی عليه السلام و از ذکر شرها و بدیها دشمنان علی عليه السلام است در عین حال بالتبع و ثانیاً وبالعرض نسبت به همه‌ی مصادیق تعمیم داده می‌شود .

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾ از تو در باره‌ی روح می‌پرسند که حیات انسانی بسته آن است ، چه روح بر بخار اطلاق می‌شود که در قلب تکوّن پیدا می‌کند و به واسطه‌ی شرابین در بدن انتشار پیدا می‌کند و آن روح حیوانی نامیده می‌شود ، و هم‌چنین بر بخاری که از قلب به دماغ متصاعد می‌شود و دماغ به سبب برودت آن معتدل می‌شود روح اطلاق می‌شود و آن را روح نفسانی گویند.

و بر چیزی که حیات حیوان بر آن بستگی دارد نیز روح اطلاق می‌شود که نفس حیوانی نام دارد و هم‌چنین بر چیزی که حیات انسانی منوط بر آن است روح گفته می‌شود که نفس ناطقه نام دارد ، و مقصود سؤال

کنندگان از روح همین است، زیرا روح انسانی و نفس ناطقه چیزی است که برای مردم به سبب آثار قابل درک است که آن تحت الشّعاع نفس انسان مخفی و پنهان است.

روح بر طبقه ای از ملائکه نیز اطلاق می شود که در لسان اشراق ارباب انواع و در لسان شرع «صافّات صفاً» نامیده می شود، و بر فرشته ای که از سایر ملائکه بزرگتر است و به عدد هر انسان وجه و صورت دارد روح گفته می شود، و آن ربّ النّوع انسان بوده و ریاست و احاطه دارد بر ارباب انواع، و او با هر یک از افراد انسان است در حالی که هیچ یک از افراد انسان با او نیست.

و آنچه که در اخبار وارد شده است او را فرشته ای معرفی می کند که از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است و با محمّد ﷺ و سپس با ائمه اهل بیت بود، و اشاره بر همین معنای دارد.

و معنای این که ملائکه یاد شده با محمّد ﷺ بوده نه با سایر انبیاء اهل بیت این است که همراهی ملائکه با آن حضرت مقرون بر همراهی با اوست، و گرنه آن ملائکه با همه ی ذرات عالم است، و «نفخت فیهِ من روحی» اشاره به همین معنای است، چه روحی که در آدم دمیده شده سایه ی همان روح است. چون مورد سؤال مردم یک امر مجرد معقول است که جز صاحبان عقول آن را درک نمی کنند و از سوی دیگر سؤال کنندگان اهل حس هستند و ادراکشان از محسوسات فراتر نمی رود خدای تعالی به

رسولش امر نمود که جواب آن‌ها را به اجمال بدهد.

پس فرمود: ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ روح ناشی از امر من است بدون این‌که سابقه‌ی آمادگی ماده‌ای باشد تا محسوس باشد و شما بتوانید با حواس ظاهری یا باطنی آن را درک کنید، یا بگو که روح از عالم امر خدا است و ادراک شما به آن نمی‌رسد.

و لذا فرمود: ﴿وَمَا أُوْتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ و جز به اندکی از شما علم داده نشده، یا علم داده شده قلیل و اندک است، و آن علم محسوس از ناحیه‌ی آثار آن است، و شما نمی‌توانید به عالم امر علم پیدا کنید و لفظ «ما» نافی است یا استفهام انکاری است.

﴿وَلَسِنَّا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ اگر بخواهیم آنچه را که به تو وحی کردیم از بین می‌بریم، مقصود قرآن یا احکام نبوی یا روحی است که بر رسول خدا ﷺ وحی شده است، یا مقصود این است که علمی را که به تو دادیم از بین می‌بریم.

﴿ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا﴾ دیگر بر آنچه که وحی کردیم بر از بین بردن کسی را پیدا نمی‌کنی که وکیل و نگهبان تو باشد تا بتوانی کارت را بر او واگذار نمایی که او بر ما تسلط داشته و بتواند آنچه را که از بین بردیم برگرداند.

﴿إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾ مگر رحمتی از جانب پروردگارت باشد، این استثنای منقطع است، یعنی لکن رحمتی از سوی پروردگارت می‌تواند

آنچه را که وحی کردیم نگهدار و یا یا به تو رد کند و برگرداند. ﴿إِنَّ فَضْلَهُ
كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا﴾ (به راستی که بزرگ بوده است فضل و بخشش او بر
تو).

آیات ۱۰۰ - ۸۸

قُلْ لِّسِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ
هَذَا الْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
ظَهِيرًا (۸۸) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْءَانِ مِنْ كُلِّ
مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹) وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ
حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ
مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ
تُسْقِطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِلِلِّهِ
وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ
فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا (۹۳) وَ مَا مَنَعَ
النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ
بَشَرًا رَّسُولًا (۹۴) قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمْشُونَ
مُطْمَئِنِّينَ لَنزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا (۹۵) قُلْ

كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا
 بَصِيرًا (۹۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ
 لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ
 عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ
 سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ بَأْسَهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَآءِ ذَاكُنَا
 عِظَامًا وَرُفَاتًا أءِ نَا لَمُبْعُوثُونَ خَلَقْنَا جَدِيدًا (۹۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا
 أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ
 مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا
 كُفُورًا (۹۹) قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا
 لَأَسْكَنْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ نُفُورًا (۱۰۰)

ترجمه

بگو ای پیغمبر که اگر انس و جن متفق شوند که مانند این قرآن کتابی
 بیاورند هرگز نتوانند هر چند همه پشتیبان یکدیگر باشند، و همانا در این قرآن
 برای مردم هرگونه مثال آوردیم اکثر مردم به جز از کفر و عناد از هر چیز امتناع
 کردند، و گفتند ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما (به
 اعجاز) چشمه‌ی آبی بیرون آری، یا آنکه تو را باغی از خرما و انگور باشد که
 در میان آن نهرهایی جاری گردد، یا آنکه خانه‌ای از زر و کاخی زرنگار دارا
 باشی یا آنکه بر آسمان بالا روی و بازهم هرگز ایمان به آسمان رفتنت نیاوریم
 تا آنکه بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم، بگو خدا منزّه است از آن که

من او یا فرشتگان او را حاضر سازم آیامن فرد بشری بیشترم که از جانب خدا به رسالت آمده‌ام، مردم را چیزی از هدایت و ایمان باز نداشت وقتی قرآن آمد جز که گفتند آیا خدا بشری را هرگز به رسالت فرستاده‌است؟، ای پیغمبر بگو اگر فرشتگان را در زمین مسکن و قرار بودی ما هم فرشته را از آسمان به رسالت بر آن‌ها فرستادیم، ای پیغمبر بگو خدا شاهد میان من و شما کافی است که او به احوال بندگانش آگاه و بصیر است، هر که را خدا رهنمایی کند به حقیقت هدایت یافته و هر که را گمراه کرد دیگر جز خدا هیچ رهنما و دوست و نگهبانی بر او نخواهی یافت و چون روز قیامت شود بر روی کور و گنگ و کر محشور خواهیم کرد و به دوزخ مسکن کنند که هر گاه آن دوزخ آتشش خاموش شود باز شدیدتر سوزان و فروزان می کنیم، این است کیفر آن کافران چون به آیات ما کافر شدند و گفتند آیا پس از آن که ما استخوانی پوسیده شویم از نو برانگیخته می شویم؟! آیا ندیدند و ندانستند که آن خدایی که زمین و آسمانها را آفرید قادر است که مانند این‌ها را باز خلق کند؟ و بر آن‌ها وقت موعودی که بی شک خواهد آمد مقرر گرداند؟ (آری با این همه آیات و حجّت قاطع باز) ستمکاران جز راه کفر و عناد نپیمودند، ای رسول ما (به این مردم بخیل پست نظر) بگو که شما اگر دارای گنجهای رحمت خدا شوید باز همه از ترس فقر و خوف درویشی بخل از انفاق خواهید کرد که انسان (طبعاً) بسیار ممسک و بخیل است.

تفسیر

﴿قُلْ لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ

ظَهِيْرًا تَحْدِيْ وَمَبَارِزْطَلْبِيْ بِاَمْثَالِ اِيْنِ اَيِّهْ وَبِيَانِ اَنْ سَابِقًا
گذشت^(۱).

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾
در قالب الفاظ مختلف و عبارتهای متوافق و متخالف تکرار کردیم از هر
حکایت و داستانی، از حکایت خوبان و بدان که به صورت مثل و افسانه در
آمده بود آوردیم و مقداری از آن حکایتها را در عبارتهای گوناگون تکرار
کردیم، مانند: ذکر حکایت موسی عليه السلام با فرعون و قومش یا حکایتش با
خضر عليه السلام.

پس مفعول «صَرَّفْنَا» محذوف است و لفظ «من» در «من كلِّ مثل»
برای تبعیض است.

زیرا آنچه که از حکایتها در قرآن آمده است قسمتی از هر حکایت به
صورت اجمالی است، و لفظ «كلِّ» برای مبالغه است، چه آنچه که در قرآن
ذکر شده از همه‌ی حکایتها و مثلها نیست.

﴿فَأَبَىٰ ۗ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ پس بیشتر مردم از عبرت
گرفتن آن حکایتها و مثل، و استدلال بر آنها بر خداوندی یا تصدیق نبوت
تو در باره‌ی ولایت علی عليه السلام ابا و امتناع کردند، جز کفر بر خدا یا نبوت تو و یا
بر ولایت علی عليه السلام چیزی نکردند، در خبر آمده است که جبرئیل نازل شد، پس
بیشتر مردم جز کفر به ولایت علی عليه السلام کاری نکردند.

۱. سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۳.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ
يَنْمُجُوعًا ۖ وَكَفْتُمْ: ایمان نمی آوریم مگر ترا تا آن که روان کنی برای ما از
زمین چشمه‌ی ؛ لفظ « ینبوع » به معنای چشمه است .

﴿ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرُ الْأَنْهَارَ
خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقَطُ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا ۖ يَا
بوده باشد برای تو باغی از خرما و انگور که رودهایی در بینشان روان
سازی یا آنطور که گمان کرده ای آسمان بر ما قطعه قطعه سقوط کند ، قطعه
های محسوس ، لفظ « کسف » جمع « کسفه » با کسر به معنای قطعه است .

﴿ أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ۖ يَا بِيَاوَرِي خُدا و فرشتگان
را کفیل یا شاهد ؛ قبیل به معنای عیان و مقابل و کفیل ، و جماعت از سه تا
بیشتر می باشد .

و به معنای « عریف » کسی که هرچه را می بیند می شناسد نیز
آمده است ، و هر یک از این معانی در این جا مناسب است .

﴿ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرٍ ۖ يَا بُوْدَه باشد برای تو خانه‌ای
از طلا .

﴿ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ
عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ۖ يَا بَه آسمان بالا روی و تازه با آسمان رفتن تنها نیز
ایمان نمی آوریم تا کتابی بر ما نازل کنی که ما آن را بخوانیم که در آن
تصدیق نبوت تو و تصدیق توحید خدا باشد ، و همه‌ی این پرسشها

ناشی از عناد نفوس آن‌ها و لجاجت شان بود.

مقصود آنان این بود که دست‌آویزی داشته باشند تا انکارشان را بدان نسبت دهند و بر انکارشان عازم بوده و اصرار داشتند، و مقصودشان از این درخواستها رفع شبهه و یا دفع شک نبود؛ چنین پرسشها و درخواستها پاسخی ندارد و اگر هم جوابی داده‌شود محض لطف و تفضل بر سؤال کننده‌است.

چنانچه از رسول خدا ﷺ روایت شده‌است که هرچه بودند پاسخ فرمود، و روی همین جهت بود که خداوند بر رسولش ﷺ امر کرد که در صورت عجز از جواب، جوابشان را ندهد.

پس فرمود: ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي﴾ بگو پروردگار من پاک و منزّه است از این‌که بر او تحکم و زورگویی شود یا هرچه را که نادان‌ها از روی عناد و لجبازی پیشنهاد می‌کنند بیاورد، ﴿هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ من نمی‌توانم درخواست شما را خودم بیاورم یا برای پروردگارم چیزی پیشنهاد کنم مانند آنچه که پیشنهاد می‌کنید.

چگونگی اجتماع مشرکین جهت استهزای رسول خدا ﷺ مبتنی بر پیشنهاد چیزهایی بود که از آوردنش عاجز باشد تا موجب توهین و کوچک شدن شأن او باشد در تفاسیر نقل شده و هر کس تفصیل آن را بخواهد مراجعه نماید.

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى﴾ چه چیز از

ایمان مردم جلوگیری کرد در هنگامی که هدایت برای آن‌ها آمد، رسالت یا کتاب آسمانی یا ولایت آمد چون همه‌ی این‌ها اسباب هدایت به سوی خدا است، چنانچه رسالت و کتاب آسمانی هدایت‌کننده به سوی ولایت نیز می‌باشد.

﴿إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ سخنی نداشتند جز این‌که رسالت بشر را انکار کنند، و لکن خدای تعالی این مطلب را با لفظ ﴿ان قالوا﴾ آورد تا اشعار بر این باشد که این مجرد گفتاری است که آن‌ها می‌گویند بدون این‌که اعتقاد و برهانی داشته باشند.

چون انکار رسالت بشر کنایه و تعرض به رسالت فرشتگان است، لذا خدای تعالی بر پیامبرش امر کرد که در جواب آن‌ها بگوید: فرشتگان از عالم ملکوت است و بر عالم ملک ظاهر نمی‌شود مگر با خراب کردن اختیاری یا اضطراری آن (ملک).

«قل» در جواب انکار رسالت بشر، بگو: که فرستاده‌ی بر بشر بناچار بایستی بشر باشد تا (از همجنس) آن‌ها بوده و انس با آن‌ها پیدا کند، و فرشتگان همجنس بشر نیست و نمی‌تواند با او مانوس باشد.

﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنزَلْنَا﴾ بگو به آن‌ها که خداوند چنین می‌گوید و لیکن قول را حذف کرد تا مفهوم (مشعر بر) این مطلب باشد که قول و فعل رسول قول و فعل خدای تعالی است، ﴿عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾ بعد از لجاجت و عنادشان در

حالی که از ایشان اعراض کرده و بر پروردگارت توکل نموده باشی .

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۱﴾ این جمله از تتمه‌ی محکی به قول است ، یا مستأنف است و کلامی از جانب خدا است ، و همین دو احتمال در این قول خدای تعالی ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي﴾ نیز وجود دارد؛ پس هدایت یافتن به کثرت درخواست و پیشنهاد نیست ، بلکه یک امر الهی است برای کسی که خدا بخواهد نه این که اختیاری باشد و به اختیار و تدبیر عبد درست شود .

﴿وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِمْ﴾ و ارو نه شده پاهایشان بالا و سرهایشان پایین قرار می گیرند ، ﴿عُمِّيًّا﴾ نابینا به طور مطلق هستند یا رحمت و فضل خدا رانمی بینند ﴿وَبُكْمًا وَصُمًّا﴾ کر و لال مطلق هستند یا نسبت به چیزهایی نافع است کر و لال هستند ﴿مَّا وَ يَهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا حَبَتِ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا﴾ جایگاهشان جهنم است و آتش آن را زیادتر و شدیدتر خواهیم کرد .

﴿ذَلِكَ جَزَاءُ هُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا﴾ این کیفر و جزای آن ها است که به آیات ما کفر ورزیدند ، و اصل آیات و بزرگترین آن ها علی عليه السلام است ، و نیز آخرت و معاد را انکار کردند .

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ آن ها اعتراف کرده اند که خداوند آسمانها و زمین را خودش بدون سابقه خلق

کرده است ﴿قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ خداوند قادر و توانا است که مثل آن‌ها را بیافریند، زیرا که آفریدن آن‌ها و امثال آن‌ها آسان تر از آفرینش آسمانها و زمین است و باز گردانیدن آسان تر از آفرینش ابتدایی است؛ این آیه قول کسی را که می‌گوید: اعاده و باز گردانیدن اگر چه بین اشخاص مردم است و لکن نسبت به بدنهایشان به وجهی مثل آن بدنها است تأیید می‌کند.

﴿وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا﴾ خداوند برای خود آن‌ها یا امثال ایشان بر حسب اعاده یا بر حسب حیات دنیا، یا بر حسب مکث و درنگ در برزخ قبل از قیامت اجل معینی قرار داد.

پس ظالمین و ستمگران بعد از وضوح مطلب جز از کفر ابا کردند یعنی کافر به توحید شدند یا به تو، یا بر علی علیه السلام.

﴿قُلْ لَّوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي﴾ رحمت رب عبارت از ولایت است.

و سایر نعمتهای ظاهری و باطنی به سبب اتصال به ولایت رحمت نامیده می‌شود، و هر گاه متصل به ولایت نباشد سخط و نقمت و استدراج است و جمع آوردن لفظ «خزاین» برای اشعار به این است که خداوند در مراتب عالم خزینه‌های متعدد دارد.

﴿إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشِيَةَ الْإِنْفَاقِ﴾ اگر شما همه‌ی خزینه‌های

رحمت پروردگارم را مالک می‌شدید باز هم از انفاق و رساندن به مستحق خودداری می‌کردید و می‌ترسیدید که با انفاق کردن خزینه‌ها تمام شود. زیرا شما از بشریت خود خارج نشده‌اید، و در فطرت و سرشت دوست داشتن مال و ترس از تمام شدن آن قرار داده شده است.

﴿ وَكَانَ الْإِنْسَانُ نُفُورًا ﴾ عطف بر تعلیل است، یعنی در سرشت انسان بخل قرار داده شده است و لذا لفظ «کان» آورد که دلالت می‌کند بر این که وصف بخل خاصیت و فطرت انسان است اعم از این که لفظ «نفور» مبالغه باشد، یا صفت مشبَّه، و مقصود کنایه از مدعی خلافت است و این که آن‌ها مستحق ولایت و خلافت نیستند چون از بشریت خارج نشده‌اند.

آیات ۱۱۱-۱۰۱

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَنَسَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ

أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا
وَنَذِيرًا (۱۰۵) وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ
وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ
أُوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ
سُجَّدًا (۱۰۷) وَيَقُولُونَ سُبْحٰنَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا
لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَسْكُونُ وَيَزِيدُهُمْ
خُشُوعًا (۱۰۹) قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ أَدْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا
فَلَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا
وَأَبْتَعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ
وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِّنَ
الأَذَلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

ترجمه

و ما به موسی نه آیت روشن و معجزه‌ی آشکار عطا کردیم این حکایت
را از بنی اسرائیل سؤال کن که موسی علیه السلام بر آن‌ها آمد پس فرعون گفت ای
موسی ما ترا (ساحرو) سحرآموز می پنداریم موسی علیه السلام به فرعون پاسخ داد که
تو خود کاملادانسته ای که این آیات را برای هدایت خلق جزخدای آسمان
وزمین نفرستاده و من ای فرعون ترا شخصی جاهل و لایق هلاک می پندارم،
آن‌گاه اراده آن کرد که موسی و قومش را از زمین مصر براندازد ما هم او و هم
دستانش را تمام به دریاغرق کردیم ، و بعد از آن بنی اسرائیل را فرمان دادیم که
در آن زمین ساکن شوید تا از آن پس که وعده آخرت فرا رسد همه شما را

باجمعاً مبعوث گردانیم، و مابین آیات رابه حق فرستادیم و برای اقامه‌ی حق و راستی نازل شد و نفرستادیم تو را جز برای آنکه مؤمنان را بشارت به رحمت دهی و کافران را از عذاب الهی بترسانی، و قرآنی را جزء جزء بر تو فرستادیم که تو نیز برآمت به تدریج قرائت کنی این قرآن کتابی از تنزیلات بزرگ ماست، (ای رسول مابه‌آمت) بگو که شما به این کتاب ایمان بیاورید یانیاورید (مر ایکسانست) که البتّه آن‌ها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند، و گویند پروردگار ما پاک و منزّه است البتّه وعده خدای ما محققاً واقع خواهد شد، و آن‌ها با چشم‌گریان همه سربه خاک عبودیت نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می‌افزاید، بگو ای محمّد ﷺ که خدا را (به اسم) رحمن به هر اسمی بخوانید اسمای نیکو همه مخصوص او است زیرا اوصاف جمال و جلال حضرتش بی شما راست و تو در نماز نه صدادار بلند و نه بسیار آهسته گرد آن بلکه حدّ توّسط را اختیار کن، و بگو ستایش مخصوص خداست که نه هرگز فرزندی و نه شریکی در ملکش برگرفته و نه هرگز عزّت و اقتدار او را نقصی رسد که به دوست و مددکاری نیازمند شود و پیوسته ذات الهی را به بزرگترین اوصاف کمال ستایش کن.

تفسیر

﴿ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ ﴾ این دلداری دادن به نبیّ ﷺ است و کنایه از کسانانی است که آیات و معجزات را پیشنهاد می‌کردند، یعنی کسی که در سرشت و خمیره‌اش عناد و لجاجت است آیات و

معجزات به او نفعی نمی رساند؛ چنانچه فرعون از موسی عَلَيْهِ السَّلَام نه آیه و نشانه‌ی روشن دید و در عین حال لجاجت و عنادش زیاد شد، و اخبار در تعیین آیات نه گانه به صورت مختلف وارد شده، پس در بعضی از اخبار بالا بردن کوه طور و من و سلوی از جمله‌ی نه نشانه شمرده شده است، و در بعضی از اخبار هم شمرده نشده است.

و ظاهر آیه‌ی این است که مقصود از آیات نه گانه چنانچه در خبر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است ملخ، شپش، قورباغه، خون، طوفان، دریا، سنگ، عصا و ید بیضامی باشد.

﴿ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ اگر توشک و تردید داری از بنی اسرائیل پیرس (به روش به تو می گویم تا همسایه بشنود)! ﴿ إِذْ جَاءَهُمْ ﴾ لفظ «اذ» اسم خالص و مفعول «اسئل» است، یا ظرف «آتینا» است و قول خدا «فاسئل» معترضه است.

﴿ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴾ فرعون بعد از ظهور و روشن شدن آیات از روی عناد گفت: من گمان می کنم که تو ای موسی مجنون باشی، ﴿ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِضَائِرٍ ﴾ گفت: این نشانه ها را خداوند اسباب بصیرت قرار داده است، و اطلاق «بضائر» بر آنها از باب مبالغه است.

﴿ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴾ من می دانم که تو ای

فرعون از حقّ روی گردان و در هلاکت هستی، ﴿ظَنَّ﴾ در این جا به معنای علم است و تعبیر به ﴿ظَنَّ﴾ به جهت هم شکلی و مشابهت با قول فرعون است؛ یا این که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ واقعاً علم نداشته و دارای «ظَنَّ» بوده و خداوند دوری فرعون از خیر یا هلاکتش را به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلام نکرده بوده تا دعوت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ کامل گردد.

﴿فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ فرعون خواست که بنی اسرائیل را از زمین (سرزمین مصر یا مطلق روی زمین) خارج کند یا آن‌ها را ریشه کن سازد، ﴿فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا﴾ مابعد عکس خواسته‌ی فرعون او و همراهانش را از زمین خارج کردیم ﴿وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ائْتُوا الْأَرْضَ﴾ پس به بنی اسرائیل گفتیم ساکن همان زمینی شوید که فرعون می خواست شما را از آن بیرون کند، ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾ آن گاه که وعده‌ی دار آخرت بیاید، ﴿جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا﴾ شما را مختلط بیاوریم «بکم» خطاب بر بنی اسرائیل و قوم فرعون، یا فقط خطاب بر بنی اسرائیل است؛ مختلط از بنی اسرائیل و قوم فرعون یعنی آنان را که برحقند با آن‌هایی که باطلند، یا مقصود این که مختلط از درجه‌ی پایین و درجه‌ی بالا.

﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ﴾ به سبب حقّ قرآن را نازل کردیم یا با غایت حقّ، یا متلبس به حقّ ^(۱) و ضمیر «ه» یا به مطلق قرآن برمی گردد یا به قرآن

۱. شاید مراد این باشد که با آیات محکم و متشابه که هر کدام جایگاه خودش را دارند و به

ولایت، ﴿وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ و به حق نازل شد قرآن و ترانفرستادیم مگر این که بشارت ده و انذار کننده باشی.

﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لَفْظًا﴾ «قرآن» در این جا امری است مجتمع، و مجمل و عظیم، که آن را در صورت حروف و الفاظ تفصیل دادیم و به تدریج نازل نمودیم.

﴿لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾ تا این قرآن را به به مردم به تدریج و با صبر و تأنی بخوانی که آن به قبول و حفظ نزدیکتر است ﴿وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ آن را از مقام جمعش که همان مشییت و ولایت است بر قلمها به صورت اجمال نازل کردیم، سپس بر الواح و پس از آن برا کوان در صورت موجودات تکوینی، و در صورت های حروف و اصوات، و نفوس و نوشته ها.

ممکن است مقصود از قرآن خصوص امر به ولایت باشد و ممکن است مقصود از تفریق قرآن تنزیل امر به ولایت باشد که یا به صورت اشاره است مانند: «انَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»^(۱) و «اطيعوا الرسول»^(۲)، یا به صورت

قول قرآن کریم در سوره ی آل عمران آیه ۷: آنهایی که به مرض درونی حق نا باوری مبتلا هستند از متشابهات برداشت نابجا می کنند برای فتنه و سوء تأویل در حالی که غیر از خدا و راسخان در علم تأویل آن ها را نمی داند.

۱ سوره ی مائده آیه ی ۵۵

۲ سوره ی النساء آیه ی ۵۹

تصریح مانند: «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكَ»^(۱) فی علیؑ .

﴿قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا﴾ ایمان و عدم ایمان شما نزد خدا یکسان است و نفع و فایده‌ی آن به خود شما برمی‌گردد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ آنان که قبل از قرآن به آن‌ها علم داده‌شد، مانند: اهل کتاب که صدق بعثت و کتاب مراقب از ظهور من یا قبل از قرآن که ولایت علیؑ است می‌دانستند، همانند کسانی که بر عظمت علیؑ یقین داشتند، و این جمله در موضع تعلیل برای تسویه است. یعنی این که حکمت در نزول قرآن دعوت و حکمت در دعوت ایمان خلق است، پس وقتی که بعضی ایمان آوردند حکمت حاصل می‌شود و غایت باطل نمی‌گردد، و بسیاری بر آن می‌گرایند.

بنابر این ایمان و عدم ایمان شما یکسان است، زیرا کسانی که علم به آن‌ها داده‌شده بر آن ایمان می‌آورند.

﴿إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا﴾ لام در «للاذقان» به معنای علی است، هرگاه که قرآن تلاوت شود تحت تأثیر آن قرار گرفته و به سجده می‌روند و از بشریتشان منسلخ می‌شوند، و شکر خدا را به جای می‌آورند که به وعده‌اش وفا نموده، و نیز شکر می‌کنند که بر مطلوبشان رسیده‌اند.

۱. سوره‌ی مائده آیه‌ی ۶۷

﴿وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا﴾ جهت اظهار شکر به زبان می‌گویند منزّه است پروردگار ما، ﴿إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ﴾ تکرار به جهت تأکید است که در مقام مدح مطلوب است .
 ﴿وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ چون از قرآن متأثر می‌شوند و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند گریه می‌کنند و خشوعشان افزوده می‌شود .

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ﴾ بدان که قرآن بر حسب تنزیل دارای وجوه و بر حسب تأویل دارای بطون است و اسمای لفظی خدا عناوین اسمای تکوینی او است ، که اسمای تکوینی مظاهر اسمای حقیقی می‌باشد که مبادی اسمای تکوینی ، ارباب انواع آن‌ها و ظاهر در آن‌ها است .

و اسمای حقیقی عنوانهایی برای حقیقت وجود مطلق است ، و اسمای تکوینی ، لفظی و کتبی به اعتبار اسمای حقیقی عنوانهایی برای آن حقیقت هستند و حقّ اوّل تعالی به اعتبار انطوا و اجتماع کثرات در او «الله» نامیده شده است .

و به اعتبار اظهاری که از مراتب ، کثرات و حدود دارد «رحمن» نامیده شده است ؛ فعل او که از آن بر مشیّت تعبیر می‌شود به اعتبار اجتماع کثرات در آن ، مظهر «الله» است و به اعتبار انبساط و باز شدن آن ، بر کثرات مظهر «رحمن» است .

و مشیّت به اعتبار اوّل عرش و به اعتبار دوّم کرسی نامیده شده ، و لذا از مشیّت هنگامی که به کثرات بر کرسی تعبیر می‌شود چنانچه فرمود: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^(۱) و هنگامی اضافه به حقّ اوّل تعالی بر عرش تعبیر می‌شود چنانچه فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^(۲).

این‌که گفتیم عرش به اعتبار اجتماع کثرات در آن ، مظهر خدای تعالی است منافات با این ندارد که «رحمن» به آن نسبت داده شود ، زیرا عرش از آن جهت از جانب کثرات با خدای تعالی مغایرت دارد مظهر خدا قرار می‌گیرد ، پس نسبت خدای تعالی بر آن مثل نسبت کرسی بر کثرات است ، و حقّ اوّل به اعتبار وصف «رحمن» مصدر آن و مضاف است ، هریک از مراتب جبروت و ملکوت مظهر «الله» و «رحمن» است با همان دو اعتبار که ذکر شد .

و مراتب بالا و عالی از جهت اجمال و اجتماع کثرات در آن نسبت به مراتب پایین تر مظهر «الله» است و مراتب پایین از جهت تفصیل نسبت به مرتبه‌ی بالا مظهر «رحمن» و چون جمیع اسما و مراتب در انسان پیچیده و مجتمع است از جهت روحش مظهر «الله» و از جهت نفسش «رحمن» است ، اگر با تنزّل و پایین آمدن مظهر شیطان قرار می‌گیرد و از همین قرار است در جمیع مراتب انسان.

۲ سوره‌ی طه آیه‌ی ۵

۱ سوره‌ی البقره آیه‌ی ۲۵۵

خلفا و جانشینان خدا که کاملترین افراد انسان هستند به دو اعتبار مظاهر «الله» و «رحمن» می باشند، پس نبی ﷺ به اعتبار ولایتش مظهر «الله» تعالی است و از حیث نبوت و رسالتش مظهر «رحمن» .

شخص نبی ﷺ از جهت اخذ پیمان، میثاق و بیعت از بندگان مظهر «الله» است و پیرو و تابع آن حضرت که او را در یاد دادن راه رسیدن به او بر بندگان یاری می دهد مظهر رحمان .

و هم چنین است خلفا و جانشینان نبی ﷺ و تابع نبی که از آن دو اذن گرفتن پیمان و بیعت از مردم را دارند ، نبی و جانشین او از یان حیثیت و جهت شیخ ارشاد نامیده می شود ، و تابع و جانشین تابعش از همین حیثیت و جهت شیخ دلالت نام دارند و بندگان که اطاعت می کنند از جهت نشئه ی آنها در جذب مظاهر «الله» اند و از حیث حالشان در سلوک مظاهر «رحمن» ؛ دعا گاهی بر نامگذاری اطلاق می شود که در این صورت متعدی بر دو مفعول است و گاهی اطلاق بر ذکر می شود که متعدی به یک مفعول است ؛ گاهی هم اطلاق می شود بر دعوت غیر جهت احضار او آمدن خودش به نحوی که آنچه را که می خواند و دعا می کند همان مطلوب است .
وجه دیگر این که اطلاق می شود بر دعوت و فرا خواندن غیر در مهمّات، مثال معنای اوّل این که گفته شود : دعوت ابنی زیداً فرزندانم را زید نامگذاری کردم ، و در معنای دوّم گفته می شود:

﴿ یدعون الله باللیل والنهار ﴾ شب و روز ذکر خدامی کند و در

معنای سوّم و چهارم گفته می‌شود: ﴿يَدْعُونَ اللَّهَ مُطْلَقاً أَوْ فِي مَهْمَاتِهِمْ﴾ خدا را فرامی‌خوانند به طور مطلق یا در مهماتشان. و معنای آیه از جهت تنزیل این است که الله را الله بخوانید یا رحمن و مفعول اوّل در این جا حذف شده، و وجه اسقاط مفعول اوّل این است که تعمیم بین وجوه تنزیل و بطون تأویل ممکن باشد.

و در باره‌ی نزول این آیه نقل شده است که رسول الله ﷺ در مسجد الحرام بود و گفت: «یا الله یا رحمن» مشرکین گفتند: او ما را از شرک نهی می‌کند در حالی که خودش دو خدا را فرامی‌خواند! که این آیه نازل شد. و نیز نقل شده که یهود به رسول خدا ﷺ گفتند: تو زیاد ذکر «الله» می‌کنی و از «رحمن» هیچ ذکر نمی‌کنی؟! در حالی که در تورات ذکر «رحمن» مکرر آمده است، این آیه نازل شد.

ممکن است معنای آیه این باشد که لفظ «الله» را ذکر کنید، یا لفظ «رحمن» را؛ یا ذات خدا را به اعتبار این که جامع کمالات است و به اعتبار انبساطش بر کثرات ذکر نماید.

ذات را یا به عنوان او صاف جلالی یا به عنوان جمالی فرا بخوانید، چه لفظ «الله» اگرچه امام همه‌ی اسما است لیکن به اعتبار کثرتهاد لالتش بر او صاف جلال بیشتر است و «رحمن» امام او صاف جمال است.

معنای آیه از نظر تأویل این است که مظهر اسم خدا یا مظهر اسم «رحمن» را فرا بخوانید هیچ فرقی بین آن دو و مراتبشان وجود ندارد، و

ولی عَلَيْهِ السَّلَامُ یا نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را فرا بخوانید ، در مقام جذب فرا بخوانید یا در مقام سلوک ﴿أَيُّهَا مَا تَدْعُوهُ﴾ هر کدام را بخوانید شما را به خدا می رساند ، زیرا در اسمای وجود و عنوانها حق و مظاهر نور دیگری شرکت نمی کند .

﴿فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ اسمای حسنی مخصوص خداست نه دیگری، به خلاف اسمای زشت و بد که اسمای عدم و عنوانهای حدود و تعینات و مظاهر شر و تاریکیها برای غیر خدا نه برای خدا ، و «الله» و «رحمن» و مظاهر آن دو از اسمای نیکو هستند.

﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ در بلند کردن صدا از آنچه که در حین مخاطب با دوستان عادی و معروف فراتر نرو ، به نحوی که آنان از تو دورند نشنوند.

﴿وَلَا تُخَافُ بِهَا﴾ صدایت را آنچنان آهسته نکن که خودت هم نشنوی ، در اخبار ما چنین است .

﴿وَأَتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ بین صدای بلند و آهسته حد وسط را بگیر ، یعنی طوری بخوان که صدایت را علاوه بر خودت و کسانی که نزدیک تو هستند بشنوند و کسانی که از تو دورند نشنوند ، زیرا که گوش نیز دارای حقی در نماز است .

و آن شنیدن اذکار است و از سوی دیگر رسم دوستان این است که در خطاب باهمدیگر بلند حرف نزنند چون نماز حقیقی عبارت از ولایت

است و نبوّت قالب آن است و رسالت قالب نبوّت ، پذیرش ولایت و رسالت از قالبها است همانطوری که صورت نماز قالبی و قلبی از قالبها است .
 لذا تفسیر نماز به هر یک از اینها صحیح است و نیز صحیح است که خطاب عام مخصوص بر محمّد ﷺ قرار داده شود و تفسیر جهر و اخفات بر چیزی که مناسب هر یک از معانی باشد صحیح است ، و در بعضی از اخبار بر تعمیم اشاره شده است .

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا﴾ پس از امر بر اعتدال (حدّ وسط) در اقوال و افعال امر بر اعتدال در توصیف خدای تعالی نمود، بدین گونه که بین تشبیه و تنزیه از نظر قول و اعتقاد و شهود جمع کند.
 بنا بر این خدای تعالی نبیّ ﷺ را امر به حمد نمود ، یعنی ملاحظه‌ی ظهور خدای تعالی در هر شیئی و فیئ^(۱) باتنزیه او از اصول نقصها و کمبودها ، و نقایص عبارت از قایل شدن بر خدای دوّم اعمّ از این که تحت سلطنت خدای اوّل باشد یا در مقابل یا بالاتر از او !! محتاج او باشد و عاجز .
 زیرا که خواری و ذلّت ناشی است از عجز و در ماندگی از دفع ضرر و جلب منفعت ؛ و چون این گفتار موهم توصیف و معرفت خدا است بار دیگر او را امر کرد که خدا را از توصیف و معرفت بزرگتر بداند ، پس فرمود :
 ﴿وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا﴾ خدا را بزرگتر از هر چیزی که موهم نقص یا توصیف

است بدان ، ولذا در جواب کسی که گفت خدا بزرگتر از هر چیز است از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: آیا در آن جا چیزی بود که خداوند از آن بزرگتر باشد؟!

پس گفته شد: چه چیز است آن؟

فرمود: خداوند بزرگتر است از این که توصیف شود.



سوره‌ی کهف

و آن یکصد و یازده آیه است که همه در مکه نازل شده است ،
برخی گفته‌اند جز آیه‌ی «واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم ...» در مکه
نازل شده است .

آیات ۵-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ
لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ
الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا
حَسَنًا (۲) مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَرْبَابًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ
وَلَدًا (۴) مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ
مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵)

ترجمه

به نام خدای بخشنده‌ی مهربان

ستایش مخصوص خداست که بر بنده‌ی (خاصّ) خود (محمد ﷺ)
این کتاب بزرگ را نازل کرد و در آن هیچ نقص و عوجی ننهاد، تا با این کتاب
خلق را از عذاب سخت خدا بترساند و اهل ایمان را که اعمال آن‌ها نیکوست

به اجر بسیار نیکو بشارت دهد، که در آن سر منزل پر نعمت بهشتی زندگانی ابدی خواهند داشت، و بترسان از عذاب آنان را که گفتند خدا فرزندی برای خود برگرفته است، که آن‌ها که به این سخن جاهلانه‌ی باطل قایلند نه خود، نه پدرانشان از روی علم و دانش سخن نمی‌گویند این کلمه‌ی کذب و افترای بزرگ که از دهنشان خارج می‌شود جز دروغ چیزی نیست.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾ اضافه‌ی
 عبد برای عهد است محمد ﷺ؛ و مقصود از ﴿الكتاب﴾ کتاب نبوت است
 که صورت آن قرآن است، یا مقصود قرآن است.

لفظ ﴿الحمد لله﴾ مشعر بر این است که جمیع حمد و ستایشها بر هر
 چیزی که باشد به حمد و ستایش خدا بر می‌گردد، چه تعلیق حمد بر الله مشعر
 بر جمیع او صاف حمیده و پسندیده است، پس از این اشاره و اشعار، معظم و
 بزرگترین صفتی را که بر آن حمد می‌شود ذکر کرد صفت نزول کتاب نبوت
 است که قوام معاش و معاد بر آن است.

﴿وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾ لفظ «عوج» بر وزن «عنب» اعوجاج و
 کجی از هر چیزی است از اجسام محسوس و نامحسوس «عوج» با حرکت
 به معنای کجی و اعوجاج اجسامی است که از شأن آن‌ها استقامت و راستی
 است، مانند دیوار و عصا.

لفظ «عوج» بر وزن «عنب» است مخصوص معانی است، معنای

آیه این است که خداوند برای کتاب نبوت انحراف از استقامت و راستی قرار نداد نه از جهت صعود و نه از جهت نزول، زیرا کتاب از جانب خدا بر استقامت و راستی نازل شده و بر استقامت و راستی منتهی می‌شود، و کسی که به قرآن متوسل شود او را با استقامت و راستی به سوی خدامی برد، ﴿ قَيِّمًا ﴾ حال از کتاب یا ضمیر مجرور به لام است و برای مبالغه، از «قام یقوم»، قام الرَّجُلُ الْمَرْأَةُ وعلیها، و قام الرَّجُلُ اهله هنگامی گفته می‌شود که مرد مؤنه و نفقه‌ی اهل و عیالش را بدهد و قیام به کار و شأن آنها بکند.

بنابر این مقصود این است که کتاب نبوت قیّم بر جمیع کتب آسمانی حتی قرآن است، بدینگونه که آنها را بیان می‌کند و موارد احکامشان را تعیین می‌نماید، و قیّم جمیع کسانی است که بر آن متوسل می‌شوند بدین گونه که آنچه را که احتیاج دارند در امر معاش افاده می‌کند.

ممکن است لفظ «قَيِّمًا» حال از عبد باشد که او نیز قیّم هر کج شده و کفایت‌کننده‌ی هر محتاج است.

﴿لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا﴾ تا آنان را از عذاب شدید در دنیا به سبب کشتار، اسارت و غارت؛ هم‌چنان که انذار نمود و آن عذاب واقع شد و چنانچه برای کفار در حین احتضار حاصل می‌شود، و هم‌چنین بترساند از عذاب آخرت به سبب برزخ‌ها، قیامت و جهنّم.

بأس شدید به علی عليه السلام تفسیر شده است، زیرا که آن حضرت برای مؤمنین رحمت و برای کافران در دنیا و آخرت عذاب و بأس است.

﴿ مِّن لَّدُنْهُ ﴾ از نزد عبدی که کتاب بر او نازل شده است ، چنانچه تفسیر بر آن شده است ؛ یا از نزد خدا، و گاهی لدن رسول الله ﷺ و هم‌چنین لدن الله تعالی بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تفسیر شده است.

﴿ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ ﴾ انذار و ترساندن را به صورت مطلق آورد تا اشعار بر این باشد که انذار برای مؤمنین و کفار است بر خلاف بشارت و مژده که مخصوص خوبان است ، و انذار مؤمنین از جهت آمیختگی و شایبه‌ی کفر است و گرنه حیثیت ایمان مقتضی بشارت دادن است نه انذار و ترساندن.

﴿ اِنَّ لَهُمْ اَجْرًا حَسَنًا ﴾ اجر نیکو بهشت و نعمتهای آن است ، و رضوان از جانب خدا بزرگتر است .

﴿ مَّكِيْنٍ فِيْهِ اَبَدًا وَ يُنذِرُ الَّذِيْنَ قَالُوْا اَتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا ﴾ تخصیص بعد از تعمیم است تا این صنف از کفار بیشتر رسوا شوند ، و مبالغه در قبح قول آن‌هاست ، کفّاری که گفتند: ملائکه دختران خدا هستند و آنان که گفتند : عزیز پسر خدا! و آنان که گفتند : مسیح پسر خداست و ما فرزندان او هستیم .

﴿ مَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمٍ ﴾ در مقام نفی علم آنان در گفته هایشان از اوّل ، با این‌که آن سخنان در اصل باطل و خود به خود منتفی است برای اشعار بر این است که مذمت و سرزنشی بوده باشد بر قول بدون علم ، اعمّ از این‌که باطل یا حقّ باشد که این جهت بر سایر جهات ذمّ تقدم دارد .

پس وای به حال کسی که بدون علم، بدون اذن و با گمان چیزی را بگوید و سپس بگوید که آن نزد خداست؛ در این جا چیزی بدون علم گفته، سپس آن را به خدا نسبت داده است.

﴿وَلَا لِأَبَائِهِمْ﴾ کلمه‌ی مبالغه است که در مقام ذمّ گفته می‌شود، یا این که برای ذمّ دیگری است، آن‌ها بدون علم سخنانی گفتند و در آن از پدرانشان تقلید کردند در حالی که آن‌ها نیز علم بر مطلب نداشتند؛ پس از دو جهت مورد نکوهش قرار می‌گیرند یکی از جهت تقلید و دیگری از جهت اخذ از جاهل که علم ندارد.

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾ پس از آن که آن‌ها را به جهت قول بدون علم و با تقلید در گفتار از کسی که علم ندارد مذمت نمود در این جمله به جهت قبح و زشتی گفتارشان نیز ذمّ نمود، ﴿إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ جز دروغ نگویند و در گفتارشان احتمال صدق و راستی وجود ندارد.

آیات ۱۲ - ۶

(۶) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا
بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۷) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا
لِنَبْلُوَهُمْ أَهْلُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۸) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا

صَعِيدًا جُرُزًا (۹) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ
كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۱۰) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا
رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا
رَشَدًا (۱۱) فَضَرْبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ
عَدَدًا (۱۲) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا
أَمَدًا

ترجمه

ای رسول نزدیک است که تو اگر اَمّت به قرآن ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسّف بر آنان هلاک سازی ، ما آنچه در زمین جلوه گر است زینت و آرایش ملک زمین قرار دادیم تا مردم را به آن امتحان کنیم که کدامیک در طاعت خدا عملشان نیکوتر خواهد بود ، و ما آنچه را زیو زمین گردانیدیم باز همه را به دست ویرانی و فنا می دهیم، ای رسول ما تو پنداری که قصّه‌ی اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمت‌های ما واقعه‌ی عجیبی است ، آن گاه که آن جوانان کهف در غار کوه پنهان شدند از درگاه خدا مسئلت کردند که بار الها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطا فرما و بر ما وسیله‌ی رشد و هدایست کامل مهیا ساز ، پس ما بر گوش آنان تا چند سالی پرده‌ی بی هوشی زدیم ، پس از آن آنان را بر انگیختیم تا معلوم گردانیم کدامیک از آن دو گروه مدّت درنگ در آن غار را بهتر احصا خواهند کرد .

تفسیر

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ﴾ پس نزدیک است که خودت را از غم
و اندوه ایمان نیاوردن مردم به قرآن هلاک کرده و بکشی .

﴿عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ﴾ اگر ایمان به حدیث اصحاب کَهِف نیاورند ، یا
اگر بر همه ی قرآن یا بر حدیث ولایت علی علیه السلام ، که معنای اخیر مقصود است .
﴿إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ در حالی که تأسف می
خوری بر پشت کردن آن ها به ایمان ، و حریص هستی که ایمان بیاورند بر
علی علیه السلام .

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا﴾ تعلیل برای آن چیزی
است که از مفهوم عتاب و سرزنش استفاده می شود ، سزاوار نیست که تو بر
پشت کردن آن ها حسرت بخوری چون آن ها به آنچه که زینت روی زمین
است مغرور شدند ، و ما آنچه را که روی زمین است زینت آن قرار دادیم .
﴿لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ غایت و هدف کوشش کردن
مؤمن در حسن و خوبی عمل است و مغرور شدن کافر امر عرضی است .

﴿وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾ آنچه را که روی
زمین زینت قرار دادیم همه را از بین برده و در زمینی قرار می دهیم که هیچ
نباتی بر روی آن نباشد ، لفظ ﴿جرز﴾ از ﴿جرز﴾ به معنای قطع است
نباتات روی زمین را قطع می کنیم و این جمله نسبت نادانی دادن بر کسانی
است که به زینت زمین مغرور شدند و آنانی که رغبتی بر طالبین آخرت
ندارند ، و هم چنین برای دلداری دادن بر کسی است که چیزی از زینت دنیا

ندارد.

قصه‌ی اصحاب کهف و رقیم

﴿أَمْ حَسِبْتَ﴾ خطاب بر نبی ﷺ، یا بر هر کسی که خطاب در مورد او ممکن باشد، این جمله اضراب^(۱) از ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ﴾ می‌باشد به اعتبار معنای، چون به معنای «ء أنت باخِع نفسك» می‌باشد، چون این جمله در مقام انکار است اگر چه با لفظ ترجی ادا شده است، یعنی آیا تو از شدت تأسف و ناراحتی خودت راهلاک می‌سازی؟!

یا گمان کردی آنچه که مقام ایمان و اصحاب ایمان در عجب است که وصول بر آن ممکن نیست؟!

پس گمان کردی: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ شگفتی دارد از نشانه‌های ما اصحاب کهف و رقیم؟ در اخبار ما وارد شده که «رقیم» یک لوح یا دو لوح از مس بوده که در آن داستان جوانان و آنچه که دقیانوس پادشاه از آن‌ها خواسته نوشته شده بود.

و بعضی گفته‌اند که «رقیم» اسم کوهی است که کهف در آن قرار داشته، یا صحرایی بوده که کهف در آن جا بوده یا اسم قریه‌ی آن‌ها، یا اسم

۱. منتهی الأرب: اضراب مقیم بودن به جای و سر فروافکندن و خاموش بودن و برگشتن از کسی

يقال اضرب عليه ای اعرض عنه ..

سگی است که با آنها بوده است .

و برخی گفته‌اند: اصحاب رقیم یک گروه دیگری بوده‌اند که خداوند داستان آنها را ذکر نکرده، و داستان آنها چنین بوده است: آنان سه نفر بودند که برای طلب روزی بر اهلشان از شهر خارج شدند ، در بین راه باران آنها را گرفت ، و پناه به غاری بردند که ناگهان سنگی افتاد ، و در غار را گرفت . یکی از آنها گفت : هرکس از شما عمل نیکویی با اخلاص برای خدا انجام داده ذکر کند تا شاید خدا بر ما رحم کند، پس یکی از آنها گفت : من روزی اشخاصی را اجیر کرده بودم ، پس مردی وسط روز آمد و بقیه‌ی روز را همانند کارگران دیگر کار کرد، و من از اجرت او چیزی کم نکردم و مانند بقیه‌ی اجرت کامل دادم که یکی از کارگران عصبانی شد و اجرتش را نگرفت و رفت ، من هم اجرت آن رابه کناری گذاشتم در این بین به گاوی برخورد کردم که بچه تولید نسل کرد و ماشاءالله خیلی زیاد شد.

پس از مدتی پیر مرد ضعیفی به من مراجعه کرد که او رانمی شناختم ، گفت : من پیش تو حقی دارم و داستان خودش را گفت تا او را شناختم و فهمیدم همان کارگر است که با پول او این همه گاو پدیدگشته است، همه را یکجا به او دادم ، بار خدایا اگر این کار را برای رضای تو کردم فرج و گشایشی در کار ما حاصل کن .

پس ناگهان در کوه شکافی پدید آمد تا همه روشنایی بیرون را

دیدند.

دوّمی گفت : من قوت و غذا اضافه داشتم و مردم به قحطی و سختی دچار شدند، در این هنگام زنی آمد و از من روزی و قوت طلب کرد ، من گفتم : به تو چیزی ندهم تا تو سهم مرا بدهی پس ابا کرد و برگشت ، سپس دو باره آمد و آنچه را که قبلاً گفته بودم تکرار کردم که باز برگشت و رفت ، سپس داستان را به شوهرش گفت، شوهرش گفت : چاره‌ای نیست و اجابت کرده و به خانواده‌ات کمک کن ، پس آن زن آمد و خود را تسلیم کرد ، و وقتی او را لخت کرده و قصد او نمودم به لرزه افتاد ، گفتم چه شده؟ چرا می لرزی؟

گفت از خدا می ترسم ، گفتم تو در شدّت و سختی و قحطی از خدا ترسیدی و من در رفاه نترسم؟! پس آن زن رابه حال خود گذاشتم و هرچه می خواست به او دادم .

بار خدایا اگر این کار را برای رضای تو کردم ما را نجات بده ؛ پس شکاف بیشتر شد تا آن جا که همدیگر را دیدند و شناختند.

سوّمی گفت : من پدر و مادر پیری داشتم و دارای گوسفندی نیز بودم ، همیشه اوّل پدر و مادرم را آب و طعام می دادم و سپس به گوسفندم می رسیدم ؛ روزی گرفتار شدم تا عصر شد ، پیش اهل خانه آمدم و ظرف شیر را گرفتم و پیش اهل خانه آمدم و دیدم آن‌ها خوابیده‌اند، بیدارشان نکردم و نزد آن دو ایستادم تا خودشان بیدار شدند، پس ایشان را سیراب کردم ؛ خدایا اگر این کار را برای رضای تو کردم فرجی کن و ما را نجات بده

، پس خداوند آنان را نجات داد.

داستان کَهِف به طور اجمال آن طور که از اخبار استفاده می‌شود چنین است که: آنان از اصحاب دقیانوس پادشاه بودند که آن پادشاه مردم را بر عبادت بتها فرامی‌خواند، در حالی که آنان فقط به پروردگارشان ایمان آورده بودند و عبادت بتها را رد می‌کردند و با مردم به عبادت بتها حاضر می‌شدند و کسی از دین آنها اطلاعی نداشت، و حتی هیچ یک از آن چند نفر از مذهب دیگری خبر نداشت، و مدّت طولانی بر همین منوال گذشت، تا این که از موافقت با دقیانوس و قومش خسته و کسل شده و به قصد فرار و با اظهار قصد شکار از قریّه خارج شدند.

اتفاقاً همه‌ی آنها در یک روز این کار را کرده و در صحرا به هم پیوستند، از کار همدیگر و خروجشان از قریّه پرسیدند، و پس از آن که از همدیگر پیمان و عهد گرفتند هر کدام دین و قصد خویش را اظهار نموده و همه فهمیدند که یک دین و یک قصد دارند.

پس بر مسیر و راهی که باید بروند باهم توافق کردند، و در راه به چوپانی برخورد کرده و او را بر توحید و خداپرستی فراخواندند که او اجابت نکرد، ولی سگش اجابت نمود و رفتند و به غار داخل شدند، خداوند ایشان را سیصد و نُه سال میراند یا خواباند، بنابراین اختلافی که در روایات است.

پس از این مدّت خداوند آنها را زنده یا بیدار کرد و بین خودشان پرسشهایی کردند همانطور که خداوند حکایت کرده است.

سبب نزول این سوره چنانچه در خبر است این است که قریش سه نفر را پیش علمای یهود به نجران فرستادند تا مسایلی را از آن‌ها یاد بگیرند و برگردند و از محمد ﷺ بپرسند که شاید او را مجاب و ملزم سازند .

پس رفتند و از آن‌ها پرسیدند؛ علمای یهود گفتند: بروید و از محمد ﷺ از سه مسئله بپرسید، اگر جواب او موافق با آنچه که در نزد ما است بود پس او راستگو است ، سپس از او یک مسئله‌ی دیگر بپرسید، اگر ادعا کرد که آن را می‌داند پس او دروغگو است .

پس گفتند سؤال کنید از جوانانی که از شهر بیرون شدند و غایب شدند و مدتی به خواب رفتند، عدد آن‌ها چند نفر بوده؟

چقدر خوابیدند؟ و غیر از آن‌ها چه چیزی با آن‌ها بود؟ و داستان چگونه است؟ سپس از موسی عليه السلام و کسی که خداوند امر بر پیروی او کرده چه کسی است؟ و داستان او چگونه بوده است؟

سپس سؤال کنید از طواف کننده‌ای که مشرق و مغرب را طواف کرد تا به سدّ یا جوج و مأجوج رسید، او کیست و داستانش چگونه است ؟

این سه مسئله و سه داستان را برای آن سه نفر که از قریش رفته بودند املا کردند؛ آن‌ها برگشته و سؤالها را از رسول خدا ﷺ پرسیدند، پس فرمود: جواب همه‌ی این سؤالها را فردا می‌دهم و نگفت انشاء الله، پس وحی از پیامبر ﷺ چهل روز قطع شد، تا پیامبر ﷺ اندوهگین و غمگین شده و یارانش به شک و تردید افتادند، قریش خوشحال شده و استهزا نموده و اذیت

و آزار کردند و ابوطالب رضی الله عنه محزون گشت .

پس از چهل روز جبریل رضی الله عنه سوره‌ی کَهِف را نازل نمود ، و سبب تأخیر این بود که پیامبر استثنای «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» را ترک کرد .
 «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» آيا گمان کردی که آن‌ها از آیت و نشانه های ما عجب بود، یعنی با توجه بر عجایب آیات و نشانه هایی که به تو دادیم، و معظم آیات را به تو دادیم ، چه اصحاب کَهِف و ایمان ایشان در مقابل آنچه که بر تو دادیم امر سهل و آسانی است در نهایت سهولت .

﴿إِذْ أَوْىٰ الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ﴾ لفظ (اذ) تعلیل گمان و حسابان پیامبر صلی الله علیه و آله، یا تعلیل برای (عجباً) است ، یا مفعول «اذکر» یا «ذکر» مقدر است ؛ و لفظ ﴿الْفِتْيَةُ﴾ جمع «فتی» است ، و آن همانطور که بر عبد و جوان و خادم و مطیع از لاف می شود بر مؤمن نیز اطلاق می شود ، چون مؤمن عقلاً جوان است ، و گرنه همه‌ی آنان که در کَهِف بودند از نظر سنی پیر بودند .

﴿فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾ از باب التَّجَاوُزِ استغاثه گفتند : پروردگارا از نزد خود بر ما بخششی ده برای ما از امرمان رشدی مهیا فرما، مقصود از «امرنا» دین ما که به سبب مهاجرت از کُفَّار و فرار از اشرار و طلب سنّت خوبان گردیده است .

(رشداً) وسیله‌ی رشد در معاش ما قرار بده که به سبب آن به رشد و هدایت برسیم که برای ما زندگی با خلق ممکن باشد چنانچه خدای تعالی فرموده : ﴿وَ يَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا﴾ چیزی برای شما مهیا

می‌کند که بتوانید با خلق مدارا کنید. (۱)

﴿فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾
گوشه‌های آنان طی سالهای معدودی حجاب و پرده‌ای گذاشتیم به موجب مرگ یا خواب که آنها را از شنیدن صداها منع می‌کند.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاَهُمْ﴾ بعد از سیصد سال آنها را برانگیختیم ﴿لِنَعْلَمَ أَىُّ الْحِزْبَيْنِ﴾ تا علم ما ظاهر شود که کدامیک از دو حزب، حزب خدا که قوم تو که سخت رامی‌شنوند و گوش می‌دهند از جمله‌ی آنان می‌باشند، و حزب شیطان که مشرکین و آنانی که بهانه‌جویی کرده و با تو احتجاج می‌کنند از جمله‌ی حزب شیطان هستند، یا مقصود این است که کدامیک از دو حزب خود اصحاب کهف و کسانی که بر ایشان اطلاع پیدا کردند.

﴿أَخْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾ «احصى» فعل ماضی است و «لما لبثوا» حال از قول خدا «امداً» می‌باشد، و خود «امداً» مفعول «احصى» است، یا «لما لبثوا» مفعول آن است، و لام زایده است برای تقویت آورده شده است و «امداً» تمیز است؛ و محتمل است که «احصى» افعال التفصیل از «احصاء» بر خلاف قیاس باشد، بنا بر این قول خدا «امداً» تمیز از «ما» در «لما لبثوا» است.

آیات ۲۳ - ۱۳

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ
 وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (١٣) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا
 رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ
 قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (١٤) هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءِلَهَةً لَوْلَا
 يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ
 كَذِبًا (١٥) وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى
 الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ
 مِرْفَقًا (١٦) وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ
 الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ
 مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ
 يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (١٧) وَ تَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَ هُمْ
 رُقُودٌ وَ نَقَلْبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ
 ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا
 وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا (١٨) وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ
 قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا
 رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى
 الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ
 وَ لِيَتَلَطَّفْ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (١٩) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا
 عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا

أَبَدًا (۲۰) وَكَذَلِكَ أَغَثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا
أَبْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى
أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ
كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ
وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا
يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ
فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ
غَدًا (۲۳)

ترجمه

«ما قصه‌ی آنان را بر توبه درستی حکایت خواهیم کرد آنها جوان مردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند و ما بر مقام ایمان و هدایتشان بیافزودیم ، ما بر دلهای آنها علقه (محبّت و توحید و ایمان به خدا) را محکم ساختیم که آنها قیام کرده و گفتند خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است و ما هرگز جز آن خدای یکتا هیچکس را به خدایی نمی خوانیم که اگر بخوایم سخت راه خطا و ظلم پیموده ایم ، اینان قوم ما هستند که خدایانی غیر خدای یگانه برگرفتند در صورتی که هیچ دلیلی روشن بر خدایی آنها ندارند چه ظلمی بالاتر از این افترا و دروغی است که بر خدا می بندند؟ و آن گاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند : که شما چون از این مشرکان و خدایان باطلشان دوری جستید باید به غار کوه گریخته و پنهان شوید تا خدا از

رحمت خود به شما گشایش و توسعه بخشد و اسباب کار شما را با روزی حلال و آسایش مهیا سازد و گردش آفتاب را چنان مشاهده می‌کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می‌گردید و آنها کاملاً از حرارت خورشید در آسایش بودند این حکایت یکی از آیات الهی است هرکس را خدا راهنمایی کند هدایت یافته و هر که را گمراه گرداند هرگز برای چنین کسی هیچ یار و راهنمایی نخواهد بود ، و آنها را بیدار پنداشتی و حال آن که در خواب بودند و ما آنان را به پهلوی راست و چپ برمی‌گردانیدیم و سگ آنها دو دست بر آن غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال ایشان مطلع می‌شد از آنها می‌گریخت و از هیبت و عظمت ایشان هراسان می‌گردید ، باز ما آنان را از خواب برانگیختیم تا میان خودشان صحبت و بحث از مقدار زمان خواب پیش آمد یکی پرسید چند مدّت در غار درنگ کردید جواب دادند یک روز تمام یا که برخی از روز دیگر بار گفتند خدا داناتر است که چند مدّت در غار بوده‌ایم باری شما درهمتان را به شهر بفرستید تا مشاهده شود که کدام طعام پاکیزه‌تر و حلال‌تر است تا از آن روزی خود فراهم آورید و باید با دقت و ملاحظه زود به طوری که هیچ کس شما را نشناسد (بروید و باز گردید) زیرا محققاً اگر بر شما آگهی و ظفر یابند شما را سنگسار خواهند کرد یا به آیین خودشان برمی‌گردانند و هرگز روی رستگاری را نخواهید دید ، و باز ما مردم را بر حال اصحاب کَهِف آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعده‌ی خدا بر حقّ بوده و ساعت قیامت البتّه بی هیچ شکّ خواهد آمد تا مردمی که میانشان تنازع و خلاف در امر آنها بود پس با این همه بعضی گفتند باید گرد آنها حصار و بنایی بسازیم، خدا بر احوال آنها آگاه تر است و آنان که بر واقع احوال آنها ظفر و اطلاع یافتند گفتند: البتّه

برایشان مسجدی بنا کنیم ، بعضی خواهند گفت که عده‌ی آن اصحاب سه نفر بود و چهارمین هم سگ آن‌ها، و برخی دیگر از روی خیال‌بافی و غیب‌گویی می‌گویند عده‌ی آن‌ها پنج نفر بود و ششمین سگ آن‌ها و برخی دیگر گویند هفت نفر بودند و هشتمین سگ آن‌ها (ای رسول ما) بگو خدای من به عده‌ی آن‌ها (از خلق) آگاهتر است که بر عدد آن‌ها از خلق جز افراد قلیلی که از طرف حقّ به وحی دانسته اند هیچ کس آگاه نیست پس تو با اهل کتاب در این موضوع مجادله مکن جز آن‌که هر چه به ظاهر دانستی اظهار کن دیگر هرگز فتوی از احدی در این باب مپرس ، و ای رسول ما تو هرگز مگو که فردا من این کار را خواهم کرد .»

تفسیر

﴿ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ ﴾ حقّ در این جا در مقابل کذب و دروغ است ، و تقدیم مسندالیه یا برای محض تقویّت و یا برای حصر است ، ﴿ إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى ﴾ ایمان هدایت از جانب خدا به سوی خداست ، وقتی که آن را با توفیق خدا تحصیل کردند ایمان آن‌ها فزونی می‌یابد ، ﴿ وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ ﴾ ما محبّت را بر دل‌های آنان محکم کردیم و آن محبّت آنان را به سوی ما جذب کرد ؛ یا مقصود این است که دل‌هایشان را به همدیگر پیوند دادیم و آن‌ها را دوستدار همدیگر قرار دادیم و این معنای پس از شناختن همدیگر و اتحادشان در دین صورت پذیرفت .

﴿ إِذْ قَامُوا ﴾ هنگامی که از نشستن با مشرکین و از اظهار شرک

برخاستند تا از آن‌ها فرار کنند ﴿فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا﴾ گفتند: جز خدا کسی را فرامی‌خوانیم نه در باطن و نه در ظاهر. ﴿لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا﴾ که اگر جز خدا کسی را بخوانیم راه خطر رفته‌ایم، چیزی گفته‌ایم که بعید و دور یا منحرف از حق است؛ این سخنان را بین خودشان بعد از تلاقی در خارج شهر گفتند، یا در دل خودشان قبل از خروج و ملاقات با همدیگر چنین حرف‌هایی را زدند.

﴿هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَنٍ بَيِّنٍ﴾ اینان، قوم ما خدایانی غیر خدای یگانه برگرفتند در صورتی که هیچ دلیل واضح و روشنی بر خدایی آن‌ها نمی‌آورند؛ اعتقاد بر چیزی بدون برهان باطل است اگر چه مدعی حق باشند.

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ چه کسی از کسی که بر خدا افترا بسته ستمکار تر است، کسی که بر خدا چیزی نسبت بدهد که مأذون نیست، به حق یا باطل، و لذا وارد شده است که هر کسی قرآن را بر رأی خود تفسیر کند و به حق برسد باز هم خطا کرده است.

﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَىٰ الْكَهْفِ﴾ هرگاه از قومتان و آنچه که غیر از خدای پرستند کناره‌گرفتید به غار پناه ببرید.

این جمله استیناف از جانب خدا، یا مقول قول آنان است که بعضی بر بعضی دیگر گفتند به غار پناه ببرید، تا از آنان فرار و با خدا خلوت نمایید.

﴿يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ خداوند برای اجابت درخواست شما از رحمت خودش به شما توسعه و گشایش می‌دهد ﴿وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَاقًا﴾ برای شما چیزی آماده می‌سازد که بدان با خلق مدارا کنید، مانند قوه‌ی صبر بر آزار و اذیت مشرکین و بخشیدن بدکارانشان و پند و اندرز دادن به نیکوکارهایشان و احسان به همه‌ی آنها.

﴿وَتَرَى﴾ و تری « غار آنها را که بینی (ای محمد ﷺ) یا هر کس که دیدن غار برای او ممکن باشد) ﴿الشَّمْسُ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ﴾ می‌بینی که خورشید هنگام طلوع از جانب غار آنها به کنار می‌رود.

﴿عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ﴾ آن جهت از غار که در سمت راست آنها قرار دارد کنار می‌رود و در خارج غار می‌ایستد و بروی در غار، یا در داخل غار می‌ایستد پشت به در، این معنای در صورتی است که غار در جهت جنوب و درش در جهت شمال واقع شده باشد و مطلب بر عکس می‌شود، اگر غار بر عکس قرار گرفته باشد.

ممکن است معنای آیه این باشد که خورشید هنگام طلوع می‌بینی که از جهت راست آنها به کنار می‌رود، یا در حالی که همراه طرف راست آنها است، یا خورشید به کنار می‌رود در حالی که در طرف راست آنها یا همراه و صاحب طرف راست آنها است، و تصویر چگونگی موقعیت و وضع غار پس از آنچه که ذکر شد روشن است؛ یا تقدیر آیه این است: «تزاوری ذات الیمین» بنا بر این که ظرف لغو باشد، و تصویر وضع غار همانطور که

معنای آن تراور الی ذات الیمین « باشد .

﴿وَإِذَا غَرَبَت تَّقَرَّبُ هُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ﴾ هنگام غروب نیزخورشید به سوی شمال می رود، یا از شمال دور می شود، یاد ذات شمال یا در حالی که صاحب شمال است و تصویر غار بعد از تصویر کیفیت های سابق مشکل نیست، ﴿وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ﴾ و آن ها در غار در گشایش و توسعه بودند به نحوی که آن ها نه از گرمای خورشید متأذی بودند، و نه از تنگی غار .

﴿ذَلِكَ﴾ در غار بودنشان با وصفی که گفته شد ، یا اشاره به آنچه از داستان کَهِف ذکر شد می باشد ، و آن جمله معترضه برای یادآوری شنوندگان است ﴿مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾ این جمله نیز جملهی معترضه ی دیگری است که اشاره به وجهی از وجوه تأویل کرده و حال آن ها را به حال عده ای از مؤمنین تشبیه می کند .

﴿وَمَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا﴾ این جمله نیز مؤید جمله قبلی است و مفهوم منطوقی آن .

﴿وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا﴾ هرکسی آن ها را ببیند گمان می کند آن ها بیدارند ، چون چشمهایشان باز است و نگاه می کنند ، یا گمان می کند آن ها زنده هستند ، چون اجساد آن ها با طراوت است و بدنهایشان تازه ، ﴿وَهُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلْبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ﴾ و آن ها خواب اند یا اموات ، بر می گردانیدیم در جهت راست و چپ ؛ یعنی نگذاشتیم همیشه به

یک طرف بخوابند تا زمین نتواند تغییر و تصرّفی در بدن آنها بنماید .
و در آن اشاره به اجابت دعای آنها است که درخواست رحمت و
تقلّب و تغییر به طرف راست و درخواست رشد یعنی تغییر به طرف شمال
کرده بودند ، و مقصود از این تعبیرها حدّ وسط بین جذب و سلوک است که بر
شخص بصیر بینا استبصار به تأویل مخفی نیست .

﴿ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ ﴾ و سگ آنها دو دست
بر غار گسترده همانند دربان و نگهبان اطاعت کننده بود.

﴿ لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ ﴾ ای محمد ﷺ اگر تو بر آنها اطلاع پیدا
می کردی ^(۱) ﴿ لَوَلَّيْتَهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعبًا ﴾ و این ترس
و فرار بدان جهت است که خداوند به آنها هیبت و خشیت داده یا بدن‌ها و
جسد‌های آنان مانند اجساد مردگان بود ، به نحوی که ناظر و بیننده از دیدن
آنها وحشت می کرد.

﴿ وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ ﴾ و هم چنان که خوابانیدن آنها یک آیت و
نشانه‌ی عجیبی بود برانگیختن و زنده کردنشان نیز نشانه و آیت دیگری است
﴿ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ ﴾ تا از همدیگر بپرسند که بفهمند حال آنها غریب تر از
آن است که فهمیده شود (کاری که خداوند در حق آنها انجام داده معلوم
نمی شود) و بدین ترتیب یقین آنها در امر بعث و زنده شدن در قیامت زیاد
می شود ، ﴿ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ

۱ به روش به تو می گویم تا همسایه بشنود و پشت به آنها می کردی و فرار می نمودی .

یَوْمٍ یکی از آن‌ها گفت: چه مدّت این‌جا مانده‌اید؟ گفتند: ما یک روز یا نصف روز این‌جا بودیم.

حدس و گفته‌ی آنان مبنی بر مقدار خوابی که انسان عادتاً می‌خواهد و این گفتار آنان قبل از آن بوده که به تغییر حالشان و دراز شدن مویها و ناخنهایشان نظر بکنند، و پس از آن که به آن چیزها نظر کردند.

﴿قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ﴾ بعد از آن که به آن چیزها نظر کردند گفتند: پروردگارتان بر آن مدّت که این‌جا ماندید داناتر است.

ممکن است گفته‌ی قبلی که می‌گفت: یک روز یا نصف روز این‌جا ماندید سخن بعضی باشد، و این سخن بعضی دیگر؛ و چون دیدند راهی برای شناختن مدّت خوابشان ندارند از آن اعراض کرده و شروع کردند به فکر کردن در چیزی که برای آن‌ها اهمیت داشت و آن احتیاج بر غذا بود.

ولذا گفتند: ﴿فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾ فابعثوا ﴿إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا﴾ پس حالاً که نمی‌توانید بفهمید چه مدّت این‌جا بوده‌اید یک نفر از خوتان برگزینید تا با این «ورق» یعنی نقره‌ی مسکوک به شهر (اسم آن شهر چنانچه نقل شده طرطوس یا افسوس بوده) رفته و ببیند کدامیک غذای پاکیزه‌ای دارد، که به روزی از آن به طوری که مغبون نباشد و مراقب باشد که کسی او را شناسد

یعنی کسی نفهمد چه اگر آن‌ها بر شما اطلاع و ظفر یابند سنگسار تان می‌کنند (باشدیدترین کشتار می‌کشند) یا شما را به دین خودشان برمی‌گردانند در حالی که خداوند بانجات دادن نعمت را بر شما تمام کرد، که اگر برملت آنان برگردید هرگز رستگار نمی‌شوید.

﴿وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ و این چنین مردم را از حال اصحاب کهف آگاه ساختم تا بصیرتشان به قدرت ما فزونی یابد و بدانند که به سوی ما برمی‌گردند و وعده خدا به برانگیختن و زنده کردن بعد از میراندن حق است و هیچ شکی در آمدن روز قیامت نیست.

روایت شده: کسانی که مرده‌اند و به دنیا برگشته‌اند بسیارند که از جمله‌ی آنان اصحاب کهفند که خداوند سیصد و نه سال آنان را میراند، سپس در زمان قومی زنده کرد که منکر بعث و زنده شدن بودند، خداوند خواست قدرت خویش را به آن‌ها نشان بدهد این خبر دلالت می‌کند بر این که آن‌ها در این مدّت مردند، چنانچه بعضی از اخبار دلالت می‌کند بر این که آن‌ها خوابیدند.

نقل شده است که آن کسی که به شهر رفته بود تا غذا بخرد وقتی داخل شهر شد آن را شناخت و متحیر شد، درهم را از جیبش بیرون آورد که روی آن اسم دقیانوس بود، او را متهم کردند که کنز یافته است و او را گرفته و پیش پادشاه که نصرانی بود بردند.

پس آن جوان داستان را تعریف کرد و بعضی از حاضرین گفتند که پدران ما به ما خبر دادند که جماعتی در زمان دقیانوس به سبب دینشان فرار کردند، شاید آن‌ها ایشان باشند.

پس پادشاه و اهل شهر همگی به سوی غار رفتند و آن‌ها را دیدند و با آن‌ها حرف زدند؛ جوانان اصحاب کَهِف گفتند: ای پادشاه ما از تو خدا حافظی می‌کنیم برگشتند به خوابگاهشان و آن‌جا مردند، پادشاه آنان را دفن نمود.

بعضی گفته‌اند: آن جوان که برای خرید غذا رفته بود جلوتر از همه رفت و گفت به یارانم قبلاً خبر بدهم تا نترسند، و در غار از چشم پادشاه و اهل شهر گم شد پس آن‌جا مسجدی بنا کردند.

﴿إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ﴾ لفظ «اذ» ظرف «اعثرنا» و معنای آیه این است که ما به مردم اطلاع دادیم و آن‌ها رغا از داستان اصحاب کَهِف آگاه ساختیم، چون جوانان کَهِف خودشان در قِلَّت و کثرت (مدّت) خواب تنازع و اختلاف داشتند، یا این‌که اهل شهر در کار جوانان که آن‌ها را دفن کنند یا به همان حال خودشان بگذارند و روی آن غار مسجد بنا کنند.

ممکن است معنای آیه این باشد که مطلعین از داستان اصحاب کَهِف در امر دینشان، و امر بعث و برانگیخته شدن روز قیامت بین خودشان اختلاف دارند، بدین گونه که بعضی اقرار و بعضی انکار می‌کنند.

بعضی می‌گویند: زنده شدن در روز قیامت با بعث ارواح است نه اجساد و بعضی دیگر معتقدند ارواح و اجساد هر دو مبعوث می‌شوند.

ممکن است لفظ «اذ» ظرف یعلموا باشد، که در این صورت معنای ایه این است که جوانان اصحاب کهف بعد از آن‌که با علم یقین علم پیدا کردند، حال با علم شهودی بداندهنگامی که بین خودشان در خواب و مدّت آن نزاع می‌کردند.

یا معنای ایه این است که مطلعین از داستان اصحاب کهف بدانند که وعده‌ی خدا حقّ است در وقتی که بین خودشان در امر بعث و زنده شدن دوباره تنازع و اختلاف دارند.

﴿فَقَالُوا أَبْنُؤُا ۖ عَظْفُ بَرٍ ۖ يَتَنَازَعُونَ﴾ است از قبیل عطف تفصیل بر اجمال بنا بر بعضی وجوه، یا عطف بر «اعشرنا» است ﴿عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا﴾ گفتند: بنیانی بنا کنید که اجسادشان از درندگان و نظرها محفوظ بماند.

﴿رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ﴾ این جمله تتمه‌ی گفتار آنان است، یعنی آن‌ها را به حال خود بگذارید و تجسس نکنید، و بر روی آنان بنیانی بنا کنید، یا جمله‌ی معترضه از جانب خداست، یعنی پروردگار جوانان به حال ایشان یا به حال نزاع‌کنندگان داناتر است؛ یا پروردگار نزاع‌کنندگان به حال آن‌ها از این‌که در نزاعشان اراده‌ی شر دارند و آنچه که می‌گویند داناتر است.

﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ﴾ آنان که بر امر جوانان

اصحاب کَهِف غلبه یافتند و از واقع کار آن‌ها خبر دار شدند، یا آن رؤسا که به امر اهل بلد اطلاع داشتند یا آنانکه به سبب اسلام و غلبه شان بر شیطان بر امر نفس هایشان غالب شدند گفتند: ﴿لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ بر روی آنان مسجدی بنا قرار می‌دهیم که در آنجا عبادت شود و هم‌چنین مورد زیارت و تبرک قرار گیرد.

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ﴾ آنان که در زمان تو حاضرند از قبیل اهل کتاب، قریش و امت تو خواهند گفت: اصحاب کَهِف سه نفر بودند که چهارمی سگشان بود ﴿كَلْبُهُمْ﴾ و يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ و برخی از آن‌ها می‌گویند: آنان پنج نفر بودند که ششمی سگشان است، گویا که فرد بودن عددشان مسلم بوده، و لذا مردد بین سه، پنج و هفت بوده است.

﴿رَجْمًا بِالْغَيْبِ﴾ یعنی از باب خیالبافی و غیب‌گویی (تیر در تاریکی) این سخنان را می‌گویند، و تعقیب آن دو گفتار به این سخن دلیل رد آن در قول است.

﴿وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾ آوردن «واو» در این جمله و نیاوردن آن در دو جمله‌ی سابق برای این است که این امر در هنگام شمارش مراتب عدد یک چیز عادی است، مثلاً می‌گویند: پنج، شش، هفت و هشت، و این بدان جهت است که عدد هفت عدد کامل است نزد مردم، همان‌طور که نزد اهل شرع نیز چنین است، پس قبل از رسیدن به عدد هفت

مراتب قبلی عدد از متممهای اعداد سابق است، و هرگاه در بین آنها «واو» آورده شود گویا که «واو» بین اجزای یک چیز قرار گرفته است، به طوری که این «واو» نزد عربها و لغت عرب «واو ثمانية» نامیده شده است.

پس این که گفته شده دخول «واو» در این جا برای تأکید لصوق و چسبیدن جمله‌ی قبلی است صحیح نیست، زیرا که «واو»

مشعر بر جدایی و تفارق است نه نزدیکی و تقارب.

﴿قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ بگو

پروردگارم داناتراست بر تعدادشان و جز اندکی آن را نمی دانند؛ اخبار مشعر بر این است که آنان هفت نفر بودند و سگ هشتمین آنها بود.

﴿فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ﴾ پس در تعدادشان با اهل کتاب و قریش مجادله نکن. ﴿إِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا﴾ مگر یک مجادله‌ی ظاهری، نه واقعی؛ چون آنها علم و آگاهی ندارند و جز از روی جهل و نادانی نمی گویند که با چنین کسی خطاب و گفتاری نیست، این جمله دلالت دارد بر این که همانطور که جدال کننده اگر علم نداشته باشد و جدالش ناشی از جهل باشد حرام است مجادله با افراد یا فرد نا آگاه نیز حرام است.

﴿وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ و در این باب از کسی نپرس و به آنچه که وحی می کنیم اکتفا کن.

زیرا آنها آنچه را که می گویند از روی علم و آگاهی نمی گویند، این مطلب دلالت می کند بر حرمت فتوا خواهی و پرسش (کسب تکلیف) از

کسی که علم ندارد، خواه از روی تقلید فتوی دهد خواه از روی ظن و حدس.

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَآئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا﴾ و برای هیچ کاری نگو که فردا این کار را خواهم کرد.

آیات ۲۹-۲۴

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ أَرْذَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶) وَ أَتَىٰ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷) وَ أَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸) وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا (۲۹)

ترجمه

«مگر آن‌که بگویی (انشاءالله) اگر خدا بخواهد و خدا را لحظه‌ای فراموش مکن و به خلق بگو خدای من مرا به حقایقی بهتر و علومی برتر از این قصه هدایت فرماید، و آن‌ها در کهف کوه سیصد سال نه سال هم زیادتر درنگ کردند (یهود بر علی علیه السلام) در این آیه اعتراض کردند که این نه سال زیاد در توریة ما نیست حضرت پاسخ فرمودند: که این نه سال بر این است که سال شما شمسی و سال ما قمری است، بگو خدا به زمان اقامت آنان در کوه داناتر است که او بر همه‌ی اسرار غیب آسمانها و زمین محیط است و چقدر هم بینا و شنواست؟ و هیچ کس جز او نگهبان خلق نیست، و آنچه از کتاب خدا برای تو وحی شد (بر خلق) تلاوت کن که کلمات خدا را هیچ کس تغییر نتواند داد و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت، و همیشه خویش را با کمال شکیبایی به محبت آنان که صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند و اداری کن و یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که به زینتهای دنیا مایل شوی و هرگز با آنان که دلهایشان را از خود غافل کرده‌ایم و تابع هوای نفس شدند و به تبه کاری پرداختند متابعت نکن (یعنی با اشراف و ثروتمندان ظالم هواپرست نپیوند) و بگو دین حق همانست که از جانب پروردگار شما آمد پس هر که می خواهد ایمان آرد و هر که می خواهد کافر شود ما برای کافران ستمکار آتشی مهیا ساخته‌ایم که شعله‌های آن (مانند خیمه‌های بزرگ) گرد آن‌ها احاطه کند و اگر (از شدت عطش) شربت آبی درخواست کنند ابی مانند مس گداخته‌ی سوزان به آن‌ها دهند که روی را بسوزد و آن آب بسیار بد شربتی و (آن دوزخ) بسیار بد آسایشگاهی خواهد بود.

تفسیر

﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ لفظ «الا» این جا افاده‌ی استثنای مفرغ می‌کند از «لَا تَقُولُنَّ» ، هرگز دنباله‌ی هیچ چیز و هیچ کلامی جز جمله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» را منضم نکنید ، یا در هیچ حالی چیزی نگویید مگر در حالی که «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» بگویید.

مقصود تذکر و یادآوری مشیت خداست ، و این تأدیب رسول خدا ﷺ تعلیم دیگران است که چیزی نگویید مگر این که با جمله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» استثنانمایند ؛ این مطلب نیز گذشت که رسول خدا ﷺ در جواب سؤال آن‌ها از مسایل سه گانه فرموده بود : فردا خبر می‌دهم و با «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» استثنا کرده بود که روی همین اصل چهل روز وحی از او قطع شد .

﴿وَإِذْ كُرِّرْتُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ اگر استثنای مشیت را فراموش کردی ذکر خدا را بکن در خیر است که عبد می‌تواند تا چهل روز استثنای مشیت کند، ﴿وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾ باشد که پروردگارم به بهتر و نزدیک تر از این استثنای قولی هدایت کند .
﴿رَشَدًا﴾ و آن استثنای حالی ، عیانی و تحقیقی است ، منتظر باش که حال تو دایماً حالت استثنا باشد .

﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ﴾ این جمله گفتار خدای تعالی است و عطف بر ﴿يَقُولُونَ﴾ یا کلامی است از مردم که عطف بر ﴿سَبْعَةَ وَثَمَانِيَةَ﴾

كَلْبُهُمْ ﴿ است ﴿ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا ﴿ این جمله‌ی اخیر مؤید این است که گفتار قبلی از مردم است نه خدا، ﴿ لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ علم غیب آسمانها و زمین مختص به خدای تعالی است .

﴿ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ ﴾ خدای تعالی بدان خیلی بینا و شنوا است ، صیغه‌ی تعجب آورد تا مشعر به این باشد که چشم و گوش خدا فوق تصور است بر حسب ادراک دقیق و احاطه به هر چیزی ادراک آن متصور باشد .

﴿ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ ﴾ برای اهل آسمانها و زمین ، یا برای سؤال‌کنندگان از اصحاب کهف جز خدا نگهبانی نیست .

﴿ وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ ﴾ آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن ، مانند : خبر دادن از داستانهای گذشتگان ، یا خبر دادن از مطلق امور غیبی ، یا احکام بندگان ، یا ولایت علی عليه السلام و این ولایت علی عليه السلام مناسب مابعد این جمله است .

﴿ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ﴾ کلمات خدا را هیچ کسی (چیزی) تغییر نتواند داد پس ، از تغییر ، تبدیل و ظهور خلاف در اخبارت نترس ﴿ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴾ هرگز جز خدا پناهگاهی نخواهی یافت ، ﴿ وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ ﴾ ذکر نفس بعد از صبر مبنی بر تجرید صبر از نفس است ؛ چون صبر عبارت از جنس نفس و خودداری از بی تابی یا خودداری از هوای نفس است ، و معنای آیه این است که جلو نفست را بگیر (از پیروی آن بپرهیز) .

﴿ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ﴾ با آنانی که در همه‌ی اوقاتشان خدا را می‌خوانند ، آن‌ها کسانی هستند که ذکر خدا می‌کنند در حالی که ذکر خدا آن‌ها را از ظلمات طبع و نفس خارج ساخته و به نور قلب و روح وارد می‌کند تا صورت ربّ مضافشان را ببینند ، و آن ربّ

آن‌ها در ولایت است؛ آن‌ها کسانی هستند که ذکر را از صاحب اذن و اهل ذکر گرفته‌اند.

﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ آنان وجه ملکوتی ربّ را می‌خواهند و آن سکینه و آرامشی است که خدا آن را بر دل‌های مؤمنین نازل می‌کند، و آن ذکر است که قلوب مؤمنین به وسیله‌ی آن آرام می‌شود.

﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا﴾ و این گفتار به روش به تو می‌گویم تا همسایه بشنود می‌باشد، ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا﴾ ذکر عبارت از رسول ﷺ یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، یا مقصود از آن یادآوری خدا و یادآوری احکام، کیفر و پاداش او است، ﴿وَ اتَّبَعْ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ اطاعت نکن کسی را که پیرو هوایش شده و در کارهایش افراط نماید، افراط گذاشتن از حد حکم عقل و خرد است.

و روایت شده است که جمعی از فقرای مسلمین که در بین ایشان حضرت سلمان رضی الله عنه نزد پیامبر ﷺ بودند، جمعی از ثروتمندان که تمایلی یافته بودند داخل مجلس شده و گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ اگر تو بالای مجلس نشسته و این افراد (فقرا) و بوی عرق لباس‌هایشان را از خود دور می‌کردی ما با تو نشسته و از تو فرمان می‌گرفتیم، پس همه‌ی آن‌ها (فقرا) از نزد پیامبر برخاستند و از پیش رسول خدا ۹ رفتند، وقتی که آیه نازل شد و پیامبر ﷺ ملتزمانه برخاسته و به دنبال آن‌ها رفت تا آنان را در انتهای مسجد دید که ذکر خدای تعالی می‌کنند پس فرمود: شکر خدای را که مرا مهلت داد و نمیراند تا این‌که امر فرمود که نفسم را به صبر و ادارم با همراهی مردانی از امت خود که زندگی و مرگ من با آن‌ها می‌باشد.

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ﴾ به غافل‌هایی که تو را در هم‌نشینی با

فقرا ملامت و سرزنش می‌کنند بگو حق آن است که از ناحیه‌ی پروردگار شما آمده ، و آن صبر کردن با فقرا است ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ﴾ پس هر کس بخواهد تسلیم شده و ایمان آورد ﴿وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ یا بگو ولایت حق از جانب پروردگار شما است پس هر کس می‌خواهد با بیعت خاص و لوی ایمان بیاورد ، و هر کس می‌خواهد کافر شود ، چون در دین و طریق ولایت اکراه و اجباری نیست ، و در این مورد اختیار با شماست ، ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ﴾ ما مهیا کردیم برای کسانی که به خودشان ستم کردند در کافر شدن یا در ترک ولایت و غصب خلافت به تو .

﴿نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾ آتشی را برای آن‌ها آماده کردیم که شعله‌های آن‌ها را احاطه می‌کند اگرچه الان نمی‌فهمند ولی به زودی برای آن‌ها روشن خواهد شد که شعله‌های آتش آن‌ها را احاطه کرده است .
 ﴿وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ﴾ اگر استغاثه کنند به داد آن‌ها با آبی رسیده می‌شود که مانند ته نشین شده‌ی روغن تفتیده یا مس گداخته شده می‌باشد ، ﴿يَشْوِي الْوُجُوهُ بِسُوسِ الشَّرَابِ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾ از فرط حرارت و بوی بدش آن‌گاه که نزدیک دهان می‌رسد صورتها را می‌سوزاند و چه بدنوشیدنی و چه بد جایگاهی است آتش ! و چه بد جایگاهی از آتش نرم!! این تعبیر یا از باب تشبیه و هم‌شکلی با قول خدای تعالی ﴿حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا﴾^(۱) است یا از باب استعمال ضد در ضد جهت استهزا.

آیات ۴۴ - ۳۰

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ
 أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (٣٠) أَوْ لَتَسِكَ لَهُمُ جَنَّتُ عَدْنٍ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ
 وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا
 عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسَنَتْ مُرْتَفَقًا (٣١) وَأَضْرِبْ
 لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ
 أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (٣٢) كَلْتَا
 الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْلَهَا وَ لَمْ تَنْظِلْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا
 نَهْرًا (٣٣) وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ
 مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا (٣٤) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ
 مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (٣٥) وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً
 وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (٣٦) قَالَ لَهُ
 صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ
 نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا (٣٧) لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ
 بِرَبِّي أَحَدًا (٣٨) وَ لَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا
 قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وُلَدًا (٣٩) فَعَسَىٰ
 رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ
 السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (٤٠) أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ
 تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (٤١) وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأُصْبِحَ يُقَلَّبُ كَفِّهِ عَلَىٰ

مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ
 أُشْرِكْ بِرَبِّيَ أَحَدًا (۴۲) وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (۴۳) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ
 ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)

ترجمه

« آنان که (به خدا) ایمان آوردند و نیکوکار شدند ماهم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم گذاشت ، (بلکه اجر عظیم) بهشت های عدن که نهراها زیر درختانش جاریست خاص آن هاست در حالی که در آن بهشت برین زیورهای زرین بیاریند و لباسهای سبز حریر و دیبا در پوشند و بر تختها (به عزّت) تکیه زنند (که آن بهشت) نیکو اجری و خوش آرامگاهی است ، (ای رسول ما حکایت) دو مرد (مؤمن و کافر) را برای امتّ مثل آر که ما به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و به نخل خرما اطرافش را پوشانیدیم و عرصه‌ی میان آنها را کشت زار مخصوص گردانیدیم، آن دو باغ کاملاً میوه‌های خود را بی هیچ آفت و نقصان بداد و در وسط آنها جوی آبی نیز روان ساختیم ، و این مرد را که در باغ میوه بسیار بود به رفیقش در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد و گفت : من از تو به دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم و عزیزترم ، و روزی به باغ در حالی که به نفس خود ستمکار بود با کمال غرور داخل شد و گفت گمان ندارم هرگز این باغ و دارایی من نابود شود ، و نیز گمان نمی‌کنم که روز قیامتی برپا شود و اگر به فرض من به سوی خدای باز گردم ، البته در آن جهان نیز از بیان باغ دنیا منزلی بهتر خواهم یافت ، رفیق در مقام گفتگو و اندرز بدو گفت : آیا به خدایی نخست از خاک و بعد از نطفه ترا آفرید و آن‌گاه

مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی ، لیکن من که پروردگارم آن خدای یکتاست و هرگز به خدای خود احدی را شریک نخواهم ساخت، (ای رفیق) تو چرا وقتی به باغ خود در آمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قوه‌ای نیست و اگر تو مرا از خود به مال و فرزند کمتر دانی (مغرور مشو)، که امید است خدا مرا بهتر از باغ تو بدهد و بر بوستان تو آتشی فرستد که چون صبح شود باغت یک سره نابود و با خاک صرف یکسان گردد ، یا صبحگاهی جوی آبش به زمین فرورود و دیگر هرگز نتوانی به دست آری ، یا آن‌که ثمره و میوه‌هایش همه نابود شود تا صبحدمی از شدت حزن و اندوه بر آنچه در باغ خرج کردی دست بردست زنی که بنا و اشجارش همه ویران و خشک شده‌است آن‌گاه گویی ای کاش من به خدای خود مشرک نمی شدم ، و ابداً جز خدا هیچ کس نباشد که آن‌گنه کار کافر را از قهر و خشم خدا یاری و حمایت تواند کرد ، آن‌جا ولایت و حکمفرمایی خاصّ خداست که به حقّ فرمان دهد و بهترین اجر ثواب و عاقبت نیکو را هم عطا کند .

تفسیر

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آنانکه به ولایت بایعت خاصّ ولوی ایمان آوردند یا آنانکه بایعت عام نبوی به تسلیم شده و اسلام آوردند ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و به سبب اتصال به ولایت عمل صالح انجام دادند ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به علت حکم دارد و اشعار به این‌که آن‌هانیکوکارند .

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ وَاسْتَبْرَقٍ كَلِمَةُ «استبرق» لباس حریر نازک و کلفت است ﴿مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ﴾ در حالی که تکیه بر تخت‌ها می‌دهند، و در اخبار تفسیر به تخت‌هایی که حجله‌ی عروس روی آن‌ها باشد، ﴿نِعْمَ الثَّوَابُ﴾ چه خوب است داخل شدن بهشت و متزین شدن به زینت آن ﴿وَ حَسَنَتٌ مُّرْتَفَقًا﴾ چه خوب جایی است آن تخت‌ها.

﴿وَ أَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ﴾ برای حال مؤمن و کافر و یا حال مخلص و منافق مثل بزن حکایت حال دو مرد را که قرار دادیم برای یکی از آن دو دو تاباغ را.

برخی گفته‌اند مثال بزن حال مؤمن را در زهدش بر زندگی دنیا و قناعتش به اندک و ناچیزی از آن، و حال کافر را در جمع کردن مال دنیا و افتخارش بر آن به حال دو مردی که یکی از آن دو دارای دو بوستان بزرگی بود چنانچه خداوند حکایت فرموده و دیگری فقیر، پس غنی بر فقیر افتخار کرد.

﴿مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفْفَنَاهُمَا بِنَخْلٍ﴾ آن دو بوستان را محاط بر نخل قرار دادیم، به این‌که دور تادور و وسط هر دو آن را درخت خرما قرار دادیم ﴿وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا﴾ بین درختان انگور و نخل آن دو زراعت قرار دادیم ﴿كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْلَهَا وَ لَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا﴾ مفرد

آوردن ضمیر به لحاظ لفظ «کلتا» است هر دو بوستان خوردنی ها را آوردند از قبیل میوه ، خرما و حبوبات ، ﴿ وَ فَجَّرْنَا خِلَالَ لَّهُمَا نَهْرًا ﴾ و در خلال و بین دو بوستان نهری قرار دادیم تا همیشه هر دو آب بخورند و کسی در آب دادن آن خسته نشود ، و بها و طراوت آن هافزونی یابد ﴿ وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا ﴾ صاحب دو باغ دارای مال فراوانی بود ، مال فراوان غیر از آن دو بوستان از «ثمر ماله» به معنای زیاد شدن مالش ، به همسایه ی فقیرش گفت (در گفت و شنودی که باهم داشتند) : من از نظر مال و ثروت و خدم و حشم از تو بیشتر دارم و برترم ، این سخنان را برای افتخار کردن بر همسایه ی فقیرش می گفت

﴿ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ﴾ و او با فخر و خود پسندی و غرور و غفلت از خدا به خود ستم کرد ﴿ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴾ در حالی که به صورت سبز و خرمی بوستان ها مغرور شده بود و از خدا و قدرتش غافل ، گفت : ﴿ وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً ﴾ غرور بالاخره منجر بر انکار معاد شد ، ﴿ وَ لَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴾ بر فرض که من به سوی پروردگارم برگردم همانطور که تو گمان می کنی ؛ ﴿ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ﴾ آیا به کسی کافر شدی که تو را بر حسب ماده دور از خاک آفریده است !؟

﴿ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ﴾ و بر حسب ماده نزدیک از نطفه خلق کرده است ﴿

ثُمَّ سَوَّلَكَ رَجُلًا لَّكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿﴾
 اصل «لکنا» لکن انا بوده، همزه جهت تخفیف حذف شده و دونون در هم ادغام شدند و در حال وصل به نیت وقف با الف اجرا شده است.

﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ تقدیر «هذا ما شاء الله» یا «ماشاء الله کائن» است گفتن «ماشاء الله جهت اقرار به قدرت خدای تعالی و این که همه چیز با مشییت خدا محقق می شود ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ این جمله مقول قول است، یاسخنی از همسایه صاحب بوستان است.

﴿إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ﴾ شاید پروردگارم در دنیا و آخرت بهتر از بوستان تو به من بدهد.

﴿وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا﴾ لفظ «حسباناً» جمع «حسبانه» به معنای صاعقه است ﴿مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا﴾ باغ و بوستان تو تبدیل به بیابان بی آب و علف بشود که گیاه و درختی در آن نیست؛ زمین «زلق» به به زمینی گویند که گیاه در آن نباشد.

﴿أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا﴾ یا آب آن باغ به زمین فرورود ﴿فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا﴾ پس هرگز نتوانی آن آب را بیابی، بدین گونه که با پاک کردن و لایروپی مجرای آب و اخراج آب، از آن منبع دیگر نتوانی آبلی تحصیل نمایی ﴿وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ﴾ تمام اموالش یا تمام میوه باغ او از

بین می‌رود، چنانچه دوستش گفت و به او انذار کرد، و در خبر آمده است که خداوند آتش بر آن دو باغ فرستاد و سوزاند و آب نهری هم که بین دو باغ جاری بود خشکید.

﴿فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ﴾ از نهایت حسرت و اندوه، زیرا شخص حسرت خورده و ناراحت پشت و روی دستش را بر آن هایش می‌زند، یا این که از غایت تحیر و سرگردانی دست بر دست می‌زند، ﴿عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا﴾ حسرت می‌خورد که چقدر خرج آن باغ کرده است.

﴿وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرْوَتِهَا﴾ آن باغ خشک شده و شاخه‌های درخت انگور بر روی پایه هایش افتاده است، ﴿وَيَقُولُ يَا أَيَّتَنِي لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّيَ أَحَدًا﴾ آن وقت می‌گوید: کاش به پروردگارم شرک نمی‌آورم، و این از باب یادآوری سخنانی بود که دوستش می‌گفت و او را می‌ترسانید.

﴿وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً﴾ گروهی نبودند که به او کمک کنند تا فتنه را دفع کنند یا موجبات آن را از بین ببرند، ﴿يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا﴾ خودش از بلای خدا نمی‌تواند جلوگیری نماید ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾ این جمله در موضع تعلیل است، و ولایت با فتحه تصرف و نصرت و یاری کردن و تربیت است و با کسره سلطنت و امارت و فرمانروایی است که با هر دو خوانده شده است،

ولفظ «هنالك» اسم اشاره است که با آن به مکان نزدیک اشاره

می‌شود، و مقصود از آن مرتبه‌ای از نفس است که تشبیه به مکان شده است. در آن حال که آرزوهای نفس از همه‌ی ما سوی الله قطع می‌شود برای نفس روشن می‌شود که ولایت از آن خداست، و ظاهر می‌شود که فقط خدا حقّ بوده نه غیر خدا، ولایت خدا باقی و ولایت غیر او (خدا) باطل است. بنابر این فایده‌ی توصیف به حقّ مشعر بر این است که حقّ بودن خدای تعالی واضح و روشن است و باطل بودن غیر خدا، و تأویل و تنزیل آیه بر موسی با عقل فقیر و محتاج، و بر فرعون بانفس غنی، و دو صفحه‌ی نفس علامه و عماله که هر دو بهشت پر میوه هستند و اجل که می‌آید هر دو بهشت را از بین می‌برد به طوری که بر شخص بینا و با بصیرت مخفی نیست این تأویل را قول خدای تعالی: «اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا» روشن می‌سازد، ﴿هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا﴾ این جمله حال از «الله» یا استیناف و جواب سؤال مقدرّ است؛ ذات خدای تعالی ثواب است برای متّقین، که در تقوای کامل باشند، و آن بهتر از هر ثوابی است ﴿وَ خَيْرٌ عُقْبًا﴾ ذات خدای تعالی عاقبت اهل تقوی است و عاقبتی نیکوتر از آن نیست.

آیات ۵۳-۴۵

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاۤ اَنْزَلْنَاهُ مِنْ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشِيْمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۵) الْمَالُ وَ الْبُنُوْنَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصّٰلِحٰتُ

خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا (۴۶) وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ
 وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ
 أَحَدًا (۴۷) وَ عَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا
 خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸)
 وَ وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ
 يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا
 كَبِيرَةً إِلَّا أَعْصِيهَا وَ وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ
 رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
 إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ
 أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا
 أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا
 كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱) وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ
 الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ
 مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ
 يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳)

ترجمه

(ای رسول ما برای امت) چنین زندگانی تمام دنیا را مثل بزنی که ما
 آب بارانی از آسمان نازل کردیم و به آن آب درختان و نباتات گوناگون زمین
 درهم پیچیده و خرم بروید سپس صبحگاهی همه درهم شکسته خشک شود

و به دست بادها زیر و زبر گردد و خدا بر همه چیز در عالم اقتدار کامل دارد ، مال و فرزندان زیب و زینت حیات دنیاست و (لیکن) اعمال صالح که تا روز قیامت باقی است نزد پروردگار بسی بهتر و عاقبت آن نیکوتر است، و یادکن ای محمد ﷺ روزی را که ما کوهها را به رفتار آریم و زمین را صاف و بدون پست و بلندی آشکارا ببینی و همه را در صف محشر از قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم ، و خلایق را در صفی بر خدا عرضه کنند (و به کافران گفته شود) همان گونه که اوّل بار آفریدیم باز به سوی ما امروز باز آمدید و آن معادی را که به خیال باطل منکر بودید به چشم مشاهده کردید، و در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه‌ی عمل آنهاست ترسان و هراسان بینی در حالی که با خود گویند ای وای بر ما این چگونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را سرمویی فرو نگذاشته جز آن که همه را احصا کرده است و در آن کتاب همه‌ی اعمال خود را حاضر ببینند و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد، وای رسول ﷺ یاد آور وقتی که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند و آنها تمام سر به سجده فرود آوردند جز شیطان که از جنس دیو بود بدین جهت از طاعت خدا سرپیچید (آیا شما فرزندان آدم) مرا فراموش کرده و شیطان و فرزندان او را دوست خود گرفتید؟ در صورتی که آنها سخت شما را دشمنند و ظالمان که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزیدند بسیار بد مبادله کردند، من در وقت آفرینش آسمان و زمین و یا خلقت خود این مردم آنها را حاضر و گواه نساخته (و کمک از کسی نخواستیم) و هرگز گمراهان را به مددکاری نگرفتیم، و به یاد آر روزی را که خدا به کافران برگوید که اکنون آنان را شریک من گمان داشتند بخوانید آنها بخوانند و یکی اجابت نکند پس در میان همه‌ی آنها قرارگاهی

مهلك مقرّر سازیم ، و آن‌گاه مردم بدکار آتش دوزخ را با چشم مشاهده کنند تا بدانند که در آن خواهند افتاد و از آن مفزى ندارند.

تفسیر

﴿وَأَضْرَبُ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ اصل این جمله چنین بوده: **أَضْرَبُ الْأَسْمَاعَ بِمَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** به گوشها مثل حیات دنیا را بزن ولی به جهت کثرت استعمال لفظ الاسماع حذف شده و لفظ «مثل» جانشین آن گردیده است ، در این صورت مقصود از «اضرب» می‌شود : ذکر کن ، جاری نما یا بگردان .

بنابر معنای اول قول خدا: ﴿كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ﴾ حال از مثل یا مستأنف است با تقدیر مبتدا ، و بنابر معنای دوم مفعول دوم برای «اضرب» است ، ﴿فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ﴾ به وسیله‌ی آب باران نباتات و درختان زمین در هم پیچید ، یعنی بعد از رویدن ، نمو کردن و شدت یافتن ، پس زمین زرد و سفید گشت ، ﴿فَأَصْبَحَ هَشِيمًا﴾ پس صبحگاهی همه در هم شکست ، ﴿تَذُرُّهُ الرِّيحُ﴾ بادهای حوادث آنها را زیر و زبر کرده و پراکنده ساخت برای این‌که اشاره بر سرعت زوال آن سبزی و خرمی بنماید لفظ را با «فا» آورد نه «ثم» .

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ و خداوند بر هر چیزی تواناست ، از قبیل : نازل کردن آب ، رویاندن نباتات زمین ، رشد و نمو دادن نباتات ، خشک کردن و پراکنده و نابود نمودن آنها ، و دمیدن روح

زندگی دوباره و احیای بدن جامد به حیات عرضی دانی، قرار دادن قوای شدید و قوی؛ و سپس پژمرده کردن بدن و تضعیف قوای او پس از قوی و نیرومند کردن آن؛ سپس نزع روح از بدن و ناتوان قرار دادن بدن از جذب و دفع (تماسک و تمانع).

پس از آن که ذکر کرد که حیات دنیا نمی ماند و سبزی و خرمی آن روزهای اندکی است که شایسته نیست عاقل بر آن مغرور شود، اصول چیزهایی را که نفوس در دنیا بستگی بر آن دارد و اهمیت جمع و حفظ کردن آن‌ها را ذکر نمود، آن‌ها را به حیات دنیوی اضافه نمود تا مشعر بر ناپایداری شان بوده باشد که زود از بین می روند و شایسته‌ی اهتمام عاقل نمی باشند بلکه شایسته است هر عاقلی بر چیزهایی اهمیت بدهد که برایش باقی می ماند و نفعی را عاید او می نمایند.

پس از آن فرمود: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیوی است که با زایل شدن آن از بین می روند.

﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ﴾ و آن عملهای شایسته ای که ماندگارند، نه فاسد شدنی و زوال پذیر، مانند: چیزهایی که نفوس بر آن‌ها اهمیت می دهند، مال دنیا، اولاد و چیزهایی که لازمه و دنباله‌ی آن‌هاست ﴿خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً﴾ نزد پروردگارت آن عملهای شایسته‌ی پایدار بهتر است اگرچه میل شما بر مال و اولاد آن را بهتر

می نمایاند ، پس شایسته است که انسان عمل شایسته را طلب کرده و آن را آرزوی خویش قرار دهد نه مال و اولاد را.

مقصود از عملهای صالح که باقی می ماند عملی است که انسان به حکم عقل آن را انجام می دهد نه به حکم نفس؛ به عبارتی عملی است که اثر آن در کلمه‌ی باقی انسان که همان صفحه‌ی نفس است باقی بماند ، و به عبارت دیگر عملی است که انسان آن را از وجهه‌ی ولایت تکوینی اش انجام می دهد و آن وجه باقی خدا است که به سبب ولایت تکلیفی و بایعت باطنی حاصل و ظاهر می شود؛ برای این که عمل صالح اختصاص بر فعل و عمل خاصّ ندارد.

اخبار در تفسیر آن مختلف است به طوری که بر : نماز شب ، مطلق نماز ، نمازهای پنج‌گانه‌ی واجب ، تسیحی‌کبری ، اولاد صالح ، درختان میوه که انسان آن را می‌کارد ، و به اصل همه‌ی اعمال صالح که همان ولایت است تفسیر شده است ؛ و نیز بر محبّت که لازمه‌ی اساسی ولایت است یا به دنبال آن می‌آید .

﴿ وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ ﴾ و روزی کوهها را به صورت گرد و غبار
پراکنده سازیم این جمله عطف بر « عند ربك » و یا با مقدر داشتن « ذکر » به
معنای به یاد ار جمله‌ی عطف به اعتبار معنای است .

﴿ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً ﴾ و زمین را از زیر کوهها و پشت تلّها
و تپّه‌ها آشکارا می بینی به نحوی که هیچ تپّه و بلندی مانعی در آن نخواهی

دید .

﴿ وَ حَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾ و مردم را در آن زمین صاف برای حساب محشور خواهیم کرد ؛ و جمله یا حال است که ماضی بودن آن نسبت به عامل خودش می باشد ، یا عطف است و ماضی بودن آن به جهت تحقق وقوع آن می باشد .

﴿ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾ هیچ کس را فرو گذار نکنیم ، نه نیکوکار و نه بدکار ﴿ وَ عَرِّضُوا عَلَيَّ رَبِّكَ صَفًّا ﴾ به صورت صفهای متعدّد بر پروردگارت عرضه می شوند ، چنانچه وارد شده که مردم در آن روز یکصد و بیست هزار صف می شوند و این صفها بر حسب مراتب مردم در قرب و بعد به خدا تشکیل می شود ، چه بنی آدم بر حسب ظاهر یک نوع است ولی بر حسب باطن انواع متعدّدی دارد که دارای مراتب متعدّد است .

هر نوعی از بنی آدم در مرتبه‌ی خاصی بر حسب افرادش صف می بندد و هر مرتبه و صف به نوبه‌ی خود نبیّ و امامی دارد که غیر از نبیّ و امام صفهای دیگر است .

لذا پیامبران بر حسب صف های یکصد و بیست هزار نفر شدند بر حسب عدد مراتب بنی آدم ﴿ لَقَدْ جِئْتُمُونَا ﴾ جمله‌ی مستأنفه است و جواب سؤال مقدرّ ، گویا که گفته شده باشد : در مورد آنها چه کاری انجام می دهی ؟ و بر آنان چه می گویی ؟

پس فرمود: به آنان می گوئیم : ﴿ لَقَدْ جِئْتُمُونَا ﴾ یا حال از فاعل

«نسییر» یا فاعل «حشرنا» یا از فاعل «لم نغادر» یا از ضمیر «منهم» یا از فاعل «عرضوا» به طور منفرد یا برسبیل تنازع، و در تمامی این صور لفظ «قول» در تقدیر است.

یعنی این که به آنان می‌گوییم: نزد ما آمدید، در حالی که از همسران، اولاد و قبیله‌هایتان و کسانی که با آنها انس گرفتید، از تمام آنچه که از اسباب معیشت در دنیا کسب کردید، و از آنچه که از علوم و صنایع خیالی آموختید، و از آنچه که به شما دادیم دادیم (از قوا و مشاعر دنیوی)، از اعضا و آلات بدنی طبیعی، و از کسانی که آنها را جز خدا اولیا و دوست برگزیدید! (از همه‌ی این‌ها) جدا و منفرد آمدید!

این جمله‌ی «لقد جئتمونا» مانند قول خدای تعالی است که فرماید:
«لقد جئتمونا فرادی».

﴿كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ همان طور که بار اول شما را آفریدیم در حالی که عاری از همه‌ی این چیزها بودید، و تقیید خلقت به «اول مرّة» برای اشاره به این است که بازگردانیدن و برانگیختن آفرینش دوّم دیگری است.

یا برای اشاره بر این است که انسان از ابتدای آفرینش خود هر آن در خلقت دوّم دیگری است، بنابر این که قایل به حرکت جوهری یا تجدد امثال یا تحلیل رفتن بدن و اتحاد او با بدنش یا دگرگونی کیفی بدن باشیم.

﴿بَلْ زَعَمْتُمْ الْإِنَّ نَجْعَلْ لَكُمْ مَّوْعِدًا﴾ چون قول خدای

تعالی «لقد جئتمونا» رد بر گمان آن‌هایی که گمان می‌کردند برانگیخته نمی‌شوند، گویا که فرموده است: شما نزد ما آمدید در حالی که این آمدن را باور نداشتید و عدم آن را گمان می‌کردید، و لذا آوردن «بل» صحیح و نیکو شده است.

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ﴾ مقصود کتابهای اعمال خلاق است، بنابراین این که «الف و لام» در «الْكِتَابُ» برای استغراق بوده باشد، یا بنا بر این که «لام» برای عهد بوده باشد مقصود از «الکتاب» کتاب الواح علیا باشد که اعمال خلاق در آن ثبت می‌شود.

و ممکن است وضع کتاب کنایه از نشر حساب باشد، زیرا محاسب کتاب حساب را جلو خودش و بین دو دستش می‌گذارد، مقصود از گذاشتن کتاب بر دست راستشان است یا بر دست چپشان؛ یا گذاشتن در میزان بنا بر این که صحیفه‌های اعمال سنجیده شود.

﴿فَتَرَى الْمَجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ﴾ گناهکاران از آنچه که در صفحه ثابت شده از گناهان کوچک و بزرگشان باشد ترسناک هستند.

﴿وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا﴾ و می‌گویند: ای وای بر ما (به طریق یا حسرتنا) و این از قبیل نازل کردن اعراض است به منزله‌ی ذوی العقول و سپس ندا کردن آن ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ﴾ چه شده است بر این کتاب (نامه)؟! از نامه‌ی اعمال تعجب دارند که همه‌ی اعمال آن‌ها را شمارش کرده است.

مصحفها و قرآن‌ها لام «لِهذا الكتاب» راجدا از مدخول لام و تنها نوشته‌اند تا اشعار بر این باشد که آن‌ها از غایت تعجب در همان حرف جر وقف می‌کنند که مانند قسمتی از کلمه است .

﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ﴾ هیچ کار کوچک یا کار بد کوچک را فرو گذار نشده است و هیچ گناه کبیری نمانده است مگر این که آن نامه آن را بر شمرده است ، ﴿وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ و پاداش و جزای عمل را بنابر تجسم اعمال، یا نوشته و رسم عملشان در کتاب می‌یابند «حاضراً» دو معنای اول به تأسیس اولی نزدیکتر است .

﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ پروردگار تو بر کسی ستم نمی‌کند ، با کم کردن ثواب یا عقوبت بدون استحقاق، اظهار کردن بدیهای کسی و مخفی کردن خوبیهایش ، یا نسبت دادن کار بدی که انجام نداده است .

در خبر است که وقتی روز قیامت بیاید کتاب انسان به او داده و گفته می‌شود بخوان آنچه را در آن ثبت است، پس به یاد می‌آورد و می‌بیند که هیچ لحظه‌ای، کلمه‌ای و برداشتن قدمی نبوده که در آن ذکر نشده باشد، گویا که همان ساعت آن کار را انجام داده است و روی همین جهت است که می‌گویند «یا ویلتنا» تا آخر آیه .

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾ «واذ قلنا» عطف بر «عند ربك» است، و معنای آن این

است که عملهای صالح و باقی (ماندگار) از نظر ثواب در ازل و ابد بهتر است.

یا عطف بر «یوم نسیِّر الجبال» است که به تقدیر «ذکر» به یاد آن‌ها بیاور هنگامی را که قبل از خلقتشان گفتیم^(۱).

﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي﴾ حال که شیطان اطاعت پروردگارش را نکرده که خالق، ربّ و منعمش بوده است، و شایسته نیست که موجودی ولی قرار داده شود چرا که خارج از امر منعم نمی‌تواند احسان بکند.

﴿وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ در حالی که شیطان و ذریّه‌اش با خروج از اطاعت پروردگار دشمن شما هستند، پس شایسته نیست که آن‌ها را دوستان خود قرار دهید، یعنی آن‌ها را دوستان خود قرار دهید یعنی آن‌ها نه خودشان استحقاق ولایت دارند، و نه نسبت به شما چنین استحقاقی را دارند ﴿بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ چه بد است برای ستمکاران که ولایت را در غیر مستحقّ فرار می‌دهند، ممکن است این جمله وجه دیگری برای منع از ولی قرار دادن شیطان داشته باشد، گویا که گفته است: شیطان ولی ظالمین است، و کسی که چنین باشد شایسته نیست که ولی قرار داده شود، و چه بد بدلی است این‌که به جای خدا شیطان را ولی خود قرار داده‌اند.

﴿مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ابلیس و

۱. تفصیل مطلب در سوره‌ی بقره گذشت.

ذریّه‌اش را گواه بر آفرینش آسمانها و زمین نگرفتم ، یا مشرکین را شاهد و گواه نگرفتم .

چنانچه رسول خدا ﷺ فرمود: به سبب عمر بن خطاب یا ابوجهل بن هشام اسلام را عزیز بگردان ؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود.

بنابر معنای اوّل این جمله وجه دیگری را برای منع از قراردادادن ابلیس و ذریّه‌اش به عنوان اولیامی باشد یعنی من در خلق آسمانها و زمین آن‌ها را حاضر نگردانیدم .

﴿وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ﴾ حتّی آن‌ها شاهد آفرینش خودشان نیز نبودند و بر کیفیت و چگونگی خلقت خودشان هم آگاه نیستند چه رسد بر خلقت غیر و تصرّف در آن ﴿وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ در این جا گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به علّت حکم است و ذمّ دیگری برای آن‌ها، و نیز وجه دیگری برای منع از ولایت شیطان .

﴿وَايَوْمَ يَقُولُ﴾ عطف است بر «عند ربك» یا «یوم نسير الجبال» به تقدیر «ذکرهم» ، ﴿نَادُوا شُرَكَاءِی﴾ مقصود از شرکا اعمّ از شرکای در وجوب، الوهیت، عبودیت، طاعت، ولایت و وجودمی باشد ، ﴿الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا﴾ بین مشرکین و شرکا جایگاهی مهلک قرار می دهیم که به همدیگر نرسند، یا وصل آن‌ها در دنیا را سبب هلاکت در آخرت قرار می دهیم ، چنانچه گفته شده که «بین» به معنای وصل است .

﴿وَرَاءَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ﴾ آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اشعار بر حکم و تهدید غیر مشرکین از مجرمین است؛ و نیز اشاره به ذمّ دیگر و تطویل کلام در مقام ذمّ است.

﴿فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا﴾ در این جا «ظنوا» به معنای یقین کردند می باشد، چنانچه گذشت یقین صاحبان نفس ظنّ است نه یقین.

آیات ۵۹ - ۵۴

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴) وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ
يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ
الْأُولَىٰ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ
لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا
هُزُومًا (۵۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا
وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ
وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا
أَبَدًا (۵۷) وَ رَبُّكَ الْعَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا
لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَل لَّهُمْ مَّوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ

مَوْئِلًا (۵۸) وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا
لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

ترجمه

« و ما در این قرآن هرگونه مثال و بیان (برای هدایت خلق) آوردیم و (لیکن) آدمی بیشتر از هر چیز با سخن حقّ به جدال و خصومت برخیزد ، و چون هدایت الهی قرآن به خلق رسید چه منع کرد (که مردم آن هدایت را بپذیرند و) به درگاه پروردگار خود توبه و استغفار کنند به جز آن که (مستحقّ شوند) تا سنّت عقوبت پیشینیان به اینان هم برسد و یا با مجازات و عذاب خدا روبرو شوند ، و ما رسولان را جز برای بشارت (نیکان) و ترسانیدن (بدان) نفرستادیم و کافران با سخنان بیهوده باطل می‌خواهند به جدل حقّ را پایمال کنند و آیات مرا آنچه برای اندازشان آمد به استهزا گرفتند ، و کیست ستمکارتر از آن کسی که متذکّر آیات خدا شد و باز از او اعراض کرد و از اعمال زشتی که کرده بود از همه به کلی فراموش کرده و ما (پس از اتمام حجت) بر دل‌هایشان پرده انداختیم تا دیگر آیات ما را فهم نکنند و گوش آنان را (از شنیدن) حقّ سنگین ساختیم و اگر به هدایتشان بخوانی دیگر ابداً هدایت نخواهند یافت، خدای تو دارای آمرزش و رحمت است و اگر خواهد تا خلق را به کردارشان مؤاخذه کند همانا در عذابشان تعجیل نماید ولیکن برای آن عذاب وقت معین است که از آن هرگز پناه و گریزگاهی نخواهند یافت، و این است شهر و دیارهایی که اهل آن را چون ظلم و ستم کردند هلاک ساختیم و بر جایگاه هلاکشان موعدی (در قیامت) مقرر گردانیدیم.»

تفسیر

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾ در این قرآن از هر مثلی برای مردم آوردیم تا موجب تذکر و عبرت شود که حق به وسیله‌ی آن درک گردد؛ انسان به جهت فایق آمدن نسیان و غفلت متذکر نمی‌شود تا عاجز از درک حق شده و آن برایش مخفی بماند.

﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ و انسان که جدل از او ممکن است، بیشترین جدل و خصومت را می‌کند، چون انسانیت که مقتضی ادراک کلیات و تدبیر امور است مقتضی فحص از امور برای رد کردن مردود و قبول کردن مقبول است؛ با بیان آنچه که ذکر کردیم وجه آوردن «الناس» در اوّل و «الانسان» در ثانی روشن گردید.

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَى﴾ حرف «ما» نافیہ یا استفهامیہ است و آوردن لفظ «الناس» برای اشعار به این است که مادّه‌ی انکار و عدم استغفار عبارت از نسیان است، بنابراین وجه اوّل معنای این است که منعی بر مردم نیست که ایمان بیاورند آن‌گاه که هدایت خاص آمد. و بنابراین وجه دوّم معنای این است که: چه چیزی مردم را باز می‌دارد از این‌که با آمدن هدایت خاص ایمان بیاورند؟!

ایمان خاص بیاورند یعنی بیعت با إِلَهِ عَلَىٰ إِلَهِ بکنند، و باقرینه‌ی که هدایت مخصوص به شأن ولایت است، چنانچه انذار مخصوص به شأن نبوت

است هم چنان که فرمود: « انما انت منذر و لكل قوم هاد»^(۱) و «وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ» و استغفار پروردگار خودشان را بکنند با استغفاری که در ضمن بیعت و ایمان حاصل می شود.

بنابر این جمله‌ی مذکور تفصیل «ان یؤمنوا» است به اعتبار بعضی از اجزای آن، یا به سبب استغفار عام که با پشیمان شدن از گناهان و طلب مغفرت زبانی حاصل می شود.

﴿إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ أَلَّا وَوَلِيْنَ﴾ انتظار این که سنت خدا در مورد پیشینیان برای آن‌ها هم بیاید، مانند: نازل شدن عذاب بر آنان در دنیا، یا منتظر استعداد و آمادگی آمدن سنت پیشینیان از عناد و لجاجت با اهل حق باشند.

﴿أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا﴾ بنابر آنچه که گفته شد دیگر نیازی بر این که تحقق این قول الهی را تخصیص به عذاب آخرت بدهیم نیست؛ «قبلاً» یعنی از مقابل و مشهود.

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾ و نفرستادیم پیامبران را مگر برای بشارت و بیم دادن.

برای این که رسول ناگزیر از جمع بین دو جهت بشارت و انذار است تا خلق را به وسیله‌ی انذار از تمایلات و خواهشهای نفس دور کرده و برگرداند، و با بشارت امت را به نعمتهای آخرت که مسبب از اقتضای عقل

است نزدیک سازد؛ چون بشارت از جهت ولایت رسول و انذار از جهت رسالت او سرچشمه می‌گیرد، رسول اغلب از جهت رسالتش مورد خطاب قرار می‌گیرد، زیرا رسالت در او ظاهر است .

کما این که به طریق حصر فرمود: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾^(۱) جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای، یعنی از جهت رسالت .

﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ﴾ کافرین با توسل بر قول باطل مجادله می‌کنند ، مانند این که می‌گویند: تو جز بشری مثل ما نیستی ! با اعتقاد بر این که بشر بودن منافی رسالت است ؛ یا با سبب باطل مجادله می‌کنند که آن نفس و شیطان است ، ﴿لِيُذْهِبَ اللَّهُ بِهِ الظُّلْمَ﴾ برای این بر مجادله روی آورده‌اند که با آن حق را زایل کنند، یا با مبدأ باطل می‌خواهند حق را از ثبات و استقرار ساقط کنند .

﴿وَأَتَّخِذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا﴾ منظور از آیات انبیا و اولیا عليهم السلام هستند ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ﴾ چه کسی ستمکارتر است از کسی که آیات پروردگارش را که به او تذکر داده شد اعراض نموده است ؟!

آیات پروردگار انبیا ، اولیا ، کتابهای آسمانی، پندها و اندرزهای وافی ایشان به همراهی سایر آیات آفاق و انفس است. غرض این که انبیا و اولیای الهی عليهم السلام از این جهت که اسباب ظهور و اثبات سایر آیاتند از آیات

بزرگ محسوب می‌شوند .

﴿ فَأَعْرَضَ عَنْهَا ﴾ اعراض از آیات خدا برای این است که آن‌ها به انبیا روی نیاورده و موعظه‌های آنان را قبول نمی‌کنند ، عناد ورزیده و تدبّر در آیات نمی‌کنند تا به سبب آن متنبّه شوند .

﴿ وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ﴾ و آنچه را که پیشاپیش با دستها خود از گناهان تقدیم نموده‌اند فراموش می‌کنند ، چرا که توجه بر انبیا و اولیا سبب یادآوری و فهمیدن کرده‌ها از گناهان و بدیهاست که موجب هر خیر و خوبی می‌گردد .

چنانچه وارد شده: هرگاه خدا برای بنده‌اش خیر و خوبی بخواهد او را بر عیوب خودش بینا کرده و بر عیوب دیگران کور می‌کند، و هرگاه برایش بدی و شر بخواهد او را نسبت بر عیبهای خودش نابینا نموده و بر عیوب دیگران بینا می‌کند .

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً ﴾ ما بر دل‌های آنان پرده و حجابی قرار دادیم، تعلیل اعراض آن‌ها از آیات و دل‌داری رسول خدا ﷺ است ، چون آن حضرت بر اعراض و قبول نکردن آنان تأسّف می‌خورد و اندوهگین بود .

یا دفع دخل مقدر یعنی برای پاسخ‌گویی بر پرسش از حال آنان و آنچه که اعراضشان بدان منجر شده‌است می‌باشد ﴿ أَنْ يَفْقَهُوهُ ﴾ ما بر دل‌های آنان پرده و حجابی قرار دادیم مبادا که بفهمند، یا پرده قرار دادیم تا

نفهمند.

لای نافیة حذف شده یا در واقع مقدّر است و از فحوای مجموعه‌ی آیه برداشت می‌شود، و مذکر مفرد آوردن ضمیر به اعتبار قرآن است که مصداق و مظهر (ظاهر کننده‌ی) آیات می‌باشد.

و محتمل است که قول خدای تعالی ﴿إِنَّا جَعَلْنَا...﴾ پاسخ پرسش از علّت عدم تدبّر در قرآن باشد که به وسیله‌ی آن بر سایر آیات ره یابی و تنبّه حاصل می‌شود، گو این‌که در مقام پاسخ بر این سؤال است که: چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند تا متذکّر بر سایر آیات شده و بدان روی بیاورند؟! پس در مقام پاسخ فرمود: ما بردل‌های آنان پرده کشیدیم تا نفهمند.

احتمال دیگری که هست این‌که این جمله کلامی باشد منقطع از ما قبلش، از قبیل مخاطبات و گفتگو‌هایی که بین دوستان انجام می‌شود به نحوی که هیچ مراقب و رقیبی از آن اطلاع پیدا نکند، و جواب از تحیر و حیرت رسول خدا ﷺ می‌شود که قول او را در مورد علی علیه السلام و ولایتش چگونه قبول نمی‌کنند؟

گویا که گفته است: در این‌که آن‌ها قول تو را در ولایت علی علیه السلام نمی‌پذیرند چرا متحیر می‌شوند؟! ما بردل‌های آنان پرده نهادیم.

یا چرا بر اعراضشان از علی علیه السلام متأثری؟! ما پرده بردل‌های آنان گذاشته‌ایم.

﴿وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ بر گوش‌هایشان سنگینی گذاشتیم که از

شنیدن حقّ و پیروی اش باز دارد، مبادا بشنوند و از برای تقلید روی بیاورند

﴿وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ﴾ این جمله مانند نتیجه‌ی جمله‌های قبل است، یعنی آن‌گاه که بردل‌هایشان پرده بر گوش‌هایشان سنگینی است، اگر آن‌ها را برای هدایت شدن بخوانی هرگز هدایت نخواهند شد ﴿فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا﴾ از طریق هدایت محرومند چون هدایت منحصر بر تحقیق و پیروی صادقانه است که آن‌ها از هر دو ممنوع هستند .

﴿وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ﴾ یعنی مهر دل‌ها و سنگینی گوش‌ها به سبب عمل آن‌ها است، و از رحمت خداست که عذاب را برای آن‌ها تعجیل نمی‌کند ﴿بَل لَّهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا﴾ بلکه برای عذاب آن‌ها موعدی است، که مقصود قیامت یا هنگام مرگ یا روز بدر است.

چنانچه بعضی گفته‌اند اگر لفظ «بل» به خودی خود و حدّ نفسه جهت ضرب از توهم عدم عذاب باشد ولی اگر لفظ «بل» برای توهم عذاب بعد از عدم تعجیل باشد معنای جمله این است:

بلکه برای مغفرت آن‌ها و نزول رحمت به آن‌ها به نحوی که برای همه ظاهر و روشن شود موعدی است، که آن روز قیامت است جز خدا، یا جز آن موعد پناهی نمی‌یابند، این جمله استیناف، حال یا صفت «موعد» است .

﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا﴾ واین شهرهای
 اُمّت‌های پیشین را که هلاکشان کردیم، این جمله از قبیل استخدام، یا تقدیر
 مضاف در مرجع ضمیر، یا از «قری» اهل قریه‌ها به طور مجازی اراده
 شده است.

«لَمَّا ظَلَمُوا» بامعاصی و اعراض از آیات به سبب عناد در
 برابر آن‌ها بر خودشان ستم کردند؛ این کنایه از اُمّت محمد ﷺ و بر حذر
 داشتن از اعراض آیات، و ترغیب بر روی آوردن به آن‌ها و قبول کردن قول
 (فرمان) رسول خدا ﷺ در مورد اَیَّالَ عَلَیَّ می‌باشد.

﴿وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا﴾ و برای هلاک شدن (هلاک کردن
) آن‌ها (بر طبق قرائت میم بافتحه و ضمه «موعداً» موعدی است که از آن
 فراتر نمی‌روند، پس ای اُمّت محمد ﷺ به مهلت دادن و عدم تعجیل بر
 مؤاخذه مغرور نباشید، لفظ «مهلك» به آتش آخرت و «موعد» به
 قیامت تفسیر شده است.

آیات ۸۲ - ۶۰

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ
 الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا
 حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ
 لِفَتَاهُ إِنَّا جَاءْنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ

أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا
 أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ
 عَجَبًا (٦٣) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَيَّ إِثْرُهُمَا
 قَصَصًا (٦٤) فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا إِتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ
 عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّن لَّدُنَّا عِلْمًا (٦٥) قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ
 عَلَيَّ أَنْ تَعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (٦٦) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ
 مَعِيَ صَبْرًا (٦٧) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ
 خُبْرًا (٦٨) قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ
 أَمْرًا (٦٩) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ
 أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (٧٠) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ
 خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (٧١) قَالَ
 أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٢) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا
 نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (٧٣) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا
 لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِنَفْسِي بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ
 شَيْئًا نُكْرًا (٧٤) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ
 صَبْرًا (٧٥) قَالَ إِنْ سَأَلْتكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ
 بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (٧٦) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ
 اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ
 أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (٧٧) قَالَ

هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا (۷۹) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

ترجمه

و به یاد آر وقتی را که موسی به رفیق جوانمردش (یوشع که وصی و خلیفه‌ی او بود) گفت من دست از طلب بر ندارم تا به مجمع البحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذرانم، و چون موسی و رفیقش بدان مجمع البحرین رسیدند ماهی (غذای) خود را فراموش کردند آن ماهی هم راه به دریا برگرفت و رفت، پس آن‌گاه که از آن مکان بگذستند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که در این سفر رنج بسیار دیدیم، (یوشع) گفت: در نظر داری آن‌جا که بر سنگی منزل گرفتیم من آن‌جا ماهی را فراموش کردم و شیطان از یادم برد و شگفت آن‌که ماهی بریان راه دریا گرفت و برفت، موسی (با فراست یافت و یوشع را) گفت آن‌جا همان مقصدی است که ما در طلب

آنیم و از آن راهی که آمدند بدان جا برگشتند ، در آن جا بنده‌ای از بندگان خاص ما را (که جویای او بودند) یافتند که او را رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم (لَدُنَّی و اسرار غیب الهی) بیاموختیم ، موسی به آن شخص دانا گفت: آیا اگر من تبعیت و خدمت تو کنم از علم (لَدُنَّی خود) مرا خواهی آموخت ، آن عالم پاسخ داد که تو هرگز نمی توانی که با من صبر پیشه کنی ، و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلاً از آن آگهی نیافته‌ای؟! موسی باز گفت به خواست خدا مرا با صبر و تحمل خواهی یافت و هرگز در هیچ امر با تو مخالفت نخواهم کرد ، آن عالم باز گفت: پس اگر تابع من شدی دیگر از هر چه من می‌کنم هیچ سؤال مکن تا وقتی که از آن راز تو را آگاه سازم ، و سپس هر دو باهم رفتند تا وقتی که در کشتی را شکستی تا اهل آن را به دریا غرق کنی؟ بسیار کار منکر و زشتی به جای آوردی ، آن عالم به موسی گفت : آیا من با تو نگفتم که تو هرگز با آن که بامن صبر کنی نداری، موسی گفت بر من مگیر که شرط خود را فراموش کردم و مرا تکلیف سخت طاقت فرسا مفرما ، و باز هم روان شدند تا به پسری برخوردند او پسر را بی گفتگو به قتل به قتل رسانید باز موسی گفت: آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود بی گناه کشتی؟! همانا کار بسیار منکر ناپسندی کردی ، باز گفت: آیا من با تو نگفتم هرگز با آن که بامن صبر کنی توانایی نخواهی داشت ، موسی گفت: اگر بار دیگر از تو مؤاخذه و اعتراضی کردم از آن بعد بامن ترک صحبت و رفاقت کن که از تقصیر من عذر موجه بر میار که دوستی خواهی داشت ، باز باهم روان شدند تا وارد بر قریه‌ای شدند و از اهل آن شهر طعام خواستند مردم از طعام دادن و مهمانی آن‌ها ابا کردند آن‌ها هم از آن شهر به عزم خروج رفتند

تا نزدیکی دروازه آن شهر به دیواری که نزدیک به انهدام بود رسیدند «خضر» به استحکام و تعمیر آن پرداخت «موسی» گفت روا بود که تو این زحمت را به خود دادی اجرتی می‌گرفتی تا از آن اجرت برای خود غذا تهیه می‌کردیم، «خضر» گفت: این عذر مفارقت بین من و تو است من همین ساعت تو را بر اسرار کارهایم که فهم آن صبر و ظرفیت نداشتی آگاه می‌سازم، اما آن کشتی را که بشکستم صاحبش خانواده‌ی فقیری بود که از آن ارتزاق می‌کردند خواستم چون کشتیهای بی عیب را پادشاه به غصب می‌گرفت این کشتی را ناقص کنم، و اما آن غلام پدر و مادر او مؤمن بودند از آن باک داشتم که آن پسر آنها را به خوی کفر و طغیان خود در آورد، خواستم تا به جای او خدات فرزندی بهتر و صالحتر از جهت ارحام پرستی به آن پدر و مادر دهد، اما آن دیوار (راکه تعمیر کردم) در این شهر بدینجهت بود که زیر آن گنجی از دو طفل یتیمی که پدری صالح داشتند نهفته بود خدا خواست تا آن اطفال به حدّ رشد رسند تا به لطف خدا خودشان گنجشان را استخراج کنند و من این کارها نه از پیش کردم اینست مآل و باطن کاهایی که تو طاقت و ظرفیت بر انجام آن نداشتی.»

تفسیر

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ﴾ به یاد بیاور (تا یادگیری) یا یادآوری کن تا یاد بدهی.

بدان که در داستان موسی و خضر انواعی از عبرتها و تعلیم جهت یاد گرفتن چگونگی طلب است و این که طالب طریق آخرت شایسته است که

همتش و وصول به انسان کامل باشد که مجمع دریای و جوب و امکان، مرآت و آینه‌ی تمام اسما و صفات حقّ و جمیع حدود و تعینات خلقی است.

و شایسته است که طالب طریق آخرت تا بسر آمدن عمرش دارای عزم در طلب باشد و نیز داستان موسی و خضر علیه السلام کیفیت سؤال بعد از وصول را تعلیم می‌دهد تا برای او قبول حاصل گردد، و کیفیت و چگونگی همراهی و مصاحبت بعد از قبول را یاد می‌دهد.

در این داستان او صاف شیخ نیز بیان شده است که چگونه شایسته است تربیت کند؟ و بیان تمام مقامات سالکین می‌باشد، چنانچه در جای خود خواهد آمد، لفظ «فتی» و «فتاة» به عبد و امه (کنیز) و خادم و خادمه، مطیع و مطیعه، مؤمن و مؤمنه و به مردی و مردانگی که دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد و ایثار می‌کند اگرچه خود محتاج باشد، و به پسر جوان و دختر جوان اطلاق می‌شود.

و مقصود از آن در این جا یوشع بن نون علیه السلام وصی موسی علیه السلام و دلیل ارشاد او و واسطه‌ی بیعت، خلافت و جانشینی اش از نبوت است.

نبوت او و یوشع برای «فتی» با تمام معانی اش بود، چه یوشع به واسطه‌ی موسی خود را به خدا فروخت و خادم و مطیع او بود، و او را بر خودش ترجیح می‌داد و برمی‌گزید، و او بود که سبب طلب موسی علیه السلام بعد از مقام رسالت و فضیلت او لوالعزم بودن گردید، چنانچه از اخبار استفاده می‌شود مطلب از این قرار است که هنگامی که خداوند با موسی علیه السلام سخن

گفت و الواح را به او داد که همه چیز در آن بود .

چنانچه خدای تعالی فرمود: ﴿ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكِ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ^(۱) ﴾ موسی علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشت و بالای منبر رفت و آنچه را که خداوند به او داده بود به آنها داد.

پس در نفسش این مطلب داخل شد که خداوند مخلوقی داناتر از او نیافریده و خداوند بر جبریل علیه السلام وحی کرد که موسی علیه السلام را در یاب که هلاک و تباه شد و به او اعلام کن که در مجمع البحرین نزدیک سنگ مردی است که از تو داناتر است ، پس به سوی او برو و از علم و دانش او یاد بگیر .

پس جبریل علیه السلام نازل شد و او را از این خبر آگاه ساخت و موسی علیه السلام (در پیش خود) احساس خواری کرد، و دانست که خطا کرده است، و رعب و هراس در دلش پدید آمد، و به رفیق جوانمردش یوشع علیه السلام دستور داد که برای یافتن آن مرد آماده شود ؛ بدان که خود پسندی و دیدن کمال از نفس از بزرگترین هلاک کننده‌ها است، چه آن اصل معظم گناهان بوده و اولین گناهی است که روی زمین واقع شده است ، چه همان خود پسندی بود که ابلیس را از سجود منع کرد و او را در راه استکبار و سرکشی قرار داد .

بعد از خود پسندی کینه و دشمنی است و پس از آن مکر و حيله ، که

خداوند همه‌ی ما و جمیع مؤمنین را از این گناهان در پناه خود بگیرد .

بلکه می‌گوییم: ارسال رسل و نازل کردن کتب، سختی کشیدن و به زحمت افتادن انبیا و اولیا علیهم‌السلام ، طاعات خلق و مجاهدتشان ، و آزموده‌شدنشان به واسطه‌ی ابتلای بر انواع بلاها همه و همه برای این است که آن‌ها از منیت (منمی) و خودپسندی خارج شوند .

و لذا گفته شده: تمام اهتمام مشایخ در تربیت سالکین الی الله این بوده که غاز انانیت خارج شوند و هیچ یک از افعال و اوصاف را به خودشان نسبت ندهند؛ پس هرگاه شیخ از سالک خودپسندی و اعجاب ببیند از او کاملاً منزجر و ناراحت می‌شود .

﴿لَا أْبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا﴾ من

از سیر و طلب باز نخواهم نشست تا به مجمع البحرین (دو دریای روم و فارس) برسم که خداوند به موسی علیه‌السلام وعده داده که مجمع دو دریای امکان و وجوب را ملاقات کند ؛ لفظ « حقب » به معنای دهر و زمان است ، ولی مراد همان طور که در خبر تفسیر شده است هشتاد سال است ، موسی علیه‌السلام بالفظ « لا ابرح » که دلالت بر دوام سیر و حرکت می‌کند و لفظ « حقب » که نهایت مقدار عمری است که انسان می‌تواند داشته باشد ثبات عزم خود را در طلب بیان می‌کند و آن هم به نحوی که به غیر آن مشغول نباشد تا به مطلوبش برسد یا عمرش را در طلب آن فانی سازد .

و مقصود از نقل این داستان تعلیم طریق طلب و ثبات عزم بر آن

می‌باشد و این که طالب طریق آخرت باید چنین باشد و گرنه با حسرت و آه برمی‌گردد .

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾ هنگامی که به مجمع البحرين رسیدند ماهی را در آن جا جا گذاشتند (از آن غفلت کردند و یادشان رفت) یا وقتی که ماهی زنده شد و داخل دریا گشت قضیه‌ی ماهی را فراموش کردند ؛ و یوشع فراموش کرد که به موسی عليه السلام قضیه‌ی ماهی را خبر دهد، در حالی که علامت دیدن آن عالم زنده شدن ماهی شور بود هم چنان که در محلّ خودش بر آن اشاره خواهد شد .

و نسبت فراموشی و نسیان به هر دو از باب تغلیب است که آن در لسان عرف شایع و فراوان است .

﴿فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ ماهی راه دیا را در پیش گرفت و روانه شد لفظ «سربا» به معنای سلوک یا سالک است ؛ یا مصدری غیر از فعل یا حال است در ذکر ماهی و علامت بودن آن برای رسیدن به آن عالم، چگونگی زنده شدن ماهی و به دریا افتادنش ، و فراموش شدنش اختلاف فراوانی اخبار وجود دارد .

سرّ اختلاف اشعار بر تأویل دارد و این که صورت تنزیل عنوان حقیقت تأویل است، چه حاصل و خلاصه‌ی تنزیل این داستان چنانچه از اخبار استفاده می‌شود این است که موسی عليه السلام به جبریل گفت با چه علامتی بدانم که به نقطه‌ی التَّقَايِ دو دریا رسیده‌ام؟

جبریل گفت علامت تو این که با خود ماهی را ببری که هر وقت آن ماهی زنده شد آن وقت بدان تو به نقطه‌ی مورد نظر رسیده‌ای.

پس ماهی را برداشته و راه افتادند و در بین راه به مردی برخورد کردند و او را شناختند .

پس موسی عَلَيْهِ السَّلَام مشغول نماز شد، و یوشع ماهی را بیرون آورد و روی سنگی گذاشت و ماهی زنده شد ، یا آن را در آب حیات (عین الحیوان) شست و آن زنده شد و از دستش به داخل دریا شد .

یا قطره‌آبی در زنبیل افتاد و به ماهی اصابت کرد و آن زنده شد و یوشع فراموش کرد که قضیه را به موسی عَلَيْهِ السَّلَام بگوید .

یا این که هر دو ایشان ماهی را روی سنگ ترک کردند و از آن جا رفتند .

﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنَّا جَدَاءْنَا﴾ به دوست جوانمردش گفت غذایمان را بیاور لفظ « غذا» غذای صبح است^(۱) ﴿لَقَدْ

۱ . بسیاری از مفسران « فتی » را که مصاحب موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود یوشع بن نون بن افرابیم بن یوسف می دانند بعضی هم گفته اند که غلام او بوده است و عرب غلام را « فتی » جوان نیز می گویند و کنیز « فتاة » دختر جوان اگر چه پیر باشند ، می گویند عَلَتْ این نامگذاری این است که از پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمود: هیچ کس از شما نگوید غلام من و کنیز من بلکه بگوید: فتای من و فتاة من (مأخوذ از ترجمه‌ی قرآن بهاء الدین خرمشاهی).
اما نظر مترجم این است که چون یوشع که مصاحب موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود به مقام معنوی «فتی» (جوانمرد) رسیده بود به این لقب مفتخر شده بود.

لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿ از این سفر خسته شدیم، آوردن اسم اشاره برای اشعار به این است که موسی قبل از این در هیچ سفری نشده بود. ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ﴾ لفظ «أ رأیت» در عرب و عجم با همین لفظ کلمه‌ی تعجب است و اصل آن چنین است: «أ رأیت ما دهانی؟! یعنی دیدی چه؟ چیزی مرا به تعجب واداشت، یا دیدی چه شگفت آور بود برای من؟ ﴿إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ﴾ در این جا موصول و صله اش حذف شده و ظرف جانشین آن گشته، یا اصل آن «أ رأیت بلیة اذأوینا» بود که مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن مانده است یا خود ظرف مفعول است بر طریق مجاز عقلی، یا مفعول محذوف است؛ و «اذ اوینا» مستأنف است و مفعول محذوف را تفسیر می‌کند، و لفظ «اذ» متعلق بر محذوفی است که جمله‌ی بعدی مفسر آن می‌باشد.

﴿فَأَنبِي نَسِيتُ الْحُوتَ﴾ ماهی را جا گذاشتم، یا فراموش کردم که این امر عجیب را برای تو تعریف کنم که ماهی زنده شد و به دریا افتاد. این جمله آن متعلق حذف شده (مقدّر) را تفسیر می‌کند؛ و ذکر شده است که یوشع از بس امثال این داستان را از موسی دیده بود بر آن اهمیّت نمی‌داد و آن را ذکر نکرد.

﴿وَمَا أَنَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾ فراموشم

(مراجعه شود به آیین جوانمردی و نیز ماده‌ی فتوت در دایرةالمعارف اسلامی و اصطلاحات عرفانی).

نگردانید جز شیطان، که این فراموشی را موجب گردید که برای تو تعریف کنم ﴿وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ و ماهی در کمال شگفتی راه دریا را پیش گرفت .

﴿قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ﴾ موسی گفت مانمی خواستیم داستان ماهی این چنین بشود، چه آن ماهی دلیل بر مطلوب بود، یا دلیل بر مردی که باید نزدیک سنگ او را می دیدیم ؛ حذف لام الفعل جهت وصل بر اهمیّت آن وقف است تا مشعر به این باشد که طلب و سلوک با خضر علیه السلام تمام نشده است.

﴿فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ پس از همان راهی که آمده بودند برگشتند تا آن جای اوّل و مردی را که باید آن جا باشد بیابند؛ آنان پی آثارشان (رد پاو...) را گرفته و آن را دنبال کردند بایک پیگیری دقیق ، ممکن است «قصصاً» مصدر باشد بدون لفظ فعل .

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا﴾ بعد از رسیدن به آن جا بنده ای از بندگان ما ریافتند که خداوند به او شرافت عبد بودن و اضافه ی بر خودش را عنایت فرموده است.

﴿إِنَّا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا﴾ سپس او را به دادن رحمت و صف نمود و مخصوص بر رحمتی گردانید که از جانب پروردگارش می باشد تا اشاره بر رحمت خصوصی باشد که همان ولایت است ، زیرا خداوند رحمت عام را که از سایه های اسم رحمن است بر هر کسی می دهد، بلکه بر هر

موجودی عرضه می‌دارد، چه ظهور اشیا، وجود، قوام و بقای آن‌ها به واسطه‌ی رحمت عام است.

و رحمت خاصّ که از سایه‌های اسم رحیم است برای هرکسی می‌باشد که دعوت عام را قبول کرده و بایعت نبوی بیعت نماید، و نیز برای کسی است که بایعت ولوی بیعت کرده باشد، با این تفاوت که آن رحمت دیگر نزد رحمن صرف نیست بلکه از نزد خلفا و جانشینان خداست، پس آن رحمت موصوف به «من عند الله» نمی‌شود، و رحمتی که چنین وصفی دارد و از نزد خداست عبارت از آن رحمتی می‌باشد که برای سالک بعد از به پایان رسیدن سلوکش حاصل می‌شود، و آن برحسب استعداد سالک و فنای او از ذاتش، بقای او به خدا بعد از فنا، جانشینی خداوند جهت دعوت بندگان اعمّ ز دعوت باطنی و ظاهری اعطا می‌گردد، و این رحمتی است که ولایت نامیده شده و موصوف است بر این که از جانب خداست.

در این آیه اشاره بر این است که خضر عليه السلام ولی است و به سبب جانشینی خدا دعوت به سوی او می‌کند اما نبیّ بودن آن حضرت از این آیه استفاده نمی‌شود، در بعضی از اخبار است که او نبیّ نیز بوده است.

ممکن است اخباری را که دال یا حاکی از نبوّت اوست بر جانشینی و خلافت نبوّت حمل نمود.

چنانچه گفته شده است: شیخ در میان قوم خودش همانند نبیّ است در بین امتّش.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ او راموصوف به شرافت تعلیم و این که از جانب الهی چنین افاضه‌ای شامل حالش گردیده است و آنچه که یاد گرفته علم است نه صنعت، تعلیم انبیا و اولیا علیهم‌السلام تعلیم خداست ولی از نزد خدا نیست بلکه از نزد خلفای اوست، و تعلیم از نزد خدا گاهی بر صنعت نیز اطلاق می‌شود، چنانچه خدا فرمود: **وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ** خدای تعالی اشاره به هفت صفت برای خلیفه و شیخ کرده است (دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا باید متّصف بر صفات زیر باشد):

۱. بندگی و عبودیت با خروج از حکم نفس و داخل شدن در حکم غیر آن.
 ۲. بندگی خدای تعالی؛ چون خروج از حکم نفس و دخول در حکم غیر از آن اعمّ از دخول در حکم خدا است، چه مرید تحت حکم مراد و مطیع داخل در حکم مطاع و بدون واسطه داخل در حکم خدا نیست.
 ۳. دادن رحمت.
 ۴. این که آن رحمت از جانب خدا باشد.
 ۵. تعلیم خدا.
 ۶. این که تعلیم از نزد خدا باشد.
 ۷. تعلیم متعلّق به علم باشد نه صنعت.
- و اوصاف طبق ترتیبی که برای سالک حاصل می‌شود ذکر شده است

زیرا بندگی خلفای خدا مقدمه‌ی بندگی خدا است بدون واسطه، و بندگی برای خدا مقدمه‌ی دادن رحمت است و آن به طور مطلق مقدم است بر این که از نزد خدا بوده باشد، رحمت از نزد او مقدمه‌ی تعلیم است و مقصود از تعلیم در این جا تعلیم احکام کثرت از جهت دعوت و منجر شدن آن به خدا و لدنی است؛ از نزد خدا بودن تعلیم متأخر از تعلیم مطلق است و به بیان ساده‌تر تعلیم مطلق مقدمه‌ی تعلیم علم از نزد خدا می باشد.

داستان ملاقات حضرت موسی و خضر علیه السلام و گفتگوهایشان در واقع

بیانگر همین مهم است که در کتابهای مفصل آمده است.^(۱)

﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ موسی علیه السلام بعد از ملاقات، تمام کردن تحیت و گفتگوهای تعارف و مقدمات گفت: آیا اگر از تو تبعیت کنم مرا از علم لدنی خواهی آموخت؟
 لفظ «رشداً» مفعول «تعلمنی» یا حال از فاعل «اتبعک» یا از مفعول آن یا از هر دو یا از مرفوع «علمت» یا تمیز است مبین کلمه‌ی «ما» یا مبین نسبت «اتبع» به کاف است.
 یا مصدر قول خدا «اتبعک» است با مقدر داشتن مضاف «اتباع

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به سه داستان اسرارآمیز عرفانی تألیف حضرت

سلطان حسین تابنده‌ی گنابادی (رضاعلیشاه) رحمته الله

رشد) یا مصدر «تَعَلَّمَنِي» یا عَلَّتْ به تقدیر مضاف است که می‌شود: «تعلیم رشد» یا مصدر فعل محذوف است که آن فعل حال از ماقبلش باشد یا منقطع از آن، دعا باشد، یا تعلیل، یا مفعول حصولی که تعلیل برای هر یک از افعال سه گانه محتمل است.

احتمال داده شده است که بعضی از وجوه «رشداً» نسبت به قول خدا «قال له» جریان پیدا کند که البته این احتمال بعید است.

مقصود از «رشد» هدایت یافتن به تنظیم معاش و حسن معاشرت با مردم است به نحوی که منتهی بر حسن معاد و استحقاق اجر از خدا گردد که از آن به سیاست مدن تعبیر می‌شود؛ و هدایت یافتن بر سیاست نفس و هرکس که زیر دست او باشد از قوا، جوارح و اهل و عیال و داخل نمودن آنان تحت حدود الهی که از آن بر تدبیر منزل تعبیر می‌شود.

و هدایت یافتن بر اصلاح نفس بدین گونه که نفس را از رذایل خالی و بر خصایل و صفات خوب مزین سازد که از آن به تهذیب اخلاق تعبیر می‌شود.

اما عقاید حقه که ثابت و یقینی است با این که به نوعی مرتبط با رشد است و بدون آن رشد حاصل نمی‌شود بر آن اطلاق نمی‌شود که برای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام حاصل شده بود.

از دو معنای اوّل تعبیر می‌شود بر سنت قائمه، معنای سوّم فریضه‌ی عادلّه و معنای چهارم آیت محکمه، حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر این چهار معنای

اشاره دارد که فرموده است: علم بر سه نوع است: آیت محکمه، فریضه‌ی عادلّه و سنّت قائمه .

و چه قدر نیکو گفته است حضرت موسی علیه السلام در مقام طلب که خود را از مقام عالی به مقام فقر احتیاج تنزّل داده و سؤال را به صورت استفهام عرضه نموده است به صورت امر که مشترک بین امر و سؤال باشد .

حکایت علیه السلام موسی علیه السلام برای تعلیم بندگان است که هر کس بخواهد وارد علم واردات شود باید برای طلبش در پی عالم و شیخ برود، و نیز آگاهان دن سالک بر این که اگر چه دارای فضیلت و مراتب عالی بوده باشند بی نیاز از آموختن، یادگیری و کسب فضیلت نیست تا از بروز چنین پدیده‌هایی ناراحت شود بلکه باید آنچه را که نمی‌داند از کسی که می‌داند و از گمشده‌ی او باخبر است طلب کند و لو این که به حسب ظاهر آن عالم و دانشمند پایین‌تر از خودش باشد، نباید بر پایین‌تر بودن رتبه‌ی او توجّه کند، بلکه بایستی ندانستن خود را از او و محتاج بودن به وی را دریافته و به پیشش شتافته و لا به کنان دانش از او گدایی کند .

بیان نیابت از رسالت و ولایت

بدان که انبیا بر حسب نسبتشان بر خلق دارای سه مقام هستند:

۱. مقام بشریّت

۲. مقام رسالت

۳. مقام ولایت

۱. مقام بشریت: که با آن مقام همانند سایر مردم زندگی می‌کنند، می‌خورند می‌آشامند و در برآوردن احتیاجاتشان کار و تلاش می‌کنند و در زندگی احتیاج بر کمک دیگران دارند.

و همین جهت بشریت است که مردم را از قبول نبوت و اطاعت کردنشان باز می‌دارد، چون می‌بینند که آنان نیز مثل سایر مردم در زندگی احتیاج دارند و جهت تأمین مایحتاج می‌کوشند و مقام دیگری هم از ایشان نمی‌بینند چرا که مقامات دیگر از نظر آنان مخفی است به طوری که نه از طریق علم و برهان و نه از طریق ذوق و وجدان قابل فهم نیست.

انبیاء علیهم‌السلام در ماورای ظاهر و مقامهای مرئی دارای مقام دیگری هستند، دانش و علوم مردم منحصر بر چیزی است که در این سرا است چنانکه خداوند تعالی می‌فرماید: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمُ مِنَ الْعِلْمِ»^(۱) آنچه که از علم رسیده‌اند همین مقدار است.

اندرین سوراخ بنایی گرفت در خور سوراخ دانایی گرفت

روی همین جهت اوصاف و مقامات انبیا را در همان مقدار که دیده می‌شود منحصر ساخته و قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا^(۲) و گفتند: شما بشری جز همانند ما نیستید.

۱- سوره نجم آیه ۳۰

۲- سوره یس آیه ۱۵

انبیا را مثل خود پنداشتند همسری با انبیا برداشتند^(۱)

۲ مقام رسالت مقامی که نظام معاش و زندگی مردم را بنیاد می‌نهد، به نحوی که به صلاح دنیا و آخرت کشانده، حدود خدا و عبادات قالبی را وضع می‌کند.

برحسب این مقام است که انبیا مردم را با لطف، قهر، اختیار و اجبار به سوی خدا دعوت می‌کنند و از آن‌ها طبق شرایط بیعت که نزدشان مقرر است بیعت می‌گیرند که این دعوت را دعوت ظاهری عمومی و بیعت مربوطه را بیعت عام نبوی می‌نامند و بعد از این بیعت است که اسم اسلام بر آن‌ها واقع می‌شود.

۳ مقام سوّم مقام ولایت است که بر حسب این مقام افراد مستعد و آماده را از طریق دل، سیر الی الله و سلوک به آخرت دعوت می‌کنند که دعوت فقط با لطف انجام می‌گیرد بدون این که زور و اجباری در کار باشد هم چنان که خدای تعالی فرموده: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^(۲) چون در این دعوت اکراه و اجبار برداشته می‌شود و اصولاً ممکن نیست، زیرا سیر با دل است که از نظرها پوشیده و مخفی است و اجبار تصوّر نمی‌شود.

انبیا از این جهت به مردم احکام قلب، لوازم سلوک و حدود آن را بر

۱ در نسخه‌های دیگر مثنوی آمده است:

اولیا را همچو خود پنداشتند

همسری با انبیا برداشتند

۲ سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۶

حسب مراتب سلوک تعلیم داده و از مردم طبق شرایطی که پیششان مقرر بود بیعت می‌گرفتند .

این دعوت و بیعت دعوت خاصّ باطنی و بیعت خاصّ ولوی نام دارد، و بعد از بیعت اسم ایمان بر آنها واقع می‌شود .

فایده‌ی بیعت عام و اسلام داخل شدن تحت حدود احکام و حفظ خون و ناموس و تصحیح نکاح و ارث بوده و غایت آن قبول دعوت باطنی (ولایت) و بیعت خاصّ است .

چون این معنای با انتساب و اطاعت کردن از احکام شرع حاصل می‌شود که بعد از نبیِّ ﷺ در اطلاق اسم اسلام و جریان احکام آن به مجرّد همین اطاعت و تسلیم اکتفا کرده‌اند بدون آن که این اسلام بایعت حاصل شود، یا اگر هم بیعتی بوده بیعت فاسد با خلفای جور بوده به خلاف ایمان که ثمره‌ی آن ارتباط و اتصال باطنی است و بذر این اتصال کاشته نمی‌شود مگر بایعت و اتصال صوری ، عقد و عهد به سبب ایمان ، عهد و پیمان با زبان ، گرفتن میثاق و دادن جان و اموال ؛ روی همین جهت است که در این جا بر بیعت ملتزم گشته و تنها به اعتقاد قلبی راضی نشدند .

و از همین جاسری از اسرار خانه نشینی عَلَى عَلِيٍّ و آزاد گذاشتن مخالفینش در حدود بیست و پنج سال ظاهر می‌شود .

هم‌چنین است حال اولیای خدا و ائمه‌ی هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با این تفاوت که بر حسب جانشینی از انبیا در استمرار نبوت ، شریعت و رسالت داشتند نه

اصالتاً و مستقلاً .

لیکن برحسب مقام ولایت که بالاصالة برای خوشان بود گاهی برای هر یک از دو مقام یا هر دو مقام نایب و جانشین می‌گرفتند که این سلسله‌ی نیابت و جانشینی بعد از غیبت کبری تا زمان ما جریان داشته و تحت سه عنوان صورت گرفته است :

۱ نواب و جانشینانی که در مقام رسالت و شریعت مجاز بوده‌اند
مشایخ اجازه‌ی در روایت نامیده شده‌اند .

۲ نواب در مقام ولایت مشایخ اجازه‌ی ارشاد نام گرفته‌اند .

۳ نایبانی که جامع هر دو نیابت بوده‌اند هر دو اسم را دارند .

کلاً دو قسم اول نواب خاص نامیده شده‌اند، غیر از این‌ها از کسانی هم که خود انبیا و ائمه به امامت جماعت یا جمع اموال و غیر این‌ها نصب کرده‌اند به عنوان نواب خاص نام برده‌اند ؛ اما قسم سوم را نواب عام می‌نامند چون نیابتشان نسبت بر هر چیزی که به امام علیه السلام برمی‌گردد عمومیت دارد .

لذا همانطور که سلسله‌ی اجازه‌ی روایت در مشایخ و استادان روایت از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما منظم و منضبط متصل است سلسله‌ی اجازه‌ی ارشاد هم از زمان خاتم صلی الله علیه و آله بلکه از زمان آدم علیه السلام تا زمان ما متصل و منظم بوده است .

پس اگر کسی بدون این‌که اذن از صاحب اجازه‌ی معصوم علیه السلام

داشته باشد ادّعی فتوا یا ارشاد کند خطا کرده، گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نموده است، برخلاف آنان که با اجازه فتوی داده و ارشاد می نمایند که مدادشان افضل و برتر از خون شهید است .

و شأن مشایخ روایت تعلیم و یاد دادن عبادت‌های قالبی و سیاست بلاد مانند: حدود، ارث، آداب معاملات و مناکحات بر بندگان است، نظرشان متوجّه بر کثرت‌ها و مراتبشان عطا کردن هر صاحب حقی از لطف و قهر، و اعطا و منع است، و لذا آن‌ها را علما نامیده‌اند چون علم به وجهی درک نکردن مراتب کثرت‌ها و حقوق آن‌ها است .

و اما شأن مشایخ ارشاد تعلیم احکام قلب، سلوک الی الله، تجرید از کثرت‌ها، عدم التفتات بر کثرات، تهذیب اخلاق و اتصاف به صفات روحانیین و میراندن غضب و شهوت است، و لذا آن‌ها را حلیم‌ها و بردباران می نامند . چون غضب را میرانده و به قضای الهی راضی شده‌اند و شأن مشایخ هر دو اجازه جمع بین دو حقّ و حفظ مراتب کثرت است با تمکّن و اقتدار در مقام وحدّت و دعوت بر آن با ابقا در کثرت و تصرّف نفوس، بدان گونه که نفوس را بر وحدّت جذب کرده و در عین حال در کثرت توسعه دهد، و خلاصه‌ی مطلب حفظ کردن جمیع مراتب است به نحو شایسته و لذا آنان را حکما نامیده‌اند .

در روایتی از امام سجّاد علیه السلام بر هر سه مورد بالا اشاره شده است که فرمود: اگر مردم می دانستند چیزی را که در طلب علم است آن را طلب

می‌کردند اگرچه باریختن خون و فرورفتن در دریاها باشد، خداوند تبارک و تعالی بر دانیال عَلَيْهِ السَّلَام وحی کرد که مبعوض ترین بندگان من نسبت به من بنده‌ی جاهل و نادانی است که حقّ اهل علم را سبک بشمارد و پیروی از آنها را ترک کند و محبوب ترین بندگانم بنده‌ی پاکی است که طالب ثواب جزیل، ملازمت علما، پیروی حلیمان و بردباران و پذیرفتن سخن حکما باشد. ^(۱)

مقصود از ملازمت با عالم اخذ علم از عالم و منظور از پیروی حلیم کسب حلم و بردباری اوست همانطور که هدف از پذیرش (پذیرفتن) حکیم درک حکمت از اوست، اعمّ از این که همه‌ی این اوصاف در یک نفر جمع شده یا هر و صنفی در شخصی بوده باشد.

حال که این مقدمه دانسته و معلوم گشت می‌گوییم: حکیم کسی است که خداوند با علم خودش او را از علم دیگران بی‌نیاز کرده است و احتیاجی بر رجوع به دیگری ندارد.

اما عالمی که شیخ روایت است از جهت علم کثرت‌ها از دیگری بی‌نیاز است، ولی از جهت احکام قلب و تهذیب اخلاق و علوم اسرار محتاج به دیگری است و آنچه را که دیگری دارد او فاقد آن است پس شایسته است که او به حلیم رجوع کند که شیخ ارشاد است و آنچه را که ندارد از او بگیرد و

۱ عن السَّيدِ السَّجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بَسَفَكَ الْمَهْجُ وَ خَوْضَ اللَّجِجِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّ أَمَقْتَ عَبْدِي إِلَى الْجَاهِلِ الْمُسْتَخْفِّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ التَّارِكِ لِاقْتِدَاءِ بِهِمْ وَ أَنَّ أَحَبَّ عِبِيدِي إِلَى التَّقَى الطَّالِبِ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ اللَّازِمِ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعِ لِلْحُلَمَاءِ وَ الْقَابِلِ عَنِ الْحُكَمَاءِ .

نباید این کار به دماغش بر بخورد اگر چه خود را فاضلتر و برتر از حلیم ببیند، چنانچه موسی علیه السلام در کمال مرتبه‌ی رسالت و با این که خود از پیامبران اولوالعزم بود، و در کمال مرتبه‌ی علم به کثرت‌ها بود به خضر علیه السلام رجوع کرد، با این که مرتبه‌ی خضر علیه السلام از این جهات پایین‌تر از موسی علیه السلام بود، علیه السلام موسی علیه السلام در کمال تواضع، تضرع و حفظ ادب از خضر سؤال کرد که آنچه را که نزد او است و بر آن عالم است به موسی علیه السلام بیاموزد و در سؤال کردن همانند کسی بود که می‌خواهد پیرو او باشد و سخنانش را قبول کند، با این که خضر علیه السلام از قبول کردن سرباز می‌زد و برای خود عار و ننگ می‌دانست و بر موسی علیه السلام تکبر می‌کرد.

در اخبار اشاره شده است: کسی که حافظ مراتب کثرت‌ها و حقوق آن‌ها باشد برتر و جامع‌تر از کسی است که در توحید و اسرار آن مستغرق باشد و نیز در اخبار وارد شده به همین جهت است موسی افضل و برتر از خضر بود.

و هم‌چنین شایسته است که شیخ ارشاد در صورتی که مرتبه‌ی اجازه‌ی روایت برای او حاصل نشده به شیخ روایت رجوع کند و احکام کثرت‌ها را از او فراگیرد و رجوع کردن به او را عار و ننگ حساب نکند، بلکه نزد او تواضع کرده و خود را ذلیل سازد و احکام شریعت را از او بگیرد.

و سزاوار است که هر کدام از پیروانش را امر ب رجوع به دیگری نماید تا دوستی بین بندگان واقع شود و نزاع و عناد از بین برود که مستحقّ

رحمت و فضل از پروردگار بندگان گردند.

و این چنین بود حال بندگان در زمان ائمه علیهم‌السلام و بعد از آن تا مدتی از زمان غیبت کبری و پس از آن که غیبت طولانی شد امت مختلط گشت و مشایخ مخفی شدند، و حال بر کسانی که شیعه نامیده شده‌اند مشتبه گشت و متوسل بر علوم عامه صوفی آنان شده و علم شریعت و آداب طریقت را جهت اغراض نفسانی و دنیوی تحصیل کردند، و خود را به کسانی از مشایخ شیعه که برحق بودند تشبیه نمودند حسد، بغض، کینه، نزاع و خلاف بین آنها درگرفت و هر یک از آنها دیگری را طعنه زده و بعضی بعض دیگر را تکفیر نمود و برخی آب دهان به صورت دیگری انداخت.

و این امور واقع نمی‌شود مگر به جهت هواهای نفسانی و غرض‌های فاسد که خداوند ما و جمیع مؤمنین را از شرّ هوای نفس در دنیا و دنباله و تبعه‌ی آن در آخرت در پناه خود نگهدارد.

﴿ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴾ خضراء رضی‌الله‌عنها جهت کامل کردن عزم و ثبات قدم موسی علیه‌السلام، تکمیل تضرع و آمادگی اش، تمهید و مقدمه چینی برای گرفتن عهد و پیمان از او چنین گفت: تو نمی‌توانی با من صبر کنی، چون به من کاری موکول گشته است که تو طاقت آن را نداری و تو موکل علمی شده‌ای که من طاقت آن را ندارم آنچنانکه در خبر است.

این مطلب بدان جهت بود که به موسی علم کثرت، حفظ مراتب و نظر به ظواهر و حفظ حقوق و رساندن آن براهلش، اجرای احکام قالبی و

حدود آن، این کار بسیار بزرگ و مهمی است که اندکی از اوّل یا آن را تحمّل می‌کند، مگر این که خداوند او را برای رسالت اختیار کرده و در مقام کثرت کمال بخشیده باشد توأم با کمالی که در توحید دارد مانند موسی عَلَيْهِ السَّلَام اگر چه بر بعضی از اسرار واقف نباشد بر خضر عَلَيْهِ السَّلَام امر و ولایت و اسرار آن و غرایب توحید موکول شده باشد.

هر کس که نگهدارنده‌ی اوضاع شریعت و احکام کثرت باشد بدون احاطه بر غرایب ولایت و توحید نمی‌تواند (برایش ممکن نیست) که آنچه را که از صاحب اسرار و غرایب آشکار می‌گردد تحمّل نماید.

در خبر آمده است که موسی عَلَيْهِ السَّلَام داناتر از خضر عَلَيْهِ السَّلَام بود.

در خبر دیگری آمده است که داستان موسی و خضر عَلَيْهِمَا السَّلَام از آن جهت نبود که خضر واقعاً استحقاق و برتری بر موسی را داشته باشد، در حالی که موسی عَلَيْهِ السَّلَام برتر از خضر است، گویا که خضر می‌دانست که موسی عَلَيْهِ السَّلَام در هر دو جهت استکمال ندارد، لذا نفی را با «لن» آورد تا مشعر به نفی ابد باشد و گفت:

﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ چگونه شکیبایی

بر چیزی می‌کنی که بر آن علم و احاطه نداری؟ موسی عَلَيْهِ السَّلَام در حالی که نسبت به خضر متضرع بود، و از انانیتش خارج و به مشیت خدا متوسّل بود گفت: ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ وقتی که موسی عَلَيْهِ السَّلَام تضرّع نمود و به مشیت متوسّل گشت، و پیمان و

عهد بست که نافرمانی نکند، و خضر با موسی شرط کرد که از هیچ کاری که از او صادر می‌شود سؤال نکند و بایستی بدون این که چیزی بپرسد منتظر اخبار او بماند.

در این داستان نکات تعلیمی و تنبیهی بسیاری است که هر که خواهد راه پیرویی جوید و ارادت پذیرد باید که انانیت و اعتراض و سؤال را ترک کند اگر چه آنچه را که می‌بیند مخالف با ظاهر شریعت باشد.

﴿قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ حضرت خضر علیه السلام گفت: اگر از من پیروی می‌کنی از هیچ چیز نپرس تا خود در باره‌ی آن با تو سخن بگویم.

این سخن از خضر علیه السلام مبنی بر عدم پرسش برای این است که او می‌خواست موسی علیه السلام را با اسرار ولایت تربیت و تکمیل نموده، آداب سلوک و چگونگی تربیت را بیاموزد.

پس حضرت موسی علیه السلام شرط را پذیرفت ولی بر آن وفادار نماند، چون کارهای غریبی که از خضر می‌دید و به نظرش مخالف شریعت می‌آمد برای او سنگین بود.

﴿فَانطَلَقَا﴾ پس هر دو در حالی که در پی یافتن کشتی بودند حرکت کردند ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا﴾ تا این که سوار کشتی شدند حضرت خضر علیه السلام آن را سوراخ کرد در این جا ﴿رَكِبَا﴾ را به صورت تشبیه آورده در حالی که از فحوای بیانات قرآن بر می‌آید که سه نفر

بودند و دلیل آن این است که یوشع ع پیرو آنها بود و مقصود بیان حکایت آن دو می باشد نه یوشع ع.

﴿قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا﴾ موسی ع گفت: آن را سوراخ کردی که سرنشینانش را غرق کنی؟! کار او را منکر شمرده و شرطی را که بین خود و او بود فراموش کرد، زیرا کارهایی را که از او می دید در نظرش بزرگ و ناروا جلوه می کرد چه او منکر ظلم و ستم بود و تحمل دیدن آن را نداشت.

﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾ به راستی که کار منکر عجیبی انجام دادی! ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ حضرت خضر ع برای این که موسی ع را از خلف و عده اش آگاه سازد و اندکی صبر و تحمل بیاموزد فرمود: آیا نگفتم که با من شکیبایی نتوانی کرد؟!

همین جا بود که موسی ع و عده ای را که داده بود به یاد آورد و از خلف و عده اش عذر خواهی کرده و درخواست نمود که خضر ع خواهش او را پذیرفته و از او جدا نشود.

﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ در حالی که با تضرع سؤال می کرد گفت: مرا به آنچه که فراموش کرده ام مؤاخذه مکن.

و اگر ما موصوله باشد به معنای این که مرا به پیمانی که فراموش کرده ام بازخواست مکن و اگر ما مصدریّه باشد معنای این است که: مرا بر پیمان فراموش شده بازخواست مکن

﴿وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾ بر من مگیر که تو را نافرمانی
و یا پیمانم را فراموش کردم و مرا تکلیف سخت و توانفرسا مفرما، به طوری
که نتوانم از تو پیروی کنم .

از نبیِّ ﷺ نقل شده است که بار اوّل موسیٰ ﷺ فراموش کرد و در
آن تنبیه بر طریق تربیت و تعلیم کیفیت سلوک است، چه سالک در ابتدای
کار باید کشتی بدن و نفس را خراب کند تا از سلطنت ابلیس رهایی یافته و از
غضب او ایمن گردد .

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَمًا فَقَتَلَهُ﴾ باز هم با هم از دریا به
سوی خشکی روانه شدند تا به پسر بچه‌ای برخوردند که در بین اطفال بازی
می‌کرد و گویند بچه آنقدر زیبا بود که گویا پاره‌ای از ماه است و در دو گوش
او دو گوشواره بود خضر ﷺ بر او نگاهی کرده و بدون فکر و تأمل (بی گفتگو)
به قتل رسانید .

﴿قَالَ أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾ موسیٰ ﷺ وقتی که
خضر ﷺ پسر بچه را کشت به سوی خضر پرید و به او تغیر و ناراحتی نمود،
چون غیرت او را بر این کار واداشت، چرا که موسیٰ کار منکر و بدی را دید
در نهایت بدی و چیزی را دید که در ظاهر شریعت نهایت ظلم حساب
می‌شود و کننده‌ی چنین کاری مستحقّ قتل است.

و گویا که بغض در راه خدا اختیار را از او سلب کرد، پس بی اختیار
به سوی خضر پرید و او را گرفت و بر زمین زد؛ و روی همین جهت بود که

نبیِّ ﷺ فرمود مخالفت اوّل موسیٰ باخضرؑ از جهت نسیان و فراموشی بود (در مقام اعتراض) گفت: آیا نفس بی گناهی را بدون این که کسی را کشته باشد کشتی؟! و بچه در شریعت مستحقّ قتل نیست.

﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكَرًا﴾ به راستی که کار ناپسندیده‌ای کردی!! در جمله‌ی قبلی لفظ امرأ بود و در این شیئاً نکرأ آمده است که در استنکار رساتر است ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ آیا بر تو نگفتم که با من شکیبایی نمی توانی کرد.

در واقع خضرؑ گفت: عقول بشری نمی تواند حاکم بر امر خدا باشد، بلکه امر خدا حاکم بر عقول است، پس آنچه را که از من می بینی تسلیم باش و بر آن صبر کن، و من می دانستم که تو نمی توانی همراه من صبر پیشه کنی. موسیٰ ﷺ پس از آن که فهمید که غیرت و ناراحتی اش بی مورد بوده و برای آن عذری ندارد و از طرفی طاقت ندارد که هرچه از خضرؑ می بیند تحمل کند گفت: ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ اگر بعد از این از تو درباره‌ی چیزی پرسیدم بامن همراهی نکن که دیگر بر ترک کردن من معذور خواهی بود.

بدین ترتیب موسیٰ ﷺ بر تقصیر خود اعتراف کرد و بعد از این جریان دیگر از درخواست همراهی با او خجالت کشید.

از نبیِّ ﷺ نقل شده است که فرمود: خدا رحمت کند برادرم موسیٰ ﷺ را که حیا نمود و اعتراف بر تقصیر کرد و این مطلب را گفت، که اگر

او با خضر همراهی می‌کرد و صبر می‌نمود عجیب‌ترین عجایب روزگار را می‌دید .

هم‌چنین روایت شده‌است که فرمود: ما دوست داشتیم که موسی صبر می‌کرد تا داستان و خبر آن دو به ما می‌رسید .

در این داستان تعلیم و تنبیه بر این است که سالک پس از خراب کردن کشتی بدن شایسته‌است که غلام و بچه‌ی متولّد شده از آدم روح و هوای نفس را بکشد، بچه‌ای که در ابتدای تعلق روح انسانی به نفس حیوانی متولّد می‌شود و کار آن تدبیر و چاره‌اندیشی و استعمال حیل‌ها برای رسیدن بر مقاصد حیوانی و هواهای فاسد نفسانی است، و از آن‌گاهی به شیطان تعبیر می‌شود و گاهی به وهم و خیال، چون شیطان آن را به کار گماشته، خیال و وهم را نیز در کار ساز شدن حیل‌ها به حرکت درمی‌آورد .

اگر این غلام را نمی‌کشت در زمین افساد نموده و حرث و نسل را از بین برده، پدر و مادرش را فاسد می‌نمود و آن‌گاه که او را کشت خداوند تبدیل بر غلام دل‌نمود که هر‌گاه به حدّ بلوغ و رشد برسد خداوند بر او علم و حکمت را ارزانی می‌دارد که به واسطه‌ی آن زمین اصلاح‌گشته موجب نزدیکتر شدن پدر و مادرش از نظر رحم گردد .

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ﴾ و باز با هم روان شدند تا به قریه‌ای رسیدند که اسم آن ناصره بود و نسبت نصاری بر آن قریه‌است، اهل آن جا کسی را مهمان نمی‌کردند و از اطعام کردن غریبه ابا داشتند

﴿ اَسْتَطَعَمَا اَهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ يُضَيِّفُوهُمَا ﴾ موسی و خضر علیهم السلام گرسنه بودند و از اهل آن قریه طعام خواستند ولی آنها ندادند، ﴿ فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ اَنْ يَنْقُضَ فَاَقَامَهُ ﴾ دیواری در آن قریه دیدند که مشرف بر خراب شدن بود (دیوار ترک داشت و روبه خرابی)، خضر آن را برپا نمود بدینگونه که دستش را بر آن گذاشت و گفت: قم باذن الله .

در این مطلب تعلیم و تنبیه بر این است که در آخر سلوک الی الله شایسته است که دیوار بدن را سر راست و اصلاح کرد تا با اصلاح آن کمال نفس تام و کامل شود و تعبیر در جمله ی اوّل بر سفینه و کشتی، در این جمله به «جدار» دیوار برای اشعار به این است که بدن در اوّل سلوک همانند کشتی است که از هر کالا و متاعی مملو است و در آخر سلوک مانند دیواری است که از متاع نفس خالی شده است.

﴿ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا ﴾ موسی گفت: اگر میخواستی می توانستی از آنها مزدبگیری! یا به بیانی دیگر شایسته نبود در این شرایط دیوار راست کنی مگر این که در قبالتش به ما طعام و جا بدهند یعنی برای کارت باید مزد می گرفتی! ﴿ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ ﴾ خضر گفت: این جا جایی است که باید از همدیگر جدا شویم یعنی

۱. اما موسی علیه السلام غفلت نمود از این که خدمت بی پاداش شرط وصول بر مقام ولایت عظمای الهی است چنانکه در سوره ی دهر (هل اتی) بیانگر آن است که چون علی و خاندانش علیهم السلام انفاق اجر و مزدی نخواستند به شراب ظهور تطهیر وجودی شدند و عصمتشان نمودار گردید و ۱۷ آیه در شأنشان نازل شده است. (مترجمین)

جدایی من و تو معهود بود، یا این فراق و جدایی است در بین من و تو .
 ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ هم اکنون
 کارهایی را که انجام دادم و تو نتوانستی صبر کنی تأویل آن را به تو خواهم
 گفت، یعنی آن کارها را به امری برمی گردانم که حق است یا به حقیقت آن
 برمی گردانم .

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ﴾ اما
 کشتی که سوراخ کردم متعلق به بیچارگان و مساکینی بود که در دریا کار
 می کردند و با آن امرار معاش می کردند .

﴿فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ
 سَفِينَةٍ غَضْبًا﴾ از این رو خواستم آن را عیبناک کنم که هر کشتی درست و
 خوب را پادشاه غصب می کرد، و این عبارت به صورت «کل سفينة صالحة»
 خوانده شده است.

و در خبر کلمه‌ی «ورائهم» امامهم تفسیر شده است یعنی در جلو
 آن‌ها پادشاهی است که کشتی‌های سالم را غصب می کند .

اگر مقصود از «ورائهم» پشت سر آن‌ها باشد معنای آیه این است که
 پشت سر آن‌ها پادشاهی قرار گرفته است که هر کشتی سالمی را به غصب
 می گیرد، و این کشتی نیز اگر سالم برمی گشت آن را غصب می کرد .

نظم معنای چنین اقتضا می کرد که قول خدای تعالی : ﴿وَكَانَ
 وَرَاءَهُمْ تَاخِرًا مَقَدَّمًا﴾ بر این قول خدای تعالی ﴿فَأَرَدْتُ أَنْ

أَعْيِبَهَا تَا آخِرٌ، زیرا که قصد معیوب ساختن کشتی مسبب از بیان سبب است که هر کشتی سالم را پادشاه غصب می‌کند و نیز مسبب از این که صاحبان کشتی مسکین و فقیر باشند، لکن خدای تعالی قصد معیوب ساختن کشتی را وسط بین دو جزء سبب قرار داد تا اشعار بر این داشته باشد که اهتمام در قصد معیوب ساختن به خاطر حفظ معیشت و زندگی مساکین و بیچارگان و ترحم بر آن‌هاست نه به خاطر ظلم و منع ظالم .

به عبارت دیگر: آن جزوی که در آن قصد و اراده از دو جزء سبب اهمیّت دارد و به آن اهتمام شده، حبّ در راه خدا است نه بغض در راه خدا .
و به عبارت سوّم داعی و انگیزه‌ی خضر علیه السلام به آن قصد و راده‌ی رحمت است نه غضب .

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَآرَدْنَا أَنْ نُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿۸۲﴾ و اما آن پسر بچه پدر و مادرش مؤمن بودند و ما ترسیدیم که مبادا طغیان و کفر بر آن‌ها تحمیل کند و خواستیم تا پروردگارش به جای او فرزندی پاک نهاد تر جانشین گرداند که مقصود از «زکوة» طهارت از کفر، شرک و گناهان است ؛ یا مقصود نموّ و رشدی است که غلام قلب پاکیزه تر و بانموّتر از غلام شیطنت پیشه است .

﴿وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾ و از دو جهت رحمت و مهربانی نیز به پدر و مادرش نزدیکتر است، «رُحْم» از «رحم» با کسره و سکون و «رحم» بافتحه‌ی

راء و کسره‌ی حاء به مهنی خویشی است و این بامعناى حقیقی موافق‌تر است.

زیرا که نزدیکی به قرابت و خویشی نزدیکتر است از نزدیکی به رحمت روایت شده است که موسی و خضر عَلَيْهِمَا السَّلَام عوض پسری که کشتند دختر بچه‌ای گذاشتند که از آن هفتاد و دو نبی عَلَيْهِمُ السَّلَام متولد شد^(۱) ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا﴾ و اما دیوار متعلق بر دو پسر بچه‌ی یتیم شهر (ناصره) بود و در زیر آن گنجی از آنان بود، «غلامین» (دو پسر بچه) بر دو نیروی علامه و عماله تأویل شده است، چه برای قلب بعد از تولد در قوه و نیرو حاصل می‌شود که با یکی از آن دو در کثرت عالم صغیرش طبق حکم عقل تصرف می‌کند و با دیگری توجه به عقل، و هرچه را که بر طبق آن به صلاح باشد از علوم و مکاشفات برحسب خود یا عالمش می‌گیرد.

۱. مفاد خبر دلیل بر آن است که دختر از نظر رمز همان قلب است و برعکس زیرا که هر حالت انفعالی دختر و قلب که هر دو پذیرای عاطفه‌ی روحی و الهامند یکی است و تولد هفتاد نبی از آن دختر رمز ظهور مکاشفات قلبی است که پس از کشتن غلام نفس و جای گزینی دختر قلب حاصل می‌شود. چرا که قلب زاینده است همانطوری که دختر زاینده است و از طرفی هم چون زن هم حالت انفعالی و هم فاعلی دارد و قلب هم چنین است پس باید حالت دختری برتری داشته باشد بر حالت پسری و نیز مرد فقط حالت فاعلی و خرد زایی دارد در حالی که زن علاوه بر این خصیصه حالت انفعالی و پذیرش هم دارد همان‌چنان که محی الدین بن عربی بدان اشاره دارد و مولوی هم در این مورد در دفتر اول دارد:

خالق است گویا واو مخلوق نیست عاشق است او گویا معشوق نیست

به عبارت دیگر: قلب دارای دو جهت می‌شود، جهت وحدت و جهت کثرت که یتیم شدن آن دو عبارت از قطع شدن رابطه‌ی از عقل است، یا عدم اتّصال بر پدر شان که مرشد و معلّم آنها است .

با باقی ماندن دیوار بدن آن دو جهت قلب آنچه را که زیر آن دیوار نهفته است استخراج می‌کنند و آن گنج جامع بودن بین تنزیه، تشبیه، تسبیح و تحمید است که مقام جمع است، مقامی که روشنی چشم سالکین الی الله است؛ برای اشاره بر جهت تأویل اخبار مختلف زیادی در کنز وارد شده مبنی بر این که آن گنج مورد اشاره آیه طلا و نقره نبوده، و در بعضی از اخبار است که آن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و پس از آن بعضی از کلمات پند و موعظه بوده است .

و در بعضی از اخبار: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و بعد از آن کلمات پندآمیز بوده است، در بعضی که جمع خبرهاست می‌گوید: آن گنج «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَسَالَتِ مُحَمَّدٍ ﷺ» و بعد از اینها کلمات پندآمیز بوده است، و در برخی اخبار هم بر همان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اکتفا شده که بعد از آن کلمات پندآمیز بوده ولی اگر به تأویل نگریسته و بر حقیقت آن توجه کنیم اختلاف از همه‌ی اخبار برداشته می‌شود و همه در مقصود متحد می‌شوند.

﴿ وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا ﴾ و پدرشان مردی صالح (شایسته) بود، پس صالح بودن پدر آن دو سبب مراعات حالشان، راست کردن دیوار و

حفظ گنج متعلق بر آنها بوده است، خداوند بنا بر آنچه که در خبر است فرزند مؤمن را تا هزار سال حفظ می‌کند و فاصله‌ی بین آن دو بچه و والدین (جدشان) هفتصد سال بوده است، و نیز در خبر است که: خداوند به سبب صلاح و خوبی مؤمن فرزندان و نوه‌های او را اصلاح کرده و او را در خانه و قبيله خود و خانه‌های اطرافش حفظ می‌کند، پس همه‌ی آنان در پناه خدا محفوظ هستند چرا که مؤمن پیش خدا عزت و کرامت دارد.

﴿ فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا ﴾ پس پروردگارت خواست که آن دو به حد بلوغ و قوت برسند؛ بعضی گفته‌اند که بلوغ و قوت آن دو بین هیجده تا سی سال است و لفظ «اشد» مفرد و به صورت بنای جمع است که نظیر و مانند آن خیلی کم است، یا صیغه‌ی جمع است که از لفظ خودش مفرد ندارد، یا مفرد آن «شد» با فتحه است ولی این در لفظ به این معنای شنیده نشده است و معنای جمع بر مقصود نزدیک تر است، چون مقصود قوی بودن جمیع قوای بدنی و نفسانی است.

﴿ وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ﴾ آن عجایب و غرایبی را که دیدی یا آنچه را که از راست کردن دیوار دیدی از جانب خودم نبود، بفلکه از جانب پروردگارم بوده است؛ ﴿ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ﴾ و ناشی از رأی و دستور خودم نبود.

مراتب سلوك

بدان که مقصود خضر علیه السلام از اظهار آن غرایب در ظاهر و اجرای آن‌ها در باطن این بود که راه تکمیل شدن رابه موسی بنمایاند، و تکمیل طریق بدان جهت بود که موسی علیه السلام احتیاج به تعلیم داشت اگر چه او از جهت رسالت و مراقبت احکام کثرت و حفظ مراتب آن برتر و کامل‌تر از خضر علیه السلام بود چنانچه گذشت، ولی او محتاج بر آن بود که خضر علیه السلام در جهت وحدت و سلوک الی الله راه تکمیل رابه او بیاموزد .

و اما در راه سلوک چون سالک در اوّل مراتب سلوکش که سیر از خلق به سوی حق است احتیاج به خراب کردن بدن و اضمحلال قوای نفسانی دارد تا از تسلط شیطان و غضبش رهایی یافته و تسلیم قوای عقل بشود، که آن قوای عقلی در ابتدای امر مساکین و در ماندگانی هستند که از اکتساب و به دست آوردن ما یحتاج خودشان عاجزند ؛ لذا خضر علیه السلام خراب کردن کشتی را اظهار نمود تا تنبیه و تعلیم و تکمیل باشد.

اسباب تهذیب بدن و شکستن قوای نفس حدّ و حصر و انضباط و میزانی ندارد، بلکه آن گاهی اختیاری است مانند انواع ریاضتها و سیاحتها و عبادتها، و گاهی هم اضطراری است مانند انواع بلاها و امتحانات که خداوند آن‌ها را بر سالک بر حسب آنچه که حکمتش اقتضای کند وارد می‌سازد .

بلکه می‌گوییم: دخول سالک در سلوک و قبول شیخ او را، توبه کردنش به دست شیخ، تلقین ذکر به وسیله شیخ با شرایطی که دارد، ابتدای

شکستن قوای نفس و اولین مرتبه‌ی جهاد نفس و جنگ با قوای نفس و اول اقتدار و توانایی انسان بر جهاد و غلبه است که با کمک شیخ و امداد او یکی پس از دیگری تحقق می‌یابد تا جایی که سلطنت و حکم برای او حاصل شود؛ سالک در این مرتبه از سلوک به سبب کفر شهودی کافر محض است، چه او در این حال خدا رانمی‌بیند نه مجرد، نه در مظاهرش، نه به صورت حال در مظاهر و نه به صورت اتحاد با آن‌ها.

شیخ هم شایسته است از مقام عالی که دارد بر این مقام تنزل یافته و سالک را مطابق حالش مورد خطاب قرار دهد، در حالی که مشعر بر کفر او و پوشیده شدن حق از او باشد.

روی همین جهت است که خضر علیه السلام در ابتدای امر گفت: ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا﴾

که فعل معیوب کردن کشتی را به خودش نسبت داد تا استقلال خودش را رسانده و اظهار انانیت بکند بدون این که به شراکت یا سبب سازی خدا اشاره داشته باشد.

چون هر چیزی که سالک به خودش نسبت داده و از انانیتش ببیند نقص، شر و عیب می‌شمارد بنا بر این خضر فعل منسوب بر انانیتش را بالفظ «اعیبه» عیب ابراز کرد تا با این اقدام بیاموزد که سالک در آن مقام که سالک در آن مقام بایستی جز عیب کارش را نبیند اگرچه خوب باشد.

لذا فرمود: ﴿أَنْ أَعْيِبُهَا﴾ تا آن کشتی رامعیوب کنم و نفرمود: آن را از غضب خلاص و رهایی داده و بر صاحبانش برگردانم .

سالک در این هنگام جز طریق اعتزال بر نگزیده و نفس خود را مختار و حق رامعزول می بیند .

پس آن گاه که این سفر به پایان رسید و سفر دوّم را شروع کرد (که آن سیر از حق و خلق به سوی حق و بعد از آن از حق به حق است) باید که شیطنت راکشته و محو نماید، که آن (در واقع) رییس تمام قوای نفسانی و سربازان شیطان است تا طفل قلب متولد شده و خانه ی سینه پاک شود که فرشتگان در آن نازل گردند تا خانه ی قلب را تعمیر کرده و پاکیزه سازند که در خورشان صاحب خانه و دخولش بر آن شود .

در این سفر جدّاً منزلهای فراوانی برحسب تجلّی خدای تعالی با اسمایش بر سالک به طور انفرادی و تک اسمی یا به طور انضمام و جمعی وجود دارد، و در این سفر است که جمیع عقاید باطل براو ظاهر می گردد، و به جمیع مذاهب مختلف از قبیل: ثنوی، ابلیسی، وثنی، صابئی، جئی، ملکی، غلو، نصب، اعتزال، جبر و حد وسط بین آن دو، حلول، اتحاد و وحدت، اباحه، الحاد، نفی حشر و اثبات معاد، انکار نبوت و اثبات آن میل پیدامی کند .

این حالات مختلف برحسب تجلّیات گوناگون خداوند تبارک و تعالی (جمالیه و جلالیه) می باشد، به نحوی که اگر عنایت و توجه شیخ با او نباشد همه ی این مذاهب را حق می بیند، همانطوری که همه ی آن ها از همین

سیر ناشی شده‌اند، بدان جهت که سالکین تحت امر و دستور شیخی نبوده‌اند که آن‌ها را تربیت کرده و بطلان باطل را برایشان ظاهر سازد نبوده‌اند، چه گاهی بر سالک عالم نور و ظلمت ظاهر می‌شود که آن دو را متصرّف در عالم طبع دیده و گمان می‌کند که عالم دو مبدأ دارد؛ نور و ظلمت.

گاهی در دو عالم، دو حاکم می‌بیند که در دو عالم و عالم طبع تصرّف می‌کند، پس گمان می‌کند که مبدأ یزدان و اهریمن است و گاهی هر دو عالم و حاکم بر آن دو را مستقلّ می‌بیند که هیچ یک معلول دیگری نیست به زعم خود هر دو را قدیم و ازلی می‌پندارد.

گاهی عالم ظلمت و حاکم آن را معلول نور و حاکم آن می‌بیند و گمان می‌کند که یکی از آن دو قدیم و دیگری حادث است.

گاهی خدای تعالی بر بعضی مظاهر به اسم خدایان تجلّی و ظهور پیدا می‌کند مانند: املاک، افلاک، فلکیّات، عناصر، عنصریّات، ابلیس‌ها و اجنّه. پس سالک گمان می‌کند که آن‌ها مستحقّ عبادت هستند، گاهی خدای تعالی با بعضی از اسم‌هایش بر سالک یا غیر سالک تجلّی پیدا می‌کند به نحوی که خدا را حالّ در آن دیده و در نتیجه معتقد به حلول می‌شود، گاهی در این تجلّی به جبر اعتقاد پیدا می‌کند که می‌بیند فعل از جانب خدای تعالی بر او جریان پیدا کرده است.

و گاهی این چنین تجلّی پیدا می‌کند که دو بودن برداشته می‌شود، پس معتقد بر اتّحاد می‌شود، و گاهی در این تجلّی به متوسط بین جبر و تفویض

معتقد می‌گردد.

گاهی بر سالک یا بر غیر سالک طوری تجلی می‌کند که در سالک جز نسبت به خدای تعالی درک و احساس باقی نمی‌ماند اگر چه هنوز چیزی از بشریت باقی مانده باشد، که در این هنگام از او شَطْحِیَّات ظاهر می‌شود، مانند: «سُبْحَانِی مَا اَعْظَمَ شَأْنِی» و «لَیْسَ فِی جُبَّتِی سِوَى اللّهِ» و «اَنَا الْحَقُّ» و امثال این‌ها؛ و گاهی سالک در هر یک از تجلیات سه گانه معتقد غلو می‌شود، و شاید قول خدای تعالی: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَکِنَّ اللّٰهُ قَتَلَهُمْ» اشاره به مقام سوّم از مقامات است چون خدای تعالی اشاره به بقای خودیتی برای آن‌ها نکرده است.

گاهی خداوند با اسم واحد بر سالک و ماسوای او متجلی می‌شود که در این صورت مرتبه‌ها و تعین‌ها از نظرش محو می‌گردد و در نتیجه بر وحدت معتقد گشته و از آن اباحه، الحاد، زندقه، انکار رسالت و مبدأ و معاد که نهایتاً بر سقوط عبادات و تکلیف می‌انجامد.

سالک در این سفر از شرک و جودی و دیدن انانیت خود خالی نیست در عین حالی که حق را به طور مجرد یا در مظاهر مشاهده می‌کند و نیز کمتر اتفاق می‌افتد که از خشیت خالی باشد اگر خوف و ترس از او زایل شده بدان جهت است که از سفر اوّل گذشته و خوف از لوازم سفر اوّل است.

برای اشاره به این سفر و اشراک و خشیت (که لازم‌هاش می‌باشد) فرمود: «فخشینا» تا در انانیت تشریک باشد، چرا که خضر علیه السلام بر این مقام

تنزُّل نمود تا با موسی عَلَيْهِ السَّلَام مدارا نموده و با او موافق باشد، نسبت خشیت به خدا اگر چه به صورت انفرادی صحیح نیست، ولی تشریک خدای تعالی در انانیت در حالی که نسبت انانیت بر یکی از آن دو باشد صحیح است.

و نیز خشیت حالتی است که از ترخّم و خوف^(۱) حاصل می‌شود، و به عبارت دیگر: خشیت حالتی است ممزوج از لذّت وصال و رنج فراق و فوات، و نسبت و خشیت به هر دوی وصال و فراق به اعتبار این که دو جز خشیت هستند صحیح است و چون اراده را از خودش و خدا می‌دید گفت: «فأردنا» به صورت تشریک و پایان و نهایت این سفر پایان فقر و ابتدای غنی و بی‌نیازی است، چنانچه در این گفتار بر آن اشاره شده است: الفقر اذا تم هو الله « در این حالت اگر چیزی از بقایای نفس و بشریتش مانده باشد موجب ظاهر شدن شطحیات از او می‌شود چنانکه گذشت.

بعد از این سفر، سفر به سبب حق در خلق است و در این سفر از سالک هیچ عین و اثری باقی نمی‌ماند و در نتیجه از او و از سفرش هیچ خبر نمی‌شود و لذا از خضر چیزی ظاهر نشد و به چیزی از او خبر داده نشد.

بعد از این سفر، سفر به سبب حق در خلق است که آخر مقامات سالکین و نهایت سیر، سیرکنندگان است و بر حسب گشادگی و تنگی دل

۱. پس ترخّم و وصال به خدا نسبت داده می‌شود و خوف و فراق بر عبد، چون جهت عبد بودن جز خوف و فراق نیست و در جهت الهیت جز ترخّم و وصال نیست پس وصال ظاهر نمی‌شود مگر باز بین رفتن عبدیت.

و تمکّن و تلوّن، در آن سلاک، اولیا و رسل در آن مقامات باهم فرق دارند و بعضی را بر بعضی برتری است و در این سفر بقای در فنا و بقای است و در این سفر شهود جمال و حدت در مظاهر کثرات است و در آن حفظ و حدت در عین لحاظ کثرت است و در آن حفظ مراتب و حدود آن در عین شهود و حدت و شهد جمال حق اوّل است و در این سفر انانیت باقی نمی ماند مگر برای خدی و احد قهار و سالک فعل و صفت و حول و قوه ای جز از خدا و به سبب خدانی بینید و در نتیجه در حالی که او از شهود و تحقیق ناشی است می گوید: «لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله و اوّل و آخر و ظاهر و باطن و اوّل و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی دانا است و او به هر چیزی احاطه دارد و بر این باور و حال است که در وجود مؤثری جز خدا نیست.»

در این مقام از بعضی از کاملین چیزی صادر شده است که ظاهر آن وحدت و جودی است که ممنوع می باشد، مانند این گفته: منزّه است خدایی که اشیا را ظاهر کرده در حالی که او عین اشیا است، زیرا که خدای تعالی با تجلّی فعلی اش عین هر صاحب حقیقت و عین حقیقت آن است پس معنای این سفر چنین است که آن به سبب فعل او است که مشیّت است، و حقیقت هر صاحب حقیقتی است و این سخن مانند قول شاعر است که می گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت زان سبب عین جمله اشیا شد

چه غیرت از صفات فعلی او و از اسمای مشیّت است یعنی یرت او

که فعل اوست حقیقت هر صاحب حقیقت است، مانند: لیس فی الدَّار غیره
دیَّار و قول شاعر:

که یکی هست و یکی نیست جز او و حده لا شریک الا هو
غیر از این هابه صورت نشر و نظم عربی و فارسی گفته‌اند که ظاهراً
موهم وحدت وجود باطل است ولی همه‌ی آن‌ها صحیح است، چنانچه بر
صحّت آن‌ها اشاره شده است و آن وقتی است که صدورش از صاحب این
مقام باشد و اگر از صاحب سفر دوّم باشد از زمره‌ی شطحیّات محسوب
می‌شود .

و شاید قول خدای تعالی اشاره بر این مقام دارد که می‌فرماید: «و
ما رمیت اذ رمیت ولكنّ الله رمی» که اثبات خودیّت برای رسول الله ﷺ و
نفی فعل از اوست و اثبات آن برای خدا .

چون خضر علیه السلام دید که مقصود از تعلیم حاصل و سفرش منتهی به این
سفر شده و سیرش در مراتبی که برای انسان ممکن است کامل گشت
، برحسب استعداد از آنچه که استحقاق داشت چیزی باقی نماند فرمود: این جا
جای فراق بین من و تو است .

اما چون در جهت شهودش جز خدا باقی نماند و خداوند با اسم
جامعش بر هر شیء تجلّی نموده بود و او فعل، حول و قوّه‌ای جز از جانب خدا
نمی‌دید طبق حال موسی علیه السلام از انانیّت خود تبری جست و فعل او را طبق
شهود موسی علیه السلام به خدا نسبت داد، پس گفت: ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا﴾

أَشَدَّهُمَا وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ﴿ در خبری که از امام صادق علیه السلام منقول است مطالب ذکر شده اجمالاً مذکور است، و امام علیه السلام راجع به قول خدای تعالی ﴿فَارْتُ أَنْ أَعْيِبَهَا﴾ فرمود: قصد به عیب انداختن و اردهی این فعل را به خودش نسبت داد شاید این نسبت بدان جهت باشد که تعیب یعنی عیب ایجاد کردن را ذکر کرده، چون خضر می خواست در کشتی عیب ایجاد کند وقتی که پادشاه آن رامی بیند نخواهد غصب نماید .

پس خدای تعالی صلاح آن مساکین را خواسته بود خضر علیه السلام را بدان کار فرمان داده بود .

امام علیه السلام علت نسبت فعل به خود خضر و علت تفرّد به انانیت را معیوب ساختن کشتی نزد پادشاه ذکر نموده و در فقره‌ی دوّم بر وجه دیگری اشاره کرده و آن احتجاب و زیر پرده ماندن خداوند از نظر خضر علیه السلام در این مقام است؛ چرا که امام علیه السلام در مورد این که ﴿فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا﴾ فرموده اشتراک در انانیت بدان جهت است که برای خضر خشیت و ترس حاصل شد و خداوند نمی ترسد برای این که چیزی از او فوت نمی شود و انجام چیزی که اراده کند ممتنع نیست؛ چون خضر علیه السلام می ترسید که بین او و مأموریت چیزی حایل و مانع شود که ثواب امضا و اجرا را درک نکند، در دلش این مطلب که خداوند او را سبب رحمت پدر و مادر آن غلام قرار داده، پس در مورد به حدّ و سطر از بشریت عمل نمود، مانند کاری که موسی کرد. زیرا که او در آن هنگام خبر دهنده و معلّم موسی علیه السلام بود و موسی علیه السلام

خبر گیرنده و متعلّم .

این به آن معنا نبود خضر علیه السلام استحقاق این مرتبه و درجه را داشته و از موسی علیه السلام برتر و بالاتر باشد بلکه بدان جهت بود که موسی علیه السلام مستحقّ آن بود که مطلب برای او تبیین و روشن گردد .

چه قول امام علیه السلام: خضر علیه السلام ترسید و خدانی ترسدا گر چه ظاهرش مناسب اشتراک در انانیت نیست ولی ضمیمه‌ی این گفتار امام که : در دلش خطور کرد که خداوند او را سبب رحمت برای پدر و مادر آن غلام قرار داده است .

و ملاحظه‌ی این گفتار امام که "در این مورد خضر به حدّ وسط از بشریت عمل نمود"، مطلب را مناسب با اشتراک در انانیت قرار می‌دهد، چون معنای آن این است که نسبت همه‌ی اجزای خشیت به خدای تعالی صحیح نیست، ولی به اعتبار یک جزء آن که رحمت است نسبت آن به خدای تعالی صحیح می‌شود.

و این قول امام علیه السلام اشاره بر حدّ وسط حال انسان است از مشاهده‌ی خود و خدای تعالی.

هم‌چنین این قول امام علیه السلام که در دل خضر خطور کرد که خدای تعالی او را سبب رحمت پدر و مادر غلام قرار داده است دلالت بر مشاهده‌ی خدای تعالی و سبب‌سازی او دارد .

و فراز دیگر فرمایش امام علیه السلام "خضر در همان وقت خبر دهنده و معلم

و موسی... "تعلیل تصرّف خضر در موسی است در حالی که رتبه‌ی او پایین‌تر از موسی است .

و معنای آن این است که در پیروی موسی از خضر، خضر خبردهنده و معلم موسی بود و به او چیزی می‌آموخت که بر آن علم نداشت، موسی پیرو و متعلم بود و تصرّف خضر از همین جهت بود که منافاتی با آن ندارد که موسی از جهت دیگر کامل‌تر از خضر بوده باشد؛ لذا امام علیه السلام فرمود: این مطلب از آن جهت نبود که خضر از استحقاق برتری بر موسی داشت و گر نه محض خبر دهی، خبرگیری، یاددهی و یادگیری مقتضی برتری خبر دهنده بر خبرگیرنده است از یک وجه و از یک جهت .

امام علیه السلام در مورد «فاراد ربّك» فرمود: خضر در آخر داستان از انانیت تبرّی جست و همه‌ی اراده را به خدای تعالی نسبت داد، این کار را بدان جهت انجام داد که دیگر از کارهایی که کرده بود چیزی باقی نمانده بود که به موسی علیه السلام خبر دهد و موسی خبرگیرنده و گوش دهنده‌ی کلام و پیرو او بوده باشد؛ لذا همانند تجرد و خالی گشتن عبد مخلص از انانیتش مجرد و خالی گشت، سپس از نسبت انانیت در اوّل داستان و از ادّعای اشتراک در داستان دوّم عذر آورده و گفت: "این کارها رحمت بود از جانب پروردگارت و من آنها را از جانب خود انجام ندادم".

پس گفته‌ی امام علیه السلام که: "دیگر چیزی از کارهایش باقی نمانده بود که به موسی خبر دهد" بدین معنا است که چیزی نمانده بود که خدا به موسی خبر

دهد تا احتیاج به واسطه و وساطت خضر باشد، بله نظر موسی به طور خالص به سوی خدا برگشت و از واسطه بی نیاز شد و در جهت نقصش به کمال رسیده و آنچه را که احتیاج به تعلّم داشته آموخته است .

﴿لِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ آنچه که ذکر شد از بیان حکمت هر کاری که دیدی تأویل چیزهایی بود که نمی توانستی بر آنها صبر کنی .

یعنی حکمت و حقیقت آنچه که دیدی چون تأویل در چیزی که مطلب به آن برگشت می کند زیاد استعمال می شود .

یا مقصود این است که بازگشت کارهایی که انجام دادم به حقیقت صحیح مقتضی حکمت بود و لزوم آن ناشی از مصدر و غایت آن کارها بود که تونمی توانستی تا پایان شکیبایی ورزی .

حرف تاء از کلمه‌ی ﴿لَمْ تَسْتَطِعْ﴾ حذف شده تا مشعر به ظهور و روشن شدن کم طاقتی و بی صبری موسی علیه السلام باشد، اما دلیل این که حرف تاء در چند مورد گذشته از کلمه‌ی مزبور حذف نشده است، در قول :

﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ این است که عدم استطاعت و توانایی موسی علیه السلام هنوز ظاهر نشده بود بلکه او مدعی استطاعت و قدرت بود.

چنانچه از امام علیه السلام روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام گفت که من قدرت و استطاعت دارم.

آیات ۹۳ - ۸۳

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَاذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تَتَّخِذُ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷) وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳)

ترجمہ

واز تو ای رسول سؤال از ذوالقرنین می کنند پاسخ ده کہ من به زودی حکایت او را به شما تذکر خواهم داد، ما اورا در زمین تمکن و قدرت بخشیدیم واز هر چیزی رشتہ ای به دست او دادیم، او ہم از آن رشتہ ووسیلہ ی حق پیروی کرد، تا ہنگامی کہ ذوالقرنین بہ مغرب رسید جایی کہ خورشید را

چنین می‌یافت که در چشمه‌ی آب تیره‌ای غروب می‌کند و آن‌جا قومی را یافت که ما به ذوالقرنین دستور دادیم که تو در باره‌ی این قوم یا قهر و عذاب یا لطف و رحمت بجای آور، ذوالقرنین گفت: اما هرکس ستم کرده او را به کیفر خواهیم رسانید و سپس هم که (بعداز مرگ) به سوی خدا باز گردد خدا او را به عذابی بسیار سخت کیفر خواهد کرد، و اما هرکس به خدا ایمان آورد و نیکو کردار شد برای او نیکوترین اجر باشد و هم ما این امر را بر او سهل و آسان گیریم (واز هر جهت وسایل آسایش او فراهم سازیم)، ذوالقرنین باز با همان وسایل و اسباب تعقیب کرد، تا آن‌که به مشرق زمین رسید آن‌جا قومی را یافت که ما میان آن‌ها و آفتاب ساتری قرا ندادیم، هم چنین بود و البتّه ما از احوال آن کاملاً با خبریم، باز با وسایل تعقیب می‌کرد، تا رسید میان دوسدّ (دوکوه بین دوکشور در شما یا جنوب انتهای خاک ترکستان) آن‌جا قومی را یافت که سخنی فهم نمی‌کردند.

تفسیر

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ در سبب نزول این آیه آنچه که در سبب نزول داستان اصحاب کهف گذشت وارد شده است؛ و نیز وارد شده که جماعتی از یهود از رسول خدا ﷺ در باره‌ی طواف کننده و سیّاحی که مشرق و مغرب را گشته است سؤال کردند.

بدان که دو نفر با لقب ذوالقرنین نامیده شده‌اند که یکی ذوالقرنین بزرگتر و دیگری ذوالقرنین کوچکتر؛ هر دو بر روی زمین پادشاهی کردند. ذوالقرنین بزرگتر بنده‌ی صالح خدا بود نبیّ یا غیر نبیّ؛ او کسی است که مشرق و مغرب را گشت و سدّ یا جوج و مأجوج را بنا کرد. او غلامی از اهل روم و فرزند پیر زنی فقیر بود که خداوند او را ملک و پادشاهی داد.

در وجه تسمیه او بر ذی‌القرنین وارد شده است که بر قومش مبعوث شد و آن‌ها را به سوی خدا فراخواند، بر شاخ راست او زدند و خداوند او را میرانید یا از انظار مردم غایب گردانید؛ بنابراین اختلاف رو آیات این مردن یا غیبت پانصد یا یکصد سال به طول انجامید که در این مورد هم اختلاف در آیات می‌باشد.

سپس خداوند او را برای بار دوم مبعوث گردانید تا مردم را به سوی او فراخواند که این دفعه نیز بر شاخ چپ او زدند و خداوند او را میرانید یا از انظار در همان مدّت مدکور غایب شد سپس دوباره او را زنده گردانیده پادشاه و مالک مشرق و مغرب کرد.

و نیز در اخبار وارد شده است که خداوند عوض دو ضربتی که بر سرش زده شده بود دو شاخ توخالی و میان تهی بر سرش قرار داد، عزّت ملک، پادشاهی و علامت نبوتش را در آن دو قرار داد.

سپس او را بر آسمان بالا برده و همه‌ی زمین را برایش صاف

و هموار ساخت، کوهها، پستی و بلندیها را برداشت تا جایی که مابین مشرق و مغرب همه جا را دید.

از هر چیزی سببی به او عطا کرد که به وسیله‌ی آن حق و باطل را می‌شناخت؛ او را با دو شاخش بر قسمتی از آسمان که در آن ظلمات و رعد و برق است رهنمون شد و سپس هبوط داده و وحی کرد که در غرب و شرق زمین سیر کن که شهرها را برای تو درهم پیچیده و بندگان را برای تو رام کرده و از تو ترسانیدم و این معنای قول خدای تعالی است: ﴿إِنَّا مَكْنَنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ﴾.

و نیز وارد شده است که او در خواب دید که گویا آفتاب نزدیک می‌شود تا آنجا که با دو شاخش شرق و غرب آفتاب را گرفت، وقتی این خواب را بر قومش بازگو نمود او را ذی القرنین نامیدند؛ سپس آنان را به سوی خدا فراخواند و آن‌ها نیز اسلام آوردند.

در تواریخ ذکر شده که وقتی مشرق و مغرب را گشت ذالقرنین نامیده شد، و برخی نیز آورده‌اند: چون از طرف پدر و مادر بزرگ و کریم بود ذالقرنین نامیده شد و بعضی گفته‌اند چون از هر دو طرف سرش دو دسته موی بافته شده داشت او را ذالقرنین نامیدند.^(۱)

۱. در باره‌ی این که ذوالقرنین کیست اقوال مختلف است که اجمالاً عبارتند از:

(۱). قدیم‌ترین و معروف‌ترین قول آن است که وی اسکندر کبیر مقدونی (۳۵۶.۳۲۳ قبل از میلاد) بود که چون غرب و شرق جهان را در نوردید و گرفت ذوالقرنین نامیده شد و این مسئله تاریخی است که با تاریخ غرب و یهود ارتباط داشته و موجب این پرسش شده است (طبری،

بعضی اسم او را عبدالله بن ضحاک لقبش را عیاش دانسته‌اند و اختلاف اخبار در باره‌ی دو شاخ و نبوتش مشعر بر تأویل است.

به ویژه با ملاحظه‌ی آنچه در اخبار ذکر شده که فرموده‌اند: در بین شما مانند ذی القرنین وجود دارد، و اشاره به خودشان کرده‌اند هر چیزی برای شخصی در عالم کبیر ذکر شود در نوع همان شخص جریان دارد و هر چه که در عالم کبیر باشد چه حکم شخص، چه حکم نوع در عالم صغیر هم جریان

میبدی، شیخ طبرسی، ابوالفتح رازی، امام فخر رازی، قرطبی، بیضاوی و ابن خلدون در مقدمه ابن خلدون.

(۲). منذر بن ماء السماء که امرء القیس در شعری این لقب را بر او داده‌است (دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی).

(۳). حبیب بن همال حمیری. (۴). تبع الاقران پادشاه جنوب عربستان.

(۵). ابو کرب حمیری که دو گیسوی او روی شانهاش می‌رسید به شرطی که ذوالقرنین به معنای دو گیسو باشد (ابو ریحان بیرونی: هبة الدین شهرستانی).

(۶). کورش هخامنشی زیرا شرق و غرب را گشود و هم مجسمه‌اش در پاسارگاد دارای دو شاخ است، و سد گورا را در کوههای قفقاز در معبر داریال از مس و آهن ساخت که یاجوج و ماجوج (مغول و تاتار به این سو نیایند ضمناً در تورات به عنوان نجاتبخش و مقدس ذکر شده‌است و این که یکتا پرست بوده‌است. (۷). تسوپاچی هوانگ که بزرگترین پادشاه چین بود و دیوار چین را جلوی یاجوج و ماجوج (مغول و تاتار) ساخت. ○ نظر مترجم این است که چون مسئله به سؤال قوم یهود منوط است باید به نحوی با توراة مرتبط باشد و با شواهد دیگر تأیید شود لذا تطبیق آن با کورش در وحله‌ی اول و سپس اسکندر مقدونی که فلسطین و سرزمین یهود را زیر سلطه قرار داد تطبیق دارد ولی چون اسکندر موحد نبود اطلاق بر او درست به نظر نمی‌رسد و به هر حال مراد پیر طریقت است که در جهت وحدت و کثرت باشد و این نکته با اصحاب سهو و فقر همسانی دارد.

پیدامی کند .

اخبار و تواریخ در زمان ظهور ذی القرنین مختلف است که در بعضی بعد از زمان نوح ذکر شده و در بعضی از آن‌ها آمده است که او معاصر ابراهیم بوده است ، و در بعضی از اخبار زمان او بعد از عیسی عَلَيْهِ السَّلَام تعیین شده است.

﴿ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴾ بگو چیزی که باعث تذکر و یادآوری گردد برای شما می خوانم برای شما می خوانم و این است آنچه خدا می گوید: ﴿ إِنَّا مَكْنَانًا لَهُ فِي الْأَرْضِ ﴾ ما او را در روی زمین تمکن داده بودیم، ﴿ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴾ از هر چیزی سبب و علتی از آن بر او دادیم تا به وسیله‌ی آن تمکن تام و قدرت کامل داشته باشد که به آن چیز برسد و در آن تصرف نموده و به آن مسلط باشد .

چون همه‌ی اشیای کونی و هستی مسبب از موجودات علیا از قبیل اشباح مثالی و ارواح مجرد می باشند، و برای هر یک از آن‌ها بر حسب مراتب طولی علتها و اسباب متعددی که به وسیله‌ی آن‌ها می توان به معلول رسید و در آن تصرف کرده و تسلط یافت.

در روایت وارد شده است که او به سوی آسمان برده شد و از زمین مجرد و منسلخ گشت که این تعبیر کنایه از اتصال او به ملکوت است ، عالم ملکوت اسبابی هستند نزدیک عالم ملک ، پس از هر چیزی علت و سببش را به او عطا کرد و روی همین جهت بود که سیر شرق و غرب بر او آسان گردیده

و برکوه، ناهمواریها و همواریهای زمین مسلط گشت .

﴿فَأَتَّبَعَ سَبَبًا﴾ پس از سبب امور و قانونمندی آن پیروی کرد و از آن وسایلی که داده شده بود و در اختیار داشت بهره جست و از ملکوت اشراق وجود خود (از جهت اشراقی ملکوت خود) سبب مغرب غرب وجود (عالم طبیعت که در حکم غرب خورشید وجود است) و علّت وجود آن را درک کرد، و به همان علّت چنگ زد تا به سوی آن سیر نمود .

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ﴾ تا این که از جهت تنزیل به مغرب خورشید رسید که مقام طبع از عالم کون است و ملکوت سفلی نسبت به عالم بالا که دار شیاطین، اجنه و محلّ اقامت اشقیاء و اشرار است، چه کامل گاهی به عالم طبع و ملکوت سفلی تنزل می کند تا دقایق آن دو عالم را مشاهده کند و کمالات آن ها را جمع کرده دوباره صعود بر عالم بالا کند .

﴿وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ خورشید را چنان یافت که در چشمه‌ی آب تیره‌ای غروب می کند، این بیان اشاره به تأویل دارد از آن جهت که غروب آفتاب روح و عقل در چشمه‌ی طبیعت تیره و سیاه است که در آن آب وجود با تیرگی ماده و لوازم آن مخلوط شده است.

لوازم ماده عبارت از حدود و تعینات و عدمها در عالم صغیر و کبیر است، و نیز غروب آفتاب روح و عقل در چشمه‌ی ملکوت سفلی است که آب آن کمتر و تیرگی اش بیشتر است، اما غروب آفتاب محسوس سبب آن جز به تجاوز و گذشتن از دایره‌ی افق نیست .

از این گفتار احتمال این‌که ذوالقرنین بر ساحل دریای محیط رسیده‌باشد که در نظر او جز آب چیزی نیامده است و در نتیجه غروب خورشید را در آب می‌دیده‌است مناسب تعبیر به غروب خورشید در چشمه‌ی آب تیره نیست .

بلکه مناسب آن احتمال تعبیر غروب در آب یا دریا است و اما عالم طبع و آنچه که در زیر آن عالم است ، پس تعبیر مناسب آن تعبیر به چشمه‌ی آب تیره است، چه آب وجود زیر تیرگی ماده و لوازم آن پنهان می‌شود .
و آنچه که از آقاو مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده‌است مبنی بر این که مقصود از چشمه‌ی تیره دریا است نه در شهر جابلقا که به دنبال مغرب و نزدیک آن است ناظر به تأویل است.

زیرا دریایی که پایین تر از جابلقا است عالم طبع است ، چه جابلقا عبارت از عالم مثال است که هبوط کرده و آن شهری است که بعد از مغرب است و پایین تر از عالم طبع اجنه و شیاطین می‌باشد که از آن تعبیر به ملکوت سفلی می‌شود .

ولفظ «حامیه» یا از «حمأة» به معنای تیرگی و سیاهی است یا از «حمی» به معنای حرارت است .

هم‌چنین قول امام علیه السلام مبنی بر این‌که وقتی ذوالقرنین با آفتاب منتهی به چشمه‌ی آبی تیره روبرو شد دید که خورشید در آن غروب می‌کند و با آن هفتاد هزار ملایکه است که آن را بازنجیرهای آهنی و چنگالها در ته دریا در

قطر راست زمین می کشند همانطوری که کشتی بر روی آب راه می رود... ناظر بر تأویل است، و مقصود از قطر راست زمین عالم طبع است که نسبت بر عالم جنّ یمین و راست است، یا مقصود از آن عالم مثال علیا است که فراوان از آن به زمین تعبیر می شود.

﴿وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا﴾ نزدیک آن چشمه‌ی تیره قومی را یافت، لفظ «قوم» را نکره آورد و آن را به وصفی توصیف نکرد چنانچه دو لفظ «قوم» و «قوماً» در آیه بعدی را موصوف به وصف نمود و این بدان جهت بود که آن‌ها را تحقیر کرده و کوچک شمارد، گویا که آن قوم به دلیل نهایت حقارت و مجهول بودنشان به هیچ وجه توصیف و تعیین آن‌ها ممکن نبوده است.

﴿قُلْنَا يَا أَذَى الْقُرْنَيْنِ﴾ به او گفتیم: ای ذالقرنین!

این خطاب دلالت بر نبوت ذوالقرنین می کند، زیرا شأن انبیا است که مورد خطاب خدا قرار بگیرند، مگر این که گفته شود خداوند او را به زبان نبی و قتش مورد خطاب قرار داده است.

﴿إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ﴾ ما برتواختیار دادیم، یا آن‌ها را به سبب کفر و دوری از خدا باکشتن، اسارت، غارت و سایر انواع تعذیب عذلب می کنی. ﴿وَأِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ یابه آن‌ها خوبی می کنی بدین گونه که شرایع را به آن‌ها یاد داده و مفاسد را اصلاح می کنی و سیاستهای شرعی در بین آن‌ها وضع می کنی، بدکار و گناهکار را می بخشی.

لفظ «ان» با صله‌اش مبتدا و خبرش محذوف است؛ یعنی یا تعذیب تو در آن‌ها ثابت است یا خوبی کردن تو در بین ایشان موجود است.

﴿ قَالَ ﴾ ذالقرنین بعد از آن که دید مخیر است بر عذاب کردن یا نیکویی در مقام پاسخ بر آمده و جواب را به گونه‌ای اختیار کرد که در آن خروج از ظلم و عمل بر عدل است چنانچه شأن انبیاء علیهم‌السلام است، و گفت: ﴿ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ ﴾ کسی که بر خودش به سبب اصرار بر کفر بعد از دعوت به خدا ستم کند یا بر دیگران به واسطه‌ی نپذیرفتن سیاستها و خروج از حدود الهی، ﴿ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ﴾ به زودی او را عذلب خواهیم کرد به نحوی که مناسب حالش باشد از قتل، قطع عضو، اسارت، غارت و تبعید.

﴿ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ ﴾ او پس از مرگ به سوی پروردگارش باز می‌گردد، ﴿ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا ﴾ و خدا او را عذابی می‌کند که منکر م ناشناخته است و مثل آن معهود نیست.

﴿ أَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ﴾ و اما کسی که ایمان آورد به این که دعوت الهی را قبول کند و ظلم بر خود را ترک کرد و عمل شایسته انجام داد بدین گونه که حدود و احکام شرعی را اخذ نماید و بعد از ایمان از آن تجاوز ننماید که ظالم بر خود یاد دیگری باشد.

﴿ فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ ﴾ برای چنین کسی پاداش نیکویی از جانب پروردگارش می‌باشد.

لفظ «جزاء» حال، تمییز، یا مفعول مطلق برای فعل محذوف است؛

جزاء با رفع و تنوین خوانده شده که اعراب آن روشن است، و جزء الحسنی خوانده شده بدون تنوین بنابر این که سقوط تنوین به علّت التّقای ساکنین باشد نه به سبب اضافه و همانند صورت تنوین بر حسب اعراب .

یا بنابر این که سقوط تنوین به واسطه‌ی اضافه باشد و «جزاء» مفعول مطلق خبر محذوف، بدین گونه: «لَهْ جَزَاءُ جَزَاءِ الْحَسَنِ» .

در این اختیار انتخاب نخست عذاب دادن ذوالقرنین را را بیان کرد و آن را بر تعذیب الهی مقدم داشت چون تعذیب خدا مختصّ آخرت است چنانچه بر آن هم تصریح شده است و مرتبه‌ی عذاب اخروی بعد از مرتبه‌ی تعذیب در دنیا است .

ولی در مرحله‌ی بعد پاداش و جزا بوده بر عکس مطلب نخست و پاداش پروردگار را در فقره‌ی دوّم بر پاداش خودش مقدم داشت تا مشعر بر این باشد که جزا و پاداش پروردگار اعمّ از دنیا و آخرت است و اگر تأخیر می‌انداخت این توهم پیش می‌آمد که پاداش الهی مانند عذابش مختصّ به آخرت است.

﴿ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴾ ما در باره‌ی خراج، مالیات، وضع سیاسات و قوانین بر او سهل و آسان می‌گیریم که قابل تحمّل باشد .
 ﴿ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴾ سپس ذوالقرنین سفر خود را در پی یافتن سبب و علّتی از علل جانب مشرق از ربع مسکون یا از عالم ادامه داد تا از رسیدن به آن و تسلّط بر اهلش متمکّن شد .

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ﴾ تا این‌که به مشرق زمین از ربع مسکون یا از عالم رسید، ﴿وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰی قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا﴾ آن‌جا قومی رایافت که ما میان آنه و آفتاب ساتری قرار ندادیم.

در تنزیل این آیه وارد شده که آن قوم خانه ساختن و لباس دوختن نمی‌دانستند، و از علی علیه السلام آمده است که این آیه در باره‌ی قومی است که آفتاب آن‌ها را سوزانده و جسدها و رنگهایشان را تغییر داده است تا آن‌ها را مانند ظلمت و تاریکی سیاه کرده است.

ولی آیه مشعر بر تأویل است، زیرا خداوند فرمود: حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ المشرق یعنی تا این‌که به مشرق رسید.

زیرا که مشرق اگرچه به معنای محلّ طلوع نور است ولی در عرف مخصوص اوّلین شهر از ربع مسکون است که آفتاب اوّل به آن‌جا می‌تابد، یا مخصوص شهرهایی از ربع مسکون است که در طرف مشرق واقع شده‌اند، برخلاف مطلع آفتاب که بر همان معنای لغوی است، و معنای آن در لغت همه‌ی اجزای زمین است.

زیرا همه‌ی اجزای زمین مطلع و مغرب است به دو اعتبار.

هم‌چنین این‌که خدای تعالی فرمود: ﴿وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰی قَوْمٍ﴾ آفتاب را یافت که بر قومی می‌تابد و نفرمود ﴿وَجَدْفِيهِ قَوْمًا أَوْ عِنْدَهُ قَوْمًا﴾ در آن‌جا یا نزدیک آن‌جا قومی را یافت.

زیرا در جمله‌ی اوّل اشعار براین است که آن کس که به محلّ نور رسیده نظرش بر آفتاب و طلوع آن است (فقط به آفتاب حقیقت توجّه دارد مقام وحدت).

بر خلاف کسی که به محلّ غروب آفتاب رسیده باشد که او هم ناظر بر آفتاب و غروب آن است ولی به جهت تراکم کثرتها و پنهان شدن روشنایی آفتاب نظر او استقلالاً بر کثرت‌ها قرار می‌گیرد (مقام کثرت).

شاید مقصود از قوم کسانی باشند که مجذوب و فانی در خدا هستند که از تعینات کونی که به منزله‌ی لباس و ساتر از اشعه‌ی آفتاب حقیقی می‌باشند چیزی بر آنها باقی نمانده است، برای اشاره بر این که بقا و تعین وجود آنها به سبب وجود خدا است.

فرمود: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا﴾ از غیر خود برای آنها پوششی قرار نداده بودیم؛ چنانچه در حدیث قدسی وارد شده که: اولیای من زیر قبّه‌های من هستند و جز من کسی آنها را نمی‌شناسد، ﴿كَذَلِكَ﴾ این کلمه صفت «سترا» است ساتری مثل این ساتر برای آنها قبل از این (ستر) ستری قرار ندادیم.

یا حال از ﴿الشَّمْسُ﴾ است به این معنا که آفتاب را در حالی یافت که چنین بود، یا آفتاب را یافت که طلوع می‌کند در حالی که مانند آن چیزی بود که ذکر شد و مقصود کسانی هستند که نزدیک آفتاب قرا گرفته‌اند، بدون این که برایشان ستر و پوششی از ابر تعینات و حدود، غبار هواها و کثرتها

قرار دهیم .

یا حال از فاعل «و جدھا» است که به معنای بیان حال ذی القرنین که چنین بود، مثل کسی بود که نزدیک آفتاب هیچ ساتری جز آفتاب ندارد .
و ممکن است خبر مبتدای محذوف و پاسخ پرسش مقدر از حال ذی القرنین یا حال آفتاب یا حال قوم بر سیل اعجاب و تعجب باشد، گویا که از جهت تعجب کردن و غریب شمردن گفته شده: آیا آن‌ها جز آفتاب سترو پوششی نداشتند؟! از باب تأکید جواب داد که حال آن‌ها اینچنین بود، یا تقدیر چنین است: کار ذی القرنین همانطور است که ذکر شد.

﴿ وَ قَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴾ ما به آنچه نزد ذی القرنین بود علم داشتیم ؛ ذی القرنین و هرکس که هنگام رسیدن به محل طلوع آفتاب نزد او است احوال و دارایی اش در عالم صغیر و کبیر از اهل عالم پنهان بوده و به جهت دوری زیاد معلوم نیست، ولی ما بر همه‌ی آن‌ها علم داریم .

این که گفتیم به جهت دوری زیاد بر حسب تنزیل است اما بر حسب تأویل باید گفت فنای اهل عالم از افعال، اوصاف و ذواتشان بر اهل عالم و پنهان و پوشیده است ولیکن برای ما معلوم بوده و در علم ما باقی است (واز علم ما غایب نشده)، جمله حالیّه یا مستأنفه است .

﴿ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴾ سپس پیروی نمود از سبب و قانونمندی آن (اسبابی که در اختیارش گذاشته شده بود) ﴿ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ ﴾ تا این که بین دو سدّ (دو کوه که آن جا سدّ را بنا کرد) رسید دو سدّ نامیدن آن

دو کوه از باب مجاز است به سبب مجاورت، یا این که چون مانع از عبور بودند سدّ نامیده شده اند.

﴿وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا﴾ از پایین آن دو کوه، نه از پشت سر آن دو قومی یافت که: ﴿لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾ گفتار را نمی فهمیدند، چون از صاحبان لغت‌های معروف دور بودند و درک و فراستشان کم بود به نحوی که مقصود اخروی از کلام را نمی فهمیدند، چون توجه بر آخرت نداشتند و راه آخرت را نمی رفتند، بلکه علوم آن‌ها منحصر در آباد کردن دنیا بود ولیکن آماده‌ی تفتن به آخرت و اصلاح بودند و گوش به فرمان، تسلیم و فرمانبردار.

لذا خدای تعالی در باره‌ی آن‌ها فرموده بود: یا آن‌ها را عذاب کن یا به نیکویی رفتار نمای، و آن‌ها نیز از باب تسلیم گفتند: آیا قبول می‌کنی که برای تو خراج و مالیات بدهیم.

آیات ۱۱۰ - ۹۴

قَالُوا يَا أَدَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (٩٥) ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ
 بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي
 أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا (٩٦) فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا
 اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (٩٧) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ
 وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (٩٨) وَتَرَكْنَا
 بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ
 فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (٩٩) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ
 عَرَضًا (١٠٠) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي
 وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (١٠١) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن
 يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِّن دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِّلْكَافِرِينَ
 نَزُلًا (١٠٢) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (١٠٣) الَّذِينَ
 ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ
 صُنْعًا (١٠٤) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ
 فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا (١٠٥) ذَلِكَ
 جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي
 هُزُورًا (١٠٦) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ
 جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (١٠٧) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا
 حِوَلًا (١٠٨) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ
 قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (١٠٩) قُلْ إِنَّمَا

أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحِدٌ فَمَنْ كَانَ
يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ
رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

ترجمه

آنان گفتند ای ذو القرنین یا جوج و ماجوج (پشت این کوه) فساد و خون ریزی و وحشی گری بسیار می کنند آیا چنانچه ما خرج آن را به عهده بگیریم سدّی میان ما و آنها می بندی (که ما از شرّ آنان آسوده شویم)؟ ذو القرنین گفت: تمکّن و ثروتی که خدا به من عطا فرموده از هزینه شما بهتر است (نیازی به کمک مادی شما ندارم) اما شما بامن به قوّت بازو کمک کنید (مرد و کارگر از شما وسایل و هزینه آن بامن) تا سدّی محکم برای شما بسازم که به کلی مانع دستبرد آنها شود، و گفت قطعات آهن بیاورید آن گاه دستور داد که زمین تا به آب بکنند و از عمق زمین تا مساوی دو کوه از سنگ و آهن دیواری بسازند و سپس آتش بر افروخته تا آهن گداخته شود آن گاه مس گداخته بر آن آهن و سنگ ریختند، از آن پس آن قوم نه هرگز بر شکستن آن سد و نه بر بالای آن شدن توانایی یافتند، ذو القرنین گفت: که این لطف و رحمت خدای من است و آن گاه که وعدهی خدا فرارسد (که روز قیامت یا ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه است) آن سدّ را متلاشی و پاره پاره گرداند و البتّه وعدهی خدا محقق و راست خواهد بود، و روز آن وعده که فرارسد خلائق محشر چون موج مضطرب و سرگردان باشند و نفخه صور دمیده شود و همه خلق در صحرای قیامت جمع آیند، و دوزخ را آشکار به کافران بنماییم، آن کافرانی که بر چشم (قلب) شان پرده (غفلت) بود و از یاد من غافل بودند و هیچ توانایی بر شنیدن

(آیات الهی) نداشتند، آیا کافران پندارند که بندگان (باخلوص) من غیر من کسی را دوست و یاور خود خواهند گرفت و ما برای کافران دوزخ را منزلگاه قرار دادیم، (ای رسول ما) به اُمّت بگو که می خواهید شما را به زیان‌کارترین مردم آگاه‌سازم، زیان‌کارترین مردم آن‌ها هستند که عمرشان را در راه حیات فانی تباه کردند و به خیال باطل می‌پنداشتند نیکوکاری می‌کنند، همین دنیا طلبانند که به آیات خدای خود کافر شدند و روز ملاقات خدا را انکار کردند لذا اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آن‌ها را هیچ وزن و ارزشی نخواهیم داد (زیرا آن‌ها کاری که در آن جهان ارزشی دارد نکرده‌اند)، اینان چون کافر شده و آیات و پیغمبران مرا استهزا کردند به آتش دوزخ کیفر خواهند یافت، و آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند البتّه آن‌ها در بهشت فردوس منزل خواهند یافت، همیشه در آن بهشت ابدی هستند و هرگز از آن‌جا نخواهند انتقال یافت، (ای رسول ما به اُمّت) بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آن‌که کلمات الهی به آخر برسد دریا خشک خواهد شد هر چند دریایی دیگر باز ضمیمه آن کنند، ای رسول بگو به اُمّت که من مانند شما بشری هستم که به من وحی می‌رسد که خدای شما خدای یکتا ست و هر کس به لقای (رحمت) او امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا احدی را با او شریک نگرداند.

تفسیر

﴿قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْ جُوجَ﴾ یا جوج و

مأجوج برحسب تنزیل دو قبیله از اولاد یافث بن نوح عليه السلام هستند، چنانچه بعضی گفته‌اند؛ برخی معتقدند که یأجوج از ترک و مأجوج از گیلان بوده‌اند و روایت شده که همه‌ی ترکها، سقلب‌ها^(۱)، یأجوج، مأجوج و چین همه از یافث بن نوح است هرچا که باشد .

اما برحسب تأویل مقصود از یأجوج شیاطین و اجنه هستند یا مقصود هر دو صنف از آنان در عالم کبیر و آنچه که از آنها متولد شود از قوا و لشکریان در عالم صغیر است و یأجوج و مأجوج پشت برزخ در عالم کبیر و پشت سد هستند در عالم صغیر و آن سد را خلفا و جانشینان خدا با تلقین و تعلیم بنا می‌کنند.

اشتقاق این دو کلمه از «اج» به معنای سرعت گرفت یا از «اج النار» به معنای آتش شعله و رگشت می‌باشد و آن مشعر به تأویل است، چه شیاطین و جن از آتش آفریده شده‌اند و آنها در فساد سرعت عمل دارند .
بنابر این منع صرف آن دو به جهت علمیت تأنیث است و اگر عجمی باشند عجمیت و علمیت باعث منع صرف شده است .

آنچه که در اخبار از بیان حال آن در گروه، جثه، چگونگی سوراخ کردن سد، بیرون آمدن آنها از پشت سد، مردم خواری و نهرهای مشرق و نوشیدن دریای طبری و کثرت آن دو قوم و طول بقا و کثرت نسل آنان، همه

۱. سقلب‌ها یا صقلب‌ها (صقالیه) اسلاوها که در چکوسلاواکی و مجارستان و کلاً اروپای مرکزی ساکنند و تا قرن چهاردهم میلادی از تمدن بهره نداشتند.

و همه دلالت بر تأویل می‌کند .

اما در باره‌ی سدّ یا جوج و مأجوج هیچ یک از مورّخین به طور دقیق و تحقیق نقل نکرده‌اند که آن چگونه بوده و کجا است؟ و حال یا جوج و مأجوج چگونه است؟ و حال کسانی که پایین سدّ هستند چگونه است؟

شاید آن سدّ زیر آب رفته یا از انظار غایب شده تا خبر آن از اخبار و اثرش از آثار محو شود و گرنه نمی‌بایست خبرش از بین می‌رفت؛ و آنچه که در تواریخ ذکر شده اخبار تقریبی و ذکر تخمینی است .

﴿مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ یا جوج و مأجوج در زمین ما به سبب قتل و غارت فساد می‌کنند.

و در اخبار آمده است که آن‌ها مردم را می‌خوردند، زراعت‌ها و میوه‌ها را می‌چریدند و خوردتی‌ها را می‌خوردند و غیر خوردنی‌ها را با خود می‌بردند.

﴿فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا﴾ آن قوم به ذوالقرنین گفتند: آیا خراج و مالیاتی قرار بدهیم که بر تو ادا کنیم؟

﴿عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا﴾ که بین ما و آن‌ها سدی قرار دهی که مانع خروج آن‌ها علیه ما باشد، و شاید خروج آن‌ها از یک راه بود که از غیر آن راه نمی‌توانستند خارج شوند چنانچه قول خدای تعالی « بین السّدین» مشعر بر همین معنا است .

﴿قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ﴾ جهت آسان گرفتن کار و

ترحم بر آنان گفت: آنچه که خداوند مرا در آن متمکن کرده و امکانات داده بهتر است از خراجی که شما قرار می دهید پس من احتیاجی بر آن ندارم .

﴿فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ﴾ نیازی بر اموال شما ندارم لکن با قوت و قدرتتان به من کمک کنید، از قبیل عمله، آلات و چیزهایی که بنای سدّ بر آن‌ها احتیاج دارد .

﴿أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾ تا این که من بین شما و آنان حایلی بنا کنم ؛ ردم بزرگتر از سدّ است یعنی بزرگترین در خواست آن‌ها را اجابت نمود .

﴿ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ﴾ برایم قطعه‌های بزرگ آهن بیاورید «زبره» قطعه بزرگ است، و جمل بدل تفصیلی از اعینونی است ﴿حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ﴾ برای او قطعه‌های بزرگ آهن را آوردند تا از عمق زمین مساوی کوهها دیوار ساختند .

و فاعل فعل «ساوی» ذوالقرنین یا حدید است ﴿بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ﴾ لفظ «صدفین» با حرکه، بادو ضمّه، باضمّه اوّل و سکون دال خوانده شده است که مقصود از آن دو کوه است یعنی تا دو طرف کوه بر آمد .

﴿قَالَ أَنْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا﴾ به کارگران گفت: باد بزنید (بدمید) تا آتش بیافروزید؛ تا این که باد میدن و گرم کردن آن را آتش گونه ساخت، ﴿قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا﴾ گفت برایم مس یا روی گذاخته بیاورید ؛ در لفظ «قطراً» هر دو فعل مضارع (اتونی) و (افرغ) عمل

می‌کنند و قطر مس است .

از مولا و مقتدای ما امیرالمومنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: برای ذوالقرنین کوهی آهنین درست کردند و آن را طوری درست کردند که مانند شیر نرم بود (چنان آهن را گذاختند که کاملاً ذوب شده و مثل شیر روان شد)، بعضی را روی بعضی دیگر ریختند و آن را در بین دو کوه قرار دادند و ذوالقرنین اولین کسی بود که روی زمین سدّ درست کرد، سپس روی آن هیزم گذاشت و در آن آتش افروخت و در آن جاهایی برای دم کردن گذاشت و بر آن باد دمیدند، وقتی که ذوب شد گفت: برای من مس بیاورید . کوهی از مس برای او درست کردند و آن را روی آهن ریختند پس مس ذوب شده و با آهن مخلوط گشت .

﴿فَمَا أَطَّاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ﴾ سدّ ساخته شد و قوم یا جوج و مأجوج دیگر نمی‌توانستند از آن بالا روند در این جا تاء استفعال حذف شده تا مشعر به این باشد که آن‌ها حتی توان و قدرت ضعیف هم نداشتند تا چه رسد به قدرت قوی، زیرا آن سدّ چنان نرم و صاف و مرتفع شد که هرگز نتوانستند بالا روند، شاید آن‌ها مانند چهار پایان بودند و فکرشان به ساختن نردبان و پله نمی‌رسید.

و هم‌چنین به جمع کردن خاک پشت سدّ به نحوی که با سدّ مساوی باشد نکردند، چه اگر آن‌ها با جمعیت زیادی که داشتند اگر این راه را می‌فهمیدند بالا رفتن برای آن‌ها آسان می‌شد .

آن دو کوه از اطراف آن‌ها را احاطه کرده بود، یا این که کوه‌ها منتهی به دریا می‌شد به نحوی که عبور از اطراف آن‌ها برایشان مقدور نبود و ارتفاع و بلندی‌اش مانند سد بلند و صاف بود بدون این که دامنه و کوهپایه‌ای داشته باشد، ﴿وَمَا أَسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ پس ساختمان سدّ طوری بود که قادر بر نقب زدن هم نبودند یا نمی‌توانستند نقب بزنند چون ذوالقرنین زمین را کند به آب که رسیده بود سدّ را بنا کرد.

﴿قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي﴾ ذوالقرنین گفت: این سدّ یا قدرت بر صاف و مساوی کردن آن رحمتی است از پروردگارم پس آن‌گاه که وعده‌ی پروردگارم فرارسد؛ یعنی قیامت که فرابرسد یا دنیا خراب شود، و اگر مقصود از وعده‌ی پروردگار قیامت باشد معنای آیه این است که هرگاه وعده‌ی او فرارسد.

﴿جَعَلَهُ دَكَّاءً﴾ آن را ویران کرده و با زمین یکسان می‌کند. (جعلهُ دكّاءً نیز خوانده شده است) ﴿وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾ وعده‌ی پروردگارم حق است و تخلفی ندارد.

نقل شده است که قبل از روز قیامت (آخرالزمان) آن سدّ منهدم می‌شود و یا جوج و مأجوج خارج شده و مردم را می‌خورند؛ همین قول خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كُلِّ

حَدَبٍ يَنْسِلُونَ^(۱) از امام صادق عليه السلام روایت شده است که: هیچ مردی از آن‌ها نمی‌میرد تا این که از صلب او یک هزار فرزند ذکور به دنیا بیاید، سپس فرمود: آن‌ها پس از ملایکه بیشترین موجوداتی هستند که خلق شده‌اند.

و از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که از نشانه‌های قیامت خروج یاجوج و ماجوج است قبل از آن .

نیز از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که از یاجوج و ماجوج سؤال شد پس فرمود: یاجوج امّتی است و ماجوج امّتی دیگر ، و هر امّت چهار صد امّت است هیچ مردی از آن‌ها نمی‌میرد تا این که یک هزار مرد از صلبش را ببیند که سلاح حمل کرده است .

گفته شد یا رسول الله آن‌ها را برای ما توصیف کن، رسول خدا ۹۱ فرمود: آن‌ها سه صنفند: صنفی از آن‌ها مانند درخت «ارز» است .

گفته شد یا رسول الله «ارز» چیست؟

فرمود: درختی است بلند در شام ؛ صنفی از آن‌ها طول و عرضشان مساوی است و این‌ها کسانی هستند که کوه و آهن نمی‌تواند در مقابلشان مقاومت کند و صنفی از آن‌ها یک گوششان را زیر انداز و گوش دیگرشان را رو انداز می‌کنند .

آن‌ها بر فیل، حیوان وحشی، شتر نمی‌گذرند مگر این که آن‌ها را

۱. سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۹۶

بخورند، قسمت جلوشان در شام و قسمت عقب و دنباله‌شان در خراسان است نه‌های مشرق و دریاچه‌ی طبری رامی آشامند .

و نیز روایت شده‌است که پس از ساخته شدن سدّ پایداری و استقامت به خرج می‌دادند و همه‌ی روزشان را سدّ می‌کنند تا شب می‌شد و همین که شعاع آفتاب رامی دیدند می‌گفتند فردا می‌آییم و سدّ را باز کرده و خارج می‌شویم استثنا نمی‌کردند یعنی ان شاء الله نمی‌گفتند، فردا که باز می‌گشتند می‌دیدند هرچه که کنده‌اند صاف شده و به حالت اوّل برگشته است.

تا این‌که وعده‌ی خدا فرا برسد آن‌ها گویند ان شاء الله فردا باز می‌کنیم و خارج می‌شویم؛ فردا که به سدّ بر می‌گردند می‌بینند به همان حالتی که آن را گذاشتند و رفتند می‌باشد، پس آن سدّ را حفر کرده و بر مردم خروج می‌کنند، آبها رامی خورند، مردم از ترس آن‌ها از خانه‌هایشان بیرون نمی‌آیند پس تیرهایشان را به آسمان می‌اندازند بر می‌گردد در حالی که بمانند هیبت خون است؛ پس می‌گویند که ما بر اهل زمین غالب شدیم و بر اهل آسمان برتری یافتیم پس خداوند پشه‌هایی را برای آن‌ها می‌فرستد که در پشت‌شان قرار گرفته و درگوشه‌هایشان داخل شده به هلاکتشان می‌رساند.

از عَلِيٍّ امام صادق عَلَيْهِ در باره‌ی قول خدا: ﴿أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾ آمده‌است که آن سدّ همان تقیّه است که نتوانستند بر بالای آن رفته و

در آن نقبی ایجاد نمایند .

فرمود: آن‌گاه که بر تقیه عمل کنی از هر حيله و چاره‌ای ناتوان می‌شوند و کاری نمی‌توانند بکنند و آن تقیّه حصن حصین یعنی دیوار محکمی است که نگهبان تو است و میان تو و دشمنان خدا سدّی است که نمی‌توانند در آن نقبی ایجاد کنند.

و در باره‌ی ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءٌ﴾ فرمود: تقیه هنگام کشف برداشته می‌شود و خداوند از دشمنان انتقام می‌گیرد.

همه‌ی این اخبار چنانچه می‌بینید دلالتش ب تأویل بیشتر از تنزیل است مخصوصاً خبر اخیر که صراحت در تأویل دارد.

﴿وَتَرَ كُنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَ مَسِيذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ﴾ روزی که سدّ به اتمام رسید آن جمعیت موج می‌زدند و اختلاط می‌کردند و نمی‌توانستند خارج شوند، یا وقتی سدّ ویران شد و آن‌ها خارج شدند در روی زمین موج می‌زنند؛ چون به قتل و غارت عجله می‌کنند.

یا مقصود روز قیامت است چنانچه به مولای ما عَلَيْهِ السَّلَامُ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده شده است و ادا کردن مطلب با فعل ماضی بنا بر احتمال اوّل ظاهر و واضح است؛ یا فعل ماضی به جهت وقوع مطلب نسبت به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است .

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾ هنگام نفخ صور یا جوج و مأجوج و کسانی را که پشت سدّ هستند جمع می‌کنیم.

(البته) ممکن است که مقصود یا جوج و مأجوج باشند.

﴿وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا﴾ دوزخ را

در آن روز برای کافران چنانچه باید و شاید بنمایانیم.

﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي﴾ همان

کسانی که چشمانشان از آن در پرده بود.

وقتی که مصنوعات و آفریده‌های مرا می‌بینند باید به یاد من بیافتند

و مرا یادکنند ولی آن‌ها از یاد آوری من در پوشش هستند .

بدان که «ذکر» در این جا به معنای چیزی است که موجب ذکر و یاد

آوری است و به این معنای مصنوعات ذکر خدای تعالی است و چون یاد

آوری به سبب آن‌ها مختلف است مصنوعات نیز بر حسب قوت و ضعف در

اطلاق ذکر مختلف می‌شوند و روی همین جهت است که بعضی از آن‌ها ذکر

نامیده نشده است .

مثلاً قرآن ، رسول ﷺ ، امام علیؑ ، لفظ لسان ، ذکر جنان ، آرامش و

سکینه‌ی قلبی و نماز ذکر نامیده می‌شود .

مقصود این است که کافران کسانی هستند که چشمهای قلبی آن‌ها در

پوششی از هواها ، آرزوها و سایر صفات نفس است و چیزهایی را که موجب

یاد آوری خداست (از آن جهت که ذکر و یاد آوری خداست) نمی‌بینند اگر

چه چشمهای ظاهری آن‌ها مصنوعات را می‌بیند مثلاً قرآن ، رسول ﷺ

و امام علیؑ را با چشم ظاهر می‌بینند ولی چشم باطنشان از درک حقیقت عاجز

است ، چون علیؑ به سبب علویتش حقیقت ذکر خداست «ذکر» را به

علی علیه السلام و ولایت او تفسیر کرده‌اند .

از امام رضا علیه السلام آمده‌است که غطا و پوشش چشم مانع از ذکر نیست و ذکر با چشم دیده نمی‌شود و لکن خدای تعالی کافران به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به کورها تشبیه کرده، چون آن‌ها گفتار نبی صلی الله علیه و آله را در مورد علی علیه السلام را سنگین شمرده و نتوانستند بشنوند .

از امام صادق علیه السلام در این آیه آمده‌است که: مقصود از ذکر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است فرمود: هر گاه نزد آن‌ها اسم علی علیه السلام برده می‌شد نمی‌توانستند بشنوند و این به جهت شدت بغض و دشمنی بود که با علی و اهل بیت علیهم السلام او داشتند .

﴿وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾ آن‌ها قدرت و توان تقلید و فرمانبرداری نداشتند ، مقصود این است که کفار دارای قلب نیستند تا با آن حقیقت علی علیه السلام را از آن جهت که ذکر است دریافته فرمان نبی صلی الله علیه و آله را گوش دهند و تسلیم شوند که از اهل تسلیم و سلامت باشند چنانچه خدای تعالی به هر دو مقام اشاره کرده و فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^(۱)

﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ آیا کسانی که به ولایت علی علیه السلام کافر شدند گمان کردند که: ﴿أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ﴾ بندگان من کسی را بدون اذنم دوستدار و اولیا خواهند گرفت؟! یا گمان کردند که

۱. سوره ق آیه ۳۷

بندگان من در حالی که بدون من باشند (مغایر من باشند) اولیا خواهند گرفت؟!

آن‌ها گمان کردند که بندگان من آن دوتای اولی (ابوبکر و عمر) را ولی می‌گیرند نه علی علیه السلام را!

یا بدون اجازه‌ی من و در حالی که مغایر بامن هستند (نه متصل به من) چنین کاری بکنند؟!

آیه در اخبار چنین تفسیر شده است و این با تعمیم نسبت بر کافر و هر کسی که معبودی را برگزیند بدون این که از جانب خدا اذن داشته باشد در ولایت او (یا در تصدی و تولی) داشته باشد منافاتی ندارد.

﴿ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا مَا دُوخًا رَابِعًا ﴾
کافران به ولایت علی علیه السلام آماده کردیم که بر آن فرود می‌آیند.

این از باب تشریفات است چه «نزل» چیزی است که برای مهمان نازل و فرود آمده مهیّا می‌شود تا بزرگداشت و احترامی برای او باشد.

﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴾
زیانکارترین عمل‌کنندگان (انسانها) آگاه کنیم؟ خسران و زیان شخص گمراهی او است و زیان در تجارت فروش بانقصان در بضاعت و کالا یا مغبون شدن در معامله است، و زیان عمل ضایع شدن و بطلان آن و بی‌فایده بونش می‌باشد، پس زیان دیده در عمل کسی است که بر عملش فایده‌ای که

مقصود از آن عمل بوده است مترتب نشود و از عملش اثری که نافع باشد باقی نماند .

اخسر و زیان دیده تر کسی است که از عملش مترقب و مترصد خیر فراوان است و خود را در آن خسته می‌کند، سپس آنچه را که می‌خواسته بر عملش مترتب نمی‌شود یا ضد خواسته‌اش مترتب شود .

بدان که انسان از جهت مقام نفسش بین دو عالم واقع شده است که هم قابل تصرف جنّ و شیاطین است و هم ملایکه و ارواح پاک، در این مقام هر کاری که انجام بدهد یا به سبب حکومت حکام خدا است یا به موجب حکومت حکم گزاران شیطان، چون انسان در این مقام محکوم صرف است، حکومتی در نفس خویش یا در غیرش ندارد.

لذا قول خدای تعالی: «ومن لم یحکم بما انزل الله» تفسیر به کسی شده است که حکم به غیر ما انزل الله بکند .

چه انسان از نوعی حکم هرگز خالی نیست، و اگر به آنچه که خدا نازل کرده است حکم نکند در حکم حاکم به غیر ما انزل الله می‌شود .

و هر فعلی که به سبب حکومت شیطان انجام می‌دهد ضایع است و زیانکار می‌گردد، ولی اگر تنبه پیدا کرده و بیدار گشته و فهمید که کارش بر اثر حکومت شیطان بوده و از آن منزجر شده و خود را ملامت کرد.

یا تردید پیدا کرد در این که کارش از حکومت خدا است یا حکومت شیطان است یا غافل از هردو حکومت بود این شخص زیان دیده و خاسر

است، ولی زیان دیده‌تر و اخسر از ناحیه‌ی عمل نیست، چه آمادگی و استعدادش برای مراتب الطاف خدا از غفران، عفو، صفح و تبدیل بدیهیها بر خوبیها باطل نشده است.

و اگر این بیداری و تنبه برایش حاصل نشد و اعتقاد پیدا کرد که کارش به سبب حکومت خدا است و استحقاق اجر و پاداش دارد در این صورت زیان دیده‌تر و اخسر است.

زیرا که عملش گم و ضایع شده و او خیال می‌کند که عملش ذخیره شده است، با این اعتقاد و جهل مرکب استعداد تدارک الطاف خدا را باطل نموده است و جهل مرکب چیزی است که علمای اخلاق آن را درد بی درمان شمرده‌اند.

و «اخرین» در آیه بر اهل کتاب و هرکسی که رأیی را ابداع کند و آن رأی را خوب و نیکو ببیند و بر اهل شبهات و اهوا از اهل قبله، اهل بدعت‌ها از اهل قبله و اهل حرور را تفسیر شده است و این منافاتی با تعمیم آیه در شمول نسبت به هرکسی که کاری را با حکومت شیطان انجام داده و آن را خوب و نیکو ببیند ندارد، بلکه تعمیم از اختلاف تفسیر استفاده می‌شود و برای اشاره بر تعمیم لازم است آن را با آیه‌ی بعدی تفسیر نمود.

﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ آنانکه تلاشهایشان در زندگی دنیا به گمراهی گرایید.

جمله‌ی «فی الحیوة الدنیا» ظرف «سعیهم» یا «ضل» یا هر دو بر

سبیل تنازع می‌باشد و چون هر کاری که انسان با حکومت شیطان انجام دهد متوجه به دنیا شده و در آن از بین می‌رود اگر چه شیطان در ابتدای امر بر آن جهت اخروی داده و آن را با وجهی اخروی ظاهر می‌سازد، پس تعلیق ظرف به هر یک از سعی و ضلال صحیح می‌باشد.

﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ و آنان گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند این گمان جهل مرکب است و خسران و زیانباری فوق خسران که تدارک و جبران آن ممکن نیست چنانچه گذشت .
 ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ﴾ آنها کسانی هستند که بر آیات خدا کافر شدند، آوردن اسم اشاره‌ی بعید جهت رسوا کردن حال کافران و احضار آنان است با اوصافی که توصیف شده‌اند و معرفه آمدن مسند جهت افاده‌ی حصر است.

مقصود از آیات اوصیا هستند، بلکه مراد از کفر به آیات کفر بر علی علیه السلام است که کفر بر او کفر بر تمام آیات و نشانه‌ها است و در اخبار به همین معنا تفسیر شده است .

﴿وَلِقَائِهِ﴾ بارها این بیان مطلب گذشت که اگر مقصود از ربّ ربّ الارباب باشد.

مقصود از لقا ملاقات حساب یا حسابگران او است و اگر مقصود از «ربّ» ربّ مضاف باشد مقصود از لقا ملاقات وجه ملکوتی ربّ مقصود است که در طریق آن را فکر و حضور و سکینه می‌نامند .

﴿فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾ پس اعمال آنه از بین رفته و تباه می شود، عملهایی که آن ها گمان می کردند دارای جزا و پاداش است.

﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ در روز رستاخیز برای آن ها قدر و وزنی قایل نمی شویم.

از نبی ﷺ روایت شده که چه بسا مرد چاقی در روز قیامت بیاید که به مقدار بال پشه ای وزن و ارزشی نداشته باشد.

یا مقصود این است که در روز قیامت برای عمل آن ها میزانی بر پا نمی کنیم چون عمل خوبی برای آن ها باقی نمی ماند تا وزن شود.

﴿ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ﴾ لفظ «ذَلِكَ» مبتدا یا خبر یا مفعول برای محذوف است و «جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ» جمله ی مستأنفه است .

یا «ذَلِكَ» مبتدا و اشاره برگمان و حبط است، خبرش و عاید محذوف می باشد؛ این گمان جزای آنان در مقابل گمان جهنم است.

یا «ذَلِكَ» مبتدا و «جَزَاءُهُمْ» خبر است و «جَهَنَّمَ» بدل از «ذَلِكَ» به نحو اشمال است، آن قدر و وزن نداشتن جزای آن ها است، بلکه «جَهَنَّمَ» جزای آن ها است .

بنابراین در آن معنای اضراب و استدراک و ترقی می باشد و وجه دیگر این که «ذَلِكَ» مبتدا و «جَزَاءُهُمْ» بدل آن و «جَهَنَّمَ» خبرش می باشد.

﴿بِمَا كَفَرُوا﴾ بر آیات و نشانه های من کفر ورزیدند، که به سبب

قرینه مابعدش این معنا معلوم می‌شود.

﴿وَ اتَّخَذُواْ ءَايَاتِى وَرُسُلِى هُزُوًا﴾ مقصود از آیات او صیایا صیایا است.

چنان چه از او صیایا صیایا این خبر وارد شده است که مقصود از کفر، کفر برآنانست، چون ضد خواسته‌ها و آرزوهای آنان است که بر عمل مترتب می‌شود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ کسانی که بایبعت عام نبوی و قبول دعوت ظاهری ایمان آوردند ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و بایبعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی عمل صالح انجام دادند .

یا مقصود این است که بایبعت خاص ایمان آوردند و طبق شرایطی که در بیعت خاص با آنها شده عمل صالح انجام دادند .

﴿كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾ فردوس بالاترین درجات بهشت است، و وارد شده است که این آیه در باره‌ی ابوذر، مقداد، سلمان فارسی و عمار یاسر نازل شده است که خداوند برای آنها جنات فردوس را منزل و مأوی قرار داده است و «نزل» جایی است که مهمان در آن جافرودمی آید و این به جهت احترام و بزرگداشت اوست.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَالًا﴾ آنان در جنات فردوس جاودانه می‌مانند و بالاتر از آن راطلب نمی‌کنند، چون درجه‌ای بالاتر از آن نیست که بخواهند در بالاتر رغبت کنند.

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ آیه برحسب ظاهر بر طریق مخاطبات عرفی است و آن وقتی است که بخواهند در امری مبالغه کنند، بدین گونه که قضایایی را فرض می‌کنند، حکم را معلق بر آن می‌نمایند.

پس معنای آیه این است که کلمات ربّ از کثرت و عدم نهایت به مرتبه‌ای است که اگر فرض شود که همه‌ی دریا‌های زمین یا جنس دریای زمین مداد باشد وافی کلمات پروردگار نمی‌شود، مانند قول خدای تعالی:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۱)

لکن مفروضات خدای تعالی اگرچه به حسب ظاهر فرض دیده شود مبتنی بر حقایق عینی برحسب است، از سوی دیگر چون گزاره گویی و اغراق در کلمات خدا و خلفای او نیست.

پس مقصود از دریا باید دریای فاعلی باشد که همان مشیّت است و قول خدای تعالی: ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾ به همین دریا تفسیر شده است. و در این صورت مقصود از هفت دریا مراتب هفتگانه‌ی فاعلی، که هر یک نسبت به مابعدش به منزله‌ی مداد است که آن عبارت از ملایکه‌ی

۱. سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۲۷

مهیمنون مقربین، و ملائکه‌ی صافات صفاً و المدبرات امرأً و نفس انسانی، حیوانی، نباتی و طبع جمادی، یا مقصود از هفت دریا دریاهای قابلی است از ماده‌ی کلّ، جسم مطلق، عنصر، جماد، نبات، حیوان و انسان برحسب بشریتش؛ چه هر کدام با ملاحظه‌ی جهت قابلیت‌ش ماده و مداد مافوق خودش می‌باشد.

یا مقصود از دریا دریای قابلی است که آن ماده‌ی المواد و هیولی هیولاهاست و مراد از هفت دریا دریاهای قابلی شش گانه است که ذکر شد، بدین نحو که دریای انسان را به اعتبار نفس و عقلش در دریا قرار دهیم.

یا مقصود از هفت دریا دریاهای هفتگانه‌ی فاعلی است که همه‌ی این احتمالات و معانی از گستردگی و جوه قرآن و صحّت حمل آن بر همه‌ی این معانی است.

﴿ وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴾ لفظ «مدد» با کسره‌ی میم و فتحه‌ی آن از مداد یا مدد خوانده شده که مقصود از مثل و قابلیت مطلق است، اگر مراد از دریا فاعلیت مطلق باشد مقصود از مثل فاعلیت مطلق می‌شود و اگر مقصود از دریا مشیّت و فاعلیت اولی باشد، پس مراد از مثل قابلیت اولی است و اگر منظور از دریا قابلیت اولی باشد مراد از مثل فاعلی اولی است.

چون امر خدای تعالی بر رسول خدا ﷺ برای این که غیر متناهی بودن کلمات خدا را خبر دهد این توهم را ایجاد می‌کند که رسول خدا ﷺ احاطه بر آن کلمات دارد ولو اجمالاً و آن احاطه با نیروی بشری نیست، بلکه با شأن

الهی و نیروی غیر بشری است، خداوند برای رفع این توهم به رسولش امر نمود که بر مقام بشری اش تنزل کرده و شأن خود را از آنان که برایشان فرستاده شده بالا نبرد تا مردم با او مجانست و او را درک کنند و با او انس بگیرند پس فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ بر آن ها بگو (به طریق حصر) که من بشری چون شما هستم؛ هیچ شأنی در این مقام جز بشریت و همانندی باشما ندارم، لکن خدای تعالی مرا مخصوص بر چیزی کرده که شمار ابرآن مخصوص نگردانیده و آن عبارت از این است که: ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ﴾ به من وحی می شود به سلب مثل و مانند از خدا و ترک شرک آوری در جمیع مراتب.

چون توحید الوهیت مقتضی توحید واجب و وجود است و آن دو مقتضی توحید بر حسب علم، حال و قال است که آن هم مقتضی توحید عبادت و طاعت است و لذا توحید عبادت را بر سبیل تفریع و عطف بر آن کرد.

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾ پس هر که امیدوار به بقای ربش باشد، اگر مقصود از «رب» رب الارباب باشد مقصود از لقا ملاقات حساب و کتاب پروردگار و حسابگران او است.

و اگر مقصود رب مضاف باشد که همان رب در ولایت است پس مقصود از لقا لقای ملکوت و سپس جبروت او می باشد و اما لقای ملک در

حقیقت لقانیت، چه هرچه در این عالم هست از اجسام و جسمانی‌ها همه در بعد و غیبت و انفصال است .

بلکه جسم واحد متصل بعضی از اجزایش غایب از بعضی دیگر و از کل است و در حقیقت هیچ یک از اجزای اجسام دارای شهود و لقانیستند به خلاف ملکوت که اجزای آن مانند آینه‌هایی است که هریک در دیگری پیدا است و هریک به دیگری متصل است همانند اتصال صورت با آینه، بلکه اتصالی است که فوق آن باکنه توصیف نمی‌شود، امید و رجای چیزی مقتضی توجه بر آن چیز و انتظار و وصول به آن چیز و خاطر جمع شدن و حواس جمع کردن جهت حصول آن می‌باشد .

﴿ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا ﴾ باید چنان عمل کند که بر آن عمل صالح صدق کند بزرگ باشد یا کوچک، و گذشت که صلاح بودن عمل به این است که به ولایت متصل باشد و هر عملی که به ولایت متصل نباشد صالح نیست هر عملی که باشد و هر عملی که متصل به ولایت باشد صالح است هر چه می‌خواهد باشد.

و لذا از ائمه علیهم‌السلام وارد شده: "آن‌گاه که شناختی هر چه خواستی عمل کن و انجام بده (عمل خیر انجام بدهید کم یا زیاد)".

سرّ مطلب این است که هرکس به ولی امر متصل شود و به عروة الوثقی تمسک نماید و طلب وسیله به سوی خدا بکند ظهور آن اتصال به چیزی از اعمال جوارحش او رابس است و همان اندازه از اتصال در نجات

او کفایت می‌کند، بلکه در ارتقای به درجات آخرت نیز او را کفایت می‌کند. ولی شایسته نیست که نسبت به اعمال شرعی و سنّت‌های نبوی بی‌باک و لایبالی باشد، چه آن اعمال و سنّت‌ها حافظ آن اتّصال و نگهدارنده‌ی آن وسیله هستند و اگر اعمال شرعی نبود خوف این می‌رفت که اتّصال و وسیله قطع شود، که با قطع آن هلاکت ابدی حاصل می‌گردد. ممکن است معنای آیه این باشد که پس باید عمل صالح بزرگی انجام دهد که توصیف آن ممکن نباشد، با توجّه بر این که تنوین برای تفخیم می‌باشد.

این عمل بزرگ صالح چیزی جز اصل صلاح و آنچه که صلاح هر صاحب صلاحی است نمی‌باشد و آن ولایت عملی است که همان بیعت با صاحب ولایت و قبول شروط و موثیق از او و گرفتن بذریمان از او می‌باشد، و آن چیزی است که در قلب داخل می‌شود.

﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ اشراک و شرک آوری در عبادت یا به این است که در خود عمل شرک بیاورد مانند اشراک در وضو و غسل بدین گونه که غیر وضوگیرنده آب را بر اعضا بریزد، و مانند اشراک در نماز به این که در قیام متکی به دیوار یا چوب یا انسان باشد؛ یا اشراک در عبادت به این است که در باعث و انگیزه‌ی عمل کسی یا چیزی را شریک قرار دهد، چه باعث بر عبادت باید یکی از سه امر باشد:

۱. امر آمر.

۲. محبّت معبود و عشق به او.

۳. طلب لقاء دیدار او که آن غایت عبادت و نتیجه‌ی محبّت است، پس هرگاه در یکی از این چیزها شریک بیاورد مشرک در عبادت می شود. یا اشراک در عمل به این است که در غایت عبادت شرک بیاورد، چون غایت عبادت باید ذات معبود و لقای او یا خود محبّت باعث بر عبادت باشد، یا غایت امتثال امر؛ بلکه فنای عابد و بقای معبود باشد که اگر در این غایت غیر او را شرکت دهد مانند بهشت و نعمتهای آن یا ترس و اجتناب از آتش و حمیم آن، یا ستایش و حمد از مردم یا شهرت و آوازه در بین مردم، یا محبّت در قلوب آنان، یا حفظ ناموس، مال و خون، یا امضا و تنفیذ یک عادت که ترک آن نفس را آزار دهد، یا خروج از عهده‌ی تکلیف و سنگینی آن و غیر این‌ها از امور پنهانی نفس که به شمارش نمی آید.

بلکه اگر مقصود طلب رضای ربّ یا قرب به او باشد به نحوی که انسان بخواهد مورد رضایت یا مقرب گردد.

اما اشراک در ذات معبود مانند: اشراک و ثنی، صابئی، عبادت کنندگان فرشتگان، جنّ و ابلیس و مانند شرک و رزی ثنوی‌ها که قایل به نور و ظلمت یا یزدان و اهریمن می باشند.

پس آن شرک و رزی در الهیّت است که خدای تعالی آن را با جمله‌ی ﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ﴾ نفی کرده است.

اما شرک در وجود و شهود در عبادت، به این است که التفات و توجه

به غیر معبود بنماید و در حین عبادت غیر را ببیند، اگرچه نفی این نوع از شرک امر بزرگی است و رهاشدن و خلوص از آن مرتبه‌ی شریفی است که انسان تافانی صرف نباشد از آن خالی نمی‌شود .

ولی به هر حال نفی این شرک از اهلش مطلوب است و لقای حقیقی بدون آن حاصل نمی‌شود، خداوند به ما و جمیع مؤمنین خلوص از این شرک را با منّ و جود و محض احسانش که ما را با همان بعد از گمراهی هدایت کرد روزی نماید .

والحمد لله اولاً و آخراً والشکر له علی ما الهم كثيراً و الصلوة و السلام علی اشرف خلقه محمد و اهل بيته .

هو
١٢١

متن عربى

تفسير شريف
بيان السعادة فى مقامات العبادة

تأليف

العارف الشهير

سلطان محمد الجنابدى سلطانعليشاه رحمته الله

سُورَةُ الْحَجْرِ

تسع وتسعون آية وهي مكيّة كلّها وقيل: الأ قوله: ولقد اتيناك سبعا من
المثاني والقرآن العظيم والأ قوله: كما انزلنا على المقتسمين .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ﴾ ظاهر الصدق و
المعنى، او يبين الغي عن الرشد والحق عن الباطل؛ و عطف القرآن على
الكتاب للإشارة الى ان المشار اليه كما انه آيات كتاب النبوة و كتاب الفرق
كذلك ايات كتاب الولاية و كتاب الجمع، وتنكير القرآن للإشارة الى انه آيات
شأن من شؤون الولاية لا انه آيات حقيقة الولاية .

﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ قرىء بتخفيف
ربّ و تشديدها و ما كافة او نكرة موصوفة و لوللتمنى او مصدرية والمعنى
يؤدّ الذين كفروا كثيرا اسلامهم حين الافاقة من سكر اهويتهم او حين الملل
من تعب كفرهم؛ و استعمال ربّ للتكثير كاستعماله للتقليل شائع كثير، و فى
ربّ ستّ عشرة لغة ضمّ الرّاء و فتحها مع تشديد الياء و تخفيفها مفتوحة و
الكلّ مع تجرّدها عن التّاء و اتّصالها بها حالكون التّاء ساكنة و مفتوحة و ضمّ

الحرفين مع التشديد والتخفيف وضمّ الرّاء وفتحها مع اسكان الباء مخففة.
 ﴿ذَرَهُمْ يَا كُلُّوْا﴾ كما ياء كل الانعام فان المقصود منه هذا المعنى فى
 مثل المقام ﴿وَ يَتَمَتَّعُوْا وَيُلْهِمُهُمُ الْاَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ﴾ عاقبة
 كفرهم وهو اقناط للرّسول عن اسلامهم و توهين و تهديد لهم ﴿وَ مَا
 اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُوْمٌ﴾ اجل مكتوب مثبت و
 المستثنى مفرغ واقع موقع الحال و يكفى فى صحة كون القرية ذا الحال وقوعه
 نكرة عامّة فى سياق النّفى .

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَاخِرُوْنَ وَ قَالُوْا
 يَا يٰهٰذَا الَّذِى نَزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ﴾ يعنون محمداً ﷺ ﴿اِنَّكَ لَمَجْنُوْنٌ﴾
 يعنون انك تدعى بطلان عبادة الاصنام الّتى كانت قديمة و تدعى التّوحيد
 الّذى ماسمعنا به من اسلافنا وليس هذا الا بجنونك و عدم تأمّلك فى انّ مثل
 هذا لا يقبل و انه لا ينفع لك و لا يحصل لك الغرض منه .

﴿لَوْ مَا تَاتَيْنَا بِالْمَلٰٓئِكَةِ﴾ فانّ الله ملائكة كثيرة لو كان ارسلك
 الينا رسولا لا نزل معك ملائكة ﴿اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ﴾ فقال تعالى
 ردّاً عليهم ﴿مَا نُنزِلُ الْمَلٰٓئِكَةَ﴾ قرىء بالتّون و بالياء و البناء للفاعل و
 بالتّاء و البناء للمفعول و بالتّاء و البناء للفاعل مفتوح التّاء و اصله تنزّل
 الملائكة ﴿اِلَّا بِالْحَقِّ﴾ اى الا مع الحقّ و اذا جاء الحقّ لم يبق منكم اثر لانكم
 باطلون و لا يبقى الباطل مع الحقّ، و قد مرّ مراراً انّ الحقّ هو الولاية المطلقة و
 هى اضافة الحقّ الاوّل تعالى شأنه اضافة اشراقية و انّ كلّ حقّ فهو حقّ

بحقيقته.

ولذلك قال: ﴿وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾
رد عليهم في استهزائهم بذكر تنزيل الذكر ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ و
لا ينافي حفظه تعالى للذكر بحسب حقيقته التحريف في صورة تدوينه فان
التحريف ان وقع وقع في الصورة المماثلة له كما قال: فويل للذين يكتبون
الكتاب بايديهم ثم يقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله .

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيعِ الْأَوَّلِينَ﴾ في فرقهم
والشيعة هي الفرقة المتفقة على طريقة واحدة ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ
إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ كَذَلِكَ﴾ الادخال على سبيل الاستهزاء او
كذلك الاستهزاء، ﴿نَسَلُّكُهُ﴾ ندخل الذكر او الاستهزاء ﴿فِي قُلُوبِ
الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ حال عن المجرمين او عن مفعول نسلكه، او
مستأنفة جواب لسؤال مقدر، او مفسرة للجمله السابقة ﴿وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ
الْأَوَّلِينَ﴾ اى سنة الله في الاولين او طريقته المستعقبه للعذاب في الدنيا
والاخرة.

﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ
يَعْرُجُونَ لَقَالُوا﴾ لغاية عنادهم وتشكيكهم: ﴿إِنَّمَا سَكَّرَتْ
أَبْصَارُنَا﴾ منعت من الابصار بالسحر او جعلت حيارى كالسكارى
﴿بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾ سحرنا محمد ﷺ و لذا نرى صعودنا في
السماء.

﴿ وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا ﴾ اما المراد بها البروج المشهورة الاثنى عشر او منازل القمر، او درجات مسير الشمس الثلاث مائة و الستون، و قد فسّر البروج بكلّ منها و البرج و القصر بمعني و من غرائب الحكمة و عجائب الصّنع انّ الفلك مع بساطته ممتاز بعض اجزائه عن بعضٍ بخواصّ و اثار .

فانّ البروج الاثنى عشر و كذا المنازل الثمانية و العشرون لكلّ اثر غير صاحبه كما علم بالتّجربة و اثبتته المنجمون في كتب الاحكام .

﴿ وَ زَيَّنَّا لِلنَّاطِرِينَ بِالْكَوَاكِبِ الْمُنِيرَةِ ﴾ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ﴿ حفظ بروج سماء الارواح من الشيطان واضح فانّ الشياطين لكون عالمهم عالم الظلمة و الملكوت السفلى لو سعدوا الى عالم الارواح لفنوا عن ذواتهم؛ و اما بروج سماء الطّبع فقد يتوهم انهم يمكن لهم الصعود اليها لتسلّطهم على عالم الطّبع على الاطلاق .

لكنّ التّحقيق انهم كما كانوا مطرودين من عالم الارواح كذلك مطرودون من الاجسام العالية، لانها لعدم تركبها عن المتضادات و بساطتها و صفاتها محالّ للملائكة المدبّرين و متعلّقات للنّفوس العلوّية و للارواح العالية فاجسام الافلاك بذواتها و ان كانت لا تآبى لها عن اتّصال الشياطين بها لكنّ الارواح المتعلّقة بها تآبى اتّصلاً للشياطين بها، ﴿ اِلَّا مَنْ اَسْتَرَقَ السَّمْعَ ﴾ استثناء متّصل او منقطع .

بيان ردع الشياطين بتولد عيسى عليه السلام و محمد صلى الله عليه وآله عن السموات

﴿فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ﴾ محقه و ادركه و الشَّهَابُ شِعْلَةٌ نار ساطعة و يطلق عليه اسم الكوكب فيقال كوكب انقضَّ السَّاعَةُ تتولد الشَّهَبُ في كرة الدَّخَانِ كما حَقَّقَ في محلِّه، و ليست هي الكواكب كما هو المشهور في العرف و ليست الشَّيَاطِينُ تتأذَّى بها لكون الشَّهَبِ من المادِّيَّاتِ و الشَّيَاطِينُ من الرُّوحانيَّاتِ، بل المراد بالشَّهَبِ القوي الرُّوحانيَّة المتضادَّة للشَّيَاطِينِ الرَّادِعَةُ لهنَّ عن ساحة حضور الارواح الطَّيِّبَةِ المتصوِّرة للبصائر المنفتحة بصور الشَّهَبِ سواء كان استراق السَّمْعِ من سموات الطَّبَعِ او من سموات الارواح، و بما ذكرنا من وجه ردع الشَّيَاطِينِ من سموات الطَّبَعِ و سموات الارواح يمكن التَّفَقُّنُ بما ورد في الاخبار، من ان الشَّيَاطِينِ كانوا يصعدون الى السَّمَاوَاتِ فلما ولد عيسى عليه السلام حجبوا عن ثلاثة منها و كانوا يخرقون اربع سموات، فلما ولد رسول الله صلى الله عليه وآله حجبوا عن السَّبْعِ (١).

او كان الشَّيَاطِينِ يصعدون السَّمَاءِ فلما ولد محمد صلى الله عليه وآله ردعوا بالشَّهَبِ و كان ليلة تولده كثيرة الشَّهَبِ، و امثال ذلك كثيرة، مع ان الشَّيَاطِينِ كانوا مطرودين من سموات الارواح و كذا من سموات الطَّبَعِ كما سبق و الوجه في

١. قال الصَّادِقُ عليه السلام كان ابليس لعنه الله يخترق السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ فلما ولد عيسى عليه السلام حجب عن ثلاث سموات و كان يخترق اربع سموات فلما ولد رسول الله صلى الله عليه وآله حجب عن السَّبْعِ كلِّها و رميت الشَّيَاطِينُ بالنَّجْمِ و قالت قريش هذا قيام السَّاعَةِ الَّتِي كُنَّا نَسْمَعُ اهل الكتاب يذكرونه .

(روضه الواعظين ج ١ ص ٦٥)

ذلك انّ السّماوات في العالم الصّغير قبل تولّد الكلمة العيسوية كانت مجتمعة بالقوّة في السّماء الدّنيا و هي سماء النّفس الانسانيّة و هي محلّ تصرف الشّياطين .

فاذا تولّد الكلمة العيسويّة صار بعض ما بالقوّة بالفعل كسماء الصّدر المنشرح بالاسلام و سماء القلب سماء النّفس الانسانية و يبقى الباقي بالقوّة و يطرد الشّياطين بواسطة تلك الكلمة عن هذه السّماوات، و بعد تولّد الكلمة المحمّديّة ﷺ الجامعة لجميع المراتب بالفعل يصير جميع ما بالقوّة بالفعل فيتميّز السّماوات السّبع و يطرد الشّياطين من الكلّ، الاّ أنّه مترصدّ من جهة النّفس الحيوانيّة لانّ يسترق حين الفرصة من سماء النّفس الانسانيّة الدّنيا استماع بعض الاشياء فيتبعه شهاب تذكّر الانسان بنور الايمان واليه اشير بقوله اذا مسّهم طائف من الشّيطان تذكّروا فاذا هم مبصرون .

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا هَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَّاسِيَّ جِبَالًا ثَوَابِتَ وَقَدْ كَرَّوْجَهُ الْاِنْتِفَاعَ بِبَسْطِ الْاَرْضِ وَالْقَاءِ الْجِبَالِ وَ اِنَّ فِيهِمَا حِكْمًا وَ مَصَالِحَ كَثِيرَةً .

﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾ انّ رجع ضمير فيها الى الجبال فالمراد بالموزون ما يوزن و يباع بالوزن كالفلزّات فانّها تنبت في الجبال، و انّ رجع الى الارض، فالمراد الموزون المقدّر لمنافعكم و المعدود لمصالحكم و انّ كان راجعاً اليهما جميعاً فالمراد منه معنى اعمّ من المعنيين .

﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ﴾ ما تعيشون به من الملابس و

المطاعم والمسكن والمراكب ﴿وَمَنْ لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾ عطف على معاش اي وجعلنا لكم خدماً و اماءً و عبيداً و انعاماً لستم لها برازقين و كان تغليباً لجانب ذوى العقول، او عطف على المجرور فى لكم على بعد لعدم عادة حرف الجرّ والمعنى وجعلنا لكم معاش وجعلنا لمن لستم له برازقين معاش كالمجانين و السفهاء و غيرهم من اهل الجزائر الذين يعيشون كالبهايم و السباع و يلحقون بها.

بيان ان لكل شىء خزائن عند الله

﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ اعلم، انه قد يطلق الشىء و يراد به ما يساوق الموجود فيشمل الحقّ الاوّل تعالى شأنه، و قد يطلق و يراد به الشىء و جوده فلا يشمل الحقّ الاوّل و لاحضرة الاسماء و لاحضرة الفعل الذى هو مبدء اضافاته.

و يشمل الممكنات كلّها من حضرة العقول المعبرّ عنها بالاقلام العالية، و الملائكة المقرّبين، و حضرة الارواح المعبرّ عنها بآباب الانواع و الصّافات صفّاً، و حضرت النفوس الكلّية المعبرّ عنها بالالواح الكلّية المحفوظة و المدبّرات امراً، و حضرة النفوس الجزئية المعبرّ عنها بالواح المحو و الاثبات و بعالم المثال باعتبارين، و يشمل موجودات عالم الطّبع تماماً.

و كلّ ما فى تلك الحضرات له حقيقة فى حضرة الاسماء و حقيقة فى حضرة الفعل و الاضافة الالهية الاشراقية و كلّ ما فى حضرة الفعل له حقيقة

ايضاً في حضرة الاسماء، و كل ما في حضرة الارواح له حقيقة في حضرة
 الاقلام و حقيقة في حضرة الفعل و حقيقة في حضرة الاسماء .
 وهكذا حضرة النفوس الكلّية و ما فيها و حضرة النفوس الجزئية و ما
 فيها، و عالم الطّبع و ما فيها .

و بعبارةٍ اخرى كلّ دان له صورة بالاستقلال في العالى و صورة
 بالاستقلال في عالى العالى و صورة بتبع العالى في عالى العالى فلكلّ شىءٍ
 من الممكنات حقايق في حضرة الاسماء استقلالاً و تبعاً و هكذا في حضرة
 الفعل و هكذا في حضرة الاقلام الى عالم المثال، و كل تلك الحضرات له حقيقة
 من حيث أنّها عوالم مجرّدة عن المادّة و اغشيتها تسمّى عندالله و لدن الله
 لحضورها في محضره.

و لما كان تلك الحقايق محفوظة عن التغيّر و التبدّل كالاّشياء الثّيبسة
 المخزونة المحفوظة سمّاها تعالى بالخزائن، فكلّ ما في عالم الملك فله حقيقة
 في عالم المثال ينزّله تعالى شأنه من عالم المثال الى عالم الملك بقدر استعداد
 المادّة لقبوله و حين استعدادها، و هكذا من النفوس الكلّية الى عالم المثال، و
 هكذا الامر في العالى و الاعلى الى حضرة الاسماء .

و لما كان موجودات عالم الملك متجدّدة بالتجدّد الذاتى بمعنى أنّها
 كلّ آن فانية عن ذواتها و موجودة بموجدتها كما حقّق في محلّه، فما من شىء
 ممّا في عالم الملك الاّ و يفنى آناً فآناً و ينزّله تعالى من خزائنه آناً فآناً.
 فلذلك قال: ﴿وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ بصيغة المضارع

الدَّالِّ عَلَى الاستمرار التَّجَدُّدِيَّ.

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾ ملقحات فانّ اللّاقح هو الحامل و الملقح هو الجاعل للشيء حاملاً يعنى و ممّا ننزل بقدر الرّيح اللّواقح التي لا اعتناء لكم بها و فيها منافع لكم منها تسيير السّحاب فى السّماء لامطار المطر و لهذا كانت بشرى بين يدي رحمته، و قال: ﴿فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾
بالفاء الدّالة على التّعقيب.

﴿فَأَسْقَيْنَا كُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ حتى تقدروا على انزاله و منعه بل هو ايضاً ممّا ننزله بقدر، فالمقصود اثبات خازنية الماء لنفسه استدلالاً على ما ادّعاه من ان كل شىء خزائنه عنده.
﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ﴾ كان سابقه كان لاثبات المبدئية و حصرها فى نفسه و هذا لاثبات المالكية و المرجعية و حصرها فى نفسه.

﴿وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ﴾ اى المستقدمين و لأدة والمستأخرين الموجودين فى زمان واحد، او المستقدمين الذين مضى زمان وجودهم والمستأخرين الذين لم يأتوا بعد، او المستقدمين فى مراتب الايمان و الاسلام ، و الآية بحسب التعميم شاملة للجميع و لعل المقصود كان هذا التعميم، لان المراد بيان احاطة علمه تعالى بعد بيان مبدئيته و مرجعيته و التعميم ادل على ذلك.
﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ﴾ و حكمته تقتضى الحشر

والمجازاة و اىصال كل الى مقتضاه ﴿عَلِيمٌ﴾ يعلم قدر كل و محشره و اقتضائه، ثم لما اثبت آلهته فى مبدئيته و مرجعيته و مالكيته و اثبت حكمته و علمه اثبت مبدئيته لخصوص الانسان لانه اشرف الموجودات و ان مبدئيته له ادل على حكمته و قدرته و علمه و ذكر مبدئيته للجنان تبعاً.

فقال: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾ ذكروا تلك الكلمات معانى اوجهها: ان يكون المراد بالصلصال الشىء المنتمى و الحمأ الطين الاسود لطول مجاورته للماء، شبهه النطفة بالحمأ لانه يبقى فى العروق و اوعية المنى، مدّة طويلة كالطين الاسود فى الانهار، و المسنون المصبوب لانه تصبب فى الرحم.

﴿وَالْجَانَّ﴾ قيل: المقصود منه ابوالجن، و قيل: ابليس، و قيل: اريد به الجنس كما هو الظاهر من لفظ الانسان ﴿خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ﴾ قبل خلق الانسان ﴿مِنْ نَّارِ السَّمُومِ﴾ السَّمُومِ الرِّيحُ الحارّة الشديدة الحر المعروفة و كثيراً ما تكون فى البلاد الحارّة و هى ريح شديدة الحر منتنة حادثة الاراضى السبخة الكبرى المتسخنة بالشمس و لها سمية و لذلك تسمى سموماً.

شبهه الكيفية الحادثة من اختلاط القوى الطبيعية العنصرية السبخة مع القوى الروحانية و تسخينها بحرارة الشمس الحقيقية بالنار التى تظهر فى الهواء من اختلاط سطوح الاراضى السبخة مع ضوء الشمس و تولد الجن منها بالدخان الحاصل من النار فانه بعد انتهاء الوجود الى عالم الملك يحدث

منه ظلّ ظلمانيّ و دخان الى اسفل السّافلين و يحصل الملكوت السّفلى و دارالجنّة والشّياطين وذلك قبل خلقه مواليده عالم الطّبع او قبل خلقه الانسان . و قد مضى فى اوّل البقرة عند قوله: « وَاذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ » الآية، تحقيق تامّ لكيفيّة خلق الجنّة والشّياطين هذا فى العالم الكبير، و امّا فى العالم الصّغير، فالجان ابوالجانّ هو الواهمة المتولّدة من حرارة الاخلاط الحاصلة من تسخينها بشمس الرّوح و خلقتها قبل خلقه الانسان كما هو المشهود .

﴿ وَاذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ اتَّمَمْتُ خَلْقَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ يَا بَلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴾ و قد خلقتنى من النّار الّتى هى اشرف العناصر و ذلك الصّصال اخسّ مواليده العناصر .

﴿ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا ﴾ من السّماء او من الجنّة او من الملائكة او من المنزلة و الرّياسة ﴿ فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾ حرصاً على البقاء و فسحةً فى الاغواء ﴿ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ ﴾

الْمَعْلُومِ ﴿ لَمَّا اراد البقاء الى يوم البعث و هو يوم الاحياء بالنفخة الثانية و امد ابليس الى النفخة الاولى قال: اجابة لملتسمه لكن الى الوقت المسؤل بل الى الوقت المعلوم الذى هو وقت النفخة الاولى .

و قد فسّر فى الاخبار الوقت المعلوم بظهور القائم عجلّ الله فرجه و ذبحه اياه او ذبح رسول الله ﷺ اياه و بوقت النفخة الاولى و الكلّ راجع الى امر واحد وان ادّى باختلاف الاعتبارات بعبارات مختلفة .

﴿ قَالَ غِيظًا رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي ﴾ كما هو عادة اتباعه فانهم اذا لم يجدوا ما طلبوا نسبوا التّقصير الى غيرهم بل الى سيدهم ﴿ لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَالْأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ ﴾ قرىء بكسر اللّام وفتحها.

﴿ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ ﴾ حقّ ﴿ عَلَى مُسْتَقِيمٍ ﴾ لا اعوجاج فيه و المشار اليه اما الاخلاص او عدم تسلّطه على المخلصين، او تزيينه و اغواؤه لغير المخلصين، و سرّكونه صراطاً مستقيماً حقاً على الله تعالى انّ الانسان خلق و من كلّ شىء فيه بنص علم آدم الاسماء، و المقصود من خلقته ان يصير فى الكلّ بالفعل لكن لما كان فى كلّ شىء جهة تعيّن و بطلان و جهة اطلاق و حقيّة، و المقصود من فعليّتها فعليّة حقيّتها فى الانسان مع استخلاصها من البطلان و لا يحصل الفعليّة الخالصة من جهة البطلان الا بوسوسة الشيطان و اغوائه فانّ و سوسته كالنار للذهب .

و قد قال: المولوى ﷺ :

دیو که بود که او ز آدم بگذرد
 برچنین نطعی از او بازی برد
 در حقیقت نفع آدم شد همه
 لعنت حاسد شده آن دمدمه
 بازی دید و دو صد بازی ندید
 پس ستون خانه‌ی خود را برید
 خود زیان جان او شد دیو او
 گویی آدم بود دیو دیو او
 فالصراط المستقیم هو النفس الانسانیة الواقعة بین طرفی وساوس
 الشیطان و زواجر الملك وبهما يحصل کمال له ویتّم سیره الی مولاه: و لو لا
 وسوسة الشیطان و اغوائه لما امتلأ الدنیا من نسل آدم ﷺ و قرىء صراط علی
 علی وزن فعیل و صفاً للصرّاط و نقل: صراط علی باضافة الصّراط الی
 علی ﷺ و فسر الصّراط او علی بامیرالمؤمنین ﷺ.

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ
 الْغَاوِينَ﴾ مَن هو مثلك فی الغواية والضلالة الذاتيّة التكوینیّة ﴿وَإِنَّ
 جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ﴾ من
 الغاوین المتبعین ﴿جُزْءٌ﴾ صنف ﴿مَّقْسُومٌ﴾ کون ابواب جهنّم و درکاتها
 سبعة باعتبار طبقات الارض السبع .

فی طبقات الارض

الهیولی الاولى و الامتداد الجسمانی و الطبع العنصری و المادّة

الجمادية و المادة النباتية و المادة الحيوانية و المادة الانسانية المعبر عنها بالصدر المنشرح بالكفر و النفس الامارة.

و لكل طبقة باب منه يدخل فيها و يخرج منها و هذه الطبقات بطواهرها المدركة واقعة في الدنيا و ببواطنها واقعة في الملكوت السفلى و دار الاشقياء و دركات جهنم و ابوابها بازاء تلك الطبقات .

و ما ورد من ان جهنم في الارض السابعة او تحت الارض اشارة الى ما ذكر و تلك مجتمعة في الانسان لكنّها منصبة بالنفس الانسانية بحيث لا حكم لها سوى حكم النفس.

و لذلك يسمّى الانسان انساناً و لا يسمّى ارضاً و لاناراً و لاجحيماً و خلاً و لم تفارق النفس الانسانية عنها لم يكن لها حكم و كان ابوابها غير منفتحة بل مطبقة كما اشير اليه في الآيات و الاخبار.

و لما كان بازاء كل طبقة من طبقات الارض سماء و الجنان الثمان كانت بازاء السماوات السبع و كان فوق السبع جنة للقاء و الرضوان صارت درجات الجنان ثمانية و كانت ابوابها ثمانية.

و لما كانت اللطيفة الانسانية سماوية و مجانسة للسّموات فهي من اول خلقته داخله في السّموات التي هي بازاء درجات الجنان و ابوابها، و لذلك كانت ابواب الجنان مفتوحة و الانسان واقع في تلك الابواب و ان لم يكن داخلاً في الجنان .

ففي الآيات القرآنية بالنسبة الى اهل الجحيم: ادخلوا ابواب جهنم، في

عدّة مواضع، وبالنسبة الى اهل الجنان: ادخلوها و ليس فى الكتاب ادخلوا ابواب الجنان .

وقد تفسّر ابواب الجحيم بالرّذائل السّبع الّتى هى امّهات الرّذائل على اختلاف الاقوال فى تعيينها، و ابواب الجنان بالخصائل الثّمان الّتى هى امّهات الخصائل على اختلاف فى تعيينها.

وقد تفسّر ابواب الجحيم بالمدارك الخمسة الظّاهرة و الخيال المدرك للصور و الوهم المدرك للمعانى، و ابواب الجنان بتلك المدارك مع العاقلة . و لا يخفى وجه المناسبة لكنّ الحقّ و التّحقيق انّ الجحيم و ابوابها حقيقة موجودة فى خارج هذا العالم و الملكوت السّفلى، و ما ذكر و مناسبات لعدد طبقاتها و ابوابها لا أنّه هى بعينها.

و فى الخبر انّ للنّار سبعة ابواب باب يدخل منه فرعون و هامان و قارون ، و باب يدخل منه المشركون و الكفّار و من لم يؤمن بالله طرفة عين . و باب يدخل منه بنو اميّة هو لهم خاصّة لا يزارهم فيه احدٌ و هو باب لظى و هو باب سعير و هو باب الهاوية يهوى بهم سبعين خريفاً فكلّمها هوى بهم سبعين خريفاً فاربهم فورة قذف بهم فى اعلاها سبعين خريفاً، فلا يزالون هكذا ابداً خالدّين مخلّدين، و باب يدخل منه مغبضونا و محاربونا و خاذلونا و أنّه لا عظم الابواب و اشدها حرّاً الى آخر الحديث.

﴿ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴾ و عد للمتّقين عن متابعة الشّيطان فى مقابلة و عيد التّابعين له ﴿ ادْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ ؕ اٰمِنِينَ ﴾ على

تقدير القول ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ﴾ الحقد يعنى نزعنا فى الدنيا قبل الاخرة و لذلك دخلوا الجنة بسلام امين، او نزعنا فى الجنة ما فى صدورهم من قوة الحقد فان الانسان ما دام فى الدنيا قلما يخلو من قوة الحقد ﴿إِخْوَانًا﴾ حال ﴿عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ فى الاخبار انتم والله الَّذِينَ قَالُوا لِلَّهِ: وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ وَ اللَّهُ مَا اراد بهذا غيركم.

فى
صُورِهِمْ
ابراهيم عليه السلام

﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ﴾ تعب ﴿وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾ نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ ﴿تقوية لرجائهم﴾
﴿وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾ تقوية لخوفهم.

﴿وَنَبَّأَهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ﴾ لامتناعهم عن الاكل كما سبق ﴿قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ ورد فى الاخبار ان البشارة جاءته من الله فمكث ثلث سنين ثم جائته البشارة مرة بعد اخرى بعد ثلث سنين .

﴿قَالَ أَبَشِّرْهُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِ تَبَشِّرُونِ﴾ قالوا ﴿قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ﴾ بامر واقع حق ﴿فَلَا تَكُنْ مِنَ الْكٰفِرِينَ﴾ لقدرته تعالى على ما لم يوافقه الاسباب ﴿قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ من طريق معرفة الله و قدرته ﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ﴾ امركم وشغلکم بعد البشارة .

﴿أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾

مُجْرِمِينَ ﴿١٠٠﴾ اى قوم لوط ﴿إِلَّا ءَالَ لُوطٍ﴾ استثناء من استثناء من قوم مجرمين منقطعاً او متصلاً او من المستتر فى مجرمين.
 ﴿إِنَّا لَمُنَجُّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ﴾ علق قدرنا لما فيه من معنى العلم، والغابر بمعنى الباقي اى من الباقيين مع الكفرة للهلاك.

﴿فَلَمَّا جَاءَ ءَالَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ﴾ لوط ﷺ بعد مشاهدتهم ﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ﴾ لا اعرفكم او لانس بكم لظن الشر بكم ﴿قَالُوا لَسْنَا بِدِي شِرِّكُمْ﴾ بل جنناك بما كانوا فيه يمترون ﴿من العذاب﴾ وَاَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ بِالامر الحق الذى لا تخلف فيه ﴿وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ تأكيد لتحققه ﴿فَأَسْرِبْ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ﴾ وكن على ادبارهم كالمراقب الحافظ ﴿وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ﴾ الى ورائه.

﴿أَحَدٌ وَآمَضُوا حَيْثُ تَوَمَّرُونَ﴾ يعنى يدرككم الامر الالهى حين الخروج فامضوا حيث توامرون حينئذ ﴿وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ﴾ الى لوط ﷺ ﴿ذَلِكَ الْأَمْرَ﴾ اى انهينا اليه علم ذلك الامر المبهم الذى يفسره قوله .
 ﴿أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ﴾ يعنى يستأصلون من اخرهم ﴿وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ﴾ بعد اطلاعهم بواسطة امرئة لوط ﷺ كما مضى ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ باضياف لوط ﷺ طمعاً فيهم بدخول لوط ﷺ على زعمهم فى مثل فعلهم ﴿قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي﴾

فَلَا تَفْضَحُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُوا ۖ لَا تَذَلُّونَ مِنَ الْخِزْيِ بِمَعْنَى
 الهوان او لاتخجلون عند ضيفى من الخزية بمعنى الحياء ۖ قَالَوْا أَوْ لَمْ
 نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ ۖ اى عن ضيافة الناس ۖ قَالَ هَؤُلَاءِ بِنَاتِي
 إِنَّ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لَعْمُرْكَ ۖ يا محمد ﷺ اى بحيوتك ۖ إِنَّهُمْ لَفِي
 سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ۖ يتحيرون و الاتيان بالمضارع لاحضار الحال
 الماضية.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ۖ داخلين فى وقت شروق
 الشمس ۖ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا ۖ على قراهم.

سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ ۖ معرب
 سنگ وگل و قد مضى تفصيل اهلاكها ۖ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
 لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ۖ المتفرسين الذين يعرفون الاشياء بسماتها ۖ وَإِنَّهَا ۖ اى
 القرى او اثار الهلاك او الايات ۖ لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ۖ باق غير مندرس يسلكه
 الناس ويشاهدون اثار قراهم وهلاكهم .

وورد عنهم ﷺ انا نحن المتوسمون و ان السبيل فينا مقيم، وورد ان
 فى الامام آية للمتوسمين و هو السبيل.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ۖ تأكيد للاول بابدال المتوسم
 بالمؤمن، او ان المراد فى ذلك التوسم لآية للمؤمنين.

وَإِنْ كَانَ ۖ انه كان ۖ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ۖ الايك الشجر
 الملتف الكثير او الجماعة من كل شجر حتى من النخل الواحدة الايكة، او

الاجمة الكثيرة الشجر والمراد بهم قوم شعيب عليه السلام من اهل مدين او من اهل القرية التي كانت غير مدين.

﴿لظالمين فانتقمنا منهم وانهما﴾ اي الايكة و مدين او قرى قوم لوط و قرى اصحاب الايكة ﴿ليامام مبين﴾ طريق واضح يومه المارة و الامام ما يوم من طريق و غيره.

﴿ولقد كذب أصحاب الحجر المرسلين﴾ يعنى ثمود كذبوا صالحاً ولعله كان لهم رسل اخرى، او جعل تكذيب الواحد تكذيباً للكل، او الجمع باعتبار من كان مع الرسول من المؤمنين والحجر اسم واديبهم و هو واد بين المدينة و الشام و كانوا يسكنونه ﴿وأتيناهم اياتنا كالتاقة وولدها و شربها﴾ فكانوا عنها معرضين وكانوا ينحثون من الجبال بيوتاً لقوة ابدانهم و طول اعمارهم و امالهم ﴿امين﴾ من الانهدام و نقب السراق و تخريب الاعداء او امين من عاقبة امرهم و نزول العذاب بهم فى الدنيا او فى الآخرة، او مرادين كونهم بذلك امين من الافات ﴿فأخذتهم الصيحة مصبحين فما أغنى عنهم ما كانوا يكسبون﴾ من البيوت فى الاحجار و كثرة المال و العدد .

﴿وما خلقنا السموات والأرض وما بينهما إلا بالحق﴾ مرّ نظائر الاية مراراً و هذا تمهيد للامر بالصّفح يعنى ان قومك متلبسون بالحق و انت اكمل الانبياء عليهم السلام فلا ينبغى لك ان تنظر الى تكذيبهم و سوء صنيعهم بك و تدعو عليهم او تغضب عليهم فان غضبك كدعائك موجب

لبعدهم عن الرَّحمة و انت نبى الرَّحمة فكن سبباً لقربهم من الرَّحمة لا لبعدهم
عن الرَّحمة .

﴿ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ ﴾ كان منهم مستحقاً للعقوبة و السياسة
لا يفلت عنا فتوكل علينا وكل امورهم الينا و لاتعاجلهم بالدعاء كسائر
الانبياء ﷺ

﴿ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴾ الذى لا عتاب فيه و لا من، و العفو
ترك المكافاة، و الصَّفْح اخراج اثر المسائة من القلب، و يستعمل كل فى كل
كل فى الاعم كأنهما كالفقراء و المساكين^(١) اذا اجتمعا افترقا و اذا افتراقا
اجتمعا.

﴿ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ ﴾ التعليق على وصف الربوبية دون سائر
الاصناف للاستعطف و المعنى ان الذى يربيك و يتلطف بك هو خالقهم
فلا ينبغي لك المعاجلة فى معاقبة مخلوق من هو يربيك.

﴿ أَلْعَلِيمُ ﴾ بحالهم فيكافئهم على ما اقتضته حالهم فالاية من قوله: ما
خلقنا السموات الاية استعطف له ﷺ على قومه و استبطاء عن المعاجلة فى
المعاتبه و الدعا.

١. اى مثل استعمال كلمتين «الفقراء و المساكين» اذا كانا معاً تصير الاخر وصفاً من الاول من
حيث استخراج الاخص من الاعم و اذا استعمل كل منهما فى عبارة تشيران الى معنى واحد، فلذا
اذا افترقا اجتمعا على معنى واحد و اذا اجتمعا افترقا من حيث اشتمال كل منهما على يراد من
استعمالها.

(من المصحح)

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ﴾

تمهيد لقوله لا تمدن عينيك فان من اعطى السبع المثاني كان غنياً مطلقاً فلا ينبغي مد نظره الى غيره، والمثاني جمع المثني بمعنى اثنين اثنين.

وقيل: جمع المثني من الثناء وقد سبق ان مراتب العالم باعتبار سبع، وانها باعتبار النزول والصعود تصير متكررة ومثاني وان القرآن صورة تدوين تلك المراتب .

وان فاتحة الكتاب مختصرة من القرآن وانه مجموع فيها، وان الائمة هم المتحققون بتلك المراتب، وان محمداً ﷺ صاحب المقام المحمود وهو مقام جمع الجمع في لسان الصوفية، وان ذلك المقام هو القرآن العظيم فصح تفسير السبع المثاني بالقران جملة و بسورة فاتحة الكتاب وبالمثاني من السور وبالسبع السور الطول من اول القران الى اخر براءة على ان يجعل الانفال و براءة واحدة وبالصحف السابقة وبالكتب السماوية تماماً وبالائمة ﷺ .

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ﴾ اصنافاً

من الكفار لانه في غاية الحقارة في جنب ما اوتيت فلا ينبغي قطع النظر عما اوتيت والنظر الى مثل هذا الشيء الحقيق.

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ يعني انك اوتيت ما به كمالك في دنياك

واخرتك فلا ينبغي ان تتأثر من غيرك بان تنظر الى ظاهر المتنعمين فيتحرك رغبتك البشريّة او تنظر الى باطنهم وانهم منصرفون عن الايمان الموصل الى

الجنان الى الكفران الموصل الى التيران فتنقبض و تحزن على ذلك بل كن في
الحالين كأمر الحالين غير متأثر منهما وليكن حالك بالنسبة الى من أمن حال
التواضع والتذلل والتجيب لأنهم بليطفة الايمان مظاهرك بل مظاهر الله تعالى
والتواضع لهم تواضع لله.

﴿ وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾ مستعار من خفض الطيور
جناحها لقرينها حين التذلل والتجيب لها.

عن رسول الله ﷺ: مَنْ أَوْتَى الْقُرْآنَ فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ أَوْتَى
أَفْضَلَ مِمَّا أَوْتَى لَقَدْ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللَّهُ وَ حَقَّرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ.

﴿ وَقُلْ ﴾ بالنسبة الى من نهيتك عن الرغبة في ظاهرهم والحزن على
باطنهم،

﴿ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴾ الذى يظهر انذاره بحيث لا يخفى دلالاته
على صدقه ولا دلالاته على المنذر به.

﴿ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴾ يعنى اتيناك سبعا من المثانى
كالذى انزلنا على المقتسمين من اهل الكتاب الذين اقتسموا هممهم على
الاطماع و الاحزان و الأمال فجعلوا القرآن ما يوافقهم منه مقبولا و ما يخالفهم
منه مردودا، او قل انى انا النذير المبين بعذاب مهين كما انزلنا على المقتسمين

قيل: المقتسمون كانوا اثني عشر رجلاً اقتسموا محال دخول مكة و
خروجها أيام الموسم لينفروا المؤمنين عن الايمان بالرسول ﷺ و قيل: هم

الَّذِينَ تَقَاسَمُوا عَلَىٰ قَتْلِ مُحَمَّدٍ ﷺ .

وقيل: هم الذين تقاسموا على ان يببئوا صالحاً ﷺ، وقيل: هم اليهود اقتسموا الكتب السماوية فآظروا بعضها و اخفوا بعضها او التوراة فآظروا بعضها و اخفوا بعضها و على هذا فالمراد بالقران فيما بعد مطلق المقر والسماوى .

﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ جمع العضة من العضوة بمعنى العضو اى جعلوا القران اعضاء و اجزاء او جمع العضة من عضتيه اذا بهتته اى جعلوا القران اسماراً ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ من تقسيم القران او جعله اسماراً او من سائر ما فعلوا .

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ و لا تبال بقبولهم و ردّهم و باستهزائهم و عدم استهزائهم ، و المراد منه اجهر به من صدع بالحجة اذا تكلم بها جهاراً، او فرّق به بين الحقّ و الباطل، او فرّق الحقّ و انثره بحيث لا يكاد تجمع و يذهب به او شقّ و فرّق به جماعات الكفار.

﴿وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ عاقبة امرهم، و قد ورد فى اخبارنا انّ الاية نزلت بمكة بعد ان اكتبتم محمد ﷺ امره بعد بعثته خمس سنين او ثلاث سنين و لم يكن معه الا على ﷺ و خديجة ﷺ ثم امر بالاطهار فكان يظهر امره على قبائل العرب .

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ من تكذيبك
والطعن فيك والاستهزاء بك و بدينك و بالهك و بكتابتك و صلوتك ﴿فَسَبِّحْ
بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ فاشغل نفسك عنهم و اشتغل
بما هو شأنك من عبادة ربك.

﴿وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ ای الموت فانه المتيقن
فالمعنى حتى يأتىك الامر المتيقن، او لان اليقين الكامل بالمغيبات لا يحصل الا
بعد رفع حجاب البدن بالموت الاختيارى هذا ما قيل؛ و الحق ان اعتبار مفهوم
الغاية و دخولها و خروجها عن
المغيبى بها امر لا حجة عليه من العرف و اللغة.

فالمقصود انك علمت علماً اجمالياً و كل من علم امراً اجمالاً طلب
التفصيل فيه و اليقين به بمراتب اليقين من علم اليقين و عين اليقين و حق
اليقين كما اشار اليه المولى عليه السلام:

هرگمان تشنه ی یقین است ای پسر	مى زند اندر تزايد بال و پر
چون رسد در علم پس برپا شود	مر یقین را علم او پویا شود
علم جویای یقین باشد بدان	وان یقین جویای دیداست و عیان
اندر الهیکم بیان این بیین	که شود علم اليقین عين اليقین

فكأنه قال: ان كنت تريد اليقين بمراتبه و تفصيل المعلوم فاشتغل
بعبادة ربك حتى يحصل لك مطلوبك من مراتب اليقين، اما عدم العبادة بعد
اليقين فغير مستفاد منه الا باعتبار مفهوم الغاية و قد عرفت ضعف اعتباره، و
قد قال بعض المتصوفة المسقطين للعبادات: ان العبادة لحصول اليقين فاذا

حصل اليقين فلاحاجة الى العبادات و توسلوا بمفهوم مثل هذه الاية و
متشابهات الآيات و الاخبار و اقوال الكبار من اهل اليقين من غير غورٍ و
تعمق في مغزاها.

سورة النحل

مائة وثمان و عشرون آية، و هي مكّية كلّها و قيل: من أولها الى قوله: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» مكّية و الباقي مدنيّة ، و قيل: مكّية غير ثلاث آيات و هي قوله: «وَأَنْ عَاقَبْتُمْ» الى آخر السّورة .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَتَىٰ أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ كانوا يستعجلون ما وعدهم الرّسول ﷺ من العذاب و الاهلاك و قيام السّاعة و الحساب و العقاب يوم القيامة استهزاء به و برسائته و بايعاده فقال تعالى: اتى امرالله بالاهلاك بالماضى للاشارة الى تحقّقه او للاشارة الى قرب حصوله و كانوا يقولون استهزاء اذا وقع ما توعدّه، فأصنامنا تشفع لنا .

فقال تعالى: ﴿سُبْحَانَہُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ فلا يشفع شيء لهم و لا يدفع الاصنام شيئاً من عذابه ﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِہِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ اعلم، انّ الانسان من اوّل استقرار مادّته فى الرّحم يقع فى تدبير الملائكة، فيربّونه و يجلبونه ما يحتاج اليه و يدفعون عنه ما يضرّه ، و ان الله تعالى يبعث عليه بمحض فضله ملائكة و يزداد عددهم

يوماً فيوماً وأنا فأنأ الى اوان البلوغ .

فان ساعده التوفيق و استعان بالله اختياراً كما كان مستعيناً به تكويناً قبل ذلك لم ينقطع امداده بالملائكة بعد ذلك ايضاً و الملائكة الذين كانوا موكلين به، كانوا ملائكة ارضيين و هم ملائكة الذين امر و بالسجود لآدم عليه السلام . و بعد ذلك يكون الامداد بالملائكة السماوية و يزداد كل عدد هم الى ان بلغ الى مقام العبودية و اول ظهور الربوبية و حينئذ يمدّه بالعظام من الملائكة كجبرئيل و ميكائيل و يمدّه ايضاً بالروح و هو اعظم من جبرئيل و ميكائيل كما ورد في الاخبار .

و لعلّ الروح هيهنا اشارة الى الملك المعنى بتربية نوع الانسان و يسميه الاشراقيون ربّ النوع و له بعدد كل انسان وجه كما في الخبر و هو المحيط بجميع افراد الانسان بل جميع موجودات العالم .

لانّ جميع الانواع تحت نوع الانسان ، و جميع ارباب الانواع تحت ربّ النوع الانسانيّ و جميع الموجودات تحت ارباب انواعها ، فجميع الموجودات تحت ربّ النوع الانسانيّ و على هذا فالمعنى ينزل الملائكة مع الروح ، او ينزل الملائكة بسبب الروح و توسطه، و على الاول فالمنزل عليه الخواصّ من الانبياء عليه السلام و على الثاني جملة الانبياء عليه السلام .

او المراد بالروح ما يحيى به القلوب من الجهل تشبيهاً بالروح التي يحيى به الابدان ؛ او المراد بالروح النبوة التي بها حيوة كل شيء ، و على هذا فالمعنى ينزل الملائكة الروح من عالم امره على من يشاء من عباده، و للروح معان آخر مذكورة في الاخبار و مصطلحة بين ارباب الصناعات و هذا الروح الذي هو اعظم من جبرئيل يكون مع العظام من الانبياء و الاولياء عليه السلام

كخاتم النبيين ﷺ و خلفائه المعصومين عليهم السلام و قوله: «من امره» اى من عالم امره، فان الملائكة النازلة و الروح من عالم الامر مقابل عالم الخلق .
﴿ أَنْ أَنْذِرُوا ﴾ ان مصدرية او تفسيرية فان الانزال يستلزم معنى القول و «انذروا» بمعنى اعلموا او بمعنى احذروا ﴿ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونَ ﴾ و كون التوحيد محذراً به لاستلزامه الاستقلال فى الحكومة و التصرف ، و المستقل فى الحكومة يحذر من مخالفته .
﴿ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ﴾ بمنزلة التعليل للتوحيد
﴿ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ ﴾ بدل نحو بدل البعض، ﴿ فَاذْأَهُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴾ و لا يتمشى من الطبع و الدهر مثل ذلك الخلق.

﴿ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ ﴾ ماتستدفئون به من اصوافها و اوبراها و اشعارها و جلودها ﴿ وَمَنَافِعُ ﴾ من لحومها و ضرعها و ظهورها و اثاره الارض بها، ﴿ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴾ من الشحوم و اللحوم و الالبان .
﴿ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ ﴾ زينة ، ﴿ حِينَ تُرِيحُونَ ﴾ ترجعونها بالروح الى المناخ و المغنم ، ﴿ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴾ تخرجونها للسرح و الرعى بالغداة، فان الافنية تتزين بها فى الوقتين و يجلب اهلها فى اعين الناظرين اليها و تقديم الراحة لانها حينئذ تقبل و الاقبال ازين من الادبار ملاء البطون ، ثم تاوى الى الحظاير حاضرة لاهلها و فى الغداة بالعكس .
﴿ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا ﴾ بانفسكم ﴿ بِأَلْغِيهِ

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ لَرَّوُفٌ رَّحِيمٌ﴾ بكم لانه خلق لكم ما تنتفعون به وتحتاجون اليه.
﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ لانتفاعكم من موجودات عالم الطبع ممّا فى الارض والسّماء
و موجودات عالم الارواح .

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ لَمّا ذكر فى خلقه الانسان جملة ما يحتاج اليه فى معاشه و وصوله الى خيراته و كان السبيل المقتصد الخارج عن الافراط و التقريط فى كلّ شىء ان يكون اسباب و وصوله الى خيراته الاوليّة و الذاتيّة و الى خيراته الثانويّة بقدر حاجته موجودة، و السلوك الى خيراته الاوليّة الذاتيّة و الى خيراته الثانويّة بقدر حاجته موجودة و كان السلوك الى خيراته غير متعسر، قال: لا اختصاص لقصد السبيل بالانسان بل على الله قصد السبيل لكلّ شىء.

﴿وَمِنْهَا جَائِرٌ﴾ و بعض السبيل حائد عن الاعتدال او المقصود ان خلقتكم و خلقه ما تحتاجون اليه هى السبيل الى خيراتكم البدنيّة و كمالاتكم الدنيويّة التكوينيّة الغير الاختياريّة، و اما خيراتكم الروحيّة الاخرويّة و كمالاتكم الانسانيّة الاختياريّة فعلى الله قصد السبيل فى ذلك باعطاء العلم و المعرفة و ارسال الرّسل و انزال الكتب و تهية ما تحتاجون اليه فى تحصيل هذه، فان وقع حيف و ميل و جور و نقص فهو من عند انفسكم غير راجع الى الله، فمن خرج عن الاقتصاد فى

الطريق الى الجور فيه فهو بشامة استعداده و كسبه.

﴿وَلَوْ شَاءَ لَهْدُكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ بالاىصال الى قصد الطريق و السير

عليه.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ

شَجَرٌ أَعْمَمٌ مِنَ النَّبَاتِ، ﴿فِيهِ تُسَيَّمُونَ﴾ فى الشجر ترعون مواشيكم ، ﴿

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ

كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ لما كان كون الانزال

الماء و انبات النبات و الاشجار آية محتاجاً الى تأمل و ترتيب مقدمات قال:

لقوم يتفكرون .

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ

مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾ قرىء الشمس و القمر و النجوم مسخرات كلها بالرفع و

قرىء الشمس و القمر بالنصب و النجوم مسخرات بالرفع و قرىء الجميع

بالنصب و فائدة الحال المؤكدة تأكيد التسخير و بيان واسطة التسخير و هو

عالم الامر .

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ يكفيه العقل من غير فكر

لظهور دلالة المذكورات بالنسبة الى انزال الماء و انبات النبات و جمع الآيات

لكون كل منها آية على حiale .

﴿وَمَا ذَرَأْتُمْ لَكُمْ مِنْهُ﴾ و سخر لكم ما خلق لكم ، ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ من

المواليد و من المعادن و اصناف النبات و انواع الحيوان و العناصر و ما فى

الارض من الجبال و الوهاد و التلال .

و المراد بتسخيرها تسخيرها فيما خلق لاجله لا تسخيرها للانسان نحو تسخير الحيوان للانسان ، ولكن تسخيرها بالمطاويع للانسان فى وجه الانتفاع بها، وان كان وجه الانتفاع ببعضها مخفياً ، او ما ذرء مبتدأ و لكم خبره، او فى الارض خبره و الجملة حال ، او عطف على جملة هو الذى انزل، او على جملة سخر لكم الليل .

﴿مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾ اكتفى ببيان اختلاف اللون عن ذكر اختلاف النوع و جهات الانتفاع لانه الظاهر على الابصار و الاغلب ان الانواع المختلفة بالذات مختلفة باللون.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾ لا يكفيه العقل فقط و لا يحتاج الى التفكير بل يكفيه تذکر العقل .

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ كانوا ما يخرج من البحر ﴿وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ﴾ جوارى من المخر و هو شق الماء او صوت شق الماء . ﴿وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾ بالتجارات، ﴿وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ يعنى غاية الكل ان تنظروا الى الانعام و تشكروا حق النعمة برويتها من المنعم .

﴿وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ كراهة ان تميد الارض بكم باضطرابها .

اعلم ان الارض كروية الشكل حيّزها حول مركز العالم بحيث ان كل جزء من اجزائها لتوافقها مع الكل في الطبع لو خلى و طبعه لثما استقرّ الا في حيّز المركز كما هو المشهود، و لو كان الاجزاء طالبة للكل و لسنخها كما قيل للزم عدم افتراق ما اتّصل بقلل الجبال الى السفلى و الارض ساكنة في حيّزها غير متحرّكة .

و ان قال بحركتها المتحدّسون بقوة الحسّ و ليست تلك الكرة كالكرة الواقعة في الماء الطافية فوق الماء حتّى تحتاج الى ما يسكنها عن الحركة و الانقلاب و ليست الجبال بما يزيد في سكونها لانه ليس ارتفاع الجبال المرتفعة البالغة غاية الارتفاع بالنسبة الى قطر الكرة الا مقدار شعيرة او اقل . و ظاهر الاية يدلّ على ان تلك الكرة لو لم يكن الجبال تضطرب تنقلب و تتحرّك و لا يمكن التّعيش عليها الا بالجبال، فنقول: ان الجبال و ان لم تكن اسباباً لسكون الكرة كما عرفت لكنّه قديقع الزلزلة القويّة باسباب سمويّة او ارضيّة و لولا الجبال لسرت تلك الزلزلة الى مجاورات القطعة التي وقعت فيها الزلزلة مسافات كثيرة و الجبال تمنع من تلك السراية كما لا يخفى، و هذا القدر كاف في صدق ظاهر الاية مع ان المقصود بطونها .

و ايضاً قد سلف منّا ان العالم بتمام اجزائه مظاهر لاسماء الله و ان خلفاء الله اسماء الله العظماء و الجبال مظاهر لها بسكونها و ارتفاعها و ثقلها و صلابتها و جريان المياه من تحتها، و قديجرى احكام الظاهر على المظاهر كما مضى من جريان احكام القلب و الصدر على بيت الله و مكّة .

وقد ورد في الاخبار لو لا الامام لماجت الارض باهلها، او لو فقد
الحجة لساخت الارض باهلها.

و غير ذلك من الاخبار فبوجود خلفاء الله ﷺ ووجود الارض وسكونها
وقرارها، ولما كانت الجبال مظاهر لخلفاء الله حكم عليها ان بها قرار الارض و
سكونها اجراء الحكم الظاهر على المظهر هذا بحسب التنزيل .

و اما بحسب التأويل فالعقول الكلية المعبر عنها بالقيام لا ينظرون و
بالمقربين بوجه جبال الارض و العقول العرضية المعبر عنها بالصافات صفاً
جبال الارض و النفوس الكلية المعبر عنها بالمدبرات امراً و النفوس الجزئية
المعبر عنها بالركع والسجد و الاقدار المثالية المعبر عنها بذوى الاجنحة كلها
جبال الارض و خلفاء الله في الارض باعظم جبال الارض هذا في الكبير و كل
ما في الكبير فهو بعينه جار في العالم الصغير.

﴿ وَ أَنْهَاراً بِوَأْسِطَةِ الرِّوَاسِي ۖ وَسُبُلًا ۖ فِي الْاَرْضِ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ ﴾ بالسبل الى مقاصدكم من الاسفار البعيدة و الامتعة التي في غير
امكنتكم ، او لعلكم تهتدون الى المقصد الحقيقي من التوجه الى الله و السير
على سبيله الذي جعل لكم من الانبياء و الاولياء ﷺ .

﴿ وَعَلَامَاتٍ ۖ مِمَّا يَسْتَدَلُّ السَّيَّارَةُ عَلَى اسْتِقَامَةِ سَيْرِهِمْ اِلَى
مَقَاصِدِهِمْ ﴾ و بالنجم هم يهتدون بجنس النجم في الليل كما هو شأن
السيارة او بالنجم الخاص الذي هو الجدى.

كما في الخبر و باطنه رسول الله ﷺ و الائمة ﷺ و اصحابهم و

خلفاؤهم كما اشير اليه فى الاخبار، ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ من الاصنام والكواكب وغيرها.

﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ حتى لا تجعلوا المخلوق مشاركا للخالق ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ﴾ فلا يؤاخذكم بالتقصير فى القيام بشكرها، ﴿رَحِيمٌ﴾ فلا يقطعها عنكم بتقصيركم بل يزيدها يوماً فيوماً، ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ﴾ من الاعمال والاحوال والنيات والخيالات والخطرات والاخلاق والعقائد والاقوال والمكمونات التى لم تظهر بعد على انفسكم ، ﴿وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ مما ذكروا الاعلان فى كل بحسبه.

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ كالملائكة والكواكب و الاصنام والشياطين والرؤساء فى الضلالة، ﴿لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً﴾ فلا يستحقون الدعوة ﴿وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ فلا يمتازون عنكم حتى تختاروهم بالدعوة .

﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾ فهم ادون منكم فانتم اولى بان يدعوكم الذين تدعونهم من دون الله، ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ لا شعور لهم ببعثتهم فكيف بوقت بعث غيرهم والمجازات والشفاعة لهم ، ﴿الْهُكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ كالنتيجة وقدمضى مثله و ان المقصود ان الذى هو الهكُم اله و مستحق للعبادة و واحد لا متعدد بخلاف ما جعلوه الهأ.

﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ﴾ لا يعرفون

الاله ولا امر الاخرة، ﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ فان الاستكبار هو الخروج عن حكم الله و حكم خلفائه و هم خارجون لعدم اعتقادهم بالله و بخلفائه ، ﴿لَا جَرَمَ﴾ مصدر من الجرم بمعنى كسب الذنب فى الاصل لكنه يستعمل بمعنى حقاً واصل المعنى لا جرم اى لا ذنب فى كذا يعنى فى اعتقاد كذا لكونه متحققاً ثابتاً.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ تعليل للمقصود من التهديد على افعالهم بالمؤاخذة و فى الخبر لا يؤمنون بالاخرة يعنى الرجعة قلوبهم منكرة يعنى كافره و هم مستكبرون عن ولايت على ﷺ.

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ يعنى عن ولايت على ﷺ ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾ قالوا ذلك اضلالاً للناس و صدأً و كان غاية ذلك ان يحملوا اوزار ذلك القول و الصد و بعض اوزار من اضلّوهم و بغير علم ظرف مستقرّ حال من مفعول يضلّونهم، او فاعله او فاعل ليحملوا، او ظرف لغو متعلق بيحملوا او يضلّونهم.

و فى الخبر انما لم يعذر الجاهل لانّ عليه ان يبحث و ينظر بعقله حتى يميّز بين المحقّ و المبطل و عن الباقر ﷺ ما ذا نزل ربكم فى على ﷺ قالوا اساطير الاولين و عن الصادق ٧ والله ما هريقت محجمة من دم و لا قرع

عصاً بعضياً ولا غضب فرج حرام و لا اخذ مال من غير حلّه الا وزر ذلك فى اعناقهما من غير ان ينقص من اوزار العالمين شىء.

﴿ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنْ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ ﴾ تمثيل لحالهم فى مكرهم بحال من بنى سقفاً على اساطين محكمة قصداً للراحة تحته فاستوصلوا به و خرب تلك السقوف من جهة الاساطين التى بها استحكامها، و المراد باتيان الله اتيان امره بالاهلاك .

﴿ وَآتَيْهِمُ الْعَذَابُ ﴾ عذاب خراب السقف ﴿ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴾ بل من حيث يظنون بقائه او اتيهم عذاب غير خراب السقف ﴿ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِي ﴾ من الاصنام والكواكب و الاهوية و غيرها او شركاء مظاهرى من الاولياء عليهم السلام و الاصل على عليهم السلام .

﴿ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ ﴾ تعاندون المؤمنين و مظاهرى فى حقهم او تخالفون الانبياء و الاولياء عليهم السلام فى حقهم.

﴿ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ﴾ الانبياء و اوصيائهم عليهم السلام او جملة المؤمنين و ائمتهم ﴿ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾ الخزى الهوان و السوء العذاب .

﴿ الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ﴾ خبر مبتدأ محذوف، او مفعول فعل محذوف او صفة للكافرين ﴿ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ﴾ ظالمين فى حقهم او

في حقّ امامهم فأنه بمنزلة انفسهم بل اولى بهم منهم ﴿فَأَتَقُوا السَّلَامَ﴾ اى الاستسلام و الانقياد او القول بالاستسلام و الانقياد ﴿مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ﴾ تفسير للسلم على الذين انكروا ما فعلوا من الجحود و الانكار و الاستهزاء فى الدنيا ﴿بَلَى﴾ ردّ من الملائكة او من الله اى قالوا او قال: بلى.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ فلا ينفعكم انكاره الآن ﴿فَادْخُلُوا﴾ جزاء لاعمالكم ﴿أَبْوَابَ جَهَنَّمَ﴾ كلّ من بابها الخاص به؛ ﴿خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ جهنّم .

﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ قد مرّ مراراً انّ التقوى الحقيقية لا تكون الا بالولاية و البيعة الخاصة الولوية ﴿مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا﴾ اقرار بالانزال من الرّبّ و تصديق لكونه خيراً استسلاماً.

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾ صاروا اذا حسن، و الحسن على الاطلاق على الله و كلّ ما اتصل به من طريق الولاية كان ذا حسن به ، او احسنوا الى انفسهم او الى غيرهم .

﴿فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾ و هو طيبوبة الماكل و المشارب و المناكح و المراكب ﴿وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ﴾ لخلوص الطيبوبة لهم هناك من غواشى المادّة و الامها و قوله: للذين احسنوا مقول لقولهم تفسير الخير او استيناف من الله.

﴿وَلِنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّتُ عَدْنٍ﴾ مخصوص نعم او مبتدأ خبره ﴿يَدْخُلُونَهَا﴾ او يدخلونها صفة و ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾

خبره، او تجرى صفة بعد صفة ﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾ خبره ويحتمل كون الحمل حالات مترادفة او متداخلة و كون بعضها حالاً و بعضها صفة و بعضها خبراً و قدمضى فى آل عمران فى نظير الاية مع جريان الانهار و من تحت الجنّات .

﴿كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾ و فى الخبر و لنعم دار المتّقين الدنيا، ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ صفة للمتّقين او خبر مبتدأ محذوف او مفعول فعل محذوف او مبتدأ خبره يقولون او ادخلوا بتقدير القول ﴿طَيِّبِينَ﴾ من المعاصى او من الشّرك .

﴿يَقُولُونَ سَلِّمْ عَلَيْنَا﴾ تحية لهم او بمعنى سلامة لكم من كلّ سوء ﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ على طريق الولاية .
 ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ﴾ ينتظرون اى الذين لا يؤمنون بالآخرة ﴿إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ حين الموت ﴿أَوْ يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ﴾ بالعذاب او بخروج القائم عليه السلام .

﴿كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ﴾ بتدميرهم و عذابهم ﴿وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ من العذاب او المعاد او الرجعة او مطلق ما قاله رسّلم .

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴿١٠٠﴾ فِي جَوَابِ مَنْ كَلِمَتِهِمْ عَلَىٰ شُرَكَائِهِمْ وَ تَحْرِيمِهِمْ وَقَدَمَضَى الْآيَةَ بِتَفْسِيرِهَا مَفْصَلًا، ﴿١٠١﴾ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٠٢﴾ يَعْنِي أَنَّ نَسَبَتَهُمْ فَعَلَهُمُ السَّيِّئُ إِلَى اللَّهِ كُنْسَبَةِ الْمَرْثَةِ الْفَاحِشَةِ شَامَةً فَعَلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهَا وَ لَيْسَ لَهَا وَجْهٌ صَحَّةٌ لِأَنَّ مَا عَلَى اللَّهِ هُوَ أَرْسَالُ الرَّسُولِ لِهَدَايَتِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا﴾

وَلَقَدْ بَلَغَ الرَّسُولَ فَقَدْ آدَيْنَا مَا عَلَيْنَا وَ آدَوْا مَا عَلَيْهِمْ فَالْتَقَصَّ وَ التَّقْصِيرُ كَانَ مِنْهُمْ ﴿١٠٣﴾ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴿١٠٤﴾ فَلَمْ يَقْبَلُوا مِنْ رَسُولِهِمْ.

﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَىٰ اللَّهُ﴾ يَقْبُولُهُ قَوْلُ الرَّسُولِ ﷺ ﴿وَ مِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ وَ وَجْهٌ اخْتِلَافِ الْفَعْلَيْنِ فِي النَّسْبَةِ ظَاهِرٌ، لِأَنَّ الْهَدَايَةَ مُنْتَسِبَةَ إِلَى اللَّهِ أَوَّلًا وَ بِالذَّاتِ وَ الْإِضْلَالَ مُنْتَسِبَةَ إِلَيْهِ تَعَالَى ثَانِيًا وَ بِالْعَرَضِ وَ فِي الْخَبَرِ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ الْأَبُولَايَتِنَا وَ الْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَلَقَدْ بَعَثْنَا الْآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ مِنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» يَعْنِي بِتَكْذِيبِهِمْ أَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّ عِبَادَةَ اللَّهِ لَا تَتَصَوَّرُ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ الْوَلَايَةِ أَنَّ أَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَظَاهِرَ اللَّهِ وَ عِبَادَةَ اللَّهِ لَا تَتَصَوَّرُ إِلَّا بِتَوَسُّطِ طَاعَةِ الْمَظَاهِرِ.

﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ أَيِ أَرْضِ عَالَمِ الطَّبَعِ لِتَعْلَمُوا أَثَارَ الْمَكْذِبِينَ وَ أَخْبَارَهُمْ أَوْ أَرْضِ الْقُرْآنِ وَ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ أَوْ أَرْضِ عَالَمِ الصَّغِيرِ ﴿فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ إِنَّ تَحْرِصَ عَلَىٰ

هُدَىٰ لَهُمْ ﴿يَا مُحَمَّدٌ ﷺ﴾

﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾

اقتناط له ﷺ عن هديهم و تهديد بليغ المكذبين .

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن

يَمُوتُ﴾ و جهد الايمان الايمان المغلظة المؤكدة و من لا يعتقد البعث لا ينبج

فيه نصح ﴿بلى﴾ رد عليهم ﴿وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

لَا يَعْلَمُونَ﴾ و لو علموا العلموا انهم فى البعث انا فانا و يوماً فيوماً من غير

انتظار البعث الكلى الاتى ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ متعلق ببيعت المقدر بعد بلى

﴿الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بالله او الاخرة او

بالولاية ﴿أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾ فى انكار البعث و الجزاء والعقاب او

ادعاء الخلافة و الاستبداد.

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَّقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

بيان لسهولة الاعادة عليه .

و قد ورد عن الصادق عليه السلام انه قال: لا بى بصير: ماتقول فى هذه الاية؟

فقال: ان المشركين يزعمون و يحلفون لرسول الله ﷺ ان الله لا يبعث

الموتى!

قال: فقال: تبأ لمن قال: هذا سلهم: هل كان المشركون يحلفون بالله ام

باللات والعزى؟

قال: قلت جعلت فداك فأوجدنيه قال: فقال: يا ابا بصير لو قد قام

قائمنا (عجل الله فرجه) بعث الله قوماً من شيعتنا قبائع^(١) سيوفهم على عواتقهم، فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون: بعث فلان وفلان و فلان من قبورهم و هم مع القائم عليه السلام فيبلغ ذلك قوماً من عدوتنا، فيقولون يا معشر الشيعة ما كذبكم هذه دولتكم وانتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء ولا يعيشون الى يوم القيمة.

قال: فحكى الله قولهم فقال: واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت؛ وبهذا المضمون اخبار كثيرة.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا ﴿١٠﴾ تنزيهه في رسول الله صلى الله عليه وآله والذين هاجروا معه وبعده الى المدينة والذين هاجروا قبله الى الحبشة بعد ما اذاهم المشركون ايذاءً كثيراً والذين حبسهم قريش بمكة بعد هجرة رسول الله صلى الله عليه وآله واذوهم ثم هاجروا الى رسول الله صلى الله عليه وآله.

و معنى قوله في الله في طريق الله و هو الرسول صلى الله عليه وآله والامام عليه السلام، او الرسالة و الولاية و الطريق الموصل اليهما او في طلب الله او في ابتغاء مرضات الله او في طاعة الله و لما كان التنزيل غير مختص بمن نزلت الاية فيه بل يعمه و غيره ممن هو متصف بوصفه كانت الاية شاملة لكل من هاجر من وطنه الصوري ابتغاء دين الله الى نبي او ولى من بعده ما تأدى بانقلابات الزمان و اذى الاقران و تصرفات الشيطان و تأويله كل من هاجر من اوطان شركة النفسانية .

١. قبعة السيف، كالسقيفة ما على طرف مقبض السيف من فضة او حديد .

كما قال ﷺ: المهاجر من هجر السيئات الى رسوله العقل و نبيه القلب و امامه الروح و الكل دين الله و طريق الله و مظاهر الله و الهجرات الثلاث متعاقبة مترتبة.

فان الهجرة تقع اولاً من دار الشرك النفسانية الى دار الاسلام الصدر ثم منها الى دار الايمان القلب ثم منه الى دار العيان الروح و بعبارة اخرى تقع الهجرة من دار الشرك الى الرسول و قبول احكامه القلبية ثم منه الى النبي ﷺ و قبول احكامه القلبية ثم منه الى الولي و قبول و اردادته الروحية .

﴿ لَنْبُوْتَهُمْ فِي الدُّنْيَا ﴾ داراً ﴿ حَسَنَةً ﴾ او تبوئة حسنة او حالاً حسنة كما وقع في الصورة للمهاجرين مع الرسول ﷺ اذ او يهم و عززهم اهل المدينة و كما وقع لجعفر و اصحابه اذ او يهم النجاشي و عززهم و في الباطن لكل من هاجر من دار النفس الامارة اذ يأوى الى دار الصدر السالمة من تنازع القوى النفسانية و تحاسد المتحاسدين و ايداء المؤذنين و هكذا و هذا اجر الدنيا .

﴿ وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ ﴾ و هو لقاء الرحمن و جنة الرضوان ﴿ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴾ لو كان الناس يعلمون ذلك لاختاره و الهجرة او لما تشبطوا او لو كان الذين هاجروا يعلمون السرّ و بذلك او ليتهم كانوا يعلمون فيتبادروا الى ذلك او فيسرّوا بذلك .

﴿ الَّذِينَ صَبَرُوا ﴾ بدل من الذين هاجروا او صفة له او خبر مبتدأ محذوف او مفعول فعل محذوف ﴿ وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَ مَا

أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا ۖ فَلَاغْرُو فِي كَوْنِكَ رِجَالًا مِنْ جَنْسِهِمْ فَاتَّكَ
 مِثْلَ الرِّسْلِ الْمَاضِيَيْنِ ﴿نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾ و كان امتيازهم بالوحي كما ان
 امتيازك بالوحي فانكارهم لرسالتك لكونك بشراً مثلهم انكار لرسالة جميع
 الرسل ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ الذكر هو اضافة الحق الى الخلق و هي
 المشيئة و الحق المخلوق به، و هو حقيقة الولاية و خاتم الاولياء و هو عليؑ
 هو المتحقق بها و مظهرها التام .

و سائر الاولياءؑ مظاهر عليؑ و من اظلاله و النبوة التي هي
 المصباح مظهر الولاية و الرسالة التي هي كالزجاجة مظهر النبوة، و ما في عالم
 الطبع من بشريّة الرسل و الانبياءؑ و الاولياءؑ و كتبهم و احكامهم
 القالبيّة و القلبيّة و سائر اجزاء عالم الطبع التي هي كالمشكوة بتامها مستنيرة
 بنور المصباح و ذلك النور هو ذكر الحق و تذكره.

اهل الذكر تارة يطلق على من بتصرفه الذكر، كالاولياء و الانبياء
 و الرسلؑ، و تارة يطلق على من اضيف اليه الذكر و هو كل من قبل دعوة
 الرسل و الانبياءؑ الدعوة الظاهرية، او دعوة الاولياءؑ الدعوة الباطنة .
 و كذا يطلق اهل الذكر على من انتحل الدعوة العامة كاليهود و
 النصارى و المجوس و اكثر اهل الاسلام.

فانهم ليسوا من اهل الذكر و الملة الالهية حقيقة اذ تحقق الانتساب
 الى ملة له شرائط و عهود و موثيق، و ليست تلك لهم .

الذكر يطلق على الاولياء و احكامهم و على الانبياء و الرسلؑ

احكامهم وكتبهم الالهية ، فتفسير الذكر بالرسول ﷺ وبعلي ﷺ وبالقران ، و
بساير الكتب السماوية و باحكام الرسالة و النبوة ، و النبوة التي هي الملة
الالهية صحيح .

و كذلك تفسير اهل الذكر بالانبياء و الاولياء ﷺ و الاصل في الكل
آل محمد ﷺ و بمن قبل الدعوة العامة و من قبل الدعوة الخاصة و بمن انتحل
الانتساب الى نبي و ملة الهية و كتاب السماوي كلها صحيح .
و السؤال قد يكون عن حال الرسل و الانبياء و الاولياء ﷺ ، و
قد يكون عن علامات رسولنا الختمي ﷺ و عن اوصيائه ﷺ و قد يكون عن
احكام النبوة .

اذا عرفت ذلك سهل عليك التفطن بصحة ما في الاخبار من اختلاف
تفسير الآية و من التفسير التي هي مخالفة لظاهر الآية من انكار تفسير اهل
الذكر باهل الكتاب و ان اهل الكتاب اذا سئلوا يدعونكم الى دينهم و من
تفسير اهل الكتاب و تخصيصهم بانفسهم .

﴿ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ او صاف الانبياء ﷺ او اوصاف محمد ﷺ
الموعود ، او لاتعلمون احكام الدين ، او لاتعلمون ﴿ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ ﴾
البيئات اثار النبوة و الرسالة و احكامهما و الزبر اثار الولاية و احكامها ؛ و
التفسير بالمعجزات و الكتب السماوية ، لانهما اثار النبوة و الولاية .

و قيل : قوله بالبيئات و الزبر متعلق بما ارسلنا ، و قيل : متعلق بمحذوف
و هو مستأنف كأنه قيل : بم ارسلوا ؟ فقال : بالبيئات و الزبر .

﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ ﴾ اى القرآن او احكام النبوة او الولاية
 ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ و المقصود من مجموع ما نزل و ولاية
 على عليه السلام فلا ينبغي لك ان تنظر الى ردّهم و قبولهم بل عليك النظر الى غاية
 الامر و التنزيل و هى التبيين ردّوا او قبلوا.

﴿ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ فيعلموا انّ الاصل فى جملة الاحكام ، هو
 الاقتداء و الخروج من الرأى و الاستبداد، و لا يتيسر ذلك الا بوجود من يقتدى
 به و انه لا بدّ لك من تعيين من يقتدى به باذن الله حتى يسلموا الامر لخليفتك و
 من عينته فيقتدوا به و يفلحوا.

﴿ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ ﴾ و خصوصاً انكار الولاية
 التى بها قوام الصالحات و فى انكارها ليس الاعمال الا السيئات ، ﴿ أَنْ
 يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
 لَا يَشْعُرُونَ ﴾ بمجيئه من تلك الحيثية كاتيان العذاب من حيث يرجى
 الثواب و هو صورة الاعمال الصالحة اذا لم تكن بامر خليفة الله .

كما قال: قل هل انبئكم بالاخسرين اعمالاً الذين ضلّ سعيهم فى
 الحيوه الدنّيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعاً.

فانّ صورة الاعمال الشرعيّة تصير سبباً لغرور النفس و حسابان انها
 على خير، لكنّها ان لم تكن بامر ولى الامر و خليفة الرسول صلى الله عليه و آله بل باستبداد
 النفس و رأياها، او رأى من ليس للرأى باهل فهى ضالّة غير نافعة.

او المقصود من حيث لا يشعرون بشىء من العذاب و عدمه كوقت

المنام والغفلة عن الاعمال و العذاب و لعله اوفق بما بعده .
﴿أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ﴾ في مكاسبهم و متاجرهم او تقلبهم في
أرائهم و مكرهم او في تقلبهم فيما يحسبونه صلاحاً لهم كصور الاعمال
الصالحة ﴿فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ لنا ان نعذبهم في عين استيقاظهم و تفتنهم .
﴿أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ﴾ حال كونهم على حذر و التفات الى
العذاب و تمحلهم لدفعه بان يتنبهوا بما نزل بامثالهم ﴿فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ
رَّحِيمٌ﴾ الفاء للسببية المحضة لامن الذين مكروا السيئات يعنى ينبغي ان
يأمنوا بسبب رحمته فان رحمته لاتصل اذا لم يكن استحقاق، او للجواب و
الجزاء لشرط محذوف يعنى ان يمهلكم و لا يعاجلكم فان ربكم لرئوف رحيم،
او للسببية لمحذف من غير تقدير بشرط كانه قيل: لم لا يؤاخذهم؟ فقال:
لا يؤاخذ فان ربكم لرئوف رحيم.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ﴾
يتقلب ظلالة بتقلبه ﴿وَعَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ﴾ توحيد اليمين و جمع
الشمائيل للإشارة الى وحدة جهة اليمين فى المعنى و كثرة جهة الشمائيل فان
اليمين المعنوية لكل شىء هى و جهة الالهية و شماله هى و جهة الخلقية،
و الوجهة الالهية كثرتها منطوية فى الوحدة و الوجهة الخلقية و حدتها فانية فى
الكثرة .

﴿سُجِّدًا لِلَّهِ﴾ حال من ظلالة او ممّا خلق الله و جمعه باعتبار المعنى
﴿وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾ حال مترادفة مع سابقه او متداخلة او كل حال من ذى

حال و الدّخور الانقياد و جمعه بالواو و التّون لانتساب و صف الدّخور او السّجود الّذى هو من او صاف العقلاء اليهم، او لانّ الكلّ من حيث انتسابها الى الله عقلاء علماء.

اعلم ان الظلّ هو شاكلة الشّاخص الّتى تحدث من الشّاخص الكثيف اذا قابل شيئاً منيراً فى طرف مقابل للمنير و هى تتقلّب بتقلّب الشّاخص و تسكن بسكونه و لا اختصاص لها بما يقابل الشّمس و لا بما فى عالم الطّبع، بل تحصل من كلّ ما يقابل منيراً، و المنير الحقيقى هو الله و فعله المعبرّ عنه بالمشيئة، و عالم العقول بالنسبة الى المشيئة كالشّاخص، و عالم النفوس بالنسبة الى العقول كالشّاخص، و المثل بالنسبة الى النفوس، و عالم الطّبع بالنسبة الى عالم المثل، و عالم الجنّة بالنسبة الى عالم الطّبع ؛ فظلّ كلّ عبارة عمّا دونه من العوالم و سجود كلّ عبارة عن تسخره الله تعالى شأنه و تذلّله له تكويناً .

و دخوره عبارة عن اتّباعه و حركته و سكونه على وفق ارادته و مشيئته و الكلّ بالنسبة اليه ذوو شعورٍ و ارادةٍ و علم .

و لئلا كان لعالم الطّبع ظلّ نورانىّ كما يحدث من المرآة حين مقابلة الشّمس، و ينعكس منها الى جهة الشّعاع لا الى خلافه و هو المعبرّ عنه بالمثل الصّاعد .

و ظلّ الظلمانىّ كما يحدث من خلف المرآت و ينعكس الى الجهة المخالفة للشّعاع و هو المعبرّ عنه بالمثل النّازل و الملكوت السّفلىّ و عالم الظلمة و كانت الملكوت السّفلىّ محلّ الكثرات و الاختلافات و التّغيّرات و

كانت الشّمال تعبيراً عن هذه، والملكوت العليا محلّ الوحدة و اتّحاد المتكثّرات واجتماع المتغايرات و كانت اليمين تعبيراً عنها، قال: عن اليمين و الشّمائل اشارة بوحدّة الاوّل و جمع الثّاني الى جهة اتّحاد الاوّل و كثرة الثّاني .
﴿وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ﴾ نتيجة لسابقه كأنه قيل: ما في السّمآوات و ما في الارض ظلّ الله تعالى و كلّ ظلّ ساجد منقاد لذى ظلّه كما هو مشهود من ظلال الاشياء فما في السّمآوات و الارض ساجد داخر لله ﴿مِنْ دَابَّةٍ﴾ بيان لما في السّمآوات و ما في الارض على ان يكون الدابّة، هي التي تتحرّك او بيان لما في الارض ﴿وَالْمَلٰٓئِكَةُ﴾ عطف على دابّة بطريق النّشر خلاف اللّفّ او على ما في السّمآوات والمراد الملائكة الذّين هم فوق السّمآوات و الارض ﴿وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ عن عبادته ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ﴾ حال على سبيل التّرادف او التّدخل او مستأنف لبيان حالهم او للتعليل على عدم استكبارهم و فاعل لا يستكبرون.

أمّا الملائكة او في جملة ما في السّمآوات و ما في الارض، والملائكة و ليس المراد بالخوف ما هو من صفات النّفس و منفى عمّن تخلّص من النّفس و صفاتها.

كما قال تعالى: ﴿الَّا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾ بل المراد هو التّدلّ و الاتقباض الّذى هو حاصل لكلّ محاط بالنّسبة الى المحيط المعبر عنه بالخشيّة و الهيبة و السّطوة باعتبار مراتب الموصوفين و لذلك قيده بقوله:

مِنْ فَوْقِهِمْ سِوَاءَ كَانِ ظَرْفًا مُسْتَقَرًّا حَالًا مِنْ رَبِّهِمْ، او ظرفاً لغواً متعلقاً بيخافون
اي يخافون خوفاً ناشئاً من فوقهم.

﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ فان حالهم كحال القوى النفسانية
بالنسبة الى النفس الانسانية من حيث انها لاتعصيها اذا كانت باقية على
السلامة الطبيعية، بل كحال الصور الذهنية بالنسبة الى النفس من حيث انها لا
وجود لها سوى وجود النفس، فحال الملائكة بل حال جميع الموجودات
تكويناً كحال القوى و الصور الذهنية و ان كان حال الانسان اختياراً غير حاله
تكويناً، لانه يعصى ويتأبى مما امر به و يزعم ان له وجوداً و فعلاً بنفسه .

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ لثا كان الهين مشتملاً
على الجنس و العدد اكده باثنين اشعاراً بان النهى عن الاتحاد انما هو بالنسبة
الى العدد كما فعل التثوية لا الى الجنس فان اخذ الاله مأموربه مع و صف
الوحدة كما قال : ﴿إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ اثباتاً للجنس مؤكداً بالوحدة و
لم يقل: بل اتخذوا الهأ واحداً اشعاراً بان كونه الهأ ليس بجعل جاعل حتى يؤمر
بالاتخاذ، بل هو امر ثابت فى نفسه اخذا او لم يؤخذ .

﴿فَأَيُّهَا فَارُ هَبُونِ﴾ جواب شرط محذوف كانه قال: اذا كان
الاله واحداً و انا ذلك الواحد فايأى فارهبون يعنى ايأى اتخذوا الهأ و
ارهبونى .

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ﴾ عطف فى معنى التعليل
﴿وَلَهُ الدِّينُ﴾ الدين ههنا الطريق المؤدى للسالك فيه الى غايته ﴿وَاصْبًا﴾

واجباً لازماً، حال من الدين، اى حالكونه لازماً يعنى الدين التكويني الفطرى بخلاف التكليفي الاختيارى .

فانه قديكون للشيطان و منهيّاً للسالك الى الشيطان، او وصف للمفعول المطلق مؤكداً لغيره له اى له الدين حقاً واصباً، و الدين على هذا هو الطريق الحق، و على اى تقدير فالمقصود ان الدين الفطرى له او الدين الحق له، فاجعلوا الدين بحسب اختياركم له.

﴿ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ﴾ عطف على محذوف اى اغير الله تتخذون الهاً؟ افغيره تتقون؟!

او جواب شرط محذوف اى اذا كان الالهة له وحدة افغير الله تتقون؟ على ان يكون الهمزة على التقديم والتأخير .

﴿ وَ مَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ﴾ حال من الله او من فاعل تتقون ﴿ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ يَجَارُونَ ﴾ تتضرعون يعنى اغير الله تتقون و الحال ان النعمة منه و لا دافع للمضرة الا هو؟! و الاتقاء من الاله اما للخوف من منع النعمة او اىصال النعمة .

﴿ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴾ بدل ان يوحدوه و يعظموه لنعمة كشف الضر، ﴿ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ ﴾ من نعمة كشف الضر و سائر النعم يعنى يصير غاية اشراكهم ذلك ﴿ فَتَمَتَّعُوا ﴾ امر للتهديد ﴿ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ ﴾ عطف على يشركون و بيان

لاشرا كهم .

﴿ تَاللّٰهِ لَئِن سَأَلْنَا عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ ﴾ من اتّخاذ الآلهة والتّقرب بهم الى الله و جعل النّصيب من رزق الله لهم ﴿ وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ ﴾ و فيه افتراءن: جعل الملائكة اناثاً، و نسبة التّوالد اليه تعالى ﴿ سُبْحٰنَهُ ﴾ عن نسبة التّوالد و هو للتّعجب ﴿ اَلْهُ الْبَنَاتُ ﴾!؟

﴿ وَ لَهُمْ مَّا يَشْتَهُونَ ﴾ اى البنون ﴿ وَاِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثٰى ﴾ جملة حالية ﴿ ظَلَّ وَ جَهَّهُ مُسَوِّدًا وَ هُوَ كَظِيْمٌ ﴾ ساتر للغيط او مملو من الغيط ﴿ يَتَوَرَّى مِنْ اَلْقَوْمِ مِنْ سُوْءِ مَّا بُشِّرَ بِهٖ ﴾ قائلاً عند نفسه متفكراً ﴿ اَيُّمَسِيْكُهُ عَلٰى هُوْنٍ ﴾ و هوان من امساكه ﴿ اُمُّ يَدُسُّهُ وَ فِى التُّرَابِ ﴾ ليتخلص من هوانه.

﴿ اَلَا سَآءَ مَّا يَحْكُمُونَ ﴾ من جعل النّصيب فى رزق الله لغيره و

جعل البنات له و جعل الملائكة اناثاً و جعل البنين لانفسهم.

﴿ لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ مَثَلُ السُّوْءِ وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى ﴾ يعنى ان كانوا يريدون بجعل الملائكة بناتٍ تمثيلاً لحال الملائكة فى غاية قربهم من الله و كرامتهم عليه لا التّوالد الحقيقى .

فليمثلوا بالمثل الاعلى له ولا يمثلوا بمثل السّوء له و يبقوا المثل الاعلى

لانفسهم، او لله المثل الاعلى فليمثلوا بالامثال اللاتقة بعلوه ممّا يدلّ على التنزّه

عن التّوالد ﴿ وَ هُوَ الْعَزِيْزُ ﴾ الغالب الذى لا يتطرّق شبه الحاجة اليه ولا يمثل له بما يوهم الحاجة ﴿ الْحَكِيْمُ ﴾ الذى لا يقول الا عن علم بكنه كلّ شىء .

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ﴾ و منه تسميَّة الملائكة
 اناثاً و نسبة الولد الى الله او التمثيل له بمثل غير لايق بشأنه ﴿مَا تَرَكَ
 عَلَيْهَا﴾ على الارض ﴿مِنْ دَابَّةٍ﴾ لان ظلمهم قدسرى الى البهم من
 الدواب و جزائهم يهلك الدواب ايضاً.

﴿وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ ليلغوا ما بلغوا من
 الشقاوة و يتوب من يتوب و يسعد من يسعد ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ
 لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ قد مضى ان المعنى اذا قدر
 مجيء اجلهم حتى لا يستشكل بيستقدمون، ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا
 يَكْرَهُونَ﴾ من البنات و الشركاء فى الرياسة و ارازل الاموال ﴿وَتَصِفُ
 أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ﴾ اذا قرىء برفع الكذب فهو صفة لالسننتهم، كما انه
 قرىء الكذب بضميتين مرفوعاً و جمعاً للكذب و صفة لالسننتهم، وان قرىء
 الكذب بنصب الكذب كما هو المشهور فهو مفعول تصف على الاول.

فقوله: ﴿أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ﴾ مفعول تصف و على الثانى فهو بدل
 من الكذب، و قد قالوا لئن رجعت الى ربى ان لى عنده للحسنى، و يجوز ان
 يكون ان لهم الحسنى بتقدير اللام تعليلاً لتصف على الوجهين و المعنى لان
 لهم الحسنى فى الدنيا.

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ﴾ لا كسب جرم فى ذلك اثبات لصد
 ما ادعوا لانفسهم ﴿وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ﴾ فيما ادعوا لانفسهم او فى اعمالهم ﴿
 تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ﴾ كما ارسلتك الى هذه

الامة.

﴿فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾ كما زين لهؤلاء، فلا تحزن على ما فعلوا فإنه ليس بامر حادث في زمانك ﴿فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ﴾ فالشيطان ولي الامم الماضية في النار اليوم او هو ولي امتك اليوم بتزيين السوء لهم كما كان ولي الامم الماضية قبل ذلك ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ للامم الماضية او لامتك وعلى اى تقدير فهو تهديد لامته .

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ لما علمت غاية النبوة الدلالة على الولاية و لولا الولاية لما كان للنبوة غاية و ان الذى هو معظم ما اختلفوا فيه هو الولاية و هو النبأ العظيم الذى هم فيه مختلفون علمت ان المعنى لتبين لهم الولاية.

﴿وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾ عطف على الفعل المؤول ﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ يذعنون بالله و بالآخرة او يؤمنون بالايان العام البيعة النبوية و اطلاق التبين لكونه عاماً ليهلك من هلك عن بيته و يحيى من حى عن بيته و تقييد الهداية و الرحمة لاختصاصهما بمن استحقهما .

﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ بانبات الحبوب التى تحت ترابها و العروق التى فيها و كذلك احياءكم بعد موتكم حالكونكم نطفة و جماداً و بعد موتكم عن الحياة الحيوانية و احياءكم فى النشور .

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً﴾ دالة على بعثكم و على علم الله و قدرته

﴿لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾ يستسلمون فإنَّ السَّماعَ أوَّلَ مراتبِ الايمانِ ثمَّ بعده
الايمانُ ثمَّ العقلُ ثمَّ الفكرُ والتذكُّرُ يأتي في كلِّ من المراتبِ .

و المراد من السَّماعِ الانقياد كما في قوله لمن كان له قلب او القى
السَّمع وهو شهيد ولما كان دلالة انزال الماء و انبات عروق الارض و حبوبها
على علمه و قدرته، و احياء الموتى يكفيها الخروج من العناد و الدخول في
مقام الانقياد اكتفى فيها بالسَّماعِ .

﴿وَإِنَّ لَكُمْ﴾ ايُّها المؤمنون او ايُّها النَّاسُ ﴿فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً
نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ﴾ استيناف او حال و تذكير الضمير ههنا و
توحيده اما لكون الانعام مفرداً في معنى الجمع او لرجوعه الى البعض و انته
في سورة المؤمنون على اعتبار اللفظ او المعنى .

﴿مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا﴾ من الدَّمِ و الفَرثِ و اثارهما
﴿سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾ عن رسول الله ﷺ: ليس احد يغصّ بشرب اللبن لانَّ
الله يقول: لبناً خالصاً سائغاً للشاربين و قوله: انَّ لكم في الانعام لعبرة خطاباً
للمسلمين او للناس اجمعين وقع موقع ان في ذلك لآية لقوم يؤمنون او لقوم
يشعرون .

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ
سُكْرًا﴾ من ثمرات النخيل، اما عطف على ما في بطونه بدون التقدير ان كان
نسقيكم مستأنفاً، او على نسقيكم بتقدير نسقيكم ان كان حالاً و حينئذ يكون
تتخذون حالاً او مستأنفاً جواباً بالسؤال مقدر .

وامامستأنف متعلق بتتخذون و لفظه منه تكون حينئذتأ كيداً للاول، و
 اما مبتدأ و تتخذون خبره بجعل من التبعية لِقوّة معنى البعضية فيها قائمة
 مقام الاسم المبتدأ من دون تقدير او بتقدير موصوف محذوف او بجعله اسماً
 مبتدأ بنفسه اى بعض من ثمرات النخيل تتخذون منه اى من ذلك البعض .

و افراد الضمير اما باعتبار تقدير مضاف قبل الثمرات او بلحاظ معنى
 البعضية فى من ؛ والمراد بالسكر الخمر لا ينافى حرمتها ذكرها فى مقام
 الامتنان لان حرمتها شرعية و كونها نعمة ام عرفى عقلى على ان فيها منافع
 باستعمالها من غير شرب لها و لما دل الامتنان بها على ابحاثها.

ورد فى الخبر انها منسوخة بأية حرمة الخمر و قيل: فيها اشياء أخر
 لكنّ الايتان بقوله: ﴿ وَرِزْقاً حَسَنًا ﴾ بعده يدل على ان المراد به الخمر
 وانها غير حسن ﴿ اِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾ لا يكتفى فيه السماع
 و الايمان و ان كان لا يحتاج الى استعمال المفكرة .

﴿ وَ اَوْحَىٰ رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ ﴾ و حى الهام فطرى تكوينى بمعنى
 انه اودع فى وجوده التدبير الذى يعجز عن مثله العقلاء فان تدبير بيوتها
 مسدسة مثلا صفة بحيث لا يكون بينها فرجة، و نظامها فى خروجها و دخولها
 فى طاعة يعسوبها، و عدم وقوعها على الاشياء المنتنة امر يتحير فيه العقلاء و
 لما كان الاية شاملة بجميع المراتب من التنزيل و التأويل كان الوحي بالنسبة
 الى الانبياء ﷺ على معناه الذى هو الالتقاء بتوسط الملك، و بالنسبة الى الائمة
 و الاولياء ﷺ التحديث و الالهام، و بالنسبة الى النحل الصورية ايداع قوّة بها

يقع هذا النحو من التدبير.

﴿ أَنْ اتَّخَذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴾ من الكروم التي يعرشونها و من السقوف التي يرفعونها ﴿ ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ﴾ لطيفها وخالصها ﴿ فَاسْأَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ﴾ التي الهمك سلوكها الى البيوت، او فاسلكي السبل التي الهمك لعمل العسل، او فاسلكي سبل ربك من البيوت التي هي مسالك لادخال العسل ﴿ ذُلًّا ﴾ حالكون السبل ذلك يسهل السلوك فيها بتسهيل الله او حالكونك متقادة لامر ربك .

﴿ يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ ﴾ و هو العسل باختلاف الوانه بالابيضاض او الاصفرار و الاحمرار و الاسوداد ﴿ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ﴾ منفرداً او منضمماً الى غيره لمبرودي المزاج و محروريه و العجب انه يخرج من محل السم ما فيه شفاء .

و في الخبر: نحن والله النحل الذي اوحى اليه ان اتخذى من الجبال بيوتاً امرنا ان نتخذ من العرب شيعة و من الشجر بقول من العجم و مما يعرشون يقول من الموالي، و الذي يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه اى العلم الذي يخرج منا اليكم .

و في رواية اخرى: والشبيعة هم الناس، و غيرهم الله اعلم بهم، ولو كان كما تزعم انه العسل الذي يأكله الناس اذن ما اكل منه و لا شرب ذو عاهة الا شفى لقول الله تعالى: فيه شفاء للناس و لا خلف لقول الله و انما الشفاء في علم

القرآن: ونزّل من القرآن ما هو شفاء ورحمة لاهله لاشكّ ولامرية .
 واهله ائمة الهدى عليهم السلام الذين قال الله: ثم اورثنا الكتاب الذين
 اصطفينا من عبادنا ولما كان النحل وتديبرها وشراب بطنها مظاهر الائمة عليهم السلام
 وتربيتهم للشريعة و علمهم كان التفسير بالنحل والبيوت المسدسة و عسلها في
 محلّه، ولما كان الوقوف على ظاهر الآية و حصر المقصود في النحل الصوريّة
 واستقلال النحل بالقصد منافياً لمقصود الآية من كون القصد الى النحل من
 حيث كونها مظهراً لا اصالة و كون المقصود استقلالاً هو رؤساء الدين كان
 انكار التفسير بالنحل الصوريّة في محلّه .

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ فانه لا يكفي فيه السماع
 و الايمان و لا العقل و التذكّر لكثرة دقايقه و خفاء طريق الانتقال الى قدرة
 بارئها و الى ما يمثّل بهاله .

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّيْكُمْ﴾ بأجالكم ﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ
 يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ﴾ و هو وقت الهرم، و في الخبر: اذا بلغ العبد مائة سنة
 فذلك اردل العمر، و في خبر آخر ان يكون عقله مثل عقل ابن سبع سنين ﴿
 لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ لا يعلم ما علمه قبل ذلك، و في الخبر ان
 هذا ينقص منه جميع الارواح و ينقص روح الايمان و ليس يضرّه شيئاً ﴿إِنَّ
 اللَّهَ عَلِيمٌ﴾ بما ينبغي و ان الموت قبل اردل العمر خير لكم و لذلك لا يصل
 اكثركم الى اردل العمر ﴿قَدِيرٌ﴾ على الايصال الى اردل العمر.

﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ﴾ هذه الجملة

و سابقتها و لاحقتها اظهار لنعمه تعالى تمهيداً لذمّ الاشرار و الكفران و التفضيل بجعل بعض غنياً و بعض فقيراً و بعض مالكاً لرزقه و رزق غيره و بعض مملوكاً هو و رزقه في يد غيره.

﴿فَمَا الَّذِينَ فَضِّلُوا بِرَأْدِي رِزْقِهِمْ عَلَيَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾ ذكر اولاً نعمة التفضيل في الرزق وانّ المنعم بها هو الله لا غير، ثم ذكر تمهيداً لابطال الشركاء انكم لا ترضون فيما فضلكم الله بتسوية ممالئكم المجازية لكم فكيف ترضون بتسوية ممالئكم الحقيقية فيما يختص بذاته تعالى له .

فالمعنى ان الله فضل بعضكم على بعض في الرزق فما الذين فضلوا براضين لردّ الرزق عن انفسهم و اعطائه لممالئكم حتى يكونوا مساوين في رزق هولهم من غيرهم، او المقصود اظهار الانعام عليهم و على ممالئكم على السواء و ان المنعم من كمال انعامه لا يفرق بينهم و بين ممالئكم فالمعنى و الله فضل بعضكم على بعض في الرزق و جعل رزق الممالئك ايضاً بيده لا بيد المالكين فما الذين فضلوا برادى رزقهم على الممالئك بل الله معطى ارزاق الممالئك .

و على الاول فمعنى قوله: ﴿فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ﴾ لا يرضون ان يكونوا مع الممالئك في الرزق سواء، و على الثاني فمعناه ان المالكين و المملوكين في الارتزاق من الله سواء و لافضيلة للمالكين على المملوكين في اصل الرزق، بل رزق الكل بيده يجرى عليهم على السواء.

و يؤيد هذا المعنى ما نقل ان اباذر رحمة الله عليه سمع النبي ﷺ انه قال: انما هم اخوانكم فاكسوهم مما تكتسون، و اطعموهم مما تطعمون، فما رأى عبده بعد ذلك الا و ردائه ردائه و ازاره ازاره من غير تفاوت .
 فقوله : ﴿ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴾ على هذا انكار لترك التسوية بين الانفس و المماليك و تسوية له جحوداً و على الاول انكار لجحود نعمة التفضيل و الغفلة عنها و جعل عبيده تعالى شركاء له و متساوين معه تعالى فى الآلهة مع انهم لا يرضون ذلك لانفسهم .

﴿ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا ﴾ من جنسكم لتأنسوا بهنّ و ترغبوا فيهنّ و تترتحو اليهنّ و هذا بيان لنعمة اخرى .
 ﴿ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً ﴾ قد فسّر الحفدة فى الاخبار ببني البنت و بالبنين انفسهم فيكون من عطف الاوصاف المتعددة لشيء واحد و باختان الرجل على بناته لان الحافد بمعنى المسرع فى الخدمة و الكلّ مسرعون فى الخدمة و الكلّ من عظام النعمة .

﴿ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ﴾ اعطاكم من جملة الطيبات من المركوب و المسكون و المطعوم و المشروب او رزقكم من الارزاق الطيبة من المطعوم و المشروب ﴿ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ ﴾ يعنى بالشركاء الباطلة او بانتساب ذلك الى الشركاء ﴿ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴾ من حيث انهم يسترون انعامه تعالى فيها و ينسبون لها الى غيره تعالى من الشركاء .
 ﴿ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئاً ﴿ بدل من رزقاً امثالاً كيد التّحقير المستفاد من تنكير رزقاً، و امّا للاشارة الى تعميم رزقاً و كونه بمعنى نصيباً، و المراد برزق السموات هو ارزاق الانسان من حيث انسانيته و حيوانيته برزق الارض او ارزاق الانسان من حيث نباتيته و حيوانيته، او المراد برزق السموات و الارض رزق كلّ من المراتب بتعميم الرّزق لما يرزق و اسبابه.

﴿وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ ان يملكوه او لا استطاعة لهم و لا قدرة ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ اي لا تجعلوا له امثالاّ تعبدونها لعبادته او لا تضربوا له الامثال بتشبيه حاله بحال الملوك و ارتضاء الخدمة من عبيدهم و مقرّبيهم و اجرائهم ارزاق العساكر على ايدي وزراءهم و امنائهم و بان تقولوا ان خدمة مقرّبي السلطان ادخل في التّعظيم و امثال ذلك فانه اعلى من ان تعرفوه و تعرفوا كيفية او صافه و افعاله حتّى تضربوا له الامثال .

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ﴾ فقولوا ما علمكموه ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ فلا تقولوا من عند انفسكم شيئاً في شيء فضلاً عن ضرب المثل فيه تعالى ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾ للشركاء و لنفسه او للكافر و المؤمن ﴿عَبْدًا مَّمْلُوكًا﴾ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ و مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ مِنْهُ يُنْفِقُ سِرًّا وَ جَهْرًا﴾ المراد بالرزق الحسن هو العلم و الحكمة و العيان و التّصرّف في الملك و الملكوت ، و انفاق السرّ هو ما يصل الى الملك ببركته و من طريق السرّ، و انفاق الجهر هو ما يعلمه يلقنه غيره بحسب الظاهر .

و حاصل المرام و غاية المقصود من الآيات السابقة و اللاحقة هو

تمثيل حال عليّ عليه السلام (مع من اشركوه معه في الخلافة) فانّ النعمة الحقيقية هو عليّ عليه السلام و ولايته و الباطل الحقيقي هو اعدائه (الاول والثاني) و اصل من رزقه الله تعالى رزقاً حسناً هو عليّ عليه السلام و غيره كائناً من كل مرتزق بتوسطه المملوك الذي لا يقدر على شىء هو اعداؤه .

﴿ هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ﴾ على نعمة عدم التسوية و حكمة اعطاء كل ذى حقّ حقه و هو تعليم للعباد ان يحمدا على كل النعم ﴿ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ حال المملوك العاجز و القادر المنفق و لذلك يسوون بينهما، او لا يعلمون عدم جواز التسوية بينهما، او لا يرتقون الى مقام العلم عن مقام الجهل، و لذلك يسوون بينهما و يختارون العاجز على القادر .

﴿ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا ﴾ للشركاء و لنفسه، او للكافر و المؤمن، او لعليّ عليه السلام و لاعدائه و مخالفيه : ﴿ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ ﴾ و لد اخرس لا ينطق و لا يفهم نطق غيره ﴿ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ ﴾ من النطق و سائر الافعال كمن كان جميع حواسه و جميع قواه المحركة معطلة ﴿ وَ هُوَ كَلٌّ ﴾ ثقل ﴿ عَلَى مَوْلِيهِ أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ ﴾ يعنى من كان متصفاً بالعدل فى جميع احواله و اقواله و افعاله و يعرف العدل فى جميع مواردده و يامر غيره بالعدل لان الامر بالعدل يستلزم الاتصاف به و معرفته فى جميع مواردده .

و للاشاره الى هذا قال: ﴿ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾ اى على التوسط بين طرفى الافراط و التفريط فى جميع ما ذكر ﴿ وَ لِلَّهِ غَيْبُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ مَا غَابَ عَنْهُمَا أَوْ جَهْتَهُمَا الَّتِي هِيَ غَائِبَةٌ عَنِ الْعِبَادِ وَمِنْ غَيْبِهِمَا الْخَفَايَا مِنْ أَحْوَالِ الْعِبَادِ وَيَلْزَمُ مِنْهُ خِفَاءُ صَاحِبِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَلَا تَعْلَمُونَ مِنَ الْعِبَادِ مَنْ كَانَ بِحَسَبِ السَّرِيرَةِ كَالْمَمْلُوكِ الْعَاجِزِ، وَمَنْ كَانَ أَمْرًا بِالْعَدْلِ وَاللَّهِ يَعْلَمُ ذَلِكَ .

وهو بمنزلة ان الله يعلم وانتم لا تعلمون في الآية السابقة، والمقصود انكم لما لم تكونوا عالمين باحوال الاشياء والعباد لم يجز لكم ان تختاروا من عند انفسكم شريكاً لله او لعلی عليه السلام ولا احداً لهدايتكم و جلب نفعكم و دفع ضرركم و لزم ان تكلوا الامر اليه تعالى .

فانه العالم بمن ينبغي ان يختار و بمن ينبغي ان لا يختار فلا تجاوزوا في ذلك النص من الله على لسان من علمتم خلافته لله .

﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ﴾ في سرعة اتيانها و حساب الخلائق فيها و جزاء الخلائق على اعمالهم ﴿إِلَّا كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ و هو تهديد لمن استبد برأيه و خالف امر الله و نصه في احكامه ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ من حساب الخلائق في اسرع زمان و عقوبة العاصي و ثواب المطيع .

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾ يعني جعل لكم كل ما تحتاجون اليه في تعيشتكم الدنيوي و منافعكم الاخرويّة و في حصول العلم، الذي هو مبدء ذلك كله، ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ تلك النعمة فتصرفون كالأ

فيما خلق لاجله .

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ﴾ بخلق ما يقدرن به على الاستمساك في الجوّ، فإن الله خلق كل شيء وخلق له ما به تغيّشه وحركته وسكونه.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ على علمه وقدرته وحكمته وعدم اهماله لشيء من الأشياء من دون تهيئة ما يحتاج اليه ﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ بالآخرة فإنهم يعلمون أنّ الذي لم يهمل شيئاً من الأشياء واعطى كل شيء ما يحتاج اليه لم يهمل الانسان الذي هو اشرف الأشياء ولم يترك ما يحتاج اليه في اشرف جهاته وهي الآخرة بل جعل لهم رئيساً يدلّهم عليها ويمنعهم عمّا يضرهم فيها ويأمرهم بما ينفع فيها ولم يكل اختيار ذلك اليهم حتّى يجعلوا برأيهم له شريكاً او يختاروا لانفسهم في امر الآخرة الذي هو غيب عنهم اماماً ورئيساً.

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا﴾ يعنى الاخبيبة المتخذة من الاديم والشعر والصوف ﴿تَسْتَخِفُّونَهَا﴾ تعدونها خفيفة لأكبيوت الطين والاحجار .
﴿يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا﴾ لبيوتكم من الفرش والالبسة ومحال الامتعة وغير ذلك .

﴿وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾ ماتتمتون به الى مدّة اندراسه ﴿وَاللَّهُ

جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ﴿١﴾ مِنَ الشَّجَرِ وَالْجِبَالِ وَالْجُدُرَانِ ﴿٢﴾ ظِلًّا لَكُمْ مَا
تَسْتَظِلُّونَ بِهِ.

﴿١﴾ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا ﴿٢﴾ ماتستترون فيه من الغيران
او ماتنحتون فيها ﴿١﴾ وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَائِيلَ ﴿٢﴾ ثياباً فانَّ السَّرْبَالَ يستعمل في
كلِّ ملبوس والمراد بالاثاث والمتاع غير الثياب .

او المراد بالسراويل غير ما يكون من الصوف والوبر والشعر والجلود
او يكون تعميماً بعد تخصيص من وجه كما يكون تخصيصاً بعد تعميم من وجه
اخر .

﴿١﴾ تَقِيكُمْ الْحَرَّ ﴿٢﴾ اى والبرد اسقطه واكتفى بذكر الحر لعدم الاحتياج
الى ذكره لوضوحه بقريضة المضادة و انَّ الحاجة الى اللباس فى البرد اشد منه
فى الحر للاهتمام بالحفظ من الحر فى بلاد العرب.

﴿١﴾ وَ سَرَائِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ ﴿٢﴾ كالذروع ولما كان تعداد النعم
الصوريّة الجسمانيّة مقدمة لتفهم النعم الاخرويّة الروحيّة وهى ارسال الرسل
لتبليغ الولاية و اعداد الخلق لقبولها والسير على طريقها.

و انَّ المنعم لم يدع عالم الاجسام غير مهية له اسباب قوامه و بقائه ،
فكيف يدع عالم الارواح و الجهة الروحانيّة فى الانسان غير مهية له اسباب
كماله و بقائه ، و انَّ عمدة اسباب كماله و بقائه ارسال الرسل للانذار من
الركون الى الاجسام و الدلالة على طريق الولاية و فتح باب القلب و ايلاء
الولاية لتعليم طريق الولاية و تلقين ما يفتح به باب القلب بعد انقضاء ايام

الرسالة عقب المذكورات من النعم المعدودة بقوله .

﴿ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ ﴾ يعنى مثل اتمام النعم الجسمانية الصورية المختلطة بالالام و الاسقام و المتاعب و المشاق يتم نعمته الحقيقية التى هى حاصلة ارسال الرسل و غايته هى الولاية و لا يهملكم فى تلك الجهة من غير تهية اسباب كمالكم و بقائكم فيها ﴿ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴾ تنقادون .
﴿ فَإِنْ تَوَلَّوْا ﴾ صرف الخطاب الى محمد ﷺ يعنى ان تولوا عن تلك

النعمة العظمى التى هى ولاية على ﷺ فلا بأس عليك .

﴿ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴾ و قد بلغت و اما الاقبال و التولى فليس عليك ؛ و فى الآية و جوه اخر بحسب مراتب النعم الاخرى و الدنيوية الجسمانية لكن المذكور هو خلاصة الكل و بتذكر ما اسلفنا لك مراراً يمكن التفتن بها .

﴿ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ﴾ قد فسّر فى اخبار عديدة نعمة الله ههنا بعلى ﷺ و هو ما ذكرنا من خلاصة الوجوه و الألفيها و جوه اخر بحسب المراتب و قد ذكر فى بعض الاخبار ان الاية نزلت بعد ما قالوا عرفنا صدق محمد ﷺ و لكن لانظيحه فى على ﷺ و لانتولى علياً ﷺ ، ﴿ ثُمَّ يُنكِرُونها وَ أَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُونَ ﴾ فى عين اسلامهم بك لانهم كفروا بعلى ﷺ او بقولك او كانوا كافرين بك من اول اسلامهم فان الاسلام يقتضى الانقياد عدم الاعتراض على فعل الرسول ﷺ و قوله و اطاعته فى جميع اوامره و نواهيه و لما انكروا عليه قوله علم انهم لم يكونوا مسلمين .

﴿ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ عَظْفَ عَلَى نِعْمَةِ اللَّهِ أَوْ عَلَى مَفْعُولٍ يَنْكُرُونَهَا أَوْ
متعلق بمحذوف معطوف على محذوف ای فحذّرهم وذكّرهم أو التقدير
فأعذبهم اليوم و يوم نبعث ﴿ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ﴾ لما كان عناية الله بتكميل
الخلق في جهتهم الاخرية جعل في كل امة واقعة في طول الزمان و كذا في
كل فرقة واقعة في بقاع المكان خليفة منه يكون شاهداً عليهم و مراقباً
لاعمالهم و احوالهم و معطياً لمن استعد منهم حقه من اداب السلوك الى
الآخرة و الاستعداد لنعيم الجنة و يكون ذلك الى الخليفة باقواله و افعاله و
احواله ميزاناً لكل و يوم القيمة يبعث الله كل امة و يبعث خليفتهم بشهادته قالاً
و حالاً عليهم فمن وافقه بعض الموافقة بعثهم الله الى الجنان بحسب مراتبهم
في مراتبها و من خالفه كل المخالفة بعثهم الله الى النيران بحسب مراتبهم في
مراتبها و المقصود تهديد من خالف من امته ﷺ خليفته علياً عليه السلام كما ان الآيات
السابقة كانت لترغيبهم اليه ﷺ .

﴿ ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ في التكلم و الاعتذار بل المتكلم
هو الخليفة لا غير ﴿ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴾ يسترضون من العتبي بمعنى
الرضا؛ ﴿ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا
هُمُ يُنظَرُونَ ﴾ يمهلون او لا يلتفت اليهم بالنظر .

﴿ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ ﴾ من الاصنام
و الكواكب و الشياطين و خلفاء الجور ﴿ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا
الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا ﴾ اي الشركاء، ﴿ إِلَيْهِمْ ﴾ اي

المشركين ﴿الْقَوْلَ إِنِّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ في ادعاء اشراكنا بل كنتم تعبدون
اهوائكم وجعلتم صورة عبادتنا جالبة لمقتضى هويتكم .
﴿وَأَقْوُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ﴾ الاستسلام والانقياد
﴿وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ من الالهة والشركاء واستحقاقهم
العبادة والشفاعة والتصرة.

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ كفروا بالله و
بالرسول او بالولاية و منعوا الغير عن الولاية او عرضوا عنها ﴿زِدْنَاهُمْ
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ﴾ لكفرهم و صدّهم ﴿بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ﴾ في
ارض وجودهم او في ارض عالم الطبع بمنع القوى عن الرجوع الى القلب و
منع الناس عن الرجوع الى صاحب القلب.

﴿وَيَوْمَ نَبَعْتُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ
وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾ لما كان هذه الآية تأكيداً لسابقتها
فصلها و اجمل الاولى ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ كتاب النبوة و القران
صورته و احكام القالب و القلب ايضاً صورته، ولما كان النبوة مقام الجمع بعد
الفرق و تفصيلاً للوحدة الاجمالية و اجمالاً للكثرة كان فيه بيان كل شىء و
ظهوره.

و لذلك قال: ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدَىٰ﴾ الى الولاية و
الايمان القلبى الحاصل بالبيعة الخاصة الولوية ﴿وَ رَحْمَةً﴾ لان النبوة
لكونها صورة الولاية رحمة بكون الولاية رحمة ﴿وَ بُشْرَىٰ﴾ بشارة الى

مراتب الولاية ﴿لِلْمُسْلِمِينَ﴾ الباعين بالبيعة العامة و المنقادين المشار اليهم بقوله او التقى السمع و هو الشهيد .

بيان العدل

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ التوسط بين طرفي الافراط و التفریط في جملة الامور او وضع كل شىء موضعه، و هو يحصل بمعرفة تفاصيل الاشياء بالمراتبها و مقاماتها و دقائق استحقاقاتها بحسب تعييناتها و اعطاء كل ما تستحقه بحسب اقتضاء طبائعها في التكوينيات و اقتضاء افعالها في التكليفيات و هو يقتضى السياسات و اجراء الحدود و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و تهديد المعرض و ترغيب الراغب و هذا شأن الصدر من جهتهما الخلقية حالكونهما مستنيرين بنور الرسالة و النبوة بالاتصاف بهما او بالاتصال بهما.

و لذلك فسّر العدل في اخبارنا بمحمد ﷺ لا اختصاص النبوة و الرسالة به ﷺ في زمان التخاطب و صحّ تفسيره بالنبوة و الرسالة و بوضع كل شىء موضعه و بالتوسط بين الافراط و التفریط في جملة الامور .

﴿وَالْإِحْسَانِ﴾ و الاحسان اما صيرورة الانسان ذاحسن او بمعنى ايصال المعروف مع اغماض النظر عن الاستحقاق، و المناسب ههنا المعنى الثانى لا اعتبار الاضافة الى الغير في العدل و فى ايتاء ذى القربى و لكونه بعد العدل الذى هو اعتبار الاستحقاق فى الاعطاء، و الاحسان بهذا المعنى شان

الروح و القلب من جهته الروحانية و هو شأن الولاية و لذلك فسّر في الاخبار
بعليّ عليه السلام و صحّ تفسيره بالولاية من حيث الاتّصاف بها او من حيث الاتّصال
بها .

﴿وَإِيَّتَى ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ تخصيص بعد تعميم للعدل و الاحسان
بالاعتبار المتعلّق باختصاص ذى القربى بمزيد رجحانٍ، و ذو القربى اعمّ من
القربات الروحانية و الجسمانية في العالم الكبير و العالم الصغير، كما انّ متعلّق
العدل و الاحسان اعمّ ممّا في العالم الكبير و الصغير، و لما كان المستحقّ لاداء
امانة الخلافة اصل ذوى القربى، و رد انّ المراد اداء امام الى الامام .

﴿وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ﴾ الفعل الذي يعدّه العقلاء اى اصحاب
الشرع فاحشا من غير اعتبار التعدّي الى الغير مقابل العدل ﴿وَالْمُنْكَرِ﴾ اى
الفعل المتعدّي الى الغير الذي يعدّه الشارعون قبيحاً ضدّ المعروف مقابل
الاحسان ﴿وَالْبُغْيِ﴾ التّطاول على النّاس او الخروج من طاعة العقل و عدم
الانقياد لذى القربى مقابل ايتاء

ذى القربى خصوصاً على تفسير ذى القربى بائمة الهدى عليها السلام .

﴿يَعْظُمُكُمْ﴾ بنصحكم و يبيّن ما ينفعكم و يضرّكم ﴿لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ﴾ قيل: لو لم يكن في القرآن غير هذه آية لصدق عليه أنّه تبيان
كلّ شيء ﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ عطف على ان الله يامر بالعدل فانه فى
معنى اعدلوا، و عهد الله هو العهد الماخوذ فى البيعة العامّة النبويّة الاسلاميّة
او البيعة الخاصّة الولويّة الايمانيّة.

﴿إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾ التقييد به نصّ على أنّ هذا العهد امر واقع في دار التكليف وليس المراد ما وقع سابقاً في الذرّ كما يفسّر به العهود المطلقة في القرآن و تنبيه على أنّ وفاء بالعهد لا يتصوّر ما لم يقع صورته في الدار التكليف و المراد بالوفاء بالعهد الوفاء بشروطه التي تؤخذ على المعاهد حين البيعة .

و المراد بقوله: أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ هو هذا العهد و شروطه، و تسمية ذلك عهد الله لأنّه عهد مع من اذن الله له في اخذ العهد عن عباده. و اليه اشار بقوله: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» بطريق الحصر اشعاراً بأنّ الواسطة لاحكم له و إنّما الحكم لذى الواسطة فقط .

﴿وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ﴾ المراد بالايمن هي العهود المأخوذة بالبيعة، و تسميتها ايماً لوصولها بالايمن كسائر المبايعات .

﴿بَعْدَ تَوْكِيدِهَا﴾ يعنى لا تنقضوا البيعة النبويّة بعد توكيدها بالبيعة الولويّة.

فانّ البيعة الاسلاميّة اذا لم توكّد بالبيعة الايمانيّة كان في نقضها توبة و تقبل توبة ناقضها لأنّه كاشف في اغلب عن الارتداد الملّي، و امّا البيعة الايمانيّة فلا تقبل توبة ناقضها لانه كاشف في الاغلب عن الارتداد الفطريّ و هو مبالغه في نهى من يبائع عليّاً عليه السلام في الغدير عن نقض بيعته بعد ما بايع محمد صلى الله عليه و آله بيعة اسلاميّة و لقد اكدّ تلك البيعة نفسها ايضاً بان امر النبيّ صلى الله عليه و آله

الخلايق بالبيعة مع عليّ عليه السلام في ذلك اليوم ثلاث مرّات.

و في خبر لقد عقد محمد صلى الله عليه وآله عليهم البيعة لعليّ عليه السلام في عشرة مواطن و قد فسّرت الآية في الاخبار ببيعة غدير خم .

﴿وَقَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا﴾ تعديته بعلي لتضمين معنى المراقبة اي جعلتم الله رقيباً عليكم بواسطة كفالته لاموركم في تلك البيعة المؤكدة بالبيعة الولوية، وفيه اشارة الى ان بائع البيعة الوية كان الله كفيلاً لاموره، فليكل الامور اليه و رقيباً عليه فليحذر الفسوق بعده، كما قال: بسّ الاسم الفسوق بعد الايمان .

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ جواب سؤال عن العلة او عن حال الله معهم ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ﴾ واستحكام للقتل ﴿أَنْكَاثًا﴾ بالكسر جمع نكث و هو اما حال من الغزل لانه مصدر بمعنى المفعول في معنى الجمع او انكاثاً جمع في معنى المفرد بحسب الاستعمال لانه يقال جبل انكاث، و اما مفعول ثان لنقضت بتضمين معنى صيرت و هو تشبيه تمثيلي لحال من بايع البيعة الاسلامية.

فان بيعة الاسلاميه كالخيطة المغزول الموصول من البائع الى من بايع معه بل الى الله، ثم اكد تلك بالبيعة الايمانیه، فانها مثل استحكام الخيط المفتول بقتل اخر ثم نقض البيعة فان نقضها مثل نقض فتل الخيط بحال امرأة غزلت و اتعبت نفسها في غزلها و استحكامه ثم نقضت غزلها في تحمّل المتاعب و عدم الانتفاع بالغزل.

و فى الخبر انّ اللّٰتى نقضت غزلها كانت امرئة من بنى تميم يقال لها:
ريطه كانت حمقاء تغزل الشعّر فاذا غزلته نقضت ثمّ عادت فغزلته فقال اللّٰه:
كالّتى نقضت غزلها .

﴿ تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ ﴾ عهدكم اللّٰتى اخذت منكم فى البيعتين
﴿ دَخَلًا بَيْنَكُمْ ﴾ حال من اسم لاتكونوا او استيناف جواب لسؤال مقدر
لقصد ذمهم على حالهم هذه والدّخل محرّكة الفساد فى العقل والجسم والمكر
وما داخل الشّىء وليس منه الرّيبه والكلّ مناسب ههنا.

﴿ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ﴾ كراهة ان تكونوا امّة هم
علىّ عليه السلام و اتباعه اربى من امّة هم مخالفوهم او لان تكون امّة هم قريش اربى
من امّة هم محمّد صلى الله عليه وسلم و اتباعه الاربى الارتفاع سواء كان فى العدد او فى المال،
او فى القوّة او فى الجاه .

﴿ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ﴾ يختبركم باتّخاذ الايمان او بكون بعض
اربى من بعض ليظهر ثبات من يثبت على الايمان و نكث من ينكث
﴿ وَ لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ﴾ عطف على محذوف اى ليظهر
سعادة السعيد و شقاوة الشقى و لبيّن ﴿ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴾ و اعظم ما
فيه تختلفون و لاية علىّ عليه السلام لانّها النّبأ العظيم الذى هم فيه مختلفون.

﴿ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ جَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِن يُضِلُّ مَنْ
يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ تهديد
لهم على اعمالهم و تحذير عمّا يضمرونه من عداوت علىّ عليه السلام و لما كان

قوله: ولكن يضلّ من يشاء (الى اخرا الآية) مشعرا بالجبر و اسقاط العقوبة
قال: ولتسئلنّ (الآية) اشعاراً بالاختيار و ثبوت العقوبة .
﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾ تصريح بالتهى بعد
اشارة اليه تا كيداً و اشعاراً بعظمة قبح ذلك ﴿فَتَزَلَّ قَدَمٌ﴾ عن الايمان ﴿بَعْدَ
ثُبُوتِهَا﴾ بالبيعة و افراد القدم مع اقتضاء العبارة جمعها للاشعار بانّ البايع له
اقدام ثابتة فى مراتب الاسلام و الايمان و لو زلت قدم منها فكانت زلت جميع
الاقدام.

﴿وَتَذُقُوا السُّوَاءَ﴾ فى الدنيا ﴿بِمَا صَدَدْتُمْ﴾ اهل الارض
واهل مملكتم فانّ الفاسد يفسد غيره لا محالة و التاكث يمنع جميع مداركه و
قواه ﴿عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ التكويني الذى هو طريق القلب و التكليفى الذى هو
طريق الولاية و الآخرة.

﴿وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ فى الآخرة قد كثرت الاخبار من طريق
الخاصّة فى تفسير الآيات و من قوله تعالى: و او فو بعهد الله الى قوله و
لنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون بولاية على عليه السلام و نزولها حين
قال النبى صلى الله عليه و آله: سلّموا على على عليه السلام بامرّه المؤمنين و امرهم بالبيعة معه
﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ بيعة محمّد صلى الله عليه و آله او بيعة على عليه السلام.

﴿ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ من اعراض الدنيا و اغراضها بان تنكثوا بيعة على عليه السلام
خوفا من من فوت الجاه و طمعاً فى الرياسة كما كان حال المترسّين او طمعاً
فى جيف الدنيا كما كان حال المرثوسين .

﴿إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ مِمَّا ادَّخَرَهُ لِعِبَادِ الْوَافِينَ مِنْ نَعَمِ الْجَنَانِ ﴿هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ علمتم أنه خير لكم .
 ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ﴾ تعليل ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنْجَزِينَ﴾
 الَّذِينَ صَبَرُوا﴾ على عهدهم ولم ينكثوا ﴿أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ يعنى نجزيهم بجميع اعمالهم جزاء احسن اعمالهم واحسن الاعمال هو الذى كان على تذکر من الله و من الولاية بمراتب التذکر من اللسانى و القلبى و الصورى الملكوتى و الحقيقى التحقى بل الاحسن هو نفس الولاية .

و هذه الآية ارجى آية للبايعين فطوبى لمن صبر على بيعته، و قدمضى فى مطاوى ما اسلفنا تحقيق الجزاء باحسن الاعمال و اسوئها.
 ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا﴾ اى عملاً واحداً صالحاً اى عملاً كان و قدمرّ مراراً ان العمل الصالح الحقيقى هو الذى يكون مرتبطاً بالولاية او المراد بالتكثير التّفخيم اى من عمل صالحاً عظيماً هو اصل جميع الصّالحات و هو عمل نفس الولاية.

﴿مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَنْشَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ﴾ التّقْيِيدُ بِهِ لِلإِشَارَةِ إِلَى أَنَّ صورة العمل من غير ارتباطها بالولاية التى هى الايمان غير معتبرة فى الحكم مثل اعمال التى كانت لمنافى الامّة، او المراد بالايمان ههنا الاسلام ﴿فَلَنْحْيِيَنَّهُ وَ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ الحيوة الطيّبة هى ما تكون خالية عن شوب الألام فى الدنيا و الآخرة و قد فسرت فى الاخبار بالقنوع بما رزقه الله و الرضا

به.

﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ لَمَّا كَانَ

هذه بشارة كاملة للمتباعين كرّره تأكيداً .

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ﴾ جواب شرط محذوف اي اذا كان اتّخاذ

الايمان دخلاً سبباً لان تزلّ القدم و ان يذاق السوء و العذاب و الصدق في
الايمان و الصبر عليها سبباً لان يجزي الله جميع الاعمال بجزاء احسن
الاعمال، فاذا قرأت القرآن الذي هو صورة شروط
العهود و الايمان و تذكّرتّها.

﴿فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ فعلى هذا يكون الخطاب عاماً لكلّ من يتأتّى منه

الخطاب او خاصاً على طريقة اياك اعنى واسمعى يا جاره ﴿مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ﴾ فان الاستعاذة لها اثر عظيم في منع الشيطان سيّما اذا كانت بالفعل
و الحال او بالقول قريناً للفعل و الحال، و بهذه الآية تمسّك من قال بوجوب
الاستعاذة القوليّة او استحبابها في اوّل القرائة و لذلك ضمّن قرأت معنى اردت
القرائة و قد مضى في اوّل فاتحة الكتاب تفصيل تامّ للاستعاذة و كيفيّتها .

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾ بالبيعة العامّة او

الخاصّة ﴿وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ بالاستعاذة به و التوكّل عليه ﴿أَنَّمَا
سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾ و لا يؤمنون بالله.

﴿وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ يعنى بعد الايمان او العطف من

قبيل عطف الاوصاف العديدة لذات واحدة وان الله اسم لذاته تعالى بحسب

مقام معروفيته، و مقام المعروفية باعتبار وجهته الى الغيب يسمي الله وباعتبار وجهته الى الخلق يسمي علياً عليه السلام.

وفي الاخبار ان الشيطان يسلط من المؤمن على بدنه ولا يسلط على دينه، و في خبر ليس له ان يزيلهم عن الولاية فاما الذنوب واشباه ذلك فانه ينال منهم كما ينال من غيرهم .

﴿وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ﴾ آية من القرآن مكان آية منه بنسخ الأولى او حكماً من الاحكام مكان حكم اخر فان الاحكام كلها آيات لطفه و علمه في نظام الكل، او آية مكان آية اخبرت بها البداء فيها و محوها و اثبات غيرها .

او آية من الآيات العظمى مكان اخرى بجعل علي عليه السلام بدلاً منك و اخبارك اياهم بذلك ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ﴾ من حيث حكمه و مصالحه . ﴿قَالُوا﴾ اي الكفار او منافقوا امّتك ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ﴾ و ليس ذلك باخبار و وحي من الله ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ جواز التسخ و التبديل و كيفيته و المصلحة فيه .

﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ﴾ اي جبرئيل فانه من الارواح و اضافته الى القدس لتنزّهه عن شوائب النقص، او المراد بروح القدس الملك الذي هو اعظم من جبرئيل، لم يكن مع احد من الانبياء عليهم السلام و كان مع محمد صلى الله عليه وآله و قد اسلفنا انه رب النوع الانساني ﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ حق العبارة ان يقال من ربي لكنه عدل الى الخطاب اما لانه مستأنف من الله تعالى غير محكي بالقول بتقدير نزله

اي نزله من ربك.

او لفرض المحكى بالقول غير محكى بالقول و مثله كثيراً ما يقع فى المحكى بالقول، او لان الخطاب من ربك ليس لمحمد ﷺ بل لكل من يتأتى منه الخطاب او للشيطان يعنى قل للشيطان المنكر للولاية نزله روح القدس من ربك ﴿بِالْحَقِّ﴾ والضمير فى نزله للتبديل و ارجاعه الى خصوص امر ولاية علي عليه السلام يؤيد التفسير الاخير للاية المبدلة .

﴿لِيَتَّبِعَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ هذا ايضا يؤيد التفسير الاخير للاية فان الولاية هي التي يثبت بها ايمان المؤمنين و هي الهدى و البشرى للمسلمين .

﴿وَ لَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ﴾ يضيفون و يميلون قولك الى تعليمه ﴿أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ﴾ قيل: كانوا يقولون انما يعلمه ابو فكيهة مولى ابن الخضرمي و كان اعجمي اللسان و امن بالنبي ﷺ و كان من اهل الكتاب و قيل: لو كان يقولون انما يعلم النبي ﷺ بشر يقال له بلعام و كان قيناً رومياً نصرانياً و قيل: ارادوا به سلمان الفارسي رحمه الله، و قيل: ارادوا به غلامين نصرانيين .

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ﴾
جواب لسؤال مقدر كانه قيل: فما لهم لا يتفطنون و يلحدون القرآن الذي هو

لسان عربى مبين الى الاعجمى؟! فقال لانهم لا يؤمنون بايات الله و من لا يؤمن بايات الله لا يهديه الله الى التفتن بدقائق القول و مفسده .

﴿ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّمَا يَفْتَرِى الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ﴾ لا انت فهو رد لقولهم انما انت مفتر ﴿ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴾ لا انت ﴿ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ ﴾ اسلامه او ايمانه الخاص ﴿ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ ﴾ على الكفر القولى اى الا من كفر قولاً بالا كراه ﴿ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا ﴾ اذعن بالكفر و اعتقد و اطمأن عليه ﴿ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ و روى ان الآية نزلت فى عمارة رضي الله عنه لانه اكرهه مشركوا مكة و اكرهوا ابويه على الكفر و البرائة من محمد صلوات الله عليه فابى ابواه فقتلوهما و تبرء عمارة بلسانه، و ورد فى الاخبار تحسين ابويه فى اختيار القتل و تحسينه فى اختيار البرائة اللسانية على القتل .

﴿ ذَلِكَ ﴾ الارتداد بعد الاسلام او الايمان ﴿ بِأَنَّهُمْ أَسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ ﴾ فاختاروا ما زعموا انه انفع بالحياة الدنيا و كفروا بالوجهة الاخروية ﴿ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾ الى الثبات فى الايمان .

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ ﴾ فلا يدركون من المعقولات و المسموعات و المبصرات ما لاجله ادراكها و قد سبق فى اول البقرة تحقيق تام لطبع القلب و السمع و

البصر، ﴿وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ الكاملون في الغفلة لغفلتهم عمّا لاجله يكون جملة التذكّرات و هو الله و الاخرة بخلاف غفلات المؤمنين و المسلمين .

﴿لَا جْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْأَخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ﴾ لانّهم بذلوا لطيفتهم الانسانية التي كانت بضاعة لهم لتحصيل النعيم الابدى و حصلوا متاعاً فانياً مستعقبا لعذاب ابدى و قد مضى بيان لاجرم .

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا﴾ مقابل من كفر بالله (الى اخرها) و ثم للاشارة الى تفاوت القصتين و التباعد بينهما و المعنى ان ربك للذين هاجروا بعد الايمان او قبله من بعد ما فتنوا والهجرة اعم من الهجرة الصوريّة .

كما ورد ان الآية في عمّار رضي الله عنه و الهجرة الحقيقية اى هاجروا من دار الشرك الى دار الاسلام و و من دار النفس الى اعلى مراتبها و هو الصدر، و من دار الاسلام الى دار القلب و هى الايمان .

﴿ثُمَّ جَاهِدُوا﴾ فى سبيل الله بالجهاد الصورى او فى سبيل الولاية او سبيل القلب بالجهاد الباطنى ﴿وَصَبِرُوا﴾ على الجهاد و لم يفرّوا من الاعداء فى الظاهر و الباطن .

﴿إِنَّ رَبَّكَ مِنَ بَعْدِهَا﴾ بعد المهاجرة و فائدة التأكيد التصريح بان المغفرة و الرحمة انما تكونان بعد الهجرة ولو بعد الشروع فيها و اما قبلها فليس للانسان الا الاستبصار بمعاييه و الانزجار من منتناته و هو باعث على الهجرة

و الهجرة على المغفرة والرحمة.

﴿لَغُفُورٌ﴾ يستر عن نظر الناظرين الجيف المنتنة التي كانت مع المهاجرين حين مقامه في دار نفسه المشركة ﴿رَّحِيمٌ﴾ بعد المغفرة بالتفضل عليه و استبدال الجيف بالصُّور الطَّيِّبة من نعيم الجنان و حورها و غلمانها .
﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ﴾ ظرف لغفور او رحيم او كليهما على سبيل التنازع، او ظرف لرحيم لان المغفرة تكون قبل الوصول الى القيمة، او مستأنف مقدر باذ كر.

﴿تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾ عن ذاتها بالاعتذار في الخلاص عن البوار و طلب مقام الابرار ﴿و تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ عَيْنٍ﴾ ﴿مَا عَمِلَتْ﴾ على تجسم الاعمال او جزاء ما عملت ﴿و هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ بنقص الثواب او زيادة العذاب .

﴿و ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾ لتنبية المنعمين الكافرين بانعم الله ﴿قَرْيَةً﴾ حال قرية ﴿كَانَتْ ءَامِنَةً﴾ من كل ما يخاف من بطش الاعداء و ضيق المعيشة و الام الابدان و غموم النفوس ﴿مُطْمَئِنَّةً﴾ لا يزعج اهلهـا مزعج ﴿يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا﴾ و اسعاً ﴿مِّن كُلِّ مَكَانٍ﴾ ما يوجد فيه و تحتاج القرية اليه ﴿فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ﴾ بالغفلة عن المنعم و البطر بالنعم بدل الخضوع للمنعم.

﴿فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ﴾ جزاء لكفرانهم و بطرهم و الجوع استعارة بالكناية و قرينة للاستعارة التَّحْقِيقِيَّة في اللباس او

تشبيهه من قبيل لجين الماء و كذا الاذاقة اما استعارة تحقيقيّة او ترشيح
لاستعارة الجوع ﴿بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ من الكفر و البطر.
و قد ذكر في الاخبار ان هذه القرية كانت كثيرة النعم حتى كانوا
يستنجون بالعجين و يقولون: انه الين فاجدت حتى احتاجوا الى اكل ما كانوا
يستنجون به.

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ
وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ أَشْكُرُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ﴾ و لا تكفروا و لا تبطروا كما كفرت اهل تلك القرية.

﴿إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ
وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلُ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا
عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ قد سبق في سورة البقرة و في غيرها تفسير
الاية و ان الحصر بالاضافة الى ما قالوا من حرمة البحيرة السائبة و غيرها و
ليس مطلقاً حتى يرد الاشكال بلزوم تحليل المحرّمات .

﴿وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ﴾ قرىء بالرفع
صفة لالسننتكم و قرىء بالنصب مفعولاً لقوله لا تقولوا او لقوله تصف، و لفظ
ما موصول اسمى او حرفى او موصوف.

و قوله: ﴿هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ﴾ مفعول لا تقولوا على
بعض الوجوه او بدل من الكذب على بعض الوجوه، او مفعول تصف على
بعض الوجوه.

﴿لِتَفْتَرُوا﴾ ليتهاى الى الافتراء ﴿عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ﴾ يعنى ما يقصدونه من هذا القول متاع قليل ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ فى الاخرة و لا ينبغى للعاقل ان يطلب المتاع القليل المستعقب للعذاب الاليم .

نسب الى الصادق عليه السلام انه قال : اذا اتى العبد بكبيرة من كبائر المعاصى او صغيرة من صغائر المعاصى التى نهى الله عنها كان خارجاً من الايمان و ساقطاً عنه اسم الايمان و ثابتاً عليه اسم الاسلام فان تاب و استغفر عاد الى الايمان و لم يخرج به الى الكفر و الجحود و الاستحلال .

فاذا قال: للحلال هذا حرام و للحرام هذا حلال و دان بذلك فعندنا يكون خارجاً من الايمان و الاسلام الى الكفر و كان بمنزلة رجل دخل الحرم ثم دخل الكعبة فحدث فى الكعبة حدثاً فاخرج عن الكعبة و الحرم فضربت عنقه و صار الى النار.

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ﴾ فى قوله و على الذين هادوا حرمنا كل ذى ظفر (الآية) ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ﴾ بتحريم ما حرمنا عليهم بل صاروا مستحقين للمنع و التحريم كما فى قوله فبظلم من الذين هادوا حرمنا (الآية).

﴿وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ﴾ الايتان بضم لتفاوت الجملتين من حيث ان الاولى للتشديد و التعليل و الثانية للتلطّف و

اظهار الرحمة ﴿لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ﴾ بانصرافهم عن دار العلم ودخولهم تحت حكم الجهل ﴿ثُمَّ تَابُوا﴾ ورجعوا عن مقام الجهل وندموا على ما وقع منهم.

﴿مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا﴾ بتدارك ما لزمهم من حقوق الناس و ما فات منهم اولزمهم من حقوق الله ﴿إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا﴾ من بعد التوبة ﴿لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ تكرر ان ربك مثل ما سبق.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾ قد مضى ان الامّة تقع على الواحد و الجماعة و المأموم و الامام ﴿قَانِتًا لِلَّهِ﴾ خاضعاً له ﴿حَنِيفًا﴾ مسلماً او خالصاً و قد ذكر في الاخبار انه كان على دين لم يكن عليه غيره فمكث ما شاء الله حتى انساه الله باسمعيل عليه السلام و اسحق عليه السلام فصاروا ثلاثة ، و لذلك قال: ان ابراهيم كان امة و لو كان معه غيره لاضافه اليه ﴿وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ و هو تعريض بقريش لانهم زعموا انهم على دين ابراهيم عليه السلام .
﴿شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَءَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ الحسنه في الدنيا هو الاطمينان بذكر الله و الانس بالله بحيث لا يكون شئ من قضاء الله مكروهاً عنده و يستتبع ذلك سهولة المخرج و الالتذاذ في الطريق الى الله و محبة الناس و حسن الصيت و طيب العيش و التمتع بالاولاد و البركة بالكثرة و السلامة من افات الاخرة في الاعقاب و قد كان كل ذلك ل ابراهيم عليه السلام .

﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ الذين لا فساد في

وجودهم و هم الذين حصلوا جميع ما يمكن للانسان من الكمالات ﴿ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ ﷺ ﴾ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿ الملة هي صورة احكام القلب من مرتبطة باحكام القلب مأخوذة من صاحب احكام القلب و القلب .

كما ان النحلة هي تلك الصورة غير مأخوذة من صاحبها بشرائطها المقررة عندهم، و تخلل ثم لتراخي زمان الوحي عن زمان ابراهيم عليه السلام و للاشارة الى ان اتباع محمد ﷺ شرف لابراهيم عليه السلام لا وصف له اشرف منه، و للاشارة الى ان حكاية حاله ﷺ اعلى درجة من حكاية حال ابراهيم عليه السلام .

و عن الصادق عليه السلام لا طريق للاكياس من المؤمنين اسلم من الاقتداء لانه المنهج الاوضح قال الله عزوجل: ﴿ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً فَلَوْ كَانَ لِدِينِ اللَّهِ تَعَالَى مَسَلِكٌ آقُومٌ مِنَ الْاِقْتِدَاءِ لَنُذِبُوا وَلِيَاءَهُ وَ انبيائه ﷺ اليه .

﴿ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ ﴾ محترماً ﴿ عَلَى الَّذِينَ اختلفوا فيه ﴾
 كانه كان في قلبه ﷺ او في قلب من امن به شيء من الامر باتباع ملة ابراهيم عليه السلام و ترك تعظيم السبت لانه كان عيداً لليهود بامر موسى عليه السلام كما ان الاحد كان عيداً للنصارى فرفع ذلك بقوله: ﴿ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ ﴾ (الاية) تسكيناً له ﷺ او للمؤمنين .

﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴾ فان اليهود اختلفوا في السبت بان حرّموه ثم استحلّوه فلعنهم الله

ومسخهم .

وقيل: ان المراد بالذين اختلفوا فيه اليهود والنصارى اختلفوا بان قال اليهود: السبب اعظم الايام لان الله فرغ من خلق العالم فيه واستراح، وقال النصارى: الاحد اعظم الايام لابتداء خلق العالم فيه .

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾ كلام منقطع عن سابقه لذلك لم يأت باداة

الوصل والمراد بسبيل الرب دين الاسلام او اعظم اركانه وهو الولاية.

﴿بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالتِّي هِيَ

أَحْسَنُ﴾ الحكمة مفسرة بالتشبه بالآله علماً وعملاً بمعنى الاطلاع على

دقائق العلوم التي يعجز عن مثلها البشر والقدرة التي على دقائق الاعمال التي

يعجز عن مثلها امثاله وبالفارسية «خرده بينى و خرده كارى» وهو شأن

الولاية والمراد بها ههنا الدعوة من طريق الباطن بالتصريف في المدعو بحسب

استعداده و من طريق الظاهر بحسب اقتضاء حاله باظهار المعجزات و اعلامه

بالخواطر والخيالات ليصرفه بذلك الى الحق.

والموعظة الحسنة هي اظهار ما كان نافعاً للمدعو ليطلبه وما كان

ضاراً ليجتنبه بحيث يرى المدعو ان الداعي ناصح له وطالب لخيره وهو شأن

النبوة؛ المجادلة الحسنة هي الزام الخصم بالحجة والبرهان او بما هو مسلم

عنده مذعن له سواء وافقه البرهان ام لا؟

هكذا اشير الى تفسير المجادلة في الاخبار فهي اعم مما اصطلح عليه

المنطقيون، وهي شأن الرسالة فان الرسول مأمور باقحام الخلق في الدين ولو

بالسيف .

ولما كان الرسول ﷺ صاحب الشؤن الثلاثة و الخلق على طبقات
الثلاث مستعد لتصرف الولي ﷺ و قابل لنصح النبي ﷺ و معاند محتاج الى
الالزام و لكل شخص يتصور احوال صاحب تلك الطبقات امر الله تعالى النبي
ﷺ بالدعوات الثلاث و المجادلة الغير الحسنة .

كما في الاخبار ان تجحد حقاً يدعيه الخصم او تلقى باطلاً عليه
لازمه او تضعف عن مقاومته بالحجة فتجادله و بضعفك تجرئه على اهل
دينك و تضعف قلوب المسلمين و عقايدهم .

﴿ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ
أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾ يعني انك مأمور بالدعوة العامة فلا تتوان في
الدعوة تفكرأ في انها تنفع ام لا ؟

﴿ وَ إِنِ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ﴾ يعني ان عاقبتهم
قصاصاً و اتى بلفظ الشك للاشعار بان المؤمن لا ينبغي له القصاص بل شأنه
العفو و اقدمه على القصاص كالمشكوك، و هذا لمن لم يترق عن مرتبة النفس
، و قوله: و ليعفوا و ليصفحوا لمن عرج منها الى مقام القلب و قوله: و الله
يحب المحسنين لمن اتصف بصفات الروح و بعبارة اخرى الاوّل لمن قبل
الرسالة و الثاني لمن قبل النبوة و الثالث لمن قبل الولاية .

﴿ وَ لئن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ ﴾ يعني ان صبرتم عن
القصاص و المراد من الصبر العفو و كظم الغيظ الذي ذكر في الآيات الاخر كما

ان الرضا بمنزلة الصّفح و فوق كلّ المراتب الاحسان الى من اساء و نزول الاية كما فى الاخبار فى غزوة احد لانّ المشركين مثلوا من قتلى المسلمين فقال المسلمون لئن ادا لنا الله عليهم لتمثلنّ باخيارهم، او قال النّبىّ ﷺ حين حضر حمزة و رأى ما فعل به و بكى: لئن امكننى الله من قريش لامثلنّ سبعين رجلاً منهم فنزل عليه ﷺ جبرئيل ﷺ فقال: و ان عاقبتهم (الاية) لكن مضمونها عام. ﴿وَأَصْبِرْ﴾ لما كان المؤمنون الغير الخارجين من دار النفس غير متحمّلين للاذى متبادرين الى القصاص قال فيهم على طريق المداراة: و لئن صبرتم بخلاف محمّد ﷺ و لذلك امره ﷺ صريحاً بالصّبر «ثُمَّ» للاشعار بان التّمكّن من الصّبر انما هو نعمة من الله لانّ البشريّة مقتضية للانتقام .

قال: ﴿وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ﴾ اى على اصحابك و ما فعل بهم من القتل و المثلة بناء على نزول الاية او لا تحزن على الضّالّين الماكرين لك او لعلىّ ﷺ او للمؤمنين ﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ فى حق اصحابك او فيك او فى علىّ ﷺ و هذا اشارة الى الصّفح و تطهر القلب عن الحقد على المسيء .

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ و هم اصحابك او انت و اتباعك او علىّ ﷺ او الى اتباعه فلاتك فى ضيق ممّا فعل باصحابك فانّ لهم الزّلفى عند الله او لانتك فى ضيق ممّا يحتالون فانّهم لن يصلوا بضرر اليك او الى علىّ ﷺ و اتباعه او هو تعليل للسّابق والمعنى انّ الله مع الذين اتّقوا عن الضيق و الحزن و الحقد على المسيء او هو اشارة الى اخر مراتب العبوديّة .

والتَّقْوَى الحَقِيقِيَّةُ الَّتِي هِيَ الفَنَاءُ التَّامُّ فِي اللَّهِ وَالسَّفَرُ بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ وَ
 قَدْ تَكَرَّرَ فِيمَا سَبَقَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ عِبَادِهِ وَمَخْلُوقَاتِهِ مَعَيَّتِينَ مَعِيَّةً هِيَ مِنْ صِفَاتِ
 الرَّحْمَةِ الرَّحْمَنِيَّةِ وَ هِيَ عَامَّةٌ وَ مَعِيَّةٌ هِيَ مِنْ صِفَاتِ الرَّحْمَةِ الرَّحِيمِيَّةِ وَ هِيَ
 خَاصَّةٌ وَ هَذَا النُّوعُ مِنَ الْمَعِيَّةِ هُوَ الْمَرَادُ فِي امْتِثَالِ الْمَقَامِ.

﴿ وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴾ ذُوو حُسْنٍ وَ هُوَ الْوَلَايَةُ أَوْ مُحْسِنُونَ
 إِلَى الْمَسِيءِ إِلَيْهِمْ؛ فَالْآيَةُ كَمَا اشِيرَإِلَيْهِ فِي ذَيْلِ تَفْسِيرِ التَّنْزِيلِ إِشَارَةٌ إِلَى
 مَرَاتِبِ الْإِنْسَانِ مِنْ أَوَّلِ مَقَامِ الْإِسْلَامِ إِلَى آخِرِ كَمَالِ الْإِنْسَانِ فَانَّ قَوْلَهُ: فَان
 عَاقِبَتُمْ إِلَى قَوْلِهِ: لَئِنْ صَبَرْتُمْ إِشَارَةٌ إِلَى أَوْلَى مَرَاتِبِهِ فِي الْإِسْلَامِ وَ قَوْلَهُ:
 وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ (إِلَى قَوْلِهِ) الْإِبَالَةَ إِشَارَةٌ إِلَى ثَانِيَتِهَا مِنْ مَقَامِ الْعَفْوِ وَ كَظْمِ
 الْغَيْظِ، وَ قَوْلَهُ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ إِلَى قَوْلِهِ مَمَّا يَمْكُرُونَ إِشَارَةٌ إِلَى ثَالِثَتِهَا مِنْ
 مَقَامِ الْأَصْفَحِ وَ تَطْهِيرِ الْقَلْبِ عَنِ الْحَقْدِ عَلَى الْمَسِيءِ .

وَ قَوْلُهُ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِشَارَةٌ إِلَى آخِرِ مَقَامِ التَّقْوَى وَ هُوَ مَقَامُ
 الْفَنَاءِ التَّامِّ وَ هُوَ الْفَنَاءُ عَنِ الْفَنَاءِ وَ قَوْلُهُ وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ إِشَارَةٌ إِلَى آخِرِ
 مَقَامَاتِ الْإِنْسَانِ وَ هُوَ مَقَامُ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ لَوْ كُنْتَ مَتَذَكِّرًا لَمَا اسْلَفْنَا فِي مَا
 اسْلَفْنَا مِنْ بَيَانِ الْإِسْفَارِ الْآرْبَعَةِ لِلسَّلَاكِ وَ اصْطِلَاحِ الصَّوْفِيَّةِ الصَّافِيَّةِ فِيهَا
 امْكَنَكَ التَّطُّعْنَ بِكُونَ الْآيَاتِ إِشَارَةٌ إِلَى الْإِسْفَارِ الْآرْبَعَةِ وَاللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

سورة بنى اسرائيل

مكيّة كلّها و قيل: سوى خمس آيات ، آية: ولا تقتلوا النفس ، و آية: ولا تقربوا، و آية: اولئك الذين يدعون ، و آية: واقم الصلوة ، و آية: وات ذا القربى حقّه؛ و قيل: مكيّة الاثمان آيات و ان كادوا ليفتنونك الى قوله رب ادخلنى .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا ﴾ بعض ليل ﴿ مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ﴾ الذى فى بيت المقدس او الى مسجد الاقصى الذى هو فى السماء الرابعة المسمّى بالبيت المعمور الذى المسجد الاقصى مظهره و هو ملكوته كما ان المسجد الحرام مظهره و هو ملكوته، و السرى و الاسرى و الاسراء بمعنى و هو السير بالليل فذكر الليل بعده مبنى على التجريد، او التأكيد، و تعديته بالباء فقط و ليس من قبيل الجمع بين التعدية بالباء و الهمزة.

﴿ الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ ﴾ فان حول بيت المقدس الشام و مصر و كلاهما ممتازان عن سائر البلاد بكثرة النعم من كل جنس و البيت المعمور الذى هو فى السماء الرابعة معلوم كثرة بركات ما حوله.

تحقيق المعراج الجسماني

اعلم، ان الآية اشارة الى معراج الرسول ﷺ وقد اختلف الاخبار فى كفيته وسيره ﷺ و ما رآه مع اتفاقها على وقوعه و انه من معجزاته ﷺ و قد اختلف فى انه ببدنه الطبيعى؟ ام ببدنه المثالى؟ ام بروحه؟

وانكرت الفلاسفة كونه بالبدن الجسماني الطبيعى لامتناع دخول الجسم الملكى فى الاجسام الملكوتية وللزوم الخرق والالتيام فى السماوات و هو محال .

وقالت المتشرفة اقتفاء لظاهر الاخبار انه كان ببدنه الطبيعى من غير تبين لوجه صحته مع قوة البرهان الفلاسفة على امتناعه، و سنحققه انشاء الله تعالى، و اورد انه كما روى كان فى اقصر زمان حيث كان حرارة مضجعه باقية و لم يسكن حركة حلقة الباب و لم يتم انصباب ماء الابريق الذى سقط حين عروجه بعد رجوعه و كان ماقص علينا ممّا رآه فى معراجه و وقع منه من الصلواة والمخاطبات لا يمكن وقوعه الا فى زمان طويل فلا يمكن التوفيق .

واشكل ايضا انه ﷺ حين بلغ الى مقام القرب خاطبه على ﷺ و مدّ على ﷺ يده من وراء حجاب و شاركه فى الغذاء و سدّ الطريق على ﷺ حين سيره ﷺ عليه و كل ذلك يدل على كون على ﷺ اكمل منه ﷺ مع انه كان تابعا له ﷺ و التابع لا يكون اكمل من المطبوع و تحقيق ذلك بحيث لا يبقى ريب و وقوعه ببدنه الطبيعى و لا اشكال ممّا ذكرى استدعى تمهيد مقدمة.

فنقول: العالم ليس منحصرأ في هذا العالم المحسوس المعبر عنه بعالم الطبع بسماواته وارضيه، بل فوقه البرزخ، و هو عالم بين الطبع و عالم المثال و له الحكومة على عالم الطبع و التصرف فيه؛ اى تصرف شاء من الاحياء و الاماتة و ايجاد المعدوم و اعدام الموجود و ستر المحسوس و اظهار غير المحسوس بصورة المحسوس، و منه طي الارض و السير على الماء و الهواء و الدخول في النار سالماً و قلب الماهيات و منه طي الزمان .

كما ورد في الاخبار انه قال المعصوم عليه السلام: لمنافق اخساً؛ فصار كلباً و قال لآخر انت امرأة بين الرجال فصار امرأة و انكر آخر قلب الماهيات عند المعصوم عليه السلام فصار الى نهر ليغتسل فدخل الماء و ارتمس فخرج فرأى نفسه امرأة على ساحل بحر قرب قرية منكورة فدخلت القرية و تزوجت و عاشت مدة و ولدت لها اولاد ثم خرجت لتغتسل في البحر .

فدخلت الماء و ارتمست فخرجت على ساحل النهر المعهود و هو رجل و اذا بشيابه موضوعة كما وضعها فلبسها و دخل بيته و اهله غير شاعرين بغيبته لقصر الزمان و امثال ذلك رويت عن التابعين لهم على الصدق، و هذا من قبيل بسط الزمان ان كان وقوعه في عالم الملك كما نقل ان امرأة وقع لها ذلك فاخبرت و انكرها جماعة فاوتيت باولادها بعد ذلك، فاخبرت و انكرها جماعة فاوتيت باولادها بعد ذلك عن بلدة بعيدة مع ذلك عن بلدة بعيدة.

مع انه لم تمضى في بلدها قدر ساعة، او من قبيل البسط في الدهر من غير تصرف في الزمان ان كان وقوعه في الملكوت، و فوق البرزخ عالم المثال

وله التّصرّف فى البرزخ و الطّبع، و فوقه عالم النّفوس الكلّيات المعبر عنها بالمدبّرات امراً، و فوقه الارواح المعبر عنها بالصّافات صفّاً ويعبّر عنها فى لسان الاشرقيين بارباب الانواع و ارباب الطّلسمات، و فوقها العقول المعبر عنها بالمقرّبين و فوقها الكرسيّ و فوقها العرش و هو سرير الملك المتعال و هما بين الوجوب و الامكان، لا واجبان و لاممكتنان، بل فوق الامكان و تحت الوجوب.

و كلّ تلك العوالم له الاحاطة و التّصرّف و الحكومة على جميع ما دونه فاذا غلب واحد من تلك العوالم على ما دونه صار مادونه بحكمه و ذهب عنه حكم نفسه .

ثمّ اعلم انّ الانسان مختصر من تلك العوالم و له مراتب بازاء تلك العوالم و كلّ مرتبة عالية لها الحكومة على ما دونها من غير فرق كما نشاهد من حكومة النّفس على البدن و القوى لكن تلك المراتب فى اكثر الناس بالقوّة و ما بالفعل من النّفس المجردة الّتى هى بازاء عالم النّفوس ضعيفة، غاية الضّعف، بحيث لا يمكنها التّصرّف فى بدنها زائداً على ما جعله الله فى جبلّتها، فكيف بغير بدنها فاذا صار بعض تلك المراتب بالفعل كما فى اكثر الانبياء عليهم السلام و الاولياء عليهم السلام او جميعها كما فى خاتم الانبياء عليه السلام و صاحبي الولاية الكلّية كان لهم التّصرّف فى ابدانهم باىّ نحو شائوا و فى سائر اجزاء العالم.

كما روى عن الانبياء عليهم السلام و الاولياء عليهم السلام من طىّ المكان و الزّمان و السّير على الماء و الهواء و دخول النّار و احياء الموتى و اماتة الاحياء و قلب

المهيّات و غير ذلك ممّا لا ينكر تمامها لكثرتها و تواتر الاخبار بمجموعها و ان كان احادها غير متواترة .

و اما التّصرّف في البدن الطّبيعي بحيث يخرج عن حكم الامكان و يدخله في عالم العرش الّذي هو فوق الامكان و فوق عالم العقول و الملائكة المقربّين .

كما روى انّ جبرئيل تخلف عن الرّسول ﷺ في المعراج و قال: لو دنوت انملة لا احترقت، مع أنّه من عالم العقول المقربّين فهو من خواصّ خاتم الكلّ في الرّسالة و النّبوة و الولاية، و هو من خواصّ نبيّنا ﷺ لا يشاركه فيه غيره، لاني مرسل و لاني خاتم الاولياء ﷺ و لذلك جعلوا المعراج الجسماني بالكيفيّة المخصوصة من خواصّه ﷺ .

ولمّا كان المعراج بتلك الكيفيّة امرأ لا يتصور امر فوقه من الممكن و كان لا يتيسّر الا اذا غلب العالم الّذي هو فوق الامكان على البدن الطّبيعي، و لا يتيسّر تلك الغلبة بسهولة و لكلّ احد و في كلّ زمان ؛ قالوا انّ المعراج للنبيّ ﷺ مرّتين مع أنّه نسب الى بعض العرفاء .

انّه قال: انّي اعرج كلّ ليلة سبعين مرّة و المعراج بالروح امر يقع لكثير من المتراضين بل ورد جواب انّ الصّلوة معراج المؤمن .

اذا تقرّر ذلك نقول: انّه ﷺ عرج ببدنه الطّبيعي و عليه عبأؤه و نعلاه الى البيت المقدّس و منه الى السّماوات و منه الى الملكوت و منها الى الجبروت و منها الى العرش الّذي هو فوق الامكان و في هذا السّير تخلف

جبرئيل عليه السلام عنه عليه السلام لأنه كان من عالم الامكان و لم يكن له طريق الى ما فوق الامكان .

لان الملائكة كل له مقام معلوم لا يتجاوزه بخلاف الانسان و لم يكن منه ذلك المعراج الا مرتين كما فى الاخبار ولا يلزم منه خرق السموات، لارتفاع حكم الملك عن بدنه بغلبة الملكوت ولا استغراب فى عروج البدن الطبيعى الى الملكوت والجبروت لسقوط حكم الملك بل حكم الامكان عنه مع بقاء عينه ولا غرو فى كثرة وقايعه فى المعراج .

فانه من بسط الدهر مع قصر الزمان كما قال وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون وقال ايضاً فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة فقدّر ساعة من الدهر بازاء قدر ساعة من الزمان تكون كالف ساعة من الزمان او خمسين الف ساعة .

و تكلم على عليه السلام و مدّ يده من وراء الحجاب كان بمقامه العلوى لا ببدنه الطبيعى والفضل فى المعراج بان يكون بالبدن الطبيعى و لذلك كان من خواصه عليه السلام لم يشاركه فيه على عليه السلام و اخبار المعراج و كفيّة وقايعه المذكورة فى المفصلات و من الاية يظهر فضل نبيتنا عليها السلام على موسى عليه السلام حيث كان سيره الى الله باسراء الله و سير موسى عليه السلام من قبل نفسه و نفى الرؤية عنه تايبدين بعد مسئلته و حصر الرؤية فى نبيتنا عليها السلام بدون مسئلته .

يعنى ان محمداً عليه السلام تحقّق بحقيقة السّمع و البصر بحيث لم يكن يسمع الا هو سمعه و لا بصر الا هو و بصره و ما ذلك الا بالتحقّق بحقيقة السّمع و البص

ر وما ذلك التَّحَقُّقُ الا التَّحَقُّقُ بحقيقة الاسماء و الصِّفَاتِ الَّتِي نَفَى شَهُودَهَا عَنْ

عَلَيْهِ السَّلَامُ .

﴿ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ﴾ يعنى فاريناه اياها فرآها فتحقق بها فصار

بحيث لم يكن سمع وبصر الا وهو سمعه وبصره فصار فى حال يقال فى حقه ﴿

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾ فعلى هذا قوله: ﴿ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾

جواب لسؤال عن حاله عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد الارائة، كانه قيل: فما كان حاله بعد الارائة؟

فقال بالايات و الاسماء و الصِّفَاتِ او حال مقيدة لهذا المعنى ، و جعل

المفسرون ضمير انه لله اى ان الله هو السميع لكنه خلاف ظاهر الاية لفظاً .

﴿ وَءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي

إِسْرَائِيلَ يَلْأَلَّا تَتَّخِذُوا ﴾ قرىء لا يتخذوا بالغبية على الاصل وبالخطاب

على الالتفات وان تفسيرية او مصدرية و لانافية او ناهية والخطاب لبني

اسرائيل مثل كتبت اليه ان قم على قراءة الخطاب او لامة محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ، تعظيماً

لشانهم حيث جعل غاية اتيان الكتاب لموسى عَلَيْهِ السَّلَامُ عدم اتخاذا امة محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ من

دون الله وكيلاً يعنى ان المقصود من ارسال الرسل سابقاً كان اتعاظكم وان لا

تتخذوا يا امة محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ مِنْ دُونِي وَ كَيْلًا ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ

نُوحٍ ﴾ مفعول اول للاتخذوا وكيلاً، مفعول ثان له مقدم عليه و حمله على

الجمع لجواز حمل فعيل بمعنى الفاعل على الجمع مفرداً نحو حسن اولئك

رفيقاً او نداء او منصوب على الاختصاص او مفعول لفعل محذوف .

﴿ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴾ اتى بمدحه عقيب ذكره تعليلاً لجعل

الكتاب هدى لذريته .

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ﴾ التوراة او اخبار النبوة: ﴿لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ وعد عقاب اوليها ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ تنزيل الاية فى بنى اسرائيل و مرتى الافساد بقتل زكريا عليه السلام و بقتل يحيى عليه السلام والعلو الكبير استكبارهم و طغيانهم و خروجهم عن طاعة الانبياء عليهم السلام والعقوبة الاولى كانت على يد بخت نصر و جنوده و رد الكره عليهم برد بهم ابن اسفنديار اساريهم و تمليكه دانيال عليه السلام و تبسطهم فى البلاد و تسلطهم على العباد ثانياً والعقوبة الثانية كانت بتسليط الفرس عليهم مرة اخرى كذا قيل: وعلى هذا فقوله: عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ بخت نصر و جنوده .

﴿فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ تجسسوا و تفحصوا المواضع الخفية من دياركم للقتل و الاسر و النهب ﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ حتماً ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ على الذين بعثوا عليكم ﴿وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ مما كنتم او منهم ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ﴾ يعنى قلنا لهم ان احسنتم او ان احسنتم يا قوم محمد صلى الله عليه وسلم او ان احسنتم يا بنى اسرائيل الحاضرين فى هذا الزمان ﴿أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ و ان أسأتم فلها استعمال لها ههنا من باب المشاكلة او التهكم .

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾ العقوبة الاخرة ﴿لَيْسُوا بِوَأَ

وَجُوهَكُمْ ﴿متعلق بجاء او متعلق بالجزاء المحذوف والتقدير فإذا جاء وعُدَّ
الْآخِرَةَ لِيُسْوَءَ وَأَيُّ الْعِبَادِ أَوْلَى الْبَأْسِ وَجُوهَكُمْ بَعَثْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ أَوْ فإذَا جَاءَ
وَعُدَّ الْآخِرَةَ بَعَثْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ لِيُسْوَءَ وَأَوْجُوهَكُمْ.

﴿وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ﴾ مسجدكم الاقصى ﴿كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ
مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَنْبِيْراً﴾ ليهلكوا مدة علوهم او الذي استولوا
عليه ﴿عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَزَحَمَكُمْ﴾ بعد ذلك بتقدير القول او خطاب لامة
محمد ﷺ لان الاية تعريض بهم او خطاب للحاضرين من بنى اسرائيل .

﴿وَإِنْ عُدْتُمْ﴾ الى طغيانكم ﴿عُدْنَا﴾ الى عقوبتكم وهذه عقوبة
ديونية لها امد وانقطاع ﴿وَجَعَلْنَا﴾ فى الآخرة ﴿جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
حَصِيْرًا﴾ محصوراً فيها او حاصرة لهم مانعة عن الخروج و تذكير الحصار،
امالكونه بمعنى المفعول او لتشبيهه بالفعيل بمعنى المفعول .

و عن ائمتنا عليهم السلام انهم فسروا الافسادتين بقتل على عليه السلام و طعن
الحسن عليه السلام والعلو الكبير بقتل الحسين عليه السلام، والعباد اولى البأس بقوم يبعثهم الله
قبل خروج القائم فلا يدعون وترأ لال محمد ﷺ و وعد الله بخروج
القائم عجل الله فرجه و رد الكفرة عليهم بخروج الحسين عليه السلام فى سبعين من
اصحابه عليهم البيض المذهب حين كان الحجة القائمة عليهم بين اظهرهم و تملك
الحسين عليه السلام حتى يقع حاجباه الى عينيه .

و فسّر بالاول والثانى وعلى عليه السلام و يوم الجمل و بنى امية و بالقائم عليه السلام
واصحابه على نحو يظن انه تنزيل لا تأويل .

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾ هذا اشارة الى الصورة التّدوينيّة من جملة القرآن او من قران الولاية او الى الرّسالة، او الى النّبوة او الى الرّسول ﷺ، او الى شخص الامام ؛ فانّ كلاً من هذه هو المحسوس المعلوم للخلق و ان كان المقصود حقيقة هي الولاية والهداية الدّلالة و المراد بالتي هي اقوم الملة التي هي اقوم ملل الانبياء ﷺ لكون المنزل عليه اقوم من سائر الانبياء ﷺ و المنزل لهم اقوم من سائر الامم .
 او الطّريق التي هي اقوم من سائر الطّرق من طرق النّفس و هي طريق القلب، والطّريقة التي هي اقوم من طريق النّبوة و هي الولاية، و هي المقصود فانّها غاية ارسال الرّسل و انزال الكتب و قد فسّرت في اخبار عديدة بالولاية باختلاف اللفظ هذا بالنسبة الى من لم يدخل في الاسلام بعد و هو مستعدّ للدّخول او دخل ولم يدخل في الايمان بالبيعة الخاصّة الولويّة .
 واما بالنسبة الى من قبل الدّعوة الظّاهرة العامّة بالبيعة العامّة النّبويّة و دخل في الايمان بالبيعة الخاصّة الولويّة و بالنسبة الى من لم يدخل في البيعتين ولم يستعدّ للدّخول بانكار الاخرة حالاً او قلاً فيكون بشارة او انذاراً و لذلك عطف على يهدى .

قوله : ﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰلِحٰتِ﴾ اي يعلمون طبق ما اخذ عليهم في تلك البيعة.
 ﴿أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ و يخبر ﴿أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ او ينشّر ان الذين لا يؤمنون، على

يكون من عطف الجملة او عطف المفرد ويكون ذلك بشارة اخرى للمؤمنين.
﴿وَاذْعُ الْاِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ﴾ يدعو بما هو شرّ
فى نفسه و هو لا يعلم انه شرّ نحو دعائه بما هو خير و هو يعلم انه خير، و الدعاء
بما لا يعلم انه خير له و مرضى للحقّ مذموم، و رسم خطّ القرآن على اسقاط
الواو من يدع فى الكتابة اشارة الى نقصان دعاء الانسان هذا الدعاء.
﴿وَكَانَ الْاِنْسَانُ عَجُوْلًا﴾ يدعو بما لا يعلم من غير صبر و تروّ
﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اٰيٰتِيْنَ﴾ اى نيّرى اللّيل و النهار و هما الشّمس و
القمر او ذوى ايتين و يؤيّد هذين التّقديرين قوله ليعلموا عدد السّنين و
الحساب باختلاف القمر فى الاحوال او جعلنا نفس اللّيل و النهار ايتين .
و يكون المحو عبارة عن نقصان النور و تأديته بهذه العبارة ليذهب
السّامع بحسب الاحتمال كلّ مذهب ممكن ؛ و هذا من سعة وجوه القرآن و
ليمكن تطبيق الاية على جميع مراتب اللّيل و النهار .
فانّ اللّيل و النهار كما مرّ مراراً ليسا مختصّين بالشّهودين
المحسوسين بل يجريان فى جميع مراتب الوجود.
فانّ الملكوت السفلى بالنسبة الى الملك انقص نوراً و ان كانت مجردة
تجرّداً برزخياً فهى ليل بالنسبة اليه، و الملك بالنسبة الى الملكوت العليا ليل و
الملكوت العليا لا حجابها بحجاب التّفدّر بالنسبة الى النفوس ليل و النفوس
لا حتجابها بالتعلّق التّدبيرى بالنسبة الى الجبروت ليل و كلّ ذلك بجهته
الامكانيّة ليل بالنسبة الى جهته الالهية وهكذا الامر فى عالم الصّغير باضافة

احواله من القبض والبسط والسقم والصحة والفقر والسعة والخوف والامن،
والمعنى جعلنا الليل والنهار فى كل مراتبهما ايتين .
﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ﴾ اى نقصنا نور آية هى الليل او آية مضافة الى
الليل وهى القمر.

﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ اى آية هى النهار او آية مضافة
الى النهار و مبصرة من المجاز العقلى او من ابصره اذا جعله ذا ابصار، او من
ابصر اذا اضاء او من ابصر اذا صار اهله بصراء.
﴿لَتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾ غاية لابصار آية النهار و تقديم الليل
لتقدمها طبعاً فى سلسلة الصعود و فى انظار ذوى الآية و هم البشر، و تقديم
غاية النهار لشرافتها و لان غاية الليل غاية لهما.

﴿وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ﴾ بسبب اختلاف القمر
بالنسبة الى اوضاعه مع الشمس هلالاً و بدرأ و محاقاً.
﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلاً﴾ يعنى ليس انتظام الليل و
النهار و الشمس و القمر فقط لانتفاعكم بل كل شىء فى العالم من الماديات
الارضيات و السماويات و المجرّدات المتقدّرات و المتعلّقات و غير المتعلّقات
نظمناه نظماً انيقاً يعجز عن ادراك دقايق حكمه و مصالحة عقول البشر و
التفصيل كما يستعمل فى التمييز و التبيين يستعمل فى التنظيم الانيق فانه نحو
تبيين لدقائق الحكم و تمييز لكل من الدقائق عن الاخر .
﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ الطائر الذى

يطير و لما كان العرب يتيمنون بطيران الطائر الى اليمين و يتشأمون بطيرانه الى اليسار خصوصاً بعض الطيور جعل اسماً لمطلق ما يتيمن و يتشأم به، ثم استعمل فى مطلق سبب الخير و الشرّ و المعنى الزمناه لسبب خيره و شرّه فى عنقه كأنه قلادة فيه .

﴿ وَ نَخْرُجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا مَّكْتُوبًا ﴾ بايدى ملائكتنا مّا هو عبارة عن الواح نفسه او ما هو خارج عنها، ﴿ يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَقْرَأُ ﴾ قائلين: اقرء ﴿ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴾ محاسباً لا حاجة لك الى محاسب اخر لكشف الغطاء و حدّة البصر و حضور الاعمال مجسماً و مكتوباً و شهود الميزان و تطاير الكتاب السجّينى الى اليسار و العليّسى الى اليمين .

﴿ مَّنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴾ فى الصّغير رسول العقل و فى الكبير واحداً من الانبياء ﷺ و الاولياء ﷺ ﴿ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا أَى منعها قريء امرنا مفتوح العين من الثلاثى المجرد و امرنا ممدود الهمزة من باب الافعال .

و قريء امرنا بكسر العين من الثلاثى و امرنا مشدّد العين، و الكلّ بمعنى كثرنا و يجوز ان يكون امرنا بفتح العين و امرنا من باب الافعال من الامر ضدّ النهى، و يكون المعنى امرناهم تكويناً بالفسق.

﴿فَفَسَقُوا فِيهَا﴾ او يكون المعنى امرناهم تكليفاً بالعبادات ففسقوا ويجوز ان يكون امرنا بتشديد و امرنا من باب الافعال من امر بتثليث العين بمعنى صار اميراً و يكون المعنى جعلنا مترفيها و لاة عليها ففسقوا و تخصيص المترفين على المعانى الاول لان غيرهم ينظرون اليهم فيتبعونهم و لانهم اقدر و اسرع من غيرهم الى الفجور، و لانهم افرغ قلباً و اجرء فيكون حيلتهم فى ارتكاب الفجور اكثر و انفذ .

﴿فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ﴾ بنزول العذاب و الاهلاك بعد فسوقهم ﴿قَدَمَّرْنَا نَهَا تَدْمِيرًا وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ﴾ قيده ببعده نوح لان القرون التى كانت قبله لم يكن فيهم ما كان فيمن كان بعده، او لان ما كان فيهم لم يصل اليها كما وصل ما كان فيمن كان بعده يعنى اهلكنا كثيراً من بعد نوح فلا نبالى باهلاك الفاسقين منكم .

﴿وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ فلا تجترئوا على الذنوب لعلم الله بها و مؤاخذته عليها ؛ ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾ الحاضرة و هى الدنيا و نعيمها بان كان ارادته فى اعماله متعلقة بها. ﴿عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ بدل من له بدل البعض، و تقييد التعجيل للاشارة الى ان ذلك منوط بمشيئة الله لا بارادة المرید و همته على ما يريد و ليس كل مرید يصل الى مراده و لا من يصل يصل الى تمام مراداته .

﴿ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا﴾

مطروداً، عن النبي ﷺ معنى الآية ؛ من كان يريد ثواب الدنيا بعمل افترضه الله عليه لا يريد به وجه الله و الدار الآخرة عجل له ما يشاء الله من عرض الدنيا وليس له ثواب الآخرة ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا﴾ اللائق بها لا السعى الذي زعموه باراتهم أنه سعيها، وجعل القرينتين مختلفتين في الشرط والجزاء للاشعار بان استحقاق العذاب انما بصيرورة ارادة العاجلة سجيية لا بارادة ما واحدة جزئية واستحقاق الثواب انما هو بارادة واحدة جزئية و سعى واحد بشرط الايمان والى هذا المعنى اشار تعالى بقوله: لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت و للاشعار بان استتباع صور الاعمال الحسنة لتعجيل خيرات الدنيا عرضي محتاج الى الجعل بخلاف استتباعها لغاياتها ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ قيده بالايمان و هو الولاية التي تحصل بالبيعة الخاصة الولوية لان العمل بدون الولاية لا اثر له و لافائدة فيه.

كما ورد: لو ان عبداً عبد الله تحت الميزاب سبعين خريفاً قائماً ليله صائماً نهاره و لم يكن له ولاية و لى امره لا كبه الله على منخريه فى النار .
﴿فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَّشْكُورًا﴾ مجزياً عليه ﴿كُلًّا نُّمِدُّ هَهُنَّا وَ هَهُنَا﴾ بدل تفصيلى من كلاً ﴿مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ﴾ المضاف و هو الولاية المطلقة، او هو التفات من التكلّم الى الغيبة، او هو استيناف خبر مبتدء محذوف كأنه قيل: من اى شىء كان الامداد من استحقاقهم او من فضل الله؟

فقال ذلك من عطاء ربك ﴿وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ﴾ من القوى و

المدارك و ما يحتاج المحسن و المسىء اليه من الارزاق والملبوس و المسكون و الاسباب التى يتوسل بها الى التّعيش و الاعمال الحسنة و السيئة ﴿ مَحْظُورًا ﴾ منهما .

﴿ أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّتَنْبَهَ لِلتَّفَاضُلِ فِي الْآخِرَةِ ﴾ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ ﴾ يعنى اكثر درجات او اعظم درجات بحسب انفسها من درجات الدنيا ﴿ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴾ بالاضافة الى تفضيل درجات الدنيا ﴿ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ ﴾ الخطاب عام لكل من يتأتى منه الخطاب او خاص به ﷺ فى اللفظ على، اياك اعنى و اسمعى يا جاره او على طريق سريان خطاب المتبوع الى الاتباع، او سريان خطاب الكل الى الاجزاء يعنى لا تجعل مع الله فى الالهة او العباداة او الطاعة او الوجود، او لا تجعل مع الله بحسب مظاهره الذين هم مظاهر الولاية ﴿ إِلَهَاءَ آخَرَ فَتَقَعُدَ ﴾ فتبقى فان القاعدة يبقى متأخراً عن الرفقة ﴿ مَذْمُومًا ﴾ يذمك الله و خواصه ﴿ مَّخْذُومًا ﴾ عن نصره الله و نصره خواصه .

﴿ وَ قَضَىٰ رَبُّكَ ﴾ تكويناً كما امر تكليفاً او امر تكويناً و تكليفاً على استعمال القضاء بمعنى اىصال الامر الى المأمور سواء كان بنحو التكوين او التكليف، لكن فى امره التكويني لا يقع التخلف و فى امره التكليفي قد يقع التخلف او ثبت فى عالم قضائه .

بيان انحصار العباداة فى الله

﴿أَلَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا إِيَّاهُ﴾ ان مصدرية ولا نافية او ناهية والمعنى
قضى ربك ان لا يقع منكم عبادة تكويناً الا له او ان لا يقع ولا يصح تكويناً و
اختياراً او لا يصح اختياراً وتكليفاً منكم عبادة الاله .

اعلم ان الله تعالى منزّه عن المثل و الثانى و لكن له المثل الاعلى و
الانسان مثل اعلى له تعالى، فمثل الحق تعالى فى العالم الكبير باملا كه و
افلا كه و ارضه و مواليده مثل النفس الانسانية فى العالم الصغير بقواها العالية
و الدانية و ارواحها الحيوانية السموية و اعضائها الارضية و صورها الذهنية .
فشأن الصور الذهنية بالنسبة الى النفس شأن الملائكة المقربين الذين
لا شأن لهم الا بالتعلق الصّرف و لا اناية لهم و لا استقلال بوجه من الوجود، و
شأن القوى المدركة و المحركة شأن النفوس و عالم المثل و شأن الاعضاء
شأن عالم الطّبع و كما انه ليس للصور الذهنية شأن، الا الانقياد الصّرف و
العبودية المحضة .

كذلك ليس للملائكة الا العبودية و كما ان الاعضاء اذا كانت سليمة
غير مؤفة شأنها الانقياد للنفس و العبودية لها كذلك عالم الطّبع بشرائه اذا
كان سليماً شأنه الانقياد و العبودية و كما ان الاعضاء اذا طرء عليها الافة قد
تخرج عن انقياد النفس كذلك اجزاء العالم اذا كانت مؤفة بافة اضلال الشيطان
او بافة العجب و الغرور كما فى افراد الانسان، و الشياطين و الجنّ قد تخرج
عن انقياد الله و طاعته و كما ان الاعضاء المؤفة الخارجة عن طاعة النفس
و المنقادة للطّبع بحكم الافة غير خارجة عن انقياد النفس مطلقاً كذلك اجزاء

العالم المُوَفَّة إذا خرجت عن طاعة الله ودخلت فى طاعة الشيطان و عبدت بحكومته سائر اجزاء العالم من الملائكة والسماويات و الارضيات و الشياطين و الجن اختياراً كما انها عبدت الشيطان اولاً من حيث لا تشعر لم تكن خارجة عن طاعة الله تكويناً، و لما كان اجزاء العالم مظاهر لله الواحد الاحد القهار بحسب اسمائه اللطيفة والقهرية كان عبادة الانسان لاي معبود كانت عبادة لله اختياراً ايضاً بخلاف طبايع الاناسى .

فانها ليست مظاهر للنفس الابوجه بعيدا يعلمه الالراسخون، و لذلك لم تكن الاعضاء المأوفة فى حكم الأفة منقادة للنفس عابدة لها مطلقاً.

فالانسان فى عبادتها اختياراً للشيطان كالبليسية و للجن كالكهنة و تابعى الجن و للعناصر كالزردشتية و عابدى الماء و الهواء و الارض و المواليد كالوثنية و عابدى الاحجار و الاشجار و النباتات كالسامرية و بعض الهنود الذين يعبدون سائر الحيوانات، و كالجشميدية و الفرعونية الذين يعبدون الانسان و يقرّون بالهته و للكوكب كالصابئة و للملائكة كما كثر الهنود و للذكر و الفرغ كبعض الهنود القائلين بعبادة ذكر الانسان و فرجه.

و كالبعض الآخر القائلين بعبادة كر مهاديو ملكاً عظيماً من الملائكة و فرج امرأته كلهم عابدون لله من حيث لا يشعرون، لان كل المعبودات مظاهر له باختلاف اسمائه و لذلك قيل :

اگر مؤمن بدانستی که بت چییقیت کردی که دین دربت پرستی است
اگر کافر زبت آگاه بچهره در دین خود گمراه بودی
و قال المولوى المعنوى ١:

ساخت موسى ٧ قدس در باب صتغیل فرود آرند سر قوم زحیر

ز آن که جباران بدند و سرفوارخ آن باب صغیر است و نیاز آنچنانکه حق زلحم و استظواشهان باب صغیری ساخت هان ساخت سرگین دانکی محرابشلمان آن محراب میر و پهلوان چون عبادت بود مقصود از بشرید عبادتگاه گردنکش سقر لکن تلك العبادۃ لَمَّا لم تكن بامر تكليفي من الله لم يستحقوا الاجر و الثواب عليها بل استحقوا العقوبة والعذاب .

فعلى هذا معنى الآية قضى ربك قضاءً حتماً لا تخلف عنه ان لا يعبد عبد عبادۃ لشيء من الاشياء الا كانت العبادۃ له و بقضائه و امره التكويني، و قضى قضاءً حتماً ان لا يصحّ العبادۃ من عابد لمعبود الا اذا كانت باذن من الله و قضى قضاءً تكليفيًا بان امر على السنة انبيائه ﷺ ان لا تعبدوا الا اياه .
فمن كان في عبادته ناظرًا الى غيره فقد خرج عن قضائه و امره التكليفي و لم تكن العبادۃ باذنه و لم تصحّ منه و استحقّ العقوبة من الله تعالى .

في احسان الوالدين

﴿ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ﴾ و ان تحسنوا او ان احسنوا حذفه اكتفاءً بقوله: ﴿ إِحْسَانًا ﴾ و هذا غاية التعظيم للوالدين حيث قرن احسانهما من عبادۃ نفسه و الوالدان اعم من الجسمانيين و الروحانيين العلويين و السفليين فان السفليين احسانهما ان تصاحبهما في الدنيا معروفًا و قدمضى في سورة البقرة تفصيل و تحقيق تام للوالدين و احسانهما .

﴿ اِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ الْهَرَمَ وَالشَّيْخُوخَةَ ﴾ اَحَدُهُمَا اَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا اَفٍّ لَا تَنْزَجِرْ مِنْهُمَا وَلَا تَطْهَرْ اَنْزَجَارِكَ لَهُمَا و ورد

لو علم الله شيئاً أدنى من أفّ لنهاى عنه وهو ادنى العقوق ﴿وَلَا تَنْهَرُهُمَا﴾ و لا تقهرهما بان تزجرهما ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ جميلاً ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ﴾ مستعازاً من تدلل الطيور فانّها تخفض جناحها عند التذلل ﴿مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ من رحمتك لهما فانّهما استحقا بافتقارهما اليك و انت كنت فى نهاية الفقر اليهما رحمة منك و لا تكتف باحسانك و الرحمة لهما بل ادع الله لهما فى حياتهما و مماتهما ﴿وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا﴾.

عن النبى ﷺ انه قال من غير سابقة: رغم انفه ثلاث مرّات قالوا: من يا رسول الله ﷺ؟ قال من ادرك ابويه عند الكبر احدهما او كليهما و لم يدخل الجنة .

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوْبَانِ غَفُورًا﴾ و عد على الاحسان و الرحمة بالنسبة الى الوالدين ﴿وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ خصّه بالتخاطب بعد تعميم الخطاب اشعاراً بانه ﷺ اصل فى هذا الحكم و انّ اصل الحقوق بيده و انّ اصل ذوى القربى هو قريب الرّوحانى له ﷺ .

اعلم، انّ الانسان ذو مراتب عديدة بحسب بدنه و نفسه و قلبه و روحه و عقله و سرّه و له فى كلّ من المراتب قرابات و قراباته بحسب مراتب القرب متفاوتة بعضها اقرب و بعضها قريب و لكلّ بحسب مرتبته حقّ، هذا فى العالم الكبير و له ايضاً فى عالمه الصّغير قرابات من نفسه و قواها المدركة و

المحرّكة و بدنه و اعضاءه و لكلّ ايضاً حقّ .

كالتقربات الجسمانيّة كالعمودين و فروع الاصول حقوقهم ما فرض لهم، و بين من الاموال فى الموارىث و من تعهّد الاحوال و بشر الوجه و قضاء الحاجات ممّا قرّر فى صلة الارحام الصوريّة و التقربات الصّدرية النفسية، كالدّاخلين فى الاسلام حقوقهم النصّح و تعليم الاحكام و بشر الوجه و تعهّد الحال و قضاء الحاجات و ستر العيوب و حفظ الغيب و غير ذلك ممّا قرّر فى حسن المعاشرة مع المسلمين .

و التقربات القلبية الايمانية كالمبتاعين بالبيعة الخاصة الوالية حقوقهم مع ذلك بذل الوسع فى خدمتهم و المواسات بالمال و الايثار فيما يقتضى الايثار و الترحّم و الدّعاء لهم بظهر الغيب و غير ذلك ممّا قرّر فى حقّ المؤمنين؛ هذا للمسلمين و المؤمنين الذين هم بمنزلة الاخوة فى التقربات الجسمانيّة.

و اما المسلمون بالنسبة الى النّبى ﷺ و المؤمنون بالنسبة الى الامام عليّ عليه السلام الذى هو كالاب و هم كالا و لاد، فحقوقهم عليه و حقوقه عليهم مع تلك الحقوق امر اخر، و كذلك النّبى ﷺ بالنسبة الى خليفته، و الامام بالنسبة الى امام بعده حقوقهم غير ذلك .

فاذا عرفت ذلك، عرفت ان تفسير ذى القربى بالتقربات الصورية و بالتقربات الاسلاميّة و التقربات الايمانية و بالامام عليّ عليه السلام و باقرباء محمّد ﷺ كلّها صحيح .

و كذا تفسير الحقّ المالى بالحقّ الميراثى و بفدك لفاطمة عليها السلام و

بالتصدق من اصل المال على الاقرباء و بالمواساة و قضاء الحاجات و الخدمة
للاخوان الاسلامية و الايمانية و بتعظيم النبي ﷺ و الامام عليا و بحق الامامة
للامام عليا كلها صحيح؛ فاختلف الاخبار فى تفسير الاية لكثرة مراتبها و سعة
وجوهها و الكل صحيح من غير خلل .

﴿ وَ الْمَسْكِينِ وَ ﴾ الذى اسكنه العجز عن الكسب للقوت و حقه
من الزكوة و التصدقات او اعجزه الشيطان و النفس عن الوصول الى
الامام عليا بعد الوصول الى النبي ﷺ او عن السلوك الى الله بعد الوصول الى
الامام عليا ﴿ اَبْنِ السَّبِيلِ ﴾ المنقطع عن بلاده السائر اليها و لم يكن له زاد
بالفعل او بالقوة ولو بالاستدانة او المنقطع عن الامام عليا السائر اليه ظاهراً و
باطناً.

﴿ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴾ باعطاء غير المستحق او اعطاء المستحق
زائداً عن حقه، ول ما امر بايتاء الحقوق للمستحقين نهى عن التبذير الذى هو
ايتاء غير المستحق و ايتاء المستحق زائداً عن الحق الذى هو السرف فان
الايتاء من غير تبذير هو الاقتصاد فالتبذير ههنا اعم من الاسراف و ان كان قد
يقابله، ولما كان الامر بايتاء الحقوق مستلزماً للتهى عن التقتير بمفهوم
المخالفة اكتفى عنه به و نهى صريحاً عن السرف .

و لما لم يختص ايتاء الحق بالمال الصورى و لا بالقرابات الصورية بل
يعم سائر الحقوق و جميع القرابات فى العالم الكبير و الصغير .
ورد عن النبي ﷺ انه مر بسعد و هو يتوضأ فقال: ما هذا السرف

ياسعد؟ قال افى الوضوء سرف؟

قال: نعم و ان كنت على عين جارية.

و ورد عن عنه الصادق عليه السلام انه سئل أفيكون تبذير في حلال قال نعم و السرفيه ان من كان على عين جارية و زاد في تحريك القوى على ما يؤدى به الفرض و الندب كان ذلك منه استعمالاً للقوى و توجّهاً الى القوى المحركة من غير استحقاق و ان لم يكن سرف و تبذير هناك للماء.

خلاصة ما يستفاد من الاخبار باختلافها ان انفاق المال او الكلام او الحكمة او العرض و الجاه او قوّة القوى او الانفاق على النفس و قواها بمشتمهياتها من غير التفات الى امر الله و امتثال له تبذير كائناً ما كان، و كل ذلك اذا كان بامر من الله و التفات اليه و امتثال له اقتصاد كائناً ما كان و لذلك ذكروا انه لو جعلت الدنيا كلها لقمة و اطعمتها مؤمناً ما كان سرفاً .

﴿ إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ ﴾ المنفقين في غير طاعة الله و بالغفلة عن امر الله ﴿ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ﴾ لان الانفاق اذا لم يكن بامر الله كان بامر الشيطان فانه يترصد العبد و غفلته عن امر الله فيتصرف فيه و يحكم عليه كما يحكم على شياطينه .

﴿ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴾ عطف لبيان العلة يعنى ان الشيطان كفور لربه و المبدّر المنفق من غير التفات الى امر الله كفور لربه فهو اخ للشيطان في الكفورية .

﴿ وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ ﴾ ان تعرض ﴿ عَنْهُمْ ﴾ عمّن امرت بايتاء حقوقهم

بترك اعطاء مسئولهم لعدم استعدادهم للمسئول او عدم وجدان مسئولهم حين سؤالهم ﴿ اَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ ﴾ بها يستعدون للمسئول او بها تجد المسئول ويتيسر لك الاعطاء واكتفى بابتغاء الرحمة عن عدم استعداد و عدم الوجدان لاستلزام عدمها لابتغاء الرحمة من حيث انها رحمة والفاقد لهما اذا كان له شأنية الوجدان يطلبهما واكتفى بذكر الرحمة عن الاستعداد او السعة لكونهما مصداقاً لهما.

﴿ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴾ سماعه لا معسوراً سماعه و هو القول الذى به يطيب قلوبهم.

روى ان النبي ﷺ لما نزلت هذه الاية كان اذا سئل ولم يكن عنده ما يعطى قال يرزقنا الله و اياكم من فضله.

﴿ وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ ﴾ عبر عن التقتير والاسراف على سبيل الكناية فان التقتير و الاعطاء فى الاغلب يقبض اليد و بسطها و هو تآكيد للاول و بيان لغاية الاسراف كما ان قوله: ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين بيان لمبدء التبذير كما اشير اليه عند تفسيره .

﴿ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴾ من المال كما ورد فى نزوله انه ﷺ كان عنده اوقية من الذهب فكره ان تبیت عنده فتصدق بها فاصبح وليس عنده شىء و جاء من يسئله ولم يكن عنده ما يعطيه فلأمه السائل فادبه الله تعالى او محسوراً من اللباس كما ورد انه لم يكن عنده شىء فاعطى السائل قميصه .

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ﴾ فلا تقدر انت على بسط الرزق على نفسك بالامساك ولا على غيرك باعطاء جميع ما عندك فهو تعليل للنهي عن القبض و البسط.

﴿إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ فيعلم احوالهم الباطنة و تبصر احوالهم الظاهرة فيعلم مصالحتهم و يعطى ما يصلحهم و يمنع ما يفسدهم.
 ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ﴾ صرف الخطاب عنه ﷺ الى القوم لانهم المقصودون بالخطاب اصالة ﴿خَشِيَةَ اِمْلَاقٍ﴾ افلاس من املق اذا افتقر كانوا يقتلون اولادهم بوئد البنات خوف الفقر ﴿نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَاِيَّاكُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا وَا لَا تَقْرَبُوا الزِّنَى اِنَّهُ وَا كَانَ فَحِشَةً﴾ بالغتة فى القبح ﴿وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ لانه سبيل الى النار و قد عد الزنا من اكبر الكبائر .

و عن النبى ﷺ فى وصيته لعلى عليه السلام : يا على فى الزنا ست خصال ثلاث منها فى الدنيا و ثلاث منها فى الاخرة فاما التى فى الدنيا: فيذهب بالبهاء و يعجل الفناء و يقطع الرزق و اما التى فى الاخرة:
 فسوء الحساب و سخط الرحمن و الخلود فى النار .

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ اِلَّا بِالْحَقِّ﴾ باسبابه المقررة فى الشرع من الارتداد بعد الايمان و تكرار بعض المعاصى التى لها حد بعد مراتب الحد و قتل النفس و الزنا بعد الاحسان و اللواط، ولما كان الحق هو الولاية كما مر مراراً والولاية ظهور الحق الاول تعالى شأنه، فالمعنى على

هذا ولا تقتلوا النفس الأَبغاليّة الحقّ لا بفِعالِيّة انفسكم.

كما قال المولوى ﷺ:

آنکه از حق یابد او وحی و خطاب

هر چه فرماید بود عین صواب

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست

نایب است دست او دست خداست

فما لم یخرج الانسان من حکم نفسه ولم یدخل فی حکم الله او حکم

من دخل فی حکم الله لا یجوز له قتل النفس والحکم بالقتل کائناً من کان القاتل

وکائناً من کان المقتول .

كما قال المولوى ﷺ من لسان علیؑ :

من چوتیغم وان زننده آفتابمیت اذ رمیت در حراب

زحمت خود را زره برداشتم غیر حقّ را من عدم انگاشتم

زاجتهاد و از تحرّی رسته آستین بر دامن حقّ بسته ام

﴿ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً ﴾ غیر مستحقّ للقتل ﴿ فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ ﴾

لمن یلی امره مَمَّنْ اولى بمیراثه و هم جمیع الورثة ﴿ سُلْطَاناً ﴾ تسلّطاً علی

القاتل بالقصاص او الرجوع الی الدّیة و اذ جعلنا لولیّ المقتول سلطاناً علی

القاتل ﴿ فَلَا يُسْرِف ﴾ مرید قتل النفس ﴿ فِی الْقَتْلِ ﴾ بان یقتل من غیر

استحقاق فأنه اسراف لانه حرّك اعضائه و قتل من غیر امر من الله، و قرىء فلا

تسرفوا و لاتسرف خطاباً لمریدی القتل او المعنى فلا یسرف الولیّ فی القتل

بان یقتل اكثر من واحد بواحد او یمثل المقتصّ منه او الایة كما وردت فی

قتل الحسینؑ و المعنى فلا یکن اسراف فی القتل و لو قتل جمیع اهل الارض

بالحسين عليه السلام كما فسرت في الاخبار به.

﴿ أَنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴾ انَّ المقتول او الوليَّ كان منصوراً بتسليط الله وليه والمعنى على التفسيرين الأوّل والثالث ظاهر و على الثاني يكون تعليلاً للنهي اى نهينا عن الاسراف لانّ وليّ المقتول كان منصوراً وقادراً على الاسراف .

﴿ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ ﴾ فضلاً عن التصرف فيه ﴿ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ الأبالخصلة و الصفة التي هي احسن خصال قرب المال و هي جمعه و حفظه له و انما ان كان ممكناً ﴿ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ﴾ قد مضى بيان الاشدّ و انه وقت استحكام جميع القوى و الاعضاء .

﴿ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ﴾ عموماً و بعهد الاسلام المأخوذ عليكم فى البيعة العامة النبوية خصوصاً، حتى يؤدى بكم الوفاء بالعهد عموماً الى الوفاء بعهد الاسلام و يؤدى بكم الوفاء بعهد الاسلام الى عهد الايمان الذى يؤخذ بالبيعة الخاصة الولوية و الوفاء به.

﴿ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴾ يعنى تجسّم الاعمال يسئل عن العهد أوفوا بك ام لا؟

او مسئولاً عن حاله فيسئلون عن حال عهودهم او فيتم بها ام لا؟

﴿ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ ﴾ الوفاء و الايفاء بمعنى لكنّ فى الايفاء مبالغة ﴿ إِذَا كَلْتُمْ وَزَنُورًا ﴾ الموزونات ﴿ بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ﴾ فسّر القسطاس فى الخبر بالميزان الذى له كفتان و لسان ﴿ ذَلِكَ خَيْرٌ ﴾ فى الدنيا

بحسن الصّيت والخروج من رذيلة السرقة والخديعة ﴿وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾
 غايةً او ارجاعاً او مرجوعيّة الى الغايات لانّ غايته فى الدنيا جلب البركة و فى
 الاخرة سهولة المحاسبة و حسن المثوبة.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ لا تتبع مدركاً لم يتعلّق علم
 منك به سواء كان الاتّباع بالاتيان به بالجوارح كالاتيان بالافعال الّذى
 لم تعلم صحتها منك او بالاصغاء كالاصغاء الى ما لم تعلم صحّة
 الاصغاء اليه منك، او الابصار كطموح النّظر الى ما لم تعلم صحّة النّظر منك
 اليه او الاقوال كجريان ما لم تعلم صحّة جريانه على لسانك و منه الافتاء بما
 لم تعلمه او لم تعلم صحّة الافتاء منك به و بهذه الآية و امثالها تمسّك من منع
 من الافتاء بالظنّ و الرأى و القياس و الاستحسان و من منع من تقليد من
 لم يأذن الله بلا و اسطة او بواسطة فى امامته و قال لا بدّ للمفتى من العلم القطعى
 بصحة افتائه كالاتّمة بإيادى و من اجازوه للافتاء و للمقلّد من العلم القطعى بصحة
 تقليد من يقلّده امّا بنص و اجازة صحيحة صريحة فى امامته او ببصيرة باطنه
 بحاله .

و امّا الّذين يستبدّون بارائهم فى الاحكام من غير وحي و الهام و من
 غير اجازة و لو بوسائط من صاحب الوحي و الالهام و اتباعهم الّذين يقلّدونهم
 و يتبعونهم من غير علم بكونهم صاحبى الوحي و الالهام او صاحبى الاجازة
 الصّحيحة فهم مقتفون ما ليس لهم به علم .

و قيل: انّ المراد بالعلم ههنا عمّ من الظنّ فيشمل الظنّ بالاحكام من

القياس و الاستحسان العقلي و الرأى من اى وجه كان ولو كان كذلك لكان التعبير بالظنّ اولى لانّ النهى عن اتّباع ما ليس به ظنّ يستلزم بمفهوم مخالفته الامر باتّباع المظنون و المعلوم يقيناً بخلاف النهى عن اتّباع غير المعلوم و لما كان الافعال و الاقوال غير خاليّة من سببيّة واحد من السّمع و البصر و الفؤاد لها و اكثر قال فى مقام تعليل النهى.

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّهُ أَوْ لَتْسِكَ﴾ المذكورين على استعمال اولئك فى العقلاء او كلّ اولئك الثلاثة على استعماله فى مطلق الجمع و مذكراً كان او مؤنثاً عاقلاً او غير عاقل ﴿كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً﴾ اى يسئل عنه ما فعل صاحبك بك؟ او ما فعلت لصاحبك؟ ما سمعت و ما ابصرت؟ و ما تعقّلت و ما تخيّلت؟

و نسب الى النّبىّ ﷺ انه قال: ابوبكر سمعى و العمر بصرى و عثمان فؤادى فليل له فى ذلك فقرء الاية .

و ورد عن الصادق عليه السلام انه قال من نام بعد فراغه من اداء الفريضة و السنن و الواجبات من الحقوق فذلك نوم محمود و انّى لا اعلم لاهل زماننا هذا اذا اتوا بهذه الخصال اسلم من النّوم لانّ الخلق تركوا مراعاة دينهم و مراقبة احوالهم و اخذوا شمال الطّريق و العبد و ان اجتهد ان لا يتكلّم كيف يمكنه ان لا يسمع الا ما له مانع من ذلك و هو النّوم، و انّ النّوم اخذ تلك الالات قال الله تعالى انّ السّمع و البصر... (الاية) .

﴿وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً﴾ المرح الاختيال الحاصل من

شدة الفرح ولذلك فسّر بالاختيال وبشدة الفرح كليهما.

﴿ اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ ﴾ لن تقوى على خرق الارض او لن تقوى على سيرها كلها ﴿ و لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُوْلًا ﴾ ولن تبلغ بعظمة جثتك عظمة الجبال او لن تقوى على الصعود الى قللها بجعل طولاً تميزاً محوّلًا عن الفاعل او محوّلًا عن المفعول فمن كان عاجزاً فى نفسه غير قادر لا ينبغي له التّطاول و الاختيال فهو تعليل للنّهى.

﴿ كُلُّ ذٰلِكَ ﴾ المذكورين من الخصال الاربع عشرة المحلّل الى الاكثر من قوله ولا تجعل من مع الله الهاً اخر الى قوله طولاً ﴿ كَانَ سَيِّئُهُ ﴾ فى الفعل اذا كان منهيّاً عنه و فى التّرك اذا كان مأموراً به و قرىء سيّئة بالتّاء.

﴿ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوْهَاً ذٰلِكَ ﴾ ذلك المذكور من الخصال ﴿ مِمَّا اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ﴾ العمليّة و العمليّة ﴿ و لَّا تَجْعَلْ مَعَ اِلٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ ﴾ كرره للاشارة الى انّ التّوحيد و اهمّ الخصال و كما انه مبدئها علماً غاية لها، حالاً و عياناً و تحقّقاً فالاول لتوحيد الوجود لانه غاية الغايات و منتهى النّهايات .

او الاول لتوحيد الالهة فى نفسها و هذالتوحيدها فى مظهرها الولوى كانه قال: ولا تجعل مع على عليه السلام ولياً اخر، فانه ايضاً غاية التّوحيد العلمى و غاية سائر الخصال العمليّة .

﴿ فَتَلَقٰى فِى جَهَنَّمَ مَلُوْمًا ﴾ عند نفسك و عند الله و عند الملائكة و

عند الناس ﴿مَدَّ حُوراً﴾ مبعداً من الرحمة ولما كان هذه السورة نزلت بمكة و لم يكن الدين قوياً ولا المؤمنون راسخين لم يغلظ الله تعالى فى اوامرها و نواهيها بل ابداهها على طريق النصح والملاينة .

كما روى عن الباقر عليه السلام انه لما نزل بمكة على طريق ادب و عظة و تعظيم و نهى خفيف و لم يعد عليه و لم يتواعد على اجتراح شى مما نهى عنه و انذر نهياً عن اشياء حذر عليها و لم يغلظ و لم يتواعد عليها.

﴿أَفَأَصْفِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنشَاءً﴾ رد على من قال: ان الملائكة جميعاً او بعضهم بنات الله ك بعض القریش و بعض الهنود.

﴿إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾ باثبات الولد و تفضيل انفسكم و نسبة المذكورة و الا و نوثه الى الملائكة المجردة العالية منهما، و توصيفهم بالانوثه التى هى اخسهما و اثبات الولد الاخس لله العلى العظيم.

﴿وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ﴾ اسقاط المفعول للتعميم يعنى صرّفنا كثير تصريف فى امثال عديدة و الفاظ كثيرة كلما ينبغى ان يذكر لهم من الحجج و الحكايات و العبر و المواعظ و الاحكام و يحتمل ان يكون الصيغة لتكثير المفعول اى صرّفنا كثيراً من المعانى التى ينبغى ان تذكر.

﴿لِيَذْكُرُوا﴾ اى ليتذكروا و يتعظوا، ﴿وَ مَا يَزِيدُهُمُ إِلَّا نُفُورًا﴾ يعنى انهم لغاية حمقهم صار ما هو سبب تذكرهم و تقربهم و سبب نفورهم و بعدهم .

﴿ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ إِلهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴾ وضع الظاهر موضع المضمحل للاشعار ببرهان ابطال كون الالهة معه يعنى انه مالك العرش والعرش جملة المخلوقات و منها ما تفرضونها الهة فكيف يكونون الهة معه مع كونهم مملوكين له؟

او انه صاحب السرير و صاحب السرير عبارة عن صاحب الملك و انكم تسلمون انه صاحب السرير والسلطنة من غير منازع فلو كان معه الهة لابتغوا اليه سبيلاً بالمنازعة و ما سلم له الملك و لما كان الملك مسلماً له فلا الهة معه و قد فسروا الاية بانهم طلبوا للتقرب الى ذى العرش و استشهدوا على ذلك بقوله اولئك الذين يدعون يبتغون الى ذى العرش سبيلاً .

﴿ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا تُسَبِّحُ لَهُ ﴾ اى تسبحه على ان يكون اللام للتقوية او تنزّه وجودها من شوب النقص و التّعِين للتقرب الى الله ﴿ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ ﴾ اى ما فيهنّ لكن اتى بمن تغليبا و لانّ التسبيح من او صاف العقلاء فلما نسب اليها ناسب تأديتها بلفظ العقلاء فقط .

﴿ وَ إِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ﴾ تصريح بالتعميم بعد التأديّة بلفظ موهم للتخصيص او تعميم بعد تخصيص و حصر بعد اطلاق و تقييد بالحمد بعد اطلاق التسبيح .

﴿ وَ لَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴾ و لما كان تنزيه اسماء الله تنزيهه تعالى كان الكل منزهاً لله و منزهاً لانفسهم للتقرب الى الله، و لما كان كل

موجود امكانى زوجاً تركيبياً من مهيته الامكانية و وجوده التعلقى الفطرى .
و بعبارة اخرى لما كان لكل موجود طبيعى جهة ملكية و جهة ملكوتية
كان الاشياء الطبيعية ان كانت صامتة غير شاعرة بالشعور التركيبى بملكها
ناطقة بملكوتها بلسان فصيح من اللسان الملكى الانسانى و اجلى بياناً منه
شاعرة بالشعور التركيبى، بل ادق ادراكاً من الانسان .

فكان الاشياء بملكوتها مسبحة لله بلسان فصيح شاعرة باوامره و
نواهيه تعالى مبادرة الى امتثالها من غير عصيان و توان، لكن لا يسمع
اصواتها و لا يدرك ادراكها تلك الاصماخ و الابصار الحيوانية بل يختص
بسماعها و ادراك ادراكها الاسماع و الابصار الملكوتية .

ولذلك قال تعالى: ﴿لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ على خطاب بنى نوع
الانسان لعدم سمع و بصر ملكوتى لهم، و قرىء لا يفقهون بالغيبة بارجاع
الضمير الى الاناسى او ارجاعه الى الاشياء يعنى كل الاشياء يسبحون بحمده
ولكن لا يفقهون تسبيحهم بجهتهم الملكية المشهودة لكم بابصاركم الملكية
لانغمارهم تحت تعيناتهم؛ و على هذا فلاحاجة الى تأويل فى تسبيحهم كما
فعل المفسرون .

وقد قال المولوى رحمته الله :

جمله ذرات عالم در نهان

باتو مى گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

باشمانا محرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می‌روید
 محرم جان جمادان کی شوید
 از جمادی در جهان جان روید
 غلغل اجزای عالم بشنوید
 فاش تسییح جمادات آیدت
 و سوسه تأویها بر بایدت
 چون ندارد جان توقندیها
 بهر بینهش کرده‌ای تأویها
 که غرض تسییح ظاهر کی بود
 دعوی دیدن خیال و غیّ بود
 پس چه از تسییح یادت می‌دهد
 آن دلالت همچو گفتم می‌شود
 این بود تأویل اهل اعتزال
 وای آنکس کو ندارد نور حال
 و بهذا اللسان کان حنین الاستن الحنّانة و تسییح الحصا و شهادته فی
 ید محمد ﷺ و تجاوب الجبال و الطیور لداود ﷺ و غیر ذلك ممّا نقل من نطق
 الاحجار و الاشجار و الحیوان و الطیور، و بهذا اللسان کان نطق الاطفال لكن
 فی قالب اللسان اللّحمی و بهذا الشّعور کان تمییز الجمادات بین الاشیاء
 کتمییز النار بین ابراهیم ﷺ و نمرود و اصحابه، و تمییز الریح بین المؤمنین
 و الکافرین، و تمییز التیل بین السبّطی و القبّطی فی صیورته دماً للقبّطی و
 منفرجاً لعبور السبّطی دون القبّطی .
 ﴿إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ تعلیل لعدم تفقّهم تسییح الاشیاء فانّ

تفقه تسيبها ما لم يبلغ الانسان مبلغ الرجال اما ان يهلك او يجعل المتفقه مجنوناً جنوناً حيوانياً.

فان تفقه التسيب قرين شهود الملائكة ونزولها وبنزول الملائكة قضاء اجلهم كما فى القرآن والمعنى لا تفقهون تسيبهم فتهلكوا او تجنوا لانه كان حليماً لا يعاجل بامضاء سخطه لسوء صنعكم غفوراً يستر عليكم فى حال نقصكم شهود تسيب الاشياء ابقاءً عليكم.

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾ عن انظارهم او حجاباً مستوراً به اى ساتراً لك عن انظارهم ؛ والمعنى الاول تأسيس والثانى تأكيد والمقصود جعلنا جنتك مستورة عنهم لا يرونها كما قيل: ان جمعاً من القریش كان الله حجب محمداً ﷺ عن انظارهم وقت قراءة القرآن كانوا يمرّون عليه و لا يرونه او جعلنا حقيقتك مستورة عنهم لا يرونها و لو رأها لما كذبوك و لما نفروا عن قرائتك.

﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً﴾ جمع الكنان بمعنى ما يستر به ﴿أَنْ يَفْقَهُوهُ﴾ كراهة ان يفقهوه او اكنة مانعة من ان يفقهوه ﴿وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ ان يسمعه اى يسمعوا مقصوده و الألفظه مسموع لهم .

ولذلك قال: ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخَدُّهُ وَوَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾ لانهم يسمعون لفظه و لا يدركون مقصوده و يرونه مخالفاً لمعتقدهم و يمكن ان يراد بالقران القرآن المعهود الذى هو فى

ولاية على عليه السلام و ان يراد بربك الرب المضاف و هو الرب فى الولاية و هو على عليه السلام بعلويته و فى الاخبار فى الجملة اشعار بما ذكر و نفوراً جمع نافر حال من الفاعل او مصدر نفر حال منه او مفعول مطلق نوعى من غير لفظ الفعل .

﴿ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ ﴾ اى بسببه من الاستهزاء والتغليظ ﴿ اِذْ يَسْتَمِعُونَ اِلَيْكَ وَاِذْ هُمْ نَجْوَى ﴾ ذوو نجوى او نجوى جمع نجى .

﴿ اِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴾
 سحره ساحر فجنّ و لم يبق له عقل ﴿ اَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ اَلْاَمْثَالَ ﴾
 بجعلك تارة مسحوراً و تارة مجنوناً و تارة شاعراً و ساحراً و كاهناً ﴿ فَضَلُّوا ﴾
 عن طريق معرفتك الفاء للسببية المحضة اى صار ضلالهم سبباً لضرب الامثال او للسببية والتعقيب اى صار الاستهزاء بك ضرب الامثال سبباً لضلالهم عن طريق معرفتك ومعرفة كلامك.

﴿ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ﴾ الى معرفتك و الى معرفة الاخرة والمعاد .

﴿ وَاَقَالُوا اءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَّرُفَاتًا ﴾ تراباً متناثراً ﴿ اءِذَا نَا كَمْبَعُوْتُونَ خَلْقًا جَدِيْدًا ﴾ على الانكار والاستبعاد والتعجب و لذلك اكد الاستفهام: ﴿ قُلْ ﴾ تهكماً و تغليظاً لهم :

﴿ كُوْنُوْا حِجَارَةً ۭ مِّنَ الْغِيْظِ ۭ اَوْ حَدِيْدًا ۭ اَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ ۭ فِى صُدُوْرِكُمْ ۭ ﴾ من حيث البعد عن الانسانية، و الدنائة فى الرتبة فانه

يعيدكم او قل تقريراً للاعادة: كونوا حجارة فيكون في معنى الشرط يعني ان تكونوا حجارة بعيدة عن الحيوة يمكنه الاعادة فكيف اذا صرتم عظاماً قريبة من الحيوة اليقة بها.

﴿ فَسَيَقُولُونَ ﴾ استفساراً عن المعيد على سبيل الانكار بعد انكار اصل الاعادة: ﴿ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ ﴾ جواباً لهم بتعيين المعيد ﴿ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ﴾ تعليقاً على الوصف المشعبر به ان جواز الاعادة. ﴿ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ ﴾ سيحرّكون و يمدّون اليك ﴿ رُءُوسَهُمْ ﴾ للسؤال عن وقت الاعادة ﴿ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ ﴾ جواباً لهم عن هذا السؤال الذي لا جواب له لانه لا وقت للساعة في عرض الزمان يمكن تعيينه، و تذكير الضمير باعتبار البعث او وقت الاعادة.

﴿ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴾ يعني طول الزمان لا في عرضه و اجمل في الجواب بحيث لا تكون مصرحاً بنفى الوقت الزماني عنه و لا ساكتاً عن الجواب ليحملوا سكوتك على العجز و لا مصرحاً بتعيين الدهر لعدم ادراكهم للدهر .

﴿ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ ﴾ اما جواب لسؤال مقدر ناش عن اجمال الجواب كانه قيل: اي يوم هو؟ فقال: يدعوكم على السنة الملائكة الموكلة على النشر و جمع الخلائق للحساب، او يكون يوم يدعوكم، و اما خبر بعد خبر ليكون.

﴿ فَتَسْتَجِيبُونَ ﴾ من غير تأبّ و تعصّ كما كنتم غير مجيبين لدعوته على السنة رسله ﷺ في الدنيا ﴿ بِحَمْدِهِ ﴾ لساناً كما تستجيبون بحمده حالاً

وفعالاً ووجوداً فان اوصاف الحميدة و الاخلاق الجميلة كلها حمده تعالى كما ان قوى النفس و جنودها كلها حمده وجوداً و الانسان يبعث بجميع اوصافه و اخلاقه و قواه و جنوده قائلاً: سبحانك اللهم و بحمدك كما ورد فى الاخبار، ﴿وَتَظُنُّونَ اِنَّ لَبِئْتُمْ﴾ فى القبور او فى الدنيا او كليهما ﴿اَلَّا قَلِيلاً وَ قُلْ لِعِبَادِي﴾ الاشراق المستفاد من الاضافة .

﴿يَقُولُوا﴾ قد سبق ان تعليق الجواب على محض الامر بالقول من دون ذكر مفعول القول اشارة الى تشریف له ﷺ كانه قال: ان توجهك مؤثر فيهم بحيث انك لو توجهت اليهم بالخطاب يتبدل حالهم الى احسن الاحوال بحيث لا يصدر منهم الا ان يقولوا: ﴿الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ﴾ و لا ينظروا الى الخلق نظر السخط و الازدراء .

﴿اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَعُ بَيْنَهُمْ﴾ يهيج الشر و توجهك يبعد الشيطان عنهم و قولهم الحسن يقرب الخلق الى الالفة و البعد من طاعة الشيطان.

﴿اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ﴾ بيان للتي هي احسن و بينهما معترضة او استيناف و صرف الخطاب الى عباده و عدواً و وعيداً.

﴿اِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اَوْ اِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً﴾ صرف الخطاب اليه ﷺ تسكيناً لحرصه على ايمانهم و تسليية لحرزه على توليهم ان كان خطاب: ربكم اعلم بكم و ما بعده من الله .

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فيهدى من يستأهل للهداية ويضلّ من يستحقّ الضلالة فمالك تحرص على هدايتهم او تحزن على ضلالتهم بل عليك التكلان عليه والرضا بفعله، و يعلم ايضاً من يستأهل للنبوّة و من لا يستأهل، و من يستحقّ من الانبياء ﷺ كمال النبوّة و من لا يستحق و من يستأهل للخلافة و الولاية، و من لا يستأهل، فمالهم يتكلّمون في النبوّة وينكرون نبوتك لكونك يتيماً غير ذى مال او يتكلّمون في الخلافة وينكرون خلافة عليّ ﷺ.

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ مَمَّن يَعْتَقِدُونَ نبوتهم فمالهم ينكرون تفضيلك على بعض الانبياء ﷺ ، ﴿وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ فمالهم ينكرون نزول القرآن عليك منّا.

روى عن النبيّ ﷺ انّ الله فضّل انبيائه المرسلين ﷺ على ملائكته المقربين ﷺ و فضلنى على جميع النبيين والمرسلين ﷺ، و الفضل بعدى لك يا عليّ ﷺ و للائمة من ولدك ﷺ و انّ الملائكة لخدامنا و خدام محبينا.

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ﴾ شركاء الله فى الوجوب ايّتها الثنويّة او فى الالهة ايّتها الثنويّة والصّابئة، او فى العبادة ايّتها الوثنيّة و غير الوثنية، او فى الولاية ايّتها التّابعة لغير ولى الامر، او فى الطّاعة ايّتها التّابعة للامراء والسلاطين، او للعلماء السوء و المبطلين.

او فى الوجود و الشّهود و هم اكثر الناس الا من شدّ و ندر، و هم

المقرَّبون من الانبياء ﷺ و الاولياء ﷺ الكاملين، و اسقط المفعول ليذهب ذهن السامع كلَّ مذهب ممكن كما ذكر.

اي قل: ادعوا الذين زعمتم و اجب الوجود او الهة او معبودين او اولياء الله او مطاعين او مستقلين فى الوجود ﴿مَنْ دُونِهِ﴾ التَّيِّدِيَّة لِلشَّعَارِ بِصَحَّةِ دَعْوَةِ الْاَوْلِيَاءِ ﷺ وَالْمَطَاعِينَ مِنْ اللَّهِ فَانَّهُمْ يَمْلِكُونَ بِاِذْنِ اللَّهِ كَشَفَ الضَّرَّ.

﴿فَلَا يَمْلِكُونَ كَشَفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ له الى غيركم ﴿أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ يدعون بمعنى يعبدون او على حقيقته و اولئك مبتدأ و الموصول خبره و اولئك اشارة الى الالهة او الى المشركين او اولئك العاجزون و الذين يدعوهن المشركون، او اولئك المشركون الذين يدعون هؤلاء العاجزين، و اولئك العاجزون و الذين يدعون الله مثلكم فما لكم تدعونهم و على اى التقادير .

فقوله: ﴿يَبْتَغُونَ إِلَيْ رَبِّهِمْ أَلْوَسِيلَةً﴾ مستأنف و الفاعل للالهة او للمشركين او حال عن الفاعل او عن المفعول او عن كليهما و الفاعل على حسبه و قوله: ﴿أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ امَّا بدل من اولئك، او فاعل يدعون او فاعل يبتغون او عن الوسيلة و اى موصولة و ضمّه على الاخير لحذف صدر الصلّة، او جملة حالية او مستأنفة و اى استفهامية او موصولة و الخبر على تقدير كونها موصولة يكون محذوفاً او اولئك مبتدأ و الذين صفته او بدله و يبتغون خبر له .

او حال او معترضة و الخبر على التقديرين ايهم اقرب بكون اي
استفهامية و تقدير القول و احتمالات الفاعل و احتمالات ايهم اقرب اذا
لم يكن خبراً كالسابق، و المراد بالرّبّ اما الرّبّ المطلق فانّ الملائكة و المسيح
و العزيز و الكواكب كلهم يبتغون الى الله الوسيلة و الرّبّ المضاف و هو ربهم
فى الولاية فانّ مخالفي على ايضاً كانوا يبتغون اليه الوسيلة.

﴿ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ﴾ فهم و سائر العباد
سواء فى الاحتياج الى الوسيلة و فى الرجاء و الخوف فكيف يكونون و سائل
لغيرهم ﴿ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴾ فى موضع التعليل .
﴿ وَاِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ اَوْ
مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا ﴾ .

اعلم انّ الانسان ان لم يتصل بنفسه و قواها بالله تعالى بتوسط عروة
الولاية الوثقى، فانه سيهلك قبل يوم القيمة عن الحياة الانسانية و يحيى
بالحياة السبعية او البهيمية او الشيطانية و يحشر فى زمرتها، و ان اتصل الى
الله بنفسه و جميع قواها او بعضها.

فانّ المتصل لايهلك بل يبقى حياً بالحياة الانسانية لكنّه يعذب
ليتخلص عن خليطة السجيني و يترقى الى العلين، فالمراد مامن قرية من قرى
العالم الكبير او قرى العالم الصغير الا نحن مهلكوها بتمام اهلها او ببعضهم قبل
يوم القيمة او معذبوها .

﴿ كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴾ فان قيل: لا يتصور

الاهلاك و لا العذاب بالنسبة الى الانبياء و الاولياء عليهم السلام الذين كانوا اخلصهم الله لنفسه، اجيب: بانهم اهلكوا فى الدنيا ما كان عليهم من شوب السجين ان كان او عذبوا انفسهم بالرياضات و المجاهدات الاختيارية و البلايا الالهية فيصدق عليهم ذلك ايضاً .

﴿ وَ مَا مَنَعَنَا اَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ التّي اقترحها قريش ﴾ الآ اَنْ كَذَّبَ بِهَا الْاَوْلُونَ ﴿ فاهلكوا و استوصلوا بتكذيبهم و ما كنا لنهلك امّة محمّد صلى الله عليه و آله و محمّد صلى الله عليه و آله فيهم رحمةً بهم، او المعنى ان تكذيب الامم السابقة بالآيات صار سبباً لمنع انزال الآيات لان هؤلاء من اسناخ الامم الماضية الا يرون الى ثمود .

﴿ وَ ﴾ قَدْ ءَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ التّي اقترحوها ﴿ مُبْصِرَةً ﴾ من ابصره اذا جعله ذا بصيرة، او من ابصر اذا اوضح او صار ذا بصر او بصيرة، فانّ الناقة كانت مبصرة بالبصر الظاهر و بالبصر الباطن حيث كانت لا تتعدى نوبتها فى شرب يومها.

﴿ فَظَلَمُوا بِهَا ﴾ اى بسبب عقرها انفسهم؛ ﴿ وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ اِلَّا تَخْوِيفاً ﴾ فما لهم يتجرّئون على اقتراحها ﴿ وَ اِذْ قُلْنَا لَكَ ﴿ بِالْوَحى اى تذكر وقت قولنا لك: ﴿ اِنَّ رَبَّكَ اَحَاطَ بِالنَّاسِ ﴾ اى اهلكهم يعنى اذ كر تبشيرنا لك باهلا كههم و قد انجزه له فى بدر و غيره، و التّأديّة بالماضى للاشارة الى تحقّق وقوعه و احاط بهم قدرة فلا يستطيعون الخروج من قدرته و حكومته .

﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ
وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ﴾ اي وما جعلنا الشجرة الملعونة في
القرآن الا فتنة للناس .

وقد وردت اخبار كثيرة من العامة والخاصة باختلاف الفاظها: انه صلى الله عليه وسلم رأى في منامه ان رجلاً او قردة من بنى تيم و عدى او من بنى امية يرقون منبره يردون الناس القهقري، الا ان العامة رويوا من بنى امية وحده و لم يذكروا بنى تيم و عدى ولا زريقاً و زفر، و الشجرة الملعونة فسرت في اخبارنا تارة ببني امية عموماً، و تارة ببني مروان، و تارة بمروان و بنيه .

اعلم ان القرآن تارة يطلق على المدون الذي اتى به محمد صلى الله عليه وسلم و على هذا فقوله في القرآن متعلق بالملعونة، تارة على مقام الجمع المشتمل على جميع مراتب العالم و منها السجيين و اهله، و على هذا فهو متعلق بجعلنا يعنى ان المقصود من ارخاء عنان الاشقياء او امدادهم في غضب حق ال محمد صلى الله عليه وسلم و من جعل السجيين و اهله في العالم ان يفتتن الناس بهم و يتخلص المحق عن المبطل و يتميز الحق عن الباطل ﴿ وَ نُخَوِّفُهُمْ ﴾ بانواع التخويف .

﴿ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ
طِينًا ﴾ هو بتقدير من ليوافق سائر الآيات او حال عن المفعول و قد سبق بيان
الاية .

﴿ قَالَ أَرَأَيْتَكَ ﴾ الكاف تأكيد للضمير المرفوع و مثله كثير في

كلامهم ﴿ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
لَأَحْتَنِكَنَّ ﴾ لا ستاصلن من الحيوة الانسانية ﴿ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ ممن
اخلصوا انفسهم لك او من اخلصتهم لنفسك.

﴿ قَالَ أَذْهَبُ ﴾ طرد و ردع له او تخلية بينه و بين ما اراد؛ ﴿ فَمَنْ
تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا ﴾ مكملًا كثيرًا
لا نقص فيه .

﴿ وَاسْتَفْزِرُ ﴾ واستخفف بالجلب الى نفسك ﴿ مَنِ اسْتَطَعَتْ
مِنْهُمْ ﴾ ان تجلبهم اليك لغاية حمقهم و خفة عقلهم ﴿ بِصَوْتِكَ ﴾ من غير
حاجة الى جلب جنديك ﴿ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ ﴾ ممن لم تستطع جلبهم
اليك بصوتك او هو عطفٌ لتفصيل بعض اسباب الجلب كأنه قال: بصوتك و
بجلب خيلك ﴿ وَرَجَلِكَ ﴾ بفرسانك و راجليك .

﴿ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾

اعلم، ان الانسان كما تكرر ذكره واقع بين عالمى النور و الزور، و
الحق و الباطل و لهما التصرف فيه و الحكومة عليه، فان تخلص بتوفيق الله و
اعانتته من حكومة العالم السفلى و الرئيس فيه الشيطان و دخل فى حكومة
العالم العلوى و الرئيس فيه الرحمن فقد اخلص امواله و اولاده من شرك
الشيطان، و ان لم يتخلص من ذلك او تخلص من حكومة الرحمن و دخل فى
صرف حكومة الشيطان فقد يتفق ان يخلص ماله و ولده لله اذا كان الانسانية
باقية الشيطانية عرضية و لا يتأثر كسبه و نطفته بما بالعرض .

كما قيل: الولد سرّ أبيه وقد يكون بشرا كة الشيطان ، وقد يكون بانفراد الشيطان فإنّ المكاسب والمضاجع المؤتمر بامر الشيطان المعرض عن امر الرحمن ينفرد بماله و ولده الشيطان ان كان قد ابطل انسانيته والمؤتمر بامر الرحمن والشيطان مع كون الانسانية فيه باقية لا محالة يشارك في ماله و ولده الشيطان ؛ وقد ذكر في الاخبار ما ذكرنا بالتصريح والاشعار.

﴿وَعَدُّهُمْ﴾ المواعيد التي بها تغرهم كوعد المغفرة من الله وان الله كريم و انهم يبقون ثم يتوبون او المواعيد التي بها تطيل امالهم ، ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ بتزيين الباطل في صورة الحق والخطاء في صورة الصواب .

﴿إِنَّ عِبَادِي﴾ الذين خرجوا من عبوديتك ﴿لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ﴾ ايها الشيطان او يا محمد ﷺ «وكيلاً» في حفظهم عنك و عن اغوائك او عن الشيطان فلا تحزن عليهم يا محمد ﷺ ، وقد فسّر العباد في الاية في الاخبار بعلی بن ابيطالب عليه السلام لانه اصل العباد وغيره عباد لله بعبوديته .

﴿رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي﴾ يجرى ﴿لَكُمْ الْفُلْكَ﴾ فانه الذي جعل اخشابها ذوات مسام يدخل فيه الهواء فيمنعها من الرسوب في الماء و جعل الهواء يتبادر الى الخلاء لا امتناع الخلاء فيمنع ايضاً من الرسوب و جعل الهواء متموجاً فيحركها على الماء، و جعل لكم ما تتفطنون بكيفية صنع الفلك و وضع الشراع بحيث تتحرك الى مقاصدكم و جعل لكم ما تتفطنون بسببه بتمويج

الهواء باختياركم كما اخترعوا من تحريك الفلك بالبخار.

﴿ فِي الْبَحْرِ لِنَبْتُنَا مِنْ فَضْلِهِ ﴾ بنقلكم الامتعة الى البلاد البعيدة
و تجارتكم الربحة ﴿ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴾ فى موضع تعليل.
﴿ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ ﴾ من
الاجرام العلوية و الاجسام السفلية من الاوثان و الطواغيت البشرية و غيرها
﴿ إِلَّا آيَاهُ ﴾ استثناء من من تدعون، اى ضل كل من تدعون الا الله و الاتيان
بضمير النصب لكون الاستثناء فى كلام موجب، و ذلك الضلال لان المدعو من
دون الله انما هو مدعو باغواء الشيطان و تصرف الخيال و وقت الضرر و غاية
الوحشة يفر الشيطان و ينقطع تصرف الخيال فيبقى العقل الداعي لله بلا معارض
فيدعو الله بمقتضى جبلته.

﴿ فَلَمَّا نَجَّيَاكُمْ ﴾ من الغرق و البحر ﴿ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ﴾ لان
الشيطان يعود و الخيال يتصرف و يعارض الا من دخل فى كنف امان الله من
شر الشيطان و جعل خياله و قواه مسلمة للعقل منقادة له .

﴿ وَكَانَ الْأَنْسَانُ كَفُورًا ﴾ لان فى جبلته النفس التى لا شأن لها
الأكفران النعم و هو عطف فى معنى التعليل .

﴿ أَفَأَمِنْتُمْ ﴾ اى نجيتكم الى البر فامنتم او انجوتم من البحر فامنتم ﴿
أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ ﴾ ان يغرقكم فى جانب البر فانه قادر على
ذلك و ان كان خارجاً عن العادة، و ذكر الجانب للاشعار الى التبادر الى
الكفران بمحض الوصول الى الساحل ﴿ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ﴾ رامياً

للحِصاة عليكم فأنه قادر عليه ايضاً وان كان وقوعه نادراً.
 ﴿ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا﴾ كما كنتم لاتجدون فى البحر وقت الضَّرِّ .

﴿أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى﴾ بتسلط الحرص عليكم حتى ينسيكم ضرَّ البحر ﴿فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا﴾ يقصف اى يكسر كلما هبَّ عليه ﴿مِنَ الرِّيحِ﴾ فتكسر سفينتكم.
 ﴿فَيُغْرِقْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ﴾ بكفرانكم نعمة الانجاء اولاً ﴿ثُمَّ لَا تَجِدُوا﴾ من مدعويكم ﴿لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ﴾ اى فى الارسال والاغراق ﴿تَبِيعًا﴾ يتبعنا للانتصار و الانجاء .

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ بحسب ذواتهم لانا خلقناهم على صورتنا ولا كرامة فوقه فجعلناهم ذوى سعة و مراتب فى الوجود و اعطيناهم الاحاطة قوّة او فعلاً بكلّ الاشياء، و جعلنا كلاً منهم حيّاً عالماً سميعاً بصيراً مدركاً متكلماً مريداً اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون بالنسبة الى مخلوقاته الذهنية و الآتة و قواه النفسية او بالنسبة الى جميع الموجودات حين استكمالها بقوّة المتابعة.

﴿وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْأُبْرِّ﴾ على الحمير والبغال والخيل والجمال و غير ذلك من الدواب و على القدرت و المراكب الملكوتية اذا صاروا اهلاً له و هذا كرامة اخرى خارجة عن ذاته ﴿وَالْبَحْرِ﴾ على السفن والقدرة والمراكب الملكوتية اذا صاروا اهلاً له .

﴿وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ طَيِّبَاتِ ارزاق النّبات والحيوان
والانسان﴾ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً ﴿من
موجودات عالم الطّبع تماماً و من موجودات الملكوت السّفلى و من بعض
اصناف الملائكة، و اما المقرّبون و الاوساط من الملائكة فهم افضل من بنى
ادم ما لم يخرجوا من القوّة الى الفعل، فاذا خرجوا صاروا حينئذ افضل
المخلوقات تماماً مثل نبيّنا ﷺ .

فانّ له مع الله وقتاً لا يسعه ملك مقرّب ولا نبيّ مرسل تفصيل التّفصيل
و مراتبه و دقايقه قد مضى، و يمكن ان يقال: انّ اضافة بنى ادم الى ادم تدلّ
على انّ المراد من لم يخرج بعد من القوّة الى الفعل من جميع الجهات فيصحّ
حينئذ تفضيلهم على الكثير لا على الكلّ.

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾ الامام من يؤتمّ به و يقتدى
بسيرته و يؤتمر بامرّه و يتبع اثره سواء كان حقّاً ام باطلاً، مشهوداً بالحواسّ
البشريّة ام غير مشهود امراً بحسب الظّاهر او بحسب الباطن، بلسان القال او
بلسان الحال، فيشمل ائمة الحقّ و الجور ممّن ترأّس في الدّنيا او انتحل
التّراس في الدّين او جعلوه رئيساً من غير شعوره بذلك من السّلاطين و
الامراء و خلفاء الجور و الكواكب و الاصنام و الالهة و الالهواء، و فى الاخبار
اشعار بالتّعميم و ان كان بعض الاخبار يفسّر الامام بامام حقّ فى كلّ زمان .

﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾ اعلم، انّ للنفس الانسانيّة صفحتين
سفليّة و علويّة و السفليّة بايدي الشّياطين، و العلويّة بايدي الملائكة، فان كان

عمل العبد من جهة الايتمام بامام حقّ كان مصدره جهتها العلويّة بامداد الملائكة .

وكان نزول صورة ذلك العمل من تلك الجهة الى الخيال المشابه في العالم الصّغير لعالم المثال في العالم الكبير، ثمّ منه الى المدارك الظّاهرة و القوى المحرّكة، ثمّ يصعد صورة ذلك العمل من طريق المدارك الظّاهرة الى الخيال ثمّ تثبت في الجهة التي صدرت عنها.

ثمّ لما كان لتلك الجهة ظلّ نوراني و هو الكتاب الذي بيد كاتب الحسنات فيثبت صورة العمل كاتب الحسنات في ذلك الكتاب و هي ثابتة فيه و في صفحة النّفس ما لم يأت العبد بما يمحوها او يخرقها مدّخرة له الى يوم القيامة، و حينئذ يلقاه العبد كتاباً منشوراً مثبتاً جميع ما عمله من جهة الايتمام بامام حقّ كان عمله من جهة الايتمام بامام باطل من الاناسي و الابالسة و الالهواء.

فكان مصدره الجهة السفليّة للنّفس بامداد الشّياطين و كان نزول صورة ذلك العمل من تلك الجهة الى الخيال ثمّ الى المدارك ثمّ الى القوى المحرّكة ثمّ تصعد منها الى الخيال ثمّ الى ما نزلت منه فتثبت فيه.

و لما كان لتلك الجهة ايضاً ظلّ ظلماني و هو الكتاب الذي بيد كاتب السيّئات فيثبت صورة ذلك العمل كاتب السيّئات في ذلك الكتاب، و هي ثابتة فيه و في صفحة نفسه ما لم يأت بما يبدّلها او يمحوها او يغفرها مدّخرة له الى يوم القيامة و حينئذ يلقاه كتاباً منشوراً لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الاّ احصيتها، و

لَمَا كَانَ هَاتَانِ الْجِهَتَانِ مَعْبَرَتَيْنِ بِالْيَمِينِ وَالشَّمَالِ .

و هو يلقى الكتاب العلوى من جهة العلوية و كتابه السفلى من جهة السفلية و ايضا يرد كتابه العلوى الذى هو ظلّه النورانى الى ما هو ظلّ له و كتابه السفلى الى ما هو ظلّ له فهو يؤتى كتابه بيمينه و شماله فمن اوتى كتابه بيمينه فيقول تبججاً هاؤم اقرأ و اكتبه و من اوتى كتابه بشماله فيقول تحسراً ياليتنى لم اوت كتابيه .

﴿ فَأَوْ لَئِنَّكَ يَقرءُونَ كِتَابَهُمْ ﴾ فانهم يبصرون ولا يكونون عمياناً ولا يرون فى كتابهم ما يستحيون من قرائته ﴿ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا ﴾ الفتل المفتول الذى فى شقّ الثّواة يعنى لا ينقضون من اجورهم شيئاً .
﴿ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى ﴾
المراد بالعمى عمى البصيرة عن معرفة الاخرة و طريقها لاعمى البصر فربّ اعمى عن البصر يبصر امور الاخرة بالبصيرة، و ربّ بصير فى الدنيا يعمى عن امور الاخرة و يخرج البصيرة من القوّة الى الفعل بمعرفة الامام و العمى بانكاره و يبقى قوّة البصيرة من دون حصول فعلية البصيرة، او العمى اذا لم يكن منكراً و لا عارفاً، و هذا و ان كان فى حكم الاعمى لكنّه يرجى له البصيرة فى الاخرة كما يخاف عليه العمى فيها، ﴿ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ فى الاخرة منه فى الدنيا او ممّن ضلّ السبيل فى الدنيا.

﴿ وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ ﴾ و انهم كادوا يصرفونك بفتنتك ﴿ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ﴾ عن المعهود الذى اوحينا اليك و هو ولاية على عليه السلام

كما روى.

﴿لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَا كَوْلًا أَنْ
تَبْتَنَّنَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرَكْنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ من الركون وقد ورد في
الآخبار ان هذه الآية من قبيل آياتك اعنى واسمعى يا جاره .

و ورد أنها من فرية الملحدين ولو كان الخطاب له ﷺ من غير كونه
على طريق آياتك اعنى واسمعى يا جاره ولم تكن فرية ولم تكن فيها ازدراء
به ﷺ بل يكون صدر الآية ازدراء بالمحدين لاشعاره بأنهم بالغوا فى فتنته
يعنى أنهم ما اهلوا شيئاً مما يفتن به و لو كان المفتون غيرك و لم يكن تثبت
من الله لفتن و ذيلها بيان امتنان عليه ﷺ بأنه تعالى اثبتته فى مثل هذا المقام .
﴿إِذَا لَا ذَنْبَكَ ضَعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضَعْفَ الْمَمَاتِ﴾ اى
عذاب الحيوة الدنيا و عذاب الآخرة على ما قيل: ان الضعف اسم للعذاب، او
ضعف عذاب الحيوة اى ضعف ما ينبغى ان يعذب فى الحيوة لو كان هذا
الركون من غيرك لان امر ذوى الخطر اخطر .

و قيل: المراد بضعف الحيوة عذاب الآخرة وبضعف الممات عذاب
القبر ﴿ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾ يدفع عنك العذاب .
﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ لِيَزَعَجُوا لَكَ اسْتَفْزَهُ اسْتَخَفَّهُ و اخرجته
من داره و ازعجه ﴿مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ
خَلْقَكَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ اذا اخرجوك لا يمكثون بعدك الا قليلاً.
﴿سُنَّةً مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ نصب على المصدر

اى سنّتنا ذلك المذكور من فتنة قومك و تثبيتاً اياك و استفزاز قومك لارادة اخراجك و عدم لبثهم بعدك سنّة من قدارسنا او سنّ ذلك سنّة من قدارسلنا او هو مفعول به لمقدّر اى ركبوا فى ذلك سنّة من قدارسلنا.

﴿ وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُكُورِكَ اَلشَّمْسِ ﴾ اللام بمعنى فى اى وقت دلوك الشمس و زوالها ﴿ اِلَى غَسَقِ اَللَّيْلِ ﴾ الى شدّ مظلميته و فسّر فى الاخبار بانتصاف اللّيل و قد بيّن الاية فى الاخبار بالصلوات الاربع: الظّهر و العصر و المغرب و العشاء .

﴿ وَ قُرْءَانَ اَلْفَجْرِ ﴾ وقت اجتماع الفجر باعتراضه فى الافق اشارة الى صلوة الصّبح ﴿ اِنَّ قُرْءَانَ اَلْفَجْرِ ﴾ اى وقته ﴿ كَانَ مَشْهُوداً ﴾ و قد فسّر فى الاخبار بشهادة الملائكة اللّيلية و النهارية فانّها يصير الصّلوة حينئذ مثبتة فى كتابيهما .

﴿ وَ مِنْ اَللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ ﴾ و بعضاً من اللّيل فحذف الموصوف و اقيم الصّفة مقامه لقوّة معنى البعضية فى من التبعيضية حتّى قيل: باجراء احكام الاسم الخالص على من و مجرورها بل قيل: يكون من اسماً و لفظه الفاء زائدة او بتوهمّ اما او عاطفة من قبيل عطف التفسير على المفسّر بالفاء، و التهجّد كما يستعمل فى النّوم يستعمل فى الاستيقاظ فهو من الاضداد.

و يمكن ان يكون مأخوذاً من الهجود بفتح الهاء و هو المصلى باللّيل و المعنى بعض اللّيل فاستيقظ بذلك البعض اى فى ذلك البعض و صلّ و بالغ واجتهد فى صلوتك فى ذلك البعض، و لمّا جعله من الهجود بضمّ الهاء و جعل

الصيغة للسلب فبعيد غاية البعد.

﴿ نَافِلَةً لَّكَ ﴾ عطية لك او صلوة نافلة لك وعلى الاول فهو مفعول فعل محذوف اى اعطينا عطية لك وعلى الثانى مفعول تهجد بناء على تضمينه معنى افعل او على تجريده عن معنى الصلوة اى فافعل باستيقاظ نافلة لك. او فافعل نافلة لك على معنى التهجّد و لام لك للاختصاص و معنى اختصاصه به اختصاص وجوبه به و ان كان استحبابه مشتركاً بينه ﷺ و بين امته و يمكن استنباط الوجوب من الاية مع قطع النظر عمّا ورد فى الاخبار من وجوب التهجّد عليه ﷺ .

لانه عطف التهجّد على اقامة الصلوة لدلوك الشمس، و الامر هناك للوجوب و التوافق يقتضى ان يكون ههنا ايضاً للوجوب، و تفصيل النوافل و كفيئتها و وقتها و فضيلتها موكول الى كتب الفقهاء رضوان الله عليهم .
﴿ عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴾ التنوين للتعظيم اى مقاماً عظيماً محموداً و هو منصوب على الظرفية او على الحالية باعتبار انه ﷺ قام فى المقام المحمود، و صار بنفسه مقاماً محموداً، او المقام المحمود هو اخر المقامات السالك و هو مقامه مع الحق فى الخلق فانّ اول مقاماته و هو مقامه فى الخلق مع الخلق مدموم والانسان مأمور بالفرار و الهجرة منه و عدم الوقوف فيه، و ثانى مقاماته و هو مقامه فى الحق سالكاً منه الى الحق مقام تنزيه و قدس و ليس مقاماً محموداً .

و ثالث مقاماته و هو مقامه فى الحق مع الحق فانياً فيه انتهاء مقام

قدسه وتنزيهه ولا اسم له ولا رسم فى ذلك المقام فضلاً عن الحمد و الفضل،
ورابع مقاماته فى الخلق مع الحقّ مقام محمود ومقام الفضل ومقام الجمع بين
التنزيه والتشبيه و الحقّ و الخلق و التوحيد و التكثير، و لكون هذا المقام بعد
الفناء اتى بلفظ البعث الدّال على الاحياء بعد الممات .

فانّ الفانى ميّت بالموت الاختيارى والرّاجع الى الخلق يحيى بعد فناءه
و ذلك المقام وان كان لكلّ نبىّ لكن مطلقه و عظيمه و ما ينبغى ان يكون
الكامل عليه كان مطلوباً منه وباعتبار ذلك المقام العظيم امره تعالى بالسؤال
بعد الامر بالنافلة بالليل الّتى هى عبارة عن المقام فى ذلك المقام والّا كان
اصله حاصلًا بوجه و ذلك انّ صاحب هذا المقام امّا ان يكون نظره الى الخلق
غالبًا او يكون نظره الى الحقّ غالباً و هذان المقامان ليسا محمودين على
الاطلاق و هما نشأتا موسى عليه السلام وعيسى عليه السلام او يكون نظره الى الحقّ و نظره
الى الخلق متساويين بمعنى ان يكون النّظر الى كلّ كما يقتضيه من غير نقصان
من حقّ شىءٍ منهما و هذا هو المقام المحمود على الاطلاق و هو كان
لمحمّد صلى الله عليه وآله .

و كلّ ما ورد فى تفسير المقام المحمود يرجع الى ما ذكرنا، ولّمّا كان
ذلك المقام من اعظم المقامات و وعده صلى الله عليه وآله تعالى دخوله صلى الله عليه وآله فيه على
تهجّده صلى الله عليه وآله امره صلى الله عليه وآله بمسئلة الدّخول فى ذلك المقام و الانتظار له .

فقال: ﴿ وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي ﴾ فى ذلك المقام و ما ورد من تفسيره
بدخول مكّة او بدخول كلّ مدخل يخاف منه انّما هو لسعة وجوه القرآن و جواز

تعميم الاية ولا ينافى كون المقصود فى ذيل وعد البعث الى المقام المحمود .
مسئلة الدخول فى ذلك المقام، و لما كان خطابه ﷺ يشمل امته نحو
شمول خطاب الكل للاجزاء او خطاب المتبوع للتابع كان الامّة مقصودة و كان
المقصود بالنسبة اليهم سؤال دخول مقامات السالكين الى الله او سؤال دخول
المقام المحمود الجزئى الذى هو اخر مقامات السالكين بحسب مراتبهم .

﴿ مُدْخَلَ صِدْقٍ ﴾ ادخال صدق او محلّ ادخال صدق، و قرىء
بفتح الميم و الاضافة الى الصّدق للمبالغة اى ادخالاً ثابتاً للصدّق لا يكون له الا
شأن الصّدق ، او الصّدق بمعنى الصادق اى ادخال صادق ويكون التعبير
بالصدّق للمبالغة، فيكون الاضافة ايضاً للمبالغة فانّ المعنى حينئذ ادخال
شخص لا يبقى فيه الا الصّدق و صدق الادخال فى مقام ان يدخل و يتمكّن فيه
بحيث لا يتصور له الخروج و زوال ذلك المقام عنه .

و لذلك قيل: الخروج من غير دخول جهل يعنى الخروج من مقام من
غير تمكّن الدخول فيه جهل و الا فالخروج فرع الدخول .

﴿ وَ آخِرَ جَنِي مُخْرَجٍ صِدْقٍ ﴾ و الاخراج بالصدّق يكون بالتمكّن
فى المدخل ، ﴿ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نّٰصِرًا ﴾ و التنوين
للتّخيم و السلطان النّصير هو الولاية المطلقة الظّاهرة فى مظاهرها الكليّة
و الجزئيّة و اصل كل المظاهر على ﷺ ببشريّته كما انه حقيقة الولاية المطلقة
بعلويّته و قد اجابه ﷺ الله تعالى حيث كان على ﷺ معه بعلويّته سرّاً و ببشريّته
جهرّاً و هو كان بعلويّته السّكينة النّازلة عليه ﷺ و هو ﷺ بصورته المثاليّة .

﴿ وَ قُلْ ﴾ بعد مسألتك السلطان النصير و اجابتنا لك و نزول الولاية الكليّة المعبر عنها بعد النزول بالسكينة تبجّجاً بما اعطيناك ﴿ جَاءَ الْحَقُّ ﴾ فانّ الولاية المطلقة هي الحقّ و بحقيتها حقيقة كلّ ذى حقّ ﴿ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ ﴾ فانّ الباطل يزهد و يضمحل بمجىء الحقّ فى العالم الصّغير و فى العالم الكبير ، ﴿ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ لكن بدون مجىء الحقّ يترأى حقيقة له و بعد مجىء الحقّ يظهر انه كان باطلاً و لم يكن له حقيقة و حقيقة .

﴿ وَ نُنزِّلُ ﴾ عطف على جاء الحقّ فيكون من جملة مقوله ﷺ يعنى بعد مجىء الحقّ و زهوق الباطل ننزل بصيغة الجماعة تعظيماً لشأنك فانك بعد مجىء الحقّ تصير متّحداً مع الولاية المطلقة الّتي هي مشيئة الّتي هي كلّ الموجودات بوجه او تشريكاً لنفسك مع الحقّ النازل ان كنت ترى نفسك فى البين .

او قل بلسان صار لسان الله ننزل، او هو كلام من الله و عطف باعتبار المعنى كأنه قال ننزل الحقّ و نظهر زهوق الباطل .

و ننزل بعد ذلك ﴿ مِنْ الْقُرْءَانِ ﴾ من للتبويض و الظرف حال ممّا بعد و او و من ابتدائية و الظرف صلة للننزل و المراد بالقران صورة الكتاب التّدوينى او مقام الجمع الّذى هو مقام المحمود .

﴿ مَا هُوَ شِفَاءٌ ﴾ للابدان و الارواح من كلّ افة او داء فانّ المنزل من مقام الجمع اذا كان المنزل عليه الّذى هو الوساطة بين مقام الجمع و الخلق مطهراً من النقص و الافة كان شفاء من كلّ داء لمن استشفى به و اتّصل بالمنزل

عليه.

﴿وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾
 ﴿لأنهم كالعذرة لا يزيدها كثرة اشراق الشمس إلا العفونة .

و روى في طبّ الائمة: عن الصادق عليه السلام ما اشتكى احد من المؤمنين
 شكاية قطُّ و قال: باخلاص نيّة و مسح موضع العلة: وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ
 شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا الأ عوفى من تلك اية
 علة كانت و مصداق ذلك فى الاية حيث يقول: شفاء و رحمة للمؤمنين و
 عنه عليه السلام لا بأس بالرقية و العوذة و التشرة اذا كانت من القرآن.

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ عَنْنَا﴾ وَنَا
 بِجَانِبِهِ ﴿ اى ناي عنا ملصقاً بجانبه او الباء للتعدية و المقصود استبداده و
 غفلته عن منعمه، او استكباره و طغيانه كقوله: انّ الانسان ليطنغى ان رآه
 استغنى .

﴿وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَكُوسًا﴾ شديد اليأس من روح الله يعنى
 انّ الانسان سجيته الطغيان و الكفر بالنعم بحسب مقام نفسه عند النعمة و اليأس
 من روح الله عند زوالها و مسيس الضر له و الحال انه عبد مربوب ليس له
 اضافة شىء الى نفسه بل عليه ان يرى النعمة و الضرّ من مولاه و يكون حين
 النعمة شاكراً له مضيفاً للنعمة اليه خائفاً من زوالها و حين الضرّ راجياً لرفعه
 مضيقاً له الى نقصان نفسه .

﴿قُلْ كُلٌُّّ مِنْ اللَّهِ وَ افراد العباد ﴿يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ مشتملاً

على نيّة هي شا كلته.

فانّ النيّة شا كلة حال الانسان و مقامه و سجيّته، او المعنى كلّ يبني عمله على نيّة و فعليّة نفسه هي شا كلته حاله و مقامه .

اعلم انّ الانسان بحسب فعليّة بشريّته نوع واحد و له حدّ واحد ، لكنه بحسب الباطن انواع متباينة بالقوّة، و لكلّ نوع حد غير حدّ النوع الاخر فاذا صار بحسب الباطن نوعاً بالفعل .

مثلاً اذا صار بالفعل واحداً من انواع السّباع او البهائم او الشّياطين او الانسان المشتمل على الانواع الملك ، فاذا اراد فعلاً من الافعال سواء كان فى صورة العبادات او المعاصى او المباحات تمثّل تلك الصّورة عند نفسه و قصد من ذلك الفعل بواسطة تمثّل تلك الصّورة كمال ما هو بالفعل هو .

و تلك الصّورة و ذلك القصد نيّة الفعل و هو حين العمل المشتمل عليه و يبني عليه العمل .

مثلاً الانسان المعجب بنفسه او المرأى لغيره اذا اراد الصّلوة تمثّل صورتها عنده و قصد بفعله بواسطة تلك الصّورة تزيين نفسه بما يزعمه ممدوحاً عند الناس فيعمل الصّلوة مشتملاً على تلك النيّة المشاكلة لما هو بالفعل هو، و هو النوع المعجب بنفسه كالطّاووس مثلاً .

و بعبارة اخرى يبني عمله على اسّ و هو قصد تزيين نفسه الذى هو شا كلة حاله و فعليّته و هكذا و الحقّ الاوّل تعالى شأنه شا كلته اوّلاً و بالذّات صفاته الجماليّة من الرّحمة و الجود و الاحسان و العفو و الصّفح و الغفران .

فليس عمله بالقصد الاوّل الاّ على تلك ، لكنّها قد تصير قهراً و غضباً و انتقاماً بحسب القوابل بالقصد الثّانى .

و بالعرض و المعنى قل لهم: انّ الله يعمل على شا كلته من الرّحمة و الاحسان و انتم تعملون على شا كلتكم ممّا يجعل رحمته رضاً او سخطاً .
﴿ فَرُبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدَى سَبِيلاً ﴾ يعنى ان كلّ يعمل على شا كلته و المشاكلة من الامور الغيبيّة الباطنيّة و صورة العمل لا عبرة بها فمن تختارونه بصورة العمل يمكن ان يكون غير مختار بحسب الشّاكلة ؛ بل المختار من اختاره الله .

لان ربّكم اعلم بمن هو اهدى سبيلاً فالفاء داخلة على ما قام مقام جزاء شرط مقدر و خصوصاً على تفسير الانسان المذكور فى قوله: و اذا انعمنا على الانسان بالثّانى و لا ينافى ذلك تعميم الاية لجميع موارد صدقها .

كما هو شأن جميع الآيات من كون المقصود بالذّات من ذكر الخيرات عليّاً و من ذكر الشرور اعدائه مع تعميمها لجميع موارد صدقها بالتّبع .

﴿ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ﴾ اى الروح الّتى بها الحيوة الانسانيّة فانّ الرّوح تطلق على البخار المتكوّن فى القلب المنتشر فى البدن بواسطة الشّرايين و تسمّى روحاً حيوانيّة، و على البخار المتصاعد من القلب الى الدّماغ فتعتدل ببرودته و تسمّى روحاً نفسانيّة، و على الّتى بها حيوة الحيوان و تسمّى نفساً حيوانيّة، و على الّتى بها حيوة الانسان و تسمّى نفساً ناطقة و هذه مراد السّائلين لانّها المدركة لهم باثار دون سابقتها فانّها مخفيّة تحت

شعاع نفس الانسان، وتطلق على طبقة من الملائكة وتسمى لسان الاشرار
بارباب الانواع وفي لسان الشرع بالصفات صفاء؛ وعلى ملك اعظم من جميع
الملائكة وله بعدد كل انسان وجه وهو رب نوع الانسان، وله الرياسة
والاحاطة

على جميع الانواع واربابها وهو مع كل افراد الانسان وليسوا معه.

وما ورد انها ملك اعظم من جبرئيل وميكائيل وكان مع محمد ﷺ ثم
مع الائمة ﷺ اشارة الى هذا المعنى ومعنى كونه مع محمد ﷺ دون سائر
الانبياء ﷺ ان معيته مع محمد ﷺ كان بمعية محمد ﷺ معه والافهو مع كل
افراد الانسان بل مع كل ذرات العالم .

ونفخت فيه من روى اشارة على تلك، فان الروح المنفوخة فى
ادم ﷺ ظل تلك الروح، ولما كانت الروح المسئول عنها امرأ مجرداً مفعولاً لا
يدركه الا ذوو العقول وكان السائلون اهل الحس لا يتجاوز ادراكهم
الحسوسات امره ﷺ بالاجمال فى الجواب .

فقال: ﴿ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ﴾ اى ناشئة من امر ربى من غير
سبق استعداد مادة حتى تكون محسوسة فتدركونها بالحواس الظاهرة او
الباطنة او من عالم امره ولا يصل ادراككم اليه ولذلك قال: ﴿ وَمَا أُوْتِيتُمْ
مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً ﴾ منكم او قليلاً من العلم وهو العلم بالمحسوس من
اثارها وليس لكم علم عالم الامر ولفظة مانافية او استفهامية انكاريّة .
﴿ وَ لَسْنَا لَنُذْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ﴾ اى بالقران او

بالاحكام النبويّة او بالروح التي او حينها اليك او بالعلم الذي اتيناك .
 ﴿ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ﴾ بالذي او حيننا او بالاذهاب ﴿عَلَيْنَا
 وَكَيْلًا﴾ تكل اليه امرك فيسلط علينا ويسترده ماذهبنا به ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِّنْ
 رَبِّكَ﴾ استثناء منقطع اى لكن رحمة ربك تبقيها او تستردها .

﴿إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ
 وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا
 كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ قد سبق التحدى بامثال هذه الاية و بيانه .
 ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا﴾ كررنا فى الفاظ مختلفة و عبارات متوافقة و
 متخالفة ﴿لِلنَّاسِ﴾ لانتفاعهم و تذكّهم ﴿فِي هَذَا الْقُرْآنِ﴾ جملة
 القرآن او قران ولاية على ﷺ كما اشير اليه فى الخبر ﴿مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾ اى من
 كل حكاية و قصة من حكايات الاخير و الاشرار التي صارت امثالا و اسمارا

يعنى كررنا شيئاً من تلك الحكايات فى عبارات مختلفة مثل

ذ كرحكاية موسى ﷺ مع فرعون و مع قومه و مع خضر ﷺ .

فمفعول صرّفنا محذوف و لفظه من فى من كلّ مثل للتبعيض فانّ
 المذكور فى القرآن ليس الا بعضاً من كلّ حكاية اجمالاً و لفظه و كلّ للمبالغة
 فانّ المذكور ليس من كلّ الحكايات و الامثال .

﴿فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ﴾ من الاعتبار بها و الاستدلال بها على الهتنا
 او على صدق نبوتك او على صدقك فى ولاية على ﷺ ﴿إِلَّا كُفُورًا﴾ بالله او

بنبوتك او بولاية على عليه السلام وفي الخبر انما نزل جبرئيل عليه السلام فابى اكثر الناس بولاية على عليه السلام الاكفورا .

﴿ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴾ عينا ﴿ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ ﴾ فى توعيدك ايانا ﴿ عَلَيْنَا كِسْفًا ﴾ قطعاً متكاسفة محسوسة و جمع الكسفة بالكسر بمعنى القطعة ﴿ أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴾ القبيل بمعنى العيان والمقابل والكفيل والجماعة من الثلاثة فما فوق والعريف الذى يعرف ما يرى والكل مناسب ههنا.

﴿ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ ﴾ من ذهب ﴿ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ ﴾ وحده ﴿ حَتَّىٰ تُنزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ﴾ فيه تصديق نبوتك و تصديق توحيد الله و كل تلك الاسئلة انما كانت لعناد نفوسهم و لجاجها و كانوا يريدون بذلك مانسبوا انكارهم اليه و كانوا مصرين على الانكار عازمين عليه و لم يكونوا يريدون بها رفع شبهة او دفع شك .

و مثل ذلك لا جواب له فان اجيب كان محض تفضّل على السائل .

كما روى انه عليه السلام اجابهم عن كل ما قالوا ولذلك امره عليه السلام ان يجيبهم

بترك الاجابة فى صورة العجز عن الجواب فقال :

﴿ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي ﴾ من ان يتحكّم عليه او يأتى بما اقترحه

الجهال عن عناد و لجاج : ﴿ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴾ فليس لى ان اتى بمسؤولكم بنفسى او اقترح على ربى مثل اقتراحكم علىّ، و قد نقل كيفية اجتماع المشركين على الاستهزاء به و الاقتراح عليه بما يعجز عن الاتيان به توهيناً له و تصغيراً لشأنه، من اراد فليرجع الى المفصّلات من التّفاسير و غيرها .

﴿ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ ﴾ اى الرّسالة او الكتاب السّماوى او الولاية فان الكلّ مابه الهداية الى الله كما انّ الاولين هداية الى الولاية ايضاً .

﴿ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴾ البشر لكنّه اتى بالقول اشعاراً بانّ هذا الانكار محض قول يقولون من غير اعتقاد و برهان عليه و لما كان انكار رسالة البشر تعريضاً برسالة الملك امره ﷺ الله تعالى ان يقول فى جوابهم انّ الملك من الملكوت و لا يظهر على الملك الا بخرابه اختياراً او اضطراراً .

فقال: ﴿ قُلْ ﴾ فى جواب انكارهم رسالة البشر انّ رسول البشر لا بدّ ان يكون بشراً ليجانسهم و يأنسوا به و لا يجانسهم الملك نعم .

﴿ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا ﴾ اى قل لهم يقول الله ذلك لكنّه حذف القول لايهام انّ قول الرسول و فعله قول الله و فعله ﴿ عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا قُلْ ﴾ بعد لجاجهم و عنادهم معرضاً عنهم متكلاً على ربك ﴿ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي

وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٦٧١﴾ هذا من جملة المحكى
بالقول او مستانف من الله .

وكذا قوله: ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾ يعنى ليس الاهتداء
بكثرة السؤال والاقتراح انما هو امر الهى لمن يشاء من عباده لا اختيارى
باختيار العبد وحيلته ﴿وَمَنْ يُضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ
وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ﴾ يعنى منكوساً ارجلهم من
فوق ورؤسهم من تحت ﴿عُمِيًّا﴾ مطلقاً او عن رحمة الله وفضله.

﴿وَبُكْمًا وَصُمًّا﴾ مطلقاً او عن ماينفعهم ﴿مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمَ
كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا﴾ توقدأ ﴿ذَلِكَ جَزَاءُ وَّهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا
بِآيَاتِنَا﴾ و اصل الآيات واعظهما على ^{بالتلذذ} وانكروا الاخرة والمعاد
﴿وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا
جَدِيدًا أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَقَدِ اعْتَرَفُوا بِإِبْدَائِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ
مِثْلَهُمْ ﴿فَانَّهُمْ وامثالهم اسهل خلقاً من السموات والارض، و الاعادة اسهل
من الابداء، ويؤيد هذه الآية قول من يقول: ان الاعادة و ان كانت باشخاصهم
بعينها لكنّها بابدانهم بامثالها بوجه.

﴿وَجَعَلَ لَهُمْ﴾ لانفسهم او لامثالهم بحسب الاعادة او بحسب
الحيوة الدنيا او بحسب المكث فى البرازخ قبل القيامة ﴿أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ
فَأَبَى الظَّالِمُونَ﴾ بعد وضوح الامر ﴿إِلَّا كُفُورًا﴾ بالتوحيد او بك او

بعلى عليه السلام.

﴿ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي ﴾ رحمة الربّ هي الولاية و سائر النعم الظاهرة والباطنة تسمى رحمة باتصالها بالولاية و اذا لم تتصل بالولاية تكون سخطاً و نقمة و استدراجاً و جمع الخزائن للاشعار بان له خزائن عديدة في مراتب العالم .

﴿ إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ ﴾ عن الانفاق و الايصال الى المستحق ﴿ خَشِيَّةَ الْأَنْفَاقِ ﴾ خشيّة النفاق لانكم ماخرجتم عن بشريّتكم، و البشر في جبلته حبّ المال و خشيّة نفاذه ﴿ وَكَانَ الْأَنْفَاقُ قُتُوراً ﴾ عطف للتعليل اى فى جبلته البخل و لذلك اتى بكان فانه يدلّ على كون الوصف سجيّة سواء جعل قُتُوراً مبالغة او صفة مشبّهة، و المقصود التعريض بمدعى الخلافة بانهم غير مستحقين للولاية و الخلافة لعدم خروجهم من البشريّة .

﴿ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ﴾ تسليّة للنبي صلى الله عليه وآله تعريض بمقترحي الآيات يعنى من كان فى جبلته العناد و اللجاج لا ينفع فيه الآيات كما ان فرعون شاهد من موسى صلى الله عليه وآله تسع آيات بيّنات و زاد لجاحه و عناده، و قد ورد الاخبار باختلاف فى تعيين التسع ففى بعضها عدّ رفع الطّور و المنّ و السّلوى منها و فى بعضها لم يعدّ .

و الظاهر ان المراد بالآيات التسع كما فى الخبر عن الصادق عليه السلام الجراد و القمل و الضفادع و الدّم و الطّوفان و البحر و الحجر و العصا و اليد البيضاء .
﴿ فَسَأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ يعنى ان كنت فى شكّ على طريق اياك

اعنى واسمعى يا جاره فاسئل بنى اسرائيل عن موسى عليه السلام واياته ﴿ اِذْ جَاءَهُمْ ﴾ اذا اسم خالص مفعول اسئل او ظرف لاتينا وقوله فاسئل اعتراض .
 ﴿ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ ﴾ بعد ظهور اياته عناد ﴿ اِنِّى لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴾ مجنوناً ﴿ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ ﴾ اسباب بصيرة اطلق البصائر عليها مبالغة.

﴿ وَاِنِّى لَأَظُنُّكَ ﴾ لاعلمك ادى بالظنّ مشاكلة لقوله، او كان ظاناً يعلمه الله بعده عن الخير او هلاكه اكمالاً لدعوته ﴿ يٰ فِرْعَوْنُ مَثُورًا ﴾ مصروفاً عن الخير او هالكاً.

﴿ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ ﴾ يخرجهم او يستاصلهم ﴿ مِّنَ الْأَرْضِ ﴾ ارض مصر او مطلق الارض بالاستيصال ﴿ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ جَمِيعًا ﴾ يعنى اخرجناه من الارض عكس مراده .
 ﴿ وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرٰٓءٖلَ يٰلَآ أَسْكُنُوا الْأَرْضَ الَّتِي اراد فرعون ان يستفزكم منها.

﴿ فَاِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ ﴾ وعد دار الآخرة ﴿ جِئْنَا بِكُمْ ﴾ يعنى بنى اسرائيل و قوم فرعون او الخطاب لبني اسرائيل فقط، ﴿ لَفِيضًا ﴾ مختلطين المحقين و المبطلين من بنى اسرائيل و قوم فرعون، او دانى الدرّجة و مرتفعيها.

﴿ وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ ﴾ بسبب الحقّ او بالغاية الحقّة او متلبساً

بالحق، والضّمير لمطلق القرآن او قرآن الولاية.

﴿وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَقُرْءَانًا﴾ اي امرأ مجتمعاً مجملاً عظيماً ﴿فَرَقْنَاهُ﴾ فصلناه في صورة الحروف الالفاظ او نزلناه نجوماً.

﴿لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾ فانه اقرب الى القبول و الحفظ ﴿وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ عن مقام جمعه الذي هو المشيئة والولاية الى الاقلام اجمالاً ثم الى الالواح ثم الى الاكوان في صور الموجودات الكونية و في صور الحروف و الاصوات و النفوس و الكتابات و يجوز ان يراد بالقران الامر بالولاية مخصوصاً وان يراد بتفريقه تنزيله اشارة مثل: انما وليكم الله و اطيعوا الرسول و تصريحاً مثل: بلغ ما انزل اليك في عليّ عليه السلام.

﴿قُلْ ءَامِنُوا بِهِ اَوْ لَا تُؤْمِنُوا﴾ يعنى سواء ايمانكم و عدم ايمانكم عندى و عند الله و انما يعود نفعه اليكم.

﴿اِنَّ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ اي من قبل القرآن مثل اهل الكتاب الذين علموا بعثتى و صدق كتابى من كتبهم قبل ظهورى او من قبل القرآن الذى فى ولاية عليه السلام كالذين تيقنوا عظمة شأن عليه السلام من امة محمد صلى الله عليه و آله و هو فى موضع تعليل لتسوية يعنى ان الحكمة فى نزول القرآن الدعوة والحكمة فى الدعوة ايمان الخلق فاذا امن بعض الخلق فقد حصل الحكمة ولم يبطل الغاية و قد امن به كثير فيستوى ايمانكم لان الذين اوتوا العلم امنوا به .

﴿ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِأَذْقَانِ ۖ اللَّامِ بِمَعْنَىٰ عَلَىٰ
«سُجَّداً» تأثراً به وانسلاخاً من بشريتهم وشكراً لله لانجاز وعده وللوصول
الى مطلوبهم.

﴿ وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا ۖ اِظْهَارًا لِلشُّكْرِ بِاللِّسَانِ ۖ اِنْ كَانَ
وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ۖ وَيَخِرُّونَ لِأَذْقَانِ ۖ كَرَّرَهُ لِتَاكِيدِ الْمَطْلُوبِ فِي
مَقَامِ الْمَدْحِ ۖ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۖ لِتَاثَرِهِمْ بِهِ.
﴿ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ ۖ اعْلَمِ اَنَّ الْقُرْآنَ ذُو وُجُوهِ
بِحَسَبِ التَّنْزِيلِ وَ ذُو بَطُونٍ بِحَسَبِ التَّأْوِيلِ، وَ اَنَّ اسْمَاءَهُ اللَّفْظِيَّةَ عَنَاوِينَ
لِاسْمَاءِ الْكُونِيَّةِ وَ هِيَ مَظَاهِرُ لاسْمَاءِ التِّي هِيَ مَبَادِي اسْمَاءِ الْكُونِيَّةِ وَ اَرْبَابِ
اَنْوَاعِهَا وَ الظَّاهِرَةَ فِيهَا، وَ الْاسْمَاءُ الْحَقِيقِيَّةَ عَنَاوَاتٍ لِحَقِيقَةِ الْوُجُودِ الْمَطْلُوقِ كَمَا
اَنَّ اسْمَاءَهُ الْكُونِيَّةَ وَ اللَّفْظِيَّةَ وَ الْكُتُبِيَّةَ عَنَاوَاتٍ لِتِلْكَ الْحَقِيقَةِ بِاعْتِبَارِ تِلْكَ
الْاسْمَاءِ الْحَقِيقِيَّةِ.

وَ اَنَّ الْحَقَّ الْاَوَّلَ تَعَالَى مَسْمَى بِاللَّهِ بِاعْتِبَارِ اَنْطَوَاءِ الْكَثْرَاتِ فِيهِ، وَ
مَسْمَى بِالرَّحْمَنِ بِاعْتِبَارِ اِظْهَارِهِ لِلْكَثْرَاتِ وَ الْمَرَاتِبِ وَ الْحُدُودِ، وَ اَنَّ فِعْلَهُ
الْمَعْبَرُ عَنْهُ بِالْمَشِيَّةِ وَ الْوَالِيَةِ الْكَلِيَّةِ مَظْهَرُ اللَّهِ بِاعْتِبَارِ اَنْطَوَاءِ الْكَثْرَاتِ فِيهِ وَ
مَظْهَرُ الرَّحْمَنِ بِاعْتِبَارِ اَنْبَسَاطِهِ عَلَى الْكَثْرَاتِ.

وَ يَسْمَى الْمَشِيَّةَ بِالْاِعْتِبَارِ الْاَوَّلِ عَرْشًا وَ بِالْاِعْتِبَارِ الثَّانِي كُرْسِيًّا
وَ لِذَلِكَ يَعْبرُ عَنْهَا حِينَ الْاِضَافَةِ اِلَى الْكَثْرَاتِ بِالْكَرْسِيِّ .

كَمَا قَالَ: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ حِينَ الْاِضَافَةِ اِلَى

الحقّ الاوّل تعالى بالعرش الرّحمن على العرش استوى و كون العرش مظهر الله باعتبار انطواء الكثرات فيه لا ينافى كونه منسوباً اليه الرّحمن .

لأنّه بالاعتبار مغايرته له تعالى من جانب الكثرات فاضافته تعالى اليه مثل اضافة الكرسيّ الى الكثرات ؛ و الحقّ الاوّل باعتبار وصف الرّحمن مصدر له و مضاف اليه، و كلّ من مراتب الجبروت والملكوت مظهر لله و للرّحمن باعتبارين المذكورين.

و المراتب عاليها مظهر لله من حيث اجمال الكثرات فيه بالنسبة الى دانيها و دانيها مظهر للرّحمن من حيث التفصيل بالنسبة الى العالى و لمّا كان الانسان منظوياً فيه جميع الاسماء و المراتب كان من حيث روحه مظهر الله و من حيث نفسه مظهر الله للرّحمن ان لم يصرف بالتنزيل مظهراً للشيطان.

و هكذا فى جملة مراتبه و خلفاء الله الذين هم اكمل افراد الانسان مظاهر لله و للرّحمن بالاعتبارين: فالنّبىّ ﷺ باعتبار ولايته مظهر لله تعالى و من حيث نبوته و رسالته و مظهراً للرّحمن.

بل النبوة من حيث وجهتها الى الولاية مظهر لله تعالى و من حيث وجهتها الى الرسالة مظهر للرّحمن و شخص النّبىّ ﷺ من حيث اخذ الميثاق و البيعة من العباد مظهر لله و تابعه المعاضد له فى تعليم العباد طريق الوصول اليه و البيعة معه مظهر للرّحمن.

و هكذا خلفائهما المأذونون منهما فى اخذ الميثاق و البيعة من الخلق و يسمّى النّبىّ ﷺ و خليفته من تلك الحيثيّة شيخ الارشاد، و التابع و خليفته من

تلك الحِيثِيَّة شيخ الدَّلالة و العباد المطيعون من حيث نشاتهم فى الجذب
مظاهر لله و من حيث حالهم فى السَّلوك مظاهر للرحمن .

و الدَّعا قد يطلق على التَّسمية و يكون متعدياً الى مفعولين و قد يطلق
على الذَّكر و يكون متعدياً الى مفعول واحد و قد يطلق على دعوة الغير
لاحضاره و مجيئه بنفسه بحيث يكون المدعو بنفسه مطلوباً و قد يطلق على
دعوة الغير فى المهمَّات؛ و بالمعنى الاول يقال: دعوت ابني زيدا و بالثانى
يقال يدعون الله بالليل و النهار كما يقال بالثالث و الرابع يدعون الله مطلقاً او
فى مهمَّاتهم و معنى الاية تنزيلاً سمَّو الله، الله او الرحمن بحذف المفعول
الاول و وجه اسقاط المفعول امكان التَّعميم بين وجوه التَّنزيل و بطون التَّأويل
و قد نقل فى نزوله انه ﷺ كان فى المسجد الحرام و قال يا الله يارحمن فقال
المشركون انه ينهيانا عن الاشراك و هو يدعو الهين فنزلت .

و نقل ايضاً ان اليهود قالوا له ﷺ انك لتكثر ذكرا لله و لاتذكر الرحمن و
فى التَّوريه تكرر ذكرا الرحمن فنزلت او معنى الاية اذكروا لفظ الله او اذكروا
لفظ الرحمن و اذكروا الذَّات باعتبار جمعه للكلمات او باعتبار انبساطه على
الكثرات او ادعوا الذَّات بعنوان او صافه الجلالية او بعنوان او صافه الجمالية
فان الله و ان كان امام الاسماء تماماً لكنّه باعتبار انطواء الكثرات المعتر فيه
ادل على او صاف الجلال و الرحمن امام او صاف الجمال .

و معنى الاية تأويلاً ادعوا مظهر اسم الله او مظهر اسم الرحمن لافرق
بينهما فى جميع مراتبهما و ادعوا الولي ﷺ او النبي ﷺ و ادعوا فى مقام الجذب

او في مقام السلوك.

﴿ أَيَا مَا تَدْعُوا ﴾ يؤدّبكم اليه لانّ الاسماء الوجود و عنوانات الحقّ

و مظاهر النور لا شركة لغيره فيها.

﴿ فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴾ لا لغيره بخلاف الاسماء السوءى التى

هى اسماء العدم و عنوانات الحدود والتعيّنات و مظاهر الشرور و الظلمات فانّها لغيره لاله و الله والرّحمن و مظاهرهما من الاسماء الحسنى.

﴿ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ ﴾ لا تجاوز فى اعلان الصّوت عن المعتاد

حين التّخاطب مع الاحباب بحيث تسمع من بعد عنك ﴿ وَلَا تُخَافُ بِهَا ﴾ بحيث لا تسمع نفسك كذا فسّر فى اخبارنا.

﴿ وَ أَتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴾ متوسّطاً يعنى اقرىء قراءة تسمعها

نفسك و من قرب منك و لا تسمعها من بعد عنك فانّ السّمع له حقّ فى الصّلوة و هو سماع اذكاره و سنّة الاحباب عدم الجهر بالخطاب و لما كان الصّلوة الحقيقىة هى الولاية و النّبوة قالبها و الرّسالة قالب النّبوة و قبول الولاية و الرّسالة من القوالب و صورة الصّلوة القالبيّة و القلبيّة ايضاً من القوالب، صحّ تفسير الصّلوة بكلّ منها و صحّ جعل الخطاب عامّاً و خاصّاً بمحمّد ﷺ و صحّ تفسير الاجهار و الاخفات بما يناسب كلاًّ منها و قد اشير الى التّعميم فى بعض الاخبار .

﴿ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا ﴾ بعد امره بالتّوسّط

فى الاقوال او الافعال امره بالتوسط فى توصيفه تعالى بالجمع بين التشبيه والتنزيه قولاً واعتقاداً وشهوداً فامرته تعالى بالحمد اى ملاحظة ظهوره تعالى فى كل شىء وفتى مع تنزيهه عن اصول النقائص و هى كون الثانى له سواء كان تحت يده او مقابلاً له او مستعلياً عليه محتاجاً اليه و كان هو عاجزاً فانّ الدلّ ينشأ من العجز عن دفع الضرّ او جلب النفع و لما كان ذلك موهماً لتوصيفه ومعرفته امره ثانياً بتكبيره عن التوصيف والمعرفة.

فقال: ﴿ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ﴾ عن كلّ ما يوهم النقص او التوصيف ولذلك ورد فى جواب من قال الله اكبر من كلّ شىء عن الصادق عليه السلام و كان ثمّة شىء فيكون اكبر منه، فقيل و ماهو؟ قال اكبر من ان يوصف .



سُورَةُ الْكَهْفِ

وهي مائة و احدى عشرة اية مكيّة كلّها، وقيل: سوى اية و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربّهم (الاية).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾ اضافة العبد للعهد يعنى محمدًا ﷺ والمراد بالكتاب كتاب النبوة و صورته القرآن او القرآن و بعد اشعاره بمحموديته على جميع ما يحمد عليه بتعليق الحمد على الله المشعر بجميع الاوصاف الحميدة ذكر معظم ما يحمد عليه من الاوصاف و هو انزال كتاب النبوة الذي به قوام المعاش و المعاد.

﴿وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾ العوج كعنب الاعوجاج من كل شىء من الاجسام المحسوسة و غيرها، او العوج محرّكة اعوجاج الاجسام التي من شأنها الاستقامة كالحايط و العصا و العوج كعنب خاصّة بالمعاني و المعنى لم يجعل لكتاب النبوة انحرافاً عن الاستقامة نزولاً و صعوداً لانه نازل منه على الاستقامة و منته اليه على الاستقامة و ذاهب بمن توّسل به الى الله على الاستقامة.

﴿فَيِّمًا﴾ حال من الكتاب او من الضمير المجرور باللام و هو مبالغة

من قام الرَّجُلُ المرأةَ وعلينا و قام الرَّجُلُ اهله اذا امانهم و قام بشأنهم و المقصود ان كتاب النبوة قيّم على جميع الكتب السّمويّة حتّى القرآن بيانها و تعيين موارد احكامها و قيّم على جميع من توسّل به بافادة ما يحتاجون اليه فى امر معاشهم و معادهم، او هو حال من العبد فانه ايضاً قيّم لكلّ معوّج و كاف لكلّ محتاج .

﴿ لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا ﴾ عذاباً شديداً فى الدنيا بالقتل و الاسر و النهب كما انذر و وقع ذلك البأس و كما يقع للكفّار حين الاحتضار و فى الاخرة بعذاب البرازخ و القيامة و الجحيم و قد فسّر البأس الشّديد بعلّى ﷺ فانه الرّحمة للمؤمنين و البأس للكافرين فى الدنيا و الاخرة .

﴿ مِّنْ لَّدُنْهُ ﴾ من لدن العبد المنزل عليه الكتاب كما فسّر، او من لدن الله، و قد فسّر لدن رسول الله ﷺ بعلّى ﷺ و كذا لدن الله تعالى .

﴿ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ ﴾ اطلق الانذار اشعاراً بانه للمؤمنين و الكفّار بخلاف التبشير فانه خاص بالاخيار و انذار المؤمنين من حيث شوب الكفر و الاّ فحيثية الايمان تقتضى التبشير لا الانذار .

﴿ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴾ هو الجنة و نعيمها و رضوان من الله اكبر ﴿ مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَبْدًا وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴾ تخصيص بعد تعميم تفضيحاً لهذا الصّنف من الكفّار و مبالغة فى قبح قولهم و هم الذين قالوا: الملائكة بنات الله، و الذين قالوا عزير ابن الله، و المسيح

ابن الله، و نحن ابناء الله!

﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ﴾ نفى علمهم به أولاً مع أنه باطل من أصله، منفي بنفسه اشعاراً بأن المذمّة على القول من غير علم سواء كان المقول باطلاً او حقاً مقدّم على سائر جهات الذمّ فويل لمن قال بظنّه من غير علم و من غير اذن و اجازة ثم يقول: هو من عند الله حيث قال من غير علم ثم نسب قوله الى الله.

﴿وَلَا لِأَبَائِهِمْ﴾ كلمة المبالغة تقال في مقام الذمّ المبالغة او هو ذمّ اخريعى انهم قالوا من غير علم و قلّدوا في ذلك ابائهم الذين لم يكن لهم علم، فلهم المذمّة من حيث التقليد و من حيث الاخذ ممّن لا علم له .

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾ بعد ما ذمّهم على القول بغير علم و على التقليد في قولهم و على تقليد من لا علم له، ذمّهم على قبح المقول ايضاً؛ ﴿إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ لاشوب صدق فيه.

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ﴾ قاتل نفسك غمّاً ﴿عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾ حديث اصحاب الكهف او القرآن جملة او حديث ولاية على ﷺ و هو المقصود ﴿أَسْفًا﴾ تأسفاً على توليهم عن الايمان شفقة بهم و حرصاً على ايمانهم بعلى ﷺ .

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾ تعليل لما يستفاد من مفهوم العتاب يعنى لا ينبغي لك التّحسّر على توليهم لأنهم اغتروا بما على الارض زينة لها و انّا جعلنا ما على الارض زينة لها.

﴿لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ يعنى ان الغاية جهد المؤمن فى حسن العمل واغترار الكافر طار بالعرض ﴿وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾ ارضاً لا نبات فيها والجرز من الجرز بمعنى القمع أى مقطوعاً نباته و هو تسفيه للمعترين بزينتها وتزهيداً لطالبي الآخرة وتسليه لمن لا يكون له من زينتها شىء .

﴿أَمْ حَسِبْتَ﴾ الخطاب للنبي ﷺ او لكل من يتأتى منه الخطاب و هو اضراب عن قوله: فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ باعتبار المعنى فانه معنى أنت باخع نفسك؟

لانه فى مقام الانكار وان كان بلفظ الترجى واحسبت ان ما على الارض يمنعهم من الايمان ام حسبت ان مقام الايمان واصحاب الايمان كان من اياتنا عجباً لا يمكن الوصول اليه فحسبت.

﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ﴾ ورد فى اخبارنا ان الرقيم كان لوحاً او لوحين من نحاس و كان مرقوماً فيه امر الفتية وقصتهم و ما اراد منهم دقيانوس الملك و قيل: ان الرقيم كان اسم الجبل الذى فيه الكهف، او الوادى الذى فيه الكهف او اسم قريتهم او اسم الكلب الذى كان معهم. و قيل: اصحاب الرقيم كانوا قوماً آخرين لم يذكر الله قصتهم و كان قصتهم انهم كانوا ثلاثة و خرجوا يرتادون لاهلهم فاخذهم المطر فاووا الى الكهف فانحطت صخرة و سدّت باب كهفهم.

فقال احدهم: ليذكر كل منكم ما عمل من حسنة خالصاً لله لعل الله

يرحمنا فقال احدهم: انى استعملت اجراء ذات يوم فجاء رجل وسط النهار و عمل فى بقيته مثل عملهم فاعطيته مثل اجرهم فغضب اخدهم و ترك اجره فوضعه فى جانب البيت ثم مرّ بى بقرة فاشتريت به فصيلها فبلغت ماشاء الله. فرجع الى بعد حين شيخاً ضعيفاً لا اعرفه و قال: ان لى عندك حقاً و ذكره حتى عرفته فدفعتها اليه جميعاً، اللهم ان كنت فعلت ذلك لوجهك فافرج عنا، فانصدع الجبل حتى رأو الضوء، و قال اخر كان فى فضل و اصناف الناس شدة فجاءتني امرأة فطلبت منى معروفاً فقلت لا الا ان تعطينى حظى من نفسك فابت و رجعت ثم عاد فقلت لها مثل ما قلت سابقاً، فابت و رجعت، ثم ذكرت لزوجها فقال لها، اجيبيه و اغيى عيالك، فأتت و سلّمت الى نفسها فلما تكشفتها و هممت منها ارتعدت فقلت: مالك؟

قالت: اخاف الله، فقلت: خفته فى الشدة و لم اخفه فى الرخاء؟! فتركتها و اعطيتها ملتمسها، اللهم ان فعلته لوجهك فافرج عنا فانصدع حتى تعارفوا. و قال الثالث: كان لى ابوان همان و كانت لى غنم و كنت اطعمهما و اسقيهما ثم ارجع الى غنمى، فحبست ذات يوم حتى امسيت فاتيت اهلى فاخذت محلبى و اتيتهما فوجدتهما نائمين فلم اوظهما و توقفت عندهما حتى اصبحا و استقيظا، فسقيتهما؛ اللهم ان فعلته لوجهك فافرج عنا ففرج الله عنهم.

قصة اصحاب الكهف

و قصة اصحاب الكهف اجمالاً كما يستفاد من الاخبار انهم

كانوا اصحاب دقيانوس الملك وانه كان يدعو الخلق الى عبادة الاصنام ، و هؤلاء امنوا بربهم وحده و رفضوا عبادة الاصنام واسروا التوحيد و اظهروا الشرك و كانوا يحضرون معهم الى عبادة الاصنام و لم يعلم احد بدينهم و لا يعلم كل منهم دين صاحبه .

و مضوا على ذلك مدة متمادية حتى ساموا و ملوا من موافقة دقيانوس و قومه ، فخرجوا من القرية فراراً منهم و اظهروا قصد الصيد ، فاتفق ان كان خروجهم في يوم واحد فتلاحقوا في البادية فتسائلوا عن شأنهم و خروجهم كل عن الاخر ، فاخذوا الموثيق و اظهر كل دينه و قصده .

فعرفوا انهم كانوا على دين واحد و قصد واحد فتوافقوا في المسير فمروا براع فدعوه الى التوحيد فلم يجيبهم و اجابهم كلبه و ذهبوا على وجههم و دخلوا الكهف فاماتهم الله ثلثمئة و تسع سنين او انامهم على اختلاف في الروايات فاحياهم الله او ايقظهم بعد ذلك و تسائلوا بينهم كما حكى الله .

و سبب نزول هذه السورة كما في الخبر ان قريشاً بعثوا ثلاثة نفر الى نجران اليمن الى علماء اليهود ليتعلموا مسائل منهم و يسئلوا محمداً ﷺ بعد رجوعهم لعلمهم الزمونه ، فذهبوا اليهم و سئلوا فقالوا: سلوه عن ثلث مسائل فان اجابكم فيها على ما عندنا فهو صادق ثم سلوه عن مسألة واحدة فان ادعى علمها فهو كاذب فقالوا سلوه عن فتية خرجوا او غابوا و ناموا مدة كم كان عددهم؟

وكم كان نومهم؟ و ما كان معهم من غيرهم؟ و ما كان قصتهم؟ ثم سلوه

عن موسى عليه السلام و من امره الله باتباعه من هو؟ وكيف كان قصته؟ ثم سلوه عن طائف طاف المشرق والمغرب حتى بلغ سدّ يأجوج ومأجوج من هو؟ وكيف كان قصته؟ واملوا القصص الثلاث عليهم فرجعوا وسئلوه .

فقال اخبركم غداً ولم يستثن فحبس الوحي عنه صلى الله عليه وسلم اربعين يوماً حتى اغتم النبي صلى الله عليه وسلم و شك اصحابه و فرحت قريش و استهزؤا و اذوا حزن ابوطالب فلما كان بعد اربعين يوماً نزل جبرئيل عليه السلام بسورة الكهف و كان سبب تأخيره تركه صلى الله عليه وسلم الاستثناء.

﴿ كَانُوا مِنْ ءَايَاتِنَا عَجَبًا ﴾ اية عجباً يعنى لا ينبغي لك ذلك الحسبان مع ما اتيناك من عجائب الآيات و اريناك معظمها، فان اصحاب الكهف و ايمانهم امر سهل فى غاية السهولة فى جنب ما اتيناك.

﴿ اِذْ اَوْى الْفِتْيَةُ اِلَى الْكَهْفِ ﴾ اذ تعليل للحسبان او لعجباً او مفعول لا ذكر مقدراً او ذكر، الفتية جمع الفتى، و هو كما يطلق على العبد والشاب والخادم و المطيع يطلق على المؤمن فانه شاب عقلاً والافانهم كانوا كهولاً.

﴿ فَقَالُوا التَّجَاءُ وَاسْتِغَاثَةً ﴾ رَبَّنَا ءَاتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا ﴿ من ديننا الذى صار سبباً لمهاجرة الكفار والفرار من الاشرار و ابتغاء سنة الاخيار ﴾ رَشَدًا ﴿ فى معاشنا ما نصير بسببه راشدين يمكن لنا التّعيش مع الخلق كما قال تعالى: ﴿ وَ يَهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ اَمْرِكُمْ مِّرْفَقًا ﴾ يعنى ما يمكن لكم المداراة مع الخلق .

قبل الخروج والتلاقي ﴿هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَوْلَا
يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ عَلَى الْآلِهَةِ﴾ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ ﴿حجّة واضحة يعنى ان
اعتقاد شىء من غير برهان باطل و ان كان المدعى حقاً.

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ يعنى مِمَّنِ نسب
الى الله ما لم يأذن به الله حقاً كان او باطلاً و لذلك ورد من فسّر القرآن برايه و
اصاب الحق فقد اخطأ ﴿وَإِذِ اعْتزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ
فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ﴾ استيناف من الله يعنى و قلنا اذا اعتزلتموهم او مقول
لهم يعنى قال بعضهم لبعض: و اذا اعتزلتموهم فاووا الى الكهف فراراً منهم و
اخلوا مع الله.

﴿يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ اجابة لمسئلكم ﴿وَ يُهَيِّئِ
لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَاقًا﴾ ما تدارون به الخلق من قوّة الصبر على اذاهم و
العفو عن مسيئتهم و النصّ لمحسنهم و الاحسان الى كلّهم .

﴿ وَ تَرَىٰ ﴾ يا محمد ﷺ اذا رأيت كهفهم او يامن يتأتى منه الروية
﴿الشَّمْسُ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ﴾ تميل ﴿عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ
الْيَمِينِ﴾ اى الى الجهة من الكهف ذات يمين الواقف خارج الكهف مقبلاً
على الباب و داخل الكهف مدبراً عن الباب هذا اذا كان الكهف واقعاً فى جهة
الجنوب و بابه الى جهة الشمال و بالعكس .

ان كان واقعاً فى جهة الشمال و بابه الى جهة الجنوب او عن الجهة
ذات يمين الواقف خارج الكهف مدبراً عن الباب او داخل الكهف مقبلاً على

الباب اذا كان الكهف واقعاً فى جهة الجنوب و بابه الى جهة الشمال و بعكس ذلك .

او المعنى ترى الشمس اذا طلعت حالكونها فى الجهة ذات يمين الواقف، او حالكونها صاحبة يمين الواقف، او تزاور حالكونها فى يمين الواقف او ذات يمين الواقف، و تصوير وضع الكهف غير خفى بعد ما مضى، او المعنى تزاور فى الجهة ذات اليمين على ان يكون ظرفاً لغواً و تصوير وضعه كما اذا كان المعنى تزاور الى ذات اليمين .

﴿وَإِذَا غَرَبَت تَّقَرَّبْهُمْ دَاتَ الشَّمَالِ﴾ الى ذات الشمال او عن ذات الشمال او حالكونها ذات الشمال، و تصويرها بعد تصوير سوابقها غير صعب ﴿وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ﴾ متسع من الكهف بحيث لا يتأذون من حر الشمس ولا كرب الغار ﴿ذَلِكَ﴾ اى كونهم فى الكهف بالوصف المذكور او ذلك المذكور من قصة اصحاب الكهف و هو جملة معترضة لتذكير السامعين .

﴿مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾ معترضة اخرى للاشارة الى وجه من وجوه التأويل و تمثيل حالهم لحال جملة المؤمنين ﴿وَمَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا﴾ عطف على ترى الشمس يعنى من رآهم يحسب انهم ايقاظ لكون اعينهم مفتوحة ناظرة، او يحسب انهم احياء لطراوة اجسادهم و نضارة ابدانهم. ﴿وَهُمْ رُقُودٌ﴾ نائمون او اموات ﴿وَنُقَلِّبُهُمْ دَاتَ الشَّمَالِ﴾

وَذَاتَ الشَّمَالِ ﴿١٠٠﴾ اى على جهة ذات اليمين او فى الجهة ذات اليمين يعنى لانديم منهم جنباً واحداً على الارض، حتى يتغير ويتصرف فيه الارض، وفيه اشارة الى اجابة دعائهم حيث سئلوا الرحمة والتقليل الى ذات اليمين والرشد يعنى التقليل الى ذات الشمال والمقصود التوسط بين الجذب والسلوك، و لا يخفى على البصير الاستبصار بالتأويل .

﴿وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾ بغاء الكهف كالبواب المطيع ﴿لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ﴾ يا محمد ﷺ على طريق اياك اعنى و اسمعى يا جاره او يامن يتأتى منه الاطلاع ﴿كَوْلَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعْباً﴾ وذلك لما اعطاهم الله من الهيبة والخشية او لان اجسادهم كانت كاجساد الموتى و كانت عيونهم مفتوحة بحيث يتوحش الناظر منهم .

﴿وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ﴾ يعنى كما انماهم آية غريبة بعثناهم آية اخرى ﴿لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ﴾ عن حالهم فيعرفوا ان حالهم اغرب من ان يعرف، و ان صنع الله بهم لا يعرف كنهه و يزداد يقينهم فى امر البعث .

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا﴾ اى الآخرون ﴿لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ بناءً على ما هو المعتاد من النوم و ذلك قبل ان نظروا الى تغير حالهم و طول شعورهم و اظفارهم و بعد ما نظروا الى ذلك ﴿قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ﴾ او الاول كان لبعضهم و هذا البعض الآخر ولما روا انه لا طريق لهم الى معرفة ذلك اعرضوا عنه و اخذوا فيما يهملهم من الحاجة

الى الغذاء .

وقالوا: ﴿فَابْعَثُوا﴾ يعنى اذا لم تقدرُوا على معرفة ذلك فابعثوا
﴿أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ﴾ الورق الفضة المسكوك ﴿إِلَى الْمَدِينَةِ﴾ و
اسمها كما نقل كان طرطوس او افسوس ﴿فَلْيَنْظُرْ أَهْلِهَا﴾ اى اهلها او اى
الاطعمة ﴿أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفْ﴾ فى
المعاملة حتى لا يغبن او فى التَّخْفَى حتى لا يعرف .

﴿وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ﴾ ان
يطلعوا او يظفروا ﴿يَرْجُمُوكُمْ﴾ يقتلوكم اشد قتلة ﴿أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي
مِلَّتِهِمْ﴾ و قد انعم الله عليكم بالنجاة منها ﴿وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا
أَبَدًا وَ كَذَلِكَ﴾ يعنى مثل اطلعنا اياهم على حالهم و طول مدة منامهم
ليزدادوا بصيرة بقدرتنا و عودهم الينا ﴿أَعْتَرْنَا﴾ غيرهم ﴿عَلَيْهِمْ
لِيَعْلَمُوا﴾ يعنى المطلاعين .

﴿أَنْ وَ عَدَّ اللَّهُ﴾ بالبعث والاحياء بعد الاماتة ﴿حَقٌّ وَ أَنْ
السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ فى اتيانها، روى انه قد رجع الى الدنيا ممن مات
خلق كثير منهم اصحاب الكهف اماتهم الله ثلاثاً عام و تسعة ثم بعثناهم فى
زمان قوم انكروا البعث ليريبهم قدرته و هذا الخبر يدل على انهم ماتوا فى
تلك المدة كما ان بعض الاخبار يدل على انهم ناموا .

و نقل ان المبعوث لما دخل المدينة انكرها و تحيروا خرج الدرهم و
كان عليه اسم دقيانوس فاتهموه بانّه رأى كنزاً و اخذوه و ذهبوا به الى الملك و

كان نصرانياً موحداً فقصّ القصة عليه.

فقال بعض الحاضرين: انّ ابائنا اخبرونا انّ جماعة فرّوا من دقيانوس
بدينهم لعلّهم هؤلاء فانطلق الملك و اهل المدينة جميعاً الى الكهف و رأوهم و
كلّموهم ثمّ قال الفتية نستودعك الله ايّها الملك ورجعوا الى مضاجعهم فماتوا و
دفنهم الملك و قيل: تقدّمهم المبعوث و قال اخبرهم لئلاّ يفرّغوا فعمى عليهم
باب الكهف فبنوا هناك مسجداً .

﴿إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ﴾ ظرف لاعتننا، والمعنى اعثرنا
عليهم اذ يتنازع الفتية امر نومهم قلّة و كثرة او يتنازع اهل البلد امر الفتية من
حيث دفنهم و تركهم كما كانوا، و اخذ المسجد عليهم، او اذ يتنازع المطلّعون
امر دينهم و امر البعث بينهم بالانكار و الاقرار ببعث الارواح دون الاجساد او
بعث الارواح و الاجساد جميعاً، او ظرف ليعلموا، و المعنى ليعلم الفتية علماً
شهودياً بعد ما كانوا علموا يقينياً اذ يتنازعون بينهم امرهم في نومهم و مدّته،
او ليعلم المطلّعون انّ وعد الله حقّ اذ يتنازعون بينهم امر بعثهم.

﴿فَقَالُوا أَبْنَاؤُا عَظَفَ عَلَى يَتَنَازَعُونَ عَظَفَ التَّفْصِيلِ عَلَى الْإِجْمَالِ
عَلَى بَعْضِ الْوُجُوهِ، او عَظَفَ عَلَى اعْتَرَانَا ﴿عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا﴾ يحفظ اجسادهم
من السّباع و الانظار.

﴿رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ﴾ من تتمّة قولهم يعنى اتركوهم على حالهم و
لا تجسّسوا و ابنوا عليهم بنياناً؛ او معترضة من الله يعنى ربّ الفتية اعلم بحال
الفتية او بحال المتنازعين فيهم، او ربّ المتنازعين اعلم بحالهم من ارادة

الخير او الشرّ في نزاعهم و ما قالوه .

﴿ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ ﴾ امر الفتية او امر اهل البلد من الرؤساء او قال الذين غلبوا على امر انفسهم بالاسلام و غلبتهم على الشيطان ﴿ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴾ معبداً يعبد فيه و يزار و يتبرك .
 ﴿ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ ﴾ اي سيقول الحاضرون في زمانك من اهل الكتاب و من قريش و من امتك ﴿ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ﴾ كانتهم سلّموا ان عددهم كان فرداً و لذلك ردّوا بين الثلثة و الخمسة و السبعة ﴿ رَجُمًا بِالْغَيْبِ ﴾ رمياً من افواههم بالخبر الغائب عنهم، و تعقيب القولين بذلك دليل تزييفهما .

﴿ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ﴾ ادخال الواو هي هنا دون سابقه لاعتيادهم ذلك عند تعداد مراتب العدد فانهم يقولون خمسة ستة و سبعة و ثمانية و ذلك لان السبعة عدد كامل عندهم .

كما هو كذلك عند اهل الشرع فقبل البلوغ الى السبعة كان المراتب الاتية من المتمّمات السابقة و تخلّل الواو كأنه تخلّل بين الاجزاء شيء واحد و لذلك يسمّى هذه الواو و عندهم واو الثمانية فما قيل: ان دخول الواو ههنا لتأكيد اللصوق، ليس في محله لانه للاشعار بالتفارق لا بالتقارب .

﴿ قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَّا يَعْلَمُهُمُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴾ و في الاخبار ما يشعر بكونهم سبعة و ثامنهم كلبهم ﴿ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ ﴾ فلا تجادل في خبرهم و عددهم قريشاً و اهل الكتاب ﴿ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا ﴾ لا واقعاً فانهم

لا علم لهم ولا يقولون الا عن جهل و القائل عن جهل لا خطاب معه و هذا يدل على ان الجدل كما يحرم عمن لا علم له مع من لا علم له .
﴿ وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾ و اقتصر على ما او حينا اليك لانهم لا يقولون ما يقولون عن علم و بصيرة، و هذا يدل على ان الاستفتاء عمن لا علم له حرام سواء قال عن تقليد او عن ظن و تخمين ﴿ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ﴾ استثناء مفرغ من لا تقولن اى لا تقولن لشيء بضم شىء الا بضم ان يشاء الله او فى حال الا فى حال ضم ان يشاء الله .

و المقصود الا بتذكر مشيئة الله، و هذا تأديب له ﷺ و تعليم لغيره ان لا يقولوا شيئاً منوطاً بمشيئة الله الا ان يستثنوا، و قد سبق انه ﷺ قال فى جواب سؤالهم المسائل الثلاث: اخبركم غداً و لم يستثن فحبس الوحى عنه اربعين يوماً .

﴿ وَأَذُكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ ﴾ الاستثناء فى الخبر ان للبعد ان يستثنى ما بينه و بين اربعين صباحاً ﴿ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا ﴾ الاستثناء القولى ﴿ رَشَدًا ﴾ و هو الاستثناء الحالى و العيانى و التحققى يعنى انتظر صيرورة حالك حال الاستثناء دائماً او معاينة مشيئة فى كل شىء او تحققك بمشيئته، و قيل: فيه غير ذلك .

﴿ وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ﴾ عطف من الله على يقولون، او كلام منهم عطف على سبعة و ثامنهم كلبهم ﴿ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ أَرْذَادًا ﴾

تَسْعًا قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا ﴿١٠﴾ هذا يؤيد كونه كلاماً منهم .
 ﴿لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ علمه مختص به ﴿أَبْصِرْ بِهِ
 وَأَسْمِعْ﴾ اتى بصيغة التعجب اشعاراً بان بصره و سماعه فوق ما يتصور
 بحسب ادراك الدقائق و الاحاطة بكل ما يتصور ادراكه .

﴿ مَا لَهُمْ ﴾ لاهل السموات و الارض او للسائلين عن نبا اصحاب
 الكهف ﴿مَنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيِّيَّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا وَأَثَلُ
 مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ﴾ في الاخبار عن القصص الماضية،
 او في الاخبار عن المغيبات مطلقاً، او في احكام العباد او في ولاية علي عليه السلام و
 هذا هو المناسب لما بعده.

﴿ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ﴾ فلا تخف من التغيير والتبديل و
 ظهور الخلف في اخبارك ﴿ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴾ ملتجاء .
 ﴿ وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ ﴾ ذكر النفس بعد الصبر مبنى على تجريد الصبر
 عن النفس فان الصبر هو حبس النفس عن الجزع او عن هواها والمعنى احبس
 نفسك عن اتباع هواها .

﴿ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ﴾ يعنى فى
 جملة اوقاتهم وهم الذين يذكرون الله مخرجاً لهم عن ظلمات الطبع والنفس
 الى نور القلب والروح لمشاهدة وجه ربهم المضاف وهو ربهم فى الولاية و
 هم الذين اخذوا الذكر من صاحب الاذن واهل الذكر ﴿ يُرِيدُونَ
 وَجْهَهُ ﴾ الملكوتى و هو السكينة التى ينزلها الله على المؤمنين و هو الذكر

الذى به يطمئن قلوب المؤمنين.

﴿ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾ وهذا

على: اياك اعنى واسمعى يا جاره .

﴿ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا ﴾ والذكر هو

الرّسول ﷺ او امير المؤمنين (عليه السلام)، او المراد من الذكر تذكّر الله و تذكّر او امره و نواهيته و ثوابه و عقابه، او المراد الذكر المأخوذ من صاحب الذكر .

﴿ وَ اتَّبَعَ هَوَايَهِ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴾ افراطاً و تجاوزاً للحد في

الخروج عن تحت حكم العقل، روى ان جمعا من فقراء المسلمين منهم سلمان بن عبد الله كانوا عند النبي ﷺ فدخل عليه جمع من الاغنياء المؤلفة قلوبهم

فقالوا: يا رسول الله ﷺ ان جلست في صدر المجلس و نحييت عنا هؤلاء و

روائح جبابهم جلسنا نحن اليك و اخذنا عنك فقاموا من عنده ﷺ .

فلما نزلت (الآية) قام النبي ﷺ بلبسهم فاصابهم في مؤخر المسجد

يذكرون الله عزّوجلّ فقال:

الحمد لله الذي لم يمتني حتى امرني ان اصبر نفسي مع رجال من امتي

معهم المحياء و معهم الممات.

﴿ وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ﴾ يعنى قل للغافلين اللاتّمين لك فى

مجالسة الفقراء الحقّ ما جاء من قبل ربّكم و هو الصّبر مع الفقراء ﴿ فَمَنْ شَاءَ

فَلْيُؤْمَرْ مِنْ اى من شاء فليسلم بى ﴾ ﴿ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ﴾ او قل الولاية هو

الحقّ من ربّكم فمن شاء فليؤمّر بالبيعة الخاصة الولاية و من شاء فليكفر فانه

لا اكره في الدين و طريق الولاية فالاختيار في ذلك اليكم .

﴿ اِنَّا اَعْتَدْنَا هِيَاْنَا لِلظَّالِمِينَ ﴾ انفسهم في الكفر بك او في ترك الولاية و غصب الخلافة ﴿ نَارًا اَحَاطَ بِهَمُ سُرَادِقُهَا ﴾ وان كانوا لا يشعرون بها و سيظهر لهم انها كانت محيطة بهم .

﴿ وَاِنْ يَسْتَعْجِلُوْا يُعَاثُوْا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ ﴾ كدردى الزيت المغلى او كالتحاس المذاب ﴿ يَشْوِي الْوُجُوْهَ ﴾ لفرط حرارته و تنته حين ما يقرب الى الفم ﴿ بِئْسَ الشَّرَابُ ﴾ المهل ﴿ وَاَسَاءَتْ النَّارُ مُرْتَفَقًا ﴾ متكأ ليتأ يستراح به و هو اما من باب المشاكلة مع قوله و حسنت مرتفقا، او من باب استعمال الضد في الضد تهكما .

﴿ اِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا بِالْوَالِيَةِ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ الْوَلِيَّةِ اَوْ اِنَّ الَّذِيْنَ اسْلَمُوْا بِكَ بِالْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ النَّبَوِيَّةِ ﴾ و عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ ﴿ بالاتصال بالولاية .

﴿ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا ﴾ وضع الظاهر موضع المضمرا اشعاراً بعلّة الحكم و انهم محسنون .

﴿ اُوْلٰٓئِكَ لَهُمْ جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيْهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَّ يَلْبَسُوْنَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُنْدُسٍ وَّ اِسْتَبْرَقٍ ﴾ مّارق من ثياب الحرير و ما غلظ ﴿ مُتَّكِنِينَ فِيْهَا عَلٰى الْاَرَآئِكِ ﴾ على السرر، و فسرت في الاخبار بالسرر عليها الرجال ﴿ نِعْمَ الثَّوَابُ ﴾ دخول الجنة و التحلى بحليها ﴿ وَاَحْسَنَتْ ﴾

الارائك ﴿مُرْتَفَقًا وَ أَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا﴾ ای لحال المؤمن و الکافر او لحال المخلص و المنافق .

﴿رَّجُلَيْنِ﴾ ای حکایة حال رجلین ﴿جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ﴾ قیل: مثل حال المؤمن فی زهده فی زهرة الحیوة الدنیا و قنوعه بقلیل منها و حال الکافر فی جمعه لها و افتخاره بها بحال رجلین کانا جارین و کان لاحدهما بستنانان کبیران کما حکى الله و کان الاخر فقیراً فافتخر الغنی علی الفقیر .

﴿مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَقْنَاهُمَا بِنَخْلٍ﴾ ای جعلناهما محاطتین بالنخل بجعل النخل حولهما، او حولهما و اواسطهما ایضاً ﴿وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا﴾ بین کرومهما و نخلهما ﴿زُرْعًا﴾ فکانتا بحیث یحصل منهما ثماره و ادامہ و خبزه.

﴿كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ﴾ افراد الضمیر بلحاظ لفظ کلتا ﴿أُكْلَهَا﴾ مأ کولها من الثمار و التمر و الحبوب ﴿وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا﴾ لم تنقص من الاکل شیئاً بالافه او بتغییر بحسب الاعوام کسائر البساتین فانها کثیراً تثمر کما ینبغی فی عام و ینقص ثمرها فی عام اخر ﴿وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا﴾ لیدوم شربهما و لا یتعب فی سقیهما و یزید بهائهما.

﴿وَ كَانَ لَهُ﴾ لصاحب الجنّین ﴿ثَمَرٌ﴾ مال کثیر من غیرهما من اثم ماله، اذا کثر ﴿فَقَالَ لِصَاحِبِهِ﴾ الفقیر ﴿وَ هُوَ﴾ ای الصّاحب الفقیر او صاحب الجنّین ﴿يُحَاوِرُهُ﴾ یجاوبه فی الکلام ﴿أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا﴾ افتخاراً علیه .

﴿ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ ﴾ مع صاحبه بقرينة ما يأتي ﴿ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ﴾ بالفخر والعجب والغرور والغفلة من الله ﴿ قَالَ ﴾ اغتراراً بصورة نظرتها وغفلة من الله وقدرته ﴿ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً ﴾ ادى به اغتراراً الى انكار المعاد.

﴿ وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي ﴾ فرضاً كما تزعم ﴿ لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ وَ أَكْفَرْت بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ﴿ بحسب مادتك البعيدة ﴾ ثُمَّ مِنْ نُطْقَةٍ ﴿ بحسب المادة القريبة ﴾ ثُمَّ سَوَّيْتُكَ رَجُلًا لَّكِنَّا ﴿ اصله لكن انا خففت الهمزة و ادغم التون و اجرى بالالف و صلاً بنية الوقف .

﴿ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴾ وَ لَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿ هذا ما شاء الله او ما شاء الله كائن اقراراً بقدرته و ان الكل بمشيئته .

﴿ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴾ مقول القول او مستأنف من الصاحب ﴿ إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَ لَدَا فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ ﴾ فى الدنيا او فى الآخرة .

﴿ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا ﴾ جمع حسابانة بمعنى الصاعقة ﴿ مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴾ يزلق عليها لعدم نبات و شجر فيها، و كثيراً ما يقال: ارض زلق لما لانبات فيها ﴿ أَوْ يُصْبِحَ مَا وَ هَا غَوْرًا ﴾ غائراً فى الارض ﴿ فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴾ بتنقيه مجراه و تجديد منبعه و

اخراج الماء منه .

﴿وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ﴾ اهلك امواله تماماً او ثمر جنته كما قال له صاحبه و انذره، نقل عن الخبر ان الله ارسل عليها ناراً فاهلكها و غار ماؤها ﴿فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ﴾ يعنى على فخذيه لغاية تحسره فان المتحسر يضع كفيه على فخذيه و يضر بهما على فخذيه ظهراً و بطناً او يقلب كفيه لغاية تحيره فان المتحير يقلب كفيه ﴿عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا﴾ تحسراً على ما انفق فيها. ﴿وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرْوَةِهَا﴾ ساقطة كرومها على عرونها التي كانت الكروم عليها ﴿وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّيَ أَحَدًا﴾ تذكر لماخوفه به صاحبه ﴿وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ﴾ بدفع الاهلاك او رد المهلك ﴿مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا﴾ بنفسه عن اهلاك الله و ممتنعاً عنه.

﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾ فى موضع تعليل و الولاية بالفتح التصرف و النصرة و التربية و بالكسر السلطنة و الامارة و قرىء بهما، و هنالك اسم اشارة يشار به الى المكان و المراد به مرتبة من النفس لتشبيهها بالمكان، يعنى فى تلك الحال التي تنقطع امال النفس من كل ما سوى الله، يظهر لها ان الولاية لله الذى يظهر انه كان حقاً لا غير، و لذلك كانت ولايته باقية و ولاية غيره باطلة .

ففائدة التوصيف الاشعار بظهور كونه تعالى حقاً، حينئذ و كون غيره باطلاً، و لا يخفى على المستبصر تأويل الاية و تنزيلها على موسى الفقير العقل

و فرعون الغنى النفس و صفحتى النفس العلامة والعمالة اللتين: هما جنتان كثيرتا الثمار و الاجل الذى هو مهلك الجنتين و يبين هذا التأويل قوله و اضرب لهم مثل الحيوة الدنيا.

﴿هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا﴾ حال من الله او استيناف جواب لسؤال مقدر يعنى هو بذاته ثواب للمتقين الكاملين فى التقوى و هو خير من كل ثواب ﴿وَ خَيْرٌ عُقْبًا﴾ و هو بذاته عاقبة لاهل التقوى و لا عاقبة احسن منه .

﴿وَ أَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ اصله اضرب الاسماع بمثل الحيوة الدنيا لكنه لكثرة الاستعمال حذف الاسماع و اقيم المثل مقامه و اريد منه معنى اذ كر او اجر او صير و على الاولين.

فقوله ﴿كَمَا أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ﴾ حال من المثل او مستأنف بتقدير مبتدء، و على الثانى فهو مفعول ثان لا ضرب .

﴿فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ﴾ بعد نبتة و نموّه و اشتداده فصار مصفرًا و مبيضًا ﴿فَأَصْبَحَ هَشِيمًا﴾ منكسرًا ﴿تَذُرُّهُ الرِّيحُ﴾ تفرقه و للاشارة الى سرعة زوالها اتى بالفاء دون ثم ﴿وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَٰلِمًا﴾ من انزال الماء و انبات الارض و جعل النبات مشتدًا مختلطًا ثم جعله يابسًا هشيمًا متفرقًا و من نفخ الروح و احياء البدن الجماد بالحيوة العرضية الدائنية و جعل قواه مشتدة قوية ثم جعل البدن ذابلا و جعل قواه ضعيفة بعد قوتها ثم نزع الروح منه و جعله و جعل قواه غير مقتدرة على التماسك و التمانع.

﴿مُقْتَدِرًا﴾ بعد ما ذكر عدم بقاء الحيوة الدنيا و ان نضرتها ايام قلائل لا ينبغي ان يغتر بها العاقل ذكر اصول ما يتعلق به النفوس في الحيوة الدنيا و تهتم في جمعه و حفظه و اضافيها الى تلك الحيوة اشعاراً بسرعة زوالها و ان العاقل لا ينبغي ان يهتم بشأنها بل ينبغي ان يهتم بشأن ما هو باق نافع له.

فقال: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ فتزول بزوالها، ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ﴾ لا الزايات الفاسدات و هي ماتهتم به النفوس من المال والبنين وما يتبعهما وما يلزمهما ﴿حَيْرٌ﴾ من المال والبنين وان كانا خيراً في انظاركم او خيراً في الواقع ﴿عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَحَيْرٌ أَمْلاً﴾ فينبغي ان يطلبها الانسان ويجعلها مأمولة دون المال والبنين، والمراد بالباقيات الصالحات كلما يفعله الانسان بحكم العقل لا بحكم النفس . و عبارة اخرى كل فعل يبقى اثره في الكلمة الباقية من الانسان و هي صفحة النفس الباقية، و عبارة اخرى كلما يفعله من وجهته الولوية التكوينية و هي وجه الله الباقي الظاهر بالولاية التكليفية الحاصلة بالمبايعة الباطنة الايمانية و لما لم يكن لها اختصاص بفعل خاص و عمل مخصوص.

اختلف الاخبار في تفسيرها، فقد فسرت في الاخبار بصلوة الليل، و بمطلق الصلوة وبالصلوات الخمس المفروضة، وبالتسبيحة الكبرى، و بالاولاد الصالحين، و بالاشجار المثمرة التي يغرسها الانسان، و باصل كل الصالحات و هي الولاية، و بالمحبة اللازمة

للولاية او المستبعة لها.

﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ﴾ بجعلها هباءً منبثاً في الجوِّ و هو عطف على عند ربك او هو بتقدير ذكر و الجملة عطف باعتبار المعنى ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً﴾ من تحت الجبال و خلف التلال بحيث لا يكون فيها تلال و هاد.

﴿وَحَشَرْنَاهُمْ﴾ للحساب في تلك الارض البارزة و الجملة اما حال، و ماضويتها بالنسبة الى عاملها، او عطف و ماضويتها لتحقيق وقوعها ﴿فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ لا محسناً و لا مسيئاً. ﴿وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا﴾ مصطفين صفوفاً عديدة كما ورد انهم في ذلك اليوم مائة و عشرون الف صف و ذلك بحسب مراتبهم في القرب و البعد.

فان بنى ادم عليه السلام بحسب الظاهر نوع واحد و لكنهم بحسب الباطن انواع عديدة و لهم مراتب عديدة و كل نوع منهم في مرتبة منها مصطف بحسب افراده، و لكل مرتبة و صف نبي عليه السلام و امام عليه السلام غير من كان للصف الآخر و لذلك كانت الانبياء عليهم السلام بعدد صفوف مائة و عشرين الفاً بحسب عدد مراتب بنى ادم .

﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا﴾ استيناف جواب لسؤال مقدر كانه قيل: و ماتفعل

بهم؟ و ماتقول لهم؟

فقال: نقول لهم لقد جئتمونا، او حال عن فاعل نسيّر او فاعل حشرنا، او

مفعوله او فاعل لم تغادر او ضمير منهم، او فاعل عرضوا منفرداً او على سبيل التنازع والكل بتقدير القول، يعنى نقول لهم: لقد جئتمونا منفردين عن الازواج والاولاد والعشائر والموانسين و عمّا كسبتم فى الدنيا من المعاش و عمّا كسبتم من العلوم والصنایع الخيالية الدنيوية، و عمّا اعطيناكم من القوى والمشاعر الدنيوية و عن الاعضاء و الالات البدنية الطبيعية و عمّن اتخذتم اولياء من دون الله و ذلك كقوله تعالى: لقد جئتمونا فرادى .

﴿ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ﴾ عرارة عن ذلك كله والتقييد بأول مرة للاشارة ان الاعادة خلقة اخرى ثانية او للاشارة الى ان الانسان من بدو خلقته كل ان فى خلقة اخرى ثانية بناء على الحركة الجوهرية، او على تجدد الامثال او على تحلل بدنه و اتحاده مع بدنه او على تبدل كفيياته ﴿ بَلْ زَعَمْتُمْ ﴾ لما كان قوله لقد جئتمونا رداً عليهم فى زعمهم عدم البعث كانه قال لقد جئتمونا و ما زعمتم المجيء بل زعمتم عدمه حسن الاتيان بكلمة بل .

﴿ اَلَنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ ﴾ اى كتب اعمال الخلائق على ان يكون اللام للاستغراق، او الكتاب الذى فيه اعمال الخلائق من الالواح العلوية على ان يكون اللام للعهد، او وضع الكتاب كناية عن نشر الحساب اذ المحاسب يضع كتاب الحساب بين يديه؛ والمراد بوضع الكتاب على الاولين وضعه بين ايديهم، او على ايمانهم، و شمائلهم او فى الميزان بناء على ان صحائف الاعمال توزن .

﴿ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ ﴾ مما ثبت فيه من صغائر

ذنوبهم وكبايرها ﴿وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا﴾ على طريق يحسرتنا من تنزيل
الاعراض منزلة ذوى العقول ثم ندائها.

﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ﴾ تعجبوا منه و من احصائه جميع اعمالهم و
قد رسم فى المصاحف فصل لام لهذا الكتاب من مدخوله اشعاراً بانهم من
غاية دهشتهم يقفون على الجار الذى هو كالجزة من الكلمة ﴿لَا يُغَادِرُ
صَغِيرَةً﴾ فعلة صغيرة او سوئة صغيرة ﴿وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ الا
عدّها ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا﴾ جزاء ما عملوا او نفس ما عملوا بناء على
تجسّم الاعمال او رسم ما عملوا فى الكتاب ﴿حَاضِرًا﴾ والاؤلان اولى
للتأسيس .

﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ بنقص ثواب منه او بالعقوبة له من غير
استحقاق، او باظهار مساويه و اخفاء محاسنه، او بنسبة ما لا يفعله من
المساوى اليه.

فى الخبر: اذا كان يوم القيامة رفع الى الانسان كتابه ثم قيل: اقراء
فيقرء ما فيه فيذكره فما من لحظة ولا كلمة ولا نقل قدم الا ذكره كأنه فعل تلك
الساعة فلذلك قالوا: يا ويلتنا الاية.

﴿وَإِذْ قُلْنَا﴾ عطف على عند ربك والمعنى ان الباقيات الصالحات
خير ثواباً فى الابد و الازل او عطف على يوم نسيّر الجبال بتقدير ذكراى
ذكّرهم وقت قولنا قبل خلقهم .

﴿لِلْمَلَائِكَةِ أَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ

الْجِنِّ ﴿ قد سبق تفصيله في البقرة^(١) .
 ﴿ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ
 دُونِي ﴾ يعنى انه لم يطع ربه الذى خلقه ورباه وانعم عليه فلا ينبغي ان يجعل
 ولياً فان الخارج عن امر المنعم لا ياتى منه الاحسان .
 ﴿ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ ﴾ والحال انهم مع الخروج عن طاعة الرب لكم
 عدو فلا ينبغي ان تتخذوهم اولياء يعنى انهم فى انفسهم لا يستحقون الولاية
 بالاضافة اليكم ايضاً لا يستحقونها .
 ﴿ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ ﴾ بجعل الولاية لغير المستحق او هو وجه اخر
 للمنع عن اتخاذه ولياً .

كانه قال : وهو للظالمين ولي و من كان للظالمين ولياً لا ينبغي ان يتخذ
 ولياً ﴿ بَدَلًا ﴾ من الله ﴿ مَا أَشْهَدُ تُهْمُ ﴾ ما اشهدت ابليس و ذريته ، او ما
 اشهدت المشركين .

كما روى ان رسول الله ﷺ قال : اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او
 بابى جهل بن هشام فانزل الله هذه الاية و على الاول فهو وجه اخر للمنع من
 جعل ابليس و ذريته اولياء يعنى ما احضرتهم .

﴿ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ فكيف يكونون خالقيهما او
 متصرفين فيهما و من لا تسلط و لا تصرف له فيهما لا ينبغي اخذه ولياً ﴿ وَلَا
 خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ ﴾ فهم غير شاعرين بكيفية خلقتهم فكيف بخلقه غيرهم

والتصرف فيه ﴿ وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴾ وضع الظاهر موضع المضمرة اشعاراً بعلّة الحكم وذمّ اخر لهم و هو ايضاً وجه اخر للمنع من ولايته.

﴿ وَ يَوْمَ يَقُولُ عَطْفٌ عَلَىٰ عِنْدَ رَبِّكَ اَوْ عَلَىٰ يَوْمٍ نَسِيْرَ الْجِبَالِ بِتَقْدِيْرِ ذِكْرِهِمْ ﴾ نَادُوا شُرَكَاءِى ﴿ عَلَىٰ زَعْمِكُمْ وَ الْمِرَادُ بِالشُّرَكَاءِ اَعْمٌ مِنَ الشُّرَكَاءِ فِى الْوَجُوبِ وَ الْاِلَهَةِ وَ الْعِبَادِيَّةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْوَلَايَةِ وَ الْوُجُودِ ﴿ الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ ﴾ اَنَّهُمْ شُرَكَاءُ.

﴿ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَّوْبِقًا ﴾ اى بين المشركين و الشُّرَكَاءِ مَوْبِقًا لَا يَصِلُ بَعْضُهُمْ اِلَىٰ بَعْضٍ اَوْ جَعَلْنَا وَصَلَهم فِى الدُّنْيَا سَبَبَ هَلَاكِهِمْ فِى الْاٰخِرَةِ كَمَا قِيلَ: اِنَّ بَيْنَ بَعْضِ الْوَصْلِ ﴿ وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ ﴾ وَضَعُ الظَّاهِرُ مَوْضِعَ الْمَضْمَرِ اشْعَارًا بِعَلَّةِ الْحُكْمِ وَ تَهْدِيْدِ الْغَيْرِ الْمُشْرِكِيْنَ مِنَ الْمَجْرِمِيْنَ وَ اِشَارَةِ اِلَىٰ ذَمِّ الْاٰخِرِ وَ تَاوِيْلًا فِى مَقَامِ الدَّمِّ ﴿ فَظَنُّوْا ﴾ اَيَقْنُوْا كَمَا سَبَقَ اَنْ يَقِيْنَ اَرْبَابَ النَّفْسِ ظَنَّ لَا يَقِيْنَ .

﴿ اَنَّهُمْ مُّوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوْا عَنْهَا مَصْرِفًا وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِى هٰذَا الْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ﴾ يَتَذَكَّرُوْنَ وَيَعْتَبِرُوْنَ وَيَدْرِكُ بِهِ الْحَقُّ وَ الْاِنْسَانُ لِعُلْبَةِ النَّسِيَانِ وَ الْغَفْلَةِ عَلَيْهِ لَا يَتَذَكَّرُ وَ يَخْفَى عَلَيْهِ الْحَقُّ.

﴿ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ ﴾ يَتَأْتِيْ مِنْهُ الْجِدَلُ ﴿ جَدَلًا ﴾ وَ خُصُوْمَةٌ فَانَّ الْاِنْسَانِيَّةَ الْمُقْتَضِيَّةَ لِادْرَاكِ الْكَلِيَّاتِ وَ تَدْبِيْرِ الْاُمُوْرِ تَقْتَضِيْ الْفَحْصَ عَنِ الْاُمُوْرِ وَ رَدَّ الْمُرْدُوْدِ وَ قَبُوْلَ الْمَقْبُوْلِ، وَ بِمَا ذَكَرْنَا ظَهَرَ وَجْهٌ

الاتيان بالناس اولاً وبالانسان ثانياً.

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ﴾ كلمة مانافية او استفهامية، و الاتيان بالناس للاشعار بان مادة الانكار و عدم الاستغفار هي النسيان، ﴿أَنْ يُؤْمِنُوا﴾ بالايان الخاص والبيعة مع علي عليه السلام بقريته ﴿إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى﴾ فان الهداية خاصة بشأن الولاية كما ان الانذار خاص بشأن النبوة كما قال: انما انت منذر و لكل قوم هاد.

﴿وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ﴾ بالاستغفار الحاصل فى ضمن البيعة و الايمان فيكون تفصيلاً لان يؤمنوا باعتبار بعض اجزائه او بالاستغفار العام الحاصل بالندم على المساوى و طلب المغفرة لساناً .

﴿إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ﴾ الا انتظار ان تأتيم سنة الله فى الاولين من احلال العذاب بهم فى الدنيا او استعداد ان تأتيم سنة الاولين من العناد و اللجاج مع اهل الحق.

و على هذا فلاحاجة فى قوله: ﴿أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ﴾ الى التخصيص بعذاب الاخرة ﴿قُبلاً﴾ مقابلاً مشهوداً ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾ فان الرسول لا محالة يكون جامعاً بين جهتى التبشير والانذار ليصرف الخلق بالانذار عن دواعى النفس و يقربهم بالتبشير الى موائد الاخرة المسببة عن اقتضاء العقل، و لما كان التبشير من جهة ولايته والانذار من جهة رسالته وكان الرسول فى الاغلب مخاطباً من جهة رسالته لظهورها فيه قال: انما انت منذر بطريق الحصر يعنى من جهة

رسالتك .

﴿ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ ﴾ بالقول الباطل كقولهم ما انتم الا بشر، مثلنا باعتقاد ان البشرية تنافي الرسالة او بالسبب الباطل و هو النفس والشيطان ﴿ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ ﴾ ليزيلوا بالجدل او بالمبدء الباطل الحق عن الثبات والاستقرار ﴿ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴾ و اعظم الآيات الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ﴾ من الانبياء و الاولياء عليهم السلام و كتبهم السماوية و مواعظهم الوافية و سائر الآيات الافاقية و الانفسية، و المقصود ههنا الانبياء و الاولياء عليهم السلام فانهم الآيات العظمى و اسباب ظهور سائر الآيات من حيث انها آيات ﴿ فَأَعْرَضَ عَنْهَا ﴾ لعدم الاقبال على الانبياء عليهم السلام و عدم قبول مواعظهم و العناد معهم و عدم التدبر لسائر الآيات و عدم التنبه بها .

﴿ وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ﴾ من المساوى فان التوجه الى الانبياء و الاولياء عليهم السلام سبب ظهور المساوى و هو سبب كل خير كما ورد: اذا اراد الله بعبد خيراً بصره عيوب نفسه و اعماه عن عيوب غيره، و اذا اراد الله بعبد شراً بصره عيوب غيره و اعماه عن عيوب نفسه، و الاعراض عنهم سبب للغفلة عن سائر الآيات و نسيان المساوى عن نفسه و ظهور مساوى غيره .

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً ﴾ استاراً، تعليل للاعراض عن الآيات و تسليية له صلى الله عليه وآله لانه كان يتحسر على اعراضهم و عدم قبولهم، او

جواب للسؤال عن حالهم وعمّا اذّى اليه اعراضهم ﴿أَنْ يَفْقَهُوهُ﴾ كراهة ان يفقهوه او لان لا يفقهوه بحذف اللّام و لا النافية، و تذكير الضمير و افراده باعتبار القرآن الّذى هو مصداق الآيات و مظهرها و مظهرها، و يحتمل ان يكون قوله: انا جعلنا جواباً عن السؤال عن علّة عدم التدبّر فى القرآن الّذى به يهتدى الى سائر الآيات و يتنبّه لها كانه قيل: لم لا يتدبرون القرآن حتّى يتذكروا بسائر الآيات و يقبلوا عليها؟!

فقال: إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوا الْقُرْآنَ، و يحتمل ان يكون كلاماً منقطعاً عن سابقه من قبيل المخاطبات الّتى تكون بن الاحباب بحيث لا يطلع عليها رقيب و يكون جواباً عن تحييره ﷺ فى عدم قبولهم قوله ﷺ فى على ﷺ و ولايته كانه قال مالك تتحير فى عدم قبولهم قولك فى ولاية على ﷺ انا جعلنا، او مالك تتحسر على اعراضهم عن على ﷺ انا جعلنا. و لما كان طريق النّجاح منحصرأ فى التّحقيق و التّفقه الّذى هو شأن القلب و التّقليد من صادق و التّسليم الّذى يحصل بالسماع و الانتقاد للمسموع كما اشار اليهما بقوله: لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد قال تعالى كراهة ان يفقهوه تحقيقاً.

﴿ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ﴾ يمنعهم عن السّماع و التّقليد كراهة ان يسمعوه و يقبلوه تقليداً ﴿ وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى ﴾ كالنتيجة للسّابق يعنى اذا كان على قلوبهم اكنّة و فى اذانهم وقر، فان تدعهم الى الهدى ﴿ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴾ لانحصار طريق الهداية فى التّحقيق و التّقليد و هم

ممنوعون من كليهما .

﴿ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ ﴾ يعنى ان طبع القلوب وقر الاذان بسبب عملهم ومن رحمته لا يعجل لهم العذاب ﴿ بَلْ لَهُمْ ﴾ اى لعذابهم ﴿ مَوْعِدٌ ﴾ موعد يعنى القيامة او حين الموت او يوم بدر كما قيل: ان كان الاضراب عمّا يتوهم من عدم العذاب رأساً، او المعنى بل لمغفرتهم ونزول الرحمة بهم بحيث يظهر لكل احد موعد هو يوم القيامة ان كان الاضراب عمّا يتوهم من العذاب بعد عدم التّعجيل ﴿ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ ﴾ من دون الله او من دون الموعد ﴿ مَوْثِقًا ﴾ ملجأ، و هو استيناف او حال او صفة لموعد .

﴿ وَ تِلْكَ الْقُرَى ﴾ اى قرى الامم الماضيه ﴿ أَهْلَكْنَاهُمْ ﴾ من قبيل الاستخدام او بتقدير المضاف فى المرجع، او بارادة الاهل من القرى مجازاً ﴿ لَمَّا ظَلَمُوا ﴾ انفسهم بالمعاصى و الاعراض عن الآيات او ظلموا الآيات بالعناد، او الخلق بالصدّ و المنع من الآيات .

و هو تعريض بامّة محمد ﷺ و تحذير عن الاعراض عن الآيات و ترغيب فى الاقبال عليها و قبول قوله ﷺ فى على ﷺ .

﴿ وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ ﴾ اى لهلاكهم واهلاكهم على قراءة فتح الميم و ضمّه ﴿ مَوْعِدًا ﴾ لا يتجاوزون عنه فلا تغتروا يا امّة محمد ﷺ بالامهال و عدم التّعجيل فى المؤاخذه، و فسّر المهلك بنار الاخرة، و الموعد بالقيامة.
﴿ وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَيْهِ ﴾ واذ كر تعلماً او ذكر تعليمًا .

قصة مصاحبة موسى و خضر عليه السلام

اعلم، انّ في قصة موسى و خضر عليه السلام انواعاً من العبرة تعليمياً لكييفية الطّلب و انّ الطّالب لطريق الاخرة ينبغي ان يكون همّته الوصول الى الانسان الكامل الّذي هو مجمع بحرى الوجوب و الامكان و مرآة تمام الاسماء و الصفات الحقيّة و جميع الحدود و التّعيينات الخلقية و ان يكون له عزم في الطّلب الى انقضاء عمره، و تعليمياً لكييفية المسئلة بعد الوصول ليحصل القبول، و لكييفية الصّحبة بعد القبول و بياناً لا و صاف الشيخ و انّ الشيخ كيف ينبغي ان يربى و يروّض، و بياناً لتمام مقامات السّالّكين الى الله كما يأتى كلّ في مقامه . و الفتى و الفتاة يقالان للعبد و الامة، و للخادم و الخادمة و للمطيع و المطيعة، و للمؤمن و المؤمنة، و لصاحب الفتوة الّذى يؤثر على نفسه و لو كان به خصاصة و للشابّ و الشّابة، و المراد به هيهنا يوشع بن نون عليه السلام و صى موسى عليه السلام و دليل ارشاده و واسطة بيعته و خليفة نبوته و كان فتاه بتمام معانيه حيث انه باع نفسه من الله بواسطته و كان خادمه و مطيعه، و مؤثراً له على نفسه و شاباً بروحه، و كان سبب طلب موسى عليه السلام بعد مقام الرّسالة و فضل العزم كما يستفاد من الاخبار انه لمّا كلمه الله و اتاه الالواح و فيها كما قال الله: و كتبنا له فى الالواح من كلّ شىء موعظة و تفصيلاً لكلّ شىء رجع الى بنى اسرائيل فصعد المنبر و اخبرهم بما اعطاه الله، فدخل فى نفسه انه ما خلق الله خلقاً اعلم منه .

فاوحى الله الى جبرئيل ادرك موسى عليه السلام فقد هلك و اعلمه ان عند ملتقى البحرين عند الصخرة رجلاً اعلم منك فصر اليه و تعلّم من علمه فنزل جبرئيل عليه السلام واخبره و ذلّ موسى عليه السلام فى نفسه و علم أنّه اخطأ و دخله الرعب و امر فتاه يوشع عليه السلام ان يتزوّد لطلب ذلك الرجل .

اعلم، انّ العجب و روية الكمال من النّفس من اعظم المهلكات فانه اصل معظم المعاصى و اوّل معصية وقعت فى الارض لانه الذى منع ابليس من السّجود و اوقعه فى الاستكبار ثمّ الحقد و العداوة، ثمّ المكر و الخديعة اعادنا الله منه و جميع المؤمنين ، بل نقول ارسال الرّسل عليهم السلام و انزال الكتب و معاناة الانبياء عليهم السلام و مقاساة الاولياء عليهم السلام و طاعات الخلق و مجاهداتهم و امتحان الله لهم و ابتلائهم بانواع البلاء لخروجهم من الانانيّة و رؤية النّفس و لذلك .

قيل: تمام اهتمام المشايخ فى تربية السّالك لان يخرجوا من الانانيّة و نسبة شىء من الافعال و الاوصاف الى انفسهم فاذا رأى الشّيخ من السّالك رؤية النّفس و الاعجاب بها انزجر منه كمال الانزجار .

﴿لَا أَبْرَحُ﴾ عن السّير و الطّلب ﴿حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ﴾ بحرى الرّوم و الفارس الذى وعد الله تعالى موسى عليه السلام لقاء مجمع بحرى الامكان و الوجوب عنده، ﴿أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ الحقب الدّهر و الزّمان لكنّ المراد كما فسّر فى الخبر ثمانون سنة دلّ موسى عليه السلام بلفظ لا ابرح الذى يدلّ على دوام السّير و لفظ الحقب الذى هو منتهى ما يمكن من عمره على ثبات

عزمه على الطُّلب بحيث لا يشغل بغيره حتّى يصل الى مطلوبه او يفنى عمره في طلبه، و المقصود من نقله تعليم طريق الطُّلب و ثبات العزم عليه و انّ الطُّالب لطريق الاخرة ينبغي ان يكون كذلك و الاّ رجع بخفى حينين .

﴿ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا ﴾ تركاه غفلة منه او نسيا امره حين حياى و دخل البحر و نسى يوشع عليه السلام ان يخبر موسى عليه السلام بامرّه و قد كان علامة لقائه العالم حيوة الحوت المملوح كما سيجىء الاشارة اليه، و نسبة النسيان اليهما مع انه كان يوشع عليه السلام من باب التّغليب و هو تغليب شايع كثير غالب على لسان العرف .

﴿ فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴾ سلوكاً او سالكاً، مصدر من غير لفظ الفعل او حال و قد اختلف الاخبار اختلافاً كثيراً فى ذكر الحوت و كونه علامة للوصول الى العالم و كفيّة حيوته و انفلاته الى البحر و كفيّة نسيانه، و السّرّ فى اختلافها الاشعار بالتأويل و انّ صورة التّنزيل عنوان لحقيقة التأويل فانّ تنزيهه كما يستفاد من مجموع الاخبار ما حاصله انّ موسى عليه السلام قال لجبرئيل عليه السلام باى علامة اعرف الوصول الى مجمع البحرين؟

قال: ايتك ان تحمل معك حوتاً فاذا انتعش و حياى ذلك على و صولك، فحملاً حوتاً و سارا و مرّاً برجل و لم يعرفاه فقام موسى عليه السلام يصلّى و اخرج يوشع عليه السلام الحوت و وضعه على حجر فحياى او غسله فى ماء عين الحيوان فحياى و افلت من يده و دخل البحر او قطر قطرة فى لمكتل فاصابه و حياى و نسى يوشع عليه السلام ان يخبر موسى عليه السلام او تركاه على الصّخرة و سارا من ذلك

الموضع .

﴿ فَلَمَّا جَاوَزَا ﴾ الموضع عيباً و كان موسى لم يعيى فى سفر قط او فى هذا السفر الا فى هذا السيرحين جاوزا مجمع البحرين ﴿ قَالَ لِفَتَيْهِ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا ﴾ الغداء ما يتغذى به فى الصباح ﴿ لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا ﴾ فى ابدال اسم الاشارة اشعار بانّه لم يعيى قبل ذلك فى سفر، ﴿ نَصَبًا ﴾ عيياً .

﴿ قَالَ أَرَأَيْتَ ﴾ كلمة تعجّب فى العرب و العجم بلفظها و ترجمتها و الاصل ارأيت مادهانى؟ ﴿ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ ﴾ فحذف الموصول و صلته و اقيم الظرف مقامه، او الاصل ارأيت بليّة اذ اوينا؟ فحذف المضاف ابقى المضاف اليه، او الظرف بنفسه مفعول على طريق المجاز عقلى، او المفعول محذوف و اذا اوينا مستأنف مفسّر للمفعول المحذوف و لفظة اذ متعلّق بمحذوف مفسّر بقوله: ﴿ فَأِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ ﴾ اى تركته على الصخرة او نسيت امره الغريب ان اذ كره لك حين حياى و افلت فى البحر، و ذكر انه لكثرة ما كان يرى من امثاله من موسى عليه السلام لم يكن يبالي به و يذكره .

﴿ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ﴾ لك او اتذكره ﴿ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴾ قَالَ ذَلِكَ ﴿ اى امر الحوت لانه كان دليلاً على المطلوب، او الرجل المستلقى عند الصخرة ﴿ مَا كُنَّا نَبْغِ ﴾ حذف اللام للوصل بيّنة الوقف اشعاراً بعدم تمام الطلب و السلوك مع الخضر عليه السلام .

﴿ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ ءَأْتَارِهِمَا ﴾ فى الطريق الذى جاء فيه طلباً

للموضع و الرجل الذي كان في ذلك الموضع ﴿قَصَصاً﴾ يقتصان اثارهما قصصاً، او مقتصين، او هو مصدر من غير لفظ الفعل.
 ﴿فَوَجَدَا﴾ بعد الانتهاء الى الموضع ﴿عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا﴾ شرفه تعالى بالعبديّة والاضافة الى نفسه ﴿ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا﴾ ثمّ وصفه بايتاء الرّحمة و خصّها بكونها من عنده اشارة الى الرّحمة الخاصّة التي هي مقام الولاية، فانّ الرّحمة العامّة التي هي من اظلال اسم الرّحمن يؤتية لكلّ احد بل لكلّ موجود لانّ ظهور الاشياء و وجودها و قوامها و بقائها تكون بها، و الرّحمة الخاصّة التي هي من اظلال اسم الرّحيم تكون لكلّ من قبل الدّعوة العامّة و باع البيعة النّبويّة.

و لكلّ من قبل الدّعوة الخاصّة و باع البيعة الولويّة، لكنّها لا تكون من عند الله بل من عند خلفائه فلا توصف بكونها من عند الله، و الرّحمة الموصوفة بكونها من عند الله هي التي تحصل للسالك بعد انتهاء سلوكه بحسب استعداده و فنائه عن ذاته و بقائه بالله بعد فنائه و استخلاف الله اياه لدعوة عباده الدّعوة الباطنة او الدّعوة الظّاهرة و هي المسمّاة بالولاية و الموصوفة بكونها من عند الله.

و فيه اشارة الى كون الخضر عليه السلام وليّاً داعياً الى الله بخلافته، و اما كونه نبياً فلا يستفاد منه، و في بعض الاخبار انه كان نبياً ايضاً، و يمكن حمل ما في الاخبار من كونه نبياً على خلافة النّبوة فانّ الولي من حيث تعليمه للعباد احكام القالب له خلافة النّبوة كما قيل: الشيخ في قومه كالنبي في امته .

﴿ وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴾ وصفه بتشريف تعليمه و كون
التعليم من لدنه و كون ما علمه من لدنه علماً لا صنعة فانّ تعليم الانبياء و
الاولياء عليهم السلام تعليم الله لكنّه ليس من لدنه بل من لدن خلفائه و كون التعليم من
لدنه قد يتعلّق بالصنعة كما في قوله تعالى: و علّمناه صنعة لبوس لكم .

اوصاف الولي (وهي سبعة)

فقد اشار تعالى الى اوصاف سبعة للخليفة و الشيخ، و انّ الدّاعي
الى الله ينبغي ان يكون متّصفاً بتلك الاوصاف:

- الاول: العبدية والخروج من حكم نفسه والدخول في حكم غيره.
- والثاني: العبدية لله تعالى، فانّ الخروج من حكم النفس والدخول في
حكم الغير اعمّ من الدخول في حكم الله فانّ المريد داخل في حكم المراد
والمطيع في حكم المطاع وليس بداخل في حكم الله بلا واسطة .
- و الثالث: ايتاء الرحمة .
- و الرابع: ايتاء الرحمة الخاصة الموصوفة بكونها من عنده .
- و الخامس: تعليم الله .
- و السادس: كون التعليم من لدنه .
- و السابع: تعلّق التعليم بالعلم لا بالصنعة و قد ذكر الاوصاف
على ترتيبها الحاصل للسالك.

فانّ العبدية لخلفاء الله مقدّمة على العبدية له بلا واسطة، والعبدية له
مقدّمة على ايتاء الرحمة، و ايتاء الرحمة مطلقة مقدّم على صيورتها من عنده

و صيرورة الرحمة من عند الله مقدمة على التعليم.

فإن المراد بالتعليم هيهنا تعليم احكام الكثرة من حيث الدعوة و التأديبة الى الله، و صيرورة التعليم لندنيا متأخرة عن التعليم المطلق و مقدمة على تعليم العلم من لدن الله، و قد ذكر قصة ملاقاتهما و مخاطباتهما في المفصلات .

﴿ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ ﴿ بَعْدَ الْمَلَقَاتِ وَ اِتْمَامِ التَّحِيَّةِ وَ مَا جَرَىٰ بَيْنَهُمَا مِنَ الْمَخَاطِبَاتِ ﴾ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴾ مفعول تعلّمني او حال من فاعل اتبعك او مفعوله او كليهما او من فاعل تعلّمني او مفعوله او كليهما او من مرفوع علّمت او تمييز مبين لكلمة ما او مبين لنسبة اتبع الى الكاف او مصدر لقوله اتبعك بتقدير مضاف اى اتباع رشد او مصدر لقوله تعلّمني او علّمت بتقدير مضاف اى تعليم رشد او مصدر لفعل محذوف حالاً ممّا سبقه او منقطعاً عمّا قبله دعاء او تعليلاً او مفعول له حصولي او تحصيلي محتمل التعليل لكلّ من الافعال الثلاثة، و يحتمل جريان بعض و جوه رشداً بالنسبة الى قوله: قال له على بعد.

المراد بالرشد الاهتداء الى تنظيم المعاش و حسن المعاشرة مع الناس بحيث يؤدّي الى حسن المعاد و استحقاق الاجر من الله و يعبر عنه بسياسة المدن و الاهتداء الى سياسة النفس و كلّ من كان تحت اليد من القوى و الجوارح و الاهل و العيال و ادخالهم تحت حدود الله و يعبر عنه بتدبير المنزل، و الاهتداء الى اصلاح النفس بتخليتها عن الرذائل و تحليتها بالخصائل و يعبر عنه بتهديب الاخلاق.

و اما العقائد الحقّة الثابتة الجازمة فهي و ان كانت اصل الرّشد وبدونها لا يحصل الرّشد لكن لا يطلق الرّشد عليها في الغالب و هي كانت حاصلة لموسى عليه السلام و يعبر عن الاولين بالسّنة القائمة، و عن الثالث بالفريضة العادلة، و عن الرابع بالاية المحكمة.

و اليها اشير في الحديث النبوي حيث قال صلى الله عليه وآله: انما العلم ثلاثة اية محكمة، او فريضة عادلة، او سنّة قائمة .

و لقد اجاد عليه السلام في الطّلب حيث تنزّل عن مقامه العالى الى مقام الفقير المحتاج و ابرز الطّلب و السّؤال بصورة الاستفهام لا الامر المشترك بين الامر و السّؤال، و في حكايته تعليم للعباد .

وانّ من اراد العلم و الارادة كيف ينبغي ان يطلبوا العلم و الارادة للعالم والشيخ و تنبيه على ان المرء وان كان ذا فضائل كثيرة و مراتب عليّة لا ينبغي ان يتوّف عن التّعلم بل ينبغي ان يطلب ما افتقده عمّن يعلم انّ المفقود عنده و ان كان الّذى عنده المفقود ادون منه و لا ينظر الى دنور تبتته بل يرى نفسه من حيث جهله المفقود ادون منه و محتاجة اليه فيتضرّع عنده و تكدّي عليه .

بيان النّياية للرّسالة و الولاية عليه السلام

اعلم، انّ الانبياء عليهم السلام لهم مقامات ثلاثة بحسب نسبتهم الى الخلق: الاول: مقام البشريّة و به يتعيّشون مثلهم و يأكلون و يشربون و يسعون في

حاجاتهم، ويحتاجون في المعاش الى معاونتهم و هذا الذي سدّ طريق الخلق عن قبول نبوتهم و طاعتهم من حيث انهم يرونهم محتاجين في المعاش ساعين في تحصيلها ولا يرون منهم مقاماً اخر لا ختفائه عن النظر، ولم يشعروا ايضاً بطريق العلم و البرهان و لا بطريق الذوق و الوجدان ان لهم وراء المرئى مقاماً لكون علومهم مقصورة على ما في هذه الدار كما قال تعالى؛ ذلك مبلغهم من العلم.

اندر اين سوراخ بنايى گرفت در خور سوراخ دانايى گرفت
و لذلك قصروا و صافهم و مقاماتهم على المرئى فقالوا: ان انتم الا بشر
مثلنا .

انبيا را مثل خود پنداشتند هم سرى با انبيا برداشتند
و الثانى: مقام الرسالة و به يؤسسون نظام معاش الخلق بحيث يؤدى الى صلاح الدارين و يسنون حدود الله و عبادات القالبيّة و بحسب هذا المقام كانوا يدعون الخلق عموماً باللطف و القهر و الاختيار و الاجبار و يأخذون البيعة منهم على شرائطها المقررة عندهم، و يسمّى تلك الدّعوة دعوة ظاهرة عامّة و هذه البيعة عامّة نبويّة و بعد هذه البيعة يقع الاسلام عليهم .
و الثالث: مقام الولاية و بحسب ذلك المقام كانوا يدعون المستعدين دون غيرهم الى طريق القلب و السير الى الله و السلوك الى الاخرة باللطف فقط من غير قهر و اجبار .

كما قال تعالى: لا اكره فى الدين فانه فى هذه الدّعوة يرتفع الاكراه

ولا يتأتى الاجبار لان السّير بها سلوك من طريق القلب الّذى هو مستور عن الانظار ولا يتصوّر فيه الاجبار، و كانوا من هذه الجهة يعلمونهم احكام القلب و لوازم السلوك و حدوده بحسب مراتبه و كانوا يأخذون البيعة منهم على شرايطها المقررة عندهم ويسمى تلك الدّعوة و البيعة دعوةً خاصّة باطنة و بيعة خاصّة ولويّة، و بعد تلك البيعة يقع اسم الايمان عليهم.

فائدة البيعة العامّة و غايتها

و فائدة البيعة العامّة و الاسلام الدّخول تحت الحدود و الاحكام و حفظ الدّماء و الاعراض و تصحيح المناكحة و الموارد و غايته قبول الولاية و قبول الدّعوة الباطنة و البيعة الخاصّة، و لما كان ذلك يحصل بالانتحال و انقياد احكام الشّرع اکتفوا بعد زمن النّبى ﷺ فى اطلاق اسم الاسلام و جريان احكامه بمحض هذا الانقياد من دون حصوله بالبيعة او بحصوله بالبيعة الفاسدة مع خلفاء الجور، بخلاف الايمان، فانّ ثمرته الارتباط و الاتّصال باطناً و بذر ذلك الاتّصال لا يحصل الا بالبيعة و الاتّصال الصّورىّ و العقد بالايمان و العهد باللسان و اخذ الميثاق و شراء النفس و الاموال .

و لذلك التزموا فيه البيعة و لم يرضوا عنها باعتقاد الجنان فقط، و من هذا يظهر سرّ من اسرار قعود على ﷺ فى بيته و ارضاء العنان نحواً من خمس و عشرين سنة، و هكذا كان حال اولياء الله ﷺ وائمة الهدى ﷺ الا انّ مقام الرّسالة كان لهم بحسب الخلافة لا الاصاله، و مقام الولاية كان بالاصاله، فقد

كانوا يستنبطون في كل من المقامين او في كليهما وكانت سلسلة النيابة جارية بعد الغيبة الكبرى الى زماننا هذا وقد سمي النّواب في مقام الرّسالة بمشايخ الاجازة الرّواية، والنّواب في مقام الولاية بمشايخ اجازة الارشاد و الجامعون بين النّيابتين بكلا الاسمين، ويسمى الاولان بالنّواب الخاصّة، كما يسمّى غيرهم ممّن نصبوه لامامة الجماعة او لجمع الاموال او غير ذلك بهذا الاسم، ويسمى الثالث بالنّواب العامّة لعموم نيابتهم في كل ما يرجع الى الامام.

وقد كانت سلسلة اجازة الرّواية في مشايخها منضبطة متّصلة من زمن المعصومين عليه السلام الى زماننا هذا، وكذا سلسلة اجازة الارشاد كانت منضبطة متّصلة من الخاتم عليه السلام بل من زمن ادم عليه السلام الى زماننا هذا، فمن ادعى الفتيا او الارشاد من غير اجازة من المأذون في الاجازة من المعصوم عليه السلام، فقد اخطأ وغوى واغوى، ومن افتي او ارشد بالاجازة فانّ مدادهم افضل من دمائه الشّهداء.

وشأن مشايخ الرّواية رضوان الله عليهم تعليم العباد عبادات القالب و سياسة البلاد كالحدود و الموارد و اداب المعاملات و المناكحات و نظرهم الى الكثرات و مراتبها و اعطاء كل ذي حقّ حقه من اللّطف و القهر و الاعطاء و المنع و لذلك يسمّون بالعلماء لانّ العلم بوجه هو ادراك مراتب الكثرات و حقوقها.

وشأن مشايخ الارشاد تعليم احكام القلب و السلوك الى الله و التّجريد

عن الكثرات و عدم الالتفات اليها و تهذيب الاخلاق و الاتّصاف بصفات
الروحانيين و اماتة الغضب و الشهوة و لذلك يسمّون بالحلماء؛ لانّهم اماتوا
الغضب و رضوا بقضاء الله.

و شأن مشايخ الاجازتين الجمع بين الحقيين و حفظ مراتب الكثرة مع
التمكّن في مقام الوحدة و الدّعوت الى الوحدة مع الابقاء في الكثرة
والتصرّف في النفوس بجذبها الى الوحدة مع توسعتها في الكثرة و خلاصتها
حفظ جميع المراتب كما ينبغي و لذلك يسمّون بالحكماء .

و قد اشير الى الثلاثة فيما روى عن السيد السّجاد عليه السلام انه قال: لو يعلم
النّاس ما في طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج و خوض اللّجج، انّ الله تبارك
و تعالي اوحى الى دانيال عليه السلام انّ امقت عبيدى الىّ الجاهل المستخفّ بحق اهل
العلم التّارك للاقتداء بهم، و انّ احبّ عبيدى الىّ التّقىّ الطّالب للتّواب الجزيل
الملازم للعلماء، التّابع للحلماء القابل عن الحكماء .

و المقصود ملازمة العالم من حيث علمه و متابعة الحليم من حيث
حلمه و القبول عن الحكيم من حيث حكيمته سواء كانت الاوصاف حاصلة
لشخص واحد او كان كلّ في شخص، اذا تمهّد هذا فنقول انّ الحكيم قد
اغناه الله بعلمه عن علم غيره و لا حاجة له الى الرجوع الى غيره.

و اما العالم الذي هو شيخ الرواية فهو غنيّ عن غيره من جهة علم
الكثرات، و اما من جهة احكام القلب و تهذيب الاخلاق و علوم الاسرار فهو
محتاج الى غيره، فاقد لما هو عند غيره فينبغي له ان يرجع الى الحليم الذي هو

شيخ الارشاد و يأخذ ما افتقده عنه .

ولا ينبغي له التأنف عنه و ان يرى نفسه افضل من الحلیم، كما انّ موسى عليه السلام في كمال مرتبة الرّسالة و كونه من اولى العزم و كمال مرتبة علمه بالكثرات رجع الى الخضر عليه السلام مع انّ مرتبة الخضر عليه السلام من هذه الجهة كانت ادون من مرتبته و سئل عنه ما كان عنده في كمال التّواضع و التّضّرّع و حفظ الادب و سؤال الاتّباع و القبول مع تأنف الخضر عليه السلام عن القبول و استكباره عليه .

و قد اشير في الاخبار الى انّ الحافظ لمراتب الكثرات و حقوقها افضل و اجمع من المستغرق في التّوحيد و اسراره .

و قد ورد ايضاً انّ موسى عليه السلام كان افضل من الخضر عليه السلام لذلك و كذلك ينبغي لشيخ الارشاد اذا لم يحصل له مرتبة اجازة الرّواية ان يرجع الى شيخ الرّواية و يتعلّم منه احكام الكثرات و لا يتأنف عن الرّجوع اليه بل يتواضع عنده و يتذلّل لديه و يسئل احكام الشريعة عنه، و ينبغي لكلّ ان يأمر اتباعه بالرّجوع الى الاخر فيما عنده حتّى يقع الوداد بين العباد و يرتفع النزاع و العناد و يستحقّوا الرّحمة و الفضل من ربّ العباد .

و هكذا كان حالهم في زمن الائمة عليهم السلام وبعده الى مدّة من الغيبة الكبرى، ثمّ لما طال الغيبة و اختلط الامّة و اختفى المشايخ و اشتبه الحال على المتسمّين بالشّيعية و توسّلوا بعلوم العامّة و صوفيتهم و حصلوا علم الشريعة و اداب الطّريقة لاغراض النّفسانيّة و اغراض دنيويّة و تشبّهوا بالمحقّين من

مشايخ الشيعة وقع التّحاسد و التّباغض و النّزاع و الخلاف بينهم .
و طعن كلّ في طريق الاخر و كفر بعض بعضاً و تفل بعض في وجوه
بعض و ما هذا الا لاهواء كاسدة و اغراض فاسدة، اعاذنا الله و جميع المؤمنين
من شرّه في الدنيا و تبعته في الاخرة ﴿ قَالَ ﴾ الخضر عليه السلام تتميماً لعزمه و تشبيهاً
لقدمه و تكميلاً لتضرّعه و استعداده و تمهيداً لاخذ الميثاق الا كيد عنه: ﴿ اِنَّكَ
لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴾ لاني و كلّت بامر لا تطيقه و و كلّت انت بعلم لا
اطيقه كما في الخبر .

و ذلك لانّ موسى عليه السلام و كلّ بعلم الكثرة و حفظ المراتب و النّظر الى
الظواهر و حفظ الحقوق و ايصالها الى اهلها و اجراء احكام القالب و حدوده و
ذلك امر عظيم قلّما يتحمّله الا ولياء عليه السلام الا من اجتباه الله للرّسالة و استكمّله في
مقام الكثرة مع كماله في التّوحيد كموسى عليه السلام و ان كان غير مطّلع على بعض
اسرار التّوحيد و غرائبه ، و الخضر عليه السلام و كلّ بامر الولاية و اسرارها و غرايب
التّوحيد و من كان حافظاً لا و ضاع الشريعة و احكام الكثرة غير محيط بغرائب
الولاية و التّوحيد لا يمكنه تحمّل ما يظهر من الغرائب من صاحب الاسرار
مخالفاً لا و ضاع الكثرة و احكام الشريعة .

و في الخبر كان موسى عليه السلام اعلم من الخضر عليه السلام و في خبر اخر و لم يكن
ذلك باستحقاق للخضر عليه السلام الرّتبة على موسى عليه السلام و هو افضل من الخضر عليه السلام و
كانه كان عالماً بانّ موسى عليه السلام لا يصير مستكماً في الجهتين و لذا اتى بكلمة لن
المشعرة بالتأبيد و قال: ﴿ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا ﴾

قَالَ ﴿مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ متضرعاً اليه خارجاً من انانيته متوسلاً بمشيئة الله تعالى: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ فلما تضرع عليه و توسل بالمشيئة و اعطى الميثاق من نفسه بعدم العصيان قبله و شرط عليه ان لا يسئل عن شىء صدر منه و ينتظر الاخبار منه من غير استخبار، و فى حكايته تعليم و تنبيه على طريق المتابعة و الارادة بترك الانانية و الاعتراض و السؤال و ان كان ما يره مخالفاً لظاهر الشريعة.

﴿قَالَ فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ و ذلك لانه اراد تربيته و تكميله باسرار الولاية و تعليمه اداب السلوك و كيفية التربية فقبل ذلك الشرط موسى عليه السلام لکنه ما وفى به لثقل ما رآه من الغرائب التي كانت مخالفة للشريعة .

﴿فَانْطَلَقَا﴾ طالبين للسفينة ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا﴾ تثنية الضمير مع كونهم ثلاثة لكون يوشع عليه السلام تابعاً و كونهما مقصودين بالحكاية ﴿قَالَ﴾ موسى عليه السلام ﴿أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا﴾ استنكر فعله و انكر عليه نسياناً للشرط الذى كان بينهما لعظم ما رأى منه فانه كان ينكر الظلم و لا يتحمل مشاهدته ﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾ اى منكراً عجبياً. ﴿قَالَ﴾ الخضر عليه السلام تنبيهاً على خلفه و قلة صبره و تحمله و تذكيراً لوعده: ﴿أَلَمْ أَقُلْ﴾ اسقط كلمة لك هي هنا تخفيفاً للعتاب اول مرة ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ فتذكر موسى عليه السلام عهده بعدم السؤال و خلفه لوعده و اعتذر عن خلفه و سئل القبول و عدم المفارقة و ﴿قَالَ﴾ سائلاً متضرعاً

معى صبراً .

﴿ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ ﴾

موسى عليه السلام بعد التنبه بان غيرته لم تكن فى محلها وان فعله هذا لا عذر له و انه لا طاقة له على تحمل ما يرى من الخضر عليه السلام : ﴿ إِن سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا ﴾ اعترف بالتقصير واستحى عن سؤال المصاحبة بعد ما وقع منه .

نقل عن النبى صلى الله عليه وسلم : رحم الله اخى عليه السلام موسى عليه السلام استحى فقال ذلك، لو

لبث مع صاحبة لا بصر اعجب العجائب ؛ و روى عنه صلى الله عليه وسلم ايضاً وددنا ان موسى عليه السلام كان صبر حتى يقص علينا من خبرهما .

و فيه تعليم و تنبيه على ان السالك بعد تخريب سفينة البدن ينبغي ان يقتل الغلام المتولد من ادم الروح و حواء النفس الذى يتولد فى اول تعلق الروح الانسانية بالنفس الحيوانية، او هو الذى شأنه التدبير و استعمال الحيل فى الوصول الى مآرب الحيوانية و الاهوية الكاسدة النفسانية و يعبر عنه تارة بالشيطنة، و تارة بالخيال، و تارة بالوهم لاستعمال الشيطان له، استعماله الخيال و الوهم فى استنباط الحيل و استعمالها، و لو لم يقتل هذا الغلام لافسد فى الارض و اهلك الحرث و النسل و افسد ابويه، و لو قتل ابدلهما الله ربهما غلام القلب الذى اذا بلغ اشده اتاه الله العلم و الحكم و اصلح فى الارض و كان اقرب رحماً لابويه .

﴿ فَاَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ هِيَ النَّاصِرَةُ وَ إِلَيْهَا

تنسب النَّصَارَى و كانوا لا يضيِّفون احداً قطّ ولا يطعمون غريباً ﴿أَسْتَطَعَمَا
 أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا﴾ و كانا جائعين ﴿فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً
 يُرِيدُ﴾ يشرف ﴿أَن يَنْقُضَ﴾ ينشقّ ﴿فَأَقَامَهُ﴾ بوضع يده عليه و قوله: قم
 باذن الله و فيه تعليم و تنبيه على أنه ينبغي في اخر السلوك اقامة جدار البدن و
 اصلاحه حتى يستتم كمال النَّفْس باصلاحه و التَّعبير في الاوّل بالسَّفينة و في
 الاخر بالجدار للاشعار بانّ البدن في اوّل السلوك كالسَّفينة المملوءة من كلّ
 متاع و في اخره كالجدار المجردة عن متاع النَّفْس .

﴿قَالَ﴾ موسى ﷺ ﴿لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ يعنى
 لم ينبغ ان تقيم الجدار حتى يطعمونا يا وونا و هذا السؤال و ان لم يكن مثل
 سابقه لکنه لما عهد مع الخضر ﷺ ان لا يصاحبه ان سئله ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ
 بَيْنِي وَ بَيْنِكَ﴾ اى الفراق الذى كان معهوداً بينى و بينك او فراق فى بينى و
 بينك.

﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ اى بارجاعه
 الى امر حقّ او بحقيقته.

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ﴾ و
 يتعيشون بها، ﴿فَأَرَدْتُ أَن أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مِّلْكٌ يَأْخُذُ كُلَّ
 سَفِينَةٍ﴾ اى سالحة و قد قرىء كلّ سفينة سالحة «غَصْباً» و قد فسّر
 ورائهم فى الخبر بامامهم، و ان كان المراد خلفهم فالمعنى انّ خلفهم ملكاً يأخذ
 كلّ سفينة سالحة غصباً، و هذه السَّفينة اذا رجعت اليه سالحة يأخذها غصباً و

نظم المعنى يقتضى تقديم قوله و كان ورائهم الى اخر على قوله فارادت ان اعيبها الى اخر، لان ارادة العيب مسببة عن اخذ الملك كل سفينة غصباً و عن كون ارباب تلك السفينة مساكين لكنّه و سّطه بين جزئى السّبب اشعاراً بانّ الاهتمام فى ارادة العيب بحفظ معيشة المساكين و التّرحم عليهم لا برفع الظلم و منع الظالم.

و بعبارة اخرى كان الجزؤ المهمّ به فى تلك الارادة من جزئى السّبب هو الحبّ فى الله لا البغض فى الله و بعبارة اخرى كان داعيه الى تلك الارادة هو الرّحمة لا الغضب .

﴿ وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً ﴾
 طهارة من الكفر و الشّرك و الذّنوب، او نموّاً فانّ غلام القلب اطهر و انمى من غلام الشّيطنة ﴿ وَ أَقْرَبَ رُحْمًا ﴾ رحمة و عطفاً على والديه، او هو مأخوذ من الرّحم بالكسر و السّكون و الرّحم بفتح الرّاء و كسر الحاء بمعنى القرابة و هذا اوفق بالمعنى اذا القرب بالقرابة اقرب منه بالرّحمة، روى أنّهما ابدلا بالغلام المقتول ابنة فولد منها سبعون نبياً.

﴿ وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ ﴾ و هما تأويلاً قوّتا القلب العالمة و العمّالة فانّ القلب بعد تولّده يحصل له قوّتان باحديهما يتصرّف فى كثرات عالمه الصّغير على وفق حكم العقل، و بالاخرى يتوجّه الى العقل و يأخذ ما هو صلاحه من العلوم و المكاشفات بحسب نفسه او بحسب عالمه .

وبعبارة اخرى يصير ذا جهتين: جهة الوحدة و جهة الكثرة و يتمهما عبارة عن عدم اتصاليهما بابيهما العقل، او عدم اتصاليهما الى ابيهما المرشد المعلم و ببقاء جدار البدن يستخرجان ما هو المكمون تحت من كنز الجامعية بين التنزيه و التشبيه و التسبيح و التحميد و هو مقام الجمع الذي هو قرّة عيون السالك.

و للاشارة الى جهة التأويل و رد اخبار مختلفة كثيرة في تفسير الكنز بانه لم يكن من ذهب و لا فضة، و في بعضها كان: لا اله الا الله محمد ﷺ رسول الله و بعده بعض كلمات النصح و الوعظ و في بعضها: بسم الله الرحمن الرحيم و بعده بعض الكلمات الناصحة، و في بعضها الجمع بين التسمية و التهليل و رسالة محمد ﷺ و بعده كلمات النصح و في بعضها الاقتصار على التهليل فقط و بعده الكلمات الناصحة و بعد اعتباره جهة التأويل يرتفع الاختلاف عن الكل و يتحد المقصود من مختلفها ﴿ فِي الْمَدِينَةِ ﴾ اي الناصرة ﴿ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا ﴾ و صلاح ابيهما صار سبباً لمرعاتهما و اقامة جدارهما و حفظ كنزهما.

فان الله ليحفظ ولد المؤمن الف سنة كما في الخبر وان الغلامين كان بينهما و بين ابويهما سبعمئة سنة و في الخبر ان الله ليصلح بصلاح الرجل المؤمن من ولده و ولد ولده و يحفظه في دويرته و دويرات حوله فلا يزالون في حفظ الله لكرامته على الله .

﴿ فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا ﴾ قوتهما قيل: هو ما بين ثمانى

عشرة سنة الى ثلاثين و هو مفرد على بناء الجمع نادر النّظير او جمع لا واحد له من لفظه او واحده شدّ بالكسر او شدّ بالفتح لكنهما غير مسموعين بهذا المعنى و معنى الجمع اوفق بالمقصود لانه اريد به قوّة جميع القوى البدنيّة و النفسانيّة.

﴿وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ﴾ اى ما رأيت من العجائب او ما رأيت من اقامة الجدار ﴿عَنْ أَمْرِى﴾ و رأى .

مراتب السلوك

اعلم، انّ مقصود الخضر عليه السلام كان من اظهار تلك الغرائب ظاهراً و اجرائها باطناً تعليم موسى عليه السلام طريق التّكميل و تكميله من جهته حاجته الى التّعليم و ان كان موسى عليه السلام من جهة الرّسالة و مراقبة احكام الكثرة و حفظ مراتبها افضل و اكمل من الخضر عليه السلام، كما مرّ لكنّه كان محتاجاً الى تعليم الخضر عليه السلام طريق التّكميل فى جهة الوحدة و السلوك الى الله.

و لما كان السّالك فى اوّل مراتب سلوكه، و هو السّير من الخلق الى الحقّ محتاجاً الى خراب البدن و اضمحلال القوى النفسانيّة حتّى يتخلّص من سلطان الشّيطان و غصبه و يسلم للقوى العقليّة الّتى هى فى اوّل الامر مساكين عاجزون عن اكتساب ما يحتاجون اليه اظهر عليه السلام تخريب السفينة تنبيهاً و تعليماً و تكميلاً و اسباب تخريب البدن و كسر قوى النّفس غير محصورة و لا ضبط لها و لا ميزان.

بل تكون اختياريّة ك انواع الرّياضات و السّياحات و العبادات، و

تكون اضطراريةً كأنواع البلايا والامتحانات التي يوردها الله على السّالك بحسب ما يقتضيه حكمته، بل نقول دخول السّالك في السلوك وقبول الشّيخ أيّاه و التّوبة على يده و تلقينه الذّكر بشروطه أوّل كسر قوى النّفس و أوّل مراتب جهاده و مقاتلته مع قوى النّفس و أوّل قدرة الانسان على الجهاد و الغلبة.

و يحصل له بامداد الشّيخ الغلبة مرّة بعد اخرى حتّى يحصل له السّلطنة و الحكم، و السّالك في تلك المرتبة من السلوك كافر محض بالكفر الشّهودى حيث لا يرى الله مجرداً و لا في مظهره حالاً او متّحداً معها و الشّيخ ينبغي ان يتنزّل عن مقامه العالى الى هذا المقام و يخاطب السّالك مطابقاً لحاله مشعراً بكفره و استتار الحقّ عنه .

و لذلك قال الخضر عليه السلام في أوّل الامر اّمّا السّفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فاردت ان اعيبها، بنسبة الفعل الى نفسه استقلالاً و اظهار لانائيّة من غير اشارة الى شراكة او تسبب من الله .

ولمّا كان كلّ ما ينسبه السّالك الى نفسه و كلّ ما يراه من انائيّته نقصاً و شرّاً و عيباً ابرز الفعل المنسوب الى انائيّته بلفظ العيب تنبيهاً على انّ السّالك ينبغي ان لا يرى الاّ عيب فعله في ذلك المقام و ان كان خيراً فقال ان اعيبها و لم يقل ان استخلصها من الغصب او اسلمها لاربابها و لا يرى السّالك حينئذ الاّ طريق الاعتزال^(١) و يرى نفسه مختارة و الحقّ معزولاً .

١. من انتساب الافعال الى العبد بنحو التّفويض لعدم رؤيته حينئذ غير نفسه حتّى يداخله فى

فاذا انتهى سفره هذا وابتداء السفر الثاني و هو السير من الحق والخلق الى الحق وبعده من الحق الى الحق ، ينبغي ان يقتل ويمحو الشيطنة التي هي رئيس تمام القوى النفسانية و الجنود الشيطانية حتى يتولد طفل القلب و يطهر بيت الصدر و ينزل الاملاك فيه و يعمر و ابيت القلب و يطهره لدخول رب البيت فيه، و في هذا السفر منازل كثيرة جداً بحسب تجليته تعالى باسمائه على السالك مفردةً او منضمة.

و في هذا السفر يظهر عليه العقائد الباطلة و ينحرف الى جميع المذاهب المختلفة من الثنوية و الابليسية و الوثنية و الصابئية و الجنية و الملكية و الغلو و النصب و الاعتزال و الجبر او التوسط بينهما و الحلول و الاتحاد و الوحدة و الاباحة و الالحاد و نفى الحشر و اثبات المعاد و انكار النبوة و اثباتها بحسب تجلياته المختلفة باسمائه المختلفة المتضادة بحيث يرى كل هذه لو لم يكن عناية شيخ عليه حقه و جميع المذاهب نشأت من هذا السير من حيث انه لم يكن سلاكه تحت امر شيخ يربيه، و يظهر بطلان الباطل عليه؛ فانه قد يظهر عليه عالماً، النور و الظلمة و يراهما متصرفين في عالم الطبع فيحسب ان للعالم مبدئين النور و الظلمة، و قد يرى في العالمين حاكمين يتصرف فيهما و في عالم الطبع، فيحسب ان المبدء يزدان و اهريمن، و قد يرى العالمين و حاكميها مستقلين غير معلول احدهما للاخر فيظن انهما قديمان .

و قد يرى عالم الظلمة و حاكمه معلولين للنور و حاكمه، فيحسب ان

احدهما قديم والاخر حادث، و قد يتجلّى تعالى شأنه على بعض المظاهر كالاملاك و الافلاك و الفلكيات و العناصر و العنصريّات و الابالسة و الجنّة باسم الالهة، فيظنّ أنّه مستحقّ للعبادة و قد يتجلّى ببعض اسمائه على السّالك او على غيره بحيث يراه حالاً فيه فيعتقد الحلول و قد يعتقد في هذا التّجلى الجبر حين يرى الفعل منه تعالى جارياً عليه .

و قد يتجلّى كذلك بحيث يرتفع الاثنيّية فيعتقد الاتّحاد و قد يعتقد في هذا التّجلى التّوسّط بين الجبر و التّفويض و قد يتجلّى عليه او على غيره بحيث لا يبقى شعور من السّالك بغيره تعالى و ان كان باقياً عليه بعد شىء من البشريّة فيظهر منه حينئذ الشّطحيّات مثل سبحانى ما اعظم شأنى! و ليس فى جبّتى سوى الله! و انا الحقّ و امثال ذلك .

و قد يعتقد السّالك الغلوّ فى كلّ من تلك التّجليات الثلاثة و لعلّ قوله تعالى: فلم تقتلوهم و لكنّ الله قتلهم كان اشارة الى الثالث من تلك المقامات لانه تعالى لم يشر الى بقاء نفسيّة لهم فى العبارة .

و قد يتجلّى باسم الواحد عليه و على ما سواه فيمحو لمراتب و التّعبيّات عن نظر السّالك فيعتقد الوحدة و يتولّد منه الاباحة و الالحاد و الزندقه و انكار الرسالة و انكار المبدء و المعاد و سقوط العبادات و لا يخلو السّالك فى هذا السّفر عن الشّرك الوجودى و رؤية الانانيّة من نفسه مع شهود الحقّ مجرداً او فى المظاهر .

وايضاً قلّمَا ينفكّ عن الخشية و ان كان قد زال عنه الخوف لانه جاوز

السَّفَرِ الأوَّلِ والخوف من لوازمه، و للإشارة الى هذا السَّفَرِ و الاشرار و الخشية اللّازمين فيه قال: فخشنا تشريكاً في الانانيّة حيث تنزّل الى هذا المقام مداراةً مع موسى عليه السلام و موافقة له، و الخشية و ان لم يصحّ نسبتها الى الله تعالى منفرداً لكن تشريكه تعالى في الانانيّة مع كون نسبتها الى احدهما صحيح .

و ايضاً الخشية حالة حاصلة عن التّرحّم و الخوف^(١) و بعبارة اخرى حالة ممتزجة من لذّة الوصال و الم الفراق و الفوت، و نسبتها اليهما باعتبار جزئها صحيحة و لرؤية الارادة من نفسه و من الله قال فاردينا بالتّشريك، و نهاية هذا السَّفَرِ نهاية الفقر و بداية الغنى كما اشير اليه بقوله: الفقر اذا تمّ هو الله، و في تلك الحالة ان بقى عليه شىء من بقايا نفسه و بقايا البشريّة يظهر منه الشّطحيّات كما سبق .

و من بعد هذا السَّفَرِ، السَّفَرِ بالحقّ في الحقّ، و في هذا السَّفَرِ لا يبقى عين من السّالك و لا اثر فلا يكون منه و من سفره خبر، و لذالم يظهر الخضراء عليها السلام منه شيئاً و لم يخبر عنه بشىء، و بعد هذا السَّفَرِ، السَّفَرِ بالحقّ في الخلق، و هو اخر مقامات السّالكين و نهاية سير السّائرين و بحسب السّعة و الضّيق و التّمكّن و التّلوّن في تلك المقامات يتفاضل السّلاك و الاولياء و الرّسل عليهم السلام .

و هذا السَّفَرِ هو البقاء في فناء و البقاء بالله و فيه شهود جمال الوحدة

١. فينسب ترخّم و الوصال الى الله و الخوف و الفراق الى العبد فانّ جهة العبدية ليست الآ خوف و الفراق و الجهة الالهية ليست الآ ترخّم و الوصال فلا يظهر الوصال الآ برفع جهد العبدية .

فى مظاهر الكثرات، و فىه حفظ الوحده فى عين لحاظ الكثرة، و حفظ
المراتب و حدودها فى عين شهود الوحده، و جمال الحقّ الاوّل، و فى هذا
السفر لا يبقى الانانيّة الاّ الله الواحد القهار، ولا يرى السالك فعلاً و صفة و حولاً
و قوّة الاّ من الله و بالله فيقول عن شهود و تحقيق لا اله الاّ الله و لا قوّة الاّ بالله و
هو الاوّل و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكلّ شىء عليم و هو بكلّ شىء محيط
و لا مؤثّر فى الوجود الاّ الله و فى هذا المقام صدر عن بعض الكاملين ما ظاهره
وحده الوجود الممنوعة: مثل سبحان من اظهر الاشياء و هو عينها، فانه بتجليه
الفعلى عين كلّ ذي حقيقة و حقيقته فالمعنى و هو بفعله الذى هو المشيئة حقيقة
كلّ ذي حقيقة و مثل قول الشاعر بالفارسيّة:

غير تش غير درجهان نگذاشت زان سبب عين جمله اشيا شد
فانّ الغيرة من صفاته الفعلية و هى من اسماء المشيئة يعنى انّ غيرته
التى هى فعله صارت حقيقة كلّ ذي حقيقة و مثل ليس فى الدار غيره ديار و مثل
قوله:

كه يكي هست و هيچ نيست جز او و حده لا اله الاّ هو
و غير ذلك ممّا قالوه بالعربيّة و الفارسيّة نثراً و نظماً ممّا يوهم الوحده
الباطلة، فانّها كلّها صحيحة كما اشير الى صحتها ان كان صدورها عن صاحب
هذا المقام، و ان كان صدورها عن صاحب سفر الثانى كانت من جملة
الشطحيّات كما سبق و لعلّ قوله تعالى و ما رميت اذ رميت ولكن الله رمى
باثبات نفسيّة للرّسول ﷺ و نفي الفعل عنه و اثباته له كان اشارة الى هذا

المقام .

ولما حصل مقصوده عليه السلام من تعليم الخضر عليه السلام وانتهى سفره الى هذا السفر واستكمل سيره عليه السلام في المراتب الممكنة للانسان ولم يبق ممّا يستحقّه بحسب الاستعداد شيء، قال الخضر عليه السلام هذا فراق بيني وبينك، ولما لم يبق في نظر شهوده عليه السلام الا الله وتجلّى له باسمه الجامع على كل شيء وفيه ولم ير فعلاً وحولاً وقوة الا من الله تعالى تبرّء الخضر عليه السلام حينئذ موافقاً لحال موسى عليه السلام من انانيته ونسب الفعل مطابقاً لشهود موسى عليه السلام الى الله وحده فقال فاراد ربك ان يبلغا اشدهما وما فعلته عن امرى .

وفيما روى عن الصادق عليه السلام اشارة اجمالية الى جميع ما ذكر لانه قال: في قوله فاردت ان اعيبها فنسب الارادة في هذا الفعل الى نفسه لعله ذكر التعيب لانه اراد ان يعيبها عند الملك اذا شاهدناها فلا يغضب المساكين عليها و اراد الله عزوجل صلاحهم بما امره به من ذلك، فذكر في علة التفرّد بالانانية التعيب هناك و اشار عليه السلام في الفقرة الثانية الى وجه الاخر الذي هو احتجاب الله عن نظره عليه السلام في هذا المقام حيث قال في قوله: فخشنا ان يرهقهما انما اشترك في الانانية لانه خشى والله لا يخشى لانه لا يفوته شيء ولا يمتنع عليه امر اراده، و انما خشى الخضر عليه السلام من ان يحال بينه و ما امره به فلا يدرك ثواب الامضاء فيه و وقع في نفسه ان الله جعله سبباً لرحمة ابوى الغلام فعمل فيه وسط الامر من البشرية مثل ما كان عمل في موسى عليه السلام لانه صار في الوقت مخبراً و كليم الله موسى عليه السلام مخبراً ولم يكن ذلك باستحقاق للخضر عليه السلام الرتبة

على موسى عليه السلام وهو افضل من الخضر عليه السلام بل كان الاستحقاق موسى عليه السلام للتبيين

لان قوله عليه السلام لانه خشى و الله لا يخشى و ان كان بظاهره لا يناسب
الاشترك فى الانانيّة لكنّه بضميمة قوله و وقع فى نفسه انّ الله جعله سبباً
لرحمة ابوى الغلام مع قوله عليه السلام فعمل فيه وسط الامر من البشريّة يصير
مناسباً للاشتراك فى الانانيّة، فانّ معناه انّ الخشية بتمام اجزائها لا يصحّ نسبتها
الى الله لكنّها باعتبار جزؤها الذى هو الرحمة يصحّ نسبتها اليه تعالى .

و قوله: فعمل فيه وسط الامر اشارة الى وسط حال الانسان من
مشاهدة نفسه و مشاهدة الله، و كذا قوله: وقع فى نفسه انّ الله جعله سبباً لرحمة
ابوى الغلام، يدلّ على مشاهدة الله و تسبيبه، و قوله مثل ما كان عمل فى
موسى عليه السلام يشير الى انّ الخضر عليه السلام تصرّف فى موسى عليه السلام و رفع درجته عن
مقام الاحتجاب الى مقام شهود الله و شهود الواسطة و قوله لانه صار فى الوقت
مخبراً لتعليل التصرّف الخضر عليه السلام فى موسى عليه السلام مع انه كان انقص منه والمعنى
انّ الخضر عليه السلام صار فى وقت اتباع موسى عليه السلام مخبراً و معلماً لما لا علم
لموسى عليه السلام به و موسى عليه السلام صار تابعاً و متعلماً و تصرّف الخضر عليه السلام كان من هذه
الجهة و لا ينافى ذلك اكملية موسى عليه السلام من جهة اخرى .

ولذا قال و لم يكن ذلك باستحقاق للخضر عليه السلام الرتبة على موسى عليه السلام
والأفمحض المخبريّة و المخبريّة لمقتضى الرتبة للمخبر على المخبر بوجه و
قال عليه السلام فى قوله: فاراد ربك فتبرء من الانانيّة فى اخر القصص و نسب الارادة

كلّها الى الله تعالى ذكره فى ذلك لانه لم يكن بقى شىء مما فعله فيخبر به بعد و يصير موسى عليه السلام به مخبراً و مصيغاً الى كلامه تابعاً له فتجرّد من الانانيّة و الارادة تجرّد العبد المخلص ثم صار متنضلاً مما اتيه من نسبة الانانيّة فى اول القصّة و من ادعاء الاشتراك فى ثانى القصّة فقال رحمة من ربك و ما فعلته عن امرى فقوله عليه السلام لانه لم يكن بقى شىء مما فعله فيخبر به يعنى لم يكن بقى شىء مما فعله فيخبر به حتى يحتاج الى وساطته و يراه و اسطة بل تجرّد نظره الى الله و استغنى عن الواسطة و فى قوله و يصير موسى عليه السلام به مخبراً و مصيغاً الى كلامه تابعاً له، اشارة الى انه استغنى عن الشيخ و الواسطة و استكمل فى جهة نقصه و تعلم ما يحتاج الى تعلمه .

﴿ ذَلِكْ ﴾ المذكور من بيان حكمة كل ما رأيتَه ﴿ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴾ اى حقيقته و حكمته فان التأويل كثيراً ما يستعمل فيما يؤل اليه او ارجاع ما تسطع الى حقيقة صحيحة و حكمة مقتضية من مصدره و غايته، و اسقط التاء من لم تستطع هيهنا اشعاراً بظهور نقصان طاقته عن الصبر عليه و لم يسقط التاء عما سبق من قوله لن تستطيع فى الموارد و قوله سأنبئك بتأويل ما لم تستطع لعدم ظهور نقصان الاستطاعة بعد على موسى عليه السلام بل كان مدعياً للاستطاعة كما روى عنه عليه السلام انه قال بل استطيع .

﴿ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ ﴾ ورد فى سبب نزوله ما سبق فى سبب نزول قصّة اصحاب الكهف، و ورد انه سئله صلى الله عليه وسلم نفر من اليهود عن طائف طاف المشرق والمغرب .

اعلم، انّ المسمّى بذي القرنين كان اثنين اكبر واصغر وكلاهما ملكاً
 فى الارض و انّ ذا القرنين الاكبر هو الذى كان عبداً صالحاً نبياً او غير نبىّ و
 هو الذى طاف المشرق والمغرب وبنى سدّاً ياجوج و مأجوج، و هو كان غلاماً
 من اهل الروم و كان ابن عجوز فقيرة و هبه الله تعالى الملك و السلطنة.

و ورد أنّه سمى بذي القرنين لانه بعث فى قومه فدعاهم الى الله
 فضربوه على قرنة الايمن فاماته الله او غاب عنهم على اختلاف الروايات
 خمسائة عام او مائة عام او مدّة على اختلاف الروايات ايضاً ثمّ بعثه الله تعالى
 فدعا الى الله فضربوه على قرنه الايسر فاماته او غاب عنهم فى المدّة
 المذكورة ثمّ بعثه الله فملك المشرق والمغرب .

و ورد ايضاً أنّه عوّضه الله فى مكان الضربتين على رأسه قرنين
 اجوفين و جعل عزّ ملكه و آية نبوّته فى قرنيه ثمّ رفعه الله الى السماء الدنيا
 فكشط له الارض كلّها، جبالها و سهولها و فجاجها حتى ابصر ما بين المشرق و
 المغرب و اتاه الله من كلّ شىء سبباً فعرف به الحقّ و الباطل و ايده فى قرنيه
 بكسف من السماء فيه ظلمات و رعد و برق ثمّ اهبطه الى الارض و اوحى اليه
 سير فى ناحية غربىّ الارض و شريقها فقد طويت لك البلاد و ذللت لك العباد
 فارهبتهم منك و ذلك قول الله تعالى: انا مكّنّاه فى الارض .

و ورد ايضاً أنّه رأى فى المنام كأنه دنى من الشمس حتى اخذ بقربنها
 فى شرقها و غربها فلمّا قصّ رؤياه على قومه و عرفهم سمّوه ذا القرنين
 فدعاهم الى الله فاسلموا، و ذكر فى التواريخ انه لما طاف المشرق والمغرب

سَمِيَ ذَا الْقَرْنَيْنِ، و قيل: أَنَّهُ لَمَّا كَانَ كَرِيمَ الطَّرْفَيْنِ أَبَاً وَامًّا سَمِيَ ذَا الْقَرْنَيْنِ .
 و قيل: كَانَ لَهُ صَفِيرَتَانِ مِنْ طَرَفِي رَأْسِهِ وَلِذَلِكَ سَمِيَ ذَا الْقَرْنَيْنِ وَ قِيلَ:
 كَانَتْ صَفْحَتَا رَأْسِهِ مِنْ صَفْرٍ أَوْ مِنْ نَحَاسٍ أَوْ مِنْ حَدِيدٍ أَوْ مِنْ ذَهَبٍ وَ لِذَلِكَ
 سَمِيَ ذَا الْقَرْنَيْنِ.

و قد اختلف الاخبار في نبوته و عدمها و اسمه كان عبد الله بن ضحاک
 و لقبه كان عياشاً و اختلف الاخبار في باب قرنيه و نبوته يشعر بالتأويل
 خصوصاً ما ذكر في الاخبار من قولهم عليه السلام: و فيكم مثله مشيرين الى انفسهم
 فانه كلما ذكر لشخص في العالم الكبير فهو جار فيه في نوعه و كلما كان في
 العالم الكبير شخصاً او نوعاً فهو جار في العالم الصغير .

و قد اختلف الاخبار و التواريخ في زمان ظهوره فانه ذكر انه كان بعد
 زمان نوح عليه السلام و ذكر انه كان معاصراً لآبراهيم عليه السلام و ذكر انه كان بعد عيسى عليه السلام.
 ﴿ قُلْ سَاءَ تَلَوَا عَلَيْكُمْ مِّنْهُ ذِكْرًا ۗ اٰی مَا يَتَذَكَّرُ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى
 ﴿ اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْاَرْضِ مَشْرِقَهَا وَ مَغْرِبَهَا ۗ وَ ءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ
 شَيْءٍ سَبَبًا ۗ وَ عِلَّةٌ مِنْ عِلَلِهِ بِهَا تَمَكَّنَ بِهَا تَمَكَّنًا تَامًّا مِنْ الْوَصُولِ اِلَيْهِ وَ
 التَّصَرُّفِ فِيهِ وَ التَّسَلُّطِ عَلَيْهِ فَانَّ الْاَشْيَاءَ الْكُونِيَّةَ كُلَّهَا مَسَبِّبَاتٌ عَنِ الْمَوْجُودَاتِ
 الْعُلُوِّيَّةِ مِنَ الْاَشْبَاحِ الْمَثَالِيَّةِ وَ الْاَرْوَاحِ الْمَجْرُودَةِ وَ لِكُلِّ بِحَسَبِ الْمَرَاتِبِ الطَّوَلِيَّةِ
 عِلَلٌ وَ اسْبَابٌ عَدِيْدَةٌ بِهَا يُمْكِنُ الْوَصُولُ اِلَيْهِ وَ التَّصَرُّفُ فِيهِ وَ التَّسَلُّطُ عَلَيْهِ.

و قد ورد انه رفع الى السماء فكشط له عن الارض و هو كناية عن
 اتصاله بالملكوت و عالم الملكوت اسباب قريبة لما في الملك فاعطى من كل

شئ سببه وعلته ولذلك سهل عليه السير في شرق الارض وغربها والتسلط على سهلها وجبلها.

﴿ فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴾ من الاسباب التي اوتى يعنى ادرك من الملكوت سبب المغرب وعلّة وجوده وتوسّل بتلك العلة الى السير اليه ﴿ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ ﴾ اى الجانب الذى يلي المغرب من الربع المسكون تنزيلاً ومقام الطّبع من عالم الكون والملكوت السفلى من العالم التي هي دار الشياطين والجنّة ومقام الاشقياء والاشرار فانّ الكامل يتنزّل تارة الى عالم الطّبع والملكوت السفلى حتى يشاهد دقايقهما ويستجمع كمالتهما ويصعد الاخرى .

وقوله: ﴿ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ ﴾ ذات الطّين الاسود يسير الى التّأويل، فانّ شمس الرّوح والعقل غروبهما في عين الطّبع الحمئة التي اختلط ماء الوجود فيها بحماة المادّة ولوازمها من الحدود والتّعيينات والاعدام في العالم الصّغير والكبير وفي عين الملكوت السفلى التي ماؤها اقلّ وحماتها اكثر، واما غروب الشّمس المحسوس فانه ليس الا بالتّجاوز عن دائرة الافق وما قيل: في بيانه من احتمال انه بلغ ساحل البحر المحيط فلم يكن في مطمح نظره الاّ الماء فرأها تغرب في الماء لا يناسب التّعبير بالغروب في العين الحمئة بل يناسبه التّعبير بالغروب في الماء او في البحر .

و اما عالم الطّبع و ما تحته فيناسبه التّعبير عنه بالعين الحمئة لاختفاء ماء الوجود تحت حماة المادّة ولوازمها فيه .

و ما روى عن سيّدنا و مولانا امير المؤمنين عليه السلام من قوله فى عين
حامية فى بحر دون المدينة التى ممّا يلى المغرب عليه السلام يعنى جابلقا ناظر الى
التّأويل فانّ البحر الذى دون جابلقا هو عالم الطّبع فانّ جابلقا هو عالم المثال
الهابط و هو المدينة التى تلى المغرب و دونه عالم الطّبع و دون عالم الطّبع
عالم الجنّة و الشّياطين المعبّر عنه بالملكوت السّفلى، و لفظ الحامية امّا من
الحماة بمعنى الحمئة او من الحمى بمعنى الحارّة.

و هكذا قوله عليه السلام لمّا انتهى مع الشّمس الى العين الحامية و جدها تغرب
فيها و معها سبعون الف ملك يجرونها بسلاسل الحديد و الكلايب يجرونها فى
قعر البحر فى قطر الارض الايمن كما تجرى السّفينة على ظهر الماء، ناظر الى
التّأويل و المراد بقطر الارض الايمن عالم الطّبع فانه ايمن بالنّسبة الى عالم
الجنّة او المراد به عالم المثال العلوى فانه كثيرًا ما يعبّر عنه بالارض .

﴿ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا ﴾ عند العين الحمئة ﴿ قَوْمًا ﴾ نكّر القوم و لم يصفه
بوصف كما فى قرينتيه تحقيراً لهم كأنهم لغاية حقارتهم و نكارتهم لا يمكن
توصيفهم و تعيينهم بوجه .

﴿ قُلْنَا يَا آدَا الْقُرَيْنِ ﴾ هذا الخطاب يدلّ على نبوّته اذ شأن
الانبياء عليهم السلام ان يخاطبوا بكتاب الله الاّ ان يقال: ان الله خاطبه على لسان نبيّ
وقته ﴿ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ ﴾ بسبب كفرهم و بعدهم بالقتل و الاسر و النّهب و سائر
انواع التعذيب ﴿ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴾ بتعليم الشّرايع و اصلاح
المفاسد و وضع السياسات الشرعيّة فيهم و العفو عن مسيئتهم، و ان مع صلته

مبتدء والخبر محذوف اى امّا تعذيبك كائن فيهم او اتّخاذك الحسن فيهم.
 ﴿قَالَ﴾ بعد تخيرالله تعالى اياه مجيباً له بما فيه خروج عن الظلم و
 عمل بالعدل كما هو شأن الانبياء ﷺ ﴿أَمَّا مَنْ ظَلَمَ﴾ على نفسه بالاصرار
 على كفره بعد دعوته او على الغير بعدم قبول السياسات والخروج من تحت
 الحدود الالهية ﴿فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ﴾ بما يليق بحاله من القتل و قطع الاطراف
 والاسر والنهب والاستعباد.

﴿ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ﴾ بعد الموت ﴿فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا﴾ منكرًا
 لم يعهد مثله.

﴿وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ﴾ بقبول الدعوة و ترك ظلم نفسه ﴿وَعَمِلَ
 صَالِحًا﴾ باخذ الحدود والاحكام الشرعية و عدم التّجاوز عنها بعد
 الايمان حتّى لا يصير ظالمًا على نفسه ولا على غيره ﴿فَلَهُ جَزَاءٌ
 الْحُسْنَىٰ﴾ من ربه.

قرىء جزاء بالنّصب و التّنوين على ان يكون الحسنى مبتدء وله
 خبراً له و جزاء حالاً او تمييزاً او مفعولاً مطلقاً لفعل محذوف و قرىء جزاء
 مرفوعاً منوّناً على ان يكون مبتدء والحسنى بدله .

و قرىء جزاء الحسنى بالرفع و الاضافة و اعرابه ظاهر و قرىء جزاء
 الحسنى بالنّصب من غير تنوين على ان يكون سقوط التّنوين بالتقاء الساكنين
 لا بالاضافة و يكون مثل صورة التّنوين بحسب الاعراب و على ان يكون
 سقوط التّنوين بالاضافة و يكون مفعولاً مطلقاً للخبر المحذوف اى جزاء جزاء

الحسنى و قدّم تعذيبه فى القرينة الاولى على تعذيب الله لكون تعذيب الله مختصاً بالاخرة كما صرّح به و كون مرتبته بعد مرتبة تعذيبه فى الدنيا و قدّم جزاء الرّب فى القرينة الثانية على جزاء نفسه للاشعار بعموم جزاء الرّب للدنيا و الاخرة و لو اخرّلا وهم اختصاصه بالاخرة مثل قرينته .

﴿ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا ﴾ فى الخراج و فى وضع السياسات ﴿ يُسْرَأْ ﴾ اى امراً سهلاً يسهل تحمّله ﴿ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴾ علّة من علل جانب المشرق من الرّبع المسكون او من العالم تمكّن منها من الوصول اليه و التّسلّط على اهله و التّصرّف فيهم .

﴿ حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ ﴾ من الرّبع المسكون او من العالم ﴿ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴾ قد ورد فى تنزيله انهم لم يعلموا صنعة البيوت و لاصنعة الثياب و عن على عليه السلام انه ورد على قوم قد احرقتهم الشمس و غيرت اجسادهم و الوانهم حتى صيرتهم كالظلمة لكنّ الاية تشعر بالتأويل لانه قال حتى اذا بلغ المطلع الشمس و لم يقل المشرق فانّ المشرق و ان كان بمعنى المطلع لغة لكنّه فى العرف اختصّ باوّل بلاد يشرق الشمس عليها اوّلاً من الرّبع المسكون او ببلاد واقعة فى طرف المشرق من الرّبع المسكون بخلاف مطلع الشمس فانه على معناه اللّغوى و بمعناه اللّغوى كلّ اجزاء الارض مطلع و مغرب باعتبارين .

و كذا قوله: و جدها تطلع على قوم دون ان يقول و جد فيه قوماً او عنده قوماً فانّ فيه اشعاراً بانّ البالغ مطلع الشمس يكون نظره الى الشمس و

طلوعها بخلاف البالغ مغرب الشمس فانه وان كان ناظراً الى الشمس و غروبها لكانت لتراكم الكثرات و اختفاء ضوء الشمس يقع نظره على الكثرات استقلاً .

ولعله اراد بالقوم المجذوبين الفانين في الله الذين لم يبق عليهم من التعيينات الكونية التي هي بمنزلة اللباس والسائر من اشعة الشمس الحقيقية شيء وللإشارة الى كون بقائهم وتعيينهم ووجودهم ببقاء الله وتعيينه ووجوده قال: لم نجعل لهم من دونها سترًا كما ورد في القدسي ان اوليائي تحت قبابي لا يعرفهم غيري .

﴿ كَذَلِكَ ﴾ صفة لسترٍ، اي سترًا مثل ذلك الستر يعنى لم نجعل لهم قبل ذلك الستر او حال من الشمس اي وجدها حال كونها مثل ذلك، او تطلع حال كونها مثل ذلك المذكور ممن عند الشمس بان لم نجعل لها من دونها سترًا من غيم التعيينات والحدود و غبرة الالهواء والكثرات او حال من فاعل وجدها، اي حال كون ذى القرنين كذلك اي مثل من كان عند الشمس غير مستور بستر غير الشمس او خبر مبتدء محذوف جواباً لسؤال مقدر عن حال ذى القرنين او عن حال الشمس او عن حال القوم على سبيل الاعجاب كانه قيل: على سبيل الاستعجاب والاستغراب، الم يكن لهم ستر غير الشمس؟!

فاجاب تأكيدياً بقوله حالهم كذلك او التقدير امره كما ذكر .

﴿ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴾ علماً، يعنى ان ذا القرنين و من عنده حين البلوغ الى مطلع الشمس و احوالهم و مالهم من الاموال في العالم

الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَ ان كانوا مختفين عن اهل العالم غير معلومين لهم لغاية البعد هذا بحسب التنزيل و لفنائهم عن افعالهم و اوصافهم و ذواتهم بحسب التأويل لكنهم معلومون لنا باقون في علمنا لم يغربوا عن علمنا و الجملة حاليّة او مستأنفة ﴿ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴾ موصلًا الى ما بين مطلع الشمس و مغربها.

﴿ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ ﴾ اي الجبلين اللذين بنى بينهما سدًّا، سميّهما باسم السدّ مجازاً بعلاقة المجاورة او سميّهما سدين لكونهما حاجزين من العبور ﴿ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا ﴾ لا من خلفهما.

﴿ قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴾ لبعدهم عن ارباب اللغات المعروفة و قلة فطانتهم بحيث لا يفقهون المقصود الاخرى من الكلام لعدم توجههم الى الاخرة و عدم سلوكهم اليها، بل علومهم كانت محصورة على عمارة الدنيا لكنهم كانوا مستعدين للتقطن و الاصلاح ملقين السمع للتسليم و الانقياد و لذا لم يقل تعالى: اما ان تعذب او تتخذ فيهم حسناً و قالوا تسليماً هل نجعل لك خراجاً .

﴿ قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَا جُوجَ ﴾ هما بحسب التنزيل قبيلتان من ولد يافث بن نوح عليه السلام كما قيل و قيل: يا جوج من الترك و مأجوج الجبل و روى ان جميع الترك و السقالب و يأجوج و مأجوج والصين من يافث بن نوح عليه السلام حيث كانوا .

و اما بحسب التأويل فالمراد بيا جوج و مأجوج الشياطين و الجنة او صنفان منهم في العالم الكبير و ما تولد منهما من القوى و الجنود في العالم

الصَّغِيرِ وَهُمَا خَلْفَ الْبَرْزَخِ فِي الْعَالَمِ الْكَبِيرِ وَخَلْفَ السَّدِّ الَّذِي بَيْنَهُمَا خَلْفَاءُ اللَّهِ
بِالتَّلْقِينِ وَالتَّعْلِيمِ فِي الْعَالَمِ الصَّغِيرِ وَاشْتِقَاقَهُمَا مِنْ أَحَجَّ إِذَا اسْرَعَ أَوْ مِنْ أَحَجَّ النَّارِ
إِذَا اشْتَعَلَ النَّارَ، وَهُوَ يَشْعُرُ بِالتَّأْوِيلِ فَانَّ الشَّيَاطِينَ وَالْجِنَّةَ خَلَقُوا مِنَ النَّارِ وَهُمْ
مَسْرُوعُونَ فِي الْفَسَادِ وَعَلَى هَذَا كَانَ مَنَعُ صَرْفِهِمَا لِلْعِلْمِيَّةِ وَالتَّأْنِيثِ وَانْ كَانَا
عَجْمِينَ فَلِلْعَجْمَةِ وَالْعِلْمِيَّةِ وَمَا وَرَدَ فِي الْإِخْبَارِ مِنْ بَيَانِ حَالِهِمَا وَجَثَّتَهُمَا وَ
كَيْفِيَّةِ نَقْبِهِمَا لِلْسَّدِّ وَخُرُوجِهِمَا مِنْ خَلْفِ السَّدِّ وَكِلَهُمَا النَّاسَ وَشَرِبَهُمَا لِلنَّهَارِ
الْمَشْرِقِيَّةِ وَالْبَحِيرَةَ الطَّبْرِيَّةَ وَكَثْرَتَهُمَا وَطُولَ بَقَائِهِمَا وَكَثْرَةَ مَا تَنَاسَلُوا تَمَامًا
يَدُلُّ عَلَى التَّأْوِيلِ .

وَأَمَّا سَدُّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ فِي وَجْهِ الْأَرْضِ فَلَمْ يَنْقَلِ أَحَدٌ مِنْ
الْمُؤَرِّخِينَ عَلَى التَّحْقِيقِ كَيْفَ هُوَ؟ وَإَيْنَ هُوَ؟ وَمَا حَالُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَمَا
حَالُ مَنْ دُونَ السَّدِّ؟ وَلَعَلَّهُ غَارٌ فِي الْمَاءِ أَوْ غَابَ عَنِ الْإِنِّظَارِ حَتَّى انْمَحَى خَبْرُهُ
عَنِ الْإِخْبَارِ وَآثَرُهُ عَنِ الْإِثَارِ وَالْأَلْمَا انْمَحَى خَبْرُهُ، وَمَا ذَكَرَ مِنَ التَّوَارِيخِ إِخْبَارِ
تَقْرِيْبِيٍّ وَذَكَرَ تَخْمِينِيٍّ .

﴿مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ يَعْنِي فِي أَرْضِنَا بِالْقَتْلِ وَالتَّهْبِ، وَوَرَدَ
أَنَّهُمْ كَانُوا يَأْكُلُونَ النَّاسَ وَكَانُوا يَرْعُونَ فِي الزَّرْعِ وَالتَّشْمَارِ وَيَأْكُلُونَ
الْمَاءَ كَوَلَاتٍ وَيَحْمِلُونَ غَيْرَ الْمَاءِ كَوَلَاتٍ .

﴿فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا﴾ نُوذِيهِ إِلَيْكَ التَّمَسُّوَا مِنْهُ قَبُولَ الْخُرَاجِ
﴿عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا﴾ يَمْنَعُهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَيْنَا وَلَعَلَّهُ
كَانَ خُرُوجَهُمْ مِنْ طَرِيقٍ وَاحِدًا لَا يُمْكِنُهُمْ الْخُرُوجُ مِنْ غَيْرِهِ كَمَا اشْعَرَهُ بِقَوْلِهِ بَيْنَ

السَّدِّين.

﴿قَالَ﴾ تيسيراً عليهم و ترحماً ﴿مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ﴾ ممّا تجعلون لى من الخراج فلاحاجة لى الى الخراج ﴿فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ﴾ يعنى لاحاجة لى اموالكم لكن امدونى بقوتكم و مقدوركم من العملة و الالات و ما يحتاج اليه بناء السدّ ﴿أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾ و هو اعظم من السدّ اجابهم باعظم من مسئولهم.

﴿ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ﴾ الزّبرة القطعة العظيمة و الجملة بدل تفصلى من قوله اعينونى ﴿حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ﴾ يعنى فاتوه زبر الحديد حتى اذا ساوى ذو القرنين او الحديد ﴿بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ﴾ قرىء الصدفين بالتحريك، بضمّتين و بضمّ الاوّل و سكون الدالّ و المقصود منهما جانباً الجبلين.

﴿قَالَ﴾ للعملة ﴿أَنْفُخُوا﴾ فى المنافخ ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا﴾ كالتار باحمائه ﴿قَالَ﴾ ءَاتُونِي أْفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا ﴿قَطْرًا﴾ متنازع فيه لكلا الفعلين و القطر النّحاس .

روى عن مولانا و مقتدانا امير المؤمنين عليه السلام انه قال فاحتفروا له جبل حديد فقلعوا له امثال اللبن فطرح بعضه على بعض فيما بين الصّدفين و كان ذو القرنين هو اوّل من بنى ردماً على وجه الارض ثم جعل عليه الحطب و الهب فيه النّار و وضع عليه المنافخ فنفخوا عليه قال فلماً ذاب قال اتونى بقطر فاحتفروا له جبلاً من مسّ فطرحوه على الحديد فذاب معه و اختلط به.

﴿فَمَا أَصْطَاعُوا﴾ بحذف تاء الاستفعال اشعاراً بنفى القدرة الضعيفة فضلاً عن القويّة ﴿أَنْ يَظْهَرُوهُ﴾ لملاسته وغاية ارتفاعه ولعلمهم كانوا كالبهائم لم يتفطنوا صنعة الدرّج او جمع التراب خلف السدّ بحيث يستوى التراب مع السدّ فانهم مع كثرتهم لو تفطنوا به سهل عليهم ذلك وكان الجبلان محيطين بهم من اطرافهم او منتهين الى البحر بحيث لا يمكنهم العبور من نواحيها وكان ارتفاع الجبلين كالسدّ في الملاسة والارتفاع من غير سفح و لم يعلمو صنعة التّقب او لا يمكنهم لانّ ذا القرنين حفر الارض حتّى بلغ الماء فبنى السدّ .

﴿وَمَا أَصْطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ لصلابته ﴿قَالَ﴾ ذو القرنين ﴿هَذَا﴾ السدّ او الاقتدار على تسويته ﴿رَحْمَةً مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي﴾ بقيام الساعة او بخراب الدنيا و ان كان المراد بوعد الرّبّ قيام الساعة فالمعنى اذا قرب مجيء وعد ربّي ﴿جَعَلَهُ دَكَّاءً﴾ مذكوكاً مستويّاً بالارض و قرىء دكّاءً بالمدّ .

﴿وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾ لا تخلف فيه نقل انه اذا كان قبل يوم القيامة فى اخر الزّمان انهدم ذلك السدّ و خرج يأجوج و مأجوج الى الدّنيا و اكلوا النّاس و هو قوله: حتّى اذا فتحت يأجوج و مأجوج و هم من كلّ حدب ينسلون .

و عن الصادق عليه السلام ليس منهم رجل يموت حتّى يولد له من صلبه الف ولد ذكر ثمّ قال هم اكثر خلق خلقوا بعد الملائكة .

و عن النبي ﷺ انه عدّ من الايات التي تكون قبل الساعة خروج
 يأجوج و مأجوج و عنه ﷺ انه سئل عن يأجوج و مأجوج فقال: يأجوج امة و
 مأجوج امة، و كلّ امة اربعمأة امة؛ لا يموت الرجل منهم حتّى ينظر الى الف
 ذكر من صلبه كلّ قد حمل السلاح.

قيل: يا رسول الله ﷺ صفهم لنا قال: هم ثلاثة اصناف صنف منهم
 امثال الارز^(١) قيل: يا رسول الله ﷺ و ما الارز؟ قال: شجر بالشّام طويل؛ و
 صنف منهم طولهم و عرضهم سواء و هؤلاء الذين لا يقوم لهم جبل و لا حديد و
 صنف منهم يفترش احدى اذنيه و يلتحف بالاخري و لا يمرّون بقيل و لا وحش
 و لا جمل و لا خنزير الاّ اكلوه، مقدّمتهم بالشّام و ساقتهم بخراسان، يشربون
 انهار المشرق و بحيرة الطبريّة.

و ورد ايضاً أنّهم يدابون في حفر السدّ نهارهم حتّى اذا امسوا و كانوا
 يبصرون شعاع الشمس قالوا نخرج غداً و نفتحه و لا يستثنون فيعودون من الغد
 و قد استوى كما كان حتّى اذا جاء و عد الله قالوا غداً نفتح و نرجع انشاء الله
 فيعودون اليه و هو كهيتته حين تركوه فيحفرونه فيخرجون على الناس
 فيشربون المياه و يتحصّن الناس في حصونهم منهم فيرمون سهامهم الى
 السّماء فترجع و فيها كهية الدّماء فيقولون قد قهرنا اهل الارض و علونا اهل
 السّماء فيبعث الله عليهم بققاً في اقفائهم ففدخل في اذانهم يهلكون بها .

و عن الصادق عليه السلام في قوله عزّ وجلّ: أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا قَالَ

١. الارز بفتح الهمزة و ضمها و سكون الراء المهملة شجر الصنوبر و شجر السرو.

التَّقِيَّةُ فما استطاعوا ان يظهره و ما استطاعوا له نقباً قال اذا عملت بالتَّقِيَّةِ لم
يقدروا لك على حيلة و هو الحصن الحصين و صار بينك وبين اعداء الله سداً
لا يستطيعون له نقباً فاذا جاء وعد ربّي جعله دكاً قال رفع التَّقِيَّةِ عند الكشف
فانتقم من اعداء الله .

و هذه الاخبار كما ترى على التّأويل ادلّ منها على التّنزيل خصوصاً
الخبر الاخير فانه صريح في التّأويل .

﴿ وَ تَرَ كُنَّا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ ﴾ يعنى يوم اتمام
بناء السّد خلف السّد يموجون يختلطون لا يقدرّون على الخروج او يوم دك
السّد والخروج يموجون على وجه الارض لاسراعهم الى القتل والنّهب او يوم
القيامة كما نسب الى مولانا امير المؤمنين عليه السلام و التّأدية بالماضى على الاول
ظاهر و على التّائين لتحقق وقوعه او لوقوعه بالنسبة الى محمد صلى الله عليه و آله .

﴿ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً ﴾ اى يا جوج و مأجوج
و من دون السّد او يا جوج و مأجوج فقط ﴿ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ
لِّلْكَافِرِينَ عَرْضاً الَّذِيْنَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِى
﴿ اى عن تذكري حين رؤية المصنوعات التي يتذكّر بها.

اعلم انّ الذّكر ههنا بمعنى ما يتذكّر به و بهذا المعنى جملة المصنوعات
ذكر لله و بحسب اختلاف التّدكّر بها يختلف المصنوعات فى اطلاق الذّكر عليها
قوّة و ضعفاً و لذا سمى بعضها ذكراً دون بعض كالقران و الرّسول صلى الله عليه و آله و
الامام عليه السلام و لفظ اللّسان و ذكر الجنان و السّكينة القلبيّة و الصّلوة و المقصود انّ

الكافرين هم الذين كانت اعينهم القلبية في غطاء من الالهواء والامال وسائر صفات النفس عما يتذكر به الله من حيث انه ذكر الله وان كانت اعينهم الظاهرة مشاهدة للمصنوعات كالقران والرسول ﷺ و الامام علي عليه السلام مثلاً و لما كان علي عليه السلام بعلويته حقيقة ذكر الله تعالى فسروه بعلي عليه السلام و ولايته .

فعن الرضا عليه السلام: ان غطاء العين لا يمنع من الذكر والذكر لا يرى بالعين ولكن الله عز و جل شبه الكافرين بولاية علي بن ابي طالب عليه السلام بالعميان لانهم كانوا يستثقلون قول النبي ﷺ فيه ولا يستطيعون له سمعاً.

و عن الصادق عليه السلام في هذه الاية يعنى بالذكر و لاية امير المؤمنين عليه السلام قال كانوا لا يستطيعون اذا ذكر علي لا عندهم ان يسموا ذكره لشدة بغض له عليه السلام و عداوة منهم له عليه السلام و لاهل بيته عليه السلام .

﴿وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾ اي لا يقدررون على التقليد و الانقياد، و المقصود ان الكفار ليس لهم قلب حتى يمكنهم التحقيق به و الشهود لعلي عليه السلام من حيث كونه ذكراً و لا يلقون السمع و الانقياد حتى يكونوا من اهل التسليم و السلامة كما اشار الى المقامين بقوله تعالى: لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد.

﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي﴾ من دون اذني ﴿أَوْلِيَاءَ﴾ او ان يتخذوا عبادي حالكونهم من دوني اي مغايرين لي اولياء يعنى افحسبوا ان يتخذوا الاولين اولياء من دون علي عليه السلام او من دون اذني او مغايرين لي غير متصلين بي هكذا

فسرت الآية في الاخبار .

ولا ينافى ذلك تعميم الآية في كل كافر وفي كل متخذ ولياً او معبوداً
من دون اذن من الله في ولايته او في توليه .

روى عن الصادق عليه السلام انه قال لا بعينهما و اشياءهما الذين اتخذوهما
من دون الله اولياء و كانوا يريدون انهم بحبهم ايّاهما انهما
ينجيانهم من عذاب الله عز وجل و كانوا بحبهما كافرين .

﴿ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ ﴾ بولاية علي عليه السلام ﴿ نُزُلًا ﴾
منزلاً او مهياً لهم تشريفاً فانّ النزل ما يتهيؤ للضعيف النازل تشريفاً له ﴿ قُلْ
هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴾ خسران الرجل ضلاله و خسران
التجارة المبيعة بنقصان البضاعة او الغبن في المعاملة و خسران العمل ضياعه
و بطلانه بلا ثمر .

فالخاسر العمل من لا يترتب على عمله فائده المقصودة منه و لا يبقى
من عمله اثر ينفعه و الاخسر من كان يترقب بعمله خيراً كثيراً و يتعب نفسه
فيه ثم لم يترتب على عمله مأموله او ترتب عليه ضدّ مأموله .

اعلم انّ الانسان من حيث مقام نفسه واقع بين العالمين قابل لتصرف
الجنّ و الشياطين فيه و لتصرف الملائكة و الارواح الطيبة و كلما يفعله في هذا
المقام يكون اما بحكومة حكّام الله او بحكومة حكّام الشيطان لانه في هذا
المقام محكوم صرف لا حكومة له في نفسه و لا في غيره .

ولذا فسّر قوله تعالى : و من لم يحكم بما انزل الله بمن حكم بغير ما

انزل الله لانه لا يكون خالياً عن حكم ما البتة و اذالم يحكم بما انزل الله يكون حاكماً في حكم ما بغير ما انزل الله و كلما يفعله بحكومة الشيطان يكون ضايحاً خاسراً لكنه اذا تنبه بان فعله بحكومة الشيطان و انزجر من فعله و لام نفسه او تردد في ان فعله من حكومة الله او حكومة الشيطان او كان غافلاً عن الحكومتين في فعله كان خاسراً و لم يكن اخسر عملاً، لانه لم يبطل لاستعداده لمراتب الطاف الله من الغفران و العفو و الصفح و التكفير و تبديل السيئات حسنات و اذالم يتنبه بذلك.

بل اعتقد ان فعله بحكومة الله و ان له عليه اجراً يكون اخسر لانه ضل عمله و هو يحسب ان عمله مذخر له و ابطل بذلك استعداده لتدارك الطاف الله بجهله المركب الذي عدّه علماء الاخلاق من الداء الذي لا دواء له .

و قد فسّر الاخسرين في الاية باهل الكتاب و بكل من ابتدع رأياً و هو يرى انه حسن و باهل الشبهات و الاهواء من اهل القبلة و باهل البدع منهم و باهل حروراء، و لا ينافي ذلك تعميم الاية لكل من يفعل بحكومة الشيطان و هو يرى انه حسن بل يستفاد التعميم من اختلاف التفسير .

وللاشارة الى التعميم فسره بقوله «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» في الحيوة الدنيا ظرف لسعيهم او لضل او لكليهما على سبيل التنازع، و لما كان كلما يفعله الانسان بحكومة الشيطان متوجهاً الى الدنيا و ضايحاً فيها، و ان كان الشيطان يظهر في بادى الامر على الفاعل و جهة اخروية صح تعليق الظرف بكل من السعى والضلال.

﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ وذلك الحسبان جهل مركب و خسران فوق كل خسران لا يمكن تداركه كما مر، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ﴾ الا تيان باسم الاشارة البعيدة لتفسيح حالهم و لاحضارهم بما وصفوا به و تعريف المسند لافادة الحصر و المراد بالآيات الاوصياء عليهم السلام بل المراد بالكفر بالآيات الكفر بعلی عليه السلام فان الكفر، كفر بتمام الآيات و قد فسّر في الاخبار بذلك.

﴿وَلِقَائِهِ﴾ قد سبق مراراً انه ان كان المراد بالربّ ربّ الارباب فالمراد باللقاء لقاء حسابه او حسابيه وان كان المراد بالربّ الربّ المضاف فالمراد باللقاء لقاء وجه الربّ لكن وجهه الملكوتي الذي يسمونه في الطريق بالفكر والحضور والسكينة.

﴿فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾ التي عملوها محتسبين ان لهم عليها اجراً ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ يعني لانفسهم قدراً و زنة. روى عن النبي صلى الله عليه وآله انه لياتي الرجل السمين يوم القيامة لا يزن جناح بعوضة او المعنى لا نقيم لاعمالهم يوم القيامة ميزاناً لانه لا يبقى عمل خير لهم يوزن.

﴿ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ﴾ ذلك مبتدء او خبر او مفعول محذوف و جزاؤهم جهنم جملة مستأنفة، او ذلك مبتدء اشارة الى الحسبان والحبط و جزاؤهم جهنم خبره و العايد محذوف .

اي ذلك الحسبان جزاؤهم به جهنم او ذلك مبتدء و جزاؤهم خبره و

جهنم بدل من ذلك نحو بدل الاشتمال اى ذلك و عدم القدر جزاؤهم بل جهنم جزاؤهم على ان يكون فيه معنى الاضراب والترقى او ذلك مبتدء و جزاؤهم بدله و جهنم خبره.

﴿بِمَا كَفَرُوا﴾ اى كفروا باياتى بقريئة مابعدہ ﴿وَأَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا﴾ المراد بالآيات الاوصياء عليهم السلام كما ورد عنهم و المراد بالكفر الكفر بهم.

وقوله حبطت اشارة الى خسران العمل و جزاؤهم جهنم اشارة الى اخسريته لترتب ضد ما مولهم عليه.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ بالبيعة العامة النبوية و قبول الدعوة الظاهرة ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ بالبيعة الخاصة الولوية و قبول الدعوة الباطنة او امنوا بالبيعة الخاصة و عملوا الصالحات طبق ما شرط عليهم فى البيعة الخاصة ﴿كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾ و الفردوس اعلا درجات الجنان .

و ورد ان هذه نزلت فى ابي ذر رضي الله عنه و سلمان الفارسي رضي الله عنه و عمار بن ياسر رضي الله عنه جعل الله عزوجل لهم جنات الفردوس نزلاً اى ماوى و منزلاً و النزل المنزل و مايهى للضيف ان ينزل عليه تشريفاً .

﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَالًا﴾ حيث لا درجة اعلى منها يرغبون عنها فى اعلى منها.

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ

قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي ۖ الآية جارية بحسب الظاهر على طريق
المخاطبات العرفية حين المبالغة في امر من وضع قضايا فرضية و تعليق
الحكم عليها يعنى ان كلمات الرب من الكثرة و عدم النّهاية بمرتبة لو فرض ان
جميع بحار الارض، او جنس بحار الارض كان مداداً لها لما وفى بها مثل
قوله تعالى:

لو ان ما فى الارض من شجرة اقلام و البحر يمدّه من بعده سبعة
ابحر ما نفدت كلمات الله لكن لما كانت مفروضات الله تعالى شأنه مثبتية
على حقايق عينية بحسب الواقع و ان كانت تترأى فرضية بحسب الانظار
الحسية فانه لا مجازفة و لا اغراق فى كلمات الله و كلمات خلفائه كان المراد
بالبحر هو البحر الفاعلى الذى هو المشية.

و قد فسرت فى قوله تعالى ن و القلم بهذا البحر و يكون المراد حينئذ
بسبعة ابحر المراتب السبع الفاعلية التى كل بمنزلة المداد بالنسبة الى ما بعده.
و هى الملائكة المهيمون المقربون و الصافات صفاء و المدبرات امراً و
النفس الانسانية و الحيوانية و النباتية و الطبع الجمادية او المراد بسبعة ابحر
الابحر القابلية من مادة الكلّ و الجسم المطلق و العنصر و الجماد و النبات و
الحيوان و الانسان بحسب بشريته فان كلاً بجهته القابلية مادة و مداد لما فوقه .
او المراد بالبحر البحر القابلى الذى هو مادة المواد و هيولى الهيوليات
و المراد بسبعة ابحر الابحر القابليات الستة المذكورة بجعل بحر الانسان
باعتبار نفسه و عقله بحرين.

او المراد بسبعة ابحر البحار السبعة الفاعليات و كل ذلك من سعة وجوه القرآن و صحّة حمله على الكل .

﴿ وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴾ قرىء بكسر الميم وفتحته من المداد او المدد، و المراد بالمثل ان كان المراد بالبحر الفاعلية المطلقة القابلية المطلقة او القابلية المطلقة، فالمراد الفاعلية المطلقة و ان كان المراد بالبحر المشيئة و الفاعلية الاولى فالمثل القابلية الاولى او القابلية الاولى فالفاعلية الاولى و لما اوهم امره تعالى له ﷺ بان يخبر القوم بان كلمات الله غير متناهية انه احاط بها ولو اجمالاً و ليست تلك الاحاطة بقوة بشرية بل بشان الهى و قوة غير بشرية امره تعالى شانته ان يتنزل الى مقامه البشرى و لا يرفع شانته عن ارسل اليهم ليتوهموا المجانسة و يانسوا به .

فقال: ﴿ قُلْ لَهُمْ ﴾ ﴿ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ﴾ بطريق الحصر يعنى لا شأن لى فى هذا المقام الا البشرية و المثلية معكم لكن خصنى الله تعالى شانته بما لم يخصكم به فانه ﴿ يُوحَىٰ إِلَىٰ أُمَّةٍ إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَ حِدٌ ﴾ يعنى يوحى الى بخلع الانداد و ترك الاشرار فى جميع مراتب الاشرار فان توحيد الالهة يقتضى توحيد الواجب و توحيد الوجود و هما يقتضيان التوحيد بحسب العلم و الحال و القال و هو يقتضى توحيد العبادة و الطاعة و لذا عطف توحيد العبادة عليه على سبيل التفرع .

﴿ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ ﴾ ان كان المراد بالرب رب الارباب فالمراد باللقاء كما فى الاخبار لقاء حسابه و ثوابه و حسابه و ان كان المراد به

الرَّبِّ المضاف و هو الرَّبُّ فى الولاية فالمراد باللقاء لقاء ملكوته ثم لقاء جبروته و اما لقاء ملكه فانه ليس لقاء حقيقة.

لان ما فى هذا العالم من الاجسام والجسمانيات كلها فى البعد والغيبه والانفصال، بل الجسم الواحد المتصل كل اجزائه فى غيبه بعضها عن بعض و عن الكل ولاشهود ولا لقاء حقيقة لشيء من اجزاء الاجسام بخلاف الملكوت .

فان اجزائها كالمرائى يترائى كل فى كل و يتصل كل بكل نحو اتصال الصورة بالمرآة بل اتصالاً فوقه لا يوصف بالكنه و رجاء الشيء يقتضى التوجه اليه و انتظار و صوله و جمع البال لحصوله.

﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ يعنى فليعمل ما يصدق عليه انه عمل صالح جليلاً كان او يسيراً و قد مضى ان صلاح العمل باتصاله بالولاية و ان غير المتصل بالولاية غير صالح كائناً ما كان والمتصل صالح كائناً ما كان .

ولذا ورد عنهم: اذا عرفت فاعمل ماشئت، يعنى من قليل الخير وكثيره والسر فيه ان من اتصل بولى الامر و تمسك بالعروة الوثقى و ابتغى الوسيلة الى الله كفاه ظهور ذلك الاتصال بشيء ما من اعمال جوارحه و يكفيه ذلك الاتصال فى النجاة بل فى الارتقاء على مراقى الآخرة .

لكن لا ينبغى له عدم المبالاة بالاعمال الشرعية والسنة النبوية فانها حافظة لذلك الاتصال و مبقية لتلك الوسيلة ولولا الاعمال الشرعية خيف عليه قطع الاتصال والوسيلة و فى قطعه هلاكه الابدية.

او المعنى فليعمل عملاً صالحاً عظيماً لا يمكن ان يوصف على ان يكون التتوين للتفخيم و ذلك العمل العظيم الصالح ليس الا ما هو اصل الصلاح و صلاح كل ذى صلاح و هو الولاية العملية التي هي البيعة مع صاحب الولاية و قبول الشروط والمواثيق عنه و اخذ بذر الايمان منه و هو الذى يدخل فى القلب .

﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ الاشرار فى العبادة اما بان يشرك فى نفس العمل كالاشراك فى الوضوء والغسل بان يصبّ الغير الماء على الاعضاء و كالاشراك فى الصلوة بالاتكال فى القيام مثلاً على جدار او خشب او انسان او بان يشرك فى باعث العمل .

فان الباعث على العبادة ينبغى ان يكون احد امور ثلاثة: امر الأمر او محبة المعبود والعشق له او طلب لقاءه الذى هو غاية العبادة و نتيجة المحبة فاذا اشرك فى شىء من الثلاثة كان مشركاً فى العبادة او بان يشرك فى غاية العبادة.

فان غاية العبادة ينبغى ان تكون ذات المعبود ولقائه او نفس المحبة الباعثة او امتثال امر الامر بل فناء العابد و بقاء المعبود، فاذا اشرك فى ذلك غيره.

و مثل الجنان و نعيمها او اتقاء النيران و حميمها او محمداً من الناس و ثناء او صيت فى الناس و شهرة او محبة فى قلوب الناس او حفظ مال و عرض و دم فى الناس او امضاء عادة .

فان ترك العادة يوذى النفس او خروج من عهدة التكليف و ثقله و غير ذلك ممّا لا يحصى من مخفّيات النفس بل اذا كان المقصود طلب رضا الرّبّ و القرب منه، بان يكون الانسان مرضياً او مقرباً كان مشركاً فى العبادّة .

و اما الاشراك فى ذات المعبود كاشراك الوثنيّة والصّابئة و عابدى الملائكة والجنّ و ابليس و كاشراك الثنويّة القائلة بالنور و الظلمة او يزدان و اهريمن فهو اشراك فى الالهة، و نفاه تعالى بقوله: انما الهكم اله واحد .

و اما الاشراك فى الوجود و الشّهود فى العبادّة بالالتفات الى غير المعبود و رؤية الغير حين العبادّة و ان كان نفيه امراً عظيماً و الخلوص منه مرتبة شريفة و لا يخلو الانسان منه ما لم يكن فانياً صرفاً فهو مطلوب من اهله، و اللّقاء الحقيقى لا يحصل بدونه، رزقنا الله و جميع المؤمنىن الخلوص من هذا الاشراك بمنّه و جوده و محض احسانه الذى هدينا به بعد الضلالة.

هذا ما اردنا تسويده من الجلد الثّانى من التّفسير المسمّى ببيان السّعادة فى مقامات العبادّة.

و الحمد لله اولاً و اخرأ و الشّكر له على ما الهم كثيراً و الصلوة و السّلام على اشرف خلقه محمّد و اهل بيته .

فهرستهای پنجگانه

۱. فهرست ترجمه‌ی احادیث
۲. فهرست متن عربی احادیث
۳. فهرست ابیات
۴. فهرست اعلام
۵. فهرست منابع

فهرست ترجمه‌ی احادیث

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده است که پرسیده شد که پروردگارتان در مورد علی علیه السلام چه چیزی نازل فرموده است؟ پاسخ دادند: افسانه‌ی پیشینیان! ۱۰۵

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "به خدا سوگند به اندازه‌ی شیشه‌ی حجامت هم خون ریخته نشد، عصایی به عصا کوبیده نشد، و فرج حرامی غصب نگردید، و مالی از غیر حلال گرفته نشد مگر این که گناه و وزر آن برگردن آن دو غاصب خلافت (اول و دوم) است، بدون این که از گناهان عالمیان چیزی کاسته شود" ۱۰۵

در خبر است: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر با ولایت ما و براءت از دشمنان ما، و این است معنای قول خدای تعالی: «ولقد بعثنا... تا الی من حقت علیه الضلالة» بنابر این گمراهی در حق آنان حتمی گردید که آل محمد علیهم السلام را تکذیب کردند ۱۱۶

ابوبصیر می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم فدایت شوم پس مطلب رابه من بفهمان، امام علیه السلام فرمود: یا ابابصیر اگر قائم ما قیام کند خداوند گروهی از شیعیان ما را برمی انگیزد که پشت شمشیرهایشان بر دوش آنها خواهد بود، این مطلب به گروهی از شیعیان ما می رسد که هنوز نمرده اند و آنها می گویند فلانی و فلانی از قبرهایشان برانگیخته شدند و آنها با

قائم علیه السلام هستند ، ولی همین مطلب به دشمنان ما که می رسد می گویند: ای گروه شیعه شما چقدر دروغ می گوید؟! این دولت شماست و شما درباره ی آن دروغ می گوید، نه به خدا قسم این ها زنده نشده اند و تا روز قیامت زنده نمی شوند..... ۱۱۸

سپس امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی در این آیه (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ) قول آن ها را حکایت می کند و در این مضمون اخبار فراوان است..... ۱۱۸

چنانکه امام علیه السلام فرمود: مهاجر کسی است که از گناهان و بدیها به سوی رسولش که عقل و نبی اش که قلب و امامش که روح است هجرت نماید، و همه ی این ها دین خدا، راه و مظاهر او هستند ۱۱۹

به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: هرگاه بنده ی خدا گناه کبیره ای مرتکب شود یا گناه صغیره ای را که خدا نهی کرده انجام دهد از ایمان خارج گشته و اسم ایمان از او ساقط می گردد، و فقط اسم اسلام بر او ثابت است..... ۲۰۷

پس اگر توبه و استغفار کرد به ایمان بر می گردد و این کار او را بر کفر، انکار و حلال کردن حرام خدا خارج نمی کند و به این ترتیب کافر نمی شود، پس اگر بر حلال خدا بگوید حرام است و بر حرام خدا بگوید حلال و برگفته ی خویش معتقد هم باشد به اعتقاد ما از ایمان و اسلام به سوی کفر خارج شده و همانند شخصی است که داخل حرم و سپس کعبه گردد و از او حدیثی سر بزند

که در این صورت او را از کعبه و حرم بیرون آورده و گردنش را می‌زنند و آخر کارش به آتش است..... ۲۰۷

وارد شده: امام معصوم علیه السلام به منافقی فرمود: سگ شو سگ شد، و بر یکی فرمود تو بین مردان زن هستی، زن شد..... ۲۲۷

هم چنین منافق دیگری قلب ماهییت از معصوم علیه السلام را انکار کرد، سپس به سوی نهری رفت تا خود را بشوید و غسل کند، پس داخل شد و بدن خود را در آب فرو برد از آب که بیرون آمد خود را زنی دید در ساحل دریا نزدیک قریه ای مجهول و ناشناس، داخل روستا گردید و ازدواج کرد، مدتی خانه داری نمود و فرزندان از او متولد شد، تا این که روزی از خانه بیرون آمد و رفت تا در آن دریا غسل کند و داخل آب شد و بدن خود را در آب فرو برد، و وقتی از دریا بیرون آمد خود را بر همان نهری دید که در سابق به آن جا آمده بود و آن نهر را می‌شناخت و دید که لباسهایش همان جاست و به همان وضعی که گذاشته بود دست نخورده مانده است، لباسهایش را پوشید و به خانه اش رفت، اهل خانه اصلاً متوجه غیبت او نشدند چون تمام این کارها در مدت کوتاهی انجام گرفت..... ۲۲۷

همان طوری که روایت شده است: جبریل علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج عقب ماند و گفت: اگر به اندازه ی یک انگشت جلو می‌آمدم می‌سوختم با این که جبریل علیه السلام از عالم عقول مقربین است..... ۲۳۰

و از امام صادق علیه السلام وارد شده است که پرسیده شد: آیا در حلال

تبذیر می شود؟ فرمود: بلی ۲۶۵

از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طیّ سفارشی بر امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: یا علی در زناشش خصلت است که سه تایی آن در دنیا و سه تایی آن در آخرت است، اما آن سه خصلتی که در دنیا است عبارتند از: ۱. زیبایی و خوبی را می برد. ۲. فنا و مرگ را زودرس تر می کند. ۳. روزی را قطع می کند. و آن سه خصلتی که در آخرت است عبارتند از: ۱. بدی حساب. ۲. غضب پروردگار ۳. جاودانگی در آتش ۲۷۱

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده که فرمود: کسی که بعد از فارغ شدن از ادای واجبات، مستحبات و حقوق واجب بخوابد آن خواب محمود و پسندیده است، و من برای اهل زمان ما که این خصلت ها را انجام و این صفات را داشته باشند سالم تر از خواب چیزی نمی دانم. ۲۸۰

زیرا که مردم مراعات دینشان و مراقبت احوالشان را ترک کرده و به کج راهه رفته اند. بنده ی خدا اگر کوشش کند حرف نزند، چگونه ممکن است که نشنود؟ مگر این که خواب مانع شنیدن او باشد که خواب قوای ادراکی را از انسان می گیرد؛ لذا خدای تعالی فرمود: **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ تَأْخِرُ آيَةً**. ۲۸۰

در کتاب **طَبِّ الْأَئِمَّةِ** از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که فرمود: از مؤمنین هیچ کس هرگز شکایتی نکرده در حالی که جای درد را مسح کرده (دست کشیده) و با خلوص نیت گفته: **(وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ إِنْ هُوَ شِفَاءً**

و رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) مگر این که
آن درد از بین رفته و شفا پیدا کرده، هر دردی که می خواهد باشد. . . . ۳۳۶
خبر از امام صادق علیه السلام است ملخ، شپش، قورباغه، خون، طوفان،
دریا، سنگ، عصا و ید بیضامی باشد ۳۵۵
چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به سبب عمر بن خطاب یا ابوجهل بن
هشام اسلام را عزیز بگردان؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود ۴۲۲
بنابر معنای اوّل این جمله وجه دیگری را برای منع از قراردادان
ابلیس و ذریّه اش به عنوان اولیامی باشد یعنی من در خلق آسمانها و زمین
آن ها را حاضر نگردانیدم ۴۲۲
از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: هیچ مردی از آن هانمی میرد
تا این که از صلب او یک هزار فرزند ذکور به دنیا بیاید، سپس فرمود: آن ها
پس از ملایکه بیشترین موجوداتی هستند که خلق شده اند. ۵۰۷
و از نبی صلی الله علیه و آله است که از نشانه های قیامت خروج یا جوج و مأجوج
است قبل از آن ۵۰۷
نیز از نبی صلی الله علیه و آله است که از یا جوج و مأجوج سؤال شد پس فرمود:
یا جوج امّتی است و مأجوج امّتی دیگر، و هر امّت چهار صد امّت است هیچ
مردی از آن هانمی میرد تا این که یک هزار مرد از صلبش را ببیند که سلاح
حمل کرده است ۵۰۸
گفته شد یا رسول الله آن ها را برای ما توصیف کن، رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: آن‌ها سه صنفند: صنفی از آن‌ها مانند درخت «ارز» است. گفته شد یا رسو الله «ارز» چیست؟ فرمود: درختی است بلند در شام؛ صنفی از آن‌ها طول و عرضشان مساوی است و این‌ها کسانی هستند که کوه و آهن نمی‌تواند در مقابلشان مقاومت کند و صنفی از آن‌ها یک گوششان را زیرانداز و گوش دیگرشان را رو انداز می‌کنند. آن‌ها بر فیل، حیوان وحشی، شتر نمی‌گذرند مگر این‌که آن‌ها را بخورند، قسمت جلوشان در شام و قسمت عقب و دنباله‌شان در خراسان است نهرهای مشرق و دریاچه‌ی طبری را می‌آشامند..... ۵۰۸

و نیز روایت شده است که پس از ساخته شدن سدّ پایداری و استقامت به خرج می‌دادند و همه‌ی روزشان را سدّ می‌کنند تا شب می‌شد و همین که شعاع آفتاب را می‌دیدند می‌گفتند فردا می‌آییم و سدّ را باز کرده و خارج می‌شویم استثنا نمی‌کردند یعنی ان شاء الله نمی‌گفتند، فردا که باز می‌گشتند می‌دیدند هرچه که کنده‌اند صاف شده و به حالت اوّل برگشته است. تا این‌که وعده‌ی خدا فرا برسد آن‌ها گویند ان شاء الله فردا باز می‌کنیم و خارج می‌شویم؛ فردا که به سدّ بر می‌گردند می‌بینند به همان حالتی که آن را گذاشتند و رفتند می‌باشد، پس آن سدّ را حفر کرده و بر مردم خروج می‌کنند، آبها را می‌خورند، مردم از ترس آن‌ها از خانه‌هایشان بیرون نمی‌آیند پس تیرهایشان را به آسمان می‌اندازند بر می‌گردد در حالی که بمانند هیبت خون است؛ پس می‌گویند که ما بر اهل زمین غالب شدیم و بر اهل آسمان برتری

یافتیم پس خداوند پشه‌هایی را برای آنها می‌فرستد که در پشت‌شان قرار گرفته و در گوشه‌هایشان داخل شده به‌هلاکتشان می‌رساند. ۵۰۹

فهرست احادیث

و فی الخبر انّ للتّارِ سبعة ابواب باب یدخل منه فرعون و هامان و قارون ، و باب یدخل منه المشرکون و الکفّار و من لم یؤمن بالله طرفة عین. و باب یدخل منه بنو امیّة هو لهم خاصّة لا یزاحمهم فیه احدٌ و هو باب لظی و هو باب سعیر و هو باب الهاویة یهوئ بهم سبعین خریفاً فکلّمها هوی بهم سبعین خریفاً فاربهم فورة قذف بهم فی اعلاها سبعین خریفاً، فلا یزالون هکذا ابداً خالدّین مخلّدین، و باب یدخل منه مغبضونا و محاربونا و خاذلونا و انّہ لا عظم الابواب و اشدها حرّاً الی آخر الحدیث. ۵۴۲

و ورد عنهم علیهم السلام انا نحن المتوسّمون و انّ السبیل فینا مقیم، و ورد انّ فی الامام آیه للمتوسّمین و هو السبیل. ۵۴۵

وقد ورد فی الاخبار لو لا الامام لما جت الارض باهلها، او لو فقد الحجّة لساخت الارض باهلها. ۵۶۰

و غیر ذلك من الاخبار فبوجود خلفاء الله: وجود الارض و سکونها و قرارها، و لما كانت الجبال مظاهر لخلفاء الله حکم علیها انّ بها قرار الارض و سکونها اجراء حکم الظّاهر علی المظهر هذا بحسب التّنزیل. ۵۶۰

کما فی الخبر و باطنه رسول الله صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم السلام و اصحابهم و

خلفاؤهم كما اشير اليه فى الاخبار، (أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ) من الاصنام و الكواكب و غيرها. ٥٦١

و فى الخبر انما لم يعذر الجاهل لانّ عليه ان يبحث و ينظر بعقله حتّى يميّز بين المحقّ و المبطل ٥٦٣

و عن الباقر عليه السلام ما اذا نزل ربكم فى على عليه السلام قالوا اساطير الاولين و عن الصادق عليه السلام و الله ما هريقت محجمة من دم و لا قرع عصاً بعصاً و لا غصب فرج حرام و لا اخذ مال من غير حلّه الا و زر ذلك فى اعناقهما من غير ان ينقص من اوزار العالمين شىء..... ٥٦٣

و قد ورد عن الصادق عليه السلام أنّه قال: لابي بصير: ماتقول فى هذه الاية؟ فقال: انّ المشركين يزعمون و يحلفون لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انّ الله لا يبعث الموتى! قال: فقال: تبتاً لمن قال: هذا سلهم: هل كان المشركون يحلفون بالله ام باللاتّ و العزى؟ قال: قلت جعلت فداك فأوجدنيه قال: فقال: يا ابا بصير لو قد قام قائمنا (عجل الله فرجه) بعث الله قوماً من شيعتنا قبايح سيوفهم على عواتقهم، فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون: بعث فلان و فلان و فلان من قبورهم و هم مع القائم عليه السلام فيبلغ ذلك قوماً من عدونا، فيقولون يا معشر الشيعة ما كذبكم هذه دولتكم و انتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء و لا يعيشون الى يوم القيمة. ٥٦٩

قال: فحكى الله قولهم فقال: واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت ؛ و بهذا المضمون اخبار كثيرة. ٥٦٩

و فی الخبر انّ الّتی نقضت غزلها كانت امرئة من بنی تمیم یقال لها:
 ریطه كانت حمقاء تغزل الشّعر فاذا غزلته نقضت ثمّ عادت فغزلته فقال الله:
 کالّتی نقضت غزلها. ۶۰۲

كما ورد انّ الآية فی عمّار رضی الله عنه و الهجرة الحقیقیة ای هاجروا من دار
 الشّرك الی دار الاسلام و و من دار النّفس الی اعلی مراتبها و هو الصّدر، و
 من دار الاسلام الی دار القلب و هی الايمان. ۶۱۰

نسب الی الصّادق ع انه قال : اذا اتی العبد بکبيرة من کبائر المعاصی
 او صغيرة من صغائر المعاصی الّتی نهی الله عنها کان خارجاً من الايمان و
 ساقطاً عنه اسم الايمان و ثابتاً علیه اسم الاسلام فان تاب و استغفر عاد الی
 الايمان و لم یخرجه الی الکفر و الجحود و الاستحلال . فاذا قال: للحلال هذا
 حرام و للحرام هذا حلال و دان بذلك فعندنا یكون خارجاً من الايمان و
 الاسلام الی الکفر و کان بمنزلة رجل دخل الحرم ثمّ دخل الکعبة فاحدث فی
 الکعبة حدثاً فاخرج عن الکعبة و الحرم فضربت عنقه و صار الی النّار. ۶۱۳

كما فی الاخبار ان تجحد حقاً يدّعیه الخصم او تلقى باطلاً علیه
 لزامه او تضعف عن مقاومته بالحجّة فتجادله و بضعفک تجرئه علی اهل دینک
 و تضعف قلوب المسلمین و عقایدهم. ۶۱۷

روی انّ النّبی صلی الله علیه و آله لَمَّا نزلت هذه الآية کان اذا سئل و لم یکن عنده ما
 یعطی قال یرزقنا الله و ایاکم من فضله. ۶۴۶

و نسب الی النّبی صلی الله علیه و آله انه قال: ابوبکر سمعی و العمر بصری و عثمان

فَوَادَى فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَرَأَ الْآيَةَ ٦٥٢
 وَورد عن الصادق عليه السلام أَنَّهُ قَالَ مَنْ نَامَ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ إِدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ
 السَّنَنِ وَالْوَاجِبَاتِ مِنَ الْحَقُوقِ فَذَلِكَ نَوْمٌ مَحْمُودٌ وَأَنْتَى لَا أَعْلَمُ لِأَهْلِ زَمَانِنَا هَذَا
 إِذَا اتُوا بِهَذِهِ الْخِصَالِ اسْلَمَ مِنَ النَّوْمِ لِأَنَّ الْخَلْقَ تَرَكَوْا مِرَاعَاةَ دِينِهِمْ وَ مِرَاقِبَةَ
 أَحْوَالِهِمْ وَ اخَذُوا شِمَالَ الطَّرِيقِ وَ الْعَبْدِ وَ انْجْتَهَدُوا أَنْ لَا يَتَكَلَّمُوا كَيْفَ يُمْكِنُ أَنْ
 لَا يَسْمَعَنَّ إِلَّا مَا لَهُ مَانِعٌ مِنْ ذَلِكَ وَ هُوَ النَّوْمُ، وَ انَّ النَّوْمَ اخَذَ تِلْكَ الْآلَاتِ قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ... (الآية) ٦٥٢
 كَمَا رَوَى عَنْ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ بِمَكَّةَ عَلَى طَرِيقِ آدَبٍ وَ عِظَةِ وَ
 تَعْظِيمٍ وَ نَهَى خَفِيفٌ وَ لَمْ يَعْذُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَتَوَاعَدْ عَلَى اجْتِرَاحِ شَيْءٍ مِمَّا نَهَى عَنْهُ
 وَ انذَرَ نَهْيًا عَنْ أَشْيَاءٍ حَذَّرَ عَلَيْهَا وَ لَمْ يَغْلُظْ وَ لَمْ يَتَوَاعَدْ عَلَيْهَا ٦٥٣
 وَ قَدْ وَرَدَتْ أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ مِنَ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ بِاخْتِلَافِ الْفَاضِلِ: أَنَّهُ عليه السلام
 رَأَى فِي مَنَامِهِ أَنَّ رِجَالًا أَوْ قَرَدَةً مِنْ بَنِي تَيْمٍ وَ عَدِيِّ أَوْ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةٍ يَرْقُونَ
 مِنْبَرَهُ يَرُدُّونَ النَّاسَ الْقَهْقَرَى، إِلَّا أَنَّ الْعَامَّةَ رَوَوْا مِنْ بَنِي أُمِّيَّةٍ وَ حُدَّهُ وَ
 لَمْ يَذْكُرُوا بَنِي تَيْمٍ وَ عَدِيَّ وَ لِأَزْرِيْقًا وَ زَفْرًا، وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فَسَّرَتْ فِي
 أَخْبَارِنَا تَارَةَ بَنِي أُمِّيَّةٍ عَمُومًا، وَ تَارَةَ بَنِي مِرْوَانَ، وَ تَارَةَ بِمِرْوَانَ وَ بَنِيهِ
 ٦٦٦
 وَ رَوَى فِي طَبِّ الْأُمَّةِ عليه السلام عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام مَا اشْتَكَى أَحَدٌ مِنَ
 الْمُؤْمِنِينَ شِكَايَةَ قَطُّ وَ قَالَ: بِإِخْلَاصِ نِيَّةٍ وَ مَسْحِ مَوْضِعِ الْعَلَّةِ: وَ نُنزِلُ مِنْ
 الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا إِلَّا

عوفى من تلك اية علة كانت و مصداق ذلك فى الاية حيث يقول: شفاء و
رحمة للمؤمنين و عنه عليه السلام لا بأس بالرقية و العوذة و النشرة اذا كانت من القرآن.
٦٨٢

و اليها اشير فى الحديث النبوى حيث قال صلى الله عليه وسلم: انما العلم ثلاثة اية
محكمة، او فريضة عادلة، او سنة قائمة ٧٤٠
و فيما روى عن الصادق عليه السلام اشارة اجمالية الى جميع ما ذكر لانه قال:
فى قوله فاردت ان اعيبها فنسب الارادة فى هذا الفعل الى نفسه لعله ذكر
التعيب لانه اراد ان يعيبها عند الملك اذا شاهدناها فلا يغضب المساكين عليها و
اراد الله عزوجل صلاحهم بما امره به من ذلك، فذكر فى علة التفرّد بالانانية
التعيب هناك و اشار عليه السلام فى الفقرة الثانية الى وجه الاخر الذى هو احتجاب الله
عن نظره عليه السلام فى هذا المقام حيث قال فى قوله: فخشينا ان يرهقهما انما اشترك
فى الانانية لانه خشى و الله لا يخشى لانه لا يفوته شىء و لا يمتنع عليه امر
اراده، و انما خشى الخضر عليه السلام من ان يحال بينه و ما امره به فلا يدرك ثواب
الامضاء فيه و وقع فى نفسه ان الله جعله سبباً لرحمة ابوى الغلام فعمل فيه
وسط الامر من البشرية مثل ما كان عمل فى موسى عليه السلام لانه صار فى الوقت
مخبراً و كليم الله موسى عليه السلام مخبراً و لم يكن ذلك باستحقاق للخضر عليه السلام الرتبة
على موسى عليه السلام و هو افضل من الخضر عليه السلام بل كان الاستحقاق موسى عليه السلام للتبيين
٧٦٢

روى عن مولانا و مقتدانا امير المؤمنين عليه السلام انه قال فاحترفوا له جبل

حديد فقلعوا له امثال اللبن فطرح بعضه على بعض فيما بين الصّدفين و كان ذو
 القرنين هو اول من بنى ردماً على وجه الارض ثم جعل عليه الحطب و الهب
 فيه النار و وضع عليه المنافيخ فنفخوا عليه قال فلماً ذاب قال اتونى بقطر
 فاحتفروا له جبلاً من مسّ فطرحوه على الحديد فذاب معه و اختلط به. . . ٧٧٥
 و عن الصادق عليه السلام ليس منهم رجل يموت حتى يولد له من صلبه الف
 ولد ذكر ثم قال هم اكثر خلق خلقوا بعد الملائكة. . . ٧٧٦
 و عن النبي صلى الله عليه وآله انه عدّ من الايات التي تكون قبل الساعة خروج
 يأجوج و مأجوج و عنه صلى الله عليه وآله انه سئل عن يأجوج و مأجوج فقال: يأجوج امة و
 مأجوج امة، و كل امة اربعمائة امة؛ لا يموت الرجل منهم حتى ينظر الى الف
 ذكر من صلبه كل قد حمل السلاح. . . ٧٧٦
 قيل: يا رسول الله صلى الله عليه وآله صفهم لنا قال: هم ثلاثة اصناف صنف منهم
 امثال الارز قيل: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وما الارز؟ قال: شجر بالشّام طويل؛ و
 صنف منهم طولهم و عرضهم سواء و هؤلاء الذين لا يقوم لهم جبل و لا حديد و
 صنف منهم يفترش احدى اذنيه و يلتحف بالآخرى و لا يمرّون بفيل و لا وحش
 و لا جمل و لا خنزير الا اكلوه، مقدّمهم بالشّام و ساقتهم بخراسان، يشربون
 انهار المشرق و بحيرة الطبرية. . . ٧٧٦
 و ورد ايضاً أنّهم يدابون في حفر السدّ نهارهم حتى اذا امسوا و كانوا
 يبصرون شعاع الشمس قالوا نخرج غداً و نفتحه و لا يستثنون فيعودون من الغد
 و قد استوى كما كان حتى اذا جاء وعد الله قالوا غداً نفتح و نرجع انشاء الله

فيعودون اليه و هو كهيتته حين تركوه فيحفرونه فيخرجون على الناس
 فيشربون المياه و يتحصن الناس في حصونهم منهم فيرمون سهامهم الى
 السماء فترجع و فيها كهية الدماء فيقولون قد قهرنا اهل الارض و علونا اهل
 السماء فيبعث الله عليهم بققاً في اقفائهم فدخل في اذانهم يهلكون بها . . ٧٧٧
 و عن الصادق عليه السلام في قوله عزوجل: أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا قَالَ
 التَّقِيَّةُ فما استطاعوا ان يظهره و ما استطاعوا له نقباً قال اذا عملت بالتقية لم
 يقدروا لك على حيلة و هو الحصن الحصين و صار بينك و بين اعداء الله سداً
 لا يستطيعون له نقباً فاذا جاء وعد ربّي جعله دكاً قال رفع التقية عند الكشف
 فانتقم من اعداء الله. ٧٧٧

و عن الصادق عليه السلام في هذه الاية يعنى بالذكر ولاية امير المؤمنين عليه السلام
 قال كانوا لا يستطيعون اذا ذكر علي عليه السلام عندهم ان يسمعو اذ كره لشدّة بغض
 له عليه السلام و عداوة منهم له عليه السلام و لاهل بيته عليهم السلام ٧٧٨

روى عن الصادق عليه السلام انه قال لا بعينهما و اشياعهما الذين اتخذهما
 من دون الله اولياء و كانوا يريدون انهم بحبهم اياهما انهما ينجيانهم
 من عذاب الله عزوجل و كانوا بحبهما كافرين. ٧٧٩

روى عن النبي صلى الله عليه و آله انه لياتى الرجل السمين يوم القيامة لا يزن جناح
 بعوضة او المعنى لا نقيم لاعمالهم يوم القيامة ميزاناً لانه لا يبقى عمل خير لهم
 يوزن. ٧٨٢

و ورد ان هذه نزلت في ابي ذر رضي الله عنه و سلمان الفارسي رضي الله عنه و عمار بن

ياسر عليه السلام جعل الله عزوجل لهم جنات الفردوس نزلاً اي ماوى و منزلاً و النزل
 المنزل و مايهىء للضيف ان ينزل عليه تشريفاً..... ٧٨٣

ولذا ورد عنهم عليهم السلام اذا عرفت فاعمل ماشئت، يعنى من قليل الخير و
 كثيره و السرّ فيه ان من اتصل بولى الامر و تمسك بالعروة الوثقى و ابستغى
 الوسيلة الى الله كفاه ظهور ذلك الاتّصال بشىء ما من اعمال جوارحه و يكفيه
 ذلك الاتّصال فى النّجاة بل فى الارتقاء على مراقى الاخرة..... ٧٨٤

فهرست ابیات

دیو که بود کوز آدم بگذرد

بر چنین نطعی از او بازی برد

در حقیقت نفع آدم شده همه

لعنت حاسد شده آن دمدمه

بازیی دید و دو صد بازی ندید

پس ستون خانه خود را برید

خود زیان جان او شد ریو

او گویی آدم بود دیو و دیو او

من چو آدم بودم اوّل حبس کرب

پر شد اکنون نسل جانم شرق و غرب

۵۴

هر گمان تشنه یقین است ای پسر

می زند اندر تزیاید بال و پر

چون رسد در علم پس بر پا

شود مر یقین را علم او پویا شود

علم جو یای یقین باشد بدان

وان یقین جو یای دید است و عیان

اندر اَلْهَيْكَم بِيان اَيْن بِيين

که شود علم اليقين عين اليقين

۸۱

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست؟

يقين کردی که دين در بت پرستی ۲۵۷

اگر کافر ز بت آگاه بودی

چرا در دين خود گمراه بودی

ساخت موسی قدس در باب صغير

تافروود آرند سر قوم زحیر

زانکه جباران بدند و سرفر

ازدوخ آن باب صغير است و نیاز

آن چنان آن حق زلحم واستخوان

ازشهان باب صغيری ساخت هان

ساخت سرگین دانکی محرابشان

نام آن محراب میر و پهلوان

چون عبادت بود مقصود از بشر

شد عبادتگاه گردن کش سقر

۲۵۸

مَن چوتیغم وآن زننده آفتاب

ما رمیت اذ رمیت در حراب

رخت خود رامن ز ره برداشتم

غیر حق رامن عدم انگاشتم

زاجتهاد و از تحرّی رستهام

آستین بر دامن حق بستهام

۲۷۲

جمله‌ی ذرات عالم در نهان

باتو می‌گویند روزان و شبان

ماسمیعیم و بصیریم وهشیم

باشما نامحرمان ماخامشیم

چون شما سوی جمادی می روید

محرمان جان جمادآن کی شوید

از جمادی در جهان جان روید

غلغل اجزای عالم بشنوید

۲۸۹

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تأویلها بربایدت

چون ندارد جان تو قندیلها

بهر بیش کرده ای تأویلها

که غرض تسبیح ظاهر کی بود

دعوی دیدن خیال و غی بود

پس چه از تسبیح یادت می دهد

آن دلالت همچو گفتن می شود

این بود تأویل اهل اعتزال

وای آن کس کونداردنور حال

۲۹۰

انبیاء را مثل خود پنداشتند

همسری با انبیا برداشتند ۴۵۰

غیرتش غیر در جهان گذاشت

زان سبب عین جمله اشیا شد

که یکی هست و یکی نیست جز او

وحده لا شریک الا هو

۴۷۸۰

دیو که بود که او ز آدم بگذرد

برچنین نطعی از او بازی برد

در حقیقت نفع آدم شد همه

لعنت حاسد شده آن دمدمه

۵۳۹۰

بازی دید و دو صد بازی ندید

پس ستون خانه‌ی خود را برید

خود زیان جان او شد ریو او

گویی آدم بود دیو دیو او

۵۴۰

هرگمان تشنه‌ی یقین است ای پسر

می‌زند اندر تزاید بال و پرا ۵۵۱

چون رسد در علم پس برپا شود

مر یقین را علم او پویا شود

علم جوای یقین باشد بدان

وان یقین جوای دیداست و عیان

اندر الهیکم بیان این بین

که شود علم‌الیقین عین الیقین ۵۵۲

۵۵۲

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست

یقین کردی که دین دربت پرستی است ۶۴۰

اگر کافر زبت آگاه بودی

چرا در دین خود گمراه بودی ۶۴۰

ساخت موسی علیه السلام قدس در باب صغیر

تافروود آرند سر قوم ز حیر ۶۴۰

ز آن که جباران بدند و سرفراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز ۶۴۰

آنچنانکه حق زلحم و استخوان

از شهان باب صغیری ساخت هان ۶۴۰

ساخت سرگین دانکی محرابشان

نام آن محراب میر و پهلوان ۶۴۰

۶۴۰

چون عبادت بود مقصود از بشر

شد عبادتگاه گردنکش سقر ۶۴۱

آن که از حق یابد او وحی و خطاب

هر چه فرماید بود عین صواب ۶۴۸

آن که جان بخشد اگر بکشد رواست

نایب است دست او دست خداست ۶۴۸

من چوتیغم وان زننده آفتاب

مارمیت اذرمیت در حراب ۶۴۸

زحمت خود رازره برداشتم

غیر حق را من عدم انگاشتم ۶۴۸

زاجستهاد و از تحری رستهام

آستین بر دامن حق بستهام ۶۴۸

۶۴۸

جمله ذرات عالم در نهان

باتو می گویند روزان و شبان ۶۵۶

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

باشما نامحرمان ما خامشیم ۶۵۶

چون شما سوی جمادی می روید

محرمان جان جمادان کی شوید ۶۵۶

۶۵۶

از جمادی در جهان جان روید

غلغل اجزای عالم بشنوید ۶۵۷

فاش تسیح جمادات آیدت

وسوسه تأویها برایدت ۶۵۷

چون ندارد جان تو قندیلها

بهر بینش کرده ای تأویلها ۶۵۷

که غرض تسبیح ظاهر کی بود

دعوی دیدن خیال و غیّ بود ۶۵۷

پس چه از تسبیح یادت می دهد

آن دلالت همچو گفتن می شود ۶۵۷

این بود تأویل اهل اعتزال

وای آنکس کوندارد نور حال ۶۵۷

۶۵۷

اندر این سوراخ بنّایی گرفت

در خور سوراخ دانایی گرفت ۷۴۲

انبیاء را مثل خود پنداشتند

هم سری با انبیا برداشتند ۷۴۲

۷۴۲

غیرتش غیر درجهان ننگذاشت

زان سبب عین جمله اشیا شد ۷۶۰

که یکی هست و هیچ نیست جز او

۷۶۰ وحده لا اله الا هو

۷۶۰

فهرست اعلام

محمد ﷺ، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۶۸، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۱۶، ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸،
 ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۳۰،
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۱۲، ۴۳۱،
 ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴،
 ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۳، ۶۵۷، ۶۶۵، ۶۶۶،
 ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۸۵، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۳۲، ۷۵۳، ۷۷۷

علی ﷺ، ۶۴، ۶۹، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۸،
 ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۳۲،
 ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱،
 ۴۵۲، ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۴۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۱،
 ۵۷۳، ۵۹۰، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۸، ۶۲۲،
 ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۵، ۶۸۰، ۶۸۶، ۶۸۷،
 ۶۸۹، ۶۹۳، ۷۰۱، ۷۱۵، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۳، ۷۷۰، ۷۷۸، ۷۷۹

موسیٰ ﷺ، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۴، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴،
 ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۹، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶

٤٤٨، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣،
 ٤٦٥، ٤٧٠، ٤٧٥، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٣، ٤٨٥، ٤٢٧، ٤٤٠،
 ٤٧٩، ٤٨٧، ٤٩١، ٧٠٥، ٧٣٣، ٧٣٤، ٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧،
 ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٦١،
 ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤

اديان

النصارى، ٤١٥

اليهود، ٥٥٠، ٤١٥، ٤٩٦، ٧٠٥

نصارا، ٧٨

نصارى، ١٢٢، ٢١٢، ٢١٣، ٤٦٤

يهود، ٧٨، ١٢٢، ٢٠٠، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢٣٥، ٣٦٢، ٣٧٨،

٣٩٨، ٤٨٥، ٤٨٧

اشخاص

ابن خضرمى، ١٩٣

ابن خلدون، ٤٨٧

ابوالفتوح رازى، ٤١، ٨١، ٤٨٧

ابوجهل بن هشام، ٤٢٢

ابوحنيفه، ٢٧٨

امام فخر رازى، ٤٨٧

- بخت‌النصر، ۲۳۵
 بلعام، ۶۰۸
 بیضاوی، ۴۸۷
 خرّمشاهی، ۳۲، ۷۸
 شیخ طبرسی، ۴۸۷
 شیخ طوسی، ۷۸
 طبری، ۵۱، ۷۸، ۸۱، ۴۸۷، ۵۰۸
 عبدالله بن ضحاک، ۴۸۸
 قارون، ۵۸، ۵۴۲
 قرطبی، ۴۸۷
 مروان، ۳۱۰، ۶۶۶
 ملامحسن فیض کاشانی، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴
 ملا محسن فیض کاشانی، ۳۱۴
 میبدی، ۸۱، ۴۸۷
 هامان، ۵۸، ۵۴۲
 اصطلاحات عرفانی
 السّالک، ۶۷۸، ۷۳۴، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸،

۷۵۹

الشیخ، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۱، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۶۳

مقام محمود، ٧٥، ٣٢٠، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٥، ٦٧٨

اصطلاح عرفاني

تسبيح و تحميد، ٢٦٨

تشبيه، ٤٨، ٤٩، ٨٨، ١٥٨، ١٨١، ١٨٢، ٢٠٢، ٢٣٧، ٣٣٠،

٣٦٤، ٣٨٩، ٤٠٢، ٤١٠، ٤٥٧، ٤٦٨، ٥١١، ٦٠١

تنزيه، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٦٤، ٤٦٨، ٤٥٥، ٦٧٨

سالک، ٤٧، ١٣٦، ٣٢٩، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٨، ٤٦١،

٤٦٣، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧

سلوک، ٤٧٠

شطحيات، ٤٧٥

شيخ، ٣٢، ٥٢، ٨١، ٣٦١، ٤٣٦، ٤٣٩، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٨،

٤٥٥، ٤٥٦، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٩٥، ٧٤٥، ٧٥٧

کثرت، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٧٥، ٢٢٤، ٢٣١، ٢٦٣، ٣٤٩،

٣٩٣، ٤١٣، ٤٤٦، ٤٥٤، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧٧، ٤٨٧، ٥٠٣،

٥١٩، ٦٠٣

وحدت، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٥، ١٣٦، ١٧٥، ٤٥٤، ٤٦٨،

٤٧٠، ٤٧٣، ٤٧٥، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٨٧، ٤٩٦

اقوام

بنی اسرائیل، ٢٣٥

بنی امیّه، ۲۳۸، ۳۱۰

فارسها، ۲۳۶

الاماکن

الحجر، ۶۶، ۷۰، ۵۴۶، ۶۹۱

الشام، ۵۴۶

المدینة، ۶۵، ۶۷، ۵۴۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۷۱۱، ۷۶۷

مدین، ۶۷، ۶۹، ۵۴۶

الطواغیت

الشّیاطین، ۲۶۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۶۲، ۵۹۶

۶۳۹، ۶۴۶، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۸۳، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۸۰

الشّیطان، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۰

۵۴۲، ۵۶۹، ۵۷۸، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۳۹، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۶۱، ۶۶۲

۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۰۶، ۷۱۳، ۷۳۰، ۷۵۰، ۷۸۰، ۷۸۱

للشّیاطین، ۵۳۱

اماکن

ایکه، ۶۷

امامان معصوم

الباقر علیه السلام، ۶۵۳

الحسن علیه السلام، ۶۳۰

- الحسين عليه السلام، ٦٣٠، ٦٤٩
 السيد السجاد عليه السلام، ٧٤٥
 الصادق عليه السلام، ٥٦٣، ٥٦٨، ٥١٢، ٧٧٥، ٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩
 الصادق عليه السلام، ٦١٥، ٦٤٥، ٦٥٢، ٦٩١، ٦٩٨، ٧٦١
 القائم عليه السلام، ٥٦٦، ٥٦٩
 القائم عجل الله فرجه، ٦٣٠
 امام باقر عليه السلام، ٢٨٣
 امام رضا عليه السلام، ٥١١
 امام سجاد عليه السلام، ٤٥٤
 امام صادق عليه السلام، ١٠٥، ١١٨، ٢٦٥، ٢٨٠، ٣٣٦، ٤٧٩،
 ٥٠٩، ٥١١
 امام صادق عليه السلام، ٢٠٧
 امام صادق عليه السلام، ٣٦٥
 امير المؤمنين عليه السلام، ٥٥، ٤٠١، ٥١٠، ٧٧٤، ٧٧٧
 بالحسين عليه السلام، ٦٤٩
 بالقائم عليه السلام، ٦٣٠
 بعلي عليه السلام، ٥٧٢، ٥٩٥، ٥٩٩، ٦٩٠، ٧٠٠، ٧٧٨، ٧٨١
 حضرت صادق، ٦٩
 حضرت علي عليه السلام، ١٢٢، ١٢٣

- حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، ۳۱۴
 علی علیه السلام، ۲۹۳، ۵۱۶، ۵۵۱
 علی علیه السلام، ۳۵۷
 علی علیه السلام، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۸۴
 علی بن ابیطالب علیه السلام، ۷۷۸
 قائم علیه السلام، ۱۱۸
 لعلی علیه السلام، ۵۹۱، ۶۰۱، ۶۱۸، ۶۴۷، ۷۷۹
 اهل کتاب
 مسیحیان، ۳۳
 یهودیان، ۳۳
 پیامبران
 ابراهیم علیه السلام، ۶۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۹۰، ۵۴۳، ۶۱۴، ۶۱۵،
 ۶۵۷
 آدم علیه السلام، ۶۸۵، ۷۲۴، ۷۴۴
 اسحق، ۶۱۴
 الخضر علیه السلام، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹،
 ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۲
 الرّسول صلی الله علیه و آله، ۵۵۳، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۴، ۶۲۲، ۶۳۰،
 ۷۱۶، ۷۷۸

النَّبِيِّ ﷺ، ٥٧٠، ٥٨٨، ٦٠١، ٦٠٣، ٦٠٨، ٦١٦،
 ٦٣٦، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٥٢، ٦٦٢،
 ٦٩٥، ٦٩٦، ٧٠٥، ٧١٦، ٧٤٣، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٧٦

باسمِ عِلِّهِ، ٦١٤

پیامبرِ ﷺ، ٦٩، ١١٧، ١٥٦، ١٧٧، ١٧٨، ٢١٦، ٢٢٥، ٣٢٥،

٣٣١، ٣٧٩، ٣٨٠، ٤٠١

پیامبرِ ما ﷺ، ٢٣٠، ٢٣٢

پیغمبرِ اکرم ﷺ، ٧٠

حضرتِ محمد ﷺ، ٢٩٠، ٣١١

خَضْرَاءِ، ٣٤٥، ٣٤٤، ٤٥٧، ٤٦٢، ٤٧٠، ٤٧١،

٤٧٥، ٤٧٩، ٤٨٠

خَضْر، ٤٠٣، ٤٠٦، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٤٣، ٤٤٦، ٤٥٥،

٤٥٦، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥،

٤٦٦، ٤٦٧، ٤٧٢، ٤٧٦، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢،

٦٨٧، ٧١٨، ٧٣٣

دانیال، ٢٣٥، ٤٥٤

دانیالِ، ٤٥٤، ٦٢٩، ٧٤٥

داوودِ، ٢٩٠، ٣٠١

رسولِ الله ﷺ، ١٢٠، ٣٦٢، ٥٣٢، ٥٣٩، ٥٤٩، ٥٦١، ٥٦٩،

۷۲۷، ۷۱۶، ۶۴۲، ۵۸۳

رسول الله، ۵۰۸، ۷۰۰، ۷۵۳، ۷۷۶

رسول خدا ﷺ، ۵۲، ۷۷، ۸۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷،

۱۴۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱،

۲۳۲، ۲۳۳، ۲۶۱، ۲۶۷، ۳۰۰، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۷۹،

۳۹۹، ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۸۵، ۵۰۸، ۵۲۱

زکریا ﷺ، ۲۳۵

زکریا ﷺ، ۶۲۸

شعیب، ۶۷

شعیب ﷺ، ۶۹، ۵۴۶

صالحاً، ۵۴۶

عیسی ﷺ، ۵۳۱، ۵۳۲، ۶۷۹، ۷۶۶

لا ابراهیم ﷺ، ۶۱۴، ۶۱۵، ۷۶۶

للخضر ﷺ، ۷۴۷، ۷۶۲، ۷۶۳

لموسی ﷺ، ۶۲۸، ۷۴۰، ۷۴۷، ۷۵۸، ۷۶۲

لوط ﷺ، ۶۴، ۵۴۴، ۵۴۵

محمداً ﷺ، ۵۲۸، ۵۴۸، ۶۲۷، ۶۵۸، ۶۹۹، ۷۰۵

محمد موعود ﷺ، ۱۲۵

موسی، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۸، ۳۳۰، ۳۵۲،

٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٤١٠، ٤٣٢، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧،
 ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٨، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦١،
 ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٧، ٤٧٠، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٢٧،
 ٦٩١، ٧٢١، ٧٣٣، ٧٣٦، ٧٣٩

نبی ﷺ، ١١٩، ٢٣٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٣٠١،
 ٣١٠، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٧٤، ٤٥١، ٤٦١، ٥٠٧،
 ٥١١، ٥١٧

نبی اکرم ﷺ، ١٨٠، ٢٧١

نبی اکرم ﷺ، ٣١٤

نبی ما ﷺ، ٢٣٠، ٣١٨

نوح، ٢٢٢، ٢٣٤، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٩، ٤٨٨، ٥٠٢،
 ٦٢٨، ٦٣٥

نوح عليه السلام، ٢٢٣، ٢٣٤، ٢٤٩، ٧٦٦، ٧٧٢

يحيى عليه السلام، ٢٣٥، ٦٢٨

پيشوايان معصوم

امام حسين عليه السلام، ٢٣٨، ٢٧٣

امام حسين عليه السلام، ٢٧٣

امام صادق عليه السلام، ٢١١، ٥٠٧

امام صادق عليه السلام، ٣٥٥

حسن رضی الله عنه، ۲۳۸

قائم عجل الله فرجه، ۲۳۸، ۵۰۱

جانشینان

یوشع، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۹، ۴۶۰،

۷۳۳، ۷۳۶، ۷۴۸

یوشع رضی الله عنه، ۴۳۸، ۷۳۴، ۷۳۵

یوشع بن نون رضی الله عنه، ۴۳۷

خاندان پیامبر

آل محمد صلی الله علیه و آله، ۱۱۶

آل محمد صلی الله علیه و آله، ۱۱۶

خلفا

ابوبکر، ۲۸۰، ۵۱۲، ۶۵۲

عثمان، ۲۸۰، ۶۵۲

عمر بن خطاب، ۴۲۲

ذالقرنین

ذالقرنین، ۴۹۳، ۷۶۵

ذالقرنین، ۴۸۷

ذوالقرنین، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۴،

٧٧٥، ٥٠٦، ٥٠٥

ذی القرنین، ٤٨٥، ٤٨٨، ٤٩٧، ٧٧١

زبانها

آرامی، ٧٠

ثمودی، ٧٠

عبری، ٧٠

عربی، ٧٠، ١٦٨، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٣، ١٩٥، ٤٦٧، ٤٧٨، ٦٠٧،

٦٠٨

لاتین، ٧٠

لجعانی، ٧٠

نبطی، ٧٠

یونانی، ٧٠

زوجات النبی ﷺ

خدیجة رضی اللہ عنہا، ٥٥١

صحابی

اباذر رحمة الله عليه، ٥٨٨

ابوذر، ١٥٦، ٥١٨

ابوفکیهه، ١٩٣

ابی ذر رضی اللہ عنہ، ٧٨٣

- بلعام، ۱۹۳
 حمزه عَلِيَّاهُ، ۲۱۷
 سلمان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ۴۰۱
 سلمان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ۷۱۶
 سلمان الفارسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ۷۸۳
 سلمان فارسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ۱۹۴
 سلمان فارسی، ۵۱۸
 عَمَّار، ۱۹۵، ۱۹۶، ۵۱۸، ۵۴۶، ۶۰۸، ۶۰۹، ۷۷۲،
 ۷۸۳
 عَمَّار رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ۱۹۶، ۶۰۸، ۶۰۹
 مقداد، ۵۱۸
 ضرب مثلها
 اَيَّاكَ اَعْنِي وَاَسْمَعِي يَا جَارَهُ، ۷۱۶
 طواغیت
 ابلیس، ۳۸، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۳۰۷،
 ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۸، ۴۶۱، ۴۷۴، ۵۲۵، ۵۳۲،
 ۵۳۷، ۵۳۸، ۶۶۷، ۷۲۷، ۷۳۴، ۷۴۹، ۷۸۸
 ابوالجنّ، ۵۳۷
 الشَّيْطَان، ۷۵۵

اهريمن، ٤٧٤، ٥٢٥، ٧٥٧، ٧٨٨
 شيطان، ٢٨، ٢٩، ٣٥، ٣٧، ٤٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤،
 ٥٥، ٥٩، ١١٩، ١٣٦، ١٤٠، ١٤١، ١٤٣، ١٨٥، ١٩٠،
 ١٩١، ١٩٣، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٩٦، ٣٠٠، ٣٠٩،
 ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣٦٠، ٣٨١، ٣٩٤، ٤١٣،
 ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٧، ٤٣٤، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٧١، ٤٧٣، ٥١٤،
 ٥٣٠، ٥١٥

فرعون، ٥٨، ٣٤٥، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦،
 ٤١٠، ٥٤٢، ٦٨٧، ٦٩١، ٦٩٢، ٧٢١
 فرشتگان

جبرئيل عليه السلام، ٢١٨، ٦٢٦، ٦٨٧، ٧٠٥
 جبرييل، ١٩٣، ٢٣٠، ٤٤٠
 جبرييل عليه السلام، ٢٣٠، ٢٣١، ٣٧٩، ٤٣٧، ٤٣٨

قبائل

بنو امية، ٥٤٢
 بنى اميه، ٥٨، ٣١٠
 بنى تيم، ٣١٠، ٦٦٦
 زريق، ٣١٠
 زفر، ٣١٠، ٦٦٦

عدی، ۳۱۰، ۶۶۶

قریش، ۱۱۹، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۸۳، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۷۸،

۳۷۹، ۳۹۵، ۳۹۶، ۵۳۲، ۵۶۹، ۶۰۲، ۶۶۵، ۷۰۵، ۷۱۳

شاعران

المولوی، ۵۳۹، ۵۵۱، ۶۴۰، ۶۴۸

المولوی، ۶۵۶

مولوی، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۸۰، ۲۷۲، ۴۶۷

مولوی، ۲۸۹

منابع

البرهان، ۵۵، ۶۱۶، ۶۲۲، ۷۴۱

الصفای، ۴۹، ۵۵، ۶۰، ۷۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۱

العیاشی، ۱۹۱

تفسیر المیزان، ۳۲، ۴۱، ۸۱

تفسیر صفای، ۳۱۴

تفسیر نسفی، ۵۱

دائرة المعارف اسلام، ۷۰

فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ۵۵

معانی بیان، ۲۰۲

منتهی الارب، ۵۸

منهج الصادقين، ٥٧، ٦٨، ٧٩

فهرست منابع

قران کریم با ترجمه ی مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای رحمته

قران کریم با ترجمه ی بهاء‌الدین خرّمشاهی

تفسیر صافی ملاّ محسن فیض کاشانی رحمته

تفسیرالمیزان علامه سیّد محمّد حسین طباطبایی رحمته

تفسیر نسفی

تفسیرمجمع‌البیان طبرسی رحمته

تفسیر کشف الاسرار و عدّة‌الابرار خواجه عبدالله انصاری

تفسیر امام حسن عسکری

تفسیر قمی

تفسیر منهج الصادقین ملا فتح اله کاشانی

تفسیر ابوالفتوح رازی

تفسیر العیاشی

تفسیر البرهان

تفسیر جوامع الجامع

تفسیر فرات الکوفی

تفسیرالبیضاوی

مثنوی معنوی مولانا جلال الدّین بلخی (رومی) رحمته

منتهی الارب فی لغة العرب عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور

معانى بيان غلامحسين آهني
 روضة الواعظين النشابورى
 اصطلاحات عرفانى دكتور سيد جعفر سجّادى
 فرهنگ برهان قاطع
 لغت نامه دهخدا
 كافى ثقة الاسلام كلينى
 بحار الانوار علامه محمد باقر مجلسى رحمته الله
 الاسفار الاربعة ملا صدرا
 ملل و نحل شهرستانى
 آيات حسن و عشق حشمت الله رياضى
 ديوان فخرالدين عراقى
 عيون اخبار الرضا
 المناقب لابن شهر آشوب
 كمال الدين و اكمال النعمة
 التهذيب خواجه نصيرالدين طوسى
 نهج البلاغه امام على
 الاستبصار
 من لا يحضره الفقيه
 التوحيد للصدوق

تأويل الايات الظاهرة

معانى الاخبار

بصائر الدرجات

الخصال للصدوق

الامالى للمفيد

الاحتجاج للطوسى

منهج البلاغة للدكتور صبحى الصالح

كتاب الغيبة للشيخ الطوسى

علل الشرايع للشيخ الصدوق

مصباح الشريعة

مصباح المتهدّد

المحاسن

ارشاد القلوب للشيخ الجليل الزاهد ابى محمد الحسن ابى الحسن محمد الديلمى

٢٥٧٦١٠٠